

دیوان ابو منصور محمد بن احمد قتیّ طوسی



بانضمام

فرهنگ بسامی آن

باهتمام

دکتر محمد جواد شرعیت



آمارات سامیر



آملات نابیر

دیوان دقیقی طوسی

به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت

چاپ اول: ۱۳۶۸

چاپ دوم: ۱۳۷۳

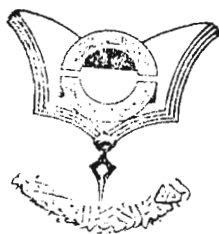
چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

تقدیم بہ: پروفیسور شیلبر لارزار

بیاس خدمات ایشان بزبان فرهنگ ایران



فهرست مطالب

۱۰۸ مثنوی به بحر خفیف ۱۰۸ مثنوی به بحر متقارب ۱۱۳ ضمیمه «۱» ۱۱۶ ضمیمه «۲» ۱۱۹ حواشی ۱۸۵ بیادداشتها ۲۶۱ فرهنگ بسامدی اشعار دقیقی ۲۶۳ فرهنگ واژه‌نمای اشعار دقیقی ۲۶۳ آ ۲۷۷ الف ۲۹۴ ب ۳۲۱ پ ۳۳۳ ت ۳۴۲ ث ۳۴۳ ج ۳۴۸ چ ۳۵۲ ح ۳۵۴ خ ۳۶۴ د ۳۷۸ ذ ۳۷۹ ر ۳۸۸ ز ۳۹۴ ژ ۳۹۵ س	۵ فهرست مطالب ۷ مقدمه ۴۷ گشتا سپ‌نامه ۴۹ رؤیای فردوسی ۴۹ سخن دقیقی ۶۸ رزم ایرانیان و تورانیان ۷۰ کشته‌شدن گرامی و نیوزاد ۷۲ کشته‌شدن زریر ۷۶ جنگ اسفندیار و راجا سپ ۷۸ کشته‌شدن بیدرفش ۸۰ گریختن راجا سپ ۸۱ بخشایش یافتن ترکان ۸۲ بازآمدن گشتا سپ به بلخ فرستادن گشتا سپ اسفندیار را ۸۳ به همه کشور ۸۵ بدگوئی‌گرزم از اسفندیار ۸۷ آمدن جاما سپ بنزد اسفندیار ۸۸ بندکردن اسفندیار ۹۰ رفتن گشتا سپ به سیستان ۹۳ ابیات پراکنده دقیقی ۹۵ قصائد، غزلیات، قطعات ۱۰۷ رباعیات ۱۰۷ مثنوی به بحر رمل ۱۰۸ مثنوی به بحر قریب
---	--

۴۵۹	 م	۴۰۵	 ش
۴۶۷	 ن	۴۱۷	 ص
۴۷۹	 و	۴۱۸	 ض
۴۸۳	 هـ	۴۱۹	 ط
۴۸۸	 ی	۴۲۰	 ظ
۴۹۱	 بسامدواژهای اشعاردقیقی ...	۴۲۱	 ع
۵۲۱	 فهرست مصادر افعال مرکب ...	۴۲۳	 غ
۵۲۵	 فهرست مصادر افعال پیشاوندی	۴۲۴	 ف
۵۲۶	 فهرست وجوه مصدری.....	۴۳۰	 ق
۵۲۷	 فهرست کلمات مکرر.....	۴۳۲	 ک
۵۲۸	 فهرست کلمات مخفف.....	۴۴۳	 گ
۵۳۰	 مأخذ.....	۴۵۷	 ل

بنام خداوند جان و خرد

مقدمه

ابو منصور محمد بن احمد دقایقی طوسی شاعر بزرگ دربار سامانیان، و پس از مسعودی مروزی دومین شاعری است که به نظم شاهنامه دست یافته و طبع آزمایی کرده است.

ولادت او در اواسط نیمه اول قرن چهارم بوده است، زیرا یکی از معدود حان دقایقی، منصور بن نوح بوده که از سال ۳۵۰ تا ۳۶۵ سلطنت می کرده، و اگر تصور کنیم که دقایقی مثلاً در حدود سال ۳۶۰ به دربار او راه یافته می بایست درین تاریخ اقلأً سی سال داشته باشد و درین صورت ولادت او در حدود سال ۳۳۰ اتفاق افتاده است و از طرفی دیگر چون می دانیم در جوانی کشته شده و قتل او بعد از سال ۳۶۵ و پیش از ۳۷۰ اتفاق افتاده است نمی توان سال ولادت او را از حدود ۳۲۰ فراتر برد. (۱)

درباره نام او، عوفی او را «استاد ابو منصور محمد بن احمد» و آذر «استاد منصور بن احمد» می نامد. (۲)

درباره زادگاه دقایقی در تذکرها اختلافاتی وجود دارد به این ترتیب که عوفی در لباب الالباب زادگاه او را شهر طوس می داند و لطف علی بیگ آذر در تذکره تشکده می گوید: در وطن او اختلاف کرده اند، بعضی او را از طوس، بعضی از بخارا و جمعی از سمرقند می دانند. و رضا قلی خان هدایت مؤلف مجمع الفصحا زادگاه احتمالی شاعر را شهرهای سمرقند و بلخ و مرو می دانند. اما با تجزیه و تحلیل این آراء احتمال طوسی بودن او بیش از هر احتمال دیگری است (۳)

درباره مذهب دقایقی نیز اختلاف است به این ترتیب که بعضی او را زردشتی می دانند و بعضی او را مسلمان و حتی شیعه می دانند. ادله کسانی که او را زردشتی می دانند عبارتست از این که:

۱ - دقیقی گشتا سپ نامه را به نظم آورده است که در آن از ظهور زردشت سخن رفته است .

۲ - دقیقی در پایان قصیده ای گفته است :

دقیقی چا رخصت برگزیدست به گیتی درز خوبیاها وزشتی (۱۲۳۱)
لب بیجا ده رنگ و ناله چنگ می چون زنگ و کیش زردهشتی (۱۲۳۲)
۳ - اسم و کنیهٔ مسلمانانی داشتن دقیقی دلیلی بر مسلمان بودن او نیست ، زیرا ما کسان را در سه چهار قرن اول هجری داریم که اسم خود و پدرشان اسامی مسلمانانه بوده ولی در زردشتی بودنشان تردیدی نیست مانند علی بن عباس مجوسی اهوازی طبیب مشهور .

۴ - اشعار دیگری نیز از دقیقی در دست داریم که دلیل بر زردشتی بودن اوست ، به این ترتیب :

یکی زردشت وارم آرزو بیست که پیش از زنده را بر خوانم از بر (۱۱۵۵)

به یزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کا و ندارد ره زردهشت (۱۳۳۵)

ببینم آخر روزی بکام دل خود را گهی یا رده خوانم شها گهی خرده (۱۲۱۱)

بر خیز و برا فروز هلا قبله زردشت بنشین و برا فگن شکم قاقم بر پشت (ضمیمه ۲-۲۰۱)
بس کس که زردشت بگردید و دگر بار ناچار کند رو بسوی قبله زردشت (۴)

اما کسانیکه او را مسلمان میدانند در پاسخ میگویند :

۱- این حقیقت را که دقیقی ولین داستانیکه از شاهنامه منشور برای نظم انتخاب کرده ، داستان گشتا سپ و ظهور زردشت بوده ، میتوان دلیل علاقهٔ او به دین بهی و آیین کهن ایرانی دانست ، ولی نه دلیل زردشتی بودن او .

۲- اما شعر ، دقیقی چا رخصت برگزیده ... آیا تصویری کنیکه یک زردشتی کیش خود را در ردیف عادات تفننی خود از قبیل علاقه به شراب و ناله چنگ و لب بیجا ده رنگ قرار دهد ؟ شدر (۵) در این باره میگوید : «شاعر ایرانی برای یک قافیهٔ موفق حاضر است هر معنایی را قبول کند» (۶)

۳- زردشتیانی که نامهای مسلمانان دارند لااقل لقبی و اشاره ای در اسم آنها وجود دارد که دلیل بر زردشتی بودن آنهاست مانند همین علی بن عباس مجوسی که کلمه مجوسی در پایان اسم او بر زردشتی او دلالت دارد .

۴- ابیات «یکی زردشت وارم ...» و «به یزدان که هرگز ...» و «ببینم

آخر روزی... و «برخیز و برافروز هلا...» اولاً بیت اول می‌تواند نقل قول باشد، ثانیاً می‌تواند نشانه‌ی علاقه (نه تدبیر) دقیقی به کیش زردشتی باشد و دو بیت آخر- با آن که منسوب به دقیقی است- نشان دهنده این حقیقت است که دقیقی بعد از مطالعه ادبیات حماسی ایران قدیم حسرت از دست دادن دین بهی و یا تمایل به بازگشت به آن را در قلب خود احساس می‌کند.

۵- علاوه بر اینها زبان شعر دقیقی در لغات و اصطلاحات و تعابیر آن بیشتر از آن «دری» است که بتواند زبان یک زردشتی پهلوی دان این عصر باشد. اگر تمام واژه‌های پایندی اشعار باقی‌مانده دقیقی را که غیر از داستان گشتاسپ و در حدود ۳۵۰ بیت می‌گردد بشماریم از رقم انگشتان یک‌دست هم تجاوز نمی‌کند و مثلاً مقایسه کنیم آن را با رقم واژه‌ها و اصطلاحات پهلوی و پایندی اشعار بهرام پژدوش از زردشتی قرن هفتم و یا حتی ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی که مسلمان هم بوده و در پهلوی دانی او هم شک است.

۶- و بعد هم ما در این اشعار با مقداری موضوعات اسلامی سروکار داریم. مدح پیا مبرا سلام (ص) بویژه حضرت علی (ع) و خاندان او در چند جا و اشاره به واقعه روز عید غدیر، یعنی روزی که بر طبق روایت شیعیان، پیا مبر (ص)، حضرت علی (ع) را به جا نشینی خود انتخاب کرد، ما را وادار می‌دارد که دقیقی را مسلمان و حتی اگر زادگاه او و شهر طوس باشد- شهری که از خیلی زود به یک شهر شیعی تبدیل شده است- او را احتمالاً شیعه بدانیم. هر چند بی‌شک این ابیات را نیز نمی‌توان دال بر ایمان اسلامی عمیقی دانست (این ابیات دارای الفاظ و اصطلاحات و مضامین اسلامی هستند: ۱۰۲۸، ۱۰۳۹، ۱۰۸۱، ۱۱۱۰، ۱۱۱۵، ۱۱۱۸، ۱۱۳۳، ۱۱۳۷، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۶۵، ۱۱۸۳، ۱۱۹۰، ۱۱۹۵، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ضمیمه «۲»: ۳۱ و این ابیات دارای الفاظ و اصطلاحات و مضامین زردشتی: ۱۰۴۳، ۱۰۴۶، ۱۱۵۵، ۱۱۸۵، ۱۲۰۸، ۱۲۱۱، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ضمیمه «۲» و ۳ و ۲).

۷- احتمال این که یک نفر زردشتی در زمره مداحان امرای سنی بخارادر آید و اولیای دین اسلام را ستایش کند خیلی کمتر است تا عکس آن، یعنی احتمال اینکه یک نفر مسلمان بدون تعصب و آزاده فکر ایرانی، متمایل به نهضت ملی‌شعوبیه و ایرانیگری، علاقه‌ای ملی و در عین حال رمانتیک به دین بهی نشان دهد، چنانکه فردوسی شیعی در شاهنامه نشان داده.

نتیجه آن که می‌توان حدس زد که جدّ یا پدر دقیقی اسلام آورده اند و در نتیجه دقیقی در محیطی نشو و نما کرده که در عین احترام و رعایت مذهب جدید، عادات و سنن کیش قدیم هنوز تا حدّی زنده بوده، چنین کسی که با یکپارچگی زردشتی و

با پای دیگر در جهان اسلامی ایستاده است، بدون داشتن عمق ایمان و اطلاع عمیق نسبت به یکی، تا ساق نترمی توان دستایش و احترام نسبت به هر دو آیین را در خود توأم کند (۷)

دقیقی در جوانی به شاعری دست زد و هم در جوانی مقتول شد. فردوسی آنجا که از موضوع نظم شاهنامها به مناصوری سخن گفته، او را جوان معرفی کرده است:

جوانی بیامد گشاده زبان سخن گفتن خوب و طبع روان
چون پرداختن به کار نظم شاهنامها را و آخر عمر دقیق صورت گرفت و او
در آن وقت شاعری مشهور بود ناگزیر باید قبول کرد که در آغاز جوانی دست بکار
شاعری زد و قصائد و قطعات و غزلها بی که مطبوع طبع همگان بود سرود، از اینجا
نبوغ دقیق در شعر بخوبی آشکار می شود.

قتل دقیق در جوانی به دست غلامی صورت گرفت و فردوسی علت و واقعۀ
قتل او را چنین یاد می کند:

جوانیش را خوی بدیا ربود همه ساله تا بُد به پیکار بود
برا و تا ختن کردن گاه مرگ نهادش بسر بر یکی تیره ترک
بدان خوی بدجان شیرین بداد نبود از جهان دلش یک روز شاد
یکایک از و بخت برگشته شد بدست یکی بنده برگشته شد

این واقعه محققاً پیش از سالهای ۳۷۰-۳۷۱ اتفاق افتاده است، زیرا
فردوسی در حدود سال ۳۷۰ یا ۳۷۱ به نظم شاهنامها به مناصوری شروع کرد و درین
هنگام چنانکه از سخنان فردوسی بر می آید دقیق کشته شده بود و فردوسی بر آن بود
که کارنامۀ موی را تمام کند. از طرفی دیگر می دانیم که دقیق نوح بن منصور
(۳۸۷-۳۶۵) را مدح گفته است و بنا بر این در سال ۳۶۵ زنده بود و با زمی دانیم
که نظم شاهنامها به امر همین نوح بن منصور صورت گرفت و بنا برین به حکم عقل
باید قتل دقیق را در حدود سالهای ۳۶۷-۳۶۹ تصور کرد.

دقیقی با امرای سامانی و چغانیان هردو معا صربوده و آنان را مدح گفته
است و ممدوحان معروف او اینانند:

۱- امیرسید ابوالمنصور بن نوح سامانی (۳۵۰-۳۶۵) که عوفی در
لباب الالباب ابیات از دقیق در مدح و ذکر می کند.

۲- امیررضی ابوالقاسم نوح بن منصور بن نوح (۳۸۷-۳۶۵) که باز عوفی
ابیات از دقیق را در مدح این امیر ذکر کرده است و علی الظاهر دقیق به امر
همین نوح بن منصور به نظم شاهنامها دست زده بود.

۳- امیرفخرالدوله احمد بن محمد آل محتاج، امیرچغانیان، که ممدوح

منجیک و فرّخی و خود مردی شاعر و شعر شناس بوده است. دقتی در خدمت آل محتاج
تقرّب و حرمت وافر داشت و صلات جزیل می گرفت. امیر معزی درین باب گوید:
فرخنده بود بهر منتبتی بساط سیف چنانکه بر حکیم دقتی چغانیان
و فرّخی در قصیده ای که مدیح ابوالمظفر در آن آمده است ذکر دقتی و مدح
اورا ازین امیر نموده است:

تا طرازانده مدیح تو دقتی در گذشت
ز آفرین تو دل آکنده چنان کزدانه ناز
تا بوقت این زمانه مرو را مدت نماند
زین سبب گریزی ز امروز تا روز شمار
هر نباتی کز سرگور دقتی بر دمدم

گربرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار
و باز در چهار مقاله آمده است که خواه عمید اسعد کدخدای ابوالمظفر
هنگام معرفّی فرّخی به آن امیر چنین گفته بود: «ای خداوند، ترا شعری آورده ام
که تا دقتی روی در نقاب خاک کشیده است کس مثل او ندیده است» (چهارمقاله
چاپ لیدن ص ۳۹)

۴- امیر ابوسعده مظفر که دقتی چند جا در اشعار خود بنام او اشاره کرده
است و ظاهراً او نیز از مرای چغانی بوده و حتی بعضی او را همان ابوالمظفر احمد
بن محمد بن محمد بن محمد پنداشته اند (شماره ۴ و ۵ از سال پنجم مجله کاوه ص
۱۸، مقاله مرحوم تقی زاده). قصیده معروف دقتی به مطلع: «پرچهره بتی عیار
و دلبر... در مدح همین امیر است.

۵- ابونصر که دقتی در مرثیه او دوبیت دارد:
دریغا میر بونصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن را در مردان جهان دار چو گل باشد کوته زندگانی
و این ابونصر، امیر ابونصر بن ابوعلی احمد چغانی است (۸).

اشعاری که از دقتی اکنون موجود است به دو دسته تقسیم می شود: یکی
یکهزار و نه بیت گشتا سپنا مه که بقای آن به همت فردوسی بزرگوار تضمین شده
است و شاعر بزرگ ایران آن را در شاهنامه خود آورده است و دسته دیگر ابیات
پراکنده ای است که از جای جای تذکره ها و تواریخ و فرهنگها و کتب دیگر بدست
آمده است.

اما درباره یکهزار و نه بیت گشتا سپنا مه - که انتخاب و سرودن آن
در آغاز کار شاهان باستان، از نظر زندگی زردشت، و گسترش آیین بهی و مؤید

دلبستگی و به این کیش و آیین بوده است - قهرمانان این داستان کی گشتاسپ، پادشاه ایران، و ارجاسپ تورا نخدای پادشاه چین و ترکستان هستند. نام این دو شخصیت نام آور، در کتاب اوستا و نوشته های پهلوی به چشم می خورد و همه جا از گشتاسپ که مروج آیین بهی بوده به نیکی و ازارجاسپ که برای برانداختن این دین کوشش کرده به زشتی یاد می شود.

نام گشتاسپ در کتاب اوستا بصورت ویشْتا سَپَه، بمعنی دارنده اسب رمنده، آمده و در زبان پهلوی این نام بصورت ویشْتاسپ و در فارسی گشتاسپ گفته می شود. اوازخانواده نوذری بود و برای گسترش آیین بهی کوشش بسیار نمود و بسیاری از فرزندان و کسان خود را در راه این دین از دست داد.

نام ارجاسپ در اوستا بصورت اَرَجْتا سَپَه بمعنی دارنده اسب با ارج آمده، او برادرزاده افراسیاب تورانی و بعد از این پادشاه از بزرگترین شاهان توران می باشد. در زمان این پادشاه جنگ های دینی میان ایران و توران در گرفت و سرانجام پس از ماجراهای بسیار این پادشاه کشته شد.

سخن دقیقی با پادشاه های گشتاسپ آغاز می شود. پس از آن که شاه های گشتاسپ پا برجا می شود، شاهان همه با جگزاران و می گردند جز ارجاسپ تورا نخدای که همه ساله از گشتاسپ باج و خراج می گیرد. از این جا دوشاه نیرومند بر ابرهم قرار می گیرند ولی گشتاسپ ناگزیر است با جگزاران را گردانند.

از وقایع مهم دوران گشتاسپ، یکی ظهور زردشت پیامبر آیین مزدیسنا و دیگر جنگ با ارجاسپ تورا نخدای است. چندی از سلطنت گشتاسپ می گذرد، زردشت پیامبر ظهور می کند و گشتاسپ دین او را می پذیرد. پس از گشتاسپ برادرش زریر، پدرش لهراسپ و سایر بزرگان دین بهی را می پذیرند و موبدان به اطراف می فرستند تا دین جدید را ترویج کنند.

پذیرفتن آیین بهی از طرف گشتاسپ شاه، در نوشته های پهلوی آنچنانکه دقیقی آورده، به همین سادگی نبوده و با وعده و وعید و تمهیداتی همراه بوده است. در نوشته های دینی زردشتی پهلوی وفارسی مطالب گوناگونی در این زمینه آمده و نمونه هایی از معجزات پیامبر ذکر شده، از جمله در روایات پهلوی همراه با داستان دینیک آمده: او را مزدبها بهمن و اردیبهشت و آذر برزین به نزد گشتاسپ آمدند و به او گفتند دین بپذیر، چه اگر دین بپذیری ما همه به تود رود و آفرین فرستیم و آن دور خدایی و پادشاهی و دیرزیستی را به تو واگذار کنیم (او را مزد همچنان گوید) پسری پشتون نام بیمارگ بی پیری به تودهم، اگر نپذیری به اندروای (فرشته هوا) فرما یم که به کرکس و دد گوید که گوشت بخورند و استخوان

توبه زمین افتد، گشتا سپ دین نپذیرفت. اورمزد نریوستگ (پیک ایزدی) را گفت که به هوتوس (زن گشتا سپ) بگو که منگ اندر منی کن و به گشتا سپ ده. هوتوس هما نگونه کرد و چون او خورد سترده و بیهوش شد، روان او به گر زمان شد و به او ارجمندی دین بهی نموده شد. چون از ستردگی فراز آمد به هوتوس فریاد کرد که زردشت کیست تا دین او بپذیرم، زردشت آن بانگ شنید و گشتا سپ دین پذیرفت. زردشت در آفرینی که در حضور گشتا سپ می خواند خود را «به مرد» نامیده؛ خوشبخت زیستن برای او و فرزندان او می خواهد و پیروزی فریدون، نیرومندی جاما سپ، پرکاری کاووس، زیرکی و شتر، رینا وندی تهمورث، فرمندی جمشید، و چوستانی دهاک، زورمندی گرشا سپ، دانایی او و روخش، و خوش اندامی و بیگناهی سیاوش را برای شاه آرزو می کند و بدین ترتیب آیین بهی در ایران زمین استوار می گردد.

بنا به گفته دقیقی مدتی می گذرد، زردشت به گشتا سپ می گوید:

به شاه جهان گفت زردشت پیر	که در دین ما این نباشد هزیر
که توبا زبدهی به سالار چین	نه اندر خوردین ما باشد این

و سرانجام

بپذیرفت گشتا سپ گفتا که نیز
در اینجا زردشت است که اندیشه نپرداختن با آرا به گشتا سپ شاه تلقین
و او را به این کار وادار می سازد، و نژده دیوی از این مطلب آگاه شده به نزد ارجا سپ
رفته به او می گوید: گشتا سپ ره دیو پرستی را نهاده و آیین نوی که زردشت
آورده پذیرفته است، این دیو ارجا سپ را چنین راهنمایی می کند:

یکی نامه باید نوشتن کنون	سوی آن زده سر فرمان برون
ببایدش دادن بسی خواسته	که نیکو بود داده نا خواسته
مرا و را بگفتن کزین راه زشت	بگرد و ترس از خدای بهشت
مر آن پیرنا پاک را دور کن	بر آیین ما بریکی سور کن

و در اینجا نژده دیوی است که ارجا سپ را به مردود شناختن آیین بهی
و او را می سازد. و ارجا سپ چنین می کند و نامه ای به گشتا سپ می نویسد، و این
نامه بوسیله دو تن جادو به نامه های نامخواست و بیدرفش برای گشتا سپ شاه
فرستاده می شود.

چو شاه جهان نامه را باز کرد	بر آشت و پیچیدن آغا ز کرد
بخواند آن گرانمایه جاما سپ را	کجا رهنمون بود گشتا سپ را
گزینان ایران و اسپهبدان	مهان جهان دیده و موبدان

پیمبرش را خواند و موبدش را زیر گزیده سپیدش را
و به آنها گفت چنین نامه ای ارجاسپ، سالارترکان برای من فرستاده،
مصلحت چه می دانید؟

در این مجمع مشاوره با زپیمبر و موبدش را - که ظاهراً بنا به سنت
مزدیسنان پسر بزرگ زردشت اید و استر باید باشد - می بینیم؛ ولی رهنمون،
جاماسپ است.

زیر سپهدار از گشتاسپ می خواهد که پاسخ ارجاسپ را او بدهد، سپس با
اسفندیار و جاماسپ پاسخ نامه را فراهم کرده، به فرستادگان ارجاسپ می دهد و
یا دآورد می شود در دیماه لباس رزم پوشیده به توران زمین سپاه خواهند آورد.
پس از آن هر دو قوم جنگ را تهیه می بینند و ماده کار را رمی شوند. در کتاب
دینکرد با خواهی ارجاسپ موجب بروز جنگ ذکر شده؛ در صورتی که آن چنان که
دیدیم در گشتاسپ نامه دقیقی و نیز در یادگار زریران از با صحبتی نیست، بلکه
ارجاسپ زمین کشانی و ترکستان چین و گنج و خواسته فراوان را در صورت رد
آیین جدید به گشتاسپ پیشکش می کند.

به نظر می رسد با خواهی ارجاسپ که در بعضی از نوشته های پهلوی از آن
سخن رفته با یکی از اصول آیین مزدیسنی بی ارتباط نباشد. می دانیم که در
آیین مزدیسنا، جنگ و ستیز از خواسته های اهریمن و دیوانست و صلح و آشتی
خواهی به او و مزدومزدا پرستان تعلق دارد. روشن است که در این ماجرای باید
بر انگیزاننده جنگ تورانیان دیوپرست باشند نه ایرانیان مزدپرست.
گفتیم هر دو سپاه خود را ماده کار را کردند، سپاه ایران بطرف توران
به حرکت درآمد و از بلخ با می گذشت و به کنار جیحون رسید، در اینجا گشتاسپ
شاه، جاماسپ را پیش می خواند، توضیحاً یا دآورد می شود که این جاماسپ مردی
حکیم و دانشمند و رهنمون گشتاسپ شاه بوده و بنا بر آنچه در نوشته های پهلوی
آمده و دقیقی نیز آورده، او:

سرموبدان بود و شاه ردان	چراغ بزرگان و اسپهبدان
به جان پاک تن بود و پاکیزه جان	که بودی برا و آشکارا نهان
ستاره شناسی گرانمایه بود	بفرهنگ و دانش و رایا یه بود

او، وزیر کی گشتاسپ، شوهر پیرو چست دختر زردشت، برادر فرا شوستر
و وزیر دیگر گشتاسپ بود. گشتاسپ از جاماسپ آغاز و انجام و چگونگی جنگ را
پرسید، جاماسپ در آغاز از این پرسش دژم روی شد و وقتی شاه گشتاسپ او را امان
داد، جاماسپ ماجرای جنگ را با ریزه کاریهایش برای او شرح داد.

داستان این جنگ و کشتاری که صورت گرفته در منظومه یا دگای زریران که به زبان پهلوی است در دست می‌باشد. مطالبی را که در این منظومه آمده تقریباً درحما سة دقیقی می‌بینیم، اختلاف در این دو اثر بسیار کم است. مفا هیم، گاه جملات، عیناً قرین یکدیگرند؛ بطوری که برای بعضی از دانشمندان شبهه بوجود آمده که دقیقی زبان پهلوی می‌دانسته و در اثر خود از منظومه یا دگار زریران استفاده کرده است. ولی شواهد و دلایل موجود نشان می‌دهد که این نظریه نادرست است و این گفته‌ها درمأخذ دقیقی وجود داشته است. اینک بی‌مناسبت نیست بعضی از مشابها ت در این جا بازگوشود:

از یادگار زریران: آن روز که پیکار آغا زند، بس ما در بی‌پسر، بس پسر بی‌پدر، بس برادر بی‌برادر، بس زن بی‌شوهر شوند.

دقیقی‌گوید:

جهان بینی آنگاه گشته کبود	زمین پرز آتش هوا پرزدود
بسی بی‌پدر گشته بینی پسر	بسی بی‌پسر گشته بینی پدر

از یادگار زریران: جا ما سپ به گشتا سپ‌گوید: ازین خاک برخیز، بر تخت کئی‌نشین، هر چه باید بوده‌ها ن شاید بود.

دقیقی‌گوید:

خرمندگانا به شاه زمین	که‌ای نیکخوا شاه با آفرین
توزین خاک برخیز و بر شو بگاه	مکن فزّه پادشاهی تباه
که حکم خدا یست زین چاره نیست	خداوند گیتی ستمکاره نیست
از اندوه خوردن نباشد سود	کجا بودنی بود این کار بود

از یادگار زریران: سپهبد تهم‌زریر، سکارزار آید، همچون ایزد آذر که به نیستان افتد و با دبا او بود.

دقیقی‌گوید:

به پیش اندر آمد زیر دلیر	سمندی بزرگ اندر آورده زیر
به لشکر که دشمن اندر فتاد	چواندر گیا آتش تیز و باد

از یادگار زریران: ارجا سپ‌شاه بترسید و بانگ برآورد، کیست که شود، باز زیر کوشد، و آن سپهبد را کشتا دخت خود ز رستان را بزنی به او دم.

دقیقی‌گوید:

چو ارجا سپ‌دانست کان پور شاه	همی کرد خواهد سپه را تباه
بدان لشکر خویش آواز داد	که برداد خواهد خلخ بباد
کدام است مرد از شما ناخواه	که آید پدید از میان سپاه

بدان کز میان باره بیرون زند سراین خردمند درخون زند
مرا و رادهم دختر خویش را سپارم بدو لشکر خویش را
از یادگار زریران: گشتا سپ شاه بانگ برآورد، گمان برم که از مازریر
کشته شد، چه پُرسش گمانها و بانگ تک مردان اکنون بر نمی آید.

دقیقی گوید:

چو گشتا سپ از کوه سر بنگرید بگردان درون ماه گردون ندید
گمانی برم گفتگان گرد ماه که روشن بدی زو همیشه سپاه
نبرده برادرم فرخ زریر که شیرزبان آوریدی به زیر
فکندست از اسب کز تا ختن بماندند گردان وز انداختن
نیاید همی بانگ مه زادگان مگر کشته شد شاه آزادگان
مشابهت های دیگری نیز می توان یافت که از بیان آنها خودداری می شود.
در این میان اختلافاتی جزئی میان یادگار زریران و حماسه دقیق می یابیم، از
جمله در نام بعضی زپهلوانان تحریفی رخ داده همچون نام «بستور» پسر زریر
که در اوستا بصورت بستو و ثیریه و در نوشته های پهلوی بستور، اما در اغلب
شاهنامه ها بصورت «نستور» و حتی گاهی بصورت «نستوه» آمده است، دانشمندانی
که در این زمینه بررسی کرده اند نظر می دهند این اشتباه قبل از دقیق صورت
گرفته و شاه را نقد در مان نیز آن را به همین نحو نقل نموده است.

دیگر در مورد کشته شدن گرامیک کرد، پسرجا ماسپ، که بصورت گرامی در
شاهنامه ذکر شده، آنچه در یادگار زریران آمده با گفته دقیق اختلاف دارد. در
یادگار زریران بستور پس از زکشتن ویدرفش، قاتل پدر خود به گرامیک کرد که
درفش را به دندان گرفته و با دودست کارزار می کند رسیده و می گوید: به پیروزی
دار، ای گرامیک کرد جا ماسبان، این درفش پیروزان را، ولی دقیق کشته شدن
او را پیش از کشته شدن زیربیا ن می کند:

گرامی بدید آن درفش چونیل که افکنده بودند از پشت پیل
فرود آمد و برگرفت ز خاک بیفشاند از او خاک و بستر دیاک
درفش فریدون به دندان گرفت همی زد بیک دست گرزای شگفت
سرانجام کارش بکشتند زار بدان گرم خاکش فگندند خوار
دیگر در یادگار زریران، ویدرفش - کشنده زریرا - بستور می کشد، ولی
در گشتا سپنا مه، بستور جنگ را شروع می کند و اسفندیا ر به کمک او می شتابد و
ویدرفش را می کشد.

باری ما برای رزم همچنان که جا ماسپ پیشگویی کرده بود ادامه می یابد

وسرانجام به گفته‌ی ایدگار زریران، اسفندیار و استور و گرامیک کردکارزار را دنبال کرده و پیروز می‌شوند و اسفندیار دست و پا و گوش ارجاسپ را می‌بُرد و چشم او را بیرون می‌آورد و به او می‌گوید: شو و گوی چه دیدی از دست یل اسفندیار. در این جا متن ایدگار زریران پایان می‌یابد. ولی دقتی در گشتا سپنا مه این ماجرا را بصورت دیگر دنبال می‌کند که سرانجام، فرار ارجاسپ است:

چو دانست خاقان که ماندست و بس نیا رد شدن پیش او نیز کس
هم آنگاه اندر گریز ایستاد شد و روی اندر بیابان نهاد
سپس پهلوانان او، به پیش اسفندیار آمده زینهار خواستند و گفتند:
به دین اندر آیم و پرش کنیم همه آذران را پرستش کنیم
اسفندیار به آن‌ها زینهار داد و پیروزی سپاه ایران اعلام شد.

پس از آن دقتی در حماسه‌ی خود از بازگشت گشتا سپ به بلخ، فرستادن اسفندیار به کشورهای برای ترویج دین بهی، بدگویی گُرم از اسفندیار پیش گشتا سپ و به بندافتادن اسفندیار و رفتن گشتا سپ به سیستان و لشکر آرائی ارجاسپ، سخن به میان آورده، مطلبش همین جا پایان می‌پذیرد و آنگاه فردوسی، سخنورنا می‌طوس دنبال داستان را ادامه می‌دهد.

در این میان نکته‌ای که جلب توجه می‌کند، ناپدید شدن چهره‌ی زردشت است در این داستان. پس از دیداری که زردشت با گشتا سپ شاه در باره‌ی نپرداختن با جبهه ارجاسپ داشت، یک بار نام پیمبر در مجمع مشا و ره آمده و دیگر نامی از او در این داستان دیده نمی‌شود. با آن که ستیزه‌ها برای آیین بهی بوده و اصولاً باید اراشا دکننده زردشت باشد ولی همه‌ی پیشگوییها و راهنماییها توسط جاماسپ صورت می‌گیرد. بنا به سنت مزدیسنان و بنا بر آنچه در نوشته‌های پهلوی آمده، زردشت در ۷۷ سالگی در شهر بلخ در جنگ دوم ارجاسپ به دست ترکی به نام تور - براتروش کشته شد. فردوسی در داستان حمله‌ی دوم ارجاسپ به بلخ و کشته شدن لهراسپ گوید:

شهنشاه لهراسپ در شهر بلخ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ
از آنجا به نوش آذران در شدند رد و هیربد راهمه سرزدند
دانشمندان نظر می‌دهند مراد از واژه «رد» در شعر فردوسی شخص زردشت است. اگر چنین باشد با زهم این پرسش پیش می‌آید که بچه سبب گشتا سپ در کارهای دینی یا زردشت مشورت نمی‌کرده، زردشتی که بنا به نوشته‌های پهلوی درهمه‌کارها دائماً با اهورامزدا همپرسی و گفتگو داشته است. مگر آن که گفته بعضی از مورخین اسلامی از جمله ابومنصور ثعالبی را در این باره مورد توجه

قرا ردهیم. اودر شاهنا مؤخود مرگ زردشت رادر شهرسا می نویسد و چنین می گوید :
 عاقبت در شهرسا ، مردی برا وحمله ور گشت و او را بکشت و اعضایش را از هم جدا
 ساخت . این واقعه درسی و پنجمین سال دعوی پیغمبری و هفتاد و هفت سالگی
 زردشت اتفاق افتاد . گشتا سپ از این واقعه متألم گشته بهم برآمد و امر کرد
 قاتل او و هزاران تن از کسانی که به قتل او رأی داده بودند هلاک سازند و بر
 جدیت خود در تقویت دین زردشتی و اجبار مردم به قبول آن افزود و بجای زردشت
 جاما سپ حکیم را در رأس موبدان و شاگردان آنان قرار داد (۹)

فردوسی پس از نقل این هزارونه بیت دقیقی چنین می گوید :

جوانی بیامد گشاده زبان	سخن گفتن خوب و روشن روان
بنظم آرم این نامه را گفت من	از او شادمان شد دل انجمن
به گیتی نماندست از او یادگار	مگر این سخنهای نا پیدار
نماند او که بردی بسر نامه را	بر اندی براو سربسرخا مه را
ز فردوسی اکنون سخن یادگیر	سخنهای پاکیزه و دلپذیر
چو این نامه افتاد در دست من	به ماهی گرا پنده شد شست من
نگه کردم این نظم سست آمدم	بسی بیت ناتندرست آمدم
من این را نوشتم که تا شهریار	بداند سخن گفتن نابکار
سخن چون بدین گونه بایدت گفت	مگوی و مکن رنج با طبع جفت
چو بند روان بینی و رنج تن	به کانی که گوهر نیابی مکن
چو طبعی نداری چو آب روان	میردست زی نامه خسروان
یکی نامه دیدم پراز داستان	سخنهای آن بر منش راستان
فسانه کهن بود و منشور بود	طبیع ز پیوند او دور بود
نبردی به پیوند او کس گمان	پراندیشه گشت این دل شادمان
گرفتم به گوینده بر آفرین	که پیوند را راه داد اندر این
هم بود گوینده را راهبر	که شاهی نشاند برگاه بر
ستایند شهریاران بدی	به مدح افسر نامه داران بدی
به نقل اندرون سست گشتش سخن	از اوانو نشد روزگار کهن

این داوری فردوسی است در باره گشتا سپ نامه دقیقی ، نقدی از سرانصاف
 و استادی . فردوسی با یاد فضل تقدّم دقیقی در حماسه سرایی و نقل هزارونه بیت
 از گشتا سپ نامه اودر شاهنامه ، حق وی را ادا کرده ؛ اما در ارزیابی منظومه
 او ، بر آن انگشت نهاده و بحق آن را از اثر خویش فروتر شمرده است . همه کسانی
 که از گشتا سپ نامه دقیقی سخن گفته اند از تفاوت عظیم کار فردوسی و دقیقی

آگاه شده‌اند، یعنی دقیقی از آن نیروی آفرینندگی و پرواز تخیل و هنر داستان پردازی فردوسی بی‌نصیب می‌نماید و بیشتر به نظم آورنده روایات منشور بوده است و حال آن که فردوسی در عین وفاداری به منابع قصه‌ها، در پروراندن و شکل دادن به داستانها بصورتی شاعرانه و دلپذیر، گویی به آفرینش دیگر دست زده و روحی نو در حماسه ملی ایران دمیده و عمری ابدی بدان ارزانی داشته است. بدین سبب منتقدان، امروز نیز پس از قرن‌ها در مورد گشتا سپ‌نامه به همان نکته‌ای می‌رسند که سخن آفرین طوس، فردوسی - آن چنان که از سخن شناسی و روح بزرگ اومی‌سزید - هنرمندانه دریافت و به ایجا ز لطف تمام بیان کرده است. پس در برابر شاهنامه، گشتا سپ‌نامه دقیقی فروغی نمی‌تواند داشت.

بنابراین آنچه هنر دقیقی را به ترجلوه گرمی سازد شعر عاشقانه و تصویر جمال و جلوه طبیعت در اشعار پراکنده‌اوست که از اینجا و آنجا بدست آمده است.

دقیقی در روزگاری شعر می‌سرود که شاعران با طبیعت و مظاهر آن انس و همدلی فراوان داشتند و تصویر هر چیزی را در مناظر طبیعت متجلی می‌دیدند، بعبارت دیگر جلوه‌های رنگ و رنگ و دامن گسترده و پر نقش طبیعت الهام بخش طبع آنان در نگارگریهای شاعرانه بود... شاعر نه تنها با طبیعت انس وافر داشت و همه چیز را در آینه آن می‌دید؛ بلکه زیبایی را نیز در سادگی طبیعی می‌جست... در اشعار دقیقی این پیوستگی با طبیعت به نحو بارزی مشهود است؛ حتی این احساس و ادراک گاه از مرحله همدلی می‌گذرد و به درجه‌ای می‌رسد که شاعر گویی خود را در مظاهر طبیعت می‌یابد و در درون آنها قرا می‌گیرد و با آنها می‌زید. در منظری طبیعت سرشار از زندگی است و جلوه‌های گونه‌گونش یا دور و صوری که شاعر از معشوق و احوال درونی خویش و دیگر معانی و مفاهیم در ذهن دارد. بواسطه همین زمینه ذهنی است که روی معشوق در خیال شاعر چون باغی پربنفشه زلف جلوه گرمی شود و قافیه متشمانند «درخت سیم» دندان معشوق چون «کوکب» می‌نماید، یا راه مردان مانند «گل، کوه زندگانی» اند.

در غزل «شب سیاه بدان زلفکانتو مانند... شاعر همه اعضای معشوق را با اجزای طبیعت یا اشیاء مأنوس تصویر کرده، تصویرهایی که در عین سادگی و روشنی، پرتراوت و زیباست.

این کیفیت، شعر دقیقی را گرم و حساس دارد اما تصاویر شاعرانه آن و نه تنها گریزنده و دشواریاب نیست، بلکه با همه تا زگی و مطبوعی، مأنوس است و در دسترس؛ یعنی دارای حالتی است که شاید مصداق اصطلاح پرمعنی سهل باشد.

این تصویرگریها گاه چنان ساده و فطری است که بدات آنها شعر را از جلوه می اندازد، مانند :

چشم تو که فتنه جهان خیزد از او	لعل تو که آب خضرمی ریزد از او
کردند تن مرا چنان خوا رکه باد	می آید و گرد و خاک می بیزد از او

اما گاه نیز همین تما ویر ساده، لطفی خاص دارد و یاد کردنی است، از این قبیل:

ز آن تلخ می گزین که کردند	نیروش روان تلخ را شیرین
وز طلعت او هوا چنان گردد	کز خون تذرو و سینه شاهین

نگه کن آب و یخ در آبگینه	فروزان هر سه همچون شمع روشن
گدازیده دو تایک تا فسرده	بیک لون این سه گوهر بین ملون

یا نظیر آن که ملکوت شکاری است که عقاب پرنده و شیرزیان نیز بر آن دست نتوانند یافت .

همان گونه که دامنه طبیعت رنگا رنگ و چشم نواز است، تما ویر دقیقی نیز از تنوع رنگها بغایت برخوردار است. این نیز یکی از ویژگیهای شعر دورۀ سامانی است... در قصیده «گل اندر بوستانان بشکفیده...» تنوع رنگها در تجسم منظره زیبای باغ از یک سو، ورقّت و ظرافت تصویرها که سکون و آرا مش صبحی بهاری را محسوس می کند از سوی دیگر، چشمگیر است. بعلاوه لطافت غنائی صُورِ ذهنی شاه عرنشان می دهد که آفرینندگی طبع دقیقی در این زمینه، بیش از شعر حماسی است. در این شعر همه مظاهر طبیعت زنده و از حیات سرشارند یعنی شاعر همان روح و تپشی را که در طبیعت احساس کرده در شعر خود دمیده است و آن را به مدد تشبیهات و لطائف بیان به ما می نماید.

شعر «برافکنندای صنم ابر بهشتی...» که آن هم جنبه غنائی و توصیف جمال طبیعت را دارد، از جهات مختلف قابل توجه است. دقیقی در تابلو بدیعی که از فصل اردیبهشت در شعر خویش پدید آورده، طراوت و روح خاصی به تصویرها می بخشد. بعلاوه تخیل ظریف شاعر به درون هر چیز راه می جوید و همجوشی او با طبیعت، سبب می شود که همه مظاهر بر پرده شعر او جاندار جلوه کند. در حقیقت این دقیقی است که زمزمه طبیعت را درک می کند و از زبان طبیعت سخن می گوید و با دیدار مناظر طبیعی، خیال او را به پرواز درمی آورد و صُوری چنین بدیع در مخیله اش برمی انگیزد. در اینجا تصویرها نه تنها تازه و زیباست بلکه نموداری است از جلوه های گوناگون: دامنه پر نقش زمین، پهنه آسمان، رنگارنگی

وعطر گلها، زلالی چشمه و طعم نوش آن، آراستگی درخت، خرّمی دشت، جمال معشوق، رنگ باده و نغمه چنگ. هریک از اینها با بُعدی خاصّ، نموده شده؛ از این رو همه وجود انسان از این شعر محظوظ می‌گردد. یعنی شاه‌عرمه اجزا و حواسّ ما را به نوعی تسخیر و مجذوب می‌کند و هریک را به نحوی سیراب و سرخوش می‌سازد.

در همین ابیات اندکی که از دقتی مانده این گونه تصویرگریهای زیبا کم نیست. مثلاً در تغزّلی، رنگ روی دلدار، صُوری لطیف در خیال او پدید آورده همچنان که لبان بوسه خواه و شکرینش: یسان آتش تیزست عشقش بر روی هم تشبیهات و نگارگریهای شاه‌عرانه دقتی بیشتر رنگ غنائی دارد. پس نه عجب که خورشید را «عروس روز» می‌نگارد. حتی در گشت اسب نامه تیرباران پاهای ایران و توران در میدان نبرد، چون «تگرگ بهاران» در نظرش جلوه می‌کند و در گذشته شدن شیدسپ در رزمگاه می‌نالده که «دریخ آن شه‌پروریده بناز». یا می‌گوید: از خون «درودشتها شده همه لاله‌گون». طبع دقتی بیشتر به شعر بزمی و غنائی گرایش دارد و شاید علاوه بر کوتاه‌پروازی تخیل وی در حماسه‌سرایی، این نکته نیز از موجبات ناکامی او در شعر رزمی می‌باشد، همان چیزی که به تغزّلهای طبیعت نگاریهایش لطف و فروغ بخشیده است

در هر حال دقتی شاعری بوده است نگارگری طبیعت، سرودگویی عشق و ستایندۀ شهریاران، و در این زمینه شعرهایی بجای نهاده لطیف و هنرمندانه. زبان شعری او نیز مواد و ترکیب و پیوندش بیشتر بزمی است و با صلابت و کوبندگی سخن گفتن پهلوانی و رزمی تجانس ندارد. (۱۵)

دقتی در زمان خویش شاعری پرتأوازه بوده است و گرانقدر، به گونه‌ای که پس از درگذشت او شعرای بزرگی از او با تجلیل و تکریم یاد می‌کنند. فرّخی سیستانی در قصیده‌ای آگاه خویش در مدح ابوالمظفر فخرالدوله احمد بن محمد والی چغانیان از دقتی چنین یاد می‌کند:

تا طرازنده مدیح تو دقتی درگذشت

ز آفرین تو دل‌آکنده چنان گردانه ناز

تا به وقت من زمانه مرا مهلت نماند

زین سبب چون بنگری امروز تا روز شمار

هر گیاهی کز سرگور دقتی بردم

گر بپرسی ز آفرین تو سخن گوید هزار

غضائی را زی‌بدین گونه در قصیده خود که در مدح سلطان محمود غزنوی

سروده است از او نام می‌برد:

به شعر یا دکن در روزگار بر مکیان دقیقی آنکه کاشفته شد بر او احوال
 سوزنی در قصیده‌ای به مطلع :
 عید شد ایام ، ما ناآمده ایام عید
 چون رسید از راه مهمان پادشای پیر عمید
 می‌گوید :

باش معدوح بسی‌مادح که ممدوحان بسی
 زنده نامند از کسائی و دقیقی و شهید
 ادیب ما برتر مزی این مصراع دقیقی را (ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان
 ملک) بدین صورت در قصیده خویش تضمین کرده ، از وی نام می‌برد :
 آن کس که در ستایش معدوح خویش گفت
 «ای کرده چرخ تیغ ترا پاسبان خویش»

گرنیستم به طبع دقیقی و فزخی
 هستم کنون مقدمه کاروان خویش
 در صدر توبه لفظ دقیقی کنم نثار
 از قدر تو فزون تر و بیش از توان خویش
 همین مصراع را معزی نیز تضمین کرده است و مسلم است تا شعری در اوج
 نباشد و معنی‌بلندی نداشته باشد هرگز شاعرانی مانند ادیب ما برو معزی آن را
 تضمین نمی‌کنند و کلام خویش را بدان نمی‌آورند .
 امیر معزی در قصیده‌ای به مطلع :

ای گوهری که سنگ یمانی تراست کان ای آتشی که هست ترا آب در میان
 می‌گوید :

فرخنده با دهر متنبتی بساط سیف چونانکه بر حکیم دقیقی چغانیان
 تاج الدین پوربهای جا می‌گوید :
 هرگز نگفته اند در این اصطلاح شعر فردوسی و دقیقی و بندار و عنصری
 آوازه سخن دقیقی و شهرت مقام وی در شاعری در اندک مدتی در اطراف
 واکنا فجهان آن روزگار پراکنده گردید و دیوان وی در بلاد پارسی زبان آن عصر
 منتشر شد چنانکه ناصرخسرو در سفر خویش به مصر و حجاز هنگام توقف در تبریز
 قطران شاعر را دیده است که دیوان دقیقی و منجیک را نزد او آورده و خوانده و
 هر معنی که او را مشکل بوده از وی پرسیده است .

و در چهارمقاله آمده است که چون خواه عمید اسعد فزخی را نزد امیر برد
 گفت : ای خداوند ترا شاعری آورده ام که تا دقیقی روی در نقاب خاک کشیده

است کس مثل او ندیده است .

بیشتر اشعار پراکنده ای که از دقتی در دست است ابیاتی است که در فرهنگها و بعنوان شاهد لغات مهجور آمده است ، درباره ای امر ممکن است بنظر رسد که شاعر عارفاً و عا مدّاً این لغات را از جهت اظهار فضل آورده است اما اولاً مدرکی در دست نیست که لغاتی که ما امروز از آن بنام لغت مهجور نام می‌بریم در زمان شاعر نیز مهجور بوده باشد . ثانیاً اگر به مهجور بودن این لغات در زمان شاعر حکم کنیم باز این نکته پیش می‌آید که آیا وجود این واژه هانسیت به انبوه اشعار از دست رفته وی چه نسبتی دارد ؟ اگر این نسبت متعادل باشد - همچنانکه در بسیاری از دواوین شعرای بزرگ از این قبیل لغات فراوان بچشم می‌خورد - شاعر را نمی‌توان متمایل به استعمال واژه های غریب و مهجور دانست . داوری درست موقعی انجام می‌پذیرد که همه اشعار را در دست باشد و گرنه بر اساس ابیاتی پراکنده نمی‌توان حکم کلی کرد و قضاوتی منطقی عرضه داشت .

بحوری که شاعر برای خویش انتخاب کرده ، اکثرّاً بحور مطبوع است . اگر قطعاً تی به بحور نامطبوع سروده باشد - که شاید سیره عصر وی بوده است - باز آنقدر استادانه است که می‌توان نام مطبوع به آن داد و از خواندن آن لذّت برد (۱۱)

سبک شعر دقتی همان سبک خراسانی و دارای خصوصیات شعر قرن چهارم هجری قمری و دوران سامانی است ، یعنی از جهت موضوع توجه به طبیعت و وصف محسوسات و تغزل و مدح بدون اغراق و مبالغه و تکلف است ، در اکثر اشعار آن دوره ، وصف می‌گل ، باغ ، بهار و از معنویات بیشتر دانهش و خرد و مقایسه دانهش و مال ، و وصف رخسار یا روزلف و عارض دیده می‌شود . چنانکه رودکی گفته :
" می‌آرد شرف مردمی پدید و " مادر می را بگرد با ید قربان و بشّار مرغزی گفته :
" رزرا خدای از قبیل شادی آفرید دقتی گفته :
" زان تلخ می‌گزین که گرداند - نیروش روان تلخ را شیرین " . و چنانکه منجیک درباره گل دورنگ و کسائی مروزی درباره گل ، نرگس ، نیلوفر ، و پیلگوش ، دقتی از گل شگفته سخن گفته است . فقط موضوع آیین زردشتی و وصف آن خاص شعر دقتی است .

مدح در شعر این دوره اغراق و مبالغه ندارد و مدوح همان صفات افراد عادی را دارا است و عشق در شعر این دوره صوری و ظاهری است و هنوز عشق مجازی بیشتر مجال خود نمایی دارد و شعری که بوی عرفان و تصوّف و عشق به حقیقت به مشام جان برساند بسیار کم است .

کلمات در شعرا این دوره ساده و به صورت ابتدائی واصل است و نیز کاربرد یاء تمئّی و ترجّی و شرطی و استمراری و تردیدی بیشتر است و کلمات عربی فوق العاده کم به کار رفته است. تشبیهات ساده و بیشتر طبیعی و محسوس به محسوس است، کلمات و ترکیبات در معنی حقیقی بیشتر به کار می روند و اندیشه و احساس شاعر را بی پیرایه و ساده و بدون رنگ و جلای خاص بیان می دارند و معلومات شاعر در شعر نیا مده، وزن اشعار کاملاً جا نیفتاده، سگته در وزن و هم در کلمات هست، خیلی از کلمات در شعر مشدّد تلفظ می شوند مثلاً «زّر بر آتش کجا بخواهی پالود...» از رودکی، یا «زمینش بگردند از زّر پاک...» از دقیقی. می دانیم که دقیقی طوسی نخستین شاعری است که شاهنامه را به بحر متقارب ساخته، اما دومین شاعر حماسه سراسر است زیرا پیش از او مسعودی مروزی شاهنامه ای به بحر هزج مسدّس محذوف گفته بوده، از طرف دیگر دقیقی در انتخاب بحر متقارب پیش قدم و مبتکر نبوده، زیرا پیش از او ابوشکور بلخی در سال ۳۳۶ هجری قمری مثنوی «آفرین نامه» را در حکمت و پند و اندرز سروده و از آن کتاب حدود دویست و نود بیت بدست آمده است.

کهنگی و اصالت در شعر دقیقی به مقتضای زمان فراوان به چشم می خورد. مانند :

آبرجای بردر اشعار : ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۹۹، ۴۷۱، ۴۸۸ و ۱۰۰۶

کجا به معنی که در اشعار : ۵۲، ۱۸۸، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹ و ...

کجا به معنی هرجا و هر کجا در شعر شماره ۱۰۵۰

استعمال الف اطلاق در اشعار : ۳۰، ۱۰۹، ۳۴۷، ۴۸۶، ...

آبا بجای با در اشعار : ۲۹، ۱۰۱، ۱۸۱، ۲۲۴، ...

استعمال « نیستی » به معنی « نمی بود » با علامات شرط و تمئّی و ترجّی در تغزل : « کاشکی اندر جهان شب نیستی... » آوردن علامت جمع فارسی در آخر جمعهای مکتّر عربی مانند : بیوستان ملوکان هزار گشتم بیش
 اضافه کردن هاء زائد بدنبال الف در قوافی مانند :

آن که گردون را بدیوان برنها دوکار بست

وان کجا بودش خجسته مهر آهر من گراه

سگته های هم در اشعار وجود دارد مثلاً :

چو گشتا سپر بر شد به تخت پدر که هم فزا و داشت و بخت پدر

وزن شعر نیز گاهی به هم خورده است و ارکان جا بجا شده است، چنانکه در

در المعجم شمس قیس در باره بحر مجتث پس از نقل این بیت مشکول :

ترادل من نگارابهیچ نمی گراید

از آن جهت است یارا که درد دلم فزاید

گوید: دقیق غزلی مشکول گفته است و به علت بی انتظامی ارکان و اختلاف اجزاء در قبول طبع بدین بیت نسبتی ندارد:

شب سیاه بدان زلفکان توماند سپیدروز به پاکی رخان توماند

و طبق نوشته شمس قیس، بیت مشکول نخستین هر مصراع به وزن «مفاعل فاعلاتن مفاعل فاعلاتن» است؛ اما غزل دقیق طوسی در بیت اول هر مصراع: «مفاعل فعلاتن مفاعل فعلن» و در مصراعهای اول ابیات بعدوزن: «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان» می آید و بنا بر نوشته او (اگر میم «ماند» مشدد در لفظ آن رند جزو مشکول مخبون باشد) چنانکه: «شب سیاه بدان زلفکان توماند...» «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن» و به دنبال این نوشته است که هر دو ناخوش است و بنا ناخوشی وزن بیشتر قوافی شایگان است و چون صاحب طبعی خواسته است که برین شعر راهی سازد، این زحاف از آن بیرون برده و برین نسق می خوانند:

شب سیاه توگوئی به زلفکان توماند

سپیدروز به پاکی بدان رخان توماند

بروزن «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلاتن»

و در همین کتاب المعجم در اختلاف حدو این بیت دقیق را آورده:

برافکنندای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت اردیبهشتی

زمین برسان خون آلوده دیبا هوا برسان نیل اندود مشتی

و در ایطاء جلی هفت بیت از دقیق آورده که یکی این دو بیت است:

به گیتی ز آب و آتش تیزتر نیست دوجان اندود و سلطان ستمگر

ترا سیمرغ و تیر گز نباید نه رخش جادو و زال فسونگر (۱۲)

صنایع بدیعی لفظی اگرچه در شعر دقیق گاهی پیدا می شود، اما این صنایع به مقتضای طبع روان اوست نه آن که در آن وردن این صنایع عمدی داشته باشد، برای نمونه چند مورد را یادآور می شود:

۱ - صنعت متضاد:

از آن لاغرمیا نست آن که عشقم چنین فربه شدست و صبر لاغر

جهان طاووس گونه گشت گوئی به جایی نرمی و جایی درشتی

۲ - مراعات النظیر:

به چهره یوسف دیگر ولیکن به هجرانش منم یعقوب دیگر

به پای لشکرش ناهید وهرمز به پیش لشکرش مریخ وکیوان

بهشت عدن را گلزار مانند درخت آراسته حوربهشتی
۳ - ابداع :

مدیح تا به برمن رسید عریان بود ز فرورتبت من یافت طیلان وازار
در حقائق السحر فی دقایق الشعر رشیدالدین وطواط ، در نوع سوم
رَدَّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ آمده است :

اگر بتگر چنان پیکر نگارد مریزاد آن خجسته دست بتگر
وگر آزر چنو دانست کردن درود از جان من بر جان آذر
در تأکید المَدْح بما یشبه الذَّم (حقایق السحر)
به زلف کز ولکن به قد و قامت راست

به تن درست ولکن به چشمگان بیمار

فی المطابقه (ترجمان البلاغه)

من جاه دوست دارم کا زاده زاده ام آزا دگان به جان نفروشد جاها را
گاهی درد و مصراع بیتی کلمه ای را به طریزی هنرمندانه و آحياناً بامعانی
کوناگون ترصیع می کند و این از مختصات کلاموی است که تکرار کلمه را به نحوی
زیبا و شایسته ، دلنشین می سازد .

زان تلخ مئی گزین که گرداند نیروش روان تلخ را شیرین

من اینجا دیر ماندم خوا رگشتم عزیزا زماندن دایم شود خوار

بپوشیده لباس فرودینی بیفکنده لباس ماه آذر

زمین برسان خون آلود دیا هوا برسان نیل اندود مشتی

ورنبودی کوکبش در زیر لب مونسم تار و زکوکب نیستی
ورمرگب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مرگب نیستی
و جناس گونه ای بدین زیبایی کمتر از طبع شاعری تراویده است :
ورمرا بی یار باید زیستن زندگانی کاش یار نیستی
و گاهی تکرار را به صورت رَدَّ الْعَجْزِ عَلَى الصَّدْرِ به گونه ای دلپذیر آورده

است .

از آن لاغر میا نیست آنکه عشقم	چنین فربه شده است و صبر لاغر
اگر بتگر چنان پیکر نگارد	مریزاد آن خجسته دست بتگر
و کز آزر چنودانست کردن	درود از جان من بر جان آزر
صوبر دیدم و هرگز ندیدم	درخت سیم کش بر سر صوبر

از مختصات کلام دقیقی تکیه بر روی کلمات مورد نظر است و شاعر هر اسی ندارد که کلمه ای را مکرر آورد، بلکه همواره با تکراری خوشایند سعی دارد معنی را مؤکد و واژه مورد نظر را در ذهن شنونده راسخ سازد، چنانکه در دوبیت زیر با کلمه صبر به طرق مختلف بازی کرده و مانند لعلی با تراشهای گوناگون در زیور زین کلام جای داده است. بطوریکه هر کدام جلوه خاصی یافته و بیننده بر ترصیع هنر آفرین آن درود می فرستد.

گویند صبر کن که ترا صبر بر دهد	آری دهد ولیک به عمر دگر دهد
من عمر خویش را به صبوری گذاشتم	عمری دگر بیا ید تا صبر بر دهد (۱۲)

از نظر معنوی شعر دقیقی و شاعران همزمان او حکایت از غم و اندوه و حرمان نمی کنند و سوز و گداز و آه و افسوس کم دارد و بیان هجران و دوری نیز ساده گفته شده و این دقیقی است که می گوید:

کاشکی اندر جهان شب نیستی	تا مرا هجران آن لب نیستی
زخم عقرب نیستی بر جان من	گر و زلف معقرب نیستی...

حتی مرگ دوستان و یاران و عزیزان و امیران و بزرگان واقعیتی پذیرفتنی است و چندان تلخ و ناگوار به نظر نمی آید. به این جهت در اشعاری که برای سوگ سروده شده از مرگ به سادگی و طبیعی سخن گفته و این رودکی است که بر زبان آورده:

ای آنکه غمگنی و سزاواری	و اندر نهان سرشک همی باری
رفت آنکه رفت و آمد آنک آمد	بود آنچه بود خیره چه غم داری

و دقیقی گفته:

دریغا میری و نصرا دریغا	که بس شادی ندیدی از جوانی
ولیکن را دمردان جهاندار	چو گل باشد کوه زندگانی

و از مرگ زیر برادر را سفندیا چنین سخن می گوید:

برادرش را دید کشته بزار	به آورد که بر، در افکنده خوار
چو او را چنان زار و کشته بدید	همه جامه خسروی بدرید
فرود آمد از شولک خوب رنگ	به ریش خود اندر زده هر دو چنگ
همی گفتش ای شاه گردان بلخ	همه زندگانیم شد بی تو تلخ

دریغا گوا ، خسروا ، مهترا
 ستون منا ، پرده کشورا
 فرازا مدو بر گرفتش ز خاک
 به تابوت زرینش اندر نهاد
 نبرده سوارا ، گزیده گوا
 چراغ کیی افسر لشکرا
 به دست خودش روی بستر دپاک
 توگفتی زیر آژنه خود نژاد
 دقیقی در شاعری به رودکی نظر دارد و غزل رودکی و ارمی گوید و خود را در برابر او خرد می شمارد

اگر رودکی گفته باشد مدیح
 دقیقی مدیح آورد نزد او
 و از او نیز تتبع کرده ، چنانکه المعجم در باب " نقل " این شعر رودکی را آورده :

اگر گل آرد بار آن رخا و نشگفت
 هر آینه چو همه می خورد گل آرد بار
 و بعد نوشته است که دقیقی آن را بر همان وزن و قافیه نقلی لایق کرده است و گفته :

اگر سر آرد بار ، آن سنان و نشگفت
 هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار
 بجز گشتا سپنا مه دقیقی که پس از مرگ او مورد تتبع و نظیره گویی شاهنا مه فردوسی قرار گرفته و در شاهنا مه نقل شده ، در آغاز قرن پنجم و بعد از آن اشعار دیگری نیز مورد توجه شاعران شده و استقبال و یا تضمین کرده اند ، مثل غضایی رازی و فرخی و امیر معزی و ادیب صابر ، و این همه شهرت دقیقی در شاعری و قدرت طبع و استادی و گشاده زبانی و راگواهی راستین تواند بود (۱۴)

اما اثر دقیقی در فردوسی ، شاعر بزرگ طوس بلافاصله پس از در آمد ها (نیایش یزدان ، ستایش خرد ، گفتار در آفرینش عالم و مردم و آفتاب و ماه ، و ستایش پیغمبر) چون به گفتار در فرا هم آوردن کتاب می رسد از دقیقی یاد می کند . هنگا می که می گوید : " سخن هر چه گفتم همه گفته اند " البته منظور شاعر شاهنا مه های پیش از اوست ، چه به شعرو چه به نثر ، که یکی از آنها هم گشتا سپنا مه است ؛ ولی با ذکر نام دقیقی در پیشانی کتاب تاثیر او را در کار خود از همه برتر می نهد و با تصریح این نکته که : " برفت او و این نامه نا گفته ماند " می خواهد نا گفته نگذا رده که یکی از موجبات دست بردن وی به شاهنا مه نابودی شاعر جوان مرگ و نا فرجام ماندن منظومه اوست .

مرگ ناگهانی دقیقی تأثیر دیگری نیز تا حدی بر فردوسی گذارده و آن این بود که او را بر جان خود لرزان کرد ، این دل نگرانی تا آخر عمر او را ترک

نگفت که مبادا اونیزمانندوی دستخوش مرگ نا منتظر شود و سرودن شاهنا مه ناتمام بماند. این بیم رانه تنها در آغا ز شاهنا مه به صراحت بر زبان می آورد که « بترسیدم از گردش روزگار ... مگر خود درنگم نیا شد بسی - بیا یدسپردن به دیگر کسی » بلکه آن را بارها در خلال کتاب تکرار می کند اکنون می آیم به این سؤال که فردوسی به چه منظور هزار بیت گشتا سپنامه را در کتاب خود آورده است. تمهیدی که وی برای این موضوع می آورد، بسیا رپر معناست: نخست اظهار شادی می کند که هزار بیت دقیقی به دستش افتاده است. آنگاه می گوید که بعضی از ابیاتش به نظرش سست آمده و این را از این جهت یادآوری می کند تا پادشاه تفاوت میان سخن خوب و بد را در یاد؛ و البته در ضمن به تمجید شعر خود می - پردازد، و حتی به صراحت می گوید که دقیقی شایستگی دست بردن به « نامه خسروان » را نداشته است

تمهید فردوسی چنانکه می بینیم نسبت به دقیقی حاوی نیش و نوش است. در عین آنکه شعرهای او را در مقایسه با شعر خود کم ارزش می خواند، او را تنها شاهنا مه سرای قابل اعتنای پیش از خود می شناسد. در مورد او به چهار نکته عمده اشاره می کند:

- ۱ - از مهتران زمان خود احترام و گنج یافت .
- ۲ - از خوی بد خویش در رنج بود .
- ۳ - ستا پیشگرایان و در دستگاه حکومت مورد احترام بود .
- ۴ - از او روزگار کهن نوشد و شعرهای گشتا سپنامه اش دست به دست می گشت .

به نظر می رسد که فردوسی با تکیه بر هر یک از این نکات، منظوری دارد. بطور کلی در مقام مقایسه خود با دقیقی است و چون خویش را برتر می شمارد می خواهد دیگران، بخصوص پادشاه را، متوجه اهمیت مقام خود کند. به نحو ضمنی می گوید: وقتی او با سرودن هزار بیت کم ارزش آن همه قبول عام و آن همه پادشاه و احترام یافت، پس من مستحق چه ها که نیا شم؟ با استنباطی که از گفتار خود فردوسی می شود و نلبد که نیز به آن اشاره کرده، منظورا و از آوردن هزار بیت دقیقی آن بوده که میدانی برای مقایسه بگشاید و از طریق این مقایسه سخن شناسان را متوجه ارزش واقعی سخن خود کند. و این دوبیت تردیدی در این باره باقی نمی گذارد:

بداند سخن گفتن نابکار	من این زان بگفتم که تاشهریار
کنون شاه دارد به گفتار گوش	دو گوهر بداین باد و گوهر فروش

کسانی و از جمله نلدکه یکی از انگیزه های فردوسی را در نقل شعرهای دقیقی آن دانسته اند که خواسته است از پرداختن به « موضوع باریک و مشکل تأسیس دین زردشتی » احتراز کند که شاید چندان حدس مائبی نباشد .

فردوسی با خردمندی و زیرکی و در عین حال نه بیگانه از انصاف ، حساب دقیقی آغاز کند و شاهنام را از حساب دقیقی سراینده جدا می سازد ، از فضل تقدّم او یاد می کند و نسبت به او حق شناس است که راه راه وی نموده ، افتخار ابتکار شاهنام سرایی (به بحر متقارب) را به او می بخشد که افتخار کوچکی نیست ، و حال آن که می توانست - اگر مرد بزرگوار می بود - بر سر نام دقیقی به سکوت بگذرد و شعرهایش را در کتاب خود دنیا ورد ، و در این صورت چه بسا که این ابیات پس از آمدن شاهنام به کلی از یادها می رفت . و اما نظرناقدانه فردوسی درباره این شعرها عبارت از این است :

نگه کردم این نظم سست آمدم بسی بیت ناتندرست آمدم
وقتی می گوید « بسی بیت ناتندرست » مفهومش آن است که تعدادی بیت خوب و تندرست هم در آن هست و تنها در مجموع نمی تواند رزنده و قابل قبول باشد

در منظومه دقیقی از لحاظ ساختمان همه چیز بجا است و فردوسی الگوی کار خود را از روی آن می گیرد ، اما در نزد فردوسی ، حماسه یک دفعه از حالت تازه کاری و خامی به مرحله شکوفندگی و تکامل می افتد ، چنانکه گویی یک دوران دراز در میان آنها فاصله بوده است . باور کردنی نیست که دقیقی و فردوسی کار خود را تنها با یکی دو سال تفاهت شروع کرده باشند

این سؤال که خود تنها برای نمودن اهمیت دقیقی کافی است ، مطرح است که اگر آن شاعر جوان ناکام نیا مده بود ، آیا این گوینده بزرگ پیر می - توانست بتما می ، اینگونه که هست باشد ؟

اما درقبال این سؤال پرسش دیگری پیش می آید - هر چند جنبه فرضی داشته باشد - و آن این است که اگر دقیقی در جوانی نمرده بود ، آیا به کار شاهنام ادامه می داد ؟ و در این صورت فردوسی چه می کرد ؟

به نظر می رسد که ولو دقیقی هم زنده می ماند و عمر دراز هم می کرد ، مرد به پایان بردن شاهنام نبود ، کسی منکر استعداد و قدرت بیان او نیست ، ولی پرداختن به شاهنام مستلزم جمع آمدن صفات و مقنضیات دیگر نیز بوده که عبارت باشد از شکیبائی ، ثبات روحی ، نظم ، عشق و ایمان بی اندازه به انجام منظور .

ما با همان مقدار اطلاع کمی که از سرگذشت دقیقی داریم می‌توانیم حدس بزنیم که این صفات و مقتضیات در نحوه زندگی و جمع نبوده است. مردی بوده است خوشگذران، گراینده به زندگی درباری و ملازمت، و احیاناً تنوع پسند و بی‌حوصله.

در فردوسی درست صفت‌های معارض اینها جمع بوده است. وی از همه صفات و موجباتی که لازمه پدید آمدن آثار عظیم است برخوردار می‌داشته؛ شکیبایی و شور و ایمان به کار، گوشه‌گیری و نظم، قناعت و عدم گرایش به حادّه‌جویی و تلّون، بر این‌ها اضافه است مقدار ثروت شخصی که آثارش خیال مادی و بی‌نیازی ایجاد می‌کرده است، سلامت و بنیۀ خوب تا حدود شصت سالگی، عمر دراز، آثارش خانوادگی، دور بودن از زندگی بارگاہی و تشنّج‌های روحی که از آن ناشی می‌گردد، دور بودن از کشمکش‌های زمان. (۱۵)

مطالعه دستوری اشعار دقیقی مانند اشعار هرشاعر دیگری باید از دو جنبه باشد: یکی از جهت شعر بودن اثر، و دیگری از جهت وضع دستوری زبان زمان و دوره او.

در هر حال باید دید که اگر دقیقی می‌خواست همین مطالب را به زبان نثر ادا کند در همان دوره چگونه می‌نوشت؟ آیا همین تغییراتی که در جای ارکان جمله داده است، در نثر او وارد می‌شد یا نه؟ تقریباً جواب منفی است.

دیگر آنکه تخفیفاتی را که در کلمات به هنگام سرودن شعر ایجاد می‌کند آیا در نثر آن دوره می‌توان یافت یا نه؟ بنا بر این شعر دقیقی و یا شعر هرشاعری را حداقل از این دو جنبه می‌توان مورد مطالعه قرار داد.

نکاتی که بجهت شعر بودن در زبان دقیقی اثر گذاشته است:

۱ - استعمال فعلی از مصدر «گفتن» در میان مفعول بیواسطه همان فعل (چون مفعول بیواسطه آن غالباً جمله است) مانند:

منم گفت یزدان پرستنده شاه	مرا ایزد پاک داد این کلاه	یا
بدانید گفتا کز ایران زمین	بشد فرّه و دانش و پاک دین	یا
گروگرفتارم ز بهر دین	بیا رای گفتا به دانش زمین	یا
بگیرید گفت این وزی او برید	نگر زین سپس راه را نسپرید	

۲ - استعمال فعل میان دو مفعول بیواسطه معطوف مانند:

چو گشت اسب بر شد به تخت پدر که هم فرا داشت و بخت پدر
تو او را پذیرفتی و دینش را بیاراستی راه و آئینش را
تو سیحون مینبار و جیحون به مشک که ما راجه سیحون چه جیحون چه خشک

۳ - استعمال مفعول بواسطه (یا متمم) با فاصله از کلمه یا ترکیب
مربوط به همان مفعول بواسطه :

تو فرزند آنی که فرخنده شاه بدو داد تاج از میان سپاه
و را برگزید از گزینان خویش ز جمشیدیان مرتر داشت پیش

۴ - تخفیف یا حذف کسرۀ اضافه جهت وزن شعر مانند :

بپوشید جامهٔ پرستش پلاس خرد را چنان کرد باید سپاس
رسید آن نوشته فرومایه وار که بنوشته بودی سوی شهریار

۵ - حذف علامت ندا :

به شاه جهان گفت آزاده وار که دستور باشد ترا شهریار
که پاسخ دهم جا دو را جاسپ را پسند آمد این شاه گشتاسپ را

۶ - استعمال صفت قبل از موصوف :

به سر بر نهاد آن پدر داده تاج که زبیده باشد به آزاده تاج
منم گفت یزدان پرستنده شاه مرا ایزد پاک داد این کلاه
کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزندش آمد چوتا بنده ماه
رها کردی آن پهلوی کیش را چرا نگریدی پس و پیش را

و حتی دو صفت قبل از یک موصوف مثل :

یکی نامور فرّخ اسفندیار شه کارزاری نبرده سوار

یا

و را یدونک نپذیری این پند من ببینی گران آه نین بند من

۷ - استعمال ضمیر متصل بعنوان مفعول بواسطه :

کتایونش خواندی گرانمایه شاه دو فرزندش آمد چوتا بنده ماه
غلامان فرستمت با خواسته نگاران با جعد آراسته
بر آیین شاهان نمازش برید بر تاج و بر تخت او بگذرید

۸ - استعمال "آن" و "این" در غیر محل خود، که شاید در نثر هم

بتوان مشابهی برای آن پیدا کرد :

ببست آن در آفرین خانه را نماند اندرو خویش و بیگانه را
جهان آفرین گفت بپذیردین نگه کن برین آسمان و زمین
به ترکان نداد ایچ کس با ژوسا و برین روزگار گذشته بتا و

۹ - حذف فعل ربطی یا رابطه از جمله مانند :

بنزدیک اوزهر مانندنوش	شده زا روبیما روبیهوش وتوش
جهان یکسره پیش تو چون کهان	بدو گفت کای شهریا رجهان
سپهدا را ایران که نامش زیریر	برادرش نیز آن سوار دلیر
از آن پیر جادو ستوه آمدند	همه پیش آن دین پژوه آمدند

۱۰ - تغییر محل اجزاء فعل یا مصدر مرکب بجهت شعر بودن :

فرود آمد از تخت و بر بست رخت	چو گشت اسب را داد لهر اسب تخت
بفرمود کردن بر آنجا نگار	فرید و نش را نیز با گاو سار
سوی سرو کשמربها دندروی	همه نامداران بفرمان اوی
مرا روز روشن بکردی سیاه	شنیدم که راهی گرفتی تباه
که آورده ام گرد بارنجا	بتوبخشم این بی کران گنجا

۱۱ - جدا کردن علامت نفی از فعل :

نه سود آمد از هر چا انداختند	بر آن جادوی چارها ساختند
نه اندر خور دین ما باشد این	که تو با زبدهی به سالار چین

۱۲ - استعمال "باء تاکید" بر "سر" باشد "و" بد" مخفف "بود" که

اولی را می توان در نثر هم یافت :

ترا کرد باید بدیشان نگاه	چو ایشان بباشند پیش سپاه
وز آلودگی پاک شد تخمه ها	پراز نور مینو ببید دخمه ها

۱۳ - استعمال مصدر دوم افعال چند مصدری بخاطر شعر :

پرستنده ماه و خورشید را	برو بر نگارید جمشید را
نقابد کسی سر زپیمان تو	بجای آوریدند فرمان تو
چرا ننگریدی پس و پیش را	رها کردی آن پهلوی کیش را

۱۴ - حذف فعل به قرینه

الف - حذف فعل به قرینه ، با تغییر فعل مانند :

که مرمکه را تا زیان این زمان	مر آن جای را داشتندی چنان
------------------------------	---------------------------

ب - حذف فعل کمکی به قرینه :

بگرد و بترس از خدای بهشت	مرا و را بگویی کزین راه زشت
--------------------------	-----------------------------

۱۵ - استعمال وجه مصدری بصورت های غیر عادی :

الف - استعمال وجه مصدری به صورتی که فعل کمکی میان دو قسمت

اصلی مصدر یا مصدر مرخم در آید :

خرد را چنان کرد با ید سپاس	بپوشید جامه پرستش پلاس
----------------------------	------------------------

بکرد آشکارا همه دشمنی ابا تو چنو کرد یار دمنی
چو ایشان ببا شنید پیش سپاه ترا کرد باید بدیشان نگاه
ب - استعمال وجه مصدری بصورتی که فعل کمکی پس از مصدر یا
مصدر مرخم آمده باشد :

همی بودی سال پیش بیای بدینسان پرستید باید خدای
وزو بستدی نیز هر سال باز چر اداد باید به ها مال باز
کراید ونکدانی که من کردم این مرا خواند باید جهان آفرین

۱۶ - استعمال "همی" و "می" بعد از فعل

بهشتیش خوان ارندانی همی چر اسرو کشمرش خوانی همی
مگر پور لهر اسپ گشتا سپ شاه که آرد همی سوی ترکان سپاه
سپه را بدوداد اسپهبدی تو گفتی ندانده می جز بدی
۱۷ - حذف "بود" یا "بودند" از آخر فعل ماضی بعید، بصورتی که فعل

بصورت حالت وصفی یا قید وصفی در آید :

برفتند هر دو شده خاکسار جهاندارشان رانده و کرده خوار
فرود آمدند از چمنده ستور شکسته دل و چشمها گشته کور
پیاده برفتند تا پیش او سیه شان شده جامه وزر دروی
۱۸ - استعمال کلمه "یکی" بجای "یک" یا "یک" پیش از اسم یا صفت آن

اسم :

چو بسیار برگشت و بسیار شاخ بکرد از برای یکی خوب کاخ
به گردش یکی باره کرد آه نین نشست اندر و کرد شاه زمین
سپاه پراکنده باز آوریم یکی خوب لشکر فراز آوریم
یکی نامه بنوشت خوب و هزیر سوی نامور خسرو دین پذیر

۱۹ - تخفیف کلمات و استعمال آنها در شعر مانند :

چو، کز، بُد، بُدندی، پذیرفتن، زو، کو، مژد، نگه، کر، پیمبر، ز، گهر، چَند،
زیشان، اُستا، که در موارِد مختلف و متعدّد در اشعار دقیقاً آمده است .

۲۰ - تخفیفهایی که صرفاً در موارِد بسیار نا در بایدا ایجاد شود ولی در
اشعار شعری اولیه زبان فارسی بسیار بوده است از قبیل تبدیل فتحه به سکون
مانند :

کتا یونش خواندی گرانمایه شاه بجای کتا یونش
نبرده برادش فرخ زریر بجای نبرده برادرش
پس این زرد هشت پیمبرش گفت بجای پیمبرش

زمینش زسیم وزعنبرش خاک
 یا تبدیل کسره به سکون ما نند ؛
 کتفشان بنا وک بدوزم همه
 کنششان همه سرزگردن جدا
 زن وکودکا نشان بیارم زپیش
 یا حالت بخصوصی که باید در قرائت شعرا یجا د شود تا به وزن لطمه ای نخورد
 ما نند ؛

چو گشتا سپ بر شد به تخت پدر که هم فرا داشت و بخت پدر
 زی ارجا سپ ترک آن پلید سترگ کجا پیکرش پیکر پیرگرگ
 جهانجوی گفتا به فرخ زیریر بفرخنده جا ما سپ و پوردلیر (۱۶)
 تدوین دیوان دقیقی به این صورت را این بنده بجهت تنظیم فرهنگ
 بسا مدی آن بعهده گرفت . اعتقاد من این است که تا برای هر متنی فرهنگ بسامدی
 تهیه نشود نمی توان زبان فارسی را کما هو حقّه از نظر لغت و دستور و متون فارسی
 را از نظر سبک بررسی کرد و نیز نخواهیم توانست متون فارسی را آنطور که شایسته
 است تصحیح کنیم و کتب درسی ما نیز از نظر زبان سروسامان نخواهد یافت . بنا
 بر این اعتقاد ، وقتی خواستم برای اشعار دقیقی فرهنگ بسا مدی تهیه کنم
 جایی که همه اشعار دقیقی بطور دقیق و علمی گردآوری شده باشد دنیا فتم و در ضمن
 خود نیز بیستی چند از اینجا و آنجا بوسیله دوستان یافته بودم ، از این رو بر آن
 شدم که اصل ماخذ اصلی شاهنامه چاپ مسکو - بخش اشعار دقیقی - را بدست آورم و
 یکبار دیگر آنها را با هم مقابله کنم و این مأمول بوسیله دوستان عزیزی که از
 من خواسته اند از ذکر نام گرامیشان خودداری کنم به حصول پیوست و این نسخه ها
 عبارتند از :

- ۱ - نسخه خطی موزه بریتانیا ، مورخ ۶۷۵ هجری که آن را نسخه اساس به
 نشانه " ب " نامگذاری کرده ایم و قدیمترین نسخه ای است که در دست داشته ایم .
- ۲ - نسخه خطی کتابخانه عمومی لنینگراد ، مورخ ۷۳۳ به نشانه " ل " .
- ۳ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی ، مورخ
 ۸۴۹ هجری به نشانه " خ " دارای مقدمه قدیم شاهنامه .
- ۴ - نسخه خطی انستیتوی خاورشناسی فرهنگستان علوم شوروی ، بدون
 تاریخ ، به نشانه " ش " دارای مقدمه قدیم شاهنامه .
- ۵ - نسخه خطی دارالکتب مصر ، مورخ ۷۹۶ ، به نشانه " ک " که در شیراز
 استنساخ شده است .

۶ - ترجمه عربی شاهنامه که در سالهای ۶۱۵ - ۶۲۴ هجری توسط بُنداری اصفهانی انجام یافته است، به نشانهٔ «ت» .

در همهٔ این موارد شاهنامه چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی و بخش اشعار دقیقی گنج با زیافته - گردآوری ایشان - که موزّع به تاریخ آبان ۱۳۳۴ خورشیدی و دیوان دقیقی که به کوشش ایشان تهیه شده است و دقیقی نامه با مقدمه و تعلیقات دکتر سیدمخدوم رهین چاپ افغانستان موزّع به تاریخ اوّل جدی ۱۳۵۲ درمَدّ نظر بوده است و در جای جای این کتاب از آنها استفاده شده است .

اما در بخش اشعار پراکنده دقیقی مبنای کار ما کتاب اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان به کوشش آقای ژیلبر لازار استاد مدرسه زبانهای شرقی پاریس، سیزدهمین اثر از سلسله آثار گنجینه نوشته های ایرانی انجمن ایران شناسی فرانسه در تهران است . ولی این بنده سعی کرده است که تا حدّ مقدور مأخذ اصلی آقای لازار را بدست آورد و یکبار دیگر آنرا با کتاب مطبوعه ایشان مقایسه کند .

اما باید اعتراف کنم که هم دانشمندان شوروی و هم آقای لازار در رعایت امانت کوشش فوق العاده ای بخرج داده اند و اگر اختلافاتی در نسخه حاضر با آنچه آنان تهیه کرده اند بچشم می خورد شاید این باشد که این بنده خود فارسی زبان و ایرانی است و آنان چنین نبوده اند و شاید تنها اختلاف سلیقه و گاهی نیز سهو و نسیانی که انسان محلّ آن است باعث این اختلافات شده است . برای نمونه بیت شماره ۷۶۷ که در نسخه چاپ روسیه « بارزوی » است :

چولشکر شنیدند آواز او شدند از برخستگان بارزوی
در حالی که در نسخه ما « بارزوی » است :

چولشکر شنیدند آواز او شدند از برخستگان بارزوی
همچنین بیت شماره ۱۲۴۱ در نسخه آقای لازار چنین است :

دریغا میربونصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جهانی
به نقل از تاریخ بیهقی چاپ دکتر فیاض، در حالی که در تاریخ بیهقی و
طبعاً در نسخه ما چنین است :

دریغا میربونصرا دریغا که بس شادی ندیدی از جوانی
بسیاری از نسخه بدلها، من جمله نسخه بدلهائی که از مقایسه متن حاضر با چاپ آقای دکتر دبیرسیاقی حاصل شده است در قسمت حواشی و بعضی نیز که از قلم افتاده بوده است در بخش یا دداشتها درج شده است . البته قسمت حواشی بیشتر صرف دادن مأخذ و ذکر نسخه بدل شده است و بخش یا دداشتها در توضیح دلیل

ارجحیت انتخاب نسخه‌ای برنسخ دیگر و گاهی نیز در مورد معنی بیت است. مجموعه اشعاری که در این دفتر آمله ۱۳۸۹ بیت است که از این ابیات ۱۳ بیت اول از فردوسی و ۲ بیت مکرر ابیات ۱۳۳۳ و ۱۳۴۵- و ۲ بیت نیز کاملاً مشکوک - ابیات ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶- است (این چهار بیت در پراگذاشته شده است) بنابراین اشعار دقیقی در این دفتر ۱۳۷۲ بیت است که ۲۰ بیت از این ابیات نیز مشکوک است (در کنار این ابیات علامت * گذاشته شده است).

در فرهنگ بسامدی فقط ۱۳۶۹ بیت (که ابیات ۱۲۱۰ و ۱۳۴۶ هم بصورت یک مصراع است) تجزیه شده و شماره ابیات مشکوک نیز در پراگذاشته شده و ابیات ۱۳۳۳ و ۱۳۴۵ و ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۹ بحساب نیا آمده است. اما درباره آمله آوردن واژه نامۀ بسامدی (که شامل فهرست واژه‌نامه و فهرست بسامدی واژه‌هاست) باید گفته شود: غرض از آمله آوردن واژه‌نامه بسامدی دو چیز است:

۱ - همه واژه‌هایی که در متنی به کار رفته است فهرست گردد، و جای هر واژه در متن دانسته شود.

۲ - شماره دفعاتی که یک واژه در متنی آمده است معین گردد. سودمندی آمله آوردن فهرستی که همه واژه‌های بکار رفته در یک متن را در برداشته باشد و جای هر واژه را در متن نشان دهد از دیرباز شناخته بوده است. فهرست‌هایی از این گونه را دانشمندان ما، کشف الالفاظ و کشف اللغات و یا بی‌هیچ پیرایه فرهنگ، و فرنگیان Concordance می‌نامیده‌اند و اینک ما آن را فهرست واژه‌نامه یا فهرست واژه‌یاب می‌گوئیم. نخستین فهرست‌های واژه‌نامه را برای کتاب‌های مقدس دینی نوشته‌اند و این برای آن بوده است که یافتن بی‌درنگ برخی از آمله‌ها و جمله‌ها، برای به‌گواهی آوردن در درستی یا نادرستی یا پذیرش و رد چیزی، ضروری بوده است. به همین دلیل اصطلاحات کشف الالفاظ و کشف اللغات در نزد ما و واژه Concordance در زبان‌های فرنگی بیشتر بر فهرست‌های واژه‌نامه کتاب‌های مقدس دینی چون قرآن و کتاب مقدس و جز آن‌ها دلالت می‌کرده است، هرچند که برای آثار نویسندگان و سرایندهان بزرگ نیز از این گونه فهرست‌ها تهیه شده است.

اهمیت آمله آوردن چنین فهرست‌هایی برای آثار نویسندگان و سرایندهان یک زبان بر کسی پوشیده نیست، زیرا با در دست بودن این فهرست‌ها نه تنها می‌توان بر واژگان یک نویسنده و ویژگی‌های نگارش او پی برد، بلکه می‌توان:

الف - بر سیاه‌رستی‌ها و واژه‌های یک زبان آگاهی یافت.

ب - زمان " در آمد " و " بیرون شد " یک واژه را در واژگان یک زبان دانست .

ج - برگسترش یا کاهش یا دگرگون شدن معنای واژه ها آگاه شد .

د - صورتهای گوناگون و گشته واژه ها را به دست آورد .

ه - داده های بسیار در باره چگونگی کاربرد دستوری واژه ها فراهم آورد .

و - مواد لازم برای نوشتن یک واژه نامه تاریخی، و نیز مواد لازم برای بررسی و تجزیه و تحلیل تاریخی زبان به دست آورد .

اما فراهم ساختن این فهرستها کار آسانی نیست. داشتن یک متن ویراسته، توانایی خواندن درست متن، دقت در تفاهات و معنای دستوری، جداسازی واژه ها، و آوردن واژه های جدا شده بر روی برگیزه، و نوشتن شماره صفحه و سطر برای هر واژه به دقت، از درباریستهای نخستین است. زمان درباریست دوم است، از کم بختی، توانایی آدمی هم از نظر دقت و هم از نظر زمان محدود است. در نوشتن چندین هزار شماره برای یک واژه بیشک لغزشهایی پیش می آید، همچنانکه محدود بودن دامنه زمانی دقت آدمی در پژوهشهایی این چنین سبب به درازا کشیدن کار می شود. آزمایش چند ساله در کار فراهم ساختن واژه نامه های بسامدی برای نوشته های فارسی نشان می دهد که اگر یک پژوهشگر آشنا به روش کار که در خواندن متنهای فارسی توانا باشد، روزی هشت ساعت کار کند نمی تواند بیش از یک صفحه عادی از یک متن سرراست تقریباً ساده را برای نوشتن واژه نامه ی بسامدی آماده سازد. ناگفته پیداست که کم آشنایی به روش، نداشتن توانایی و دقت کافی در خواندن متن و جداسازی واژه ها، و نیز دشواری متن، هر یک می تواند عاقلی برای کندتر شدن کار باشد. گویند فریتس ولف، دانشمند آلمانی، نزدیک بیست سال از زندگی خویش را بر سر کار فراهم کردن فرهنگ شاهنامه که فهرست واژه نمای شاهنامه است، گذاشته است. کسانی که باین کتاب سروکار داشته می دانند که این کار سترگ از لغزش خالی نیست. یاد کردن این نکته برای آن نیست که کار بزرگ و لف کوچک جلوه داده شود، بلکه برای آن است که معلوم گردد نوشتن چنین واژه نامه ها می چانه اندازه دشوار، زمانگیر، و لغزش پذیر است.

با توجه به آنچه از فراهم آوردن فهرست واژه نامه و فهرست بسامدی منظور است، روش زیر برای یکدستی در جداسازی واژه ها و تدوین این گونه واژه نامه ها در پیش گرفته شده است :

۱ - نامهای همگردبجز همکردهای اضافی یک واحد به شمار آمده است .
مثلاً دانشکده ، گلستان ، گلخانه ، کارخانه و دانش آموزیک واژه شمرده شده است .
اما واژه‌هایی چون کرم‌خاکی ، اسب‌آبی ، دانشسرای عالی ، و جزآن دو واژه
جداگانه شمرده شده . مگر آنکه برای زیادی کاربرد اضافه آنها حذف شده باشد
که در این صورت یک واحد شمرده شده است . مانند :

مرغابی ، مادرزن ، پدرزن ، برادرشهر ، و جز آنها .

۲ - صفت‌های همگرد مانند خوشرو ، گلرخ ، دراز قامت و بلندبالا یک واحد
شمرده شده است .

۳ - نام‌ها و صفت‌های ساخته شده با پیشوندها و پسوندهای اشتقاقی یک
واژه شمرده شده است . مانند : زرین ، سیمینه ، دانشمند ، رایگان ، بیهوش ، با خرد ،
همکار ، و جز آنها .

۴ - واژه‌های همگرد با « هر » چون : هرکه ، هرچه ، هرکس ، هرچند ، به
اجزای سازنده تجزیه شده به صورت دو واژه نوشته شده است ؛ اما صورتهای مرکب
آنها نیز حفظ شده .

۵ - واژه‌های زیرواژه‌های همانند آنها همیشه با هم یک واحد حساب
شده است

هرآینه ، زیرآ ، زیرآ ، چنان ، چنین ، چندان ، چندین .

۶ - واژه‌هایی که پرسش را می‌رسانند مانند : که ، کجا ، کدام ، چه ، چرا ،
چگونه ، کدامین و بطور و مانند آنها یک واحد شمرده شده است .

۷ - هرگاه این و آن جزء آغازین یک صورت زبانی بوده آن صورت زبانی
دو واژه به شمار آورده شده است به استثنای اینجا و آنجا ؛ مانند آنکه ، اینکه ،
آنچه ، آنچنان و جز آنها . اما صورت همگرد آنها نیز اگر لازم بوده یا دشته است .

۸ - عددهای اصلی هر رقم یک واژه شمرده شده ، مثلاً صد و بیست و چهار
چنین تجزیه شده است : صد + و + بیست + و + چهار . و هر جزء یک واژه به شمار
آمده است .

۹ - عددهایی که با واژه‌های - ماه ، - ساله ، - روزه و واژه‌های نظیر
آنها ترکیب شده اند و حکم اسم یا صفت همگرد یافته اند یک واحد شمرده شده است
مانند : صد و بیست ساله ، شصت ساله ، هزار ساله ، پنج ساله ، دوروزه ، شش
ماهه .

۱۰ - عددهای عربی ، و صورتهای مختلف آنها یک واحد شمرده شده است ؛
مثلاً اربعه ، و خمس و اربعه و جز آنها .

۱۱ - ترکیبهای عربی یک واحد شمرده شده است، مثلاً رحمه الله یا عزوجل، عزَّاسْمُهُ، رَأْسُ السَّرَطَانِ وجزآنها.

۱۲ - هر صیغه فعل یک واژه به حساب آمده، و در زیر مصدر آن فهرست شده است.

۱۳ - گروههای فعلی و فعلهای پیشوند را به صورت زیر نوشته شده است:

الف - فعلهای همکردی که بخش نخستین آنها نام، صفت، ویا واژه غیر فعلی دیگری است بدون استثنا دو واژه شمرده شده است، مثلاً آرایش کردن به صورت آرایش + کردن، و آرایش کردن ضبط شده است. خط تیره کوچکی که در پایان "آرایش" و آغاز "کردن" گذاشته شده نشان می‌دهد که این واژه‌ها در ترکیب با واژه دیگر به کار رفته‌اند.

یادآوری

چون برخی از صیغه‌های فعل در زمانهای مختلف در زبان فارسی به کمک فعل بودن و شدن ساخته می‌شود باید توجه کرد که این صیغه‌ها با فعلهای همکرد اشتباه نشود.

ب - افعال پیشوند را یک واژه شمرده شده است مانند: برآوردن، فراگرفتن وجزآن.

ج - افعال همکردی که بیش از دو جزء دارند به صورت اجزاء وهم به صورت کلی یاد شده است.

د - فعلهای همکردی که میان پاره‌های آن فاصله بوده است مانند دیگر فعلهای همکرد ضبط شده ولی میان پاره‌های آنها سه نقطه گذاشته شده است. مثلاً در این مصرع "جنانا عهد با من گر چنین بستی"، عهد بستی در زیر "عهد بستن" این طور نوشته شده است:

عهد بستی:

عهد... بستی.

۱۴ - واژه‌های جمع خواه با - آن‌ها، جات، ت، ین، ویا ون، باشد یک واژه شمرده شده و در زیر صورت مفرد آمده است.

۱۵ - صورتهای تصریفی (یعنی واژه به اضافه یک پسوند تصریفی) و صورتهای همراه با ضمایر پیوسته و پی‌بندها چون "ی" وحدت یا نکره یک واحد شمرده شده و در زیر صورت مجزأ آمده است.

۱۶ - صورتهای کوتاه شده و واژه‌ها جداگانه به شمار آمده است، ولی از یک صورت به صورت دیگر وارد داده شده است. مثلاً آگاه و آگاه، سپه و سپاه و

واژه به حساب آمده ولی در زیر آگه نوشته شده است: نیزنگاه کنید به آگاه و در زیر آگاه نوشته شده است: نیزنگاه کنید به آگه.

۱۷ - برخی واژه ها گونه های دارند که فقط در ترکیب می آید. صورت همگرایین واژه ها در پیرانتز جلو صورت اصلی یا دشته است. مثلاً بدین را این گونه نوشته ایم:

به (بد -)

این (- ین)

و «کز» را این طور:

که (ک -)

از (- ز)

حرف اضافه از هرگاه در متن به صورت ز آمده و ze تلفظ می شده و یا به آوای وا که بعد از آن خوانده می شده (مانند: زان)، جداگانه یا دشته ولی مانند شماره ۱۶ از آن به "از" و ابردداده شده است.

۱۸ - بر روی هم برای هر واژه یک صورت مجرّ دیا نوعی (type) در نظر گرفته شده و در صورت های تصریفی واژه به عنوان نمونه های کاربردی آن (token) در زیر صورت مجرّ د به ترتیب الفبائی آمده است. صورت نوعی یا مجرّ د واژه برای فعل صورت مصدری آن و برای اسم صورت مفرد آن و برای صفت صورت ساده آن است. صورت های تصریفی برای فعل صیغه های مختلف آن در زمان ها و وجه های گوناگون و برای اسم صورت جمع آن (با - آن یا - هایا - ون یا - ین یا - آت، یا صورت جمع مکسر) و آمدن آن با «ی» وحدت یا نکره (و در زبان امروزی تهرانی با «ه» معرفه) و برای صفت صورت با - ترو - ترین و جمع آن است. هر واژه ای که یکی از صورت های تصریفی آن در متن به کار رفته باشد، در زیر صورت مجرّ د فهرست شده است.

۱۹ - نقش دستوری هر واژه اگر به جدا ساختن آن از واژه های دیگر کمک می کرده است در جلوی آن در پیرانتز آمده است.

۲۰ - معنای واژه تنها وقتی یا دشته که واژه دشوار بوده و یا دکردن معنای آن بایسته می نموده است و یا معنای تازه ای داشته و یا ذکر معنا مایه جدائی آن از واژه های هم آوای آن می شده است.

۲۱ - جای آمدن واژه در متن با ذکر شماره صفحه و سطر مشخص شده است. اول شماره صفحه آمده بعد دو نقطه گذاشته و شماره سطر یا دشته است. پس از هر چند شماره ای که "صفحه و سطر" را معین می کند نقطه و برگول (؛) گذاشته شده است.

(این دفتر چون مخصوص شعراست فقط شما ره اشعار داده شده است)

۲۲ - اگر بخشی از یک واژه مرکب در یک سطر و بخش دیگر آن در سطر دیگر آمده است بعد از شما ره صفحه میان شما ره دو سطر خط تیره گذاشته شده.

۲۳ - اگر واژه‌ای در یک سطر چند بار آمده است بعد از شما ره صفحه و سطر یا شما ره بیت به تعداد دفعاتی که واژه آمده است شما ره سطر یا بیت تکرار شده یا در میان پرانتز تعداد دفعات یا دشته: مثلاً ۳:۵، ۳:۳، ۳:۵ (بار ۳). (یا بیت) ۷۶، ۷۶ یا ۷۶ (۲ بار).

۲۴ - در مقابل ادات همکرده اجزاء آنها جداگانه فهرست شده است کلمه مکرر را در پرانتز ذکر کرده ایم، و در فهرست بسامدی واژه‌ها نیز آورده ایم، اما آنها را جزو مجموعه لغات به حساب نیاورده ایم.

نتیجه و برآیند بررسی و تجزیه و تحلیل از یک متن به صورت دو فهرست اصلی و دو فهرست فرعی به دست داده شده است. از دو فهرست اصلی یکی فهرست واژه‌ها (Concordance) است که جای هر واژه را در متن نشان می‌دهد. ترتیب این فهرست الفبائی حرف به حرف است. و واژه‌ها در آن به شیوه‌ای که در صفحات پیش گذشت آمده است. پیش گذشت آمده است.

فهرست دوم فهرست بسامدی واژه‌ها است. در این فهرست واژه‌ها به ترتیب شما ره بسامد کاربردشان در متن تنظیم شده است. واژه‌هایی که بسامد بیشتری دارند در آغاز و آنها که بسامدشان کمتر است به ترتیب در پایان، و واژه‌های «هم بسامد» به ترتیب الفبائی در پی هم آمده‌اند.

بسامد هر واژه در جلوتان و شما ره ترتیب آن پیش از واژه داده شده است. بسامد کاربرد فعل هم کرد و گروه‌های فعلی چون کاربرد اجزای آن‌ها جداگانه یا دشته است. در این فهرست داده نشده است. اما از آنجا که بسامد این فعلها و همکردها می‌تواند در بسیاری از پژوهشها و نتیجه‌گیریها سودمند باشد فهرست جداگانه‌ای از آنها داده شده است.

در شما رش بسامد کاربرد یک واژه چه اسم با شده فعل کاربرد صورتهای تصریفی یک واژه یکجا با کاربرد صورت مجرد آن ذکر شده است. (۱۷)

گذشته از دو فهرست اصلی و فهرست فعلهای مرکب که یاد شد فهرستی از وجوه معدری (که خود نیز به آن اعتقادی ندارم ولی چون در دستور زبانهای سنتی مطرح شده است قابل اعتناست) و فهرست کلمات مکرر و مخفف و مصادرافعال پیشا وندی نیز در پایان این فرهنگ بسامدی داده شده است.

در جریان تدوین فرهنگ بسامدی گاهی درباره لغت یا ترکیبی شک و تردیدی دست می‌داد که باعث این شده است که در مقابل آن کلمه علامت سوالی

گذاشته شود، اما گاهی این کار نیز مقدور نبوده است مثلاً در شعر زیر (شماره ۱۰۶۸):

گمان مبر که مرا بی توجای هال بود جزا ز تودوست گرم خون من حلال بود
که کلمه " گرم " ممکن است مخفّف " گیرم " و با کسر حرف کاف خوانده شود و در این صورت ذیل مصدر گرفتن به معنی انتخاب کردن می آید و ممکن است آن را مرکب از " گر " مخفّف " اگر " و ضمیر متصل اول شخص مفرد به معنی " برای من " با حذف رابطه تصوّر کرد .

یا آن که " کی کردار " در بیت (۱۰۲۳) زیر :

کی کردار برا و رنگ بزرگی بنشین می گردان که جهان یاوه و گردان است
ایا با یدقید حالت بحساب بیا یدیا اسمی در حالت ندا محسوب شود ؟
یا آن که بیت شماره ۱۳۴۶ که یک مصراع آن بدست آمده است چطور توجیه شود ؟

آنچه از بسا مدلغات دیوان دقیقی بدست می آید این است که دقیقی این ۱۳۶۹ بیت را با ۲۴۷۹ واژه غیر مکرّر بوجود آورده است .

در هر حال آنچه از دست این بنده بر می آمده است انجام داده ام و نقائصی که در آن مشاهده می کنید از قلت بضاعت من و سهو و نسیانی است که انسان محلّ آن است . مقدّمه این دفتر اگر چه بیش از حدّ به درازا کشیده شده است اما خلاصه ای است از یادنامه دقیقی طوسی که در آن استادان دانشمند آخرین تتبعات خویش را در باره دقیقی ارائه داده اند و دریغ آن مذکّه خوانندگان این دفتر از آن بی - نصیب باشند . خود این دفتر نیز هر چند به نظر می آید که بیش از حدّ لزوم مبسوط است اما تصوّر می کنم که این تازه زمینه ای است برای تتبعات بعدی که اگر خدا بخواهد بدست افرادی با صلاحیت و شایسته تر از این بنده بایداً انجام پذیرد . با این امید و با پوزش از خوانندگان گرامی این مقدّمه را پایان می دهم و از خدا می خواهم که همه را از خطا و زلت مصون دارد و به همه توفیق کسب علم و عمل بدان عنایت فرماید . بمنّه و کرمه .

محمد جواد شریعت

اصفهان - تیر ماه ۱۳۶۳ خورشیدی

حواشی مقدمه

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفا، جلد اول، چاپ ابن سینا، صفحه ۴۰۸.
- ۲ - لباب الالباب، به کوشش سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۵، صفحه ۲۵۰، و تذکره آشکده، چاپ بمبئی ۱۲۷۹.
- ۳ - رجوع کنیده یا دنا مؤدقیقی طوسی، چاپ شورای عالی فرهنگ و هنر، صفحه ۲۲۱، متن سخنرانی آقای دکتر خالقی مطلق در جشنواره طوس (مشهد - تیر ماه ۱۳۵۴): طوس زادگاه دقیقی است؟
- ۴ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، صفحه ۴۰۹ و ۴۱۰.
- ۵ - نگاه کنیده:
- Scheder, Hans Heinrich: War Daqiqi Zoroastrier? in: Festschrift Georg Jacob. Leipzig 1932, S. 288 - 303
- ۶ - یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۲۳۱ - ۲۳۲
- ۷ - یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۲۳۲ - ۲۳۳
- ۸ - تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، صفحه ۴۱۰ - ۴۱۲ و مدوحان دقیقی و تأثیر آنان در ادب فارسی، نوشته آقای دکتر حسین نخعی در یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۱۹۱ - ۲۰۹
- ۹ - حماسه دقیقی و نوشته های پهلوی، سخنان آقای دکتر رحیم عفیفی در مجلس یادبود دقیقی که اغلب این سخنان محققان در اینجا نقل شده است، رجوع کنیده یا دنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۹۲ - ۱۰۷
- ۱۰ - خلاصه ای است از مقاله «زچندین عاشقانه شعر دلبر» از استاد دانشمند دکتر غلامحسن یوسفی از یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۳۳ - ۵۳
- ۱۱ - نقد قصائد و تغزلات دقیقی، از دکتر عبدالوهاب نورانی وصال، یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۱۰۸
- ۱۲ - سبک شعر فارسی در آثار دقیقی و معاصران او، از دکتر ضیاء الدین سجادی، یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۱۳۰
- ۱۳ - نقد قصائد و تغزلات دقیقی.
- ۱۴ - سبک شعر فارسی در آثار دقیقی و معاصران او.
- ۱۵ - دقیقی و فردوسی، از آقای دکتر محمدعلی سلامی ندوشن، یادنا مؤدقیقی طوسی، صفحه ۱۵۷ - ۱۷۹

۱۶- بررسی اشعار دقیق‌ی از دیدگاه دستور زبان فارسی، از محمدجواد شریعت،
یادنامه دقیق‌ی طوسی، صفحه ۱۴۴ - ۱۵۶
بقیه مطالب دستوری دیوان دقیق‌ی رامی توانید در قسمت یادداشتها ملاحظه
کنید.

۱۷- آنچه درباره فرهنگ بسامدی آمده است پیشگفتار آقای دکتر فریدون
بدره‌ای است که برواژه نامه بسامدی رساله رگشناسی ابن سینا نشریه
شماره ۱۷ فرهنگستان زبان ایران نوشته اند که با اندک تغییری به مناسبت
فرهنگ بسامدی حاضر نقل شده است.

گشت‌سب‌نا دقیق

به خواب دیدن فردوسی دقیقی را

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| چنان دیدگوینده یک شب به خواب | که یک جام می داشتی چون گلاب |
| دقیقی زجائی پدید آمدی | بر آن جام می داستانها زدی |
| به فردوسی آواز دادی که می | مخور جز بر آیین کاووس کی ۳ |
| که شاهی زگیتی گزیدی که بخت | بدو نازدو لشکرو تاج و تخت |
| شهنشاه محمود گیرنده شهر | ز شادی به هر کس رسانیده بهر |
| از امروز تا سال هشتاد و پنج | بکا هدش رنج و نکا هدش گنج ۶ |
| ازین پس به چین اندر آرد سپاه | همه مهتران برگشایند راه |
| نبایدش گفتن کسی را درشت | همه تاج شاهانش آمد به مشت |
| بدین نامه گر چند بشتافتی | کنون هرچ جستی همه یافتی ۹ |
| ازین باره من پیش گفتم سخن | اگر با زیبایی بخیلی مکن |
| ز گشتا سب و ارجا سب بینی هزار | بگفتم سر آمد مرا روزگار |
| گر آن مایه نزد شهنشه رسد | روان من از خاک برمه رسد ۱۲ |
| کنون من بگویم سخن کو بگفت | منم زنده او گشت با خاک جفت |

سخن دقیقی

- | | |
|------------------------------|---------------------------------|
| چو گشتا سب را داد لهراسپ تخت | فرود آمد از تخت و بر بست رخت |
| به بلخ گزین شد بر آن نوبهار | که یزدان پرستان بدان روزگار ۱۵ |
| مر آن جای را داشتندی چنان | که مرمگه را تا زیان این زمان |
| بدان خانه شد شاه یزدان پرست | فرود آمد از جایگاه نشست |
| ببست آن در آفرین خانه را | نماند اندرو خویش و بیگانه را ۱۸ |
| به پوشید جامه پرستش پلاس | خرد را چنان کرد باید سپاس |
| بیفگند یاره فرو هشت موی | سوی روشن دادگر کرد روی |
| همی بودی سال پیشش به پای | برین سان پرستید باید خدای ۲۱ |

نیایش همی کرد خورشید را
 چو گشت اسب بر شد به تخت پدر
 ۲۴ به سربرنهاد آن پدر داده تاج
 منم گفت یزدان پرستنده شاه
 بدان داد ما را کلاه بزرگ
 ۲۷ سوی راه ورزان نیازیم چنگ
 گر آیین شاهان به چنگ آوریم
 یکی داد گسترد کز داد او
 ۳۰ پس آن دختر نامور قیصر
 کتایونش خواندی گرانمایه شاه
 یکی نامور فرخ اسفندیار
 ۳۳ دگر فرش آورد شمشیر زن
 چو گیتی بر آن شاه نوراست شد
 گزیتش بدادند شاهان همه
 ۳۶ مگر شاه ارجاسپ توران خدای
 گزیتش نپذیرفت و نشنید پسند
 وزو بستدی نیز هر سال باز
 ۳۹ چو یکچند سالن برآمد برین
 در ایوان گشت اسب برسوی کاخ
 همه برگ وی پند و بارش خرد
 ۴۲ خجسته نبی نام او زرد هشت
 به شاه کیان گفت پیغمبرم
 جهان آفرین گفت به پذیر دین
 ۴۵ که بی خاک و آبش برآورده اند

چنان بوده بُد راه جمشید را
 که هم فزّاد داشت و بخت پدر
 که زیبنده باشد برآزاده تاج
 مرا ایزد پاک داد این کلاه
 که بیرون کنیم از رم میش گرگ
 برآزاده گیتی نداریم تنگ
 بدان رابدی نیک تنگ آوریم
 ابا گرگ میش آب خوردی به جوی
 که ناهید بد نام آن دخترا
 دو فرزندش آمد چو تابنده ماه
 شه کارزاری نبرده سوار
 شه نامبردار لشکر شکن
 فریدون دیگر همی خواست شد
 ببستش دل نیکخواهان همه
 که دیوان بدندی به پیش بهای
 اگر پند نشنید زودید پند
 چرا داد باید به هامال باز
 درختی پدید آمد اندر زمین
 درختی گشن بود بسیار شاخ
 کسی کو خرد پرورد کی مژد
 که آهرمن بد کنش را بگشت
 سوی تو خرد رهنمون آورم
 نگه کن براین آسمان وزمین
 نگه کن بدو تا ش چون کرده اند

نگر تا تواند چنین کرد کس
 گراید و نگدانی که من کردم این
 زگوینده بهذیر تو دین او ی
 نگر تا چه گوید بر آن کارکن
 بیا موز آیین و دین بهی
 چوبشنید از شاه به دین به
 نبرده برادرش فرّخ زریبر
 ز شاهان شه پیر گشته به بلخ
 (شده زار و بیمار و بیهوش و تنوش
 سران و بزرگان و هر مهتران
 بر آن جادوی چارها ساختند
 پس این زردهشت پیمبرش گفت
 که چون دین پذیرد ز روز نخست
 شهنشاه وزین پس زریبر سوار
 همه سوی شاه زمین آمدند
 پدید آمد آن فرّخ ایزدی
 پراز نور مینوبید دخمه ها
 پس آزاده گشت اسب بر شنبه گاه
 پراگند اندر جهان موبدان
 نخست آذر مهر برزین نهاد
 یکی سرو آزاده بود از بهشت
 نبشتی بر زاد سرو سهی
 گوا کرد مر سرو آزاد را
 چو چندی برآمد برین سالیان

مگر من که هستم جهاندار و بس
 مرا خواند باید جهان آفرین
 بیا موز از راه و آیین او ی ۴۸
 خرد برگزین این جهان خوارکن
 که بی دین ناخوب باشد مهی
 پذیرفت از راه و آیین به ۵۱
 کجا ژنده پیل آوریدی به زیر
 جهان بردل ریش او گشته تلخ
 به نزدیک او هرمانسندنوش ۵۴
 پزشکان دانا و نام آوران
 نه سود آمد از هرچ انداختند
 کزو دین ایزد نشاید نهفت ۵۷
 شود رسته از درد و کردد درست
 همه دین پذیرنده از شهریار
 بپستند کشتی به دین آمدند ۶۰
 برفت از دل بدسگالان بدی
 وز آلودگی پاک شد تخمه ها
 فرستاد هر سوبه کشور سپاه ۶۳
 نهاد از بر آذران گنبدان
 به کشرنگر تا چه آیین نهاد
 به پیش در آذر آن را بکشت ۶۶
 که پذیرفت گشت اسب دین بهی
 چنین گستراند خرد داد را
 مر آن سرو را شد سترش میان ۶۹

چنان گشت آزاد سرو بلند
 چو بسیار بر گشت و بسیار شاخ
 ۷۲ چهل رشبه بالا و پهنای چهل
 دو ایوان بر آورد از زرباک
 برا و برنگارید جمشید را
 ۷۵ فرید و نثران نیز با گاو سار
 همه مهتران را بر آنجا نگاشت
 چونیکو شد آن نامور کاخ زر
 ۷۸ به گردش یکی باره کرد آه نین
 فرستاد هرسو به کشور پیام
 زمین و فرستاد زی من خدای
 ۸۱ کنون هرک این پند من بشنوید
 بگیرد پند اردهد زردهشت
 به بُرزو فر شاه ایرانیا ن
 ۸۴ در آیین پیشینیان منگرید
 سوی گنبد آذر آرید روی
 پراگنده فرمانش اندر جهان
 ۸۷ همه نامداران به فرمان او
 پرستش کرده گشت زان سان که پشت
 بهشتیش خوان ارندانی همی
 ۹۰ چراکش خوانی نهال بهشت
 چو چندی برآمد برین روزگار
 به شاه کیان گفت زردشت پیر
 ۹۳ که تو باز بدهی به سالار چین

که برگرد او برنگشتی کمند
 بکرد از بر او یکی خوب کاخ
 نکرد از بُنه اندرو آب و گل
 زمینش زسیم و زعنبرش خاک
 پرستنده مرماه و غورشید را
 بفرمود کردن بر آنجا نگار
 نکرتا چنان کا مکاری که داشت؟
 به دیوارها بر نشانده گهر
 نشست اندرو کرد شاه زمین
 که چون سرو کشر به گیتی کدام
 مراگفت زینجا به مینو گرای
 پیاده سوی سرو کشر روید
 به سوی بت چین بدارید پشت
 ببندید گشتی همه بر میان
 برین سایه سرو بن بگذرید
 به فرمان پیغمبر راست گوی
 سوی نامداران و سوی مهان
 سوی سرو کشر نهادند روی
 ببست اندرو دیورا زردهشت
 چرا سرو کشرش خوانی همی
 که شاه کیانش به کشر بکشت
 خجسته ببود اختر شهریار
 که دردین ما این نباشد هُزیر
 نه اندر خوردین ما باشد این

نباشم برین نیز همدستان
 به ترکان نداد ایچ کس با ژوسا و
 پذیرفت گشتا سپ گفتا که نیز
 پس آگاه شدنزه دیوی ازین
 بدو گفت گای شهریار جهان
 بجای آوریدند فرمان تو
 مگر پورلهر اسپ گشتا سپ شاه
 بکرد آشکارا همی دشمنی
 چو ارجا سپ بشنید گفتا ردیو
 از اندوه اوسست و بیمار شد
 تگینان لشکرش را پیش خواند
 بدانید گفتا کز ایران زمین
 بکی جادو آمد به دین آوری
 همی گویند از آسمان آمدم
 (خداوند را دیدم اندر بهشت
 به دوزخ درون دیدم آهرمنا
 گروگر فرستادم از بهر دین
 بسی نامداران ایران سپاه
 که گشتا سپ خوانندش ایرانیان
 برادرش نیز آن سوار دلیر
 همه پیش آن دین پژوه آمدند
 گرفتند از او سربردین او
 نشست او به ایران به پیغمبری
 یکی نامه باید نوشتن کنون

که شاهان مادرگه باستان
 برین روزگار گذشته بتا و
 نفرمایمش دادن این باژ چیز ۹۶
 هم اندر زمان شدوی شاه چین
 جهان یکسره پیش تو چون کهان
 نتابد کسی سر زهیمان تو ۹۹
 که آرده می سوی ترکان سپاه
 اباتو چنو کردیارد منی
 فرود آمد از گاه گیهان خدیو ۱۰۲
 دل و جان او پرز تیمار شد
 شنیده سخن پیش ایشان براند
 بشد فزّه و دانش و پاک دین ۱۰۵
 به ایران به دعوی پیغمبری
 ز نزد خدای جهان آمدم
 من این زند و استاهمه ز نوشت (۱۰۸
 نیارستمش گشت پیرامنا
 بیارای گفتا به دانش زمین
 گرانمایه فرزندلهر اسپ شاه ۱۱۱
 ببست او یکی کشتیمی بر میان
 سپهدار ایران که نامش زریر
 از آن پیر جادو ستوه آمدند ۱۱۴
 جهان شد پراز راه و آیین او
 به کاری چنان بافه و سرسی
 سوی آن زده سر فرمان برون ۱۱۷

به یادش دادن بسی خواسته
 مرا و را بگویی کزین راه زشت
 ۱۲۰ مرآن پیر ناپاک را دور کن
 گراید و نک نپذیرد از ما سخن
 سپاه پراکنده باز آوریم
 ۱۲۳ به ایران شویم از پس کار اوی
 برانیمش از پیش و خوارش کنیم
 برین ایستادند ترکان چین
 ۱۲۶ یکی نام او بیدرفش بزرگ
 دگر جادوی نام او نام خواست
 یکی نامه بنوشت خوب و هزیر
 ۱۲۹ نوشتش بنام خدای جهان
 نوشتم یکی نامه ای شهریار
 سوی گردگشتا سپ شاه زمین
 ۱۳۲ گزین و مهین پور لهر اسپ شاه
 زار جاسپ سالار ترکان چین
 نوشت اندر آن نامه خسروی
 ۱۳۵ که ای نامور شهریار جهان
 سرت سبز باد و تن و جان درست
 شنیدم که راهی گرفتی تباه
 ۱۳۸ بیامد یکی پیر مهتر فریب
 سخن گفتش از دوزخ و از بهشت
 تو او را پذیرفتی و دینش را
 ۱۴۱ برافگندی آیین شاهان خویش

که نیکو بود داده ناخواسته
 بگرد و بترس از خدای بهشت
 بر آیین ما بر یکی سور کن
 کنند روی تازه به ما بر کهن
 یکی خوب لشکر فراز آوریم
 نترسیم از آزار و پیکار اوی
 ببندیم و زننده به دارش کنیم
 دوتن نیز کردند زیشان گزین
 گوی پیرو جادو ستنبه سترگ
 که هرگز دلش جز تباهی نخواست
 سوی نامور خسرو دین پذیر
 شناسنده آشکارو نهان
 چنان چون بدان درخور روزگار
 سزاوار گاه کیان بافرین
 خداوند جیش و نگهدار گاه
 سوار جهان ندیده گرد زمین
 نکو آفرینی خط یغوی
 فروزنده تاج شاهنشهان
 مبادت کیانی کمرگاه سست
 مرا روز روشن بکردی سیاه
 ترا دل پُر از بیم کرد و نهیب
 به دلت اندرون هیچ شادی نهشت
 بیاراستی راه و آیینش را
 بزرگان گیتی که بودند پیش

رها کردی آن پهلوی کیش را
 تو فرزند آنی که فرخنده شاه
 ورا برگزید از گزینان خویش
 بر آن سان که کیخسرو کینه جوی
 بزرگتی و شاهی و فرخندگی
 در فشان و پیلان آراسته
 همی بودت ای مهتر شهریار
 همی تافتی بر جهان یکسره
 ز گیتی ترا برگزیده خدای
 نکردی خدای جهان را سپاس
 از آن پس که ایزد ترا شاه کرد
 چو آگاهی تو سوی من رسید
 (نوشتم یکی نامه دوست وار
) چو نامه بخوانی سروتن بشوی
 کنون بند را از میان باز کن
 گرایدونک بپذیری از من تو پند
 زمین کشانی و ترکان چین
 به تو بخشم این بیکران گنجها
 نکورنگ اسپان با زر و سیم
 غلامان فرستمت با خواسته
 ورا یدونک نپذیری این پند من
 بیایم پس نامه تا چندگاه
 سپاهی بیارم ز ترکان چین
 بینبارم این رود جیحون به مشک

چرانگریدی پس و پیش را
 بدو داد تاج از میان سپاه
 ز جمشیدیان مرترا داشت پیش ۱۴۴
 ترا بیش بود از کیان آبروی
 توانایی و فز و زیبندگی
 بسی لشکرو گنج و بس خواسته ۱۴۷
 همه مهتران مرترا دوستدار
 چو اردیبهشت آفتاب از بره
 مهانت همه پیش بوده بپای ۱۵۰
 نبود بدین ره و راحق شناس
 یکی پیر جادوت بی راه کرد
 به روز سپیدم ستاره بدید ۱۵۳
 که هم دوست بودیم و هم نیک یار
 فریبنده را نیز منمای روی
 به شادی می روشن آغاز کن ۱۵۶
 ز ترکان ترانیز ناید گزند
 ترا باشد این همجوایران زمین
 که آورده ام کرد با رنجها ۱۵۹
 به استامهادر چودر بیتیم
 نگارین با جعد آراسته
 ببینی گران آهنین بند من ۱۶۲
 کنم کشور را سراسر تباه
 که بنگاهشان برنتابد زمین
 به مشک آب دریا کنم پاک خشک ۱۶۵

بسوزم نگاریده کاخ ترا

زمین را سراسر بسوزم همه

۱۶۸ زایرانان هرچه مَرَدست پیر

ازیشان نیابی فزونی بها

زن و کودکانشان بیارم زبیش

۱۷۱ زمینشان همه پاک ویران کنم

بگفتم همه گفتنی سر بسر

بپیچیدونا مه بگردش نشان

۱۷۴ بفرمودشان گفت بخرد بویید

چو او را ببینید برتخت و گاه

برآیین شاهان نثارش برید

۱۷۷ چو هردونشینید در پیش او

گزارید پیغام فرخش را

چو پاسخ ازو سر بسر بشنوید

۱۸۰ چو از پیش او کینه و ریدرفش

ابا یا رخودخیره سرنام «خواست»

چو از شهرتوران به بلخ آمدند

۱۸۳ پیاده برفتند تا پیش او

چو رویش بدیدند برگاه بر

نیایش نمودند چون بندگان

۱۸۶ بدادندش آن نامه خسروی

چو شاه جهان نامه را باز کرد

بخواند آن زمان پیرجاما سپرا

۱۸۹ گزینان ایران و اسپهبدان

ز بُن برکنم بیخ و شاخ ترا

کَتِفَتان به ناو ک بدوزم همه

کشان بنده کردن نباشد هُزیر

کنمشان همه سر زگردن جدا

کنمشان همه بنده شهر خویش

درختانش از بیخ و بن برکنم

تو ژرفا ندرین پند نامه نگر

بدادش بدان هردو جادو نشان

بها یوان او با هم اندر شوید

کنید آن زمان خویشتن را دوتاه

بَرِ تاج و برتخت او مگذرید

سوی تاج تا بندهش آرید روی

ازو گوش دارید پاسخش را

زمین را ببوسید و بیرون شوید

سوی بلخ با مین کشیدش درفش

که او بگنند آن نکوراه راست

به درگاه او برپیاده شدند

بر آن آستانه نهادند روی

چو خورشید و تیر از بَرماه بر

به پیش گزین شاه فرخندگان

نوشته درو برخط ببغوی

برآشت و پیچیدن آغاز کرد

کجا راهبر بود گشتا سپرا

گوان جهان دیده و موبدان

بخواند آن همه آذران پیش خویش
 پیمبرش را خواند و موبدش را
 زریر سپهد برادرش بود
 جهان پهلوان بود آن روزگار
 پناه جهان بود و پشت سپاه
 جهان از بدی و بی‌ژه او داشتی
 جهانجوی گفتابه فرّخ زریر
 که ارجاسپ سالار ترکان چین
 بدیشان نمود آن سخنهای زشت
 چه بینید گفتا بدین اندرون؟
 که ناخوش بود دوستی با کسی
 من از تخمه ایرج پاک زاد
 چگونه بود در میان آشتی
 کسی گویند نام و باشد بسی
 همان چون بگفت این سخن شهریار
 کشیدند شمشیر و گفتند اگر
 که نپسندد او را به دین آوری
 نیاید به درگاه فرخنده شاه
 نگیرد از او راه و دین بهی
 به شمشیر جان از تنش برکنیم
 سپهدار ایران که نامش زریر
 به شاه جهان گفت آزاده وار
 که پاسخ کنم جادو ارجاسپ را؟
 بدو گفت برخیز و پاسخ کنش

فرستاده آورد و بنهاد پیش
 زریر گزیده سپهدش را
 که سالار گردان لشکرش بود ۱۹۲
 که کودک بُد اسفندیار سوار
 سپهدار لشکر نگه دار گاه
 به رزم اندرون نیژه و داشتی ۱۹۵
 به فرخنده جاسپ و پوردلیر
 یکی نامه کردست زی من چنین
 که نزدیک او شاه ترکان نوشت ۱۹۸
 چه گوید کاین را سرانجام چون؟
 که مایه ندارد ز دانش بسی
 وی از تخمه تور جادو نژاد ۲۰۱
 ولیکن مرا بود پنداشتی
 سخن گفت بایندش با هر کسی
 زریر سپهدار و اسفندیار ۲۰۴
 کسی باشد اندر جهان سربس
 براندر نیارد به فرمان بری
 نبندد میان پیش رخشنده گاه ۲۰۷
 مرین دین به را نباشد رهی
 سرش را به دار برین برکنیم
 نبرده دلیری چو دژنده شیر ۲۱۰
 که دستور باشد مرا شهریار
 پسند آمد این شاه گشتا سپ را
 نکال تگینان خَلخ کنش ۲۱۳

زیر گر انمایه واسفندیار
 زپیش برفتند هر سه بهم
 ۲۱۶ نوشتند نامه بهار جاسپ زشت
 زیر سپهد گرفتش به دست
 سوی شاه بردو برو برخواند
 ۲۱۹ زدانا سپهد زیر سوار
 بیست و نوشت اندرون نام خویش
 بگیرد گفت این وزی او برید
 ۲۲۲ که گرنیستی اندر اُستا وزند
 ازین خواب بیدارتان کردم
 چنین تابدانستی آن گرگسار
 ۲۲۵ بینداخت نامه بگفتا روید
 بگوید هوش فراز آمدست
 زده باد گردنت خسته میان
 ۲۲۸ درین ماهه اراید و نک خواهد خدای
 به توران زمین اندر آرم سپاه
 سخن چون بسر بُرد شاه زمین
 ۲۳۱ سپردش بدو گفت بردارشان
 فرستادگان سپهدار چین
 برفتند هردو شده خاکسار
 ۲۳۴ از ایران فرَخ به خَلخ شدند
 جواز دور دیدند ایوان شاه
 فرود آمدند از چمیده ستور
 ۲۳۷ پیاده برفتند تا پیش او

چو جاسپ دستور ناباک دار
 شده سر پراز کین ودلها دژم
 هم اندر خورآن کجا او نوشت
 چنان هم گشاده ببردش نیست
 جها نجوی گشتا سپِ خیره بماند
 ز جاسپ وز فرَخ اسفندیار
 فرستادگان راهمه خواند پیش
 نگرزین سپس راه رانسپرید
 فرستاده رازینهار از گزند
 همان زنده بردارتان کردم
 که گردن نیازد ابا شهریار
 مرین را سوی ترک جادو برید
 به خون و به خاکت نیاز آمدست
 به خاک اندرون ریخته استخوان
 بپوشم به رزم آهنینه قبا ی
 کنم کشور گرگساران تباه
 سیه پیل را خواندو کرد آفرین
 از ایران به آن مرز بگذارشان
 زپیش جها نجوی شاه زمین
 جهاندارشان رانده و کرده خوار
 ولیکن به خَلخ نه فرَخ شدند
 زده بر سر او درفش سیاه
 شکسته دل و چشمها گشته کور
 سیه شان شده جامه وزرد روی

بدادندش آن نامه شهریار
 (دبیرش مرآن نامه را برگشاد
) نوشته در آن نامه شهریار
 پسر شاه لهراسپ گشتاسپ شاه
 فرسته فرستادزی او خدای
 زی ارجاسپ ترک آن پلیدسترگ
 زده سر زآیین و دین پهی
 رسید آن نوشته فرومایه وار
 شنیدیم و دید آن سخنها کجا
 نه پوشیدنی و نه بنمودنی
 چنان گفته بودی که من تا دوماه
 نه دوماه باید زتونی چهار
 تو بر خویشتن بر میفزای رنج
 بیارم زگردان هزاران هزار
 همه ایرجی زاده و پهلوی
 همه شاه چهره همه ماهروی
 همه از در پادشاهی و گاه
 جهان نشان همه برده بارنج و ناز
 همه نیزه داران شمشیر زن
 چو دانند کم کوس بر پیل بست
 از ایشان دوگرد گزیده سوار
 چو ایشان بپوشند ز آهن قبا
 چو بر گردن آرند رخنده گرز
 چو ایشان بباشند پیش سپاه

سر آهنگ مردان نیزه گزار
 بخواندش بر آن شاه جادونژاد
 زگردان و مردان نیزه گزار (۲۴۰
 نگهبان گیتی سزاوار گاه
 همه مهتران پیشا و بریای
 کجا پیکرش پیکر پیر گرگ (۲۴۳
 گزیده ره کوری و ابلهی
 که بنوشته بودی سوی شهریار
 نبودی تومر گفتنش را سزا (۲۴۶
 نه افگندنی و نه پیسودنی
 سوی کشور خرّم آرم سپاه
 کجا من بیایم چوشیر شکار (۲۴۹
 که ما بر گشادیم درهای گنج
 همه کار دیده همه نیزه دار
 نه افراسیابی و نه پیغوی (۲۵۲
 همه سروبالا همه راستگوی
 همه از در گنج و گاه و کلاه
 همه شیر گیرو همه سر فراز (۲۵۵
 همه باره انگیز و لشکر شکن
 سم اسپایشان کند کوه پست
 زیریر سپهدار و اسفندیار (۲۵۸
 به خورشید و ماه اندر آرند پای
 همی تابد از گرزشان فرّ و بُرز
 ترا کرد باید بدیشان نگاه (۲۶۱

بخورشیدمانند باتاج و تخت
 چنینم گوانند و اسپهبدان
 ۲۶۴ توسیحون مینباروجیحون به مُشک
 چنان بردوانند باره بر آب
 به روز نبرد اربخواهد خدای
 ۲۶۷ چوسالار پیکند نامه بخواند
 سپهبدش را گفت فردا پگاه
 تگینان لشکرش ترکان چین
 ۲۷۰ بدو باز خواندند لشکرش را
 برادر بُداورا دو آهرمنان
 بفرمودشان تانبرده سوار
 ۲۷۳ بدادندشان کوس و پیل و درفش
 بدیشان ببخشید سیمد هزار
 دَر گنج بگشاد و روزی بداد
 ۲۷۶ بخواند آن زمان مربرادرش را
 به اندیدمان داد دست دگر
 یکی ترک بد نام او گرگسار
 ۲۷۹ سپه را بدو داد اسپهبدی
 چو غارتگری داد بریدرفش
 یکی بود نامش خشاش دلیر
 ۲۸۲ سپه دیده بان کردش و پیش رو
 دگر ترک بُدنام او هوش دیو
 نگه دار گفتا تو پشت سپاه
 ۲۸۵ هم آنجا که بینی مرا و را بکش

همی تابد از نیزه شان فرّ و بخت
 گزین و پسندیده موبدان
 که ما راجه جیحون چه سیحون چه خشک
 که تاری شود چشمه آفتاب
 به رزم اندر آرم سرت زیر پای
 فرود آمد از گاه و خیره بماند
 بخوان از همه پادشاهی سپاه
 برفتند هرسوبه توران زمین
 سر مرز داران کشورش را
 یکی گُهرَم و دیگری اندمان
 گزیدند گردان لشکر هزار
 بیاراسته زرد و سرخ و بنفش
 گوان گزیده نبرده سوار
 بزد نای رویین بُنه بر نهاد
 بدو داد یک دست لشکرش را
 خود اندر میانه نهادش سپر
 گذشته برو بر بستی روزگار
 تو گفתי ندانده می جز بدی
 بدادش یکی پیل پیکر درفش
 پذیره نرفتی و رانزّه شیر
 کشیدش درفش و بشد پیش گو
 پیامش فرستاد ترکان خدیو
 گراز ما کسی باز گردد براه
 نگر تا بدانجا نجنبدت هُش

برآنسان همی رفت با یین خشم
 همی کرد غارت همی سوخت کاخ
 درآورد لشکر به ایران زمین
 چو آگاهی آمد به گشتا سپ شاه
 بیاراسته آمد از جای خویش
 چو بشنید کورفت با لشکرش
 سپهبدش را گفت فردا بگاه
 سوی مرزدارانش نامه نوشت
 بیایید یکسریه درگاه من
 چونامه سوی رادمردان رسید
 سپاهی بیامد به درگاه شاه
 زبهر جهانگیر شاه کیان
 به درگاه خسرو نهادندروی
 برین برنیا مدبسی روزگار
 فراز آمده بود مرشاه را
 به لشکرکه آمد سپه را بدید
 از آن شادمان گشت فرخنده شاه
 دگر روز گشتا سپ با موبدان
 گشاد آن در گنج پرکرده جم
 چوروزی ببخشید وجوشن بداد
 بفرمود بُردن زپیش سپاه
 سوی رزم ارجا سپ لشکر کشید
 زتاریکی و گرد پای سپاه
 زبس بانگ اسبان و ازبس خروش

پرازخون شده دل پراز آب چشم
 درختان همی کنداز بیخ و شاخ
 همه خیره و دل پراگنده کین ۲۸۸
 که سالار چین جملگی با سپاه
 خشاش یلش را فرستاد پیش
 که ویران کند آن نکوکشورش ۲۹۱
 بیارای پیل و بیاور سپاه
 که خاقان ره رادمردی بهشت
 که برمرز بگذشت بد خواه من ۲۹۴
 که آمد جهانجوی دشمن پدید
 که چندان نید بر زمین برگیه
 ببستند گردان گیتی میا ن ۲۹۷
 همه مرزداران به فرمان اوی
 که گرد از گزیده هزاران هزار،
 کی نامدارو نکو خواه را ۳۰۰
 که شایسته بُدرزم را برگزید
 دلش خیره آمد زبی مرسپاه
 ردان و بزرگان و اسپهبدان ۳۰۳
 سپه را بداد او دوساله درم
 بزد نای و کوس و بُننه برنهاد
 درفش همایون فرخنده شاه ۳۰۶
 سپاهی که هرگز چنان کس ندید
 کسی روز روشن ندید ایدج راه
 همی ناله کوس نشنید کوش ۳۰۹

درفش فراوان بر افراشته
 جوڑسته درخت از بَر کوهسار
 ۳۱۲ (ازین سان همی رفت گشتا سپ شاه
 (جلو از بلخ با می به جیحون رسید
 بشد شهریار از میان سپاه
 ۳۱۵ بخواند او گرانمایه جا ماسپ را
 سَر موبدان بودو شاه ردان
 چنان پاک تن بود و تابنده جان
 ۳۱۸ ستاره شناس و گرانمایه بود
 بپرسید ازو شاه و گفتا خدای
 چو تونیست اندر جهان هیچ کس
 ۳۲۱ ببایدت کردن زاختر شمار
 که چون باشد آغاز و فرجام جنگ؟
 نیامد خوش آن پیر جا ماسپ را
 ۳۲۴ که می خواستم کایزد دادگر
 مرا گر نبودی خرد، شهریار
 نگویم من این ، و ربگویم به شاه
 ۳۲۷ مگر با من ازداد پیمان کند
 جهانجوی گفتا به نام خدای
 به جان زیر آن نبرده سوار
 ۳۳۰ که نه هرگز ت روی دشمن کنم
 تو هرچ اندرین کار دانی بگوی
 خردمند گفت ای گرانمایه شاه
 ۳۳۳ زبنده میازارو بنداز خشم

همه نیزه ها ز ابر بگذاشته
 چو پیشه نیستان به وقت بهار
 ز کشور به کشور همی شد سپاه
 سپهدار لشکر فرود آورید
 فرود آمد از باره بر شد به گاه
 کجا رهنمون بود گشتا سپ را
 چراغ بزرگان و اسپهدان
 که بودی براو آشکارا نهان
 ابا اوبه دانش کرا پایه بود
 ترادین به داد و پاکیزه رای
 جهاندار دانش ترا داد و بس
 بگویی همی مر مرا روی کار
 کرا بیشتر باشد اینجا درنگ؟
 به روی دژم گفت گشتا سپ را
 ندادی مرا این خرد وین هنر
 نکردی زمن بودننی خواستار
 کند مر مرا شاه شاهان تباه
 کهنه بد کند خودنه فرمان کند
 به دین و به دین آور پاک رای
 به جان گرانمایه اسفندیار
 نه فرما یمت بدنه خود من کنم
 که تو چاره دانی و من چاره جوی
 همیشه به توتازه بادا کلاه
 خنک آن کسی کو نبیند به چشم

بدان ای نبرده کی نامجوی
 بدان که کجا بانگ وویلہ کنند
 به پیشاندر آیند مردان مرد
 جهان را ببینی بگشته کبود
 وز آن زخم آن گرزهای گران
 به گوشاندر آید ترنگا ترنگ
 شکسته شود چرخ گردون نهان
 تو گویی هوا ابردار دهمی
 بسی بی پدر گشته بینی پسر
 نخستین کس نامدار اردشیر
 به پیش افگند اسپ تا زان خویش
 پیاده کند تُرک چندان سوار
 ولیکن سرانجام کشته شود
 دریغ آن چنان مرد نام آورا
 پس آزاده شیدسپ فرزند شاه
 پس آنگاه مرتیغ را برکشد
 بسی نامداران و گردان چین
 سرانجام بختش کند خاکسار
 بیاید پس آنگاه فرزند من
 ابرکین شیدسپ فرزند شاه
 بسی رنج بیند به رزم اندرون
 درفش فروزنده کاویان
 گرامی بگیرد به دندان درفش
 به یک دست شمشیر و دیگر کلاه

چو در رزم روی اندر آری به روی
 تو گویی همی کوه را برکنند
 هواتیره گردد ز گرد نبرد ۳۳۶
 زمین پر ز آتش هوا پرزدود
 چنان پتک پولاد آهنگران
 هوا پرشده نعره بورو خنگ ۳۳۹
 به تنها درون خون نم اندروان
 وز آن ابر الماس بارد همی
 بسی بی پرگشته بینی پدر ۳۴۲
 پس شهریار آن نبرده دلیر
 به خاک افگند هرک آیدش پیش
 کز اختر نباشد مر آن را شمار ۳۴۵
 نکو نامش اندر نوشته شود
 ابا را دمردان همه سرورا
 چورستم در آید به روی سپاه ۳۴۸
 بتازد بسی اسپ و دشمن کشد
 که آن شیر مرد افگند بر زمین
 برهنه کند آن سر تاجدار ۳۵۱
 ببسته میان را جگر بند من
 به میدان کند تیز اسپ سیاه
 شه خسروان را بگویم که چون ۳۵۴
 بیفگنده باشند ایرانیان
 به دندان بدارد درفش بنفش
 به دندان درفش فریدون شاه ۳۵۷

برین سان همی افگنددشمنان
 سرانجام درجنگ کشته شود
 ۳۶۰ پس آزاده بستور پور زیر
 بسی دشمنان را کند ناپدید
 چوآید سرانجام پیروز باز
 ۳۶۳ بیاید پس آن برگزیده سوار
 زآهرمنان بگند شست گرد
 سرانجام ترکان به تیرش زنند
 ۳۶۶ بیاید پس آن نژده شیر دلیر
 به پیشاندرآید گرفته کمند
 آبا جوشن زر درخشان چوماه
 ۳۶۹ بگیرد زگردان لشکر هزار
 به هرسو کجا بنهد آن شاه روی
 نه استد کس آن پهلوان شاه را
 ۳۷۲ پس افگنده بیند بزرگ اردشیر
 بگیرد پراو زارو گردد نژند
 به خاقان نه دروی پرخشم و تیز
 ۳۷۵ چواندر میان بیند ارجاسپ را
 صف دشمنان سربسر بر دزد
 همی خواند او زند زردشت را
 ۳۷۸ سرانجام گردد برو تیره بخت
 بیاید یکی نام او بیدرفش
 نیارد شدن پیش گرد گزین
 ۳۸۱ بآستد پراو چون پیل مست

همی بر کند جان اهرمنا ن
 نکونامش اندر نوشته شود
 به پیش افگند اسپ چون نژده شیر
 شگفتی تراز کار او کس ندید
 آبردشمنان دست کرده دراز
 پس شهریار جهان نامدار
 نماید یکی پهلوی دستبرد
 تن پیلوارش به خاک افگند
 نبرده سوار آن زیر دلیر
 نشسته بر اسفندیاری سمند
 بدواندرون خیره گشته سپاه
 ببندد فرستد بر شهریار
 همی راند از خون بدخواه جوی
 ستوه آورد شاه خرگاه را
 سیه گشته رخساروتن چون زیر
 برانگیزد اسفندیاری سمند
 توگویی ندیدست هرگز گریز
 ستایش کند شاه گشت اسپ را
 زگیتی سوی هیچ کس ننگرد
 به یزدان نهاده کیی پشت را
 بریده کندش آن نکوتاج و تخت
 به سرنیزه دارد درفش بنفش
 نشیند به راه وی اندر کمین
 یکی تیغ زهرآب داده به دست

چو شاه جهان باز گردد ز رزم
 بیند از آن ترک تیری بروی
 پس از دست آن بیدرفش پلید
 به ترکان بُرد باره وزین اوی
 پس آن لشکر نامدار بزرگ
 همی تازند این بر آن بربین
 یلان را باشد همه روی زرد
 بر آید به خورشید گرد سپاه
 فروغ سرنیزه و تیرو تیغ
 وزان زخم مردان کجای می زند
 همه خسته و کشته بر یکدگر
 وزان ناله وزاری خستگان
 شود کشته چندان زهر سو سپاه
 پس آن بیدرفش پلید و سترگ
 همان تیغ زهر آبداده به دست
 به دست وی اندر فراوان سپاه
 بیاید پس آن فرّخ اسفندیار
 آبر بیدرفش افگند اسپ تیز
 مرا و را یکی تیغ هندی زند
 بگیرد پس آن آهنین گرز را
 به یک حمله از جای شان بگسلد
 به نوک سرنیزه شان بر چنّد
 گریزد سرانجام سالار چین
 به ترکان نهد روی بگریخته

گرفته جهان را و کشته گرز
 نیارد شدن آشکارا بروی
 شود شاه آزادگان ناپدید ۳۸۴
 بخواهد پست آن زمان کین اوی
 به دشمن در افتد چو شیر سترگ
 ز خون یلان سرخ گردد زمین ۳۸۷
 چو لرزه بر افتد به مردان مرد
 نبیند کس از گرد تاریک راه
 بتابد چنان چون ستاره زمیغ ۳۹۰
 و بر یکدگر برهمی افگندند
 پسر بر پدر بر پدر بر پسر
 به بندان در آیند نابستگان ۳۹۳
 که از خونشان پر شود رزمگاه
 به پیش اندر آید چوار غنده گرگ
 همی تازد او باره چون پیل مست ۳۹۶
 تبه گردد از برگزینان شاه
 سپاه از پس پشت ویزدانش یار
 برو جامه پر خون و دل پرستیز ۳۹۹
 ز بر نیمه تنش زیر افگند
 بتابند آن فَرّه و بُرز را
 چو بگستشان بر زمین کی هلد ۴۰۲
 کنندشان تبه پاک و بهرا گند
 از اسفندیار آن گویا فرین
 شکسته سپر نیزه ها ریخته ۴۰۵

بیابان گذارد به اندک سپاه
 بدان ای گزیده شه خسروان
 ۴۰۸ نباشد ازین یک سخن بیش و کم
 که من آنچ گفتم نگفتم مگر
 وز آن کم بهرسید فرخنده شاه
 ۴۱۱ ندیدم که بر شاه بنهفتمی
 چو شاه جهاندار بشنیدراز
 زدستش بیفتاد ز زینه گرز
 ۴۱۴ به روی اندرافتا دو بیهوش شد
 چو با هوش آمد جهان شهریار
 چه باید مرا گفت شاهی و گاه
 ۴۱۷ که آنان که بر من گرامی ترند
 همی رقت خواهند از پیش من
 به جا ما سپ گفت از چنین است کار
 ۴۲۰ نخوانم نبرده برادرم را
 نفرمایم نیز رفتن به رزم
 کیان زادگان و جوانان من
 ۴۲۳ بخوانم همه سربس پیش خویش
 چگونه رسد نوک تیر خدنگ
 خردمند گفتا به شاه زمین
 ۴۲۶ گرایشان نباشند پیش سپاه
 که یار دشدن پیش ترکان چین
 توزین خاک برخیزو بر شو به گاه
 ۴۲۹ که داد خداست وزین چاره نیست

شود شاه پیروز دشمن تباہ
 که من هرج گفتم نباشد جز آن
 توزین پس مکن روی بر من دُرم
 به فرمانت ای شاه پیروزگر
 ازین ژرف دریا و تاریک راه
 و گرنه من این راز کی گفتمی
 بر آن گوشه تخت خسپید باز
 تو گفتمی برفتش همی فر و برز
 نگفتش سخن نیز و خاموش شد
 فرود آمد از تخت و بگریست راز
 که روزم همی گشت خواهد سیاه
 گزین سپاهندو نامی ترند
 زتن برکنند این دل ریش من
 به هنگام رفتن سوی کارزار
 نسوزم دل پیر مادرم را
 سپه را سپارم به فرخ گرزم
 که هریک چنانند چون جان من
 ز رهشان نپوشم نشانم به پیش
 برین آسمان بر شده گوه سنگ؟
 که ای نیکخو مهتر بافرین
 نهاده به سربر کیانی کلاه
 که باز آورد فرّه پاک دین
 مکن فرّه پادشاهی تباہ
 خداوند گیتی ستمکاره نیست

زانده خور دن نباشدت سود
 مکن دلت را بیشتر زین نژند
 بدادش بسی پندو بشنید شاه
 نشست از بَرگاه و بنهاد دل
 از اندیشه دل نیامدش خواب
 چو جاما سپ گفت این سپیده دمید
 سپه رابه هامون فرود آورد
 وز آنجا خرامید تارز مگاه
 به گاهی که باد سپیده دما ن
 فرستاده بد هرسوی دیده بان
 بیامد سواری و گفتا به شاه
 سپاهی استای شهریار زمین
 به نزدیکی ما فرود آمدند
 سپه دارشان دیده بان بر گزید
 پس آزاده گشتا سپ شاه دلیر
 در فشی بدودادو گفتا بتاز
 سپهید بشدلشکرش راست کرد
 بدادش جهاندار پنجه هزار
 بدوداد یک دست زان لشکرش
 دگردست لشکرش را همچنان
 به گرد گرامی سپرد آن سپاه
 پس پشت لشکر به بستور داد
 چو لشکر بیا راست و بر شد به کوه
 نشست از بَر خوب تا بنده گاه

کجا بودنی بودو شد کار بود
 به دادخدای جهان کن بسند
 چو خورشیدگون گشت بر شد به گاه ۴۳۲
 به رزم جهانجوی شاه چگل
 به رزم و نبردش گرفته شتاب
 فروغ ستاره بشد نا پدید ۴۳۵
 بزدکوس بر پیل و لشکر کشید
 فرود آورد آن گزیده سپاه
 به کاخ آرد از باغ بوی گلان ۴۳۸
 چنان چون بود رسم آزادگان
 که شاهها به نزدیکی آمد سپاه
 که هرگز چنان نامداز ترک و چین ۴۴۱
 به کوه و درودشت خیمه زدند
 فرستادو دیده به دیده رسید
 سپهبدش را خواند فرخ زیر ۴۴۴
 بیارای پیلان و لشکر بساز
 همی رزم سالار چین خواست کرد
 سوار گزیده به اسفندیار ۴۴۷
 که شیری دلش بود و پیلی برش
 بر آراست از شیردل سرکشان
 که شیر جهان بودو همتای شاه ۴۵۰
 چراغ سپه دار خسرو نژاد
 غمی گشته از رنج و گشته ستوه
 همی کرد ز آنجا به لشکر نگاه ۴۵۳

بیاراست لشکرش را همچنین
 جهان آزموده نبرده سوار
 که کوس مهین داشت و رنگین درفش
 که شیرزبان نامدی همبرش
 بدادش سوارگزین صد هزار
 سپاهی بیاراست خوب و گزین
 کجانی نام خواست و هزارانش نام
 نموده همه درجهان دستبرد
 همی کرده روی لشکر نگاه
 جهان دیده و دیده هرگرم و سرد
 رسیده بسی بر سرش سرد و گرم
 بر آن لشکرگشن سالار کرد

پس ار جاسپ شاه دلیران چین
 جدا کرد از خلجی سی هزار
 ۴۵۶ فرستادشان سوی آن بیدرفش
 بدوداد یک دست زان لشکرش
 دگردست را داد برگرگسار
 ۴۵۹ میانگاه لشکرش را همچنین
 بدادش بدان جادوی خویشکام
 خود و صد هزاران سواران گُرد
 ۴۶۲ نگاهش همی داشت پشت سپاه
 پسر داشتی یک ، گرانمایه مرد
 سواری جهان ندیده نامش گُهرزُم
 ۴۶۵ مر آن پور خود را سپهدار کرد

آغاز رزم ایرانیان و تورانیان و کشته شدن

اردشیر و شیرو و شیدسپ

بتا بید خورشید گیهان فروز
 همی دید زان کوه گشتا سپ شاه
 کجا برنشتند گردان به زمین
 توگفتی که بیستون است راست
 برو برنشت آن شه خسروان
 اَبَر پیل برنای رویین زدند
 پیلان همنبردان همی خواستند
 بسان تگرگ بهاران درست
 چه داند کسی کان شگفتی ندید
 ز پیکانها شان درفشان جواب

جوان درگذشت آن شب و بود روز
 به زمین برنشتند هردو سپاه
 ۴۶۸ چو از کوه دید آن شه بافرین
 سیه رنگ بهزاد را پیش خواست
 برو برفگندند برگستوان
 ۴۷۱ چو هردو برابر فرو دآمدند
 یکی رزمگاهی بیاراستند
 بکردند یک تیر باران نخست
 ۴۷۴ بشد آفتاب از جهان ناپدید
 بپوشیده شد چشمه آفتاب

توگفتی جهان ابردارد همی
 وزان گرز داران و نیزه وران
 هوازی جهان بود شبگون شده
 بیامد نخست آن سوار هژیور
 به آورد که رفت نیزه بدست
 برین سان همی گشت پیش سپاه
 بیامد یکی ناوکش بر میان
 ز بُورا ندر افتاد خسرونگون
 دریغ آن نکوروی هم رنگ ماه
 بیامد بَرشاه شیر اورمزد
 ز پیش اندر آمد به دشت اندرا
 خروشی بر آورد برسان شیر
 ابرکین آن شاهزاده سوار
 به هنگامه بازگشتش ز جنگ
 بیامد یکی تیرش اندر قفا
 بیامد پیش باز شید سپ شاه
 یکی دیزه بی برنشته چونیل
 به آورد که گشت و نیزه بگاشت
 کدامست گفتا کَهْزَم سترگ
 بیامد یکی دیو گفتا منم
 به نیزه بگشتند هر دو چو باد
 ز باره در آوردو بُسیرید سر
 همی گشت بر پیش گردان چین
 همانا چنو نیز دیده ندید

وزان ابرالماس بارد همی
 همی تاختند آن برین این بر آن ۴۷۷
 زمین سربسر پاک گلگون شده
 پُس شهریار جهان اردشیر
 توگفتی مگر طوس اسپهدست ۴۸۰
 نبود آ که از بخش خورشید و ماه
 گذارنده شد بر سلیح کیان
 تن پاکش آلوده شد پر زخون ۴۸۳
 که باز نشدید آن خردمند شاه
 کجا زوگرفتی شهنشا پزد
 به زهر آب داده یکی خنجر ۴۸۶
 که آورد خواهد زیان گور زیر
 بکشت از سوران دشمن هزار
 که روی زمین گشته بد لاله رنگ ۴۸۹
 شد آن خسرو شاهزاده روا
 که ماننده شاه بُد هم چو ماه
 به تگ هم چو آهوبه تن هم چو پیل ۴۹۲
 چولختی بگردید نیزه بداشت
 کجا پیکرش پیکر پیر گرگ
 که با گرسنه شیر دندان زنم ۴۹۵
 بزد تُرک را نیزه ای شاهزاد
 به خاک اندر افگند ز زین کمر
 به سان یکی کوه بر پشت زین ۴۹۸
 ز خوبی کجا بود چشمش رسید

یکی ترک تیری برو برگشاد
 ۵۰۱ دریغ آن شه پروریده به ناز
 رواگشت زان تیر او شاهزاد
 بشدروی اوباب نادیده باز

کشته شدن گرامی پورجا ماسپ و نیو زار

بیامد سر سروران سپاه
 ۵۰۴ یکی چرمه‌یی برنشته‌سمند
 نبرده سواری گرامیش نام
 چماننده چرمه نونده جوان
 به پیش صف چینیان ایستاد
 ۵۰۷ کدام است گفت از شما شیر دل
 کجا باشد آن جادوی خویشکام
 برفت آن زمان پیش او نامخواست
 ۵۱۰ بگشتند هردو سوار هژیبر
 گرامی گوی بود با زور شیر
 گرفت از گرامی نبرده گریغ
 ۵۱۳ گرامی خرامید با خشم تیز
 میان صف دشمن اندر فتاد
 سپاه از دورو برهم آویختند
 ۵۱۶ بدان شورش اندر میان سپاه
 بیفتاد از دست ایرانیان
 گرامی بدید آن درفش بنفش
 ۵۱۹ فرود آمدو برگرفت آن ز خاک
 چاو او را بدیدند گردان چین
 از آن خاک برداشت و بسترد و برد
 ۵۲۲ زهر سو به گردش همی تاختند
 به شمشیر دستش بینداختند

پس تهم جاماسپ دستور شاه
 هماننده پور داستان سام
 یکی گامزن باره بی گزند
 یکی کوه پارس گویی روان
 خداوند بهزاد را کرد یاد
 که آید سوی نیزه جان گسل
 کجا خواست نام و هزارانش نام
 توگفتی که همچون ستونست راست
 به گرزو به نیزه به شمشیر و تیر
 نتابید با او سوار دلیر
 گرامی کفش بود برنده تیغ
 دل از کینه کشتگان پرستیز
 پس از دامن کوه برخاست باد
 و گزد ازدو لشکر برانگیختند
 از آن زخم گردان و گرد سپاه
 درفش فروزنده کاویان
 که افگنده بودند گردان درفش
 بیفشاند از او خاک و بسترد پاک
 که آن نیزه نامدار گزین
 به گردش گرفتند مردان گرد
 به شمشیر دستش بینداختند

درفش فریدون به دندان گرفت
 سرانجام کارش بکشتند زار
 دریغ آن نبرده سوار هژیر
 بیامد هم آنگاه بستور شیر
 بکشت او از آن دشمنان بیشمار
 سرانجام برگشت پیروز و شاد
 بیامد پس آن برگزیده سوار
 به زیر اندرون تیزرو شولکی
 بیامد بر آن تیره آوردگاه
 کدام است مرد از شما نامدار
 که پیش من آیند نیزه بدست
 سواران چین پیش او تاختند
 سوار جهانجوی مرد دلیر
 همی گشت برگرد مردان چین
 بکشت از گوان جهان شست مرد
 سرانجامش آمد یکی تیرچرخ
 بیفتاد از آن شولک خوبرنگ
 دریغ آن سوار گرانمایه نیز
 که همچون پدر بود و همتای او
 چو کشته شد آن نامبرده سوار
 به هر گوشه ای برهم آویختند
 برآمد برین رزم کردن دوهفت
 زمینها پراز کشته و خسته شد
 درودشتها شد همه لاله گون

همی زد به یک دست گرزای شگفت
 بر آن گرم خاکش فگندند خوار
 که بازش ندید آن خردمند پیر ۵۲۵
 نبرده کیانزاده پور زیر
 که آویخت اندر بد روزگار
 به پیش پدر باز شد و ایستاد ۵۲۸
 پس شهریار جهان نیو زار
 که نبُود چنان از هزاران یکی
 به آواز گفت ای گزیده سپاه ۵۳۱
 جهان ندیده و گرد و نیزه گزار
 که امروز در پیش، مرد آمدست
 برافگندنش را همی ساختند ۵۳۴
 چوپیل دژ آگاه و چون نژده شیر
 تو گفستی همی برنورد زمین
 در آن تاختنها به گرز نبرد ۵۳۷
 چنان آمده بود از چرخ برخ
 بمرد و نرسد اینست فرجام جنگ
 که افگنده شد رایگان بر نه چیز ۵۴۰
 دریغ آن نکوروی و بالای او
 زگردان به گردش هزاران هزار
 ز روی زمین گرد انگیختند ۵۴۳
 کزیشان سواری زمانی نخفت
 سراپرده ها نیز بر بسته شد
 به دشت و بیابان همی رفت خو ن ۵۴۶

چنان بدزبس کشته آن رزمگاه که بدمی توانست رفتن به راه

کشته شدن زیریرادر گشتاسپ

از دست بیدرفش

دوهفته برآمد برین کارزار	که هزمان همی تیره ترگشت کار
۵۴۹ به پیشاندرآمد نبرده زیر	سمندی بزرگ اندر آورده زیر
به لشکرگه دشمن اندر فتاد	چواندر گیا آتش و تیز باد
همی کشت زیشان همی خوابنید	مراورا نه استاد هرکس بدید
۵۵۲ چوارجاسپ دانست کان پور شاه	سپه را همی کرد خواهد تباه
بدان لشکر خویش آواز داد	که چونین همی دا دخوا هید داد؟
دوهفته برآمد برین بردرنگ	نبینم همی روی فرجام جنگ
۵۵۵ بکردند گردان گشتاسپ شاه	بسی نامداران لشکر تباه
کنون اندرآمد میانه زیر	چو گرگ دژ آگاه و شیر دلیر
بکشت او همه پاک مردان من	سرافراز گردان و ترکان من
۵۵۸ یکی چاره باید سگالیدنا	و گرنه ره شرک مالیدنا
برین گریمان زمانی چنین	نه ایتاش ماندنه خلخ نه چین
کدام است مرد از شما ناخواه	که آید پدید از میان سپاه
۵۶۱ یکی ترگداری خرامد به پیش	خُنیده کند در جهان نام خویش
هر آن کز میان باره انگیزند	بگردانندش پشت و بگریزند
من او را دهم دختر خویش را	سپارم بدو لشکر خویش را
۵۶۴ سپاهش ندادند پاسوخ باز	بترسیده بد لشکر سرفراز
چو شیر اندر افتاد و چون پیل مست	همی کشت زیشان همی کرد پست
همی کوفتشان هرسوی زیر پای	سپهدار ایران فرخنده را ی
۵۶۷ چوارجاسپ دید آنچنان خیره شد	که روز سپیدش شب تیره شد
دگر باره گفت ای بزرگان من	تگینان لشکر، گزینان من

ببینید خویشان و پیوستگان
 از آن زخم آن پهلوی آتشی
 که گفتی بسوزد همی لشکرم
 کدام است مردا ز شما چیره دست
 هر آن کو بدان گردکش یازدا
 چو بختنده ام بیش بسپارمش
 همیدون نداد ایچ کس پاسخ
 سه بار این سخن را بریشان براند
 بیا مدپس آن بیدرفش سترگ
 به ارجا سپ گفتای بلند آفتاب
 به پیش تو آوردم این جان خویش
 شوم پیش آن پیل آشفته مست
 به خاک افکنم تنشای شهریار
 ازو شاد شد شاه و کرد آفرین
 بدوداد ژوبین زهرآبدار
 چو شد جادوی زشت ناباکدار
 چو از دور دیدش برآورد خشم
 به دست اندرون گرز چون سام یل
 نیارست رفتنش برپیش روی
 بینداخت ژوبین زهرآبدار
 گذاره شد از خسروی جوشنش
 ز باره درافتاد پس شهریار
 فرود آمد آن بیدرفش پلید
 سوی شاه چین بردا سپ و کمرش

ببینید نالیدن خستگان
 که سامیش گرزست و تیرآرشی ۵۷۰
 کنون بر فروزد همی کشورم
 که بیرون شود پیش این پیل مست
 مرا و را از آن باره بندا زدا ۵۷۲
 کلاه از بر چرخ بگذارمش
 به شد خیره و زرد گشت آن رخس
 چو پاسخ نیا مدش خامش بماند ۵۷۶
 پلید و بد و جادوی و پیر گرگ
 به زور و به تن همچو افراسیاب
 سپر کردم این جان شیرینت پیش ۵۷۹
 گرایدونک یا بم بر آن پیل دست
 مگر بر دهد گردش روزگار
 بدادش بدو باره خویش وزین ۵۸۲
 که از آهنین کوه کردی گذار
 سوی آن خردمند گردد سوار
 پراز خاک روی و پراز خون دو چشم ۵۸۵
 به پیش اندرون گشته چون کوه تل
 زپنهان همی تاخت برگردای
 زپنهان بر آن شاهزاده سوار ۵۸۸
 به خون غرقه شد شهریار تنش
 درین آن نکوشا هزاده سوار
 سلیحش همه پاک بیرون کشید ۵۹۱
 درفش سیاه فسر پر گهرش

سپاهش همه نعره برداشتند
 ۵۹۴ چو گشتا سپاه از کوه سر بنگرید
 گمانی برم گفتگان کرد ماه
 نبرده برادرم فرّخ زیر
 ۵۹۷ فگندست بر باره از تاختن
 نیاید همی بانگ شهزادگان
 هیونی بتازید تا رزمگاه
 ۶۰۰ ببینیدگان شاه من چون شدست
 بدین اندرون بود شاه جهان
 به شاه جهان گفت ماه ترا
 ۶۰۳ جهان پهلوان آن زیر سوار
 سر جادوان جهان بیدرفش
 چو آگاهی کشتن او رسید
 ۶۰۶ همه جامه تاپای بدرید پاک
 همی گفت گشتا سپه‌کای شهریار
 ز پس گفت داننده جامه‌سپارا
 ۶۰۹ چگونه فرستم فرسته به در
 چه گویم چه کردم سوار ترا
 دریغ آن گو شاهزاده دریغ
 ۶۱۲ بیارید گلگون لهراسپی
 بیاراست مرچستن کینش را
 جهان ندیده دستور گفتابای
 ۶۱۵ به فرمان دستور دانای راز
 به لشکر بگفتا کدام است شیر

همی نعره از ابر بگذاشتند
 مراورا بدان رزمگه برنیدید
 که روشن بُدی زو همه رزمگاه
 که شیر زیان آوریدی به زیر
 بماندند گردان زانداختن
 مگر کشته شد شاه آزادگان
 به نزدیکی آن درفش سیاه
 کم از درد اودل پراز خون شدست
 که آمد یکی خون زدیده چکان
 نگه دار تاج و سپاه ترا
 سواران ترکان بکشتند زار
 مراورا بیفگند و برد آن درفش
 به شاه جهانجوی و مرگش بدید
 بر آن خسروی تاج پاشید خاک
 چراغ دلت را بکشتند زار
 چه گویم کنون شاه لهراسپارا
 چه گویم بدان پیر گشته پدر
 چه بود آن نبرده عیار ترا
 چو تابنده ماه اندرون شده میخ
 نهید از برش زمین گشتا سپی
 سوزیدن دین و آیینش را
 به کینه شدن مرترا نیست رای
 فرود آمد از باره بنشست باز
 که باز آورد کین فرّخ زیر

که باز آورد باره و زین اوی	که پیش افگند نیزه بر کین اوی
پذیرفتن راستان و مهان ۶۱۸	پذیرفتم اندر خدای جهان
مراورا دهم دخترم راهمای	که هرگز میان نه دپیش پای
زلشکر نیاورد کس پای پیش	نجنبید زیشان کس از جای خویش

آگاهی یافتن اسفندیار از کشته شدن زرییر

۶۲۱ که کشته شد آن شاه نیزه گزار	پس آگاهی آمد به اسفندیار
کنون کین او خواست خواهد همی	پدژت از غم او بکا هد همی
بخواهدند پیش دشمنش روی	همی گوید آن کس کجا کین اوی
۶۲۲ و کرد ایزدش را برین هر گوی	مراورا دهم دخترم راهمای
بدین سان کند گفت هنگام بد	کی نامور دست بردست زد
چو او را به رزم اندرون دیدمی	همه ساله زین روز ترسیدمی
۶۲۷ که بختش جدا کرد تاج از سرا	دریغ اسوارا گوا مهترا
که کند از زمین آهنین کوه را	که کشت آن سپه پیل نستوه را
برادرش را داد و خود رفت پیش	درفش و سر لشکر و جای خویش
۶۳۰ به صفا اندر استاد چون نژده شیر	به قلب اندر آمد بجای زرییر
گرفت آن درفش همایون به دست	به پیش اندر آمد میان را بست
همه از دَر تاج و همتای شاه	برادرش بُد پنج دانسته راه
۶۳۳ که لشکر شکستن بُدی کیش او	همه ایستادند در پیش او
که ای نامداران و گردان شاه	به آزدگان گفت پیش سپاه
به دین خدای جهان بگروید	نگرتا چه گویم یکی بشنوید
۶۳۶ که کس بی زمانه نمر دست نیز	نگرتا نترسید از مرگ و چیز
چه نیکو تراز مرگ در کارزار	کرا کشت خواهد همی روزگار
که کافر پدید آید از پاک دین	بدانید یکسر که روزی است این



۶۳۹ شما از پس پشته‌ها منگرید

نگرتا نبینید بگریختن

سرنیزه‌ها را به دام افکنید

۶۴۲ بدین اندرون بود اسفندیار

کهای نامداران و گردان من

مترسید از نیزه و گرزو تیغ

۶۴۵ به دین خدا ای گو اسفندیار

که آید فرود او کنون در بهشت

پذیرفته‌ام اندر آن شاه پیر

۶۴۸ که چون باز گردم ازین رزمگاه

سپه را همه پیش رفتن دهم

چنان چون پدر داد شاهی مرا

مجویید فریاد و سرمشمرید

نگرتا نترسید ز آویختن

زمانی بکوشید و مردی کنید

که بانگ پدرش آمد از کوهسار

همه مرا چون تن و جان من

که از بخش ما نیست روی گریغ

به جان زیر آن نبرده سوار

که من سوی لهراسپ نامه نوشت

که گر بخت نیکم بود دستگیر

به اسفندیارم دهم تاج و گاه

ورا خسروی تاج بر سر نهم

دهم همچنان پادشاهی ورا

رفتن اسفندیار به جنگ ارجاسپ

۶۵۱ چو اسفندیار آن گو تهمتن

از آن کوه بشنید بانگ پدر

خرامید و نیزه به چنگ اندرون

۶۵۴ یکی دیزه‌یی بر نشسته بلند

بدان لشکر دشمن اندر فتاد

همی گشت از ایشان و سومی بُرید

۶۵۷ چو بستور پور زیر سوار

یکی اسپ آسوده تیز رو

طلب کرد از اسپدار پدر

۶۶۰ بیاراست و برگستوان برفکند

بپوشید جوشن بدو بر نشست

خداوند اورنگ با سهم و تن

به زاری به پیش اندر افگند سر

ز پیش پدر سرفکنده نگون

به سان یکی دیو جسته زبند

چنان چون در افتد به گلبرگ باد

ز بیمش همی مُرد هر کش بدید

زخمیه خرامید زی اسپدار

جهنده یکی بور آگنده خو

نهاد از بُرا و یکی زین زر

به فتراک بر بست پیچان کمند

ز پنهان خرامید نیزه بدست

ازین سان خرامید تارزمگاه
 همی تاخت آن باره تیز گرد
 از آزادگان هرکه دیدی به راه
 کجا افتاد دست گفتی زیر
 (یکی مرد بد نام او اردشیر
 بهرسید ازو راه فرزند خرد
 فگندست گفتا میان سپاه
 برو زود کانا فتادست او
 پس آن شاهزاده برانگیخت بور
 بدان تاختن تابر او رسید
 بدیدش مراورا چونزدیک شد
 برفتش دل و هوش وز پشت زین
 همی گفت کای شاه تابان من
 بر آن رنج و سختی بهروردم
 ترا تاسپه داد لهراسپ شاه
 همی لشکرو کشور آراستی
 کنون کت به گیتی برافراخت نام
 شوم زی برادرت فرخنده شاه
 که از تونه این بُد سزاواراوی
 زمانی برین سان همی بوددیر
 همی رفت با بانگ تانزد شاه
 شه خسروان گفت کای جان باب
 کیانزاده گفت ای جهانگیر شاه
 پس آنگاه گفت ای جهانگیر شاه

سوی باب کشته بهیمود راه
 همی آخت کینه همی کُشت مرد ۶۶۳
 بهرسیدی از نامدار سپاه
 پدر آن نبرده سوار دلیر
 سواری گرانمایه گردی دلیر ۶۶۶
 سوی بابکش راه بنمود گرد
 به نزدیکی آن درفش سیاه
 مگر باز بینیش یکبار روی ۶۶۹
 همی کُشت گردو همی کرد شور
 چو اورا بدان خاک کشته بدید
 جهان فروزانش تاریک شد ۶۷۲
 فگند از برش خویشتن بر زمین
 چراغ دل و دیده و جان من
 کنون چون برفتی به که اسپردیم ۶۷۵
 چو گشت اسپ را داد تخت و کلاه
 همی رزم را بازو خواستی
 شدی کشته و نارسیده به کام ۶۷۸
 فرودای گویمش از خوبگاه
 برو کیش از دشمنان بازجوی
 پس آن باره را اندر آورد زیر ۶۸۱
 که بنشته بود از بر رزمگاه
 چرا کردی این دیدگان پر ز آب
 نبینی که با بم شداکنون تبا ۶۸۴
 برو کینه باب من بازخواه

بماندست با هم بر آن خاک خشک
 ۶۸۷ چو از پور بشنید شاه این سخن
 جهان بر جهانجوی تاریک شد
 بیارید گفتا سیاه مرا
 ۶۹۰ که امروز من از پی کین او
 یکی آتش انگیزم اندر جهان
 چو گردان بدیدند کز رزمگاه
 ۶۹۳ که خسرو بسیجید آراستن
 نباشیم گفتند همدستان
 به رزم اندر آید به کین جستن
 ۶۹۶ گر انما به دستور گفتش به شاه
 به بستور ده باره برنشت
 که او آورد باز کین پدر

سیه ریش او پروریده به مشک
 سیاهش بشد روز روشن زبُن
 تن پیل و ریش باریک شد
 نبردی قبا و کلاه مرا
 برانم ازین دشمنان خون به جوی
 کز آنجا به کیوان رسد دود آن
 از آن تیره آوردگاه سپاه
 همی رفت خواهده کین خواستن
 که شاهنشاه آن کدخدای جهان
 چه کو بدهمی ترک یا جوشنا
 نباید رفتن بدان رزمگاه
 مرا و را سوی رزم دشمن فرست
 از آن کش تو باز آوری خوبتر

کشتن بستور و اسفندیار بیدرفش را

۶۹۹ بدوداد پس شاه بهزاد را
 پس شاه گشته میان را بست
 خرامید تارزمگاه سپاه
 ۷۰۲ به پیش صف دشمنان ایستاد
 منم گفت بستور پور زیر
 کجا باشد آن ترک بد بیدرفش
 ۷۰۵ چو پاسخ ندادند آزاد را
 بکشت از تگینان لشکر بسی
 وزان سوی دیگر گوا سفندیار
 ۷۰۸ چو سالار چین دید بستور را

سیه جوشن و خود پولاد را
 سیه رنگ بهزاد را برنشت
 نشسته بر آن خوب رنگ سیاه
 همی بر کشید از جگر سردباد
 پذیره نباید مرا نژده شیر
 که بُردست آن جمشیدی درفش
 برانگیخت شبرنگ بهزاد را
 پذیره نیامد مرا و را کسی
 همی گشتشان بی مروبی شمار
 کیانزاده آن پهلوان پور را

به لشکر بگفت این که شاید بُد ن
 بگشت از تگینان من بی شمار
 که نزد من آمد زریرا ز نخست
 کجا رفت آن بیدرفش گزین
 بخواندند و آمد دمان بیدرفش
 نشسته بر آن بارهٔ خسروی
 خرامید تا پیش لشکر شاه
 گرفته همان تیغ زهرآبدار
 بگشتند هردو به ژوپین و تبر
 پس آگاه کردند زان کارزار
 همی تاختش تا بدیشان رسید
 برافگند اسباز میان نبرد
 بینداخت آن زهر خورده بروی
 نیامد برو تیغ زهرآبدار
 زدش پهلوانی یکی بر جگر
 چو آهوز باره درافتاد و مُرد
 فرود آمد از باره اسفندیار
 از آن جادوی پیر بیرون کشید
 نکورنگ بارهٔ زریرو درفش
 سپاه کیان بانگ برداشتند
 که پیروز شد شاه و دشمن فگند
 شد آن شاهزاده سوار دلیر
 سر پیر جادو و بنهاد پیش

کزین سان همی نیزه دادند زن ؟
 مگر گشت زنده زریبر سوار
 برین سان همی تاخت باره درست ۷۱۱
 هم اکنون سوی منش خوانید همین
 گرفته به دست آن درفش بنفش
 به پوشیده آن جوشن پهلوی ۷۱۴
 نگهبان مرزو نگهبان گاه
 که افکنده بُد آن زریبر سوار
 سرجادوان ترک و پور زریبر ۷۱۷
 پس شاه را فرّخ اسفندیار
 سر جادوان چون مرا و را بدید
 بدانست کش بر سرافتاد مرده ۷۲۰
 مگر کش کند زشت رخشنده روی
 گرفتش همان تیغ شاه استوار
 چنان کزدگر سو برون کرد سر ۷۲۳
 بدید از کیان زادگان دستبرد
 سلیح زریبر آن گزیده سوار
 سرش را ز نیمه تن اندر برید ۷۲۶
 بُرد و سربى هنر بیدرفش
 همی نمره از ابر بگذاشتند
 بشد باز آورد اسب سمند ۷۲۹
 سوی شاه برد آن سمند زریبر
 کُشنده بگشت اینت آیین و کیش

گریختن ارجاسپ از کارزار

- ۷۳۲ چوباز آورد آن گرانمایه کین
 خرامید تازان به آوردگاه
 از آن سه یکی را به بستورداد
 ۷۳۵ دگر بهره را بر برادر سپرد
 سیم بهره را سوی خود بازداشت
 چوبستور فرخنده و پاک تن
 ۷۳۸ به هم ایستادند از پیش او
 همیدون بستند پیمان برین
 نگردیم یک تن ازین جنگ باز
 ۷۴۱ براسپان بکردند تنگ استوار
 چو ایشان فگندند اسپ از میان
 بهم جمله از جای برخاستند
 ۷۴۴ از ایشان بکشتند چندان سپاه
 چنان خون همی رفت برکوه و دشت
 چو ارجاسپ آن دید کامدش پیش
 ۷۴۷ گوگردکش نیزه اندر نهاد
 همی دوختشان سینه ها باز پشت
 چو دانست خاقان که ماندند بس
 ۷۵۰ سپه جنب جنبان شوکار گشت
 همانگاه اندر گریغ اوفتاد
 پس اندر نهادند ایرانیان
 ۷۵۳ بکشتند زیشان به هرسوبسی
- براسپ زریری برافگند زین
 به سه بهره کرد آن کیانی سپاه
 پس آن سپهدار فرخ نژاد
 بزرگان ایران و مردان گرد
 که چون ابرغزنده آواز داشت
 دگر فرش آورد شمشیر زن
 که لشکر شکستن بُدی کیش او
 که گر تیغ دشمن بدزد زمین
 نداریم زین بدکنان چنگ باز
 برفتند یکدل سوی کارزار
 گوان و جوانان ایرانیان
 جهان را به جوشن بیاراستند
 کز آن تنگ شد جای آوردگاه
 کز آن آسیاها به خون بر بگشت
 ابا نامداران و مردان خویش
 بر آن گردگیران پیغو نژاد
 چنان تاهمه سرکشان را بگشت
 نیار دشدن پیش او هیچ کس
 همی بود تاروز اندر گذشت
 بشد رویش اندر بیابان نهاد
 بدان بی مره لشکر چینیان
 نبخشودشان ای شگفتی کسی

بخشایش یافتن ترکان از اسفندیار

همی آیداز هرسوی تیغ تفت	چو ترکان بدیدند کار جاسپ رفت
به پیش گوا سغندیار آمدند	همه سرکشان نشان پیاده شدند
قبا ی نبردی برون آختند ۷۵۶	کمانهای چاچی بینداختند
دهدبندگان را به جان زینهار	به زاریش گفتند گر شهریار
همه آذران را نیایش کنیم	به دین اندر آیم و خواهش کنیم
به جان و به تن دادشان زینهار ۷۵۹	ازیشان چو بشنید اسفندیار
گونا مبردار فرّخ نژاد	بر آن لشکر فرّخ آواز داد
بگردید زین لشکر چینیان	که ای نامداران ایرانیان
ازین سهم و کشتن بدارید دست ۷۶۲	کنون کاین سپاه عدو گشت پست
دهید این سگان را بجان زینهار	که بس زاروارند و بیچاره وار
مبندید کس را مریزید خون	بدارید دست از گرفتن کنون
بگردید و این خستگان بشمرید ۷۶۵	منازید و این کشتگان مسهرید
بر اسپان جنگی مپایید دیر	مگیریدشان بهر جان زیر
شدند از بر خستگان باز او (ی)	چو لشکر شنیدند آواز او ی
به پیروز گشتن تبیره زدند ۷۶۸	به لشکر که خود فرود آمدند
که پیروزی بودشان رستمی	همه شب نخفتند ز آن خرّمی
به دشت و بیابان فرو خورد خون	چواندر شکست آن شب تیره گون
بیامد به دیدار آن رزمگاه ۷۷۱	کی نامور با سران سپاه
کرا دید بگریست و اندر گذشت	همی گرد آن کشتگان بر بگشت
به آورد گاهی برافکنده خوار	برادرش را دید کشته بزار
همه جامهء خسروی بر درید ۷۷۴	چو او را چنان زار و کشته بدید
به ریش خود اندر زده هر دو چنگ	فرو د آمد از شولک خوبرننگ

همه زندگانی ما کرده تلخ
 نبرده دلیرا گزیده گوا
 چراغ جهان افسر لشکرا
 به دست خودش روی بستر دپاک
 تو گفתי زیر از بُنه خود نژاد
 به تابوتها در نهادند پیش
 کسی را که خستست بیرون بَرند
 به کوه و بیابان و بردشت و راه
 از آن هفتصد سرکش و نامدار
 که از پای پیلان بدرجسته بود
 هزار و صد و شست و سه نامدار
 برین جای برتا توانی مایست

همی گفت کای شاه گردان بلخ
 ۷۷۷ دریغا سوارا شها خسروا
 ستون منا پرده کشورا
 فرود آمدو برگرفتتش ز خاک
 ۷۸۰ به تابوت زرّینش اندر نهاد
 کیان زادگان و جوانان خویش
 بفرمود تا کشتگان بشمرند
 ۷۸۲ بگردید برگرد آن رزمگاه
 از ایرانیان کشته بدی هزار
 هزار و چل از نامور خسته بود
 ۷۸۶ وزان دیگران کشته بُد صد هزار
 ز خسته بدی سه هزار و دو یست

باز آمدن گشتا سپ بلخ

سوی گاه باز آمد از رزمگاه
 سوی کشور نامورکش سپاه
 بزد کوس و لشکر بُنه بر نهاد
 همه خیره دل گشته و جنگجوی
 نماندند از خواسته نیز چیز
 به دانا پزشکان سپردندشان (
 به پور مهین داد فرّخ همای)
 عجم را چنین بود آیین و داد
 سواران جنگی و نیزه گزار
 یکی تا بر شاه توران بتاز
 بکش هرک یابی به کین پدر

کی نامبردار فرخنده شاه
 ۷۸۹ به بستور گشتا که فردا پگاه
 بیامد سپهبد هم از با مداد
 به ایران زمین باز کردند روی
 ۷۹۲ همه خستگان را ببردند نیز
 (به ایران زمین باز بردندشان)
 (چو شاه جهان باز شد باز جای
 ۷۹۵ سپهرا به بستور فرخنده داد
 بدادش از آزادگان ده هزار
 بفرمود و گفت ای گور ز مساز
 ۷۹۸ به ایتاش و خلّخ ستان برگذر

زهرچیز بایست بردش به کار	بدادش همه بی مرو بی شمار
هم آنگاه بستور برد آن سپاه	و شاه جهان از بر تخت و گاه
نشست و کبی تاج بر سر نهاد	سپه را همه یکسره بار داد ۸۰۱
در گنج بگشاد وز خواسته	سپه راهمه کبرد آراسته
سران را همه شهرها داد نیز	کسی را نماند ایچ ناداده چیز
کرا پادشاهی سزابد بداد	کرا پایه بایست پایه نهاد ۸۰۴
چواندر خورکارشان داد ساز	سوی خانهاشان فرستاد باز
خرامید برگاه و باره ببست	به کاخ شهنشاهی اندر نشست
بفرمود تا آذر افروختند	برو عودو عنبر همی سوختند ۸۰۷
زمینش بکردند از زر پاک	همه همیش عودو عنبرش خاک
همه کاخ را کار اندام کرد	پسش خان گشتا سپان نام کرد
بفرمود تا بر در گنبدش	بدادند جاما سپ را موبدش ۸۱۰
سوی مرز دارانش نامه نوشت	که ما را خداوند یافه نهشت
شبان شده تیره مان روز کرد	کیان رابه هر جای پیروز کرد
به نفرین شدار جاسپ تا فرین	چنین است کار جهان آفرین ۸۱۳
چو پیروزی شاهتان بشنوید	گزیتی به آذر پرستان دهید
چو آگاه شد قیصر آن شاه روم	که فرخ شد آن شاه وارجا سپ شوم
فرسته فرستاد با خواسته	غلامان و اسپان آراسته ۸۱۶
شه بت پرستان و رایان هند	گزیتش بدادند شاهان سند

فرستان گشتا سپ اسفندیار را به همه کشور

ودین به گرفتن ایشان ازو

کی نامبردار زان روزگار	نشست از برگاه آن شهریار
گزینان لشکرش را بار داد	بزرگان و شاهان مهتر نژاد ۸۱۹
ز پیشاندر آمدگو اسفندیار	به دست اندرون گرزۀ گاسار

نهاده به سر برکیانی کلاه
 ۸۲۲ با ستاد درپیش او شیر فش
 چو شاه جهان روی او را بدید
 بدو گفت شاه ای یل اسفندیار
 ۸۲۵ یل تیغ زن گفت فرمان تراست
 کی نامور تاج زرینش داد
 همه کار ایران مرا ورا سپرد
 ۸۲۸ درفش بدو داد و گنج و سپاه
 بُرو گفت و پارا به زین اندر آر
 بشد تیغ زن گردکش پور شاه
 ۸۳۱ به روم و به هندوستان برگذشت
 شه روم و هندوستان و یمن
 وزو دین گزارش همی خواستند
 ۸۳۴ گزارش همی کرد اسفندیار
 چو آگه شدند از نکو دین او
 بتان از سرکوه می سوختند
 ۸۳۷ همه نامه کردند ز شهریار
 ببستیم کشتی و بگرفت باژ
 که ما راست گشتیم و ایزدپرست
 ۸۴۰ چو شه نامه شهریاران بخواند
 فرستاد زندی به هر کشوری
 بفرمود تا نامور پهلوان
 ۸۴۳ به هراکه آن شاه بنهاد روی
 همه کس مرا و راه فرمان شدند

به زیر کلاهش همی تافت ماه
 سرافکنده و دست کرده به کش
 ز جان و جهانش به دل برگزید
 همی آرزو بایدت کارزار
 که توشهریاری و گیهان تراست
 در گنجها را برو برگشاد
 که او را بُدی پهلوی دستبرد
 هنوزت نبُدد گفت هنگام گاه
 همه کثورت را به دین اندر آر
 بگردید برکشورش با سپاه
 ز دریا و تاریکی اندر گذشت
 همه نامه کردند بر تهمتن
 مرین دین به را بیاراستند
 به فرمان یزدان همی بست کار
 گرفتند ازو دین و آیین او
 بجای بت آذر برافروختند
 که ما دین گرفتیم ز اسفندیار
 کنونت نشاید ز ما خواست باژ
 کنون زندو اُستاسوی ما فرست
 نشست از بُرگاه و یاران بخواند
 به هر نامدار و هر مهتری
 همی گشت هرسو به گرد جهان
 بیامد پذیره کسی پیش او
 بُدان در جهان پاک پنهان شدند

جوگیتی همه راست شد بر پدرش
به شادی نشست از بر تخت و گاه
برادرش را خواند فرشید و رد
بدو داد و دینار دادش بسی
چو یکچند گاهی برآمد برین
فرسته فرستاد سوی پدر
جهان ویژه کردم به دین خدای
کسی را بنیز از کسی بیم نه
فروزنده گیتی به سان بهشت
سواران جهان را همی داشتند
بدین سان ببوده سراسر جهان

گشاد از میان باز زرین کمرش
بیاسود یکچندگه با سپاه ۸۴۶
سپاهی برون کرد مردان مرد
خراسان بدوداد و کردش گسی
جهان ویژه گشت از بدو پاک دین ۸۴۹
که ای نامور شاه پیروز گر
به کشور براهگنده سایه های
به گیتی کسی بی زرو سیم نه ۸۵۲
جهان گشته آباد و هر جای گشت
چو برزیکران تخم می کاشتند
به گیتی شده گم بدیدگمان ۸۵۵

بدگویی کردن گرزم از اسفندیار

یکی روز بنشست کی شهریار
یکی سرکشی بود نامش گرزم
به دل کین همی داشت از اسفندیار
به هر جای کاواز او آمدی
نشسته بدو پیش فرخنده شاه
فراز آمد از شاهزاده سخن
هوازی یکی دست بردست زد
فرازش نباید کشیدن به پیش
که چون پوربا سهم و مهتر شود
رهی گز خداوند سربرکشید
چواز رازدار این شنیدم نخست
جها نجوی گفت این سخن چیست باز

به رامش بخورد اومی خوشگوار
گوی نامجو آزموده به رزم
ندانم چه شان بود آغاز کار ۸۵۸
ازو زشت گفستی و طعنه زدی
رخ از درد زرد و دل از کین تباه
نکر تاجه بد آهوا فگند بُن ۸۶۱
چو دشمن بود گفت فرزند بد
چنین گفت آن موبد راست کیش
ازو باب را روز بتر شود ۸۶۴
از اندازه اش سرباید برید
نیامد مرا این گمانی درست
خداوند این راز که وین چه راز ۸۶۷

کیان شاه را گفت کای راست گوی
 سرشهریاران تهی کرد جای
 ۸۷۵ بگوی این همه سربسر پیش من
 گرزم بدآهوش گفت از خرد
 مرا شاه کرد از جهان بی نیاز
 ۸۷۳ ندارم من از شاه خود باز پند
 که گتر راز گویمش و او نشنود
 بدان ای شهنشاه کاسفندیار
 ۸۷۶ بسی لشکر آمد به نزدیک او
 بر آن است اکنون که بندد ترا
 ترا گر بدست آورد زود بست
 ۸۷۹ تودانی که آن است اسفندیار
 چنو حلقه کرد آن کمندیتاب
 کنون از شنیده بگفتمت راز
 ۸۸۲ چو با شاه ایران گرزم این براند
 چنین گفت هرگز که دید این شگفت
 نخورد ایچ می نیز و را مش نکرد
 ۸۸۵ از آن بدسگالش نیا مدش خواب
 جواز کوهساران سپیده دمید
 بخواند آن جهان دیده جا ما سپ را
 ۸۸۸ بدو گفت شو پیش اسفندیار
 بگویش که برخیز و نزد من آی
 که کار بزرگست پیش اندرا
 ۸۹۱ یکی کار اکنون همی باید

چنین را ز گفتن کنون نیست روی
 فریبنده را گفت نزد من آی
 نهان چیست زان ازدها کیش من
 نباید جز آن چیزکان در خورد
 سزد گردارم بد از شاه باز
 و گرچه مرا و را نیاید پسند
 به از راز گردنش پنهان شود
 بسیچد همی رزم را روی کار
 جهانی سوی او نهادست روی
 به شاهی همی بد پسندد ترا
 کند مرجهان راهمه زیر دست
 که او را به رزم اندرون نیست یار
 پذیره نیارد شدن آفتاب
 توبه دان کنون رای و فرمان تراست
 گو نام بردار خیره بماند
 دژم گشت وز پور کینه گرفت
 ابی بزم بنشست با باد سرد
 ز اسفندیارش گرفته شتاب
 فروغ ستاره بید نا پدید
 کجا بیش دیدست لهراسپ را
 بخوان و مرا و را بهره باش یار
 چو نامه بخوانی بهره بر میای
 تو پایی همی این همه کشورا
 که بی تو چنین کار برناید

نوشته نوشتش یکی استوار
فرستادم این پیرجاما سپ را
چو او را ببینی میان را ببند
اگر خفته ای زود برجه به پای
خردمند شد نامه شاه برد

که ای نامور فرخ اسفندیار
که دستور بُد شاه لهراسپ را
آبا و بیا برستور نوند ۸۹۴
و گر خود به پای زمانی مه ای
به تا زنده کوه و بیابان سپرد

آمدن جاما سپ بنزد اسفندیار

بدان روزگار اندر اسفندیار
از آن دشت آواز کردش کسی
چو آن بانگ بشنید آمدش گفت
پس ربود او را گزیده چهار
یکی نام بهمن دوم مهرنوش
چهارم بُدش نام نوشاذرا
به شاه جهان گفت بهمن پسر
یکی ژرف خنده بخندید شاه
بدو گفت پورا بدین روزگار
که آواز بشنیدم از ناگهان
زمن خسرو آزار دارد همی
گرانمایه فرزندگفتا چرا
سرشهریارانش گفت ای پسر
مگر آن که تادین بیا موختم
جهان ویژه کردم به برّنده تیغ
همانا دلش دیو بفریفتست
همی تاب دین اندرون بود شاه
چراغ جهان بود دستور شاه

به دشت اندرون بُد زبهر شکار ۸۹۷
که جاما سپ را کرد خسرو گُسی
بپیچید و خندیدن اندر گرفت
همه رزمجوی و همه نیزه دار ۹۰۰
سیم نام او بُد دل افروز طوش
نهادی کجا گنبد آذرا
که تا جاودان سبز بادات سر ۹۰۳
نیابم همی اندرین هیچ راه
کس آید مرا از در شهریار
بترسم که ازگفته بیرهان ۹۰۶
دلش از رهی بار دارد همی
چه کردی تو با خسرو کشورا
ندانم گناهی بجای پدر ۹۰۹
همی در جهان آتش افروختم
چرا دارد از من دل شاه میخ
که برگشتن من بیاشیفتست ۹۱۲
پدید آمد از دور گرد سیاه
فرستاده شاه زی پور شاه

۹۱۵ چو از دور دیدش ز کهسار گرد

پدیره شدش گُرد فرزندشاه

ز باره چمنده فرود آمدند

۹۱۸ بهرسیدازو فرّخ اسفندیار

خردمند گفتا درست است وشاد

درست از همه کارش آگاه کرد

۹۲۱ خردمند را گفتش اسفندیار

گرایدونک با تو بیایم به در

ورایدونک نایم به فرمانبری

۹۲۴ یکی چاره ساز ای خردمند پیر

خردمند گفت ای شه پهلوان

تو دانی که خشم پدر بر پسر

۹۲۷ ببا یدت رفتن چنین است روی

برین بر نهادند و گشتند باز

یکی جای خوبش فرود آورید

۹۳۰ به پیشش همی عود می سوختند

دگر روز بنشست بر تخت خویش

همه لشکرش را به بهمن سپرد

۹۳۳ بیامد به درگاه آزاده شاه

بدانست کامد فرستاده مرد

همی بود تا او بیامد ز راه

گُوو پیر هردو پیاده شدند

که چون است شاه آن گونا مدار

برش را ببوسید و نامه بداد

که مر شاه را دیو بیراه کرد

چه بینی مرا اندرین روی کار

نه نیکو کند کار با من پدر

برون کرده باشم سراز کھتری

نباید چنین مانند بر خیره خبر

بدانندگی پیرو بخت جوان

به از جور مهتر پسر بر پدر

که هرچ او کند پادشاه استاوی

فرستاده و پور خسرو نیاز

به کف برگرفتند هردو نبید

تو گفستی همی آتش افروختند

زلشکر بیامد فراوان به پیش

وز آنجا خرامید با چند گرد

کمر بسته و بر نهاده کلاه

بند کردن شاه گشتا سپ اسفندیار (را)

کلاه کیان بر نهاده به سر

همه ز ندو اُستا به نزدیک خویش

پس آن خسرو تیغ زن را بخواند

به پیش پدر شد پرستارفش

بدان را دمردان و اسپهبدان

چو آگاه شد شاه کامد پسر

میان و کُهان را همه خواند پیش

۹۳۶ همه موبدان را به کرسی نشاند

بیامد گُوو دست کرده به کش

شه خسروان گفت با موبدان

چه گویند گفتا که آزاده اید
 به گیتی کسی را که باشد پسر
 به هنگام شیرش به دایه دهد
 همی داردش تا شود چیره دست
 بسی رنج بیند گرانمایه مرد
 چو آزاده را ره به مردی رسد
 مرادش بجوید چو جویندگان
 سواری شود نیک پیروززم
 چونیرو کند با سرویال و شاخ
 جهان را کند یکسره زو تهی
 ندارد پدر جز یکی نام تخت
 پسر را جهان و درفش و سپاه
 نباشد بر آن پور همداستان
 ز بهریکی تاج و افسر پسر
 کند با سپاهش پس آهنگ او
 (چه گویند پیران که با این پسر
 گزینانش گفتند کای شهریار
 پدر زنده و پورجویای گاه
 جهاندار گفتا که اینک پسر
 ولیکن من او را به چوبی زنم
 ببندم چنانش سزاوار پس
 پسر گفت کای شاه آزاده خوی
 ندانم گناهی من ای شهریار
 به جان تو ای شاه گریبده دل

به سختی همه پرورش داده اید ۹۳۹
 بدو شاد باشد دل تاجور
 یکی تاج زرینش بر سر نهد
 بیاموزدش خوردن و بر نشست ۹۴۲
 سواری کندش آزموده نبرد
 چنان زر که از کان به زردی رسد
 و را بیش گویند گویندگان ۹۴۵
 سرانجمنها به رزم و به بزم
 پدر پیرگشته نشسته به کاخ
 نباشد سزاوار تخت مهی ۹۴۸
 نشسته در ایوان نگهبان رخت
 پدر را یکی تاج و زرین کلاه
 پسندند گردان چنین داستان ۹۵۱
 تن بابرا دورخواهد ز سر
 نهاده دلش تیز بر جنگ او
 چه نیکو بود کار کردن پدر؟ ۹۵۴
 نیاید خود این هرگز اندر شمار
 ازین خامتر نیزکاری مخواه
 که آهنگ دارد به جای پدر ۹۵۷
 که گیرند عبرت همه بر زنم
 ببندی که کس را نبستست کس
 مرا مرگ تو کی کند آرزوی ۹۶۰
 که کردستم اندر همه روزگار
 گمان برده ام پس سرم برگسل

۹۶۳ ولیکن توشا هئی وفرمان تراست

کنون بند فرما وگر خواه کُش

سر خسروان گفت بند آورید

۹۶۶ به پیش آوریدند آهنگران

در آن انجمن کس به خواهش زبان

ببستند او را سرودست و پای

۹۶۹ چنانش بستند پای استوار

چو کردند زنجیر برگردنش

بیارید گفتا یکی پیل نر

۹۷۲ فراز آوریدند پیلی چو نیل

چو بردندش از پیش فرّخ پدر

فرستاد سوی دژ گنبدان

۹۷۵ پراز درد بردند برکو هسار

بکرده ستونها بزرگ آهنین

مراورا بر آنجا ببستند سخت

۹۷۸ نگهبان او کرد پس اند مرد

بدان تنگی اندر همی زیستی

تراام من و بندوزندان تراست

مرادل درست است و آهسته هُش

مراورا ببندید و زین مگذرید

غل و بند و زنجیرهای گران

نجنبید بر شهریار جهان

به پیش جهاندار گیهان خدای

که هرکس همی دید بگریست زار

بفرمود بسته بدر بردنش

دونده پرنده چومرغی به پر

مراورا ببستند بر پشت پیل

دو دیده پراز آب و رخساره تر

گرفته پس و پیش اسپهبدان

ستون آوریدند ز آهن چهار

سراندر هوا و بُن اندر زمین

ز تختش بیفگند و برگشت بخت

گو پهلوان زاده باداغ و درد

زمان تا زمان زار بگریستی

رفتن گشتا سپ به سیستان و لشکر

آراستن ارجا سپ بار دیگر

برآمد بسی روزگاران بدوی

۹۸۱ که آنجا کند زند و استا روا

چو آنجا رسید آن گرانمایه شاه

شه نیمروز آن که رستمش نام

۹۸۴ ابا پیردستان که بودش پدر

که خسرو سوی سیستان کرد روی

کنند موبدان را بدانجا گوا

پذیره شدش پهلوان سپاه

سوار جهان دیده همتای سام

ابا مهتران و گزینان در

به شادی پذیره شدند به راه
 به زاولش بردند مهمان خویش
 وزو زند و کشتی بیا موختند
 برآمد برین میهمانی دوسال
 به هرجا کجا شهریاران بدند
 که او مر سر پهلوان را ببست
 به زاولستان شد به پیغمبری
 بگشتند یکسر ز فرمان شاه
 چو آگاهی آمد به بهمن که شاه
 نبرده گزینان اسفندیار
 همی داشتند از سپه دست باز
 به پیش گو اسفندیار آمدند
 پدر را بهرامش همی داشتند
 پس آگاهی آمد به سالار چین
 بر آشفست خسرو به اسفندیار
 خود از بلخ زی زابلستان کشید
 به زاول نشست مهمان زال
 به بلخ اندرون است لهراسپ شاه
 مگر هفتصد مرد آتش پرست
 جزایشان به بلخ اندرون نیست کسی
 مگر پاسبانان کاخ همای
 مهان را همه خواند شاه چگل
 بدانید گفتا که گشتاسپ شاه
 به زاول نشست با لشکرش

ازو شادمان گشت فرخنده شاه
 همه بنده وار ایستادند پیش
 ببستند و آذر بر افروختند ۹۸۷
 همی خورد گشتاسپ با پور زال
 از آن کار گشتاسپ آگه شدند
 تن پیلوارش به آهن بست ۹۹۰
 که نفرین کند بریت آوری
 به هم بر شکستند پیمان شاه
 ببست آن شیر را بی گناه ۹۹۳
 از آنجا بر رفتند تیمار دار
 پس اندر گرفتند راه دراز
 کیا نژادگان شیروار آمدند ۹۹۶
 به زندانش تنها بنگذاشتند
 که شاه از گمان اندر آمد به کین
 به زندان و بندش فرستاد خوار ۹۹۹
 بیابان گذارید و سیحون بدید
 برین روز گاران برآمد و سال
 نماندست از ایرانیان و سپاه ۱۰۰۲
 همه پیش آذر بر آورده دست
 از آهنگ داران همینند و بس
 هلازود برخیز و چندین میای ۱۰۰۵
 ابرجنگ لهراسپشان داد دل
 سوی نیمروز اوسپردست راه
 سواری نه اندر همه کشورش ۱۰۰۸

کنون است هنگام کین خواستن
 پسرش آن گرانمایه اسفندیار
 ۱۰۱۱ کدام است مردی پژوهنده راز
 نراند به راه ایچ و بیره رود
 یکی جادوی بود نامش ستوه
 ۱۰۱۴ منم گفت آهسته و نامجوی
 بفرمود و گفتش به ایران خرام
 پژوهنده راز پیمود راه
 ۱۰۱۷ ندید اندرو شاه گشت اسپ را
 بشد همچنان پیش خاقان بگفت
 چو ارجاسپ آگاه شد شادگشت
 ۱۰۲۰ سران راهمه خواند و گفتار وید
 برفتند گردان لشکر همه
 ۱۰۲۲ بدوباز خواندند لشکرش را

بباید بسیجید و آراستن
 به بند گران اندر ست استوار
 که پیماید این ژرف راه دراز
 زایران هراسان و آگه رود
 گذارند راه و نهفته پژوه
 چه باید ترا هرچ باید بگوی
 نگهبان آتش ببین تا کدام
 به بلخ گزین شد که بدگاه شاه
 پرستنده یی دید و لهراسپ را
 به رخ پیش او بر زمین را برفت
 از اندوه دیرینه آزاد گشت
 سپاه پراکنده گرد آورید
 به کوه و بیابان و جای رمه
 گزیده سواران کشورش را

اشعار پر اکسندہ قسقی

ابیات پراکندهٔ دقیقی
(قصائد، غزلیات، قطعات)

کی کردار برا و رنگ بزرگی بنشین

می گردان که جهان یا وه و گردان است ۱۰۲۳

* ازان که مدح تو گویم درست گویم و راست

مرا بکار نیاید سریشم و کبدا

شده عمر عزیزم زود پیدا

امیرا از برای مدحت تو

جائی که باز با شد پرتیذماغ را ۱۰۲۶

ای خسرو مبارک یا را کجا بود

تیغ توا ز فرات برآرد نهنگ را

تیرتوا ز کلات فروذآورد هزبر

چو مطفی بردا ذار بر و شنان را

شفیع باش بر شه مرا بدین زلت

من جاه دوست دارم گآزاده زاده و م

آزادگان به جان نفروشدن جاه را ۱۰۲۹

مرتورا درو گهر با شد عطا

گرچه تشت را عطا باران بود

نیاکت برد پاک از ازا هراکا

ایا شاهی که ملک تو قدیمی

کمندش دشت برگوران خباکا ۱۰۳۲

* خدنگش بیشه بر شیران قفس کرد

چوباز تیز چنگال از کراکا

* چنان اندیشد او از دشمن خویش

نباید بود مردم راهزاکا

که یا رذداشت با او خویشتن راست؟

مکن ای روی نکوزشتی با عاشق خویش

کز نکورویان زشتی نبود فرزا ما ۱۰۳۵

آن کجا گاو نکو بودش بر ما یونا

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

این تندو تیز باد فروذینا

* خلقانش کرد جامه زنگاری

ابوسعدا ن که از گیتی از او برگشته شد بذا

مظفر آن که شمشیرش ببردا زد دشمنان پروا ۱۰۳۸

یکی صمصام فرعون کُش عدوخوااری چواژدرها

که هرگز سیرنیوَد وی زمغزوازدل اعدا

جمال گوهرآگینت چوزَرین قبلهء ترسا

گهر بمیان زرا ندرچنا نچون زربوذرخشا

۱۰۴۱ یکی حال از گذشته دی دگرا زنا مده فردا

همی گویند پنداری که وُخشورند یا کُندا

دل بردو چون بدا نست کم کردنا شکبیا

بگریخت تا چنیمن دیوانه کردوشیدا

تأویل کرد دانا از مذهب نفوشا

از زردهشت کوبوذ استاذ پیش دارا

۱۰۴۲ باز آمدند و گفتند آن امتان موشا

کا یز دُذآن نه موشا برکوه طورسینا

شاذیت با دچندا نکا ندر جهان فراخا

توبانشاط و راحت بارنج و دردا عدا

جزا زایزد توام خداوندی

کنم از دل به تو برافدستا

۱۰۴۳ تشتررا ذخوانمت شرک است

او چوتو کی بود به گاه عطا

* ای از ستیاهش توهمه مردمان به مست

دعویت صعب و مُنگر و معنیت خام و سُست

می صافی بیا رای بت که صافی است

جهان از ماه تا آنجا که ماهی است

۱۰۵۰ چواژ کاخ آمذی بیرون به صحرا

کجا چشم افگنی دیبای رومی است

بیا تا می خوریم و شاد باشیم

که هنگام می و ایام شادی است

خسروروز چون حسام گرفت

شاه شب راه انهام گرفت

مه‌پس پردهٔ ظلام گرفت ۱۰۵۳

ضوء خورشید چون پدید آمد

سربسر زینت تمام گرفت

از رخ آفتاب باز جهان

دانی که دل من که فگندست به تاراج ؟

آن دو خط مشکین که پدید آمدش از عاج

به سزاوارکن آیفست که ارجت دارد ۱۰۵۶

نا سزارا مکن آیفست که آبت بشود

چنان که چشمه پدید آورد کمانه ز سنگ

دل توا ز کفتوگان زر پدید آورد

گوئی حروف دفتر قسطا شد

و آن حرفها خطای کتاب او

* ای خسروی که نزد همه خسروان دهر

بر نام و نامۀ تونوا و فرسته شد ۱۰۵۹

نا هید چون عقاب ترا دید روز صید

گفتا درست هاروت از بند درسته شد

شب سیاه بدان زلفگان توما کند

سپید روز به پاکی رخان توما کند

عقیق را چو بسایند نیک سوده گران

که آبدار بود بالبان تو ماکند ۱۰۶۲

به بوستان ملوکان هزار گشتم بیش

گل شکفته به رخسارگان تو ماکند

دو چشم آهو و دوزخ شکفته به بار

درست و راست بدان چشمگان توما کند

کمان با بلیان دیدم و طرازی تیر

که بر کشیده شود با پروان توما کند ۱۰۶۵

ترا به سروین بالا قیاس نتوان کرد

که سرورا قد و بالا بدان توما کند

دِفلِیست دشمن من ومن شهد جان نواز

چون شهد طعم حنظل و خَوَرَه کجا بود؟

۱۰۶۸ گمان مبر که مرا بی توجای هال بود

جراز تو دوست گرم خون من حلال بود

ای امیرشا هزارده خسرو دانش پژوه

ناپژوهی ده سخن را طبع تدبیر آن بود

یونان که بود ما ذریونس زبطن حوت

یا ذی نکر دو کرد ز عصمت جهان به خود

۱۰۷۱ تا تازه کرد یا ذا وائل بدین خویش

تا زنده کرد مذهب یونانیان به خود

* گویند صبر کن که ترا صبر برده

آری ده ذولیک به عمر دگر دهد

* من عمر خویشتن به صبوری گذاشتم

عمر دگر بیا یزد تا صبر برده

۱۰۷۴ بجزیر آن صنم عاشقی فسوس آید

که جز بر آن رخ او عاشقی کیوس آید

چرخ گردون نهاده دارد گداز

تا ملک مرورا چه فرماید

زحل از هیبتش نمی داند

که فلک را چگونه پیماید

۱۰۷۷ صورت خشم از زهیت خویش

ذره ای را به خاک بنمایند

خاک دریا شود بسوزد آب

بفسرد آفتاب و بشجایند

کیست کش وصل تو ندارد سود

کیست کش فرقت شو نگزاید؟

* ۱۰۸۰ تیزهش تا نیا ز ماید بخت

به چنین جایگاه نگرایند

فرّ وافرنگ به تو گیرد دین

منبر از خطبه تو آرایند

مثل این جای و این مکان شدید

کس ندید دست و کس نخواهد دید

۱۰۸۳ من اینجا دیر ماندم خوار گشتم

عزیز از ماندن داشم شود خوار

جواب اندر شمر بسیار ماند ز هومت گیرد از آرام بسیار
 از آن کردار کو مردم رباید عقاب تیز بر بایذ خشنسار
 به زلف کز ولیکن به قد و بالا راست *

به تن درست ولیکن به چشمان بیما ۱۰۸۶

خمار دارد و همواره باکیار بود

بسا سرا که جدا کرد در زمانه خمار

چگونه بیند اعدای او قرار کنون

زمانه چون شتری شذهیون و ایشان خار

اگر سر آرد بار آن سنان او نه شگفت

هر آینه چو همه خون خورد سر آرد بار ۱۰۸۹

مثال طبع مثال یکی شکافه زن است

که رود دارد بر چوب برکشیده چهار

مدیح تا به بر من رسید عریان بود

ز فرّو زینت من یافت طیلان و ازار

لیکن اورا روان و جان از نار ۱۰۹۲

ز آن مرگب که کالبد از نور

مشرق اورا همیشه بر رخسار

ز آن ستاره که مغربش دهن است

گشت عاجز که بود بس نا هار

روستائی زمین چو کرد شیار

گرده ای چند و کاسه ای دوسیار ۱۰۹۵

بر دحالی ز نشر خانه به دوش

خاصه بدان دوترگس دلکش بر

فستنه شدم بر آن صنم گشیر

جا ذو نباشد از تو بتنبیل سوار تر

عفریت کرده کارو توز و کرده کار تر

خجسته مهرگان آمد سوی شاه جهان آمد

بباید داد داد او به کام دل به هر چت کر ۱۰۹۸

برافروز آذری ایذون که تیغش بگذرد از بون

فروغش از بترگردون کنذا جرام را اخگر

سیا و و شاست پنداری میان شهر و کوی اندر

فریذون است پنداری به زیر درع و خوی اندر

۱۱۰۱ پری چهره بتی عیار و دلبر

نگاری سرو قد و ماه منظر

سیه چشمی که تار ویش بدیدم

سرگم خون شدست و بر مشجر

اگر نه دل همی خواهی سپردن

بذات مژگان زهر آلودش منگر

۱۱۰۴ وگرنه بر بلا خواهی گذشتن

بر آتش بگذرو بردارش مگذر

بسان آتش تیز است عشقش

چنان چون دوزخش هم رنگ آذر

بسان سرو سیمین است قدش

ولیکن بر سرش ماه منور

۱۱۰۷ فریش آن روی دیبا رنگ چینی

که رشک آرد برا و گلبرگ تربری

فریش آن لب که تا ایذرنیا مذ

ز خلد آشین بوسه نامذ ایذر

از آن شکر لبان است این که دادم

گذازانم چو اندر آب شکر

۱۱۱۰ به چهره یوسف دیگر ولیکن

به هجرانش منم یعقوب دیگر

از آن لاغر میان است این که عشقم

چنین فربگی شدست و صبر لاغر

اگر بتگر چنو پیکر نگار د

مری زاد آن خجسته دست بتگر

۱۱۱۳ وگرا ز چنو دانست کردن

درو از جان من بر جان آزر

صنوبر دیدم و هرگز ندیدم

درخت سیم کش بُد سرمه صفر

چنان کز چشم او ترسم نترسید

جهود خیبری از تیغ حیدر

۱۱۱۶ چنان کان چشم او کردست با من

نکرد آن نامور حیدر به خیبر

چنان بر من کند آن جورو بیداد

نکردند آل بوسفیان بشر

چنان چون من برا و گرم نگریذ

ابر شیر، زهرا روز محشر

۱۱۱۹ مرا گوید ز چندین شعر شاهان

ز چندین عاشقانه شعر دلبر

کم از شعری که سوی ما فرستی

نه ام اندر خورگفتار و زدر ؟

مگر خود شعر بر من برنزیبید ؟

مگر خود نیستم ای دوست در خور ؟

ایا ناپاک وار این خواریم بس
 چران نویسم باری مدیحی
 کذا ما ست آن که گوئی روی گیتی
 به من ده تابدارم یا ذکاری
 به حلقه زلفک خویش ببندم
 چونام آن نگار آمد به گوشم
 فراقش صورتی شد پیشم اندر
 بترسیدم که ناگاهان کنارم
 جوازم بگسلد کی بینم باز؟
 فروباریذا بر از دیدگانم
 همی بگریستم تا ز آب چشمم
 چوروی یارمن شد دهرگوئی
 به کردار درفش کایانی
 بپوشیده لباس فرودینی
 گل اندر بوستانان بشکفیده
 توگوئی هریکی حوربهشتیست
 به مذگونه نگار آراسته باغ
 به کاخ میرما مانده خوبی
 سحرگاهان که باذنرم جنبید
 توپنداری که ازگردون ستاره
 نگار اندرنگارولون درلون
 به زیردیه سبز اندر آنک
 یکی چون حقه ای از زرخچه است
 بنفشه زیر و زبر شاخ سوسن

بذین اندر تیارم سربه چنبر ۱۱۲۲
 زمیرنا مدار آن شاه مهتر؟
 بیفروزد به بوسعد مظفر؟
 به پرده چشم بنویسم به عنبر ۱۱۲۵
 چوتعویدی فرو آویزم از بر
 فروباریذم از چشم آب احمر
 خیالی دیدمش مکروه و منکر ۱۱۲۸
 تهی گرداند از بستان عبر
 کی آید این گذشته رنج را بر؟
 بر آن خورشیدکش بالا منبر ۱۱۳۱
 چوروی یارمن شد روی کشور
 همی عارض بشوید با آب کوثر
 به نقش و شئی و کوفی سراسر ۱۱۳۴
 بیفکنده لباس ماه آذر
 بسان گلبنان باغ بربر
 به دست هریک از یاقوت مجمر ۱۱۳۷
 به نقش و شئی و نقش سَیَر
 گشاده بر همه آزادگان در
 بجنبانند درخت سرخ و امفر ۱۱۴۰
 همی باریده بردیای اخضر
 هزاران درشده پیکر به پیکر
 ترنج سبز زرد از بار بنگر ۱۱۴۳
 یکی چون بیضه ای بینی ز عنبر
 چوبردیای زنگاری مزبّر

۱۱۴۶ به‌شاذروان شهرآزادمانند
 درخت‌سروتازه شام و شگیر
 درفش‌میربوسعداست‌گوئی
 ۱۱۴۹* گراو رفتی بجای حیدرگُرد
 *نش‌آهن درع بایستی نه‌دلدل
 به‌گیتی زآب‌و‌آتش‌تیزترینست
 ۱۱۵۲ ترا سیم‌رغ و تیر گزن‌بایذ
 *عدورا بهره‌ازتو غلّ و پاوند
 برآب‌گرم درمان‌دست‌پایم
 ۱۱۵۵ یکی زردشت‌وارم‌آرزوی‌است

خروشان و کفک‌افگان و سلیحش

همه ماردی گشته‌وخن‌گش‌اشقر
 کنون‌کننده‌وسوخته‌خانه‌هاشان
 همه بازبرده به‌تابوت‌و‌زنبر
 ۱۱۵۸ چو بیچاره گشتند و فریادجستند

برایشان ببخشود یزدان‌گرگر
 جهان‌گاه بُرنا بود‌گاه‌زر
 نجوئی بذاست و بجوئی بتر
 ۱۱۶۱ شبی پیش‌کردم چگونه شبی ؟
 درنگی که گفتم که‌پروین‌همی
 نخواه‌دشد ازتارکم‌زاستر
 ۱۱۶۴ دقیقی مدیح‌آورد‌نزد او
 ام‌ام فنون‌سخن‌دربدر
 چوخرما‌بود برده‌سوی‌هَجَر

کیوس‌واربگیرد همی به‌چشم‌آلوس

بسان‌فرخ‌شهبان‌امیرروز‌غدیر

ای فخرآل اردشیر ای مملکت را ناگزیر

ای همچنان چون جان و تن آتا روا فعالیت هژیر

تو آن ابری که ناسا یدشب و روز زیار یذن چنان چون از کمان تیر ۱۱۶۷

نباری بر کف زرخواه جز زر چنان چون بر سر بردخواه جز بیر

ای شمن آهسته باش ز آن بت بت بدخو

کان بت فرهخته نیست هست نو آموز

میدانت حربگاست و خون عدوت آب

تیرا سپر غم و شته اسبان سماع خوش ۱۱۷۰

ای کرده چرخ تیغ ترا پا سبان خویش

وی کرده جود کف ترا پا سبان خویش

تقدیر گوش امر تو دارد ز آسمان

دینار قصد کف تو دارد ز کان خویش

صحرای بی نبات پراز خشکی گوئی که سوخته است به ابرنجک ۱۱۷۳

به فرو هیبت شمشیر تو قرار گرفت

زمانه ای که پُر آشوب بود و پالا پال

* سپاهی که نوروز گرد آورید همه نیست کردش ز ناگه شجام

بخیزد یکی تند گرد از میان که روی اندر آن گرد گردند نام ۱۱۷۶

که من چفته شدم جانا و چون چوگان فروخفتم

گرم بدرود خواهی کرد بهتر رو که من رفتم

بکاستم خرد و عاشقی فزون کردم خسیس گشتم و نفیس شریف دون کردم

فخن باغ بین زابروز کم گشته چون عارض بتان خرم ۱۱۷۹

هزار زاره کنم نشنوند زاری من

به خلوت اندر نزدیک خویش زاره کنم

گر نه خاتوله خواهی آوردن آن چه حیل است و تنبل و دستان

ملک آن یادگار آل دارا ملک آن قطب دور آل سامان ۱۱۸۲

اگر بیند به گاه کینش ابلیس ز بیم تیغ او بپذیرد ایمان
 به دَم لشکرش ناهید و هرمز به پیش لشکرش بهرام و کیوان
 ۱۱۸۵ مه و خورشید با برجیس و بهرام زحل با تیروز هره برگر زمان
 همه حکمی به فرمان تورانند که ایزد مرترا دادست فرمان
 ای منظره و کاخ برآورده به خورشید

تا گنبد گردان بکشیده سَرایوان
 ۱۱۸۸ کردم روان و دل را بر جان او نگهبان

همواره گردش اندر گردان بوند و کاوان
 ز بس که آتش فتنه به دل برافروزی سیاه روی و غلیظی چو فکرت تشدان
 * دلت همانا ز نگار معصیت دارد به آب توبه خالص بشویش از عَمیان
 ۱۱۹۱ اکنون فگنده بینی از شرک تا بمن

یک چند گاه زیر پی آهوان سمن
 موج کریمی برآمد از لب دریا ریگ همه لاله گشت از سرتابون
 * ای خریدار من ترا به دو چیز به تن و جان و مهرداد و دیون
 ۱۱۹۴ حسودت دریغ بهرام فیرون نظری توز برجیس فرارون
 حوربهشتی گرش ببیند بی شک حفره زند تا زمین بیارذ آهون
 * آنچه بعلم تو آند راست گران را گرد ضمیر اندر آورش چو برهون
 ۱۱۹۷ ز آن تلخ مئی گزین که گرداند نیروش روان تلخ را شیرین
 وز طلعت او هوا چنان گردد کز خون تذرو سینه شاهین
 استاذ شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین
 ۱۲۰۰ تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین
 اکنون که ترا تکلفی گویم پیدا است مرا فرینم از نفرین
 از کوهسار دوش به رنگ می هین آمدای نگار می آور هین
 ۱۲۰۳ نگه کن آب و یخ در آبگینه فروزان هرسه همچون شمع روشن

گذار یزده دوتا یک تافسرده به یک لون این سه گوهربین ملون
 درویش تو بینم امروز زان که مباد دشمن من
 گشته پلوک باره بسان سراپچه بانگ سریچه خاسته اندر سرای او ۱۲۰۶
 تو مرکوی به شعرو من بازم از باز کجا سبق بر دمر کو؟
 آن که گردون را به دیوان بر نهانها ذو کار بست
 و آن کجا بودش خجسته مهر آهر من گراه
 ای جای جای کاسته بیخوبی باز از تو جای جای فزایسته ۱۲۰۹
 ای حسن تور و زو شب فزایسته
 ببینم آخر روزی به کام دل خود را
 گهی ایارده خوانم شها گهی خرده
 ای سر آزادگان و تاج بزرگان شمع جهان و چراغ دوده و نوده ۱۲۱۲
 بتی که غمزه اش سندان کند گذاره
 دلم به مزگان کردست پاره پاره
 لباس جاه تو با ذا همیشه زدولت پود و از اقبال تاره
 * برفت یار و رهی ما ندر بیا بانی
 که حدّا و نشنا سذ به جهد جا ذوی مای ۱۲۱۵
 کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی
 زخم عقرب نیستی بر جان من گرورا زلف معقرب نیستی
 ورنبودی کوکبش در زیر لب مونسم تاروز کوکب نیستی ۱۲۱۸
 و مرگب نیستی از نیکوئی جانم از عشقش مرگب نیستی
 و مرابی یار باید زیستن زندگانی کاش یارب نیستی
 برافگند ای صنم ابریشمی زمین را خلعت اردیبهشتی ۱۲۲۱
 بهشت عدن را گلزار مانند درخت آراسته حور بهشتی
 چنان گردن جهان هزمان که گوئی پلنگ آهو نگیرد جز به کشتی

۱۲۲۴ جهان طاووس گونه گشت دیدار به جایی نرمی و جایی درشتی

زمین برسان خون آلود دیبا هوا برسان نیل اندود مِشتی

بِذان مانده گوئی از می و مشک مثال دوست بر صحرا نبشتی

۱۲۲۷ زِگِل بوی گلاب آید از آن سان که پنداری گُل اندر گِل سرشتی

به طعم نوش گشته چشمه آب به رنگ دیده آهوی دشتی

بتی بایز کنون خورشید چهره مهی کو دارد از خورشید پشتی

۱۲۳۰ بتی رخسار او هم رنگ با قوت مئی برگونه جامه کنشتی

دقیقی چار خصلت برگزیدست به گیتی در زخوبیها و زشتی

لب بیجا ده رنگ و ناله چنگ می چون زنگ و کیش زردهشتی

۱۲۳۳ من بر آنم که تو داری خبر از راز فلک

نه بر آنم که تواز راز رهی بیخبری

تا ز گفتار جدا باشد پیوسته نگار

تا ز دیداربری باشد همواره پری

نیکیخواه تو ز گفتار بزدی با ذ جدا

بذسکال تو ز دیدار بهی با ذبری

۱۲۳۶ * شیرگوزن و غرم را نشکرد چونان که تو اعدات را بشگری

خدا یگانا با مس به شهر بیگانه

فزون از این نتوانم نشست دستوری

خنک آن کس که گه بزم به تو باز خورد

وای آن کس که گهر زم بدو باز خوری

۱۲۳۹ ای زمین خوب زینی یا تخت بهمنی ای باره هما یون شب دیز یارشی

خورشید تیغ تیز تر آب می دهد مریخ نوک نیزه توسان زنده می

دریفا میریون مراد دریفا که بس شاذی ندیدی از جوانی

۱۲۴۲ ولیکن را از مردان جهان دار چو گل باشند کوتاه زندگانی

بهرامی هنگامی که به خشم افتی
 زدو چیزگیرند مر مملکت را
 یکی زرنام ملک برنشته
 کرابویه و ملت ملک خیزد
 زبانی سخنگوی ودستی گشاده
 که ملکت شکاری است کورانگیرد
 دوجیزاست کورابه بنداندرآرد
 به شمشیر با یذگرفتن مراورا
 کرابخت و شمشيرو دینارباشد
 خرد با یذانجا وجود و شجاعت
 مُلک بی مُلک دارباشد؟ نی
 بی شهنشبناء ملک جهان
 خطّهای را که بی خدا و نداست
 شهر اهیچ حامی و حارس
 بجای هربهی پاداش نیکی
 امیراجان شیرین برفشانم

برگاه اورمزد در افشانی
 یکی پرنیانی یکی زعفرانی
 دگرآهن آب داده یمانی ۱۲۴۵
 یکی جنبشی با یذش آسمانی
 دلی همش کینه همش مهربانی
 عقاب پرندهنه شیرزیانی ۱۲۴۸
 یکی تیغ هندی دگر زّگانی
 به دینار بستنش پای ارتوانی
 وبالا وتن تهم و پشت کیانی ۱۲۵۱
 فلک مملکت کی دهذرایگانی؟
 وربوذ پایدارباشد؟ نی
 محکم (و) استوارباشد؟ نی ۱۲۵۴
 کار اوبرقرارباشد؟ نی
 چون شه و شهریارباشد؟ نی
 بجای هربذی پا ذافراهی ۱۲۵۷
 اگر ویدا شود پیکار...

(ربا عیات)

چشم تو که فتنه در جهان خیزد از او
 لعل تو که آب خضرمی ریزد از او
 کردندتن مرا چنان خوار که باز
 می آید و گرد و خاک می بیزد از او ۱۲۶۰

ترسم کان وهم تیزخیزت روزی
 وهم همه هندوان بسوزد بسخون
 (مثنوی به بحر رمل)
 کردش اندر خَبّک دهقان گوسفند
 و آمد از سوی کلاته دل نژند

(مثنوی به بحر قریب)

۱۲۶۳ برخوان وی اندرمیان خانه هم نان تنگ بود وهمونانه

(مثنوی به بحر خفیف)

خویشتن پاک دارو بی پرخاش رو به آغالشاندرن مخراش

(مثنوی به بحر متقارب)

جهان داورا سرفرازا گوا خذیوا شها سرورا پهلوا

۱۲۶۶ ببخاش برجان غمخوارما به نیکی برافروز رخسار ما

زگفتار و کردار ما درگذر که این است راه شه دادگر

گرایدون که سنگ است یا آهن است ویا جای شیران و آهرمن است

۱۲۶۹ به یک حمله اش پست و ویران کنم چراگاه گرگان و شیران کنم

از این خیره کش تند دیوانه ای است که از وی به هر جای افسانه ای است

به هیچ آفریده همی نگروذ سخن در جهان آفرین می رود

۱۲۷۲ به هستی خود بردلش شیفتست جوانی و مردیش بفریفتست

مباذا (که) سرپیچد ازای تو ویا بگذرد ز آرزوهای تو

بمانم به نزدیک تو شرمسار زگرداران پور ناترسکار

۱۲۷۵ زبَرای لشکر بجنبید دشت رخ روز روشن شب تیره گشت

خروشیدو نالید ز رینه خُم برآمد ز دژ ناله گاو دُم

زها مون سوی دژ بیامد سپاه شذا گرد خورشید تابان سپاه

۱۲۷۸ سپه میمنه میسر برکشید چنان شد که کس روی هامون ندید

نبودش کسی در جهان هم نبرد زفیلان جنگی و مردان مرد

توانائی و افسرو تخت داشت	بلندی و فیروزی و بخت داشت
چه درنده شیرو چه غرنده بهر	تنومند گرگ و توانا هزبر ۱۲۸۱
نیارست با او نبرد آزمود	هم آورد خود درجهانش نبود
در آب از نهیبش نهان شدننگ	بر آن سان که درکوه غزان پلنگ
جهاندار بودو خردمندو راز	خداوند دین و خداوند داد ۱۲۸۴

در این کار ترس، گزندت مباد	بلائی ز چرخ بلندت مباد
به کام تو با ذا همه کارتو	خدا با ذ دایم نگهدار تو

دگر روز چون شاه چرخ کبود	ز کهسار سر برزد ورخ نمود ۱۲۸۷
جهان زینت روشنی با زیافت	سپاه حبش رخ زرومی بتافت
شب تیره چون تیر پرتان بجست	بر آمد شه روز تیغی بدست

ایا دادگر داور بی نیاز	خداوند جان بخش بنده نواز ۱۲۹۰
جهان آفریننده یزدان تویی	خداوند دین و دل و جان تویی
به تو روشنی دیدم روز را	همان شمع ماه شب افروز را
ز تو چرخ گردنده بالا هست	به فرمان تو جمله بالا و پست ۱۲۹۳
توانائی و دانش هوشمند	تو بخشی نه اختر نه چرخ بلند
کلید در فتح و نجات سپاه	تو داری نه لشکر نه کشور نه شاه
چو گیتی همی بگذرد بیگمان	همان به که باشی در او شادمان ۱۲۹۶
جهان را به خوبی و نازش گذار	که این است بر خوردن از روزگار

به یزدان داور خداوند جان	که چرخ آفریدو زمین وزما
به عرش و سروش و به جان نبی	به طاعات عثمان و علم علی ۱۲۹۹

به رضوان و حور و به خرم بهشت به ذات رسولان نیکو سرشت

به تیرو کمان و به تیغ و سنان	یکی جنگ کردند با هم چنان
۱۳۰۲ کز آوردشان چرخ ناپایدار	به خود بر بیچید و بگریست زار
ز بس کوشش و کینه و شور و جنگ	به دریافتاد آتش اندر نهنگ
ز بس موج خون خاک پیدا نماند	کسی را امید می به فردا نماند
۱۳۰۵ به هر کار از راستی پاد کن	برو تا توانی همه داد کن
دو کار است پیدا دونا راستی	که در کار مرد آورد کاستی
به گیتی هر آن کو بر آ راست کار	شدا ز راستکاری زبدرستگار
۱۳۰۸ گرامید تو رستگاری بود	در آن کوش تا راستکاری بود

زخون گشته روی زمین لعل گون سواران فتاده ز زین سرنگون
درو دشت و مردو سلاح و نبرد نهان گشته در خاک و در خون و گرد

۱۳۱۱ بر آورد سرتابه چرخ برین زبالاش پیدا نبودی زمین
بر او مرغ پزنده را راه نی برش پاد راهم گذرگاه نی

۱۳۱۲ ببندم کمر پیش درگاه او شوم اذل و جان نکو خواه او
بپاشم فراوان گهر بر سرش نیاز و نماز آورم بر درش

۱۳۱۷ ز درگاه مهتر سپاه از پگاه خروشیدن کوس بر شد به ماه
به فرمان مهتر سپه بر نشست به کوهال هریک بر آورده دست
تو گفתי مگر رستخیز آمدست و یا خود جهان در گریز آمدست
ز گرد سواران دشت نبرد جهان قیرگون شد فلک لاجورد

درخشید تیغ و خروشید کوس قضا در فسانه قَدَر در فوس

بذینسان چو شد لشکر آراسته	دم کوس کین گشت بر خاسته ۱۳۲۰
بنالید کوس اندر آوردگاه	بپیچید مهر و بلرزید ماه
درفش درفشنده بالا گرفت	سر نیزه اوج شریک گرفت
زبس گرد گیتی همه تار شد	دو لشکر گرازان به پیکار شد ۱۳۲۳
زپر خاشاسب و زپیکار مرد	نهان شد جهان سربسوز برگرد
درخشنده از گرد بزنده تیغ	چو در تیره شب برق در زیر میغ
نخستین دو لشکر به تیرو کمان	همی جنگ کردند با هم دمان ۱۳۲۶
نبرد آزمودند و کین توختند	چپ و راست بر یکدگر دوختند
کمان دلیران و پیکان تیز	بجائی رسانید کار ستیز
که بردشت کین جای بودن نماند	بر آن رزم چیزی فزودن نماند ۱۳۲۹
زخون موج ز آن گونه بالا گرفت	که دردا منش طاس مینا گرفت

به فر کیانی و فرماندهی	به گیتی ستانی و شاهنشهی
بمان شادمان و بزی خوش منش	که بی توش با ذا تن بدکنش ۱۳۳۲

(چو گشتا سپ را دا ذلهر اسپ تخت فروز آما از تخت ویربست رخت)

شب آماذ جهان دیو دیذار گشت درودشت و هامون همه قار گشت

به یزدان که هرگز نبیند بهشت کسی کو ندارد ره زرد هشت ۱۳۳۵

که خورشید تیغ از میان برکشید شب تیره گشت از جهان ناپدید

* درشتی دل شاه و نرمی دلش ندانی هویذا کند حاصلش

۱۳۳۸ به پایان شادین روزگار صیام برون جست این دیو طبعی ز دام

گرایذون که من خشم و کین آورم بلند آسمان بر زمین آورم

تو گفستی که از خون گردنگشان همی غرق خواهی شدن آسمان

۱۳۴۱ چنین جنگ و کین خواستن در جهان نکردست کس از کیهان و مهان

به تنندی چنان است بالای او که با آسمان است پهنای او

چنان تند بزد برج و باروی او که پرندۀ راره نبذ سوی او

۱۳۴۴ چو بینائی دیده‌بی رنج راه رسیدی به هر جا که کردی نگاه

(سپه را زبده و یژه اوداشتی به رزم اندرون نیزه و گاشتی)

دوسه بار بر یک درم جارسم

(۱) اشعار دقیقی از صحاح الفرس که آقای لازار نقل کرده است :

ترا نخواهم جز کا فروستم گرازانک به بدنم من کرده کار آژیری ۱۳۴۷
ای شهریار راستین ای پادشاه دادو دین
ای نیک فعل و نیک خواه ای از همه شاهان گزین
فری آن فریبنده زلفین دلکش فری آن فروزنده رخسار دلبر
بینداخت تیغ پرند آورش همی خواست از تن بریدن سرش ۱۳۵۰
(چنان نمود به مادوش ماه نویدار)

چو یار من که کندگاه خواب خوش آسا

(۲) اشعار دقیقی که در مجموعه آقای لازار نیامده است . و در چاپ آقای دبیرسیاقی آمده :

ذره نماید به جنب قدر تو گردون قطره نماید به پیش طبع تو دریا
درآمدن آن همایون بنا نما ندای باقی به گنجینه ها ۱۳۵۳
به ناگاه از دشت درنیم شب برآمد ز هروی بانگ جلب
پذیرفت از شهریار آنچه گفت گل رویش از تا زگی بر شکفت
نبوده مرا هیچ با نوعیب مرا بیگنه کرده ای شیب و تیغ ۱۳۵۶
تیغ و فزازنگ جفا سخت کند گشت

بازم بالای هجرو غم یار غند گشت

اگر شاه هر هفت کشور بود چو آمیزه مو شد مکدر بود
به دشت نبرد آن هزبر دلیر سکیزد چو گور و ستیهد چو شیر ۱۳۵۹
چو زد تیغ بر فرق آن نامدار سرش گفت از آن زخم همچون انا ر
هر آن سرکه دارد خیال گریز بیاید کفانیدن از تیغ تیز
شمر را چو آب خواهی به رنگ نخست استوارش کن از گل دلنگ ۱۳۶۲
ز روی تو ای سرفراز کیا ن بر د فرخی اختر کاویا ن

شکافان تهیگاه پزندگان

۱۳۶۵ جوبشنیدآن گفتگو پهلوان

نگارند تندیس او گربه کوه

زتولیدنش شیرمی شد شکوه

۱۳۶۸ کنون رزم گردان بسیجدهمی

«شب فرخ» جوشب آغازکردی

دوبا زو شاستبر و پشتش قوی

۱۳۷۱ گرش که رنگ آردو ستیزدباوی

بنگفتم که تا بنگزینی

زین بوده جا مهاش که پنداری

۱۳۷۴ پشت خمیده کوژ چون کپی

سروای توتا چند خرم ای مه؟

ازخویشن بترسد دل اگر بداندی

۱۳۷۷ گویی همه بجوشد برتنت جوشنت

نزا ختن سگالش ونزجان وتن دریغ

بگویی تا چه چیز است ای برادر

۱۳۸۰ زباب و مادر است اصلش ولیکن

گاهی چون مرد با شدگاه چون زن

اگر در آب و آتش جاش سازی

۱۳۸۳ بجزد در آب و آتش هر کجا هست

شود خون جگر از دل چکیده

شخادان جگرگاه دژندگان

بفریدمانند شیر زیان

زسنگ وقارش شود که ستوه

زآواز او رخنه می یافت کوه

سراز رای و تدبیر پیچد همی

عروس روز پرده ساز کردی

فروزان ازو فتره خسروی

نرم کندتش را همی به کوازه

سمتری را به دلبری هرگز

تنیده عنکبوت پروا نفست

روی پر ژنگ همچو پهنانه

رو رو که نیم دگر به بازارت

کاوا زطبل و کوس برآید تو چون شوی

گویی همه ز غیبه جوشن برون شوی

گویی همه به دیده مرگ اندرون شوی

بسی دیده تموز و تیرو آذر

نزاید بچه او چون باب و مادر

گاهی دستار دارد گاه چادر

نه آتش بشکند نی سوز آذر

به هر شکلی برآید تیز بنگر

که آب آتشین آید ز دیده

درکتا ب گنج با زیافته از دکتربیرسیا قی در قسمت اشعا رغضا پری صفحه

۱۵ ابیات ۵۷ و ۸۵ چنین آمده :

(سحاق ابن براهیم را چه بهره رسید ز فضل برمک و آن شعر قافیه بردال)

(به یک دوبیت ندانم چه داد فضل بدو فسانه پاک نداد رزنا محال و محال) ۱۳۸۶

در نامه ای که در تاریخ ۱۵ خرداد ۱۳۶۵ از دوست دانشمند آقای دکتر علی اشرف صادقی داشتم سه بیت زیر را که در جریان تصحیح کتاب لغت فرس اسدی یافته بودند به جهت لطف خاصی که به این بنده دارند ارسال داشته بودند .

از نسخه لغت فرس متعلق به دانشگاه پنجاب به شاهد لغت (زیهان) :

فری آن همچو در دنان و آن جو خورشید روی زیبان

از نسخه لغت فرس محفوظ در کتابخانه ملک تهران دوبیت زیر :

به شاهد لغت (زنبیر)

چنان گردد جهان هزمان که نتوان کشید از کوهها عنبر به زنبیر

گمان می کنم جای این بیت در قصیده معروف دقیقی پس از بیت ۱۱۴۲ باشد .

به شاهد لغت (زندوستا) :

آمد بگوشم دوش (صحیح : بگوش دوشم) و ای زندوستا

خوش آمد که آن ره (ز) بام بود و جدا ۱۳۸۹

که در نسخه لغت فرس محفوظ در طوپقا پوسرای این بیت چنین است :

آمد بگوشم هوشم و ای زندوستا خوش آمد که ز بام بود و جدا (۴)

کلمات این سه بیت در فرهنگ بسامدی نیامده است

ضمیمه (۲) *

برخیز و برافروزه‌لا قبله زردشت

بنشین و برافکن شکم قائم بر پشت

بس کس که ز زردشت بگردید و دگر بار

ناچار کند روی سوی قبله زردشت

۳ من سردنیا یم که مرا ز آتش هجران

آتشکده گشتست دل و دیده چو چرخست

گردست به دل برنهم از سوختن دل

آن گشت شود بی شک دردست من انگشت

ای روی تو چون باغ و همه باغ بنفشه

خواهم که بنفشه چمن از باغ تو یک مشت

۶ آن کس که ترا کشت ترا کشت و مرا زاد

و آن کس که ترا زاد ترا زاد و مرا کشت

تو آن شیرنگ تازی را به میدان چون برانگیزی

عدو را زود بنور دی بذان تیغ بلا گستر

به اندک روزگار ای شه دو چیزم داد بخت تو

یکی لفظی خرد رتبت دوم طبعی سخن گستر

وز شاخ عندلیب بسازد همی صغیر

۹ در باغ گل فرستد هرنیم شب عبیر

و آن روی را نماز برد ماه مستنیر

رخسار آن نگار به گل برستم کند

کز زلف مشک باری و زنوک غمزه تبر

ای آفتاب چهره بست زاد سرو قد

تمثال روی یوسف یعقوب بر حریر

۱۲ بنگاشته چنین نبود بر بختان چین

یک مشت حلقه زره از مشک و از عبیر

از برگ لاله دولب داری فرا زوی

گوئی که آرزای زپی زهره نگا رکرد
 گوئی کمندرستم گشت آن کمند زلف
 کز بوستان گرفته گل سرخ را اسیر ۱۵
 یا دایگا نشدا ده زیاقوت سرخ شیر

ای خواجه گریزگی و اشغالنی ترا
 برگیر جاشوک و برومی در وحشیش

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
 ای همچوپک پلیذ و چنودیده ها برون
 زیرا لقب گران نبود بر دل فغا ک ۱۸
 ما نند آن کسی که مرا ورا کنی خبک
 تا کی همی در آئی و گردم همی دوی
 حقا که کمتری و فزا کن تری ز پک

ز بس برسختن زرش بجای ما دحان هزمان

زناره بگسلد کپتان ز شاهین بگسلد پله ۲۱

ای ابر بهمنی نه به چشم من اندری

دم زن زمانکی و بر آسای و کم گری

این روز و شب گریستن زار بهر چیست

نه چون منی غریب و غم عشق بر سری

دردا جذبا ندم و در غم ز عشق پیار

من زین توان گرم که مبادا بین توانگری ۲۴

یاری گزیدم از همه خلقتان پری نژاد

زان شذو پیش چشم من امروز چون پری

لشکر برفت و آن بت لشکر شکن برفت

هرگز مباد کس که دهد دل به لشکری

۲۷ جهاننا همانا فسوسی وبازی	که برکس نپا ئی وباکس نسازی
یکی را نعیمی یکی را جمیمی	یکی را نشیبی یکی را افزای
چرا زیرکا نند بس تنگ روزی ؟	چرا ابلهان راست بسی نیازی ؟
۳۰ چرا عمرطا ووس و دزاج کوتاه ؟	چرا مار و کرکس زیذ درد را زی ؟
صدواند ساله یکی مرد غرچه	چرا شصت و سه زیست این مرد غازی ؟
اگر نه همه کار تو باژگونه	چرا آن که نا کس ترا و را نوازی ؟
این بیت در فرهنگ قو اس به نام دقیقی آمده است ولی در حاشیه نوشته شده که در لغت فرس و صحاح و مدار و سروری این بیت به نام فردوسی آمده.	
۳۳ سپاهی بکارار کوچ و بلوچ	سگالیده چنگ و برآ ورده خوچ

حواشی

۱ - نسخه ب : پرگلاب ۲ - نسخه ب : برون آمدی ۳۰ - ل و خ : به آیین ۴ - ل و ش و خ : گزیدی به گیتی . ک : گزیدی ز گیتی ل و ش و خ و ک : بنا زد بد و تاج و دیهیم و تخت ک و ل و خ : ز گیتی به هر کس ... ت : آخذ البلاد و جالب السورالی قلوب العباد ۶ - نسخه ب : ز نوروز تا سال ... ک و ل و خ : به بالدش گنج . ش : فزایدش گنج ۸ - خ : به بایدش گفتن . ل کلمه کسی را ندارد و وزن ناقص می شود . خ : آیدمشت ۹ - ک و ل و خ : برچند . ش : هر چند ۱۰ - ش : سخن را نیا مدسرا سربه بن ۱۱ - در نسخه اساس یعنی « ب » گشتا سپا رجا سب (بدون واو) ۱۲ - ل و خ و ش : گرانمایه ش : رسد . ک بیت زیر را دارد

روانش روان باد اندر بهشت
ببخشادش ایزدهمه خوب وزشت

۱۳ - ش : که من زنده ۱۴ - خ : برگشت رخت . ش این بیت را ندارد
۱۵ - ک : بلخ برین . نسخه اساس (ب) ز بهر بهار . ت : سارالی نوبهار
بلخ . خ : بر آن روزگار ۱۶ - ش : در آن خانه را داشتندی ، ک ، ل ، خ ، د : خانه را داشتندی . ش ، د که مرکبه را ۱۷ - ش : در آن خانه شدمردیزدان پرست . ک ، ل ، خ ، د : فرود آمد آنجا و هیکل بیست . ش : فرود آمد آنجا و بنشت پست
۱۸ - ش ، د : با فرین خانه ش : نشست اندرو . ک و ل و خ و د : نهشت اندر آن خانه بیگانه را ۱۹ - ل : بدان گونه باید سپاس . خ : بر آن گونه باید سپاس ش : این بیت را ندارد . د : خدارا برین گونه باید ۲۰ - ش ، د : سوی داوردادگر . ک : روشن داد به . ت از بیت ۱۷ تا ۲۰ : فدخلها لهراسپ و خلا بنفسه و اعلق علیه باب متعبده و لبس المسوح و لازم الخضوع والخشوع و طرح سواره و سدل شعره علی عادتهم ۲۱ - ش ، د : سال پیش خدای - بسان پرستندگان بر بپای ۲۲ - ک : ستایش همی کرد . خ : چنان چون بود . س : چو آیین بدی دین جمشید را . د : چنان چون که بد ۲۳ - ک و خ و د که فرپدر داشت و . ش : که چهر پدر داشت بخت پدر . ل : که فرزند زبیده تخت پدر ۲۴ - ل : منم گفت یزدان پرستنده ساج . بجای مفهوم بیت بیست و پنج . ش : بیت را ندارد . د : به آ زاده تاج ۲۵ - ش : مراد اددیزدان پاک ۲۶ - ک و ل : رمه شیر و گرگ . ش و خ و د : رمه میش و . ت : واحمی القطیع من ذئب والاسد
۲۷ - ل و ک و د : سوی راه یزدان بیا زیم چنگ . خ : سوی راه وردان بیا زیم چنگ . ت : و لا میدیدالادی الی سالکی الطرق والانقیاد . ش این بیت را ندارد ۲۸ - باقی نسخ : چو آیین شاهان بجای آوریم - بدان را بدین خدای آوریم . ت : ندارد ۲۹ - نسخه اساس (ب) : که با گرگ .

ش : گرگ و میش ۳۰ - ل و خ و د : پس از دختر . ش : پس نامور دختر

۳۱ - ش : دوفرزند آمد ۳۲ - ک : شهی ۳۳ - ک : دگرشوتن آورد

شمشیرزن . ش : دگر بود شمشیرزن باقی نسخ : پشتون دگرگرد ۳۵ - ک : ل ، خ ، ش :

گزینش ، ب : گزیدش (شاید مبدل گزینش باشد) (تصحیح قیاسی است) چاپ

روسیه بجای ببستش ، نشستن (تصحیح قیاسی) آورده . ش : نشستن دل د :

به پیشش ۳۶ - در نسخه اساس بعد از این بیت ، بیت دیگری آمده است که

محتلا از فردوسی نیست . بیت این است (از افراسیاب آ گذشته به جاه

بر آن ملکت تور و آرامگاه) ۳۷ - ک و خ و ش : گزینش . ش : بپذیرفت

د : ازودیدند ۳۸ - ک : بستد (وزن بهم می خورد) کرا بجای چرا .

بهرمال بجای بهامان . ش این بیت را ندارد د : ازوبستدی ۳۹ -

۳۹ - ک ، ل ، خ ، د : یکچندگاهی ، ش : یکچندسالی . ت : ثم بعدمضی

سین ۴۰ - ک : بودایوان . ل ، خ ، ش ، د : ازایوان ، ک و د : تاپیش

کاخ . ل و خ : بمیان کاخ . ش : درپیش کاخ ک و د : گشن بیخ و . ل و خ :

گشن بیخ . ش : قوی بود با بیخ ۴۱ - ک ، ل ، خ ، ش ، د : برگ او .

ک ، ل : کز جنوب بر خورد کجا خ و د : کز جنوب بر خوردگی ، ش : کز چنین بر

خوردگی . ۴۲ - باقی نسخ : خسته پی و فقط خ : خسته برو ل : بالم

زرد هشت . خ : اهریمن بجای آهرمن ، ک ، ل و خ : دست کس بجای بد

کنش ۴۳ - ک ، خ ، ش ، د : بشاه جهان ک : رهنمون اندرم . ش ، د :

ترا سوی یزدان همی رهبرم د : یکی مجمر آتش آورد باز - بگفت از بهشت

آوریدم فراز ۴۴ - ل و خ : جهاندار را گفت . ک : بدین آسمان ، ش ،

د : درین آسمان ۴۵ - ک : آب و خاکش . نسخه اساس (ب) و نسخه

ل بقیه بر آورداند و کرده اند . ۴۶ - ک : نگه تا تواند . بجزمن .

ش : خداوند و بس ۴۷ - ل : مرا خواند زبید . ش : مرا بایدت خواند

جان آفرین . ۴۸ - خ و ل و د : بپذیر به دین او . ک : نه دین

او . ش : این دین او . ش : بیاموز این رسم و ۴۹ - اساس (ب) :

خرد بر گزین از جهان این سخن . نسخه ش این بیت را ندارد

۵۰ - ل : که بی دین نباشد سزای شهی . خ : که بی دین نباشد سزای شهی .

ش : که بی دین همی خوب ناید شهی د : که بی دین نه خوبست شاهنشهی

۵۱ - ش و د : ازودین آیین و . د : شاه مه دین به بپذیرفت از او . نسخه

ک بیت ۴۹ تا ۵۱ را ندارد . ۵۲ - ک : نبرده جهاندار

۵۳ - ل و خ : چو شاهنشہ پیرگشته . ک : زشاهنشہ پیرگشته ش ، د : پدرش آن شه . ل : بردل تنگ او . ش ، د : کہ گیتی بہ دلش اندرون بود تلخ

۵۴ - ک و ل و خ و ش و د : این بیت را ندارند ۵۵ - ک و ل و خ و د : سران بزرگ از همه کشوران . ش : سران و بزرگان ہرکشوری - حکیمان و دانندہ ہر مہتری . ک و ل و خ و د : پزشکان دانا و گندآوران

۵۸ - نسخہ اساس " ب " : شود رستہ از درد گردد ۵۹ - ک و ل و خ و ش و د : از بیت ۵۶ تا ۵۹ را ندارد ۶۰ - ش : نہشتند کژی د : بہشتند کژی . ت : از بیت ۵۱ تا ۶۰ چنین معنی شدہ است : فآمن بہ کشتاسب و جمیع من کان بحضرتہ من الملوک والا مرء و سائر الموابذہ و آلہرا بذہ .

۶۱ - ک : آمد آن گہ را یزدی . ل و خ : برفت از رہ . در ش و د این بیت افزودہ رہ بہت پرستی پراکنندہ شد بر آتش پرستی دل آکنندہ شد (د : بہ یزدان پرستی برآکنندہ شد) ۶۲ - ل و خ : پراز نور ایزد . ش و د : بشد جای ببد ۶۳ - ش و د : ہر سوی کشور ۶۴ - ل و خ : پراگند گرد جان . ش : آن موبدان در جہان . ک : بہ آیین نہاد آذر . ش : نہاد از در آذر آبادگان ۶۵ - ک ، ل ، خ ، ش ، د : بہ کشور نگر

۶۶ - ل و د : اندر یکشت ، خ : ایدر یکشت . ک : تو گویی کہ آوردہ بود از بہشت د : یکی سرو آزدہ راززدہشت . ت : ثم غرس علی باب بیت نار یکشمیر شجرہ سرو . ش این بیت را ندارد . ۶۷ - ک : بہ بہشتش برآ زاد سرو . ل و د : نہشتش بر آن زاد خ : نہشتش بران زاد ش : نوشتش بدان زاد

۶۹ - ک : بلندش میان . خ : سرو استبر را شدمیان بقیہ نسخ ، بجز اساس (ب) مران سرو استبر گشتش میان د : سر سرو بگذشت از آسمان .

۷۰ - ک : چنان گشت آن زاد سرو . ل و ش : آزدہ سرو بلند خ : او بر یکشتی کمند ۷۱ - ش : چوبالای او گشت و د : چوبالا برآورد و بسیار خ . ل : گشت و بر کرد شاخ . خ : گشت و بر کرد . ش : پی افکندش آنجا یکی خوب گاہ

۷۲ - در نسخہ اساس (ب) : چہل بدبہ بالا . خ : بکرد از بنہ

۷۳ - ل و خ و ش و د : چو ایوان ک و ل و خ و د : برآوردش از زرکوش : ہمہ عنبر و مشک خاک . ل و خ و د : ہمہ سیم و عنبرش خاک . ت : وجعلوا سقفہ من الذہب و ارضہ من الفضة و ترا بہ من العنبر ۷۴ - ک و ل و خ و ش و د : پرستندہ ماہ ۷۵ - ش و د : فریدون نگارید با گساوسار . ل : فریدون با گرزہ گاوسار . خ : فریدون ابا گرزہ . ش و د : بر آنجا نگارندہ خوب کار ۷۶ - در نسخہ اساس (ب) : ہمہ آذران را د : ہمہ

مهران را بد آنجا . ک : بیت ۷۴ تا ۷۶ پس از این بیت قرار گرفته اند
ل و خ و ش بیت ۷۶ را ندارد ت : ترجمه ابیات ۷۴ تا ۷۶ و صور و افیه صوره
جمشید و افریدون ۷۷ - ش و د : کاخ و در . ک : به ایوان نشانددرد
و گهر . ل و خ و ش و د : برای او آنها (ل : به ایوانها) بر (ش و د : در)
نهادش (ش و د : نشانده) گرت : بعد از بیت ۷۳ آورده است : و رصعوا
حیطانہ بالجواهر و الیواقیت الزاهره ۷۸ - ل و خ : باره آهنین ش :
شهریار زمین ۷۹ - خ : نه بینی نیام . ش : مدام د : هر سوی کشور .
در بیت « ابیات ۷۷ و ۷۸ ترجمه نشده است ۸۰ - ش : رسولی فرستاد خ :
فرستاد زمن (وزن مغشوش) ش و د : مرا گفت از ایدر . ک و ل و خ : برآی
۸۱ - ک و ل : کشر شوید . ش : دوید د : کنوه جمله ۸۲ - ک و ل و
خ : پندازتم ز رده هشت . ش و د : بگیرد یک سره ز رده هشت . ل و خ و د :
بسوی بت چین برآید پشت . ش : چنین معانید ز پشت (وزن مغشوش)
۸۳ - نسخه «اساس» ب : ببر ز دفر . ش : بنام و فر ک : به پیروزی شاه ش :
ببندید ز نارها ۸۴ - ک و ل و خ و د : به آیین پیشینگان . ک :
بگروید . ک و ل : سروین بگروید (که در نسخه ک قافیه غلط می شود) ش
این بیت را ندارد د : بدین سایه سروین بفریود ت : بالمصیرالی خدمه
هذا السرو ۸۵ - به یزدان و پیغمبر را هجوی . ۸۶ - د : پراگند
خ : نامداران فرخ مهان . این بیت در ش نیست . ۸۷ - ل و خ و د :
همه تاجداران . ش : همه نامدارانش از بهراوی . ش : نهادید روی د : سرو
کشور ۸۸ - ک : گشت آن سال مش . ل و خ : گشت از آن سان بهشت .
ش : گشت تا سال گشت . ش : بکشت اندرو د : گشت از ایشان بهشت
۸۹ - ک و خ : بدانی همی ۹۰ - ک : چرا او خوانی ... که شاه جهان
سرو کشر . ل و خ : که چون سرو (ل : تخم) کشر به گیتی که گشت . ش :
ابیات ۸۹ و ۹۰ را ندارد ت : ۸۹ و ۹۰ را چنین ترجمه کرده : فأجا به
التاسالی ذلک و دخلوافی دینه طوعاً و کرهاً د : که چون سرو کشر به گیتی
که گشت ۹۱ - ک : شود اختر . ش : نبود اختر . ل و خ : بشدن ز دش آن
پیر آموزگار د : خسته شد آن اختر ۹۲ - ک و ش و د : به شاه جهان .
ل و خ : تو این پند را خوار مایه مگیر ۹۳ - ل و خ : نه اندر خور آید
به آیین و دین ۹۴ - ک : برین هیچ . ک و ش و د : شاهان ما از گم
ل : نبودند همدستان (وزن مغشوش) خ : ز شاهان نزد کس چنین داستان

۹۵ - ش : بترکان ندادند کس د : ندادست کس . ک : باژشاه ک : گذشته
 گواه . ش : که او گشت بی دین و بی زور و تا و د : به ایران نباشان همه
 توش و تا و . ل و خ : این بیت را ندارد ۹۶ - ک و ل و د : بیذرفت
 گشتا سبش : گشتا سب گفتا رپیر . ل و خ : بفرمانش دادن بخود راه چیز .
 ش : که از مانبا شد کسی باژگیر د : از باژ چیز . ۹۷ - ش و د : بر شاه
 چین ۹۸ - ک و ل و خ : جهان یکسره که تران و مهان . ش و د :
 جهاندار یکسر کهان و مهان . ۹۹ - خ و ش و د : آوریدند پیمان تو .
 ک و ل : نیاید کسی . ک و ل و خ : کسی پیش پیکان تو . ش : سرز فرمان
 تو د : نتابید سرکر ز فرمان تو ۱۰۰ - ک : همی آردا و سوی .
 ۱۰۱ - ش : بگرد آشکارا و آن کیش نیز - ابا تو چنین کردیا رند و خیز . ک :
 ابا تو چرا . ل و خ : ابا تو چنان د : ابا چون توشه کرد آهرمنی . ل و خ و
 د : این دوبیت را اضافه دارد : مرا صد هزاران سوارست بیش - همه گر بخواهی
 بیا رمت پیش - بیا توشویم (د : بدان تا شوی) از پس کاراوی - نگر تا نترسی
 زیکا راوی . در نسخه ک این ابیات را پس از بیت ۱۰۰ افزوده است د : ابا
 این همه دین دیگر نهاد - ره بت پرستی زیس بر نهاد ۱۰۲ - ک و ل و خ
 و ش و د : گاه ترکان خدیو . ۱۰۳ - ش و د : ز شاه جهان پرز تیمار شد .
 ک : ز شاه کیان دل پر آزار شد . ل و خ : این بیت را ندارند ۱۰۴ - ک
 و ش : نگهبان لشکرش . ل و خ و د : پس آن گه همه موبدان را بخواند
 (مصراع اول) ۱۰۵ - ل و خ : که گشتا سب گشتست ز آیین و دین
 (مصراع اول) ۱۰۶ - ش : یکی مرد آمد . ل و خ و د : یکی پیر (د :
 مرد) پیش آمدش سرسری . ش : بدین داوری . ش : درایوان به دعوی د : در
 ایران ۱۰۸ - این بیت در نسخه اساس "ب" نیست ولی سیاق عبارت
 آن را لازم دارد . ک : همه او نبشتد : مرا این زندو استا همه او نوشت . ل :
 پدید آورد او همی زرد هشت خ : پدید آوردست همی زرد هشت . ۱۱۰ -
 ک : گروهی فرستادم . ش : به ایران فرستادم . ش : از او دین پذیرفت
 شاه زمین ل و خ : این بیت را ندارند د : پس آن گه خداوندم از بهر دین -
 فرستاد نزد یک شاه زمین . ۱۱۱ - جز نسخه اساس "ب" سرنامداران .
 خ : سوی نامداران ۱۱۲ - ل و خ : کشتی اندر میان . بقیه نسخ :
 کشتی بر میان (تصحیح قیاسی است) ش و د : برزنا ربر بست (د : بستست)
 اکنون میان د : پدروان که بودا ز دلیران او - چشمان که بودا ز دلیران
 او ۱۱۳ - ش : آن نبرد دلیر . خ : سپهدار ایران و نامش زریر

ش این بیت را اضافه دارد: برون آن که بود از دلیران او - حشم آنچه بود
از دبیران او ۱۱۴ - خ: ده پژوه د: وزان پیر جادو. ۱۱۵ - ک
و ل و خ و ش و د: جهان پرشد. ۱۱۶ - ک و ل و خ و ش و د: نشست
اندر ایران. ک و ل و خ: نه کای چنان. ش: بکار چنین یافه. ش و د
این سه بیت را اضافه دارد: یکی سر و فرمود کشتن به دست - وزو (د: وز آن)
دین اورای ببشین بیست و یکی مجمر آتش یکی نامه را - نموده مر آن شاه
خود کاه را بگفتا که این زندو استا بود - بدین (د: بدان) آتش آیین
نستابود. ۱۱۷ - ش: سوی او زدی ۱۱۸ - ل و خ: چه نیکو بود
چیز. خ: با خواسته. ش: داده و خواسته ۱۱۹ - ک: من اورا بگویم
ش و د: مرا و را بگفتن ۱۲۰ - ش این بیت را ندارد ۱۲۱ - خ:
بپذیرد. ک و ل و د: گرایدونک نپذیرد (د: بپذیرد) این (ل: او) پند
ما بساید سرو (د: بساید همی) پای او بنده ما. خ: کند سوی ماته زه روی کهن. ش:
کند سوی ماروی تازه کهن د افزوده: و رایدونک نپذیرد از ماسخن - کند تازه
آیین کین کهن ۱۲۳ - ک: از ایران شویم. خ و د: شوم (د: شویم) از پی
کاراوی. نترسم ... ش: نترسیم از کار و د: نمائیم در کشور آثا روی
۱۲۴ - ک و ل و خ و د: برانیم از پیش ۱۲۵ - ک: بر آن رای گشتند
گردان چین. ل و خ و ش و د: گردان چین. ل و ش: دوتن پیر. ک: دو
تن را بکردند د: ازیشان گزین ۱۲۶ - ش: گوپیر. خ: گوی تیز.
ک و ل و خ و ش: بدون و او قبل از جادو. خ: ستیز سترگ. ش: ستنب
سترگ. ک و د: یکی (د: گوی) پیر جادو ستیهنده گرگ ۱۲۷ - ت:
از بیت ۱۵۲ تا ۱۲۷ ترجمه نشده است ۱۲۸ - ش: دلپذیر ۱۲۹ -
ل و خ: بنامه خدای د: نخستین بنام ۱۳۰ - ک و ل و ش: یکی نامه
شاهوار. د: نبشتم من این نامه شاهوار - چنانچون بود درخور شهریار
خ: چنان چون بود درخور کارزار. ک و ش: اندر خور شهریار. ل: کار
زار ۱۳۱ - ک: سرافرازگاه آن کی بافرین. ل و خ و د: آن کی
بافرین. ش: سرافراز گردان کی پاک دین ۱۳۲ - ک و ل و خ: خداوند
گیتی ش و د: خداوند کیهان. ۱۳۳ - باقی نسخ جز "ب" و خ: -
سالار گردان چین. خ: ترکان زمین. ک و ل و خ و ش و د: سوار
جهانگیر د: گردگزين ل و خ: روی زمین ۱۳۴ - ل و خ: نوشت
اندرین. نسخه اساس "ب" و ک و ش: نامه یبغوی. ک و ل و خ: به خط

ش و د : یکی آفرین برخط . نسخه اساس «ب» و ک و ش و د : خط پهلوی
 ل و خ : بیغویی ۱۳۵ - ل و خ : نامورپور شاه جهان ک : فروزنده
 نام . ل و خ : فروزنده تخت ۱۳۶ - ک : مباد آن کیانی
 ۱۳۷ - د : بخود روز روشن ۱۳۸ - ل و خ و د : مردم فریب
 ۱۳۹ - ک و ل و خ و ش و د : سخن گفت از . خ : شادی نکشت : به دست
 اندرون تخم زفتی بکشت ۱۴۰ - ش : توراهش پذیرفتی ۱۴۱ -
 ک و ل و ش و د : بیفگندی ش : شاهان پیش ۱۴۲ - ک و ل و خ و د :
 تبه کردی آن خ : از پهلوی . ش بیت ۱۴۲ را ندارد ۱۴۳ - باقی نسخ :
 بدو داد . در دونه نسخه ل و خ این بیت را اضافه دارد :
 بر اندازه اورمزد مهین نگارنده آسمان و زمین . ش : این بیت افزوده
 شده است . ۱۴۴ - دونه نسخه خ و ش : ترا برگزید . ل - تو اورا
 گزید ش : از بزرگان خویش . ش و نسخه اساس «ب» : داد پیش . خ : کرد
 پیش . ک : این بیت را ندارد ۱۴۵ - ک و ل و خ و ش و د : چنان
 همچو کیخسرو . ش : از مهان آبروی ۱۴۶ - ش : بدانامی وفر
 ۱۴۷ - ک : همان لشکر . ک و خ و د : گنج پر خواسته . ش : گنج بالشکر و
 ۱۴۸ - ک و ل و خ و د : همه بودند : ای نامور شهریار ۱۴۹ - خ :
 همی یافتی ک : در جهان . ش : تابی اندر جهان ۱۵۰ - ک : به
 گیتی . ش : به سرمه تران پیش تو برپای د : تراداد شاهی خدای - بسی
 مهتران پیش تو برپای ۱۵۱ - ش : نداری خدای . ک : بدین روز
 بدره شناس د : نبودی به دین پروری ره شناس . ل : بران ره برین ره . خ :
 برین راه یزدان شناس . ش : برینسان نخواهی شدن حق شناس
 ۱۵۲ - خ : بد راه کرد ۱۵۳ - ل و خ : چو آگاهی این . ش و د :
 آگاهی از تو : خ : سیاهی بدید . ک این بیت را ندارد ۱۵۴ - ش :
 نوشتم من این . ل : دوست بودم د : دوست بودم هم . خ : هم شهریار
 ۱۵۵ - ش : فریبنده راهیج . ابیات ۱۵۴ و ۱۵۵ در نسخه اساس «ب» نبود
 ولی چون سیاق مطلب اقتضا داشت آن را از نسخ دیگر افزودیم
 ۱۵۶ - باقی نسخ : مر آن بند . ل و خ : بندها . ل و خ و د این بیت را اضافه
 دارند : میفکن تو آیین شاهان خویش - بزرگان گیتی که بودند پیش .
 ۱۵۷ - ک و ل و خ و ش و د : این نیک بند ک : زمن خود نبایدت هرگز
 گزند د : ز ترکان به جانت نیاید گزند . ش : رسد بیگمان بر تو از ما گزند
 ۱۵۸ - ش : گردان چین د : ترکان و چین ۱۵۹ - ش : ترا باشم این

بیگمان رنجه - نکوپس بکردم بسی گنجه (؟) د : ترا بخشم . ک : که گرد
آوردیم ۱۶۰ - ک : یکی زین اسپان بازروسیم . بجز ک و نسخه
اساس «ب» سیم وزر . ش : همان تاجها درنشانده گهر . ک : بیاراسته
خودبه دریتیم . باقی نسخ : به استامها درنشانده گهر ۱۶۱ - باقی
نسخ : نگاران . ل و خ : جعد پیراسته . در نسخه «ب» از بیت ۱۵۷ تا
۱۶۱ ترجمه نشده است ۱۶۲ - ل و خ و د : بسایی بجای ببینی ک و
ش : بیایت رسد آه نین ۱۶۳ - ک : نامه من تا دو ماه . ل و خ و ش و
د : تایک دو ماه . ل و خ و د : کنم سر برکشورت را ۱۶۴ - ل و خ و
د : بیارم سپاهی . ک و ل و خ و د : ترکان و چین . (ت) عساکرالصین .
ک : کجا رفتشان برنتابد . ل : که پیکارشان برنتابد ۱۶۵ - ش :
بیندازم ... آب جیحون کنم . ک : این بیت را ندارد ۱۶۶ - در
نسخه اساس «ب» ببینم نگاریده ۱۶۷ - ک و ل و خ : زمین تان .
ک : بسوزم سراسر . ش و د : زمینت بسوزم سراسریدم ک و ل و خ : کفن
تان به ناوک . ش و د : سپاهت به ناوک بدوزم بهم . ۱۶۸ - ک و ل و
خ و س و د : از ایرانیان هرکه . ک : هستند پیر . ش و د : باشند پیر .
خ : مردست نیز . ک و ش و د : که شان بند . ل : نایده جیرخ : نیارم
بچیز . ۱۶۹ - ک و ل : نایده فزونی خ و د : نایده فزونی . ش :
نباشد فزونی . ل و خ : زتنها جدا ۱۷۰ - د : زن و کودکان را ش :
به پیش . ک : بنده برپیش خویش د : در شهر خویش ۱۷۱ - ل و خ و د :
زمین تان همه . ک : درختان زیبخ و بنه . زیبخش درختان همه برکنم .
ل و خ درختان را بیخ را . ش : زیبخش درختان همه . ۱۷۲ - ش : تو
زوداندر د افزوده چو پرداخت از نامه دستور شاه - به پیش همه
مہتران سپاه ۱۷۳ - ک و ل و خ و د : فرازش نوردید و کردش نشان .
در نسخه اساس «ب» بدان پیر جاد و فشان . ل : پیر جاد و نشان د : بدادش
بدان جاد و بد نشان ش : هر دو گردنکشان ۱۷۴ - ک : از ایوان آن در
بهم در . ل و خ : چون همه در شوید ۱۷۵ - ل : تخت گاه . خ : خویش
راد و تاه (وزن خراب می شود) ۱۷۶ - جز نسخه اساس «ب» و ش :
نمازش برید . ک : همه پیش و که تخت او . ل و خ و د : پیش و پس تخت او
ک : بگذرید . ل و خ و د : منگرید . ش : این دوبیت را اضافه دارد : چو
پرداخت از نامه دستور شاه - پیش همه مہتران سپاه + بخواند آن دو گرد
سپہبد نشان - بدیشان چنین گفت کای سرکشان ۱۷۷ - ک و ش و د :

تاج دارنده . ل و خ : تاج تابنده . ک و ل و خ و ش و د : دارید بجای
 آرید ۱۷۸ - ک و ل و خ و ش و د : بگوئید پیغام . ش : فرخ و را .
 از آن گوش . ش : وزوباز گوئید پاسخ مرا ۱۷۹ - ک و ل و خ و د :
 چوپا سخش را . ۱۸۰ - ک و ل و خ و ش و د : شد از پیش او . ل و د :
 بامی . ک و خ و ش : نامی ۱۸۱ - ک و ل و خ : یار او . ل و خ و
 ش و د : کزو . ل : آنکوی نام خواست . خ و د : آن که او نام خواست .
 ش : نگو نام راست ک : توگفتی که هر دو دودام بلاست .
 ۱۸۲ - ک : چو از راه بدل با سخنه‌ای تلخ آمدند ۱۸۳ - ل و خ :
 در پیش روی د : بدان آستانه . ۱۸۴ - ل و خ : چو خورشید بود . ک :
 خورشید بد از برش د : چو خورشید تابنده بر ماه بر . ش : خورشید تابنده و خ :
 ماه سر ۱۸۵ - ک و ل و خ و ش : به پیش گزین شاه . د : به پیش کی
 آن شاه ۱۸۶ - ک : نوشته بدودر . ل و خ : نوشته بروبر . ش و د :
 نوشته برو آن . خ و ش : خط پهلوی د : خط پیغوی ۱۸۸ - ک و ل و خ :
 زود جا ماسپ را د : آن گرانمایه جا ماسپ را . ک و ل و خ و ش و د : کجا
 رهنمون . ۱۸۹ - ش : بزرگان ایران . ک و ل و خ و د : مهران
 جهان دیده . ش : کیان جهان دیده ۱۹۰ - ک و ل و خ : آن همه
 موبدان . ش و د : آن زمان چاکری . باقی نسخ جز اساس " ب " و ش :
 بیا ورد استا و . ش : که استا و زند آوریدش به پیش ۱۹۱ - ک و ش :
 پیامبرش را گفت و . ل و خ : چوپیغمبرش خواند ۱۹۲ - ک : زیر
 گزیده . ک و ل و خ . چو سالار خ : سالار و . ل و خ : کشورش بود
 ۱۹۳ - نسخه اساس " ب " جهان پهلوانان آن روزگار . ل و خ : جهان
 پهلوان بُدبدان ... ۱۹۴ - نسخه اساس " ب " : که شاه جهان بود و . ش :
 پناه جهان بود و . نسخه اساس " ب " کله دار گیتی سزاروارگاه . ش و د :
 نگه دار شاه . خ : پناه جهان بود و پشت سوار - سپه دار لشکر نگهبان کار .
 ۱۹۵ - ش : جهان ازبدان ۱۹۶ - ک و ل و خ : جهانجوی گفتش .
 ش : جهاندار گفت آنکهی با . ک و ل و خ و ش : پس از جا ماسپ و او
 ندارند . ک و ش : شیر دلیر . ل و خ : شاه دلیر د : چنین گفت کشتا سپا
 مهتران - بزرگان ایران و گندآوران . ۱۹۷ - ک و ل : ترکان و
 چین . ش : کردست پُر آفرین ۱۹۸ - ش : کهزی او کجا شاه ترکان . ک
 و ل و خ و د : شاه توران ۱۹۹ - نسخه اساس " ب " : چوبشنید گفتا .
 ک : گوئید این را . ل فرمان این کار چون . خ و د : و فرحام این کار چون

۲۰۰ - ل و خ و ش و د: چنان خوش بود. ک و ش: که بهره ندارد. ل: به گیتی بسی ۲۰۱-ش و د: ایرجم. ش: وی از تخم آن ۲۰۲-ش: چنین است پس توجه پنداشتی ۲۰۳-جز نسخهء اساس «ب»: ماند بسی د: رای نیکوبسی. ل و خ: نام نیکوبسی. ک: این بیت را ندارد ترجمه بنداری از بیت ۱۸۰ تا ۲۰۳ چنین است: فلما وصل الكتاب الى كشتاسب استحضرو زيره جاساس واستدعى الامراء والاصبيديّة واحضر زردشت واحضر كتابه. ثمّ قرأ كتاب ملك الصين عليهم. ۲۰۴-ک: همانا چو گفت. ل و خ و د: همانکه چو گفت. ۲۰۵-ک: اندر زمین ۲۰۶-ل و د: اورابه پیغمبری، خ: اورابه پیغامبری. ش: اورا بدین داوری ۲۰۷-ش: بیند میان. ک: نیاید بدرگاه فرخنده. ل و خ و د: زینده گاه ۲۰۸-ک: ازودین و راه بهی. ک: و گردین ش و د: نگردد مرین دین به راهی ۲۰۹-ش: زشمشیر جاننش زتن ... ل و خ: جاننش زتن. ک: به دارم بین. ش: به دارورسن. ل و خ: برزیم ۲۱۰-ش و د: سپه دارکش نام بودی. ش: نبرده سوار دمنده چوشیر د: نبرده سواری دمنده چوشیر ۲۱۱-ل و خ و د: گفت گای نامدار چو دستور باشد ۲۱۲-ک: پسند آمدش. خ: این شاه ارجاسپ را ۲۱۳-ل و خ: ورا گفت. ش و د: هلا گفت. ک و ل و خ و ش و د: پاسخ کن. ک: همان نامه اش را ز سرتابه بن. ل و خ و د: خلّش کن ش: به پاسخ سخنهای فرّخش کن ۲۱۴-ک و ل و خ و ش این بیت را ندارند. ت: فقام هو واسفندیار جاساس د: زیر و گرانمایه اسفندیار - جوجا ماسپ دستور فرخنده کار ۲۱۵-ش: چو رفتند هر سه زیش بهم. ل و خ و د: شده رخ. ش: شده دل. ل و خ و د: پراز چین. ش: پراز خون ش: رخه اژم. خ: بغم، ل: زغم. ک: این بیت را ندارد ۲۱۶-ک: هم اندر زمان چون. ش: هم اندر خورا. نسخهء اساس «ب»: کونوشت. ش: آن. ل: آنکه جادو نوشت ۲۱۷-ش: جونا مه سپهد ک و خ و ش: ببردو ... خ: ببست. ش: نشست. ۲۱۸-ش: بر شاه بنشست و بروی. ک و ل و خ و ش و د: جهاندار گشتاسپ ۲۱۹-ک و ل و خ و ش و د: وزپورش اسفندیار. ۲۲۰-ک: نبشت از بر نامه بر. ل و د: نبشت از برش. خ: از برش. ش: نوشت و ببست از برش. ک: آورد پیش. ل و خ و ش و د: بخواندند پیش ۲۲۱-ک: این نامه. ل و خ و د: گفتا بر او برید. ش: که گیرید و پاسخ بر او برید. ک و خ و د: مگر

زین . ش : نگر بعد ازین . ک : راه او نسپرد . ل و خ و د : راه من نسپرد
 ۲۲۲ - ک و ل و خ و ش و د : اگر نیستی ۲۲۳ - ک : من از خواب .
 ک و ل و خ : هم زنده . ش : همی زنده ۲۲۴ - ل و خ و د : آن نا
 بکار . ش : آن خوکسار د : بدان تابدانستی . ش : ابر شهریار
 ۲۲۵ - ل : و گفتا گرید د : بگفتا گرید . خ : بینداخت آن نامه گفتا گرید
 ک : بگفتا دوید . ش : بگفتا گرید . ل و خ : همین راسوی ش : برترک .
 ک : سوی گرگ . نسخه اساس "ب" جادوی برید ۲۲۶ - نسخه اساس
 "ب" : به آب و به خاکت ۲۲۷ - ل : زدن باد . ک و ل : گردنت و . ش :
 زده باز کردند و . ل : خستست جان خ : این بیت را ندارد .
 ۲۲۸ - د : به دی ماه . ل و خ : بدین ماه . ل : بپوشیم رنگ . خ : بپوشم
 به رنگ ۲۲۹ - ش : کنم همگنان را سراسر تباه . ک : ابیات ۲۲۸ و
 ۲۲۹ را ندارد . ۲۳۰ - ک : خواند و کردش گزین . ل و خ : گفتا که
 هین . ش : سه کس را بخواندند با اسپ کین د : سپیدش را خواند و
 ۲۳۱ - نسخه اساس "ب" : از ایرانیان . ک و ل و خ و د : ایران و این
 مرز . ک : از ایران زمین تیز بگذارشان ۲۳۲ - ک و ل و خ و د :
 زپیش جهاندار . در نسخه ش ابیات ۲۳۱ و ۲۳۲ نیست ۲۳۴ - ل و خ :
 از آن بلخ فرخ ... ولیکن پرازدرد و پرکین شدند ۲۳۵ - ش : دیدار
 شاه . ک و ل و خ و د : زده بر سرش بر ... ش : درفش و سیاه
 ۲۳۶ - باقی نسخ : چمنده ستور ۲۳۷ - ک و ل و خ و ش و د : سیه
 پاکشان جامه . ش : جامه زرد روی ۲۳۸ - ل و خ : بدادندشان نامه
 ش و د : بدادند پس نامه . ک و د : به پاسخ نوشته زیر سوار (بجای مصراع
 دوم) ل و خ : زگردان و مردان گزیده سوار . ش : زگردان ایران نبرده
 سوار . ک و د : افزوده : بفرمود خواندن دبیرانش را - جوانان توران
 (د : زتوران جوانان) و پیرانش را - دبیرانش را گفت نامه نخست - سراسر
 بخوانید پیشم (د : برمن) درست . ۲۳۹ - د : دبیرش مرآن نامه
 را ... پیغونژاد ۲۴۰ - نسخه اساس "ب" و ل و خ و ش و د بیت ۲۳۹
 و ۲۴۰ را ندارند : د : سر آهنگ مردان نبرده سوار ۲۴۱ - ک و ل و خ :
 پسر شاه . ل : شاه لهر اسپ و . ک و ل و خ : نگهدار گیتی ۲۴۲ - ک :
 پیامبر فرستاد . ل و خ : پیامبر . ل : پیامبر فرستاده ک و ل و خ : مهابش
 همه پیش . ک و خ : پیش بوده . ل : پیش کرده . درش بجای ۲۴۱ و ۲۴۲ این
 دوبیت آمده است : نوشتیم پاسخ چو خواندیم یاک - همه آنچه گفتی تویی

ترس و باک + بدان این فرشته که زی من خدای - فرستاد پیش برزگان بپای
 ۲۴۳ - ک : به ارجاسپ . ش : همی گویدت کز تو پیلای سترگ - کجا پیکرت
 پیکر شیر و گرگ . ل و خ این بیت را ندارند . ۲۴۴ - ل و خ : حرف
 و او پس از آیین را ندارند . ک : گزیده به دل . ل : بجوید بدل . خ : نجوید
 بدل . ک و خ : کژی و ابلیسی د : ابیات ۲۴۱ تا ۲۴۴ را ندارد
 ۲۴۵ - ش : که بودی نوشته . ک و ل و خ و ش : بر شهریار ۲۴۶ - خ :
 شنیدیم و دیدم . ش : شنیدیم جمله . ک : دید آن نوشته . د : شنیدیم ما
 آن سخنها . ش : همان گفتن ما روا ۲۴۷ - ک : نه بشنودنی د : نه
 بنوشتنی بدنه بنمودنی - نه برخواندنی بدنه اشنودنی . ش : نه پیمودنی .
 ک و ل و خ و ش : بد بجای و بعد از پوشیدنی . ک و خ : پیمودنی بجای
 بنمودنی . ش : پیوستنی بجای بنمودنی ک : نه افگندنی بود و نه دیدنی .
 (ل : بشنودنی . ش : بودونی رستنی . خ : اشنودنی) بجای نه پیسودنی
 ۲۴۸ - د : چنین گفته که : اندر دو ماه . ل و د : بودی توتا چندگاه . خ و ش : که تا چند
 گاه ۲۴۹ - ک و د : باید همی . ل و خ : نه سال و نه ماه و نه تا (خ :
 به) روزگار . ک و ل و خ و د : که ما خود بیاریم شیران کار . ش : نه تا
 چندگاه و نه تا چند روز - که آید سپه پیش تو کینه توز ۲۵۰ - ک و ل و خ
 و د : که ما خود گشاییم درهای ۲۵۱ - ک و ش و د : بیاریم گردان .
 ک : گردان ز . ک : همه گرزدار . ل : همه کارزار . خ : همه شیر مردان نیزه
 گذار . ش و د : همه نامدار . ۲۵۲ - د : ایرجی زاده پهلوی
 پیغوی ۲۵۳ - ک : همه شاه فر . ش : شاه چهر . ک و د : همه راست بالا .
 خ : همه راست سرو ۲۵۴ - ک : تاج و تخت و کلاه . ل و خ : کاخ و گنج
 و سپاه . ش و د : تاج و گنج و سپاه (همه درباره مصرع دوم) ۲۵۵ - ک :
 جهان را خ : مهانشان . باقی نسخ جز ک و ش : بفرسوده . ک و ش و د :
 نفرسوده . متن از نسخه اساس است . ش و د : از رنج و آزر . ک : بارنج
 و آزر . ل و خ و ش : شیرکشته . ل و خ و ش : بدون و او بعد از شیرگیر . ک
 و ل و خ و د : رزم ساز بجای سرفراز . ش : اسپ تاز ۲۵۶ - ک و ل و
 خ و د : مصراع دوم : همه لشکر آرای . ش : همه پاک گردان . ک و خ و ش :
 بدون و اوقبل از لشکر شکن . در نسخه های ک و ل و خ و د : دوبیت ۲۵۶ و
 ۲۵۵ جای هستند . ل : بین دوبیت افزوده است : همه دین پذیرفته و
 هوشیار - همه از دریا ره و گوشوار + همه نیزه بردست و باره بزین - نبشته
 همه نام من برنگین . ۲۵۷ - ش : چو سالار من کوس . ش : همه اسپ :

ل و خ و د : افزوده است : چو جوشن بپوشند روز نبرد - ز چرخ برین بگذرانند
گردد + بزین اندرون گشته چون کوه سخت - سرکوه ازیشان (د : کند
تیغشان کوه را) شود لخت لخت ۲۵۹ - ش : حرف ز را ندارد .
ک : رومی قبای . ۲۶۰ - خ و د : گوینده گرزخ : ازفرشان فروبرز
۲۶۱ - ک و خ : بایستند پیش سپاه . ش و د : بیایند پیش سپاه . خ : بایشان .
ل : دوبیت ۲۶۰ و ۲۶۱ را ندارد ۲۶۲ - ک : از تاج شان . ل و خ :
ازفرشان . ش و د : از چهره شان . ل و خ : نیکبخت بجای فروبخت .
۲۶۳ - ل و خ : واو پس از گوانند را ندارند . ش : افزوده است : گوانند
مرا (که وزن بهم می خورد) . ک و ل و خ و ش و د : گزیده (بجای گزین
و) . ل و خ و د : پسندیده ام موبدان . ش : پسندیده و موبدان .
۲۶۴ - ک و ل و خ و ش و د : توجیحون . ک و ش و د : سیحون به مشک .
ل و خ : مینبار هرگز . ک و ل و خ و ش و د : که من (خ : ما) خود (د : بر) گشایم
(ش : گشادم) در گنج خشک ۲۶۵ - ک و ل و خ و ش و د : این بیت
را ندارند . ۲۶۶ - نسخه «اساس» ب و ک و ش : برزم اندر آرم سرت
را ز پای . ت : ازبیت ۲۳۴ تا ۲۶۵ را چنین ترجمه کرده است : ولما و صلا
الی صاحبهما ارجاسب و قرأ جواب الکتاب ۲۶۷ - ک : سوگند نامه
بخواند . ل و خ و د : از این گونه نامه بخواند . ش : سالار ترکان چنان
نامه خواند . ک و ل و خ و ش و د : فرود آمد از تخت . ل : حرف واو پس از
گاه را ندارد . ۲۶۸ - ک و ش : بخواه از همه . ل : بخوان آن همه .
۲۶۹ - ک : تگینان لشکرزگردان چین . ل و خ و د : لشکرگزینان چین .
ش : لشکر و گردان چین . ل و خ و ش : برفتند هر دو . ل و خ : زایسران
زمین . ۲۷۰ - ک : همه پاک خواندند . ش : همه باز خواندند . ل و خ
و د : این بیت را ندارند . ۲۷۱ - ک و ل و خ و ت و د : دیگر
اندریمان . ش : اهریمان ۲۷۲ - ک و ل و خ و د : این بیت را
ندارند . ۲۷۳ - ک : بیاراست لشکر به سرخ . ل و خ و ش و د : سرخ
وزرد . ۲۷۴ - ک : سپرده سپه ده هزار . ش : گوان گزین و
۲۷۶ - ک : بخوانند که هر م برادرش را . ل و خ و د : سبک خواند که هر م
برادرش را . ش : بیاورد که هر م برادرش را . ک : بدو داده نسخه «اساس» ب
بدو داد پس دست . ۲۷۷ - باقی نسخ : خود اندر میان رفت بایک پسر .
د : خود اندر میانه بستش کمر . ک و ل و خ : این بیت را ندارند . د : به اندرمان . ش :
بعد از بیت ۲۸۰ قرار دارد ۲۷۸ - ک و ل و خ و ش : این بیت را ندارند .

۲۷۹ - ل و خ : بعد از داد و او اضافه کرده اند. ل : اسپهبدان بجای
 اسپهبدی. ل : توگفتی که بوداویکی ازبیدان. د : زآهرمن بدکنش بد
 بتر- به چنگ اندرون بدسلاحش تبر. ۲۸۰ - خ : وغارتگری داد به.
 ش : برادرش دیگر که بدبیدرفش. د : برادرش را آنکه بد بیدرفش. ک :
 بیاورد پیش درفش بنفش (بجای مصراع اول) ل : وغارت کنی داد
 بیدرفش را. ک و خ و ل و د : بدادش یکی گرگ پیکر. ل : گرگ پیکرش را
 ت : از ۲۷۲ تا ۲۸۰ را چنین ترجمه کرده است : وانتخب ألفامیر وفترق
 عليهم الفيلة والأعلام. ثم قسم فيمابينهم ثلثمائة فارس. ثم جعل اخاه
 المسمى كهرم على احد جناحي العسكرو جعل اخاه آخریسمی اندریمان علی
 الجناح الاخر. وعمدالی ترکی آخر طاعن فی السن قداغنی عمره فی الغشم
 والظلم وتربی فی القبل والنهب وولاه قیادة عساكره ۲۸۱ - ل و خ و
 د : یکی نام بودش. خ : خناس. ش : جهاس د : پیاده برفتی برنره شیر.
 ش : نرفتی پذیره ۲۸۲ - ک : درفشش ببردوشد از پیش گو. ل و خ و
 د : درفشان. (د : درفشش) کشیدند و شد پیش گو. ش : درفشش بدوداد و شد
 پیش گو. ۲۸۳ - ک و ل و خ و ش و د : یکی ترک بُد. نسخه "اساس" ب "
 ساس. ک : ستایش. ش و د : به ساقه فرستاد. ک : کیهان خدیو. ش :
 توران خدیو ۲۸۴ - نسخه "اساس : باشی سپاه. ش : روی سپاه. ت :
 آمرهان یکن علی ساقه العسکری سیروراهم. ک و ل و خ و د : بازگردد
 ز راه. ۲۸۵ - ش : هر آنجا. ک : مرا و را بکش. ل و خ و د : بینیش
 برجا بکش (د : برجای کش) ش : یابی مرا و را بکش. ش : نگرتا که داری
 بدل رای وهش. ک : بجنبیده هش. ل و خ : کش ۲۸۶ - د : بدینسان
 همنی رفت با تیرخشم. ک : بشتاب و خشم. ل : با تیره خشم. خ : تا تیره
 خشم. ش : رفت و جوشان زخشم. خ : خون بُدش. ل : پراز خون دل او پر
 از خاک چشم. ۲۸۷ - ل و خ و ش و د : بابیخ و شاخ. ۲۸۸ - ک :
 بیاورد لشکر. ل و خ : شده خیره. ش : شدخیره. ل : همه کافرین. خ و ش :
 همه کافران. شه کافران دل بر آگنده کین. ک : شه چینیان و دل آگنده کین
 ۲۸۹ - ک : که گردان چین. ل و خ و ش : که ترکان چین. د : که سالار ترکان
 چین با سپاه ۲۹۰ - ک : بیا راسته رفت. ل : رفتند. خ : برآ راسته رفت.
 ش : بیا راست و آمد خود. د : بیا راست و جنبید. ش : جهاس پلیدش. ک و ل و خ :
 پلیدش د : دلیرش. ۲۹۱ - ش : جمله لشکرش (در آخر مصراع دوم)
 د : این شعر را ندارد. ۲۹۲ - ل و خ : سپهبد گفتش که. خ : برآ رای

پیلان . ل و د : بیارای پیلان . ش : پیلان من با سپاه . ۲۹۳ - نسخه
 اساس «ب» که خاقان دهی زاده (شایدرهی زاده) ش : زادبجای راد .
 ۲۹۴ - ک : بیایدتا پس . ش : بیازیدلشکر . ش : که ازمرز
 ۲۹۵ - خ : همه نامه سوی راد . (وزن خراب است) د : سوی مرزداران . ش :
 نامه بر . خ و ش : زادبجای راد . ک : چونا مه بنزد دلیران رسید - که آمد
 جهاندار . ل . دوبیت ۲۹۴ و ۲۹۵ راندارد . ۲۹۶ - ش : که کس رانید
 بر زمین نیز راه . ۲۹۷ - ک و ل و خ و ش و د : زبهر جهاندار . ش :
 ببستند شاهان . ک : گردان ایران . ۲۹۸ - ش : همه نامداران
 پر خا شجوی . ۲۹۹ - ک و ل و خ و ش و د : نیامد برین بر . ل و خ و
 د : که آمد به درگه . ش : که گرد آمد اورا . ک و ل : هزاران سوار . ت :
 فاجتمع علیہ عسا کر ملأت الحزن والسهل وغمزت البرّ والبحر . ش : افزوده
 زهر کشوری هر که بدنا مدار - نبرده سواران خنجر گذار . ۳۰۰ - ل و خ :
 گونا مدار . ل و خ و ش : نامدار نکو خواه . ک : نگهدار کشور نکوراه را
 ۳۰۱ - ش : بیامد به لشکر سپه را بدید . ک : چو شایسته . ش : از میان بر
 گزید . د : هر آنکس که شایسته بدبر گزید . ۳۰۲ - ک و ل و خ : خیره
 گشت از بزرگی (سپاه) (به راه) . ل و خ : به راه . د : دلش گشت خیره ز چندان
 سپاه . ۳۰۳ - ک : ابا نامداران واسپهبدان . ش : دوبیت ۳۰۲ و ۳۰۳
 راندارد . ۳۰۴ - ل و خ : بدادش سپه را دو ساله . ش و د : بداد و سپه را
 ک : بدادش دو ساله سپه را . ۳۰۵ - ک : چولشکر ببخشید و روزی بداد .
 ش : زرشان بداد . ک : بزدکوس و آنکه بنبه بر نهاد . ۳۰۶ - ک :
 بفرمود بر دندش : بفرمود بر دند به پیشش . ش : زپیش آن سپاه . ش : کسی
 روز روشن نمی دید راه . ۳۰۸ - ک و ل و خ : تاریکی گردد . خ : گردو .
 ل و خ و د : اسپ و سپاه . ک : نمی دید راه . خ و د : ندیدند و ماه . ش :
 این بیت راندارد . ۳۰۹ - ک و بانگ خروش . ش : ز آواز گردان و بانگ
 خروش . ۳۱۰ - ک و ل و خ و ش و د : درفشان بسیار . ل و خ :
 بفراخته . ک و ش و د : سرنیزه . ک : سرنیزه از . ل و خ : سرنیزه ها را بر
 افراخته (ل : افراشته) . ۳۱۱ - ش : چو رسته درخش . ش : چوبستان
 که با شده وقت بهار . ک : به گاه بهار . ۳۱۲ - ل و خ و د : ازین سان
 بفرمان . ش : ازیشان بفرمود . ش : بکشور همی بد سپاه .
 ۲۱۳ - ک و خ : بلخ نامی . ل : به جیحون کشید . ش : به لشکر رسید . در
 نسخه اساس «ب» ابیات ۳۱۲ و ۳۱۳ وجود ندارد . ش : پس از ۳۱۶ آورده

ت : و سارالی ان وصل الی بلخ و منها الی جیحون . ش : افزوده است :

« زتاریکی گردوبانگ سپاه - درفش همایون فرخنده شاه »

۳۱۴ - ک و ل و خ و د : فرود آمد از اسپ و . ش : درفش همایون فرخنده شاه ۳۱۵ - ش : بخواند آن زمان شاه جاما سپ را - که اورهنمون بود گشتا سپ را ۳۱۶ - ش : شه موء بدان . ک : شاه زمین بزرگان و گردگزين . ش : ابیات ۳۱۵ و ۳۱۶ قبل از بیت ۳۱۳ . ۳۱۷ - ل و خ و د : پاکیزه جان . ش : چنان فال گو بود و اسفهدان که بودی برا و آشکار و نهان . ۳۱۸ - ل و خ و د : ستاره شناسی . ش : ستاره شناس گر انما یه نسخه اساس و نسخه ش : همان او به دانش گر انما یه بود . ش : د : (به) فرهنگ و دانش و را پایه بود . خ : و را مایه بود ۳۱۹ - ش : چوبشید از و شاه . ک : بپرسید از و شاه گفتا . ۳۲۰ - ل و خ : داد بس . ک : این بیت را ندارد . ۳۲۱ - ش : ببايد ترا کردن از اختر شمار . (وزن خراب است) بگویی که چون گردد این روزگار . ۳۲۲ - ل : آغاز و فرجام را . د : آغاز و انجام . ک و ل و خ و ش : و د : کرابیش (ل : خوب) خواهد بد آنجا (ل : انجام را) (د : اینجا) درنگ ۳۲۳ - ل و خ و د : نیا مدش خوش پیر جاما سپ را ۳۲۴ - ک و ل : که من خواستی کایزد . خ و د : که ای کاشکی کایزد . ۳۲۵ - ش : مرا گر نبودی هنر ۳۲۷ - ل : مگر از من اوداد پیمان کند . ش : مگر با من از پیش پیمان کند . د : ندارد

۳۲۸ - ک و ل و خ و ش : جهاندار گفتا ... ک : به داد و دل پاک رای . ل و خ و د : بدین نام دین آور پاک رای . ۳۲۹ - ل و خ : بجان زیر نبرده سوار . ۳۳۰ - ک : که هرگز بت . د : که هرگز به روی تو من بدکنم .. نه من خودکنم . ش : که هرگز بتو کار دشمن کنم . ک : نفرما یمت هیچ و نه من کنم . ل و خ : این بیت را ندارند . ۳۳۳ - ش : زبنده میا زار کز بیم و خشم . خ و د : این بیت را ندارند . ۳۳۴ - ک و ش : بدان ای نبرده شه نامجوی . خ : یکی نامجوی . ک : چوری اندر آرند گردان به روی . ل و خ : چورزم آورد روی گردان به روی . ش : چو گردان بروی اندر آورد روی . د : چورزم آورد روی گردی بروی ۳۳۵ - نسخه اساس « ب » : بانگ و یله کنند . ش : بدان گه که بانگ یلانی کنند . ک : بانگ و نعره زنند . خ : تو گوئی همه کوه . ش : تو گویی مگر کوه را بر کنند . ۳۳۷ - ک : جهان بینی ای شاه گشته کبود . ل و خ و د : جهان بینی آنگاه گشته کبود . ش : جهان بینی از گاه گشته کبود . ش : زمی پرز آتش

۳۳۸ - ل و خ : وزان زخم و . ش : چوسندان و چون پتک آهنگران .

۳۳۹ - ل و خ و د : به مغزان درافتد . ک و ش : اندرافتد . ل : تسراک
ترنگ . ک و ل و خ و ش : جهان بجای هوا . ک : گشته پرناله و ... ل و خ :
جهان پرکند ... ش : پرشود . د : پرکند . ک : ناله و . ل و د : ناله . خ :
ازدم . نسخه اساس «ب» : واو بعد از بوز ندارد . ک و خ : بوق و خنگ

۳۴۰ - ل و خ : گسته شود . باقی نسخ : چرخ (د : و) گروندنها . ل و خ : یلان
را زخون تر (خ : پر) شود جویها . ش و د : درفشان ببالند از خود نها
(خونها) . باقی نسخ جز نسخه اساس : زمین سرخ گردد از آن خونها .

۳۴۱ - ک و ل و خ و ش و د : این بیت را ندارند . ۳۴۲ - ل : بسی
بر پدر . ش : بسی بر پدر . نسخه اساس : پسر گشته بینی همی بی پدر - پدر
بی پسر نیز گشته بسر . ش : بسی بی پسر گشته بینی پدر - بسی بی پدر گشته
بینی پسر . ت : از بیت ۳۳۴ تا ۳۴۲ : اعلم ایها الملك انه اذا التحم
القتال و احمر البأس . ۳۴۳ - ک : کس آن . د : کی نامدار . ش :
نخستین مرآن نامدار اردشیر . ل و خ : پسر شهریار . ش : سر شهریار . ک :
سر نامداران نبرده امیر . نسخه اساس : بجای دلیر : دبیرک : امیر . ل :
زبیر . خ : زبیر ۳۴۴ - ل و خ و د : تازیان اسب ۳۴۵ - ش : که
هر کس نداند مرآن را شمار ۳۴۶ - ک و ش : بفرجام کشته شود . ک :
ب خاک اندرون سرش گشته شود . ۳۴۷ - ک و ل و خ و ش و د : این بیت
را ندارند . ۳۴۸ - ک : (مصرع دوم) به پیش افگند تیز اسب سیاه . ل و
خ و ش و د : به کینش کند تیز اسب سیاه . ۳۴۹ - ک و ل و خ و ش و د :
دژم گردد و تیغ را برکشد . ک : بهر جمله بسیار دشمن کشد . ش : در آن حمله
بسیار مردم کشد . ل و خ و د : مردم کشد ۳۵۰ - درک و ل و خ و ش : این
بیت بعد از بیت ۳۵۳ است . ۳۵۱ - ش : برهنه شود ۳۵۲ - خ و ش :
بیایید هم آنگاه . ک و ل و خ و ش و د : ببسته میان بر (ک : در) میان
بندمن . ۳۵۳ - ک : خروشد در آید به پیش سپاه . ل و خ و ش و د : چو
رستم بیایید میان سپاه : بیت ۳۴۸ . ۳۵۴ - ش : بسی گرد باشد . خ :
سرخسروان را . ۳۵۶ - ک : به دندان بگیرد ... به دندان ...
ش و د : گرامی چوبیند چوبیند به میدان درون . (د : که بیند ز اسب
اندرون) - درفش همایون را (ود : پراز) خاک و خون + دوتا گردد از پشت باره
به زیر - بگیرد درفش و برآرد دلیر . د : به یک دست شمشیر و دیگر درفش -
بگیرد بدانجا درفش بنفش . ۳۵۷ - ش : ... و دیگر درفش ... بگیرد

بدان جایگاه شاد و کوش . ۳۵۸ - ک : از اسپان همی افگند . ل و خ : ازیشان همی افگند . ش و د : ازینسان همی افگند همی افگند بیخ آهرمان ش : افزوده است . پس آنگاه دستش به شمشیر تیز - فگنده کند دشمن برستیز . گرامی بگیرد به دندان درفش - بدار بدانداد درفش بنفش . نگاه کنید به بیت ۳۵۶ ۳۵۹ - ش : هم آخر در آن جای کشته شود . ک : سرانجام ترکان به تیغ و کمند سرپهلوانش به خاک افگند . ش : به خاک و به خون درنکشته (؟) شود . ل و خ : این بیت را ندارند (نگاه کنید به بیت ۳۴۶) ۳۶۰ - ل و خ و د : آسوده بستور . نسخه اساس «ب» نستوه ، ک و د : نستور . ش : دستور . ک : اسپ برسان شیر . ۳۶۲ - ل : ابر دشمنان دست گشته . ش : گسردد . ک : خرامد ز پس باز پیروز بخت - بسی دشمنان را فگنده درخت . د : ندارد ۳۶۳ - ک : بیاید پس آن گه گزیده سوار . ش : بیاید از آن پس گزیده سوار . ل و خ : پسر شهریار . ش : سرشهریار . ک : سوار جهان نامور نیوزاد . ل و د : نیوزاد ، خ : نیودار ، ش : نیزه دار ۳۶۴ - ل و خ و د : شست مرد . ک : به تیغش بسی ترک کشته شود - سرانجام ازو بخت گشته شود . ۳۶۵ - ک : این بیت را ندارد : ت . از بیت ۳۶۰ تا ۳۶۵ چنین ترجمه شده : ثم یتقدّم ابن لزریر فی قتل ستین نفساً من آساد الصّین ثم ینصرف فی صیبه سهم فی قتلّه . ۳۶۶ - ک : نبرده سوار کی نامش زیریر . ش : سوار دلاور که نامش زیریر . ل و خ و د : نبرده سوار آن که نامش زیریر . ۳۶۷ - ک : نشسته بر اسپی سیاه سمند . د : نشسته بر اسپ تازی سمند . خ : نشسته بر اسفید تازی سمند . ۳۶۸ - ش : برو جمع گردد سرا سر سپاه . ۳۶۹ - ش : بگیرد ز گردان دشمن هزار . ل و خ : فرستد سوی شهریار . ۳۷۰ - ل : به هرجا که آن شاه بنهاد روی . خ و د : به هرجا که بنهد مر آن شاه روی . ش : بنهد آن گرد روی . ک : افزوده : ستایند آن شاه را هر کسی - که بکشد ز گردان ترکان بسی . ۳۷۱ - ش : پسندند آن پهلوی شاه را . د : نه استدکس آن پهلوی شاه را . ل و خ : پهلوی شاه . ۳۷۲ - ک : بیفگنده بیند بزرگ اردشیر . ۳۷۳ - ک : بگیرد بزاری . خ : و آنگه نژند . ک : برانگیزد آن تازی اسپی سمند . ل و خ و د : برانگیزد آن اسپ تازی سمند . ۳۷۴ - ک و ل و ش و د : باخشم . خ : تا چشم . ک و ل و خ و ش : قبل از تیز بدون واو . ۳۷۵ - ک : ستایش کند شاه لهر اسپ را . ۳۷۶ - ک : صف دشمنان را زهم بردرد . ۳۷۷ - ل : دین زردشت را . خ : زین زردشت را . ک : به یزدان فرّخ دهد پشت را . خ : گوی

پشت را . ش : زگیتی به یزدان نه‌دپشت را . ۳۷۸ - ل و خ : بریده
 کند . ش : بریده شود از وی آن تاج و تخت . ک : فگنده شود آن سزاوار تخت .
 د : بریده شود آن گزیده درخت . ۳۷۹ - ش : نام او بندرفش . ل و خ و
 ش و د : سوی نیزه . خ : آرد درفش بنفش . ش : نهفته درفش . ک : بیاید
 برش بی درفش بزرگ - به تن ژنده پیل و بدیزه بزرگ . ۳۸۰ - ک :
 گرگ گزین . ۳۸۱ - ل و ش : نشیند بر آن . خ و د : ببندد بروراه .
 ش : بر آن باره چون پیل مست ۳۸۲ - نسخه اساس «ب» بازگردد به رزم . خ :
 بازگردد دژم (قافیه غلط می شود) . د : توگوئی که بیرون خرامد رزم . ش :
 گرفته چهل گرد و گشته گرز . ک : شکسته سلیح و گسته گرز . ۳۸۳ - ک :
 آن ترک ژوبین بدوی . ش : نهانی مران ترک رومی بدو . ل : نیارد شدن
 آشکاره . ش : آشکارش بدو . خ : این بیت را ندارد . ۳۸۴ - ک و ل و
 خ و ش و د : ابردست آن . ۳۸۵ - ل و خ و د : که خواهد نخست آن
 زمان کین او . ش : آنکهی کین او . ۳۸۶ - ک : چودرنده گرگ .
 ل و خ و د : درافتند چون شیروگرگ . ش : بگردارگرگ . ۳۸۷ - ل و
 خ و د : همی‌برزنند . ش : همی افگند . ک : همی تا زدا این را بر آن . در نسخه
 اساس «ب» اشعار ۳۸۶ و ۳۸۷ جا بجا هستند . ۳۸۸ - ک : که لرزه درافتد
 به مردان مرد . ل و خ : ولرزه برافتد . ش : گریزند گردان به مردان مرد
 ۳۸۹ - ک : تاریک ماه . ل و خ : نبینند از گرد کس روی ماه . ش و د :
 خورشید و ماه . ۳۹۰ - نسخه اساس «ب» تیز تیغ . ش : بتابد همی چون
 ستاره . ۳۹۱ - ل و خ و ش : وزان زخم گردان . ک : کجا برزنند .
 ل : ویک بردگربر . ۳۹۲ - ل : پسر بر پدر را . خ و ش : پدر بر پسر بر
 پسر بر پدر . ۳۹۳ - نسخه اساس «ب» : وزان زاری و خسته خستگان . ل و
 خ : وزان ناله و ناله خستگان . ش : وزان ناله وزاری آن سگان . ک و ل و
 خ : پابستگان . ۳۹۴ - ل و خ : و چندان از آن کشته آید سپاه (ل) آید
 تباه) . خ : تبه گردد از برگزینان شاه . ک : این بیت را ندارد . ش : زبس
 کشته کا فتد در آن رزمگاه - روان جوی گردد ز خون سپاه . ت : از بیت ۳۸۶ تا
 بیت ۳۹۴ : ثم تنفض الصوف و تشتجر الرماح و السیوف فیکثر القتل فی
 الطائفین . از بیت ۳۹۱ تا ۳۹۴ در «د» نیامده است . ۳۹۵ - خ :
 کلمه آن را ندارد . ک و ل و خ و ش و د : پلید سترگ . ک و ل و خ و د :
 درنده گرگ . ش : بگردارگرگ . ۳۹۶ - ش : زهر آب داده به کف . ل و خ :
 همی تا زند . ش : باره تا پیش صف . ک : این بیت را ندارد . ۳۹۷ - نسخه

اساس «ب»: برزگزینان (وزن بهم می خورد). ش: تبه گردد از
 نامداران شاه. خ: که ازخونشان پرشودرزمگاه: نگاهکنیدبه بیت ۳۹۴
 ۳۹۸ - ش: ازپس پشت یزدانش یار. ۳۹۹ - د: افگنددرستخیز. ک و ل
 و خ: ازوجامه (ک: دیده) پرخون و. نسخه اساس «ب»: پرخون دل پر
 ستیز. ش: د: ازودیده... ل و خ و د: جان پرستیز. ۴۰۰ - د: ززین
 نیمه. ل: برین نیمه تنش. خ: یکی نیمه تنش. ک: ززینش یکی نیمه
 زرافگند. ش: برین نیمه ازتن بدورافگند. ۴۰۱ - نسخه اساس
 «ب»: بگرداندش آهنین گرزرا. ک: بگیردش آن آهنین. ک: آن فترخی
 برزرا. ۴۰۲ - ک: به یک حمله شان اززمین. ل و خ و ش: اززمین
 برکند. ش: همه پستان برزمین افگند. ل: افگند. خ: تبه شان کند
 پاک و بپراگند. نگاهکنیدبه بیت ۴۰۳ - ۴۰۳ - ل: تبه شان کند. ک و ل
 خ و ش: این بیت راندارند. ۴۰۴ - ش: سرانجام آن گردسالارچین
 ل و خ و د: ازاسفندیارآن کی. ش: یل. خ: پاکدین.
 ۴۰۵ - نسخه اساس «ب»: ول و خ و ش: شکسته دل و دیده ریخته. د: به
 توران نهدروی... شکسته دل و خونها ریخته. ۴۰۶ - ل: بیابان
 گذارند. خ: شودشاه بیرون و. ش: این بیت راندارد. ۴۰۷ - ل و خ:
 سرخسروان. ۴۰۸ - ک: نیایدازین. د: نباشدزمن. ل و خ:
 نبینی زمن یک سخن. ل: روی برما دژم. ۴۰۹ - ل و خ و ش: که
 من این که گفتم. د: من این را که گفتم. ک: من این که بگفتم. ش: بگفتم
 بگفتم مگر. خ: دگر. ۴۱۰ - ک و ل و خ و ش و د: وز آن پس که
 پرسید (ل: بهرسند). خ و د: تاریک چاه. ۴۱۲ - ک: پرسیداین
 ک و ش: تخت خفتید. ت: فَخَّرَ الْمَلِكُ صَعْقًا عِنْدَ ذَلِكَ. ۴۱۳ - ش:
 زدستش درافتاد. ک و ل و خ: همه فروبرز. ۴۱۴ - بجز نسخه اساس:
 بیهوش گشت. و خاموش گشت. نسخه اساس «ب»: نگفت این سخن نیزو...
 ۴۱۵ - نسخه اساس «ب»: چوباز آمدش هش شه (د: شه شهریار) سرفراز. فرود
 آمد از تخت پاکیزه باز. ک: این بیت راندارد. ۴۱۶ - ش: چوباید مرا.
 ک: مرآپادشاهی وگاه. د: دوبیت اضافه دارد. ۴۱۷ - ک: ایان. ش و د:
 که ایشان بر من گرامی بدند (د: گرامی ترند). ک: گزین سپاهان و. ش: نامی
 بدند. ۴۱۸ - ک: این بیت پس از ۴۱۶ آمده. ل و خ: بجای بیت های ۴۱۷ و
 ۴۱۸ آورده است: همی رفت خواهند ما هان من - دلیر و سواران و (ک: چراغان
 لهراسپ) شاهان من + چه باید مرآپادشاهی و بخت - توانایی و (خ: بدون و او) لشکر و گنج

(ل : تاج) (خ : گنج و با تاج) و تخت ۴۱۹ - ل و خ : به جاما سپ گفت
 این چنین آشکار . ۴۲۰ - خ : بسوزم دل پیر ۴۲۱ - ش : نفرمایم ش
 پیش رفتن . نسخه «اساس» ب : به جنگ سپه را بسازم بسان پلنگ .
 ک : نفرمایم ش رفت تا پیش رزم . ۴۲۲ - ک : به آزادگان و جوانان
 من . ش : هم آزادگان و ... ل و خ و د : کیان زادگان با جوانان . ک و
 ل و خ و ش و د : چنان چون تن و جان من . ۴۲۳ - خ : نخواهم همه سر
 بسر . ل : نشانم زره شان نیوشم . خ : نیوشم زره شان نسایم به . ش و د :
 بگویم که در جنگ نایند پیش . ک : این بیت را ندارد . ۴۲۴ - د : زند
 ترک ناوک بدین کوه سنگ . ک : ترک تیر خدنگ . ش : چگونه زند نوک
 ناوک خدنگ . ک و خ : کوه و سنگ . ت : از بیت ۴۲۰ تا ۴۲۴ : اشرت علیهم
 بالكف عن القتال . ۴۲۵ - ک : خردمند گفتش ... که ای خوب چهره
 شهاب فرین . خ و د : شاه با آفرین . ل : این بیت را ندارد .
 ۴۲۶ - ل : گزایشان نباشد به پیش سپاه . ک : به سر بر نهاده ... ک و ل و خ
 و د : ز آهن کلاه ۴۲۷ - ک و ل و خ و د : گردان چین . خ و ش : فسرّه و
 پاک دین ۴۲۹ - ل و خ : راز خداست . ش و د : حکم خداست .
 ۴۳۰ - د : از اندوه . ل و خ و ش : ندارد ت سود . خ و د : این کار بود .
 ش : کجا بودنی هر چه با تست بود . ک : این بیت را ندارد ت : فان الکائن
 لامحاله کائن . ۴۳۱ - ل : مگردان دلت بیشتر . ج : مکن بردلت
 بیشتر زین گزند . ل و خ : به داد جهان آفرین کن بسند . د : تودا د جهان
 آفرین کن پسند . ش : این بیت را ندارد . ۴۳۲ - خ : چو خورشیدگون
 گشت . ش : چو خورشیدگون شد جهان سیاه . د : گشت و ۴۳۳ - ش : نشست
 از بر اسپ و بنهاد روی - به روی جهاندار پر خا شجوی . ۴۳۴ - ش و د :
 از اندیشه در چشم نامدش خواب : نسخه «اساس» ب : به رزم و به بزمش گرفته
 شتاب . ک : ابیات ۴۳۲ و ۴۳۳ را ندارد و بیت ۴۳۴ بعد از بیت ۴۳۵ آمده
 است . ۴۳۵ - ک و ش و د : گفتش . خ : گفت و . خ : فروغ ستاره شده .
 ک : بزدکوس بر پیل و لشکر کشید . ش : بزدکوس و پیلان و لشکر کشید . ل : این
 بیت را ندارد . ۴۳۶ - د : این بیت را ندارد . ۴۳۷ - ش : تا
 حربگاه ... فراز آوری . د : از آنجا ۴۳۸ - ک : این بیت را
 ندارد . ۴۳۹ - ک و د : فرستاد بر هر سوی . ل و خ : فرستاده بر سوی
 ک : چنان چون به آیین آزادگان . ل و خ و د : بد آیین آزادگان . ش :
 ابیات ۴۳۸ و ۴۳۹ را ندارد . ۴۴۰ - ک و ل و خ و د : گفتش به شاه .

ک : به تنگ اندر آمد سپاه . ل : به نزدیک آمد سپاه . ش : بدو گفت گویند
 کای شهریار - جهاندار با فزّه و نامدار . ۴۴۱ - نسخهٔ اساس «ب» :
 ترک چین . ش : شهرچین ۴۴۲ - ک : این بیت را ندارد ۴۴۳ -
 ش : دیده بان بنگرید . فرستاد دیده به دیده رسید . ۴۴۴ - ک : شیر
 دلیر . ش : برادرش را گفت فزّخ . ۴۴۵ - خ : بیاز . ش : کهستان
 درفش وزینجا بتاز . ۴۴۶ - ش : سپه دار شد لشکرش . ۴۴۷ - د :
 بداد آن جهاندار . ۴۴۸ - ل : دلی بود . ش : که بودی دل شیراندر
 برش . ک : که بودش دل شیرو فزّخ برش . خ : که شیرزیان نامدی همبرش .
 نگاه کنیده بیت ۴۵۷ ۴۴۹ - ک و ل و خ و ش و د : همچنین سپاهی
 بیاراست خوب و گزین ۴۵۰ - د : به پورگرامی ... که فرزندا و بود
 همتای شاه . ک و ل و خ و ش : که فرزندا و بود دستور شاه . ک افزوده : چونچه
 هزاران سوار دلیر - سپهبدش را داد فزّخ زیر - بدودا دو کردش نگهبان گاه -
 که شیرجهان بود و همتای شاه . ل و خ و ش : این دوبیت را تا کید می کنند .
 ۴۵۱ - نسخهٔ اساس «ب» و ش : نیست و داد . ک و ل و د : نستور . ک و ل
 و خ و د : فزّخ نژاد ۴۵۲ - ک و ل و خ و ش : بیاراست بر شد به کوه
 نسخهٔ اساس «ب» : همی گشت از رنج برده ستوه . ۴۵۲ - ل و ش و د :
 نشستش بر آن (خوب) . خ : نشسته بر آن خوب . ش و د : نفزتا بنده گاه ش :
 همی خواست کردن به لشکر . ک : این بیت را ندارد . ۴۵۴ - ک :
 ارجا سپ آن شاه ترکان و چین . ل و خ و ش و د : سواران چین . ک : بیاراست
 آن لشکرش . ل : بعد از ۴۵۶ آمده . ۴۵۵ - ک و ل و خ و د : جدا کرد از و . ک
 و ل و خ و ش و د : صد هزار ۴۵۶ - ش : فرستادشان پیش . د :
 فرستادشان نزد . ل و خ : فرستادشان برسوی . ک : کوس مہی داشت و
 پیل و درفش . ش : زرّینه کفش . د : که کوس مہی داشت و زرّین درفش .
 ۴۵۷ - ل : یک نیمه زان لشکرش . د : از لشکرش . ک و خ و ش و د : که
 شیریلہ . نسخهٔ اساس «ب» : نامدی در برش ۴۵۸ - ش : سپرد آن دگر
 دست برگرگسار . ک : دگر دست بدیپهلوان گرگسار . نسخهٔ اساس «ب» :
 سواران شایسته چون صد هزار . ۴۵۹ - ش : بیاراست خود با سواران چین
 ۴۶۰ - نسخهٔ اساس «ب» : نام خواست او . ک و د : نام خواست از . د :
 دلیرانش نام . ل و خ و ش : نام خواست هزارانش نام . ل : هزار سف
 نام . ۴۶۱ - ک : برفتند هر سواران گرد . ل و خ و د : سوار گزین .
 ک : نموده به هرجای شان دستبرد . ل و خ و د : دست کین . ش : چو سیصد

هزارازسواردلیر - چودرتنده گرگ (و) چوارغنده شیر ۴۶۲ - ک و ل و
 خ و ش و د : هرسوبه لشکرنگاه . ۴۶۳ - نسخه اساس "ب" پسر داشت
 یکی . ل : داشتش آن گرانه میه . د : پسی داشت پیل . خ : داشتش یک . ش :
 پیش داد پیل . نسخه اساس : جهان دیده و خورده او گرم و سرد . ل و خ : و
 سرفراز نبرد . ش : خورده گرز نبرد . د : خورده گردنبرد ۴۶۴ - ک و
 ل و خ و د : سواری گرانه میه . ش : چشیده زگیتی بسی سرد و گرم .
 ۴۶۵ - پورخود را نگه کرد (وزن خراب است) خ : نگه دار کرد ۴۶۶ - خ :
 برد روز . د : گشت روز . ل و خ و ش و د : گیتی فروز . ک این بیت را ندارد .
 ۴۶۸ - ل و ش : که اندر نشستند گردان . خ : که ایدرن نشستند . د : که
 اندر نشستند . ۴۶۹ - ل و د : که گفتی که بیستون است راست . نسخه
 اساس "ب" : توگفتی که همچون ستون است راست . ۴۷۰ - ل و خ و
 د : نشست آن گوپهلوان . ش : به زین اندر آمدشه پهلوان . ک : ابیات
 ۴۶۸ و ۴۷۰ را ندارد . ۴۷۱ - خ : که هر دو برابر از آمدند . ل : فراز
 آمدند . د : این بیت را ندارد . ۴۷۲ - ک و ل و خ و ش و د : چو
 صفای گردان بیا راستند . ش : یلان همبردان خود خواستند .
 ۴۷۴ - نسخه اساس "ب" : چو خورشید گشت از جهان ناپدید . د : برفت
 آفتاب . ۴۷۵ - ل و ش و د : پیکانهای درفشان . ج : پیکانها
 درفشان همچو آب (وزن خراب است) که : زپیکان تیروز پر عقاب .
 ۴۷۶ - ل و خ و د : توگفتی هوا ابردارد . ۴۷۷ - نسخه اساس "ب" :
 و ل : بعد از گرزداران واو ندارند . ش : همی تاختی آن برین . ل و خ :
 که می تاختندی برین و بر آن . ک : این بیت را ندارد ۴۷۸ - ل و خ
 و د : هوا زین جهان . ش : هوا و زمین بود میگون شده . ل و خ و د : پاک
 پر خون شده . ش : زخون یلان خاک معجون شده . ک : این بیت را ندارد .
 ۴۷۹ - ل و خ : نخست آن سپاه هژیر . ک : هجیر . نسخه اساس "ب" : و ش :
 سرشهریار جهان . ل و خ : پسرشهریار جهان . ش : کرد میر . ۴۸۰ - ل
 و خ و ش و د : به آورد که رفت چون پیل مست . ل و خ : توگفتی که او طوس .
 ک : بسی لشکر از دشمنان کرد پست . ۴۸۱ - ک و ش : گرد سپاه .
 ۴۸۲ - ک : در آمدیکی نا و کش بر میان . گذارنده شد از سلیح گران . د : از
 سلیح کیان . ۴۸۳ - ک : ز اسپاندرافتاد . تن شاهوارش بیا لود
 خون . ل : آلوده شد زیر خون . ش و د : تن شاهوارش پراز خاک و خون . خ :
 پر شد به خون . ۴۸۴ - ک و ل و خ و ش و د : دریغ آن نکوروی تابان

چوماه . ۴۸۵ - ل: پسر شاه شیدسپ مرد . د: بیامدپس آ زاده شیروچو
 گرد . خ: پسر شاه سیلاب گرد . ش: پس آن شاه آ زاد مرد . ل: که خاورش
 گفتی شنش به مرد . خ: که خاور تو گفتی زرشکش بمرد . ش: که زو
 بیاموخت هر کس نبرد . ۴۸۶ - ل و خ و ش و د: به پیش اندر آمدش :
 بدست اندرا . ۴۸۷ - ل و خ: بخاری بر آورد . د: غریوی بر آورد .
 ش: مانند شیر . که آ ورد خواران گوزنان بزیر . ۴۸۸ - ل و خ:
 بکشتش سواران دشمن هزار . ش: از دلیران دشمن هزار . ۴۸۹ - ش:
 به هنگام آن بازگشتن . ل و خ و ش و د: زمین کرده بدرنگ رنگ .
 ۴۹۰ - ش و د: شدا از اسپ آن شاهزاده جدا . جز نسخه اساس «ب» و ش:
 شاهزاده فنا . ل افزوده: دریغ آن گرانمایه شیر مرد - که نادیده باز آن
 پدر را بمرد . خ و ش: افزوده اند . ک: ابیات ۴۸۵ تا ۴۹۰ را ندارد .
 ۴۹۱ - خ: بیامد برش . ک: بیامدپس آ زاده . ش و د: که تابنده بُد روی
 او همچوماه . ۴۹۲ - ل و خ و د: یکی باره برنشسته . ش: یکی تازی
 برنشسته . نسخه اساس «ب»: برنشسته به نیل . ک و ش: به تگ همچو بادو .
 ۴۹۳ - ک و ل و خ و ش: به آ ورد که رفت . ل و د: رفت نیزه بگاشت . ش:
 نیزه گذاشت . ک و ش: بگردید اسپش . ل: بگردید بر سرفراشت . ش:
 گذاشت . د: و باره بداشت . ۴۹۴ - نسخه اساس «ب» و ک و ش:
 کدامست گفتا که کهرم . د: بگفتا کدامست . ش: چنین گفت کهرم کجا آن
 سترگ . ل و خ و د: پیکر بپروگرگ . ش: که پیکر مرا و را بود پیل و گرگ .
 ۴۹۵ - ک: که با گرسنه گرگ دندان زخم . ش: گرسنه پیل دندان زخم .
 ۴۹۶ - ش: بگشتند در رزم هر دو چو باد . بزدن نیزه ترک را شاهزاد .
 ۴۹۷ - ک و ل و خ و ش و د: از اسپ: ک: اوفتاد . ل و خ: اندر آورد
 ش و د: اندر افکند . ک و خ و ش و د: سرش . ک: اندر افتاد . ک و خ و
 ش و د: کمرش . ۴۹۸ - خ: همی گفت در پیش . ک و ل و د: در پیش
 ک: ترکان چین ... کوه پر خشم و کین . ل: کوه را پرز کین . خ: کوه را
 همچنین . ۴۹۹ - ش و د: همانا چنان (د: چنو) مرد دیده ندیند .
 به خوبی چنان (د: چنو) گوش هم کم (د: کمتر) شنید . ک: این بیت
 را ندارد . ۵۰۰ - ش: برو بر گماشت ... زیشتش سرتیر بیرون گذاشت .
 ک و ل و خ و د: شد آن خسرو شاه زاده بباد . ۵۰۱ - ل و خ: شده روی
 اویاب نادیده باز . ۵۰۲ - ک و ل و خ و د: بیامدپس . ک: پس او
 شهریار سپاه . د: از سواران سپاه . ش: بیامد سواران برون از سپاه . ک:

مهین پورجا ماسپ . ش : که بدپورجا ماسپ . چاپ مسکوپسرنهم . ۵۰۳ - ل و
 خ : بیامدسواری . ش : نبرده سوارگرامیش . ل و خ و ش : هماننده
 پوردستان . ۵۰۴ - ک : برنشسته بلند . ل : خمبک . خ : چوخنک . ک و
 ل و خ : نکوگامزن . ک : باره دلپسند . ل و خ : چرمه بیدرنک . ش :
 بتن باره همچوکوه بلند . د : بهفتراک برگردکرده کمند . ۵۰۵ - ک و
 ل و خ و ش و د : این بیت راندارند . ۵۰۶ - ل و خ و د : خداوند
 دادار را کردیاد . ش : خداوند استاد را کردیاد . ۵۰۷ - ک و ش : که
 آید برنیزه . ک : دل گسل . ۵۰۸ - ش : کجایست آن جادوی جزنسخه
 اساس و ک : کجا خواست نام و هزارانش نام . د : کجای نام خواست از
 هزارانش نام . ک : کجا خواست از نام (وزن خراب است) ل و خ و ش : کجا
 نام خواست و . ۵۰۹ - ک و ش : توگفتی که یک (ش : مگر) شیرتندست
 راست . ل و خ و د : بر آن اسپ گفتی که کوهست راست . ۵۱۰ - ل و
 خ : دوسواران هژیر . ک و ش : این بیت راندارند . ۵۱۱ - ل : گرامی
 که وی بود . ش : گرامی که او بود . ک : گراینده بود آن سوار دلیر .
 ۵۱۲ - ک : برفت آن گرامی . نسخه اساس «ب» و ش : آن گرامی نبرده . ک :
 که زورکیان داشت و برنده تیغ . ل و خ و د : که زورکیان دید و برنده تیغ .
 ش : که گزکیان دید و برنده تیغ . ۵۱۳ - ل و خ و د : کینه خستگان
 پرستیز . ۵۱۵ - ک و ل و خ : سپاه ازدوسو . ک و ش و د : در هم
 آویختند . ک : خروش ازدولشکر برانگیختند . خ : چوگردان لشکر برانگیختند
 یکی گردسهمین برانگیختند . د : یکی گردتیره برانگیختند .
 ۵۱۶ - ل و خ و د : از آن زخم شمشیر و گرد سپاه . ک : از آن گرد میدان
 ببوده سپاه . ۵۱۷ - ک و ش : مصرعهایش پس و پیش است .
 ۵۱۸ - ش و د : گرامی چودید . ک : گرامی گرفت آن درفش . خ و ش و د :
 درفش چونیل . ک و ل : درفش به نیل . ک و ش و د : افکنده بودند از
 پشت پیل . ل و خ : افکنده بودند بر پشت پیل . ۵۱۹ - ک و ل و خ
 و ش و د : فرود آمد و برگرفتش ز خاک . نسخه اساس «ب» و ش : بیفشاند از
 خاک . ک : خاک و بزد و د پاک . ۵۲۰ - ل : که از نیزه نامسداران
 گزین . ک : که برپای کرد آن درفش گزین . خ : نیزه برگرفت از زمین .
 ش : نیزه اوزبالای زمین . ۵۲۱ - ش : برداشت بسترد . خ : نمودند
 هرگونه دستبرد . ش و د : بسترد گرد . خ : مصرعهایش پس و پیش است . د :
 مردان مرد . ۵۲۲ - ل و خ و د : به گردش زهرسوهمی تاختند .

۵۲۴ - ک : بر آن رزمگاهش فگندندخوار . ۵۲۵ - ل و خ و د : سوار دلیر . ک و ش : این بیت را ندارد . ۵۲۶ - نسخه "اساس" ب : و ک و ش : نستوه ل و خ و د : نستور . ش : نبردکیانزاده . ۵۲۷ - ک و ل و خ و ش و د : بکشتش بجای بکشت او . نسخه "اساس" ب : و ک و ل و خ : بسی دشمن بجای از آن دشمنان . ک و ل و خ و د : که آخته بد (ش : آموخته بود) از پدرکارزار . بجای مصرع دوم . ۵۲۸ - ک و ل و خ و ش : بازشدايستاد ۵۲۹ - نسخه "اساس" ب : بیامدپدربرگزیده . ل و خ و د : بیامدپس او برگزیده . ش : پس آنکه گزیده سوار . نسخه "اساس" ب : پدرشهریارجهان . ل و خ : پسرشهریارجهان . نسخه "اساس" ب : نیوهزار . ش : مردوار . ۵۳۰ - ک و ش : به زیراندرش بر (ش : بد) یکی شولکی . ک و ل و خ و ش و د : که نایدچنان (د : چنو) از هزاران یکی . ۵۳۱ - ک : بیامد پس او خود به آوردگاه . ش و د : دمان تابه آوردگاه . ک : گفت ای سران سپاه . ل و خ : این بیت را ندارند . ۵۳۲ - دراصل نیره گزار . ۵۳۳ - ک و ل و خ : به پیش من آیند . ش و د : که آید به میدان نیزه به کف ک : که در رزمگه مردمرداست . ل و خ : که در پیش شان (خ : تان) مردمرداست . ش و د : که در پیش شان (د : نیستان) تیر آمد به تف . ۵۳۴ - ک : سوی بسی تاختند . ش و د : سوی اوتاختند . ک و ل و خ و ش : مرا فگندنش را . ک : همی خواستند . ۵۳۵ - ک و ل و خ و د : جهان نیوزاد دلیر . ش : جهان شیرمرد دلیر . ک : چوپیل دژم بود . ل و خ : دژنده شیر . ش و د : چوغژنده ببر و چودژنده شیر . ۵۳۶ - ل و خ و ش و د : گردان چین ... همی درنورد دزمین . ک : این بیت را ندارد . ک : بکشت از بزرگان صد و شست مرد . ش : بکشت از یلان شان (د : گوانشان) صد و شست مرد . ک و ل و خ و ش و د : همه پروریده بجای در آن تاختنها . ک و ل و خ : به گردنبرد . ۵۳۸ - ل : پس انجامش . ل و خ و د : چنین آمده . نسخه "اساس" ب : آمد و بودش ۵۳۹ - ک و ل و خ و ش و د : بمرد و برفت . خ : اینست برجای اینت . ل و خ و ش : آیین جنگ . ۵۴۰ - خ : رایگان تر به چیز . د : گرانیامه شیر ... خیر خیر . ۵۴۱ - خ : مصرعهایش پس و پیش است . ک و ش : ابیات ۵۴۰ و ۵۴۱ را ندارند . ۵۴۲ - ک و ل و خ و د : آن خوب چهر سوار . ش : پهلوان سوار . ک : ز مردان به گردش . ش : به گردش ز گردان . ۵۴۳ - ل و خ : به هر گوشه یی اندر آویختند . ش و د : درهم آویختند . ل : زروی گرو (وزن غلط

می شود) بنگیختند. ۵۴۴ - ک : برین رزمگه برد و هفت. ۵۴۵ -
ل و خ : خسته بود. نسخهء اساس «ب» : سرازدها نیز برگشته شد (قافیه
ندارد). خ : سرا بر زده لیز بر بسته شد. ک و د : دوبیت ۵۴۴ و ۵۴۵ را ندارد
۵۴۶ - ش و د : ابیات ۵۴۴ و ۵۴۶ را ندارند. ۵۴۷ - ک : زیس
کشتگان. ش و د : آوردگاه. ل : که می بر توانست. خ : که مشکل توانست
ش و د : که در روی نیارست رفتن سپاه. ۵۴۸ - ک : برین روزگار. ل و
د : تیزتر گشت. خ : بترگشت. ش : این بیت را ندارد. ۵۴۹ - ل و
خ : نبرده سوار. ش : نبرده بزیز. د : زیر دلیر. ل و خ و ش : سمنند
بزرگ. ل و خ بزرگ اندر آوردزار. ش : آوریده بزیز.
۵۵۰ - ش : چو اندک باب آتش تیز باد. د : آتش تیز و باد. ۵۵۱ - ش :
کشت و. ک و ل و خ و د : همی کشت زیشان و می خوانبید. خ و د : برا و
نه استاد. ل : برا و استاد. ش : مرا ورا پسندید. ۵۵۲ - ک : خوب
شاه. همی کرد خواه د سپه را تباه. د : همی کرد خواه د سپه را تباه. ل : بسی
نامداران بگردا و تباه. خ : بسی نامداران که کردش تباه. ۵۵۳ -
ک و ل و خ و د : که می (ل : گر. د : بر) داد خواهی د غلغ باد.
۵۵۴ - ل : نبینم همی روی و فرجام. ک : این بیت را ندارد.
۵۵۵ - ک : بکشتند گردان بسی لشکرو نامدار سپاه. ش : ابیات ۵۵۳ و
۵۵۵ را ندارد. ۵۵۶ - ک و ل و خ : کنون آمد اندر. د : میان تان
زیر. ش : کنون در میان نه بیامد. ک و ل و خ و د : دژ آگاه و دژ نده شیر.
ش : چنان چون شکارید غرنده شیر. ۵۵۷ - ل و خ و د : بکشتش همه
پاک. ک : بیفگند بسیار مردان من. ش : سرافراز و گردان. ک و ل و خ
و د : ترکان و گردان من. ۵۵۸ - خ : سگالیدما ... مالیدما.
۵۵۹ - ل و خ و د : که این گریمانند. د : که این گریدارد. ل : نه الیاس ماند
خ : نه آما س ماند. د : آ یاس. ک و ش : این بیت را ندارند.
۵۶۰ - ک : کدما مست گفت. ک و ش : ارشما نیکخواه. ۵۶۱ - ل و خ
و د : یکی مردواری. ش : یکی ترک (وزن غلط است). نسخهء اساس «ب»
خرا مد ز پیش. ک : پدید آرد اندر جهان نام خویش. ۵۶۲ - ک : شما
اسپ بیرون زند. د : بدان کز. ش و د : کز میان باره بیرون زند. ک :
بگرداندرش بر زمین برزند. ش و د : سراین هنرمند (د : خردمند) در خون
زند. ل و خ : این بیت را ندارند. ۵۶۳ - ل و خ و د : مرا ورا دهم. ک و ش :
دهم من بدو. خ : لشکر خویش را. ش : کشور خویش را. ک و ل و خ :

سپارم بدوکشورخویش را . ش : بدودخترخویش را . ۵۶۴ - ک : سپا
 بجای سپاهش . ک و ل و خ : پاسخش باز . ش : پاسخش هیچ . د : پاسخ بهیج
 ک : بترسیدلشکراز آن نیزه باز . ل و خ : لشکرش زان گراز . ش و د :
 بترسیدلشکراز آن گردپیچ . ش و د : افزوده : پس آن که در آمد چوپیل
 دمان (شیرزیان) - زیرنبرده (د : سپید) جهان پهلوان . ۵۶۵ - ل و
 خ : زیرسپیدچنان پیل مست . ک : همی گشت از آن پس . ل و خ : همی
 کشتشان و همی . ۵۶۶ - خ و د : همی کشتشان . ل و خ : سپیدار
 ایران و گردان خدای . ک و ش و د : این بیت را ندارند . ۵۶۷ - ک :
 که روزسپیدش برو . ل و خ : روزسپیدش همی . د : و روزسپیدش همی .
 ۵۶۸ - خ : دگر بازگفت . ل و خ و ش و د : بزرگان چین . ل : تگینان
 و شاهان و ترکان چین . خ : تگینان و ترکان توران زمین . ش و د :
 تگینان و گردان شاه زمین . ۵۶۹ - ل و د : نبینید ... نبینید . خ .
 چنین زارنالیدن خستگان . ۵۷۰ - ل و خ و د : بزیرپی آن که هست
 آتشی . خ : و شاهیت . ل : که شاهیش . ۵۷۱ - ل و خ و د : که تفش
 بسوزد . د : همه لشکر ... همه کشورم . ک : ابیات ۵۶۸ و ۵۷۱ را ندارد . ش :
 ابیات ۵۶۹ و ۵۷۱ را ندارد . ۵۷۲ - ک : کدام است گفت از شما . خ :
 خیره دست . ۵۷۳ - خ : بدان گردکین . ل و خ : تازدا . ش : به آورد
 که سربرافرازا . ش : باره اندازدا . ۵۷۴ - ش : چو بخشیدمش . ل و خ
 و د : یکی گنج پرزربسپارمش . ک : چو باز آید و پیش خویش آرمش ...
 کلاه ... ۵۷۵ - ش : نمیداد کس پاسخش . خ : نداده یچکس پاسخش . ل و
 خ : زرد شد . د : ببدخیره و زردگون شد رخش . ک : دلش خیره و زردگشته رخش .
 ش : زردگشته رخش . ۵۷۶ - د : سه بار این سخنها . ش : بسی این سخن
 را . ل و خ و ش : برای نسان برانند . ک : بریشان گشاد . ل : که پاسخش
 نامد و خامش . خ : که پاسخ نیامدش و خامش . ش : خیره بماند . ک : کس
 از لشکرش هیچ پاسخ نداد . ۵۷۷ - ک : کلمه اول تشخیص داده نمی
 شود . ک : پلیدسگ و جادوی . د : پلیدی سگی جادوی پیرگرگ . ل و خ :
 پلنگ و سگ و جادوو . ش : سبک جادوو . ۵۷۸ - ش : آن بلند آفتاب .
 ل : ای بزرگ آفتاب . ک و ل : به بیخ بجای بزور . خ : به فر بجای بزور
 ش و د : به تخم بجای بزور . ک : بند بجای بتن . خ : به بن بجای به تن .
 ۵۷۹ - ش و د : تو آورده ام . د : سیر کرده ام جان شیرین به پیش . ک :
 سپردم من این جان . خ : جان شیرین خویش . ۵۸۰ - ک : شیر دست .

ش : مرد دست . ۵۸۱ - ل و خ و د : بمن بدهد آن لشکر بشمار . ک و
ش : این بیت را ندارند . ۵۸۲ - ک : بدودا دپس باره . ش : باره
خویش زین . ۵۸۳ - د : همان تیز و بین زهر آبدار . ش و د : که بر
آهنین . ک : بشد آن سرافراز مرد سوار . ل و خ : سوار خردمند گرد سوار . ۵۸۴ -
ش : شد آن جادوی زشت ناهوشیار د : شد آن جادوی زشت و ناپاک تن - به
نزد وزیر آن سرانجم . نسخه اساس «ب» : زینهان بر آن شاهزاده سوار . ل
و خ : (نگاه کنید به بیت ۵۸۸) . ک و ل و خ : این بیت را ندارند
۵۸۵ - ک : پراز هول و خشم . ل و خ و د : بدان (بر آن) سهم و خشم . ش :
چنان پراز خشم . ل و خ و د : پراز خاک ریش و ک و د : پراز گرد و خشم . ل :
پراز خاک چشم . خ : پراز آب چشم . ش : زکینه چو خون کرد و ز خشم .
۵۸۶ - ش : به پیش اندر ش کشته . ۵۸۷ - ک : نیارست رفتن هی . ل و
خ : رفتن و را . ش : رفتش چنان پیش . د : در پیش روی . ک : پیش اوی . ش :
نهانی همی تاخت با گرد اوی . ک : تاخت ننمود روی . ۵۸۸ - ک و ش :
پس انداخت ژوبین . ک : افزوده : به یک زخم ژوبینش افکار کرد - و ز آن
پشت اسپش نگوینا رکرد . ش و د : با تغییر جای مصراعها . ۵۸۹ - د :
گذارده شد . ل و خ و د : به خون تر شد آن شهر یاری . ۵۹۰ - ل و ش و
د : بیفتاد از اسپ اندرون شهر یاری . خ : بیفتاد از بارگی شهر یاری . د : دریغ
آن جوان . ش : دریغ آنچنان شاهزاده . ک : ابیات ۵۸۹ و ۵۹۰ را ندارد
۵۹۱ - ش و د : سلیحش زتن پاک بیرون . ۵۹۲ - ش و د : سوی شاه بر
داشت زین و کمرش . ک و ل و خ : درفش نکو . د : درفش نگون و افسر . ش :
افسر درست خوانده نمی شود . ۵۹۳ - جز نسخه اساس «ب» بقیه نسخ :
بانگ برداشته . ک و ل و خ و ش و د : درفش از بر پیل بگذاشتند . (ش و د :
بفراشتند) . ۵۹۴ - ک و ش : زان کوه سر . ل و خ و د : بگردانند
ماه گردان ندید . ک : برادر زاسب اندر افگنده دید . ش : برادرش را زاسب
افگنده دید . ۵۹۵ - ل : گرامی برم . ک : گمانی چنان برد . ل و ش :
کان گرد شاه . ک و ل و خ و د : که روشن بدی زو همیشه سپاه . ش : همه تاج
و گاه . ۵۹۶ - ش : که شیر دمان آوریدی به زیر . ۵۹۷ - ک و د :
از اسب از آن تاخت . ل : فگندند از اسب کز تاختن . خ : فگندندش از
اسب کز تاختن . ش : از اسب کز تاختن . ک : بماند دست گردان .
۵۹۸ - ل و خ و د : بانگ مه زادگان . ک و ش : این بیت را ندارند .
۵۹۹ - ک : سواری بتا زیدتا رزمگاه . ۶۰۰ - ک : شیر من چون شد دست .

شو د: ببینید گفتا که او چون . ک و ل و خ و ش: که از داغ اودل پر از
 خون شدست . د: کم از داغ او . ۶۰۱ - ش: که آمد کسی . ل: که آمد
 یکی مرد دیده جهان . ک: ز دیده روان . خ: یکی مرد از دیده بان .
 ۶۰۲ - ک: نگهبان گاه و کلاه ترا . ۶۰۳ - ل: جهان پهلوان را . ش:
 جهان پهلوان زیر سوار . د: سواران ترکش بکشتند . ۶۰۵ - ل و خ:
 گشتن او شنید . ک: جهاندار گشتا سپ مرگی بدید . ل و د: به شاه جهان دید
 مرگی بدید . خ: بشاه جهان گشت مرگی بدید . ش: دل شاه از آن غم آمد
 بدید . ۶۰۶ - ش: همه جامه تاناف . ک: بر آن خسروی تاجش انداخت
 د: بدان خسروی . ل و خ: بر آن تاج خرم ببارید . ش: بر آن خسروی یال
 می ریخت . ۶۰۷ - ل و خ: چراغ دلیران بکشتند . ک و ش و د: این
 بیت راندارد . ۶۰۸ - ک و ش و د: همی گفت . ل و خ: چنین گفت
 در ل و خ . این بیت بعد از بیت ۶۰۳ قرار دارد . ۶۰۹ - ل: چگونه
 فرسته فرستم . خ: فرشته فرستم . ک: که گوید مرا و از مرگ پسر . ش:
 به نزدیک آن پیر گشته پدر . ک: مصرعها جا بجا ست ۶۱۰ - باقی نسخ: نگار ترا . جز
 نسخه اساس «ب» و نسخه «خ» و د: که برد آن نبرده ... خ: که بود آن نبرده
 جز نسخه اساس «ب»: نبرده سوار ترا . ک و ش: این بیت راندارند
 ۶۱۱ - ش: دریغ از چنان پیل پیکر دریغ . چو تابنده ماهش درون شد به
 میخ . ۶۱۳ - ک: چنان چون بود سا ز آیینش را . ل و خ: بورزید پس
 دین و آیینش را . ش: شوم کینه او بخواهم همی - و گرنی ازین غم بکاهم
 همی . ۶۱۴ - ک و ش: دستور گفتش . ک: به شاه . ش و د: به کین
 خواستن . ک: مرین خواسته مر ترانیست راه . ۶۱۵ - ک: دانای
 کار . ش: دانا به زار . ک و ش و د: فرود آمد از اسپ و . ک: بنشست زار .
 ل و خ: میان ابیات ۶۱۴ و ۶۱۵ افزوده: جهان دیده دستور دانی راز - فرود
 آمد از اسپ و بنشست باز . ۶۱۶ - ش: بگفتش به لشکر کدام است .
 ک: که باز آمد آن کین . ش: خون فرتخ زیر . ۶۱۷ - باقی نسخ:
 باره بر کین اوی . ش: اسپ بر کین اوی . ک: این بیت راندارد .
 ۶۱۸ - ش و د: پذیرفتم این از خدای . ک: پذیرفتمی آشکار و نهان . خ:
 در نهان ۶۱۹ - ل: که هر کز میان او . خ: که هر کز
 میان نهد (وزن خراب است) ۶۲۰ - ش: کس از نرم جای کسی
 پیش پای . ک و ل و خ و ش و د: مصرعها پس و پیش است . ۶۲۱ - ک:
 کس آمده مانگه به اسفندیار . ل و خ و د: آن شاهزاده سوار . ش: که آمد

کشته جوان نیزه دار (وزن غلط است) . نسخه اساس : نیزه گزار
 ۶۲۲ - ل : جست خواهد همی . ۶۲۴ - ک و ل و خ و ش و د : ابیات
 ۶۲۳ و ۶۲۴ را ندارند . ۶۲۵ - ک و ل و خ : گونا مور . ش : یل
 نامور . ک : برزد بدست . خ : چنین ها از آن روزگاران بد . ش : چنین می
 از آن روزگاران بد . ک : چنین ها کند گفت گردون پست . ل : بنالید از
 آن روزگاران بد . ک : افزوده : برآورد زاری و فریاد کرد - چنین ها بود گفت
 هنگام بد . د : چه پنهان کند گفت هنگام بد . ۶۲۶ - ل و خ : همه
 روز زین روز . ک : که او را برزم . ل و د : چو را برزم . د : همیشه ازین
 روز . د : جای مصرعها پیش پس و پیش است . ۶۲۷ - ش : که بخت جدا
 کرد . ک : این بیت را ندارد . ۶۲۸ - ل و خ : آن شه پیل . ش و د :
 آن گوپیل . ۶۲۹ - ک : درفش از پس پشت و از جای خویش . ل و خ :
 درفش از پس لشکرو جای خویش . ش و د : درفش پس لشکرو جای خویش . ل و
 خ : برادرش را داد فرخنده کیش . ۶۳۱ - ک و ل و خ و د : دوبیت ۶۳۰
 و ۶۳۱ را مخلوط کرده اند . به قلب (ک و خ : به پیش) اندر آمد میان را
 بیست - گرفت آن (ک : گرفته) درفش همایون به دست . ۶۳۲ - ش و
 د : پنج زیبای گاه همه نامیردا رو همتای شاه . د : همه نامداران و
 همتای شاه . ۶۳۳ - ک : ابیات ۶۳۲ و ۶۳۳ را ندارد . ۶۳۴ - ک
 و ل و خ و ش و د : پشت سپاه - نسخه اساس "ب" : ایران سپاه بجای
 گردان شاه . ک : بداریدای نامداران شاه . ل و د : پوران شاه .
 ۶۳۵ - ک : همه بشنوید . ل و خ و د : نکو بشنوید . ش : زمن بشنوید . ل و
 خ و ش : این بیت پس از بیت ۶۳۸ آمده . ۶۳۶ - ش : نگرکس . در نسخه اساس
 "ب" : مترسید . ک : بترسید . ش : مرگ چیز ... که کس در زمانه نما ندست دیر .
 د : بعد از بیت ۶۳۸ . ۶۳۷ - ک و ش : اگر کشت خواهد . ل و خ : و گر
 کشت خواهد . د : یک بیت بعد از بیت ۶۳۸ . ۶۳۸ - ل و خ و د : بدانید
 شاهان . ش : بدانید جمله که در دیست این ... که بی دین پدید آید . د : که بد
 دین پدید آید . ک : این بیت را ندارد . ل و خ و ش : این بیت پس از بیت
 ۶۳۴ آمده . ۶۳۹ - ل و خ و د : در پس کشتگان . خ : نجوید فریاد و سر
 بشمید . ک و ش : این بیت را ندارند . ۶۴۱ - باقی نسخ : سرنیزه ها
 را به رزم افکنید . ک : بکوشید و مردا افکنید . ک : افزوده : اگر کار بندید
 فرمان من - بماند درین کالبد جان من + شود نامها تن به گیتی بزرگ -
 بماند همی مردم پیرو گرگ . ل و خ و ش : در نسخه این دوبیت افزوده شده

است . ۶۴۳ - ک : همیک بهیک چون تن ... ش : ابیات ۶۴۲ و ۶۴۳ راندارد . ۶۴۴ - ک و ل و خ و ش و د : از نیزه و تیرو تیغ . جز نسخه اساس و ل و خ و د : بخش مان . ک : کزیدرمان نیست جای گریغ . ۶۴۵ - ک و خ : به دین خدای گو (ک : یل) ش : به دین خدای جهان کردگار د : به دین خدا و گوا سفندیار . نسخه اساس «ب» : که پیروزباش ای دلاور سوار . ک و ل : به جان زیر گرامی سوار . خ و د : آن گرامی سوار . ۶۴۶ - ک و ل و خ و ش و د : که اکنون فرود آمدان در بهشت . ش : زمن سو لهراسپ . ک : گل و مشک و می را به هم در سرشت . د : به من شاه لهراسپ . ۶۴۷ - جز نسخه اساس و ک و ل و خ : پذیرفتم . ک : ایدر زآن شاه . د : من از آن شاه پیر . ش : پذیرفتم ایدر زکی شاه . خ : شهر پیر . ۶۴۸ - ک و د : چومن بازگردم . ش : چوبامن بازگردم (وزن غلط است) ک : تخت و گاه . ۶۴۹ - ک : سپارم همه گنج اورا دهم . ل و خ و د : سپه راهمه بر (خ : به ، د : با) پشتون دهم . ش : سپه راهمه پوشش خود دهم . د : پس از بیت ۶۵۰ - ش : پدر چون چنان دیدشاهی مرا . ل : دهم همچنان تاج و شاهی . خ و د : تاج شاهی و را . ک : این بیت راندارد . ۶۵۱ - خ و د : گوپیلتن . ک : خداوند گوپال . ل : خداوند درنگ و با سهم . ش : خداوند فرهنگ و با . ل و خ و د : با سهم و تن . ش : بازو و تن ۶۵۲ - ش : از آن گونه بشنید . ک و ش : گفت پدر . ک : ز شرمش به پیش اندر . ۶۵۳ - ش : خرامیده . ک و ش : بدست اندرون . ک و ل و خ و ش و د : ز شرم پدر . ۶۵۴ - ک و ش : این بیت راندارد . ۶۵۵ - ک و ل و خ و ش و د : چنان کاندر افتد به گلبرگ باد . ۶۵۶ - ش : همی آفرین کرد هر کس که دید . ۶۵۷ - ل و خ و د : و بستور (ل و د : نستور) نسخه اساس و ش : نستوه . ک : نستور . ش : ز خانه خرامید . ک : گرایید . ل : بی اسپ خوار . ک و ش : زی شهریار . خ : اسپ خوار . ۶۵۸ - ک : جهنده یکی اسپ . نسخه اساس «ب» : بورا فکنده جو . ل و خ : افکنده خو . ک و ش : جو . ۶۵۹ - ل و خ و د : بخواستش از آن (خ : بر آن) اسپ دار . ش : بخواست و بیاورد بر جای بر (بجای مصرع اول) ک : این بیت راندارد . ۶۶۰ - ش : بیا راست برگستوان . نسخه اساس «ب» : یکی بجای پیچان (وزن غلط می شود) ل و خ و د : به فتراک بست آن کیانی کمند . ۶۶۱ - ک : ز تنها خرامید . خ و ش و د : به میدان خرامید . ۶۶۲ - ل : خرامید و تارزمگاه . ک و ل و ش و خ و د :

همی جست راه . ۶۶۳ - ک : همی تاخت و آن اسب را رام کرد . ل و خ و
ش و د : همی تاخت و آن بلار را تیز کرد . ش : همی توخت کینه ... (رجوع
کنید به بیت ۱۰۰۹) ۶۶۴ - ک و ش : بپرسیدی از نامبردار شاه .
۶۶۵ - ش : گفتا زیریر . ک : برزم آن نبرده . ل و ش و د : پدرم آن نبرده
۶۶۶ - ش : نام آورد شیر . سوار گرانمایه . خ : گرد دلیر . ل و د : گرانمایه
و گرد گیر . نسخه ۱ اساس این بیت را ندارد . ۶۶۷ - ل و خ : سوی
پهلوان . ک : این بیت را ندارد . ۶۶۹ - ک : بدو گفت آنجا فتادست
ش : نگه کن که آنجا فتادست . نسخه اساس "ب" : مگر ماه بینیش . ک و ش
و د : بکبار روی . ۶۷۰ - ک : برانگیخت اسپ . ل و خ و د : همی
کُشت مردو . ک : همی تاخت مانند آذر گشپ . ۶۷۱ - ک و ل و خ و ش
و د : همی تاختش تا بر او . ک : چو او را بدان گونه . د : چو او را بر آن خاک
۶۷۲ - ک : نمی دید او را . ل و خ : بدید آن رخانش چونزد یک . ک . جهان
بر دو چشمش تاریک شد . ل : جهان بینش او کور شد . خ : جهان بینش او کورو
تاریک شد . ش و د : این بیت را ندارد . ۶۷۴ - نسخه اساس "ب" :
دل هوش و ز خود فرین . ک : از پشت زین . ش : بر پشت زین . ک : فگنداز
بر او تنش . ش : به نزد یکش افتاده شد بر زمین . ۶۷۴ - ک : ای ماه
تابان . ل و خ و د : همی گفتش ای ماه . ک و ل و خ : چراغ من و .
۶۷۵ - ش : پر از رنج . د : بدان رنج . ل و خ : کنون گری رفتی . ک و ل و
خ : به که بسپردیم . د : چونکه رفتی . ۶۷۶ - ک : با سپه داد . باقی نسخ
و گشتا سپ را . ل و خ و د : دادگاه و کلاه . ۶۷۷ - ک و ش و د : همه
(لشکر) و . ک : کشور و لشکر . ش : همه رزم . ۶۷۸ - ل و خ : به
کامت به گیتی . ش : کنون کت به گردون . ک و ل و خ : برافروخت نام .
د : خود نارسیده به کام . ۶۷۹ - ل و خ و د : گویم ازین خوب .
۶۸۰ - ک : ابیات ۶۷۹ و ۶۸۰ را ندارد . ۶۸۱ - ک : آن اسپ را .
نسخه اساس "ب" : آن باره اندر آورد (وزن غلط) ش : بارگی را در
آورد . د : بارگی اندر آورد . ۶۸۲ - ک : همی رفت پیونده . ل و د :
تا پیش شاه . خ و ش : زاری کنان پیش شاه . نسخه اساس بجای مصراع دوم :
ز آب مزه به دورخ کرده راه . ل و خ و د : از بر خوب گاه . ۶۸۳ - ک :
کرده ای دیده را پر ز آب . د : ای جان ... چرا کرده ای دیدگان را پر ز آب .
ش : این بیت را ندارد . ۶۸۴ - ک و ل و خ و ش : این بیت را ندارند .
۶۸۵ - ک : کیان زاده (نگاه کنید به بیت ۶۸۴) . ک و د : جهاندار شاه

بجای جهانگیرشاه . ش : بشد گفت کای خسرو نیکخواه . ک : کنون کینه .
 ل و خ : ابیات ۶۸۳ و ۶۸۵ را ندارند . د : مصراع اول ۶۸۴ و مصراع دوم
 ۶۸۵ یک بیت تشکیل داده اند . ۶۸۶ - ش : فگندست بایم . ل و خ و
 د : که ماندست . ک : فگندست شاهم . ل و د : شاهم . ش : شاهی . ش : سیه
 ریش او را غلامست مشک . ۶۸۷ - ک : ز نستور بشنید . ش : چو نستوه
 گفتش به شاه این سخن . جز نسخه ش : سیاهش بیدروز روشن (انتخاب متن
 از نسخه ش) ۶۸۸ - ک و ل و خ و دوش : جهان برجها ندارد تاریک ک :
 پیل وارش چو باریک . ش : تن ژنده پیلش باریک . ۶۸۹ -
 نسخه اساس « ب » و ک و ل و خ و د : نبرده بجای نبردی . ک و خ : کلاه
 (خ : و) قبای مرا . ۶۹۰ - ش : برانم از چینیان (وزن غلط) ل
 و خ : برانم ز خون یلان چندجوی . د : برانم از این چینیان خون بجوی .
 ۶۹۱ - ل و خ و د : یکی آتش اندازم . د : کزینجا به کیوان رود .
 ۶۹۲ - خ : چو ترکان بدیدند . ک و ل و خ و د : از رزمگاه . ش : آن
 رزمگاه از آن گونه آوردگاه سپاه . ۶۹۳ - ل و خ و د : که خسرو
 بسیچیدش آراستن . ۶۹۳ - ل و خ و د : که شاهنشاه و کدخدای . ک :
 کجا مان رسد این چنین داستان . ش : بجای ابیات ۶۹۳ و ۶۹۴ آورده :
 به آواز گفتند کای شاه دین - نباید ترا تیز بودن چنین . ۶۹۵ - ش :
 نباید ترا شاه کین جستن . جز نسخه اساس « ب » و ش : به رزم اندر آید به کین
 خواستن - چرا باید این لشکر آراستن - ش : که آرجاسپ خواهد گنودن جستن
 ک : این بیت را ندارد . ۶۹۶ - ک : دستور گفت این چنین . نباید
 رفتن کنون سوی کین . ش : گفتش به نیز نباید شد (ن) مرترا پیش
 تیز . ل و خ و د : رفتن بدان کینه گاه . ۶۹۷ - نسخه اساس و ش :
 به نستوه ده . ک و ل و خ : به نستورده (متن تصحیح قیاسی) .
 ۶۹۸ - ک : که خواهد خود او باز کین پدر . از آن کش تو خواهی ... خ : از
 آن کین تو باز آوری خوبتر . ش : بیشتر . ۶۹۹ - ل و خ : بدادش بدو
 شاه . ش : بدادش همانگاه بهزاد . نسخه اساس « ب » افزوده : پسر شاه را
 فرخ اسفندیار - همی تاختش از پی کارزار . ۷۰۰ - ل و خ : پسر شاه
 کشته . ک : پس آن شاهزاده . ش و د : پدر کشته آنکه میان را . ۷۰۱ -
 ل و خ و د : تا در میان سپاه . ک : بر آن چرمه رنگ سپاه . ش : این بیت
 را ندارد . ۷۰۳ - نسخه اساس « ب » و ش : نستوه . ک و ل و خ و د :
 نستور . ل : تند شیر . ۷۰۴ - باقی نسخ : کجا باشد آن جادوی . ک و

ل و خ: که او دارد آن جمشیدی . د: که او دارد آن کاویانی درفش . ش: که دارد جمشید با خود درفش . ۷۰۵ - ک: ندادند شهزاد را . برانگیخت آن اسپ بهزاد را . ۷۰۷ - ک: این بیت را ندارد . د: وزین سوی دیگر . ۷۰۸ - نسخهء اساس "ب" و ش: نستوه . ک و ل و د: نستور . ل و خ: کجا تخمهء پهلوان . د: کیان تخمهء پهلوان . ک و ش: کیان تخمه وپهلوی ... خ: تور را . ش: کوه را . ۷۰۹ - ل و خ: به لشکر بگفتا ش: به لشکر بگفت آن . ل: چه شاید بدن . ک: کزین سان همی رزم داند زدن . ل و خ: باید زدن . ۷۱۰ - ک: بیکشت از بزرگان ما . ک و ش: مگر زنده گشت آن زیریر . ۷۱۱ - ک و ش: چون زدمن آمد . ک: همی تاخت اسپش درست . د: بدین سان همی تاخت . نسخهء اساس "ب" : ابیات ۷۱۰ و ۷۱۱ بجای ۷۰۶ و ۷۰۷ آمده است . ۷۱۲ - ک و ل و خ و ش و د: کجا باشد آن بیدرفش . ک: برمنش . خ: خوانند بجای خوانید . ش: هلاکوبنزد من آورد هین . ۷۱۳ - ک و ل و خ و ش و د: بیامد هم اندر زمان بیدرفش . ش: گرفته بدست اندرون آن درفش . ۷۱۴ - ک و ش: بپوشید آن . ک: جامهء پهلوی . ۷۱۵ - ک و ل و خ: پیش نستور شاه . ش: پیش نستوه شاه . د: تا نزد نستور شاه . ک و ل و خ و ش و د: چراغ همه لشکر و پور شاه . ۷۱۶ - ک و ل و خ: که افکنده زو آن زیریر . د: افکنده بدزو زیریر . ش: بر زیر سوار . ک: این بیت را ندارد ۷۱۷ - ل و خ و د: هر دو به شمشیر و تیر . ش: به شمشیر و تیغ . برآمد یکی گرد چون تیره میغ . ک: سر جاودان کند پور زیریر . نسخهء اساس "ب" : سر جادوان پیر ترک هژیر . ۷۱۸ - ک و ل و خ: پسر شاه رافرخ . ش: پیر شه آن فرخ . ۷۱۹ - ک: همی تاخت او . ش: بتا زید تا نزد ایشان رسید ۷۲۰ - ش و د: برانگیخت اسپ ... ل و خ و ش و د: چو دانست کش ک: با سرافتاد مرد . ۷۲۱ - ش: بینداخت زهر آب داده بروی . ک: بینداخت آن زهر داده بدوی . ش: مگر کو کند تیر رخشنده روی . ک: تیره گردیده روی . ل و خ: کند زرد رخشنده روی . د: تیره رخشنده روی . ۷۲۲ - ک و ل و خ: شاه سوار . ش: گرفت آنکهی تیغش اسفندیار . د: تیغ اسفندیار . ۷۲۳ - ک: بز دپهلوانی . ل: چنانک از ک: چنان زد کز آن سو . خ و ش: برون بُرد سر . ۷۲۴ - نسخهء اساس "ب" و ک: بد آهو . ل: اندر افتاد و مرد . ک: از آن باره اندر افتاد و بمرد . د: ز باره نگون اندر افتاد و مرد . ل و ش و خ و د: بدید از کیان زادگی .

۷۲۵ - ک : فرود آمد از اسپ . ک و ش : آن نبرده سوار . ل و خ و د : آن
گونا مدار . ۷۲۶ - ک : از آن پیر جادو به بیرون کشید . ش و د : از آن
جادوی زشت . خ و د : سرش را ز تن نیمه . ک : سرش را ز گردن همانکه
برید . ۷۲۷ - ل و خ : نکورنگ آن باره زرین درفش . د : اسپ زیر و
درفش . ش : بزین و درفش . ک : برد آن . ل : بریده . خ : بریده سر .
ش : برد آن ابا او سریر بنفش . ۷۲۸ - ل و خ : سیاه کیی بانگ . ش :
و د : سپه کسره . ک و ل و خ : همه نعره . ل و خ و د : از چرخ بگذاشتند .
۷۲۹ - ک : که بیرون شد این شاه . خ و د : سر پیر جادو نهادش به پیش . ش :
سربیدرفش بیفگند پیش . ک : اندر آیین . نسخه "اساس" ب "آیین
کیش . ۷۳۲ - ک : بر اسپ زیرش . ۷۳۳ - ل و خ : تاباز (خ :
باد) آوردگاه . ش و د : تاپیش آوردگاه . به سه بهر کرد . ک : آن گزیده
سپاه . ۷۳۴ - ل و خ : از آن بهره را . نسخه "اساس" ب "و ش : به
نستوه داد . ک و ل و خ و د : به نستور داد . ب : دگر آن سپه دار فرخ نژاد .
ل و خ و د : یل (خ : یکی) لشکر افروز فرخ نژاد . ش : نبیره سپه دار
فرخ نژاد . ۷۳۵ - نسخه "اساس" ب " : دگر بهره بر برادر سپرد . ک :
دگر بهره را به خویشان . خ : به برادر سپرد . ک : بزرگان گیتی . د : با
برادر سپرد . ۷۳۶ - ک : دگر بهره را . نسخه "اساس" ب " : سیم بهر بود
و بخود . ک : ز نعره همی گیتی آواز . . . نسخه "اساس" : کز و سر بر گیتی آزاد
داشت (قافیه ندارد) ش : جهانکش همی گیتی او را بداشت (قافیه ندارد)
۷۳۷ - نسخه "اساس" : نستوه . ک و ل و خ و د : نستور . ک : کران یل پاک
تن . ل و خ و د : گردنکش پاک تن . ش : نستوه و آن خسرو پاک تن . خ :
دگر فرشید و ورد (وزن غلط است) . ک : چو فرشید و ورد آن یل تیغ زن . ل و خ :
لشکر شکن بجای شمشیر زن . ش : چو نوش آذر گردلشکر شکن . د : چو نوش آذر
آن پهلور زمزن . ۷۳۸ - ل : به هم بایستادند . خ : به هم تابیستادند
(وزن غلط است) . ل و خ و ش : در پیش او . ش : یکی خون بریزد دگر
کینه جو . د : این بیت را ندارد . ۷۳۹ - ک : بیستند گردانش پیمان
ش : بیستند همواره پیمان . ۷۴۰ - ک و ل و خ و د : نگردیم زنده
ازین . ک : نداریم زین دشمنان . ش و د : زین بدکنش چنگ .
۷۴۱ - ل : بدین ایستادند و تنگ . خ و د : برین بر بیستند تنگ . ک : بر
آن ایستادند یکسر سوار . برفتند ازین سان سوی کارزار . ل و خ : بیستند
(خ : گرفتند) و رفتند ز کارزار . ش : برین ایستادند هر سه پگاه - برفتند

یکسروی رزمگاه د: بگفتند و رفتند زدی کارزار . ۷۴۲ - ش : گوان و
 دلیران ایرانیان . ۷۴۳ - باقی نسخ : همه یکسرا ز جای . ک : جهان
 رابه خوبی . ۷۴۴ - د : چندان سوار ... جای آن کارزار .
 ۷۴۵ - ک : چنان چون همی گشت . ش : همی ریخت . ک : که سنگ آسیاها .
 ل و خ و ش و د : به خون در بگشت . ۷۴۶ - ش و د : آمد به پیش
 ابانامداران و گردان خویش . ۷۴۷ ل و خ : بدان گرد دیوان . ش و
 د : بر آن نژده دیوان . خ : مغفرب جای بیغو . ش : به نیزه دگر باره اسفندیار
 یکی خونشان کرد در کارزار . ۷۴۸ - ش و خ و د : چنین تا . خ و د :
 بسی سرکشانرا . ل : هزار از دلیران بگشت . ک : ابیات ۷۴۶ و ۷۴۸ را
 ندارد . ۷۴۹ - ک : بدانست خاقان نماندست بس . خ : او ماند بس .
 د : ماندست و بس . ل و خ و د : نیز کس . ۷۵۰ - نسخه "اساس" ب :
 جنب و جنبان شد . ک : سپیدش لرزان شد و پاره گشت . ل و خ : باز گشت .
 ش : این بیت را ندارد . ۷۵۱ - نسخه "اساس" ب : همانگاهش . ک و
 ل و خ و د : گریز . ک : افتاد . ل و خ و ش : ایستاد بجای اوفتاد . د :
 شوروی . ک و ش : روی . ۷۵۲ - ش و د : پس اندر گرفتند . خ : از آن
 لشکری مره . د : لشکری مرجینیان . ش : بران رزم زن لشکر . ل :
 لشکری مژه . ۷۵۳ - ل و خ : از شگفتی . ت : از بیت ۴۳۶ تا ۷۵۳
 چنین ترجمه شده است : ولما أصبح ضربت الكوسات وركبت العساكر فرتب
 الميامن والمياسر . واقبل العدو في الظم والرم . وتزاحف الفريقان و
 التقى الجمعان وقامت الحرب بينهم اسبوعين على ساق - فزعم الدقيقي
 ان الامر جرى على ما ذكره جا ما سب الحكيم على التفصيل الذي سبقت الاشارة
 اليه . فلم نطول نحن باعاده . ۷۵۴ - ک و خ : همی آمد از هر
 سوی د : نسخه "اساس" ب : تیغ و تفت . ۷۵۵ - ک : همه سرکشانش .
 ل و خ : شهرکانش . ش و د : مهترانشان . ۷۵۶ - ک و ل و خ و ش و
 د : کمانهای ترکی . ش و د : قبای از بدنها . ۷۵۷ - ک و ش : به
 زاری بگفتند کای شهریار . ل و خ : اگر شهریار . ک و ش : دهی پندگان را
 ۷۵۸ - ک : اندر آیم و پوزش کنیم . ل و خ و د : پرسش کنیم . ش : بدین
 تواند پرستش کنیم . ش : همه آذرت را نیایش . ک : فروزش . ل و خ و د :
 پرستش . ل و خ و د : افزوده اند : پس آزادگان این سخن را بنیز - نبر
 داشتند ایچ گونه بچیز + زدند تیغ و کشتند ازیشان همی - جهان شد ز جوشن
 درفشان همی + ازیشان بگشتند چندان سپاه - کجا رحمت آورد گشتا سپ شاه .

۷۵۹ - ک و ل و خ: از آن پس چو (ک: که) بشنید. ل و خ: آوای زار. د: چو آواز بشنید. ش: ببخشود پس دادشان. ک: همی دادشان یکسره زینهار. ۷۶۰ - ش: بر آن لشکر گشتن آواز داد. ل: بر کیش آواز داد. د: بدان لشکر. خ: سرور آواز داد. ک و ل و ش: گوتهمتن شاه فرخ (ل: خسرو) نژاد. خ و د: گوپیلتن شاه خسرو نژاد. ۷۶۲ - سهم کشتن. ک و ش: این بیت را ندارند. د: ازین پس زکشتن بدارید دست. ک: چنین خوار وارند. ل و خ: زار خوارند. د: زار و خوارند. ش: دهید این سران را بجان. ۷۶۵ - ل: میا زید بجای متا زید. ش: این بستگان مسپرید ش: بگردید و برخستگان بگذرید. ل: کشتگان بشمرید. ۷۶۶ - ک: ابیات ۷۶۴ و ۷۶۶ را ندارد. ش: بیت ۷۶۶ را ندارد. ۷۶۷ - نسخه اساس "ب" و ش: خستگان باز او. ک: همزی تهمتن نهادند روی. بقیه نسخ: خستگان بارزوی. ۷۶۸ - ک: به لشکر که نو فرود آمدند. ش: آنگه فرود آمدند. ک: همه شاد دل کام شاد آمدند (قافیه غلط است). ۷۶۹ - خ: پیروزی شان بدرستی. ک و ل: که پیروز بودند و دشمن غمی. د: که پیروز گرگشت شاه زمی. ش: که پیروز گرگشت شاه زمین (قافیه غلط است). ۷۷۰ - ک و ل و خ و ش و د: چو اندر گذشت. ل و خ: بیابان همی رفت. ش و د: بر آن شیر مردان ریزنده خون. ۷۷۱ - ک و ل و خ: گونا مور. ش: یکی نامور. ک: بیامد بدید آن همه رزمگاه. ش: همانگاه آمد بدان رزمگاه. ش: افزوده است: همه شمع و آتش برافروختند دل دشمن از کینه می سوختند. ۷۷۲ - ک: آن خستگان بریگشت. ل و خ و ش: برگذشت. ش: (مصرع دوم) بسی کشته افکنده بر روی دشت. ۷۷۳ - ل و خ: برادرش را دید و بگریست زار. ک و ش و د: بر آورد (ش: به آورد) که بر بیفگند (د: در افکنده) زار. ۷۷۴ - خ: چنورا چنان. ش: خوار کشته بدید. ک: زار کشته بدید. ۷۷۵ - ش: خوب چنگ. ۷۷۶ - ل و خ و د: همی گفتش ای شاه. خ: ترکان بلخ. ک: همه زندگانیم کردی توتلخ. ل و خ: همه زندگانی بکردیم. ش و د: همه زندگانیم شدی توتلخ. ۷۷۷ - ل و خ: دریغانگارا ما. ک: دریغا گواپهلوا. ش و د: دریغا گوا خسروا مهترا. ل و خ و د: نبرده سوارا. ک: گزیده سوارا و شاهنوا. ش و د: چراغ کیسی افسرکشورا. (د: لشکرا) نگاه کنیده بیت ۷۷۸. ۷۷۸ - ک: ستون نیا... چراغ منا. ل و خ: چراغ کی. ش: این بیت را ندارد. ۷۷۹ - د: فراز آمد.

۷۸۰ - ش : به تابوت پیش خود اندر نهاد . ۷۸۱ - ل و خ : گوان
 زادگان و جوانان . ش و د : کیان زادگان هر کسی راز خویش . ک : به
 تابوتها اندر آورد پیش . ل و خ : اندر افگند پیش . ۷۸۳ - ک و ل و
 خ : بگشتند برگرد . ل و ش و خ و د : به دشت و به کوه و بیابان و راه . ک :
 به دست و بیابان به کوه و به راه . ۷۸۴ - ک و ل و خ و د : هشتصد سر
 کش نامدار . ش : هزار و دوشصت بُد نامدار . ۷۸۵ - ش و د : هزار
 و چهل نامور . . . که از پای پیلان برون جسته بود . ک و ل و خ : این بیت
 را ندارند . ۷۸۶ - ش : وز آن چینیان بُد صدوسی هزار . از آن هفتصد
 سرکش نامدار . ک و ل و خ : این بیت را ندارند . د : وزان دشمنان . . .
 از آن هشتصد سرکش و نامدار . ۷۸۷ - ک و د : دگر خسته بدسه هزار . ل و
 خ : خسته شده سه هزار . ش : وزان خسته بدسی هزار و دویست . ک : چنین
 جایگاه تا توانی نه ایست . ل : چنان جای بر . . . د : چنان جای بُد تا توانی
 ش : برین جایگاه تا توانی . خ : چنان چون ببرت تا توانی . ت : از بیت ۷۸۴
 تا ۷۵۷ چنین ترجمه شده است . فبلغ عدد قتلی الایرا نیشین ثلاثین ألفاً
 منهم الف و مائة و ثلاثة وستون نفساً من الوجوه والا کابرسوی من جرح منهم
 و عدد هم اربعة آلاف و مائتان و اربعون نفساً . ۷۸۸ - ل و خ : یکی
 نامبردار . ش : این بیت را ندارد . ۷۸۹ - نسخه "اساس" ب : و ش :
 به بستوه . ک و ل و خ : به دستور . د : نستور . ل و خ و ش : گفتش بجای
 گفتا . ک : به دستور فرمود گفتا پگاه . ۷۹۰ - ک و ل و خ و ش و د :
 گزیده سپهبد . ش : بزدکوس لشکر بنه . ک : بزدکوس و آنکه بنه .
 ۷۹۱ - ل : همه چیر گشته دل و رزمجوی . ش و د : همه چیره دل گشته و رزمجوی .
 خ : همه خیره گشته دل و رزمجوی . ک : رزمجوی . ۷۹۲ - ل و خ و ش و
 د : مرآن خستگان را . ل و خ : نهشتند از آن خسته و کشته چیز . ش و د :
 نهشتند (د : نهشتند) بر جایگاه هیچ چیز . ۷۹۳ - این بیت در نسخه
 اساس "ب" نیست . ک : ابیات ۷۹۲ و ۷۹۳ را ندارد . ۷۹۴ - این
 بیت هم در نسخه "اساس" ب "نیست . ترجمه "ت" : زوّج اینته همای من ابنه
 اسفندیار . ۷۹۵ - ک : دگر را به نستور نسخه "اساس" ب : و ش : بستوه
 ل و د : نستور . ۷۹۶ - ک : بدوداد از ایرانیان ده هزار نسخه "اساس
 "ب" صد هزار . ترجمه بنداری : عشرة آلاف فارس . ک و ل و خ و ش : سوار
 جهانجوی و نیزه گزار . د : جنگی نیزه . ۷۹۷ - ش : بفرمود گفت ای .
 ک و ل و خ و د : گونیزه باز . ش : ای بنیزه بناز . ک : برپی شاه توران

ل و خ و د : شاه ترکان بتاز . ۷۹۸ - ک : به تاتار و غلخ ستان . خ :
 بانباس خلخ ستان . ش : به اطراف خلخ ستان . ل : به ایتاش و غلخ ممان
 د : به آتاس . خ و د : همی برگذر . ک : بکش هرک خواهی . ش : به خون
 پدر . ۷۹۹ - ک و ل و خ و د : زهرچش ببایست و بودش بکارش : هر
 آنچه ببایست از ایران بکار - بفرمود دادن بدوشهریار . ۸۰۰ - نسخه
 اساس «ب» و ش : نستوه . ک و ل و د : نستور . نسخه «اساس» : زشاه جهان
 ش : سوی شهرترکان به آیین و راه . ترجمه «بنداری» : اقام فی مستقر
 سریره . ۸۰۱ - ک : سپه راهمه سربسربار داد . خ : یکسر آواز داد . ش :
 چوارا فرستاد گشتا سپ شاد - به سربركلاه کیی برنهاد . سراسر سپه راهمه بار
 داد - کسی را که او بود مهتر نژاد . ۸۰۲ - ک : بگشاد و آن خواست . ل
 و خ و د : همی کردش آراسته . ک : همی دادنا خواسته . ۸۰۳ - ک و
 ل و خ و د : کسی رانهشت ایچ . خ : ایچ نادیده چیز . ۸۰۵ - ک : داد
 شاه ... فرستاد شاه . ۸۰۶ - ک : برگاه باده بدست . ک و ل و خ و د :
 به گاه شهنشاهی (ک : شهنشاه) اندرنشست . ۸۰۷ - ک و ل و خ و د :
 بروعود هندی همی سوختند . ۸۰۸ - ک : همه چوب او عود . ۸۰۹ -
 ک و ل و خ و د : همه کارا و را به اندام (ک : بفگرام) کرد . ل و خ : ابر
 کشته گشتا سپیان . ک : پس آسپ گشتا سپی . د : خان گشتا سپی .
 ۸۱۰ - ل و خ و د : نهادند جاما سپ . ک : برافروخت و جاما سپ را موبدش
 ۸۱۱ - ک و خ و د : کاردارانش . ل : کارداران . نسخه «اساس» «ب» و ش :
 یافه نکشت . ۸۱۲ - ک : شده تیره را . نسخه «اساس» «ب» کما برهما
 میل پیروز کرد . کمان برهما کار پیروز کرد . ۸۱۳ - ل و خ و د :
 ارجاسپ و ما بافرین . ک و ل و خ و د : که داند جزین (ک و د : چنین)
 جز جهان آفرین . ۸۱۴ - ک : چوپیزوزی ماهمه بشنویید . خ : یکایک
 بجای گزیتی . ل : به آتش پرستان . خ : دوید بجای دهید . ۸۱۵ -
 ل : از ارجاسپ شوم . ۸۱۷ - ک : شه بربرستان مکران و هند . د : شه
 بربرستان و شاهان هند . ل و خ : شاهان هند . ک : بیداند شاهان هند .
 ۷۱۸ - ل و خ و د : گونا مبردار . د : به روزگار . ک : به پیروزی اختر و
 روزگار . ل و ش : از روزگار . خ : آن بجای زان . ک : برگاه برشهریار .
 ک : جای مصراعها عوض شده است . د : نشسته به تخت کیی نامدار .
 ۸۱۹ - ل و د : کشورش را بار داد . ک : سپه را سراسر همه بار داد .
 ۸۲۰ - ک : به پیش اندر آمد . ل : این بیت را ندارد . ۸۲۱ - ک :

این بیت را ندارد. ش: بجای ابیات ۸۰۴ تا ۸۲۱: برادرش را خواند
 شاه نبرد - سپاهی برون کرد مردان مرد - بدودا ددینارو گوهریسی - خراسان
 بدودا دو کردش گسی - چو یکچندگاهی بزرآمد برین - جهان گشت ایمن به داد
 و بدین - کسی را به بداز کسی بیم نه - طمع کس ز کس برجوی سیم نه - سواران
 جهان راهمی داشتند - و برزیگران تخم می کاشتند - بدین خرمی بدسراسر
 جهان - به شهران درون گم شده بدنشان - بیامد پس اسفندیار گزین - به
 پیش پدر دریل پاکدین . ۸۲۲ - ل و خ: بیستاد. ش: بیستاده. ک
 و ل و خ: بنده فش. ش: بندفش. ک و ش: دستها زیرکش. ۸۲۳ -
 ک: زجان جهانش. ل و خ و د: همی برگزید. ش: این بیت را ندارد.
 ۸۲۴ - ک و ل و خ و ش و د: بخندید و گفت ای یل. نسخه "اساس" ب: "
 همی ارزوی بایدت. ک و ل و د: نایدت. ش: آیدت. ۸۲۵ - ش:
 یل کینه ورگفت. ۸۲۶ - ک و ل و ش: یکی نامور. ۸۲۸ - نسخه "اساس" ب: "
 و ک د: درفشان بدوداد. د: نشد گفت. ۸۲۹ - ل و خ و د: بدو گفت
 پایت به زین. ش: برو پای گردان به زین. ک: ببر یل و گردان بدین
 اندر آ - همه کشوران را بدین. ل و خ: همه کشورانت. ش و د: همه
 کشورم را. ش: افزوده: از آن شهرها بت پرستان بکش - پس آتشکده کن در
 آنجا بهش. ۸۳۰ - ش: بشد شیردل تیغ زن پور شاه. ک و ل و خ و
 ش و د: به گیرد همه کشور. ک و ل و خ و د: کشوران با سپاه. ۸۳۱ - ک و ل و
 خ: هندوستان در برگشت. د: به روم و به هندوستان برگشت. ۸۳۲ -
 ش: ز روم و ز هندوستان. نسخه "اساس" ب: "نامه کردند بررای زن. خ: بر
 پیلتن. د: این بیت را ندارد. ۸۳۳ - ل و خ: ازین دین. ش:
 بدان دین او را بیا راستند. ل و خ و د: نظم مصراع ها وارونه است. د:
 این بیت بعد از ۸۳۵ قرار گرفته. ۸۳۴ - ک: همی گشت کار. ش:
 همی کرد کار. ل و خ و د: یزدان پروردگار. ۸۳۵ - ش: گرفتند آن
 راه و آیین او. د: گرفتند از او راه و آیین او. ۸۳۶ - ک: بر سر. ک
 و ل و خ: گاه بجای کوه. ک: بجان بت ما. ل و خ: آتش بجای آذر. ش:
 این بیت را ندارد. ۸۳۷ - خ: همی نامه کردند. ۸۳۸ - ش:
 ببستیم زنار. ل و خ: ساز بجای باژاول. ش: یار بجای باژاول. ل و
 خ: باز بجای باژودم. ش: خوار ستار بجای باژودم. ک این بیت را ندارد.
 ۸۳۹ - ک: و ما راست. ش: چو ما راست دیدیم این دین به است. ک:
 گشتیم بر دین درست. ل و خ: این دین به است. د: گشتیم و هم دین

پرست . ک و ل و د : زندزردشت زی ما . ش : برما فرست . ۸۴۰ -
 ک : جونا مه شه شهریاران . ل و خ و د : چوآن نامه شهریاران . ش :
 نشست ازبزرگان . ل : برگاه وگردان بخواند . ۸۴۱ - ک : فرستاد
 زندش . ل : فرستادمردی . ۸۴۲ - ک : همی گشت برچارسوی جهان .
 ل و خ و د : برچارگوشه جهان . ش : برگوشهای جهان . ۸۴۳ - ک و
 ل و خ : نیا مدنبرده کسی پیشاوی . د : به هرجای کان . نیا مدکس اندر
 برش جنگجوی . ش : این بیت راندارد . ۸۴۴ - ل و خ : همه خود . ک :
 همه کشورا ورا بفرمان شدند . ش و د : مرا ورا همه کس بفرمان . ش : بدان
 ازجهان . ۸۴۵ - ش : بندزترین کمرش . ۸۴۶ - ل و خ و د :
 کبی واربنشست برتخت (د : تختگاه) ک و ش : این بیت راندارد . د :
 یکچندخودبا سپاه . ۸۴۷ - ش : خواندشاه نبرد . ۸۴۸ - ل و خ و
 د : بدوداددینارودرهم بسی . ش : داددیناروگوهربسی . ک : سپاهی بدو
 دادوکردش گسی . ۸۴۹ - ک : جهان ویژه گشته برآن . د : ویژه گشته
 بدوپا کدین . ل و خ : جهان ویژه کرده بدو . ش : جهان زنده شد زان یل
 پاکدین . ش : سه بیت ۸۴۷ تا ۸۴۹ پس از ۸۵۳ قرار دارد (نگاه کنیده حواشی
 ۸۲۱ از نسخه ک) ۸۵۰ - ل و د : هم زی پدر . خ : هم زین پدر . ش :
 نزد پدر . ۸۵۱ - ک و ل و د : بفرخدای . خ : به فرمان خدای (وزن
 غلط می شود) ش : پربکردم ز دین خدای . ل و خ و د : به کشورپراگنده .
 ۸۵۲ - ش : کسی را به بد . ک : بنیروزکس بیم نه ... کسی درجهان بی زر
 وسیم نه . ش : طمع کس زکس برجوی سیم نه . ش : این بیت پس از ۸۴۹
 قرار دارد . (نگاه کنیده بیت ۸۲۱ و حواشی) . ۸۵۳ - نسخه اساس
 «ب» و ش : آباد هرجای کشت . ش : چو از کشته گشته به هرجای کشت . ش
 افزوده : اگر من بکردی مسخرجهان - زبدگشته بودی نکویی نهان + چه
 فرمایی ای شاه گردنکشان - مراده به هرکا رگردون نشان + بیایم به درگاه
 به دیدار تو - ویا هیچ با شد گرکا رتو + فرسته همی بودا زاسفندیا ر - خبر
 های نیکو برشهریا ر + چنین گفت گوینده کان روزگا ر - که شه داده بدستاج
 با سفندیا ر + فرستاد ا ورا به هرکشوری - بدادش زمردان بدولشکری + شداز
 پیشا و تهمتن با سران - گزینان ایران و نام آوران . ۸۵۴ - نسخه
 اساس «ب» : ربرگران تخم می کاشتند . ل : ورزیگران زر . خ و د : و
 ورزیگران ورزمی کاشتند . ک : کشا ورزکشورهمی کاشتند . ش : بیت پس از
 ۸۵۲ قرار دارد (نگاه کنیده بیت ۸۲۱ و حواشی) . ۸۵۵ - ک و ل :

نبوده سراسر. خ: نبوده سراسر. د: برین بریگردید چندی جهان - به
 گیتی بدی بود اندر نهان. ک: بگیتی شده مردم بدن نهان. ل و خ: بشهر
 اندرون بدن نبوده بدن. ش: این بیت را ندارد. ۸۵۶ - ل و خ: گو
 شهریار. خ: ورامش بخورد. ک و ل و خ: همی کرد (ک: خورد) با چند
 یار. ش: این بیت را ندارد. د: چنین گفت گوینده کان روزگار - که شه
 داد تاجی به اسفندیار. ۸۵۷ - ک و ل و خ و ش و د: گوی نامبردار
 فرسوده رزم. ۸۵۸ - ش: بدل کینه ای داشت. بجز نسخه اساس ب: «
 و د: چه شان بود از آغاز کار. ک: بودش با آغاز کار. ل و د: افزوده:
 شنیدم که گشتا سپ را خویش بود - پسر شاه را هم بداندیش بود. خ: افزوده
 همین بیت را با اختلافاتی. ۸۵۹ - ل و خ و د: هر آنجا که آواز او
 آمدی. ش: هر آنجا که اورفتی و آمدی. ش و د: افزوده: شه نامبردار
 روزی بگاه - نشسته بد از با مدادان پگاه - گزینان لشکرش را بار داد -
 جهان دیده گردان مهتر نژاد. ۸۶۰ - ش و د: گرزم آمد و پیش فرخنده
 ل و خ: از کین سیاه. ش و د: نشست و بهانه همی جست راه. ۸۶۱ - ک
 و ل و خ: بد آهوه چه افگندین. ش و د: ز آهوه چرا (چه) افگند.
 ۸۶۲ - ل و خ و د: همان که یکی دست. ش: زنا که یکی دست. ۸۶۳ -
 ش: چنین گوید آن موبد. ک و ل و خ و د: گفتمان موبد. ک و ش:
 خوب کیش. ۸۶۴ - ک و ل و خ و ش: با سهم مهتر شود. ک و خ: بد
 تر شود. ش: برتر شود. ۸۶۵ - ک: از اندازه بیرون نباید برید.
 خ: از اندازه پس سرب باید برید. د: پس سرش باید برید. نسخه اساس
 «ب»: نباید از اندازه برتر کشید. ترجمه بنداری: والأمرش اذا جاوز الحد
 فینبغی ان یقطع رأسه حتی یؤمن معتبره. ۸۶۶ - ک: مرا این گمانی
 نیامد درست. ۸۶۷ - ک و ش: جهاندار گفت این. ل و خ و د:
 بجای ابیات ۸۶۸ و ۸۶۷: چو از رازدار این سخن جست باز - خداوند این
 راز که (ل: را) وین چه راز. ۸۶۸ - ک: کیان شاه گفت ای گوراست
 گوی. ل: یا راست گوی. خ و د: ناراست گوی. ش: ای راست گوی. نسخه
 اساس «ب»: و د: که این گفتن. ل و خ: که راز گفتن. ک: بنا گفتن این
 کنون. ش: مرانیست روی. ۸۶۹ - ل و د: شه شهریاران. ش:
 سرشهریاران چو بشنید این - بگفتا بگوتا چه رازست این. ۸۷۰ - همه
 سربسریا دکن. نسخه اساس «ب»: نهان نیست راز نهان کیش من. ش:
 کزان تازه گردد دل و کیش من. ک: ابیات ۸۶۹ و ۸۷۰ را ندارد.

۸۷۱ - ل و خ: نباید چنان چیز. ش: نباید جز این چیز. . . . د: گرزم بد
 آموز. ۸۷۲ - ش: و گرچه نخواهد ز من بی نیاز. ک و ل و خ و ش و د:
 ندارم من از شاه. ک و خ و ش: از شاه راز. ۸۷۳ - ل و خ و د:
 نباید مرا ورا پسند. ک و ش: این بیت را ندارد. ۸۷۴ - ک: اگر
 بجای که گر. ک و ل و خ و ش: باز گویم بجای راز گویمش. نسخهء اساس
 "ب" و ک: گویمش او نشنود. ل و خ و ش و د: گویم و او نسخهء اساس
 و ل: بشنود. ک و ش: بشنود. ک: نه آن بجای به از. ۸۷۵ - ک
 و ل و خ و ش و د: بدان ای جهاندار. ش: که او را برزم اندرون نیست
 بار (بجای مصرع دوم). ۸۷۶ - ک: همه سوی آن پیل نهادند روی.
 ل و خ و د: همه خود سواران (د: سوی او) نهادند روی. ۸۷۷ - ک
 و ل و خ: بر آنست کاکنون به بندد ترا. ۸۷۸ - ک: او بپست. ل و
 خ و د: ترا گرد دست آورد و بپست. ۸۷۹ - ش: ابیات ۸۷۶ تا ۸۷۹ را
 ندارد. ۸۸۰ - ک: که چون حلقه کرد. ش: جوا و حلقه کرد. آن کمند
 طناب. پذیره نباید. . . . ۸۸۱ - ک و ل و خ و ش و د: من آنچه
 شنیدم بگفتمت راست. ش: تودانی اکنون که فرمان تراست.
 ۸۸۲ - ک و ش: کی نامبردار. ۸۸۳ - خ: بماند اندرین شاه
 ایران شگفت. ۸۸۴ - ک: ایچ می را ورامش. ل و خ و د: شادی
 نکرد. ش: بنشست پرباد سرد. ۸۸۵ - ل و خ: از اندیشگان نامد آن
 شبش خواب. ک و د: از اندیشه آن شب بنیامدش خواب. ۸۸۶ - ل: از
 کوهساران سپه را بدید. ک: شده نا پدید. ش و د: بشدنا پدید. ۸۸۷ - ک و ل و خ
 و ش و د: (مصرع دوم) که دستور بد شاه گشتا سپ را. ۸۸۸ - ش و د: بدو
 گفت رو. ک و ل و خ و د: نزد اسفندیار. ک: بروزود و او را به پیش من
 آر. ل و خ و د: مرا ورا بخوان زود و نزد من آر. ش: مرا ورا نگهدار کار
 ۸۸۹ - ک و ش: پیش من آر. ک و ل و خ: زمانی میای. د: این بیت را
 ندارد. ۸۹۰ - ک: ای در. ک و ل و خ: ای مه کشور. ش: تو
 دانی مگر کار این لشکرا. د: تو بایی همه ای مه کشور. ۸۹۱ - ل و
 خ: کنون آن همی مرترا بایدا. ک: کنون او ترا خود همی خواندا. ک: همی
 کار برنایدا. ل و خ: مرا کار برنایدا. ش و د: این بیت را ندارد.
 ۸۹۲ - ک و ل و خ و ش و د: نوشتش (ل: نبشتش) یکی نامهء استوار.
 ل و خ: پس از بیت ۸۹۳ قرار گرفته. ۸۹۳ - ک و ل و خ و ش و د:
 که او پیش دیدست لهراسپ را (به بیت ۸۸۷ نگاه کنید) ۸۹۴ - ک:

چو اورا تو بینی . ل : بیا و رستور و کمند . ۸۹۵ - ش : بیا و مپای .

۸۹۶ - ک : خرامید . ل : گذارنده . خ : گزارنده . ش : گزارید و
(همه بجای به تازنده) خ : کوه بیا بان سپرد . د : گذارید کوه و بیا بان سپرد

۸۹۷ - خ : بدان روزگار ایدر . ک : به روز شکار . ل و خ : برای شکار . د :
بود بهر شکار . ۸۹۸ - ش : از آن شهر آواز . ک و ل و خ و ش و د :
آواز دادش کسی . ۸۹۹ - نسخه اساس «ب» : بشنید و آمد . ل و خ و د :
بشنیدش آمد . ش : بخندید و پیچیدن اندر گرفت . ۹۰۰ - ک و ل و خ و
د : همه خوب روی و نبوده سوار . ش : همه نامدار . ۹۰۱ - ک و ش : بهمن
دگر مهرطوش (ش : مهرنوس) . ل و خ و د : یکی مهرنوش . ک : سیم نام
او آذر افروز طوس . ل : سیم بودن نام آذر افروز نوش . خ : سیم نام او آذر
افروز نوش . ش : دلا فروز طوس . د : سوم آذر افروز گرد بهوش . ۹۰۲ -
ک و ل و خ و ش و د : چهارمشان نام نوشاذرا (ش : نوش آذرا) . ک و د :
که بنهادا و گنبد . ش : کجا او نهاده گنبد . ل و خ : کجا او نهاد (خ : نهاد)
آذر بر ترا . ت : بهمن و آذر افروز و نوشاذر و مهرنوش . ۹۰۳ - نسخه
اساس «ب» : در حاشیه چپ نوشته شده است . ش : این بیت را ندارد .

۹۰۴ - ک : یکی دزد خنده . ل : یکی مرد و خنده . خ : یکی مرد واری بخندید
ش و د : بدو گفت بنگر که آید براه . نسخه اساس افزوده : یکایک بگفتند
کای شاهزاد - ترا از چنین خنده ات شرم باد . ش و د : با اختلافاتی همین
بیت را افزوده اند . ل و خ : افزوده اند : برین جای برا زچه خندی همی -
لب ما ز خنده ببندی همی . ت : فلما سمع ذلك تعجب ضاحکا فسا یله بهمن عن
ضحكه فقال له : اعلم یا بنی ان الساعه یأتینی رسول من عند الملک .

۹۰۵ - ل و خ : درین روزگار . ش و د : بیوران بگفت اندرین روزگار .
ل و خ : از بر شهریار . د : کس آمد . ۹۰۶ - ک و ش : که گفتند کز
گفته بیرهان . ک و ل و خ و د : این بیت را ندارد . ۹۰۷ - ش :
آزاد دارد همی (قافیه غلط می شود) ۹۰۸ - ش : گفتش چرا . ل و خ
و د : چه کردی بدین . ۹۰۹ - ک و ل و خ و د : شه شهریاران (ش) .
ل و خ : شهریاران بگفت . ش : ندارم بجای ندانم . ل و خ : گناهی ندانم
د : گناهی ندارم بجان پدر . ۹۱۰ - نسخه اساس «ب» : بادین . ک و ل
و خ و ش و د : آذر افرو ختم . ۹۱۱ - ش : جهان زنده کردم . ک و ل و
خ و د : از من بدل شاه . ل و خ و د : ریغ . ش : دیغ . ۹۱۲ - ک و ل
و خ و ش و د : که بر بستن من . ک و ل و خ و د : چنین شیفتست .

۹۱۳ - ش : تادرین بوداسفندیار . ک : چوزی هم رسیدند میان سپاه . خ :
 گردسپاه . ش : گردسوار . ۹۱۴ - ل و خ : جهان بودو دستور . ل :
 فرستاده بدشاهی . خ : فرستاده بدزی (وزن غلط است) د : این بیت را
 ندارد . ۹۱۶ - ل و خ و د : پذیره شدس زودفرزندشاه . چودیدندمر
 یکدگربا به راه . ک : ابیات ۹۱۳ تا ۹۱۶ راندارد . ۹۱۷ - ل و خ و
 ش و د : زاسپ . خ : خمیده فرودا آمدند . ک : گووپیل هردو . ۹۱۸ - ک :
 که مارا چه بینی بدین روزگار . ل و ش : گوشه ریار . خ : چه بینی مرا
 اندرین روزگار . ۹۱۹ - ل و د : سرش را ببوسید . ش : سراو ببوسید
 ۹۲۰ - ل و د : گمراه کرد . ۹۲۱ - ش : زجا ماسپ پرسیداسفندیار .
 ل : روزگار . د : گفتش . ش : که برمن چه بینی دراین روز کار . د :
 اندرین روزگار . ک و خ : ازبیت ۹۱۹ تا ۹۲۱ راندارند . ۹۲۲ -
 نسخه اساس "ب" : نه نیکو کند شاه با من پسر . ک : نه نیکو بود کارمن با
 پدر . د : اراید و نکه . ۹۲۳ - ک و ل و خ و د : برون برده باشم .
 ۹۲۴ - ک : یکی چاره کن . ک و ش و د : برخیرخیر . ۹۲۵ - ش و د :
 یل پهلوان . نسخه اساس "ب" : بدانندیش توتیره سخت وجوان . ک :
 بدانندگی پیرو بهر وجوان . ل و خ : برتن جوان . ۹۲۶ - ش : ندانی
 که به از مهر مهتر ک و ل و خ و د : به از خوب مهر پسر . ۹۲۸ - ل :
 برین بایستادند و خ : برین بیستادند و گشتند باز . د : بدین ایستادند و ل و
 خ و د : فرستاده و شاه گردنفر از . ک و ش : ابیات ۹۲۷ و ۹۲۸ راندارد .
 ۹۲۹ - ش : بدان جای خویشش فرودا ورید . ک و ل : پس اندر گرفتند . خ : پس
 ایدر گرفتند . ش : نهادند هردو به کف بر نهید . د : پس آنگاه خوردند هردو نبید .
 ۹۳۰ - ک : بر آتش همی عود . ل : پس اپیش بر عود . خ : بسی عنبر و عود . ک :
 عود تر سوختند . ک و ل : تو گفتی همی رامش آموختند . ش و د : این بیت
 راندارد . ۹۳۱ - ک : (بجای مصراع دوم) . سواران لشکر بیاورد پیش .
 ل و خ : زدیوان لشکر بیاورد پیش . ش و د : فراوان کس آمدش پیش .
 ۹۳۲ - خ : وز آنجا خردمند با چند کرد . ۹۳۳ - ش : به لشکر که آزاد شاه . د :
 آزاد شاه . ل و خ : کمر بست و بر سر نهاد کلاه . د : کمر بسته بر سر نهاد کلاه .
 ۹۳۴ - ل و خ و ش و د : کلاه کیکی . ک : کیانی . ش : این بیت پس از
 ۹۳۵ قرار گرفته . ۹۳۵ - ش : کهان و مهان را بنزدیک خویش . ک :
 چه از لشکری و چه خویشان خویش . ل و خ : و وستاد بنهاد در پیش خویش . ش :
 همه زند و استابا و در پیش . د : همه زند بنهاد در پیش خویش .

۹۳۷ - ل و خ : بیا مدگودست کرده . ک : بیا مدبه کش کرده اودست باز - به پیش پدرزود و بردش نماز . ل و خ و ش و د : دست کرده دراز . به پیش اندر آمد بر دوش نماز . ل و خ و د : افزوده : با ستاد در پیش او بنده فش - سر افکنده و دستها زیر کش . ۹۳۸ - ش : بدان نامداران واسپهبدان .

۹۳۹ - ک و ل و ش و د : آزاده * (بجای آزاده اید) ... همی پروردزاده

۹۴۰ - ک و ل و ش و د : این بیت را ندارند . ۹۴۲ - ش : زیر دست . ل : همی داردش تا که چیره شود . خ : بیا موزدش خورد و هم برنشست . ل : بیا موزدش رزم و خیره شود . ۹۴۳ - نسخه * اساس «ب» : سواری که بیش آزموده نبرد . ۹۴۴ - ل : پس آزاد . ک و ل و د : آزادزاده . خ : آزاده زاده . ش : آن شیرزاده . ل و د : چنان چون زرازگان . خ : چنان زرکه درگان . ش : به کار دلیری و گردی رسد . ک : هنرهاش باشد چنان چون خرد . ۹۴۵ - جز نسخه * اساس «ب» و خ : مرا و را بجوید . ک : بجویند جویندگان . که از بیش ... ل و د : و زو بیش . ش : این بیت را ندارد . د : مرا و را بجویند جویندگان . ۹۴۶ - ک و د : نیک و پیروز رزم .

۹۴۷ - ش : چونیر و گزید . ل : چونیر و گرد بر کشد یال و شاخ . خ : چوپیروز گر بر کشد یال و شاخ . ک : چونیر و کند بر سر و شاخ . د : چوپیروز گرد د کشد یال و شاخ . ل و خ و د : این بیت پس از بیت ۹۴۸ قرار گرفته .

۹۴۸ - ل و خ و ش و د : یکسره زیر پی . د : بباشد . ل و خ و د : سزاوار دیهیم وکی . ش : دیهیم کی . ک : این بیت را ندارد . ۹۴۹ - ک و ل و خ و ش و د : یکی تاج و تخت . ک و ل و خ و د : نشسته به ایوان . ش : نگهدارخت . ۹۵۰ - ش : درفش سپاه . ل و د : تاج زرین و گاه . خ : زرین و گاه . ۹۵۱ - ل و خ و د : نباشد بدان نیز همدستان . ک : شنیدی شما خود چنین داستان . ل و د : شنید از شما کس چنین . ش : پسندیده باشد چنین . ۹۵۲ - خ : افسر به زر . تن باب را روزخواهد بر ک : کنند نیز آهنگ جان پدر . ش : مخالف کن درای را خود با پدر .

۹۵۳ - ل : کند با سپاه خود آهنگ او . خ : کند با سپاهی خود . د : کند با سپاهش خود . ۹۵۴ - خ : چه گوید جمله که با این پسر . چه نیکو بود کار کرده پدر . نسخه * اساس این بیت را ندارد . د : کار کرد پدر . ک و ش : ابیات ۹۵۳ و ۹۵۴ را ندارند . ت : فما قولکم فی حق هذا الولد .

۹۵۵ - ش : بزرگان نش گفتند . خ : یکایک بگفتند . ک : ای شهریار .

۹۵۶ - ک : از این خا مترکا ره رگزمخواه . ۹۵۷ - ک : جهاندار گفت

این نه نیک ای پسر. ل و د : اینت پسر. ش : گفت این گسته پسر. ک و
 ل و د : به جان پدر. ش : به خون پدر. ت : ای شیء اشع و افطع من طلب
 مکان الأب . ۹۵۸ - خ : چنان برزنم. ش : به خوبی زنم. ک : عبرت
 گردوزنم. ل : عبرت بگیرد زنم. خ : غیرت بگیرد. ش : عبرت گردزان زنم
 د : این بیت را ندارد. ۹۵۹ - ک و ل و خ و د : ببندم چنان کش .
 ک : سزا است بس. د : سزایست بس. خ : سزاوارویس. ک : ببندی که او را
 نبستست. ل : ببندی که هرگز نبستست. ش و د : افزوده : چوبش کنید
 اسفندیار این سخن - دل مرد برنا شد از غم کهن . ۹۶۰ - ش و د : بدو
 گفت کای (د : ای). ک : ای شاه. د : کی بود آرزوی . ۹۶۱ - ش :
 ندانم گناه من ای شهریار. ل (مصراع دوم) : نیاید خود این از من اندز
 شمار. خ : نیاید از من هرگز این زشت کار. ۹۶۲ - ل : به جای تو. ش :
 گرم به دل . ل و خ و د : ای خسرو کا مران . کجا بردم (د : بودم) این
 خود (خ : بد) به دل بر (د : در) گمان . ش : بیخ من برگسل . ک :
 این بیت را ندارد. ۹۶۳ - ک : تن من ترا بندوزندان تراست . خ :
 ترا بنده ام بندوزندان تراست. ۹۶۴ - ل و خ و د : کنون بند فرمای و خواهی
 بکش . ک و ش : این بیت را ندارند. ۹۶۵ - ک و ل و خ و ش و د :
 شه خسروان گفت . ۹۶۶ - خ : مسمارهای گران . ۹۶۷ - خ :
 نجیب اندر شهریار جهان. ک و ل و ش و د : این بیت را ندارند.
 ۹۶۸ - ک : چنان دست و پای . ل و خ و د : همه دست و پای . ش : این بیت
 را ندارد. ۹۷۰ - ک و ل : چو اندر گره کرده بدگردنش . ل : بفرمود
 آن گه... د : به دژ بردنش . ۹۷۱ - ک : رونده دونده چومرغی . ل و د :
 دونده نوندی چومرغی. ش : دونده رونده چومرغی. ۹۷۲ - ک و ل و ش
 و د : مرا ورا نشان دهند. ۹۷۳ - ک و ل و د : ببرندش از پیش . ک و
 ل و خ : آب و خسته جگر. د : سوی گنبدان دژ پراز خاک سر . ۹۷۴ - ک و
 ل و د : این بیت را ندارند. ت : ثم مر به انفاذ الی قلعة شیدز .
 ۹۷۵ - ک و ل : بر آن دژ بردند. ل و ش : از آن چهار. د : بدان دژ
 بردند بر کوهسار. ۹۷۶ - ک و ل و ش : ستونهای کرده بزرگ . خ :
 ستونها بکرده بزرگ . خ : تن اندر زمین . د : این بیت را ندارد.
 ۹۷۷ - ل : مرا ورا بدانجا . ش و د : در آن جای بستند سخت . خ و د : ز تخت
 فگندند. ش : در افگند. ک : بیفگند بر گشته بخت . خ : فگندند و بر بست
 رخت . ۹۷۸ - ش و د : نگهبان برا و کرد . ک : برو کرد بسیار مرد . ل :

برو کرد مرچند مرد . خ و د : چند مرد . ش : کرده بُد چند مرد . ش : یل پهلوان
 خ : دل شاهزاده پرازداغ و دردد . ش : پرداغ و دردد . ۹۸۰ - ک :
 نیامد بسی روزگاران . د : بروی . ش : بیامد بسی . پس آن روزگاران
 خ : برآمد برین روزگار دراز . . . کرد ساز . ۹۸۱ - خ و ش : استا
 درست . خ : شود موبدان را . ک و د : بدان برگوا . ل : بر آن برگوا . ش :
 موبدان راهم زیبردست (قافیه درست نیست) . ۹۸۲ - ک : پهلوان
 با سپاه . ۹۸۳ - ش : فرزند سام . ۹۸۴ - ش : ابا گردستان
 . . . و گر مهتران . ک و ش : مهتران ویلان سربسر . خ : ردان سربسر . ل و
 و د : افزوده : بر آه آوریدند رامشگران . به آ وردها از کران تا کران . خ و
 ش : افزوده اند : به پیش آوریدند رامشگران . به آ وازها بر کشیده گران .
 ۹۸۵ - خ : پذیره بشد با سپاه . ش : پذیره شدش با سپاه . ک و ل و ش و د :
 از آن شادمان گشت . خ : بدان شادمان گشت . ۹۸۶ - ک و ش :
 فراوانش بردند مهمان . خ : به زابلش بردند . ک : پشش بنده و ارایستاده
 به پیش . ۹۸۷ - ل : وزووستا و کشتی (وزن خراب است) خ : وزو
 پند و کشتی . د : ازو زندواستا . ل : آتش برافروختند . ک و ش : این بیت
 را ندارند . د : نشستند و آتش برافروختند . ۹۸۸ - ل و خ : پیر زال .
 نسخه «اساس» ب «افزوده» (نگاه کنید به «افزوده» ۹۸۴) پذیره فرستاد
 رامشگران . به آ وازهای کشیده گران . ۹۸۹ - ل : زهرجا کجا . ش :
 به هر مرزگاهی که شاهان بُدند . ل : هم از کارگشتا سپ . د : چنو از کار
 گشتا سپ . ۹۹۰ - ک و ل و خ و ش و د : که او پهلوان جهان را بیست
 خ : به آ هن تن پیلوارش بخت . ش : وز آ هن تن شیرجنگی بخت .
 ۹۹۲ - ک و ل و خ و ش و د : فرمان اوی . . . پیمان اوی . خ : افزوده :
 همی گفت هر کس که این شهریار - چرابی گنه بست اسفندیار . ۹۹۳ -
 ک : مرشیرا . ل و خ و ش : ببستش مر آن . ک و خ : شاه را بی گناه . د :
 ببستش پدر را ابربی گناه . ۹۹۴ - ش : نبیره گزینان . ل : بزندان
 بنزدیک اسفندیار . ۹۹۵ - ک و ل : سپه راهم داشتند دست باز . خ :
 سپه راهم داشتند دست باز . ک : سوی دژ گرفته . ل و خ : این بیت پس از
 بیت ۹۹۳ قرار دارد . ش و د : این بیت را ندارد . ۹۹۶ - ک و د :
 خوار و زار آمدند . ۹۹۷ - ل و خ و د : مرور ابرامش . ۹۹۸ -
 ل : آمد بزین . ش : که آمد گه آن که جویند کین . د : که ماه از کمان آمد
 اندر کمین . ۹۹۹ - ک : بر خسرو اسفندیار . ل و خ : از (خ : ز)

اسفندیار. ل و خ و د: سوی گنبدان دژفرستاد. ک: سوی دژفرستاد بایند
خوار. ۱۰۰۰ - ک: بلخ بامی به سیستان کشید. ل: بلخ بامی به
زابل کشید. خ: زبلخ اوسوی زابلستان کشید. ش: سیستان کشید. ک:
جیحون بُرید. ل و خ و ش و د: به مهمانی پوردستان کشید. ۱۰۰۱ -
خ: برین میهمانی برآمد. د: بدین روزگاران. ۱۰۰۲ - ک: به
بلخ اندرون مرز لهراسپ شاه. ل و خ و د: اندرون جزکه لهراسپ شاه. خ:
نماندست وزایرانیان. ش: نماندست ازایران براوسپاه. ۱۰۰۳ -
ش: هشتصد. ل و خ: آذرپرست. ش: یزدان پرست. ک: همه پیش آتش
برآورده دست. ۱۰۰۴ - ل و خ: جزاینها. ک: از آن نامداران
همینندوبس. ل و ش: همین است وبس. خ: از آن نامداران همین است و
بس. د: این بیت راندارد. ۱۰۰۵ - نسخه اساس «ب»: الا. ش و
د: این بیت راندارند. ترجمه بنداری: و آنه لیس غیر لهراسپ فی مدینه
بلخ مع سعمائة نفس من عبدة التاروطا ثفة من السدنة والحرس.
۱۰۰۶ - ش: مہان راہمی خواند. ک: ازین جنگ لهراسپشان.
۱۰۰۷ - ش: سوی زاولستان بیردست راه. ل و د: سوی سیستان رفت خود
باسپاه. ۱۰۰۸ - ک: بالشکری. همه کشوری. ۱۰۰۹ - ل:
کنون بود هنگام. ش: کین آختن. ک: بسیچیدن آراستن. ش و د: ببايد
یکی تاختن ساختن. ۱۰۱۰ - ل: ک: گرانست او استوار.
۱۰۱۱ - نسخه اساس «ب»: ول و خ: پژوئیده. ش: مرد پژوئهند. ک:
ژرف و راه دراز. ۱۰۱۲ - ل: برانده راه. خ: برآید به راه. ک:
نرانده آباد. ل: آنچ بیرہ. خ: ایچ بی رہ. ش: برہ هیچ وبی رہ شود.
ک و ل و خ و ش و د: بیرہ شود. ک و ل و خ و ش و د: ازایرانیان یکسر
(ش: جمله) آگہ شود. ۱۰۱۳ - ل و خ و ش: جادویی بود. ش:
گراینده راه و به رفتن پژوہ. ۱۰۱۴ - ک و ل و خ و ش و د: آہستہ و
راہجوی. ک و ل و خ و د: چہ بایدہمی. ک: آنچه باید بگوی.
۱۰۱۵ - ک و خ و د: شہ چینش گفتا. ش: قراخان ش گفتا. ک: نگہ کن کہ
نیکو کہ و بد کدام. خ: نگہ بان ش بنگر کہ کیست و کدام. ش: نگہ کن زہرسو
بگسترده دام. د: نگہ بان ش بنگر کہ چند و کدام. ل: این بیت راندارد.
۱۰۱۶ - ل: پژوہندہ راز و پیمود. ش: پژوہندہ راہ پیمود راہ. ل و د:
کجا کاخ شاہ. خ: بکردار شاہ. ش: بہ درگاہ شاہ. ک: بہ آرا مگاہ.
۱۰۱۷ - ل و خ: پرستندہ را دید و لهراسپ را. ش: پرستندہ یی دید

لهراسپ را . د : پرستندگان دید . ک : به ایران زمین درسواری ندید -
از آن سرکشان نامداری ندید . ۱۰۱۸ - ش : پیش جادو بیگفت . ک :
به رخ پیش او در زمین را . ل و خ و د : مرزمین را . ش : به رخ از زمین
پیش او خاک رفت . ۱۰۱۹ - ک : چوار جاسپ آن دید و شاد شد . ل و ش :
شاد شد . ل : از آنده دیرینه (وزن غلط است) . ک و ل و ش : آزاد شد .
۱۰۲۰ - ش : سپه راهمه خواند . ل : باز آورد . (از این بعد : ن = نسخه بدل)
۱۰۲۳ - شاه دلغت کی . لغت فرس . بحر رمل . ن : یافه . ۱۰۲۴ - به
شاهد لغت کبد ، کبد . لغت فرس ، رشیدی ، سروری ، شعوری ، قوّاس و
جهانگیری . دردانش نامه قدرخان و فرهنگ قوّاس به رودکی منسوب است
بحر مجتث . ن : ارز آنکه ، نکویم ، راست بجای و راست ، چرابجای مرا .
۱۰۲۵ - شاه دلغت ویدا . صحاح الفرس بقول فرهنگ نظام (برهان قاطع ص
۲۲۹۷ ح ۲) مقایسه کنید با بیت ۱۲۵۸ . بحر هزج . ۱۰۲۶ - شاهد لغت
ماغ . حلیمی ، شعوری . لغت فرس . بحر مضارع . ن : پرند بجای پرید .
۱۰۲۷ - شاهد کلات . لغت فرس ، سروری ، شعوری ، بغدادی و قوّاس . بحر
مضارع . ن : فرو . تیغت . برون نهنگ و برون آورد نهنگ بجای نهنگ را ،
کلاته بجای کلات . ۱۰۲۸ - شاهد برای : برروشان ، بربروشان ،
برپروشان ، بروشان و رشتان . لغت فرس ، حلیمی ، جهانگیری ، سروری ،
رشیدی ، شعوری و قوّاس . بحر مجتث . ن : مرروشان را . برپروشان را .
بربروشان را ، مروشان را . ۱۰۲۹ - ترجمان البلاغه ۲۴۷ . بحر
مضارع . ۱۰۳۰ - شاهد برای تشتیر یا بشتیر . سروری . شعوری . بحر
رمل . ن : هرچه . بشتیر . مصراع دوم : مرتواز زرو گوهرست عطا .
۱۰۳۱ - شاهد برای ازهراک و ازدهاک . لغت فرس . حلیمی ، سروری ،
شعوری . بحر هزج . ن : شاه منی بجای شاهی . قدیمست . نیاکت برد پاک
نه باکت برده . ناک . از ازهراک . از ازدهاکا . پاک ازدهاکا .
۱۰۳۲ - شاهد برای خباک . لغت فرس ، حلیمی ، سروری ، رشیدی ، قوّاس
شعوری ، منسوب به رودکی در لغت فرس نسخه کیا . بحر هزج . ن : زکلکش .
کمندش . قفص شد . کندتنک یا کنددنگ برای قفص کرد . فیلکش بجای
کمندش . برشیران . برگردان . ۱۰۳۳ - شاهد برای کراک . لغت
فرس ، جهانگیری ، سروری ، رشیدی ، شعوری ، قوّاس (در فرهنگ رشیدی
منسوب به شمس فخری) بحر هزج . ن : خود بجای خویش . که بجای چو .
دندان بجای چنگال . ۱۰۳۴ - شاهد برای هزاک یا هژاک . لغت

فرس، حلیمی، سروری، رشیدی، شعوری و قوّاس، فرهنگ شاهنامه، بغدادی، بحر هزج. ن: مصراع اول: ببايدداشت دایم خویش را راست هژا کابجای هژا کا. ۱۰۲۵ - شاهدبرای فرازم. لغت فرس، حلیمی، جهانگیری، سروری، رشیدی، شعوری، فرهنگ شاهنامه، بغدادی، بحر رمل. ن: نیکو، عاشق بجای عاشق خویش. گربجای کز. نکور وئی. فرزامی. ۱۰۳۶ - شاهدبرای برمایون یا پرمایون. لغت فرس، حلیمی، رشیدی، شعوری، مجمع الفصحا. بحر رمل. ن: بکوبوذش. خوشش بودی. پرمایونا. نام برمایونا. ۱۰۳۷ - شاهدبرای باد فرودین. لغت فرس (دریک نسخه منسوب به دقیقی و در نسخه دیگر منسوب به یوسف عروزی) سروری و شعوری همه منسوب به عروزی. بحر مضارع. ن: نوردینا. ۱۰۳۸ - شاهدبرای پروا. لغت فرش. حلیمی، سروری، بحر هزج. ن: ازگیتی بدو برگشته شدبدها. ازگیتی بروبر بسته شدلها. گیتی را موصون کرد از همه بدها. ۱۰۳۹ - شاهدبرای اژدرها. لغت فرس، جهانگیری، سروری، بحر هزج. ن: همصام، اعدا بجای فرعون. اوبجای وی. ۱۰۴۰ - شاهدبرای رخشا. لغت فرس، حلیمی، شعوری، بحر هزج. ن: آگینست چون زی. آگینست چون زی. وزیر بجای زر. میان زرگر و اندر چنانکه. کوکب بجای زربوذ. ۱۰۴۱ - شاهدبرای وخور. لغت فرس. سروری، و شعوری، بحر هزج. ن: مانده بجای مانده. گندا. ۱۰۴۲ - شاهدبرای شیدا. لغت فرس، بحر مضارع. ن: برد بجای بردو. ندانست. که کم. ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ - شاهدبرای نفوشا. لغت فرس (از لحاظ معنی این دوبیت مناسب هم نیستند و بعید نیست که در قصیده پشت سر هم جانداشته باشند). بحر مضارع. ن: تامل بجای تأویل. باما بجای دانا. موبد بجای دانا. کز بجای از. کربجای ار. آن بجای از. گوید بجای کوبوذ. گفتست بجای گوبوذ. اسناد. دانا بجای دارا. ۱۰۴۵ - شاهدبرای فراخا. لغت فرس. حلیمی. بحر مضارع. ن: شادیش چندانکه. اوبجای تو. شادی بجای راحت. بشادی بجای راحت. درد و رنج. ۱۰۴۶ - شاهدبرای افدستا. لغت فرس، جهانگیری، سروری، رشیدی، شعوری، قوّاس، بحر خفیف. ن: تویی. جزز. چون جز. زان کنم برتواز دل. زان کنم از تو بردل. ۱۰۴۷ - شاهد برای شتر. لغت فرس، فرهنگ شعوری. بحر خفیف. ن: بشترا داد. بشترا پرگست بجای شرک است. تصحیح دهخدا. برهان جلد ۴ صفحه ۲۸۲ چوتوکوبی.

۱۰۴۸ - شاهد برای مُست . لغت فرس (منسوب به لیبی) حلیمی، سروری
 (منسوب به لیبی)، شعوری . بحر مزارع . ن : صعب بجای صعب و دعویت
 بجای معنیت . سخت بجای خام و . ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ - مجمع الفصحا ،
 سفینه خوشگو ، هفت اقلیم . بحر هزج . شاهست بجای رومی است نفیسی
 ۱۲۷۸ (مأخذ؟) . روز مناهیت بجای ایام شادیت . نفیسی (مأخذ؟)
 ۱۰۵۲ تا ۱۰۵۴ - تاریخ هرات ص ۱۱۰ . ۱۰۵۵ - تذکرة عرفات ،
 مجمع الفصحا . شاهد برای تاراج : لغت فرس ، حلیمی، شعوری، بحر هزج ،
 ن : آیدش و آمده بجای آمدش . ۱۰۵۶ - شاهد برای آیت ، لغت فرس
 حلیمی، بحر مل . ن : نکنی بجای مکن و کنی بجای کن . ۱۰۵۷ -
 شاهد برای کمانه . لغت فرس ، حلیمی، جهانگیری، رشیدی، شعوری . قوّاس
 بحر مجتث . ن : فرسنگ بجای زسنگ . آورد بجای آرد . (مصراع ودم) : کف
 توازدل کان ز پریدمی آرد . ۱۰۵۸ - شاهد برای قسطا . لغت فرس .
 بحر مزارع . ن : حرفهای . ۱۰۵۹ - شاهد برای فرسته . لغت فرس .
 (فقط در چاپ نفیسی منسوب به لیبی است) ، قوّاس ، بحر مزارع . ن :
 سوز بجای شد ، بد بجای بر ، بد بجای شد و نوی بجای نوا . ۱۰۶۰ - شاهد
 برای لغت ناهید . لغت فرس . ن : (مصراع دوم) گفتا هروت از بند رها
 شد . ۱۰۶۱ تا ۱۰۶۶ - المعجم ۱۱۹ - ۱۲۰ . بحر مجتث . ن : شبی بجای
 شب . سفید روزه پاکی بدان رخا ن تومانند . بخوبی بسان بجای برخسار -
 کان . بُرکشیده بجای بُرکشیده . توراسروین بجای ترابسروین .
 ۱۰۶۷ - شاهد برای خوره . لغت فرس . بحر مزارع . ن : بجای بجای کجا .
 ۱۰۶۸ - شاهد برای هال . لغت فرس ، حلیمی، سروری، شعوری و قوّاس .
 بحر مجتث . ن : بجای جزاز . دوستکرم و دوستکنم و دوست دکر بجای
 دوست گرم . ۱۰۶۹ - شاهد برای پژوه . لغت فرس . بحر مل . ن : با
 پژوهنده . ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ - شاهد برای یونان . لغت فرس . بحر
 مزارع . ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ - تذکرة عرفات ، مجمع الفصحا ، آتشکده ،
 (در لب لباب منسوب به کسائی) بحر مزارع . ن : به عمری دکر و بخون جگر بجای
 به عمر و گر . خویش را بجای خویشان . ۱۰۷۴ - شاهد برای کیوس یا
 کیوس لغت فرس ، حلیمی، سروری، بحر مجتث . ن : عمری بجای عمر .
 کیوس . ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ - درمیدح امیررضی ابوالقاسم نوح منصور
 نوح نصر (از لباب الالباب) و تذکرة عرفات . بحر خفیف . ۱۰۷۷ و
 ۱۰۷۸ - شاهد برای شجد . لغت فرس ، جهانگیری، سروری، رشیدی (فقط

بیت ۱۰۷۷) شعوری، عرفات . بحر خفیف . ن : بدهر بجای بخاک . نار و
 برق بجای آفتاب . ۱۰۷۹ - شاهد برای گزای . لغت فرس . بحر
 خفیف . ن : کز بجای کش . ۱۰۸۰ - شاهد برای گزای . لغت فرس
 (در نسخهء نخجوانی منسوب به رودکی) سروری . ن : بانیا زمایه بجای
 تانیا زماید . ۱۰۸۱ - شاهد برای افرنگ . لغت فرس ، سروری،
 رشیدی، شعوری ، بحر رمل . ۱۰۸۲ - تاریخ هرات ص ۱۵۰ . بحر
 خفیف . ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ . لباب الالباب ، عرفات ، مجمع الفصحا ،
 بهارستان . و شاهد برای شمر . لغت فرس (بیت ۱۰۸۴ فقط در نسخهء
 نخجوانی). بحر هزج . ن : عفونت گیرد . شود طعمش بد بجای زهومت
 گیرد . ۱۰۸۵ - شاهد برای خشنسار ، خشینار . لغت فرس و شعوری
 و قوّاس . بحر هزج . ن : کز بجای از . خشینار و خشیسار بجای خشنسار .
 ۱۰۸۶ - ترجمان البلاغه (منسوب به رودکی) حقائق السّجّر (دقیقی)
 المعجم (بی نام شاعر). بحر مجتث . ن : مژکن بجای ولیکن . قامت
 بجای بالا . چشمگان . ۱۰۸۷ - شاهد برای کیار . لغت فرس . بحر
 مجتث . ۱۰۸۸ - شاهد برای هیون . لغت فرس . بحر مجتث . ن :
 اعدا بجای اعدای او . شیری بجای شتری . هیون بجای هیون و . ایشان خاذ
 و انسان خوار بجای ایشان خار . ۱۰۸۹ - المعجم (تقلید یک بیت
 رودکی) ۳۴۶ . بحر محبت . ن : اگر بر بجای اگر سر . شکفت بجای نه
 شکفت . ۱۰۹۰ - شاهد برای شکافه . لغت فرس . بحر مجتث .
 ۱۰۹۱ - ترجمان البلاغه ۲۸۷ ب . ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ - لباب الالباب ،
 عرفات ، مجمع الفصحا . بحر خفیف . ن : آن بجای زآن . ۱۰۹۴ و
 ۱۰۹۵ - شاهد برای سیار . لغت فرس . بحر خفیف . ۱۰۹۶ - شاهد
 برای کش . لغت فرس . بحر مضارع . ۱۰۹۷ - شاهد برای کرده کار یا
 گردکار . لغت فرس ، سروری، شعوری، بحر مضارع . ن : کردکار یا گردکار
 بجای کرده کار . ۱۰۹۸ - شاهد برای کرباکز . لغت فرس ، شعوری،
 بحر هزج . ن : دارا و را بجای دازا و . ۱۰۹۹ - شاهد برای فروغ .
 لغت فرس . بحر هزج . ن : یون و یون بجای یون . ۱۱۰۰ - شاهد
 برای خوی . لغت فرس ، سروری، رشیدی، بحر هزج . ن : سیاوش ، سیاوش
 کوبجای کوی . میان بجای بزیز . خوی، خواند بجای خوی اندر .
 ۱۱۰۱ تا ۱۱۱۱ - مونس الاحرار و مجمع الفصحا . بحر هزج . ۱۱۰۱ -
 عیار بجای عیار و . قد بجای قد و . خواهد بجای خواهی . ۱۱۰۳ - ن :

زهرآلودش وزهرآلودبجای زهرآلوش . بنگربجای منگر . ۱۱۰۴ - ن :
 کریستن بجای گذشتن . ۱۱۰۵ - ن : میان بجای بسان . دوزخش
 بجای دورخش . آذربجای آذر . ۱۱۰۶ - ن : سهی بجای سیمین .
 ۱۱۰۷ - ن : رنگ بجای رشک . بربربجای تربر . ۱۱۰۹ تا ۱۱۱۱ -
 ظاهراً ترتیب دویست ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ بدست کاتبان مقلوب شده است .
 ۱۱۱۱ - فربه . ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ - مونس الاحرار و ترجمان البلاغه ۲۴۶ ،
 حقائق السحر . ۱۱۱۲ - ن : چوتو و چنان بجای چنو . بت را بجای
 پیکر . ۱۱۱۳ - ن : چوتو بجای چنو . مابجای من . برکوربجای بر
 جان . ۱۱۱۴ تا ۱۱۱۸ - مونس الاحرار . ۱۱۱۴ - ن : بربجای بذ .
 ۱۱۱۵ - ن : نترسد و ترسد بجای نترسیذ . ۱۱۱۷ - ن : جوربجای جوو
 بشیبربجای به شیر . ۱۱۱۹ - مونس الاحرار . مجمع الفصحا . ن :
 و چندین بجای ز چندین . ۱۱۲۰ تا ۱۱۲۴ - مونس الاحرار . ۱۱۲۰ - ن :
 اندر خور و بجای اندر خور . ورزربجای وزدر . ۱۱۲۲ - ن : ناباک
 و اروناباک دارا بجای ناپاک وار . انجارم و بیجاریم بجای این
 خواریم . ۱۱۲۳ - ن : بنویسیم بجای ننویسیم . نام یحی بجای
 مدیحی . زامیروا میربجای زمیر . ۱۱۲۵ تا ۱۱۲۷ از مونس الاحرار و
 مجمع الفصحا . ۱۱۲۵ - ن : یادکارت ؛ یادگاری . مژه بجای
 پرده . ۱۱۲۷ - ن : چه بجای چو . شاید بجای نام « نامۀ صحیح
 باشد . ۱۱۲۸ - تا ۱۱۳۰ - مونس الاحرار . ۱۱۲۸ - ن : شد صورتی
 بجای صورتی شد . ۱۱۲۹ - ن : نپرسیدم بجای بترسیذم . ابهربجای
 عبهر . ۱۱۳۰ - ن : چه بجای چو . رنگ بجای رنج . ۱۱۳۱ تا ۱۱۳۷ -
 مونس الاحرار و مجمع الفصحا . ۱۱۳۳ - ن : کشته است بجای شذهر .
 ۱۱۳۵ - ن : فرودینی بجای فرودینی . ۱۱۳۶ - ن : گلستان بجای
 گلبنان . پربربجای بربر . ۱۱۳۷ - ن : بهشتست بجای بهشتیست .
 ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ - مونس الاحرار . ۱۱۴۰ تا ۱۱۴۲ - مونس الاحرار و مجمع
 الفصحا . ۱۱۴۰ - ن : بزم جنید بجای نرم جنید . ۱۱۴۱ -
 ن : نثاری کان زبجای توپنداری که از . باریدبجای باریده .
 ۱۱۴۲ - ن : دُر بجای در . ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ - لباب الالباب عرفات و
 مجمع الفصحا . ۱۱۴۳ - ن : اینک بجای آنک . سیزبجای سبزو .
 ۱۱۴۴ - ن : حقه زرا حقیقت یا غنچه از زرقیفت بجای حقه ای از زرقنچه
 است . ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ - مونس الاحرار (بجای ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و مجمع الفصحا ،

ممکن است این دوبیت الحاق کاتبان باشد چونکه لغت گوهر در بیت ۱۱۴۸
 قافیه شده است (۱۱۴۵ - ن : وزیر بجای وزیر . چه بجای چو . مُزبَرِبا
 ضمه و تشدید . ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ - مونس الاحرار و مجمع الفصحا .
 ۱۱۴۷ - ن : شاخ بجای شام و . ابوسعد بجای بوسعده . آذرش بجای از سرش
 قیصر بجای گوهر . ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ - شاهد برای سرپایان . لغت فرس . (در
 نسخه نفیسی منسوب به زینبی) ، سروری ورشیدی (فقط ۱۱۵۰ بی نام شاعر)
 حلیمی و شعوری (مصراع اول بیت ۱۱۴۹ با مصراع اول بیت ۱۱۵۰ عوض
 شده) ۱۱۴۹ - ن : زفتی بجای رفتی . حیدری بجای حیدر . کرد آن
 بجای گردان . ۱۱۵۰ - شاهد برای سرپایان ، قواس . ن : نه ز آهن
 و نه جوشن بجای نش آهن . سرپایاش بجای سرپایانش . ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ . -
 المعجم . ۱۱۵۱ - ن : خان بجای جان . ۱۱۵۳ - شاهد برای
 پرگر . لغت فرس . جهانگیری ، رشیدی ، شعوری (منسوب به اسدی) . ن : از
 تو بهره غل و از تو حصه غل بجای بهره از تو غل . پابند بجای پاوند . از تو
 بهره تاج بجای بهره از تو تاج . ۱۱۵۴ - تاریخ سیستان ص ۲۷۰
 ۱۱۵۵ - شاهد برای زند . لغت فرس ، حلیمی ، شعوری ، ن : پیشش بجای
 پیشت . ۱۱۵۶ - شاهد برای ماردی . لغت فرس ، جهانگیری ، سروری
 رشیدی ، شعوری . بحر متقارب . ۱۱۵۷ - شاهد برای زنبیر . لغت فرس
 بحر متقارب . ۱۱۵۸ - شاهد برای گرگ ریاکرکر . لغت فرس ، سروری ،
 شعوری ، قواس . بحر متقارب . ن : گشتند بجای گشتند و . ببخشید بجای
 ببخشود . دادا ر بجای یزدان . کرک بجای کرکر . ۱۱۵۹ - شاهد برای
 زر . لغت فرس ، سروری ، شعوری . بحر متقارب . ن : همان بجای همی .
 تیره ماه بجای تیر ماه . برنا شود بجای برنا بود . برنا شود بجای برنا بود .
 ۱۱۶۰ تا ۱۱۶۲ - از المعجم ۲۱۴ ۱۱۶۰ - ن : توبجای او (؟) . بوجهی
 بجای نجوئی و بجوئی . درنکی کی بجای درنکی که . دورنکی کن بجای درنکی که .
 بخواد بجای نخواهد . ۱۱۶۲ - ن : راستر بجای راستر .
 ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ لباب الالباب جلد ۲ ص ۶ و هفت اقلیم . ن : سخن و ربود
 یا سخن در بود یا سخن در بر زیر یا سخن و ربود بجای سخن در بر . بسوی هجور بود
 یا کسی سوی بصره بر د بجای بوذ برده سوی هجر . ۱۱۶۵ - شاهد برای چشم
 آلوس . لغت فرس . بحر مجتث ن : کیوس ترا بکیرند یا کیوس ترا بکیرند یا
 کیوس و ارنگرد بجای کیوس و ارنکیرد بسال بجای بسان . شهاب یا شبها
 بجای شهاب . ۱۱۶۶ - شاهد برای هژیر - لغت فرس ، سروری ، رشیدی ،

شعوری، قوّاس . بحررجز . ن : وی مملکت بجای ای مملکت . آبّی چنان
 بجای ای همچنان . دل بجای تن . ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ - شاهدبرای بیریا تیر
 لغت فرس ، جهانگیری ، سروری ، رشیدی ، شعوری . بحررجز .
 ۱۱۶۷ - ن : بازیدن بجای باریدن . ۱۱۶۸ - ن : بیازی بجای
 نبازی . در بجای بر . دلخواه بجای زرخواه . جز تیرو خون بیر بجای جربیر .
 ۱۱۶۹ - شاهدبرای فرهنگت یا فہختہ یا فرہختہ . لغت فرس و قوّاس . بحرمنسرح
 در چاپ ہرن و نسخہ ، ایندیا آفیس و نسخہ ، نفیسی : ای دل من (ای دل زو .
 نفیسی ای دل من زو ، قوّاس) بہ ہر حدیث میا زارکان بت فرہختہ نیست
 (فرہختہ نی کہ . نفیسی) نوآموزست (ہست نوآموز . قوّاس) .
 ۱۱۷۰ - شاهدبرای شتہ . لغت فرس . بحر مضارع ، ن : حربگاہست . و
 حربگاہست بجای حربگاست و . شاید بز مگاست . عدوۃ ات بجای عدوت آب
 شہ و شینہ بجای شہہ ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ - لباب الالباب ، عرفات ،
 مجمع الفصحا ، دیوان معزی چاپ اقبال ص ۴۲۱ (فقط مصراع بیت ۱۱۷۱
 تضمین . شرح حال رودکی نفیسی ۱۲۶۶ تضمین ادیب صابر ترمذی فقط
 مصراع اول بیت ۱۱۷۱) - بحر مضارع . ن : ملک بجای خویش در مصراع اول
 بیت ۱۱۷۱ . دست بجای کف . ۱۱۷۳ - شاهدبرای ابرنجک . لغت
 فرس ، بحر مضارع . ۱۱۷۴ - شاهدبرای پالپال . لغت فرس ، جهانگیری
 سروری ، قوّاس ، رشیدی ، شعوری ، بحر مجتث . ن : اوبجای تو . بود بجای
 بوذو . بالابال بجای پالپال . د : مباح کم ز کسی کوسخن ندانند گفت -
 زلفظ معنی با ہم نمی نہ بالابال . ۱۱۷۵ - شاهدبرای شجام لغت
 فرس . جهانگیری . شعوری ، قوّاس ، فرهنگ شاہنامہ بغدادی (باتغییراتی
 جزو شاہنامہ دانستہ) . بحر متقارب . ن : ہمی بجای ہمہ . بناگہ بجای
 زناگہ . ۱۱۷۶ - شاهدبرای نغام یا نغام . لغت فرس ، حلیمی ، سروری ،
 شعوری ، بحر متقارب . ن : کردند و کردند و نند بجای تند گردد . نغام بجای
 نغام . ۱۱۷۷ - شاهدبرای چفتہ . لغت فرس . بحر رجز . ن : من
 بجای کہ من (کہ تصحیح قیاسی مرحوم اقبال است) . ۱۲۷۸ - شرح
 قصیدۃ ابوالہیثم ص ۲۸ - بحر مجتث . ۱۱۷۹ - شاهدبرای فخن . لغت
 فرس . بحر خفیف . ۱۱۸۰ - شاهدبرای زارہ . لغت فرس ، بحر
 مجتث . ۱۱۸۱ - شاهدبرای خاتولہ . فرهنگ جهانگیری و شعوری (بی
 نام شاعر) فرهنگ قوّاس با نام شاعر . شرح حال رودکی " نفیسی " ۱۲۸۴
 (دقیقی ، مأخذ ؟) . بحر خفیف . ن : کرتو بجای گرہ . این چہ مکر

بجای آن چه حیلۀ ۱۱۸۲ تا ۱۱۸۴ - لباب الالباب (درمدح میرسعید
 سدید بومالح منصورنصر « کذا » احمدالسامانی) عرفات و مجمع الفصحا .
 ۱۱۸۲ - ن : دارای بجای دارا . ۱۱۸۴ - شاهدبرای هرمز . لغت فرس
 بحرہزج . ن : بدید و بیای و بنای و قفای بجای بدم . به پیش رایتش بجای
 به پیش لشکرش . مریخ بجای بہرام . د : دوبارہ آورده و بار دوم جز (ناہید)
 مطابق متن ماست . ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ - شاهدبرای گرزمان . لغت فرس
 حلیمی ، جهانگیری ، سروری ، رشیدی ، شعوری ، بحرہزج . ن : برجیس وآسمان
 و بہرام و برجیس بجای برجیس و بہرام . بابجای بر . دارند بجای رانند .
 در فرهنگ قواس مصرع دوم بیت ۱۱۸۵ و مصرع اول بیت ۱۱۸۶ با ہم
 آمده است . ۱۱۸۷ - شاهدبرای لغت فرس . در فرهنگ قواس بنام
 کسائی آمده ولی مصحح آن را اشتباه می داند . بحرہزج
 ۱۱۸۸ - شاهدبرای کاو . لغت فرس . بحر مزارع . ن : گاو ان بجای کاوان .
 ۱۱۸۹ - شاهدبرای فکز . جهانگیری و سروری و رشیدی و شعوری . بحر مجتث .
 ۱۱۹۰ - شاهدبرای همانا . لغت فرس (منسوب بہ خسروانی) . بحر مجتث .
 ن : بشورش بجای بشویش . ۱۱۹۱ - مجمع الفصحا . شاهدبرای ترک .
 لغت فرس ، سروری ، شعوری ، بحر مزارع . ۱۱۹۲ - شاهدبرای بون .
 لغت فرس ، جهانگیری ، سروری ، رشیدی ، شعوری . بحرہزج . ن : آید بجای
 آمد . زانکہ بجای ریگ . ۱۱۹۳ - شاهدبرای ربون . لغت فرس
 (منسوب بہ رودکی) سروری و رشیدی و شعوری . بحر خفیف . ۱۱۹۴ -
 شاهدبرای فرارون . لغت فرس . حلیمی ، شعوری ، فرهنگ شاہنامہ بغدادی
 شاهدبرای فیرون . حلیمی و شعوری . بحرہزج . ن : دربذاز و آیداز بجای
 درید . بابجای زی . ۱۱۹۵ - شاهدبرای آہون . لغت فرس ، سروری ،
 عرفات و قواس . بحر منسرح . ن : کند بجای زند . (مصرع دوم) خواہد
 اندر من ساردلا ہون . بسازد بجای بیارذ . ۱۱۹۶ - شاہد برای
 برہون لغت فرس (دریک نسخہ منسوب بہ زبیبی ؟) . قواس ، بحر منسرح .
 ن : بہ علم بجای بہ علم تو . ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ - لباب الالباب . عرفات
 مجمع الفصحا . بحرہزج . ن : می بجای مئی . از بجای وز . چنان بجای
 چنان گردد . ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ - مجمع الفصحا و دیوان معزی چاپ اقبال
 ص ۵۹۱ - ۵۹۲ (تضمین) . بحرہزج . ن : (مصرع دوم ۱۲۰۰) معنیش
 درست و لفظا شیرین . ۱۲۰۱ - شاهدبرای نفرین . لغت فرس .
 ۱۲۰۲ - شاهدبرای ہین . لغت فرس . بحر مزارع . ن : آورد بجای آور .

۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ - لباب الالباب عرفات و مجمع الفصحا . بحر هزج . ۱۲۰۴ .
 ن : گدازنده بجای گذا زیده . ۱۲۰۵ - درجنگی از نسخ خطی فارسی
 کتابخانه^۱ ایندیا آفیس در لندن به شماره ۲۴۱۵ ورق ۲۹۵ : بحر ؟
 ۱۲۰۶ - شاهد برای پلوك . لغت فرس . بحر مضارع . ۱۲۰۷ - شاهد
 برای مرکو . لغت فرس . بحر هزج . ۱۲۰۸ - شاهد برای گراه . لغت
 فرس . بحر رمل . ن : مهربجای کار . آن بجای و آن . اهرمن بجای آهرمن
 ۱۲۰۹ - شاهد برای فرا بسته . لغت فرس . بحر مضارع . ن : سخوی بجای
 بیخویی . فرا بسته بجای فزایسته . ۱۲۱۰ - شاهد برای فزایسته
 لغت فرس . بحر هزج . ن : فرا بسته بجای فزایسته . ۱۲۱۱ - شاهد
 برای خرده . لغت فرس . حلیمی ، جهانگیری ، سروری ، رشیدی ، شعوری و
 شاهد برای ایارده در فرهنگ شعوری و قواس . بحر مجتث . ن : بینم بجای
 ببینم . ایارده بجای ایارده . خورده بجای خرده . ۱۲۱۲ - شاهد
 برای نوده . لغت فرس . سروری ، رشیدی ، شعوری ، بحر منسرح . ن : دوده^۲
 بجای دوده و . نوده بجای نوده . ۱۲۱۳ - شاهد برای غمزه . لغت فرس بحر
 مجتث . ن : کز بجای که . از سندان دوز سندان بجای سندان . کداره بجای گذاره
 ۱۲۱۴ - شاهد برای تاره . لغت فرس (بی نام شاعر) سروری ، بحر هزج .
 ن : عمرا و را باددایم بجای جاه تو با ذا همیشه . ۱۲۱۵ - شاهد برای
 مای . سروری ، رشیدی ، شعوری (منسوب به استاد رافعی) . بحر مجتث . ن :
 بار بجای یار . آن بجای او . ۱۲۱۶ تا ۱۲۲۰ - لباب الالباب عرفات
 مخزن الغرایب . بحر رمل . ۱۲۲۱ - المعجم ۱۸۰ ، عرفات . مجمع
 الفصحا . تذکره^۳ ندرت ، آتشکده ، سفینه^۴ خوشگو ، هفت اقلیم . بحر هزج .
 ن : درافکنند بجای برفا کنند . جهان بجای زمین . ۱۲۲۲ - تذکره^۵
 ندرت . ۱۲۲۳ - عرفات ، مجمع الفصحا ، سفینه^۶ خوشگو . هفت
 اقلیم . ن : هر نان بجای هزمان . دردشت بجای گوئی . ۱۲۲۴ -
 عرفات ، مجمع الفصحا ، سفینه^۷ خوشگو ، هفت اقلیم . ن : گشت بنگرو
 گشت گوئی بجای گشت دیدار . ۱۲۲۵ - المعجم ۱۸۰ ، عرفات ، مجمع
 الفصحا . ن : خون آلوده بجای خون آلود . خون آلود و مشک اندوده بجای
 نیل اندود . وشتی بجای مشتی . ۱۲۲۶ - عرفات ، مجمع الفصحا ،
 سفینه^۸ خوشگو ، هفت اقلیم . ن : جنک بجای مشک . نشستی بجای نبشتی .
 ۱۲۲۷ - عرفات ، مجمع الفصحا ، آتشکده ، سفینه^۹ خوشگو ، هفت اقلیم .
 ن : بدانسان و برایشان بجای از آن سان . ۱۲۲۸ - المعجم ۱۸۰ .

۱۲۲۹ - شرح حال رودکی نفیسی ۱۲۷۷ (مأخذ؟) . ۱۲۳۰ - عرفات
 ومجمع الفصحا . ن : مهی بجای مئی . ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ - عرفات ،
 مجمع الفصحا ، مخزن الغرایب . تذکره ندرت ، حدیقه الصفا ، تشکده ،
 سفینه خوشگو ، هفت اقلیم . لغت فرس . شاهد برای زنگ . ۱۳۲۱ - ن : به
 عالم بجای به گیتی . از همه خوبی بجای درز خوبیها . ۱۲۳۲ - ن :
 لبی بجای لب . یا قوت بجای بیجا ده خون رنگ بجای چون زنگ . دیــــ
 بجای کیش . ۱۲۳۳ تا ۱۲۳۵ - عرفات ، مجمع الفصحا ، بحر رمل .
 ۱۲۳۳ - ن : فلک باز رهی بجای رهی بیخبری . ۱۲۳۶ - شاهد برای
 گوزن . لغت فرس . (در نسخه نجوانی منسوب به فرّخی) . بحر سریع . بشکرذ
 بجای نشکرذ . چوبانک بجای چوان که . اعدای ترابجای اعدات را .
 بشکند بجای بشکری . ۱۲۳۷ - شاهد برای بامس ، پامس لغت فرس ،
 حلیمی ، سروری ، رشیدی ، شعوری ، قوّاس . بحر مجتث . ن : خدایگانـه
 بجای خدایگانا . جدا زکانا بجای خدایگانا . پامس بجای بامس .
 ۱۲۳۸ - عرفات ، بحر رمل . ۱۲۳۹ - شاهد برای رش . لغت فرس .
 بحر مضارع . ۱۲۴۰ - شاهد برای شان یاسان . لغت فرس ، حلیمی ،
 سروری ، شعوری ، فرهنگ شاهنامه بغدادی . بحر مضارع . ن : مریخ نیزه
 ات بر . و . مریخ نوک خشت تویر . و . هر بامداد تیغ تویر بجای مریخ
 نوک نیزه تو . شان بجای سان . همی کند بجای زنده می . ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲
 تاریخ بیهقی چاپ اول فیاض ۳۷۷ و چاپ نفیسی ۴۵۵ - بحر هزج . ن : زاد
 بجای راذ . چنین بجای چوگل . ۱۲۴۳ - شاهد برای اورمزد . لغت
 فرس ، بحر مضارع . ۱۲۴۴ تا ۱۲۵۲ - تاریخ بیهقی چاپ اول فیاض
 ص ۳۸۶ و تاریخ بیهقی چاپ نفیسی ۴۶۷ - ۴۶۸ ، مجمع الفصحا ، بحر
 متقارب . ۱۲۴۴ - ن : کردند بجای گیرند . ارغوانی بجای پرنیانی .
 ۱۲۴۵ - ن : نوشته بجای نبشته . ۱۲۴۶ - ن : باشد بجای خیزد .
 ۱۲۴۸ - ن : و بجای نه . ۱۲۴۹ - یکی ذربجای دگرزر . ۱۲۵۱ -
 شاهد برای تهم . لغت فرس و قوّاس . بحر متقارب . ن : تخت بجای بخت .
 بیالاتن نیزه و . نبایدش تن سرو بجای وبالا وتن تهم . نسبت بجای
 پشت در فرهنگ قواس : وبالا وبرهم ونسل کیانی . ۱۲۵۳ تا ۱۲۵۶ -
 تاریخ نامه هرات ص ۳۶۶ - ۱۲۵۷ - شاهد برای پاذفراه ، پادافراه
 بادافراه ، لغت فرس ، حلیمی ، سروری ، شعوری ، فرهنگ شاهنامه بغدادی
 (بدون نام شاعر) بحر هزج . ن : بدی بجای بهی . بهی بجای بذی . بد

بادافراه بجای پاذافراهی . ۱۲۵۸ - شاهدبرای ویدا . لغت فرس ،
 (مقایسه کنید با بیت ۱۰۲۵) بحر هزج . ن : پیکار (عمرم) . یکبارگی عمر ،
 (شاید : یکبار عمرم) بجای پیکار ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ - شرح حال
 رودکی نفیسی ۱۲۷۹ (« درس فینه ها ») ۱۲۶۱ - شاهدبرای سخون .
 لغت فرس . تیر خیرت بجای تیز خیزت . وهم بجای وهم همه .
 ۱۲۶۲ - شاهدبرای خبک . لغت فرس . ن : گردش بجای گردش .
 ۱۲۶۳ - شاهدبرای ونانه . لغت فرس . ۱۲۶۴ - شاهدبرای آغالش .
 سروری ، رشیدی ، عرفات (در عرفات دو مصراع پیش و پس شده) .
 ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۷ - تاریخ نامه هرات ص ۲۴۲ . ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ - تاریخ
 نامه هرات ص ۴۰۸ . ۱۲۷۰ تا ۱۲۷۴ - تاریخ نامه هرات ص ۳۹۵ -
 ۳۹۶ . ۱۲۷۲ - ن : جوان و جوانی بجای جوانی و . ۱۲۷۴ - ن : ناتوس
 کار بجای ناترسکار . ۱۲۷۵ تا ۱۲۷۸ - تاریخ نامه هرات ص ۶۰ .
 ۱۲۷۵ - ن : زبری بجای زبرای . بیت های ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ با شاهنامه
 بروخیم ص ۱۶۱۶ بیت های ۲۱۱۱ - ۲۱۱۲ و بیت ۱۲۷۸ با شاهنامه بروخیم ص
 ۱۶۱۷ بیت ۲۱۲۶ شباهت دارند . ۱۲۷۹ تا ۱۲۸۴ - تاریخ نامه
 هرات ص ۳۹۰ . ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ - تاریخ نامه هرات ص ۲۳۹
 ۱۲۸۷ تا ۱۲۸۹ - تاریخ نامه هرات ص ۷۵ ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۵ - تاریخ
 نامه هرات ص ۷۰۷ . ۱۲۹۴ - ن : توانای بجای توانائی . دانش و بجای
 دانش . ۱۲۹۶ و ۱۲۹۷ - تاریخ نامه هرات ص ۳۰۵ . ۱۲۹۸ تا
 ۱۳۰۰ - تاریخ نامه هرات ص ۶۷۶ . ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۴ - تاریخ نامه
 هرات ص ۴۱۱ . ۱۳۰۱ - ن : به تیغ و سنا بجای به تیغ و سنان .
 ۱۳۰۲ - ن : نابا فیدار بجای ناپایدار . ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ - تاریخ
 نامه هرات ص ۳۲۰ . ۱۳۰۹ و ۱۳۱۰ - تاریخ نامه هرات ص ۵۰۸ :
 دشت بجای دشت و . ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ - تاریخ نامه هرات ص ۷۶۰ -
 ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ - تاریخ نامه هرات ص ۴۸۳ - ۴۸۴ . ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۹ -
 تاریخ نامه هرات ص ۴۷۶ . ۱۳۱۶ - ن : نشست بجای نشست .
 ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ - تاریخ نامه هرات ص ۳۲۶ - ۳۲۷ . ۱۳۲۳ - ن : کرانان
 یا کرانان بجای گرازان . ۱۳۲۵ - ن : تیر بجای تیغ . ۱۳۲۷ - ن :
 یکدیگر بجای یکدیگر . ۱۳۲۸ - ن : دلیران بجای دلیران و . بجای ،
 بجای ، بجائی . ۱۳۲۹ - ن : بودند بجای بوذن . فرودن بجای فزودن .
 ۱۳۳۰ - ن : دامن بجای دامنش . ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ - تاریخ نامه

هرات ص ۵۵۲ . ن : بما شادمان بجای بمان شادمان و . ۱۳۳۳ - شاهد
 برای رخت . لغت فرس . شاهنامه بروخیم ص ۱۴۹۶ بیت ۹۴ (و دیوان حاضر
 بیت ۱۴) . ۱۳۳۴ - تاریخ نامه هرات ص ۳۰۰ . ۱۳۳۵ - شرح
 حال رودکی نفیسی ۱۲۷۴ (مأخذ؟) ۱۳۳۶ - تاریخ نامه هرات ص
 ۲۶۸ . ۱۳۳۷ - شاهد برای هویدا . لغت فرس (منسوب به عنصری) ، فقط
 در نسخه نخجوانی منسوب به دقیقی . فرهنگ حلیمی (منسوب به عنصری) :
 بدانی بجای ندانی . کنذ بجای کنی . ۱۳۳۸ - شرح قصیده ابوالهیثم
 ص ۳۱ . ۱۳۳۹ - تاریخ نامه هرات ص ۵۸۳ . ۱۳۴۰ - تاریخ
 نامه هرات ص ۶۸ . ۱۳۴۱ - تاریخ نامه هرات ص ۲۰۴ . ن : کسی
 بجای کس . ۱۳۴۲ - تاریخ نامه هرات ص ۴۷۸ . ۱۳۴۳ - تاریخ
 نامه هرات ص ۴۴۰ . ن : بررنده بجای پرنده . ۱۳۴۴ - تذکره
 عرفات . ن : دیده بجای دیده . ۱۳۴۵ - شاهد برای ویژه ، لغت فرس .
 شاهنامه بروخیم ص ۱۵۰۷ بیت ۱۹۶ (دیوان حاضربیت ۱۹۵) : جهان
 راز بد بجای سپه راز بد . داشتی بجای گاشتی . ۱۳۴۶ - تذکره عرفات
 (فقط یک مصراع) ۱۳۴۷ - شاهد برای آذیر . ۱۳۴۸ - شاهد
 برای شهریار . ۱۳۴۹ - شاهد برای فری . در لغت فرس بدون نام
 گوینده آمده است . ۱۳۵۰ - شاهد برای پرند آور . در لغت فرس بنام
 فردوسی آمده است . ۱۳۵۱ - شاهد برای آسا . در لغت فرس منسوب به
 بهرامی است و در صحاح الفرس می نویسد که دقیقی گفت و به ورایتی دیگر
 بهرامی . ۱۳۵۲ - در چاپ دبیرسیاقی : ذر نماید . . . از ترجمان -
 البلاغه ص ۲۹ چاپ آتش . ۱۳۵۳ - شاهد برای آمودن ، سروری .
 ۱۳۵۴ - شاهد برای جلب ، سروری . ۱۳۵۵ - شاهد برای پذیرفت
 سروری . ۱۳۵۶ - شاهد برای تیب ، جهانگیری . ۱۳۵۷ - شاهد
 برای لغت غند . این بیت را آقای دبیرسیاقی از یادداشت های استاد
 نفیسی نقل کرده اند . جهانگیری ، عفیفی : بزم بلای . ۱۳۵۸ - شاهد برای
 آمیزه مو ، سروری و قواس . ۱۳۵۹ - شاهد برای ستیهد و سکیزد ، لغت
 فرس اسدی و انجمن آرای ناصری . ۱۳۶۰ - شاهد برای کفت ، لغت
 فرس . ۱۳۶۱ - شاهد برای کفانیدن ، سروری . ۱۳۶۲ - شاهد
 برای دلنگ . سروری و جهانگیری ۱۳۶۳ - شاهد برای اخترکایان ، سروری .
 ۱۳۶۴ - شاهد برای شخادان ، سروری . ۱۳۶۵ - شاهد برای غزیدن ،
 سروری . ۱۳۶۶ - شاهد برای تندیس ، سروری . ۱۳۶۷ - شاهد

برای تولیدن، سروری . ۱۳۶۸ - شاهدبرای بسیجید، سروری . ۱۳۶۹ -
 شاهدبرای شب فرخ . ۱۳۷۰ - شاهدبرای استبر، از یاد داشت‌های
 استادنفیسی ، مأخذ (؟) . ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ - این ابیات رادانشمند
 محترم جناب آقای دکترضیاء الدین سجادی که از کارمن درباره دیوان
 دقیقی آگاه بودند ، لطف فرموده و فرستاده اند . عین یادداشت ایشان چنین
 است : ... در نسخه ای از عقلنا مؤسسه نائی غزنوی (نسخه بایزیدولی الدین
 تحریرجمادی الاولی ۶۸۴ فیلم ۲۰۶۹) به ابیاتی (پنج بیت) از دقیقی
 برخوردم که در مجموعه های فراهم آمده از اشعاروی موجود نیست ، بیاد
 حضرتعالی افتادم که مشغول فرهنگ بسامدی دیوان او هستم . این ابیات
 که به خط نسخ تحریری به شیوه قدیم نوشته شده احتمالاً همچنانکه آقای
 دانش پژوه هم عقیده دارند نمی تواند از قرن هشتم جدیدتر باشد . این
 ابیات روی صفحه آخر عقلنا مه است ... از ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ - این سه بیت در
 صفحات ۴۷۸ - ۴۷۹ کتاب آداب الحرب والشجاعه (تصحیح آقای سهیلی خوانساری)
 بنام دقیقی شاعر آمده است و اطلاع از آن رامرهون دوست عزیز آقای جمشید مظاهری
 (سروشیار) هستم - نیز رجوع کنید به مقاله بررسی اشعار دقیقی زدیدگاه دستور
 زبان فارسی از محمدجواد شریعت دریادنامۀ دقیقی صفحه ۱۰۴۴ از ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ -
 این پنج بیت در مجموعه ای بنام « مجموعه اشعار شعرای نامدار » محفوظ در
 کتابخانه دولتی مدراس (هند) آمده است و این پنج بیت رادانشمند محترم
 هندی آقای سید میرحسن عابدی استاد دانشگاه دهلی تحت عنوان یک معمای
 ناشناخته دقیقی در مجلس بزرگداشت هزاره دقیقی در دانشگاه مشهد متذکر
 شدند و دریادنامۀ دقیقی در صفحه ۷۹ ذکر شده است . ۱۳۸۴ . گنج باز یافته ،
 دقیقی ۸۷ . این بیت از فرهنگ شعوری است و از یادداشت های سعید نفیسی
 نقل شده . ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ - در گنج باز یافته بیستی که قبل از این دوبیت
 آمده است چنین است : به شعریا دکن در روزگار بر مرکبان - دقیقی آنکه کاشفته
 شد بر او احوال . و پس از این دوبیت این بیت آمده است : مرا دوبیت
 بفرمود شهریار جهان - بر آن صنوبر عنبر عذار مشکین خال (آگاهی از این دو
 بیت را نیز مدیون آقای جمشید مظاهری « سروشیار » هستم) . اما در هر حال
 چون اطمینان کامل بر صحت انتساب این دوبیت به دقیقی ندارم و آیه های
 آن را در فرهنگ بسامدی داخل نکرده ام . * ابیاتی است که در کتاب
 اشعار پراکنده قدیم ترین شعرای فارسی زبان تالیف ژیلبر لازار بعنوان اشعاری آمده
 است که قطعاً از دقیقی نیست ولی در بعضی از کتب به نام دقیقی ثبت شده است .

۱ - ۶ : منسوب به عسجدی (مجمع الفصحا) دقیقی (« درسفینه ها » شرح حال رودکی نفیسی ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵) ۱ - ۴ : منسوب به سنائی (دیوان سنائی . چاپ مدرس رضوی ، تهران ، ۱۳۲۰ ش ، ص ۷۷۰) ۷ - ۸ : از ابیات ازرقی (دیوان ازرقی ، چاپ نفیسی ، تهران ۱۳۳۶) ش ، ص ۱۰ و ۱۱ ، ابیات ۲۴۰ و ۲۵۱ (منسوب به دقیقی در المعجم ص ۲۱۵ به غلط . ۹ تا ۱۶ - منسوب به منجیک (مجمع الفصحا) دقیقی (« درسفینه ای » شرح حال رودکی نفیسی ۱۲۷۹) ۱۷ - از شهید بلخی است در لغت فرس اسدی ، حلیمی وجهانگیری ورشیدی و شعوری . فقط در یک نسخه در لغت فرس منسوب به دقیقی است . ۱۸ - منسوب به منجیک (لغت فرس) دقیقی (جهانگیری و شعوری و سروری) ۱۹ و ۲۰ - در فرهنگها برای لغت « بک ، پک » منسوب به لبیبی (حلیمی و شعوری . در نسخه ای از لغت فرس بیت ۱۹ منسوب به لبیبی و بیت ۲۰ منسوب به خسروانی ، و در نسخه دیگر لغت فرس بیت ۱۹ منسوب به لبیبی و بیت ۲۰ منسوب به خسروی) منسوب به دقیقی (در نسخه ای از لغت فرس فقط بیت ۱۹ و فرهنگ قوّاس) « سیمجور (در نسخه ای از لغت فرس) رودکی (در فرهنگ شعوری) . ۲۱ - از ابیات فرّخی (دیوان چاپ عبدالرسولی تهران ۱۳۱۱ ش ، ص ۳۰۲) منسوب به فرّخی (یک نسخه از لغت فرس ، دقیقی (نسخه دیگر از لغت فرس) . ۲۲ تا ۲۶ - از ابیات فرّخی (دیوان چاپ عبدالرسولی ص ۳۸۲) منسوب به دقیقی (لباب الالباب عرفات ، اته) در عرفات گوید که به اسم عمید کمالی (کذا) هم نوشته شده است . ۲۷ تا ۳۲ - از ابوطیّیب مصعبی است رجوع کنید به تاریخ بیهقی چاپ فیاض . در مجمع الفصحا (منسوب به دقیقی)

یادداشتها

بیادداشتها

بیت (۱) : در نسخهٔ اساس «پرگلاب» بود اما با توجه به مصراع دوم بیت بعد «برآن جام می‌داستانها زدی» (چون گلاب) را انتخاب کردیم. حرف یاء در «داشتی» یاء بیان خواب است که در ابیات ۲ و ۳ نیز آمده است.

بیت (۲) : در نسخهٔ اساس «برون آمدی» بود اما با توجه به فرهنگ شاهنامه ولف احتیاطاً نسخه‌های دیگر را ترجیح دادیم. حرف یاء در «آمدی و زدی» نیز یاء بیان خواب است.

بیت (۳) : حرف یاء در «آواز دادی» نیز یاء بیان خواب است. در این بیت «جز» قید استثناست نه حرف اضافه.

بیت (۴) : آوردن مفعول بواسطه فعل میان معطوف و معطوف علیه (= فاعل) یعنی «بدون زد» که میان «بخت» و «لشکرو تاج و تخت» فاصله شده است، قابل توجه است.

بیت (۶) : در نسخهٔ اساس «زنوروز» است اما عدم تناسب آن باعث شده که باقی نسخه را ترجیح دهیم.

بیت (۸) : حرف «را» در این شعر به معنی «به» آمده است و «ش» در نیا پیش به معنی «برای او» و «ش» در «تاج شاهانش» مضاف الیه «مشت» است.

بیت (۹) : این بیت شاهد خوبی است برای «جستن» و «یافتن».

بیت (۱۰) : ترکیب «ازین باره» جالب توجه است که اکنون ما «درین باره» می‌گوییم. مصححین شاهنامه چاپ مسکون نسخه (ش) را ترجیح داده اند، یعنی مصراع دوم را چنین می‌دانند: سخن را نیامد سراسر به بن.

- بیت (۱۴): این بیت یکبار دیگر در اشعار پراکنده (بیت ۱۳۳۳) آمده است که نه آن را در مقدمه بحساب آورده ایم و نه در فرهنگ بسا می.
- بیت (۱۵): در نسخه دبیرسیاقی «بدان نوبهار» و «در آن روزگار است که در هیچ یک از نسخ ما وجود ندارد. نسخه بدل «برین» اگرچه با «بر آن» تناسب بیشتری دارد اما می دانیم که این نوع آن را ایشای لفظی در زمان دقیقی چندان مورد توجه نبوده است.
- بیت (۱۶): نسخه دبیرسیاقی ما نند نسخه «ش» است جز این که در نسخه دبیرسیاقی بجای «مر آن جای» (مر آن خانه) آمده است.
- بیت (۱۷): انتخاب «فرو د» ما از جایگاه نشست «بر اساس نسخه اقدم و قابل توجیه بودن آن است.
- بیت (۱۸): «آفرین» به معنی دعا (ضد نفرین) و «آفرین خانه» به معنی معبد است. «ماندن» به معنی متعدی آن است و استعمال «او» بجای «آن» نیز جالب توجه است.
- بیت (۱۹): در نسخه دبیرسیاقی مصراع دوم چنین است: خدا را برین گونه باید سپاس، اما در نسخه های ما هیچ یک چنین نیست.
- بیت (۲۰): «روشن» در اینجا کنایه از خورشید است با توجه به اینکه تنها یکی از نسخ ما (همچنین نسخه دبیرسیاقی) با بقیه نسخ اختلاف دارد.
- بیت (۲۱): در نسخه دبیرسیاقی بجای «برین سان» «بدینسان» آمده است.
- بیت (۲۲): در نسخه دبیرسیاقی آمده: «چنان چون که بُد راه جمشید را».
- بیت (۲۳): در مصراع دوم وزن شعر اندک خللی دارد که به نظر می رسد حرف «ت» در جریان کلام زائد است و این خود از قدمت شعر حکایت می کند.
- بیت (۲۴): «پدر داده» صفت جالب توجه و مقدم بر موصوف است و حکایت از قدرت ترکیب زبان فارسی می کند. در نسخه دبیرسیاقی بجای «برآزاده» «به آزاده» است.
- بیت (۲۵): آوردن فعل یعنی «گفت» در میان مفعول گروهی یعنی «منم یزدان پرستنده شاه» جالب توجه است.
- بیت (۲۷): آقای جلال خالقی مطلق در مقاله معرفی یک نسخه معتبر شاهنامه در «فرخنده پیام» صفحه ۶۳ اعتقاد دارد که نسخه برلین یعنی «سوی را در مردان نیا زیم چنگ» درست است.
- بیت (۲۸): این بیت کاملاً مطابق نسخه اساس است، به این مفهوم که وقتی بر کارها مسلط شدیم کاملاً جلوی بدیهای بدکاران را خواهیم گرفت.

بیت (۲۹): استعمال «یکی» بجای (چنان...ی) جالب توجه است همچنین «ا با»
بجای «با».

بیت (۳۳): آقای جلال خالقی مطلق در مقاله «پشوتن یا فرشیدورد» در مجله
دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد شماره سوم
سال چهاردهم پاییز ۱۳۵۷ ثابت کرده اند که بجای «پشوتن دگر
گردش شیرزن» یعنی مصراع اول این بیت «دگرفرش آوردش شیرزن»
درست است و فرش آورد همان «فرشیدورد» است و ما نیز این نظر را
پذیرفته ایم.

بیت (۳۴): «راست شد» در این بیت همان است که در همین قرن و قرون بعد به
«مسلم شد» تعبیر می شود. و همی خواست شد شکل وجه مصدری است که
امروزه «می خواست بشود» گفته می شود.

بیت (۳۵): در چاپ روسیه بجای «گزیتش» گزیدش آمده است که مبتدل گزیتش
است و در مصراع دوم نسخه اساس همان ببستش است یعنی دل نیکخواهان
به او بسته و پیوسته شد، در چاپ مسکو «نشستش» و در چاپ دبیرسیاقی
به پیشش آمده است. و رجحان نسخه اساس کاملاً واضح است.

بیت (۳۷): در چاپ مسکو که در بیت ۳۵ «گزیدش» انتخاب شده بود، در این بیت
همان «گزیتش» اختیار شده است.

بیت (۳۸): حرف «ب» در بستدی علامت تأکید فعل است. و ها مال همان است که
مخفف آن «همال» می شود و در متون و دواوین مورد استعمال فراوان
دارد.

بیت (۳۹): جمع سال با الف و نون جالب توجه است. در ترجمه بنداری هم آمده:
«ثم بعد مضي سنين».

بیت (۴۰): یعنی در قصر گشتا سپ با لای کاخ درخت کهن پر شاخ و برگی وجود داشت.
نسخه بدل «از دیوان گشتا سپ تا پیش کاخ» دارای مفهوم درستی
نیست.

بیت (۴۱): کلمه «مزد» مخفف «میرد» است و چون ما قبل یاء حرکت کسره است
پس از تخفیف میم بصورت مکسوز خوانده می شود (نه آن چنانکه بعضی
گمان برنند بصورت مضموم) و قافیه شدن آن با «خرد» خود مؤید این
موضوع است.

بیت (۴۲): «خجسته نبی» در نسخه اساس آمده است و چون تعارضی با هیچ جا و هیچ
ترکیبی ندارد همان را انتخاب کردیم و در باقی نسخ «خجسته پی»

یعنی مبارک قدم آمده است .

بیت (۴۳): پس از این بیت در نسخه دبیرسیاقی آمده است: «یکی مجمر آتش آورد باز - بگفت از بهشت آوریدم فراز» که چون در نسخه اساس و نسخه های خ و ک و ل این بیت نیا آمده بود ما از آن صرف نظر کردیم .

بیت (۴۴): سکون متحرک در کلمه «بپذیر» از اختصاصات شعری این دوره است .

بیت (۴۵): «برآورده اند و کرده اند» به معنی کلی آن صحیح است و دلیلی بر رد آن نیست . ترکیب «تاش» به معنی «تا آن را» قدمت شعررایی - رساند .

بیت (۴۶): استعمال «وبس» در آخر جمله به معنی «فقط» که هم سابقه دارد و هم لاحقاً فراوان، اما در اینجا در جمله مبدو به کلمه «مگر» است .

بیت (۴۷): در نسخه برلین (مورخ ۸۹۴) این بیت بدین صورت آمده است: «گرایدون گمانی که من کردم این...» و به نظر می رسد که این نسخه بدل صحیح تر باشد (به نقل از مقاله «معرفی یک نسخه معتبر شاهنامه» از دکتر جلال خالقی مطلق، فرخنده پیام، صفحه ۶۴) .

بیت (۴۸): انتخاب «تو» بجای «به» یکی بجهت اعتنا به نسخه اساس و دیگری بجهت رنگ قدمت تعبیر است .

بیت (۴۹): مصراع دوم در نسخه اساس مفهوم درستی ندارد یعنی «خرد برگزین از جهان این سخن» بنا بر این نسخه بدلی که در سابق برنسخ به اتفاق آمده است انتخاب شد .

بیت (۵۰): در نسخه برلین (مورخ ۸۹۴) این بیت بدین صورت آمده است و به نظر می رسد که صحیح ترین وجه باشد :

بیا موز آیین دین بهی که بی دین به خوب ناید شهری
(رجوع کنید به مقاله «معرفی یک نسخه معتبر شاهنامه» فرخنده پیام صفحه ۹۹)

بیت (۵۱): در این بیت صفت «به» برای شاه به معنی «خوب» و برای دین به معنی «بهتر و بهترین» است اما اصطلاح «دین به» و «به دین» به مفهوم کیش زردشتی یکا رمی رود .

بیت (۵۲): سکون حرف «ر» در «برادرش» و استعمال صفت «فرخ» قبل از «زریر» و «کجا» به معنی «که» و «آوردن» بجای «آوردن» علامت قدمت و نشانه سبک این دوره است و «ژنده پیل به زیر آوردن» یعنی «رام کردن آن» .

بیت (۵۳): در نسخهٔ برلین (مورخ ۸۹۴) بجای « زشاها ن شه پیرگشته به بلخ » چنین آمده است: « و شاه جهان پیرگشته به بلخ » که با زهم به نظر صحیح‌تر می‌رسد. (رجوع کنید به مقالهٔ معرفتی یک نسخهٔ معتبر شاهنامه « فرخنده پیام، صفحه ۶۵).

بیت (۵۴): این بیت فقط در نسخهٔ اساس وجود دارد و چون احتمال زیاد می‌رفت که الحاقی باشد آن را میان پرانتز قرار دادیم (رجوع کنید به توضیح بیت ۵۶).

بیت (۵۵): استعمال « هر » پیش از کلمهٔ جمع « مهتران » از نظر دستور زبان جالب توجه است .

بیت (۵۶): در مقالهٔ « معرفتی یک نسخهٔ معتبر شاهنامه » به قلم آقای دکتر جلال خالقی مطلق، در کتاب فرخنده پیام، صفحه ۶۵ پس از نقل ابیات ۵۱ تا ۶۰ چنین آمده است:

در ابیات بالایی خواهد گوید که پس از آن که گشت اسب سخنان زردشت را شنید دین او را پذیرفت و بعد برادرش زیر و پدرش لهراسپ و دیگر برزگان کشور نیز از گشت اسب تبعیت کردند و سوی او آمده کشتی بستند و دین پذیرفتند. ولی ابیاتی که ما در میان کمانک گذارده ایم (یعنی ابیات ۵۴ و ۵۶ تا ۵۹) و این ابیات فقط در نسخهٔ ۶۷۵ (یعنی نسخهٔ اساسی ما) آمده است بکلی جریان داستان را از هم گسسته است. این ابیات همه الحاقی است، ولی روایت آن اصیل است. روایتی که در این ابیات الحاقی آمده مربوط به مبارزه زردشت با پزشکان قبیله است که - رزمان ظهور زردشت در قبایل آسیای مرکزی از قدرت و مقام بزرگی برخوردار بوده اند. زردشت این پزشکان را جادوگر و دانش آنها را دروغ نامیده است و معتقد بوده است که علت بیماری، نفوذ اهریمن بریدن انسان است و از این رو باید آن را بوسیلهٔ دین و دعا از بدن بیمار بیرون راند. در اوستا بویژه در کتاب وندیداد به شواهد این عقیده زیاد می‌خوریم، و معلوم می‌شود که روایتی هم وجود داشته است که بر طبق آن لهراسپ پیرو بیمار پس از پذیرفتن دین بهی از بیماری نجات پیدا می‌کند و در حقیقت این واقعه در جزو معجزات زردشت محسوب می‌شده است. ولی این که آیا این روایت درمأخذ دقیقی هم بوده و دقیقی آن را از قلم انداخته بوده یا از مأخذی دیگر وارد شاهنامه شده است معلوم

نیست. در هر حال یک نفر که این روایت را می‌شناخته‌آن را در این محل وارد شاهنا مه کرده است و بعد چون در پایان روایت هنگام ارتباط آن با جریان داستان با اشکال روبرو شده است تمام این روایت را بوسیله بیت ما قبل آخر که در واقع تکرار محتوای بیت دوم و سوم است به بقیه مطالب وصله کرده است و این بیت بنوبه خود الحاقی بودن این روایت را نشان می‌دهد. این ابیات الحاقی را که برداریم داستان دوباره جریان طبیعی خود را بدست می‌آورد، ولی باز کاملاً بی‌اشکال نیست. این اشکال در نسخه برلین با تغییر «ز» به «و» در مصراع اول بیت (۵۳) کاملاً برطرف شده است:

«شاه جهان...» در اینجا این توضیح لازم است که دقتی و فردوسی در آغاز مصراعها و عطف مضموم را یعنی به تلفظ پهلوی آن نسبتاً زیادسکار برده بوده‌اند. ولی بعداً چون این تلفظ منسوخ و تلفظ عربی آن رایج گشته بوده و استعمال و عطف عربی در شعر مطبوع نبوده است؛ لهذا کاتبان در موارد زیادی در آغاز مصراعها وهای عطف شاهنا مه را به «جو»، «ز» و غیره تغییر داده‌اند.... در این بیت کلمه «انداختند» به مفهوم بکاربردند آمده اما سستی آن دلیل الحاقی بودن آن است. نسخه‌بنداری نیز از همین حکایت می‌کند و اگر چنین باشد از هزارونه بیت دقتی پنج بیت کاسته می‌شود و به هزار و چهار بیت می‌رسد.

بیت (۵۷): کلمه «این» پیش از اسم خاص عَلَم (عَلَم بجهت این که صفت پیمبر بعد از آن آمده است) هم از نظر دستور زبان فارسی جالب توجه است.

بیت (۵۸): استعمال روز نخست در اینجا هم دلیل الحاقی بودن این بیت است کسی که این ابیات را به اشعار دقتی پیوند داده است می‌خواهد بگوید که لهراسپ اگر دین بهی را بپذیرد از روز اول هم سالمتر خواهد شد ولی نتوانسته است آن را درست بیان کند. تعبیر دیگری هم که می‌توان کرد این است که اگر دین زردشت را از آغاز کار و عرضه شدن آن بپذیرد سالم و تندرست می‌شود.

بیت (۵۹): در این بیت گویا مقصود از «شهنشاه» لهراسپ و مقصود از «شهریار» گشتاسپ باشد، ولی الحاقی بودن آن با کلمه «همه» در آغاز بیت بعد کاملاً واضح است.

خوانندگان ارجمند می‌توانند در فرهنگ بسامدی آنچه دارای شماره‌های

۵۴ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ است از دقیقیندانند، و جزو موارد مشکوک بحساب آورند.

بیت (۶۰): ترکیب «به دین آ مدن» بجای «به دین در آ مدن» قابل توجه است.
 بیت (۶۱): استعمال «آن» قبل از کلمه معرفه نزدیک به اسم خاص که از اختصاصات سبک این دوره است، نیز رجوع کنید به بیت ۵۷.

بیت (۶۲): قافیه کردن «دخمه ها» با «تخمه ها» قابل ملاحظه است و مقصود از دخمه در اینجا همان «استودان» یا «ستودان» است که به زبان عربی به آن «نا ووس» می گویند.

بیت (۶۳): «بر» در «برشد» بر استعلائی است، و تقدّم صفت بر موصوف در «آزاده گشتا سب» نیز قابل ملاحظه است. مفعول بواسطه یا متمم «به کشور» بعد از هر سوب عنوان توضیح یا بدل نیز جالب توجه است.

بیت (۶۴): جمع آذر و گنبد به الف و نون و استعمال «بر» به معنی «فوق» قابل توجه است.

بیت (۶۵): آذر مهر برزین یا آذر برزین مهر یکی از سه تشکده مهمّی است که در عصر ساسانی هم در ایران وجود داشته، و معنی آن آتش مهریانده است و گویند محل آن در ریوند (خراسان) بوده و به کشا و رزان اختصاص داشته است (فرهنگ فارسی دکنر معین) و ابیات پس از این بیت که مربوط به سرو و بالندگی آن است مؤید ارتباط آن با کشا و رزان است. اما را جمع به کشر، درهمه نسخ بجز نسخه اساس بجای کشر، کشور آمده است اما انتخاب کشر بدین علت است که اولاد را قدم نسخ یعنی همین نسخه اساس چنین آمده، ثانیاً در ترجمه بنداری هم آمده است که: ثم غرس علی باب بیت نار یکشمیر شجرة سرو.

بیت (۶۶): «به پیش در» به معنی «در مقابل» در «آمده است»، همان بنداری آن را «علی باب» ترجمه کرده است. صفت «آزاده» (بجای آزاد) برای سرو، یعنی برای غیر ذوی العقول، نیز قابل دقت است.

بیت (۶۷): در نسخ دیگر بجای «پرزاد سرو سهی»، «بر آن زاد سرو سهی» آمده است. و اگر نسخه اساس درست باشد در اینجا «بر» به معنی «پر»، روی استعمال شده است. بیا «نبشتی» هم معنی استمرار ندارد (اگرچه در فرهنگ بسامدی، آن را استمرار می گرفته ایم) و باید در آن تأمل کرد، احتمال دارد که یا آن را نوعی یا در شعر بخاطر وزن شعر بحساب آورد. و در هر حال «نبشتی» بجای «نبشت» بکار رفته است.

«پَذُرْفَت» نیز مخفّف پذیرفت است که درشا هُنا مه بسیا ربکارمی-
رود.

بیت (۶۸): گوا مخفّف گواه است، و «مر» علامت تأکید مفعول بیواسطه (البته «مر» می‌تواند هم علامت تأکید مفعول بیواسطه باشد و هم علامت تأکید مفعول بیواسطه، اما در اینجا مخصوص تأکید سرو آزاد است که مفعول بیواسطه است).

بیت (۶۹): «سالیان» جمع کلمه «سالی» است که خود مرکب از «سال» و «یا» وحدت است. کلمه سالیان در این بیت بدل است برای «چندی». حرف «را» در مصراع دوم علامت مضافّ الیه است و ضمیر «ش» که مرجعش «آن سرو» است ضمیر تأکیدی است که معمولاً در مورد فاعل میان مضافّ الیه و مضاف می‌آید (مانند: حسن پدرش مریض است = پدر حسن مریض است). در حقیقت جمله چنین است: میان آن سرو و ستر شد. اما استعمال «مر» در اینجا بجهت شباهت ظاهری مضافّ الیه است با مفعول، یعنی «آن سرو» که در حقیقت مضافّ الیه است شکل مفعول بخود گرفته است.

بیت (۷۰): در مصراع دوم «بر» دوم تأکیدی است برای «بر» اوّل، یعنی سرو بلندچنان تناور شد که کمند نمی‌توانست به دور آن بپیچد.

بیت (۷۱): مصراع اوّل شاهی است برای استعمال رابطه میان دو مسند معطوف یعنی «بسیار بر» و «بسیار شاخ» و «کردن» در مصراع دوم به معنی ساختن آمده است و «از بر» یعنی بر بالای. خوب به معنی زیبا استعمال شده است، همانگونه که در زبان فارسی کهن بکار برده می‌شده است.

بیت (۷۲): مصراع اول این بیت وصف اندازه کاخ است که می‌گوید پهناء و ارتفاع آن هریک چهل رَش بود (وَرَش واحد طول است و آن برابر است با: ۱ - فاصله هر دو دست چون از هم باز کنند، گز. ۲ - فاصله سر انگشت میانه دست تا آرنج «فرهنگ فارسی دکنر معین»). و مصراع دوم وصف مصالح ساختمانی کاخ است که می‌گوید از بیخ و بن در آن آب و گل نکرد. استعمال «او» برای غیر ذوی العقول نیز قابل توجه است.

بیت (۷۳): این بیت دنباله مصراع دوم از بیت قبل است در مورد مصالح ساختمانی کاخ. می‌گوید دو قصر (از فحواى کلام چنین بر می‌آید که مقصود از کاخ

مجموعه ساختمان و محوطه جلو و اطراف آن است و مقصود از ایوان ساختمان قصر است (از طلای ناب ساخت که زمین آن از نقره و خاک آن از عنبر بود).

بیت (۷۴): در مصراع اول «بر» دوم تأکیدی است برای «بر» اول. نه آن که فعل جمله «برنگارید» باشد و دلیل آن نیز «نگار کردن» در مصراع دوم بیت بعد است. کلمه «مر» نیز درست مانند «مر» در بیت ۶۹ بکار رفته است یعنی قبل از مضاف الیه آمده است که شکل مفعول بخود گرفته است. نسخه بدل آن نیز مؤید همین نظریه است یعنی «پرستنده ماه و خورشید را» که البته غلط است.

بیت (۷۵): «ش» پس از فریدون مرجعش گشتا سپ است یعنی فریدونی که منسوب با گشتا سپ است و «گا و سار» مقصود گرزگا و سار است و «نگار کردن» به معنی نقش کردن و رسم کردن و کشیدن است. و این بیت شاهدی است برای فاصله آمدن مفعول بواسطه یا متمم در میان دو قسمت مصدر مرکب. در نسخه بدل که تأییدی است برای نگاریدن در بیت قبل چنین آمده است: «فریدون نگارید با گا و سار» بر آنجا نگارنده خوب کار.

بیت (۷۶): استعمال فعل «نگاشت» در این بیت پس از فعل «نگارید» و «نگار کردن» در ابیات قبل، جالب توجه است.

بیت (۷۷): کاخ زر (اضافه بیانی) که صفت نامور را پیش از آن آورده است. استعمال «نیکو» معادل «کامل» نیز جالب توجه است همانگونه که ما امروزه «خوب» را در معنی «کامل» بکار می‌بریم. «بر» در مصراع دوم نیز تأکیدی است برای حرف اضافه «به». و این بیت جمله پیروی است که بجای قید زمان بکار رفته است و جمله پایه آن مصراع اول بیت بعد است.

بیت (۷۸): فعل «کرد» در این بیت به معنی «ساخت» است که میان موصوف «بار» و صفت «آهنین» فاصله آمده است. و «نشست کرد» به معنی «جلوس کرد» در مصراع دوم که مفعول بواسطه یا متمم میان دو قسمت آن فاصله شده است. استعمال او در مورد غیر ذوی العقول و آمدن فاعل پس از فعل نیز جالب توجه است.

بیت (۷۹): کلمه «کشم» در این بیت مؤید کلمه «کشم» است در بیت ۶۵. و فعل ربطی «است» از مصراع دوم حذف شده است.

بیت (۸۰): استعمال «زی» به معنی «بسوی» نشانهٔ قدمت شعر است و مرا به معنی «به من» است.

بیت (۸۱): استعمال فعل جمع برای «هرکه» (در نسخه بدل بجای هرکه، «جمله» آمده است) جالب توجه است.

بیت (۸۲): پشت داشتن بجای پشت کردن جالب توجه است. در این بیت (بسوی) به معنی به و بطرف بکا رفته است. ضمناً کلمهٔ «پند» در این بیت هم قسمتی از فعل پند گرفتن است و هم قسمتی از فعل پند دادن.

بیت (۸۳): فربخا طروزن شعر در این بیت بدون تشدید آمده است. وبرزو فز به معنی بزرگی و جلال و شکوه است. و شاه ایرانیا ن در مقابل شاه تورانیا ن یا شاه ترکان است. «میان» در این بیت به معنی «کمر» است.

بیت (۸۴): «نگریستن در چیزی» یعنی تعمق کردن در آن. جای کلمهٔ این در شعر عوض شده است؛ یعنی اصل آن چنین است: بر سایهٔ این سرو بن بگذرید. و بن اگر به تنهایی نیاید و در آخر کلمه ای بیاید که معنی درخت و نبات از آن مستفا شود معنی درخت می دهد، پس سرو بن به معنی درخت سرو است.

بیت (۸۶): پراگنده به معنی پراگنده شدبا حذف کلمهٔ «شد» است.

بیت (۸۸): «پرستشکده» شاهدی است برای آن که «کده» می تواند پس از اسم معنی بیاید. حرف «را» در مصراع دوم علامت مضاف الیه است و معنی چنان است که: زردشت پشت دیور در آن پرستشکده بست، یعنی او را ببند کشید و از کار با زداشت.

بیت (۸۹): شاهدی است برای استعمال «همی» بعد از فعل ضمیر «ش» در هر دو مصراع مفعول بیواسطه و به معنی «آنرا» است.

بیت (۹۰): شاهدی برای استعمال «که» زائد پس از کلمهٔ «چرا» (همانگونه که اکنون در ترجمهٔ why not می گویند چرا که نه)

بیت (۹۱): باء تأکید بر سرفعل «بود» جالب توجه است که اگر دقت کنیم معنی «همی» می دهد.

بیت (۹۲): «شاه کیا ن» به معنی شاه شاهان یا شاه منسوب که کیا نیا ن. هُزیر به معنی نیکو مسندی است که بعد از فعل ربطی آمده است و جمله پیرو تشریح کننده کلمهٔ «این» بیت بعد است.

بیت (۹۳): لفظ «اندر خور» به جای «در غور» و به معنی لایق و شایسته است. در مصراع

دوم و لامسندالیه پس از فعل ربطی جمله آمده است ثانیاً علامت
نفی فعل از آن جدا شده است .

بیت (۹۴): نیز در این بیت به معنی «دیگر» و «تعلیلی» و «درکه» به معنی
«در زمان» است .

بیت (۹۵): «ایچ» به جای «هیچ»، «باژ» به جای «باچ» و «بتا و» به جای
«بتاب» از نظر تبدیل حروف به یکدیگر جالب توجه است. استعمال
کلمه «این» برای اشاره به دور نیز قابل ملاحظه است .

بیت (۹۶): نیز در این بیت نیز به معنی «دیگر» و «چیز» در اینجا به جای
«هیچ چیز» آمده است .

بیت (۹۷): معمولاً «دیو» به معنی شخصی بدکار و نادرست در متون حماسی بکار
می رود و صفت «نژ» برای زشت تر جلوه دادن او بکار می رود .
«اندر زمان» به معنی «فوراً» بکار رفته است .

بیت (۹۸): مصراع دوم این بیت مبتدائی است برای بیت بعد، یعنی چهار
همه در مقابل توما نند که تران فرمان ترا بجای آورده اند در
اینجا «جهان» به معنی «جهانیا» بکار رفته است .

بیت (۱۰۱): استعمال «آبا» به معنی «با» و «منی کردن» به معنی «خود را
نشان دادن» و «لاف برای زدن» و «عرض اندام کردن» آمده است
که به اصطلاح بصورت وجه مصدری ادا شده .

بیت (۱۰۲): کلمه «گاه» راهم می توان بدون اضافه خواند که در این صورت
«گیهان خدیو» فاعل جمله می شود و هم می توان بصورت اضافه خواند
که در این صورت فاعل محذوف است و از جمله می توان دانست که
همان ارجاسپ است .

بیت (۱۰۳): کلمه اندوه باید بدون اضافه خوانده شود .

بیت (۱۰۴): «تگینان» به معنی شجاعان و پهلوانان است و حرف «ر» در لشکرش
بخاطر وزن شعر به سکون خوانده می شود و صفت «شنیده» قبل از
موصوف آن یعنی «سخن» آمده است و «براند» به معنی «گفت و
شرح داد» است .

بیت (۱۰۵): کلمه «گفتا» در میان جمله مفعول خود یعنی: بدانید که از ایران
زمین . . . آمده است و کلمه پاک صفتی است که قبل از موصوف خود
یعنی «دین» آمده است .

بیت (۱۰۸): فعل «نوشت» برای ضمیر «من» به جای «نوشتم» آمده که در ادب

قدیم فارسی بشرط بودن قرینه اشکالی ندارد مانند : سفر بکردم
و بشکست عهد قربی را ... از ظهیر فاریابی، به جای بشکستم عهد
قربی را، نسخه بدل این شعر چنین است : مرا این زند و اُستاهمه
ا و نوشت، که ظاهراً درست تربه نظرمی رسد اما از نظر معنی صحیح
نیست، دیگر آن که این بیت در نسخه اساس نیست و از این جهت
آن را مشکوک بحساب آورده ایم.

بیت (۱۰۹): کلمه «درون» تأکید است برای حرف «به» (معمولاً در این گونه
موارد که یک حرف اضافه قبل از اسم و یک حرف اضافه پس از آن
می آید، می گویند دو می برای تأکید اولی آمده است اما در حقیقت
حرف اضافه پس از اسم حرف اضافه اصلی است مثلاً این جمله گلستان
سعدی که می گوید به شکراندرش مزید نعمت، یعنی اندر شکرش مزید
نعمت است. در اینجا نیز، به دوزخ درون دیدم آهرمنا، یعنی
آهریمن را درون دوزخ دیدم). ضمیر «ش» در مصراع دوم مضاف
الیه است برای «پیرا من».

بیت (۱۱۰): یعنی خدای تعالی مرا بجهت (تبلیغ) دین فرستاد و گفت زمین را
با دانش بپارای. در اینجا نیز فعل «گفتا» در میان مفعول
بیواسطه خود آمده است.

بیت (۱۱۱): سپاه ایران به صورت (ایران سپاه) آمده است که اضافه مقلوب
است و نیز «فرزند گرانمایه» به صورت «گرانمایه فرزند» آمده
است که اضافه توصیفی مقلوب است اما چون صفت آن مرکب است
مجموع کلمه به صورت یک صفت مرکب در نیا آمده است. بیت بعد
جمله پیرو تشریحی است برای همین «گرانمایه فرزند».

بیت (۱۱۲): استعمال «یکی» قبل از اسم و حرف «یاء» پس از آن قابل توجه
است.

بیت (۱۱۳): حرف «را»ی دوم در برابرش باید بخاطر شعر به سکون خوانده شود.
و فعل ربطی «است» از مصراع دوم حذف شده است، یعنی: سپهدار
ایران که نامش زیر است. و این بیت مبتدائی است برای بیت
بعد.

بیت (۱۱۴): «ستوه آمدن» ظاهراً به معنی به ستوه آمدن و خسته و ملول شدن است.
اما با توجه به ریشه پهلوی ستوه به معنی ناتوان شدن و بی زور
شدن و تسلیم شدن استعمال شده است.

بیت (۱۱۶): یافه مبتدل کلمه‌ایا وه است به معنی بیهوده، با تبدیل «واو» و «ف» به یکدیگر.

بیت (۱۱۷): «زده سرزفرمان برون» صفتی است که جانشین اسم شده است و اشاره است به گشتا سپ شاه.

بیت (۱۱۸): «خواسته» در مصراع اول به معنی مال و منال است و مصراع دوم گوئی ضرب المثلی است: یعنی مال نطلبیده بسیار خوشایند است.

بیت (۱۱۹): «مر» در اینجا قبل از مفعول بواسطه یا متمم آمده است و «یگوئی» (فعل مضارع) بجای «یگو» (فعل امر) آمده است یا به جای «باید یگوئی» که آن نیز نوعی امر است.

بیت (۱۲۰): «مر» در اینجا قبل از مفعول بیواسطه آمده است و «بر» در مصراع دوم پس از ضمیر «ما» تأکید است برای «بر» قبل از آیین و یکی به جای یاء نکره آمده است یعنی «سوری» بپاکن و کردن در مصراع دوم به معنی «پا کردن» آمده است.

بیت (۱۲۱): «گرایدونک» یعنی اگر چنین باشد که روی تازه بر کسی کهن کردن یعنی روی خوش نشان ندادن به او.

بیت (۱۲۲): «خوب» در اینجا به معنی آراسته و انبوه است و «فراز آوردن» به معنی جمع کردن.

بیت (۱۲۳): «از پس» یعنی به دنبال، «آزار و پیکار او» یعنی آزاری که او می‌تواند به ما برساند و پیکاری که قادر است با ما بکند.

بیت (۱۲۴): «به دار کردن» بجای «بردار کردن» قابل توجه است.

بیت (۱۲۵): «ایستادن» به معنی توافق کردن و قرار گذاشتن و «ایشان» به جای «خود» یا «خودشان» آمده است.

بیت (۱۲۶): اصل این نام «ویدرفش» است و تبدیل «و» به «ب» عادی است مانند: والا (بالا) واز (باز) وزرگ (بزرگ) و... مصراع دوم با صفتی بجای اسم شروع شده و پس از آن چهار صفت آمده که اولی و دومی بوسیله واو با هم ارتباط حاصل کرده اند و لی صفت‌های سوم و چهارم بدون این وسیله ارتباط هستند. می‌گوید یکی از دوتنی که برگزیدند ویدرفش بود که پهلوانی پیروجا دوگرو زشت و عظیم - الجثه بود.

بیت (۱۲۸): مقصود این است که نامه را جاسپ به گشتا سپ ملایم و توأم با احترام بود. دو صفت هم برای گشتا سپ آورده است یکی نامور و دیگری دین

پذیر که یکی پیش از کلمه خسرو (صفت مقدم) و دیگری پس از آن (صفت مؤخر) آمده است.

بیت (۱۲۹): ضمیر «ش» در نوشتش ضمیر فاعلی است و همان است که امروزه، در لهجه تهران می‌گویند: «گفتش که فردا به خانه شماسری می‌زنم» این شین فاعلی در شاهنا مه فزون و فراوان است.

بیت (۱۳۰): «اندر خور روزگار» یعنی «مناسب وقت».

بیت (۱۳۱): مصراع دوم دو صفت است بدون حرف ربط یکی «سزاوارگاه کیان» و دیگری «با فرین» یعنی درخور ستایش.

بیت (۱۳۲): «گزین» ماده مضارع فعل «گزیدن» است که بجای صفت مفعولی «گزیده» بکار رفته است و «میهن» صفت عالی است که از مه (صفت تفضیلی) وین (پسوند صفت عالی) تشکیل شده است.

بیت (۱۳۳): در این بیت با وجود آن که در اکثریت نسخ «گردان چین» آمده است ما همان نسخه اساس، یعنی «ترکان چین» را انتخاب کردیم. تنظیم‌کنندگان شاهنا مه چاپ مسکونیز «گردان چین» را برگزیده اند. اما واضح است که رجا سب سالار ترکان چین است.

بیت (۱۳۴): «آفرین» ضد «نفرین» است و «یبغوی» که مصحف آن «یبغوی» است منسوب است به «یبغو» به معنی حاکم خلیج و پادشاه ترکستان، بنابراین یبغوی را می‌توان ترکی یا ترکستانی یا خلجی معنی کرد.

بیت (۱۳۶): «سرسبز بودن» به معنی «زنده بودن» و «درست» به معنی صحیح و سالم و «کمرگاه» به معنی میان و کمر است مصراع دوم یعنی هرگز کمرت زیر بار مصائب خم نشود.

بیت (۱۳۷): در مصراع دوم این بیت حرف «را» در آخر «مرا» هم علامت مفعول بیواسطه و هم علامت مضاف الیه مقدم است یعنی در حقیقت «مرا» بدون هیچ تغییری پیش از مضاف خود آمده است و اصل آن چنین بوده است که: روز روشن مرا سیاه کردی.

بیت (۱۳۸): مقصود از پیرمهر فریب زردشت است. در مصراع دوم قسمت اصلی فعل «پرکرد» میان دو مفعول بواسطه یا متمم فاعله آمده است یعنی «کرد» میان «بیم» و «نهیب» که هر دو مفعول بواسطه یا متمم هستند آمده است.

بیت (۱۳۹): «ش» در گفتش، ضمیر فاعلی و «اندرون» برای تأکید حرف اضافه

«به» قبل از «دلت» است و حرف «ل» در دلت بخاطر وزن شعر ساکن خوانده می‌شود.

بیت (۱۴۰): حرف «ن» در دین و آیین بخاطر وزن شعر ساکن خوانده می‌شود.

بیت (۱۴۱): مقصود پادشاهان کیانی قبل از لهراسپ است.

بیت (۱۴۲): «پهلوی» به معنی «پهلوانی» است. یعنی آیین پهلوانی را رها کردی...

بیت (۱۴۳): اشاره است به تاج بخشی کیخسرو به لهراسپ.

بیت (۱۴۴): اینجا کمی مغشوش است. زیرا ارجاسپ می‌گوید تو فرزند لهراسپ

هستی که کیخسرو از میان سپاه خود او را انتخاب کرد و تاج خود را

به او بخشید و از گزیدگان خود او را برگزید. اما در مصراع دوم

می‌گوید: «ز جمشیدیان مرترا داشت پیش» که باید «مرورا داشت

پیش» باشد، اما در هیچ یک از نسخه‌های دردسترس ما چنین نیست.

بیت (۱۴۵): یعنی همان گونه که کیخسرو در میان شاهان با آبرو و بزرگی و شاهی

بود، تو نیز مانند او هستی.

بیت (۱۴۶): در این بیت جز کلمه «ز»، بقیه کلمات اسم مصدر یا حاصل مصدر

یا فاعل است.

بیت (۱۴۷): در فشان جمع درفش است به الف و نون که جالب توجه است.

بیت (۱۴۸): در این بیت «شهریار» به معنی وصفی خودش استعمال شده است

و در مصراع دوم کلمه «مر» برای تأکید حرف «را» آمده که در

اینجا علامت مضاف الیه است. در حقیقت معنی مصراع دوم چنین

است: همه مهتران دوستدار تو (اند).

بیت (۱۴۹): در این بیت اردیبهشت به مفهوم بهار استعمال شده است (معمولاً

فروردین و اردیبهشت در ادبیات فارسی نماینده بهارند)، بره

به معنی کمال و نشانه اولین ماه سال یعنی فروردین است بنا بر

این مفهوم مصراع دوم این است: مانند تافتن آفتاب بهاری

در ماه فروردین.

بیت (۱۵۰): مصراع دوم چنین معنی می‌دهد: بزرگان همه پیش تو برپای بوده

اند. بنا بر این ضمیر «ت» بعد از «مهان» در حقیقت باید بعد

از «پیش» آمده باشد.

بیت (۱۵۲): بیراه کردن به معنی گمراه کردن است و مقصود از زیر جاده همان

زردشت است.

بیت (۱۵۳): «چو آگا هی تو» به مفهوم «چو آگا هی ز تو» بکار رفته است. و در مصراع دوم در حقیقت ضمیر «م» بعد از سپید ضمیر فاعلی است که جای حقیقی آن بعد از «بدید» است یعنی: به روز سپید ستاره بدیدم، یعنی جهان در چشم من تیره و تار شد.

بیت (۱۵۴): (این بیت و بیت بعد در نسخه‌ها اساس وجود ندارد و از این جهت آن دوراد پرانتز قرار دادیم) در رسم الخط قدیم «ای» یا «ئی» بصورت همزه‌ای روی حرف هاء غیر ملفوظ قرار می‌گرفته و بیاض اضافه نیز به همین صورت پدیدار می‌گردد یعنی در زمان قدیم، خانه و خانه‌ای یا خانه‌یی یا خانه‌ئی را تماماً بصورت (خانه) می‌نوشتند. بنا بر این مصراع اول این بیت می‌تواند به این صورت باشد: نوشتم یکی نامه‌ای دوست وار. (کلمه دوست وار هم جالب توجه است). کلمه «یار» در مصراع دوم به معنی یاری دهنده و کمک کننده به یکدیگر است که صفت مقدم «نیک» برای آن آورده است.

بیت (۱۵۵): مقصود از فریبنده زردشت است و کلمه «نیز» به معنی «دیگر» است. یعنی دیگر خود را به زردشت نشان مده و با او ملاقات مکن. بیت (۱۵۶): مقصود از بند «کشتی» یا «کُستی» است که زردشتیان در هنگام عبادت بر کمر می‌بندند. و در مصراع دوم مصدر «نوشیدن» را باید محذوف دانست، یعنی: به شادی نوشیدن می‌روشن را آغاز کن. بیت (۱۵۷): «گرایدونک» (یعنی اگر چنین باشد که)، و نیز هم در این بیت به معنی «دیگر» است.

بیت (۱۵۸): «کشان» منسوب است به «کشان» که مخفف «کوشان» است و کوشان سرزمینی بوده است در مشرق ایران و در خاور کشور اشکانیان که در قرن اول میلادی حکومت بزرگ کوشان در آن تشکیل یافت. سرزمین کوشان شامل تمام قسمت شرق ایران، مغرب هندوستان و افغانستان و ترکستان امروزی بوده است (فرهنگ فارسی دکتر معین). کلمه «این» (که در نسخه دکتر دبیرسیاقی به صورت «آن» آمده است) زائد به نظر می‌رسد. می‌خواهد بگوید که سرزمین من برای تو همچو ایران است بشرط آن که از آیین زردشت بگردی و به او نگروی.

بیت (۱۵۹): در این بیت می‌گوید اگر از آیین زردشت بگردی این گنجها (که

درد و بیت بعد آنها را شرح می‌دهد) را که با رنج‌گرد آورده ام به تو می‌بخشم.

بیت (۱۶۰): مصراع دوم را دونوع می‌توان خواند: یکی، به استامها دُرّ چودرّ یتیم و دیگر: به استامها در چودرّ یتیم که در قرائت دوم کلمهٔ «در» تأکیدی است برای حرف اضافهٔ «به». البته احتمال قرائت اوّل ضعیف است.

انتخاب ما اقدم‌نسخ است و در دیگر نسخ بیت چنین است. نکورنگ اسپان با سیم‌وزر - به استامها در نشانده گهر.

بیت (۱۶۱): در مصراع دوم در اغلب نسخ «نگاران» است که جمع نگار باشد، ولی در نسخهٔ اساس «نگارین» است که ما آن را جمع نگار بحساب نیاورده ایم، بلکه به معنی زیبا رو گرفته ایم و با صفت بعدی یعنی «با جعد آراسته» دو صفت است برای غلامان.

بیت (۱۶۲): «نپذیری» را با یدبه سکون حرف «پ» بخوانیم و این به جهت ضرورت شعری است، و «بند» در مصراع دوم دو صفت دارد. یکی «گران» و دیگری «آهنین».

بیت (۱۶۳): «تا چندگاه» یعنی «چند وقت دیگر».

بیت (۱۶۴): «بنگاه» در مصراع دوم به معنی جای بُنه و اسباب و آنچه اکنون اردو وارد و گاه می‌گویند، و «بر تافتن» به معنی تحمّل کردن است. یعنی کُرّه زمین تحمّل اردو وارد و گاه و بُنه و اسباب آنها را ندارد. بیت (۱۶۵): یعنی رود جیحون را با مشک پرمی‌کنم (نشانهٔ داشتن ثروت و مال). «پاک» در معنی قیدی خود یعنی «کاملاً» آمده است.

بیت (۱۶۶): «سوختن» در این بیت به معنی متعدی آن یعنی سوزانیدن بکار رفته است. و «نگاریده» به معنی نقش و نگار شده صفت مقدّم کاخ است و «بیخ» به معنی ریشه است.

بیت (۱۶۷): «سوختن» در این بیت نیز متعدی است و «کَتِف» بخاطر وزن شعر همان تلفظ عربی خود را حفظ کرده است و با زهم بخاطر وزن شعر حرف «ف» در آن ساکن تلفظ می‌شود.

بیت (۱۶۸): فعل ربطی «است» میان موصوف و صفت فاصله شده است. در مصراع دوم ضمیر «شان» در حقیقت مضاف الیه «بنده کردن» است یعنی که بنده کردن آن‌ها را نیکوئی نیست...

بیت (۱۶۹): «ازیشان نیابی فزونی‌ها» یعنی آنها برای توفایده و ارزش

زیادی ندارند.

بیت (۱۷۰): در این بیت (شهر) به معنی مملکت است، یعنی آنهارا در مملکت خود بعنوان برده عرضه خواهم کرد.

بیت (۱۷۲): «ش» در برگردش فاعلی است و نشان کردن به معنی مهرزدن و عنوان نهادن است. و در مصراع دوم «ش» مفعولی است که مرجعش نامه است. کلمه «هر» در این مصراع زائد بنظر می رسد و مقصود از این دو جا دو گر بیدرفش و نام خواست است.

بیت (۱۷۴): فرمودن در این بیت به معنی فرمان دادن است. «بیوید» فعل امر است از «بودن» که امروزه بجای آن «باشید» بکار برده می شود. و «اندر شدن» به معنی داخل شدن است.

بیت (۱۷۵): توصیه می کند که به گشتا سپ شاه احترام بگذارید و وقتی در مقابل تخت و بارگاه او می رسید تعظیم کنید.

بیت (۱۷۶): «نثار بردن» به معنی «پیشکش دادن» است و مصراع دوم کنایه است از بر حذر داشتن آنان از این که از حد خود تجاوز نکنند.

بیت (۱۷۷): ضمیر «ش» بخاطر شعر بجای «اش» بکار رفته است و مقصود از مصراع دوم توجه کردن کامل به گشتا سپ است.

بیت (۱۷۸): در مصراع اول حرف «را» مخصوص پیغام است و فرخ صفت آن و «ش» ضمیری است در حالت مفعول بواسطه یعنی «به او» پس معنی مصراع اول چنین می شود: پیغام فرخنده را به او گزارش کنید.

بیت (۱۸۰): «کینه ور» صفت مقدم بیدرفش است و «با مین» لقب شهر بلخ است که بصورت «بامی» و «بامیان» نیز استعمال می شود. و «ش» ضمیر فاعلی است.

بیت (۱۸۱): «آبا» به جا و به معنی «با» و «یار» به معنی همراه و رفیق استعمال شده است و «خیره سر» صفت مقدم نام خواست است. مصراع دوم پیش بینی است نسبت به آینده که نام خواست از راه راست و نیکو منحرف خواهد شد و نوعی پراعت استهلال است در مورد نام خواست. بیت (۱۸۲): «شهر توران» به معنی مملکت توران است و در مصراع دوم «هر» برای تاکید حرف «به» است. یعنی بر درگاه او پیاده شدند.

بیت (۱۸۴): کلمه «هر» بعد از گاه برای تأکید «هر» پیش از آن است و کلمه «هر» در مصراع دوم بعد از ماه برای تأکید «از» است. در اینجا روی گشتا سپ به خورشید و عطار د و تخت او به ماه تشبیه شده است

نسخه بدل مصراع دوم چنین است: «چو خورشید تا بنده بر ماه بر»
که روی گشتا سپ به خورشید و تخت او به ماه تشبیه شده است.

بیت (۱۸۵): «به پیش» یعنی در مقابل، گزین صفت مقدم شاه است که با کلمهٔ
فرخندگان ارتباط دارد یعنی در مقابل شاه و برگزیدهٔ فرخندگان
یا به تعبیر دیگر به پیش شاه و فرخندگان که صفت برگزیده نیز دارد.
بیت (۱۸۶): کلمهٔ «بر» در مصراع دوم تأکید است برای حرف اضافهٔ «در» و او
ضمیر مخصوص ذوی العقول است که در موردنا مه بکار رفته است.
یعنی بر آن نا مه به خط یبغوی مطالبی نوشته شده بود. «نوشته»
در این مصراع به معنی «نوشته شده بود» است.

بیت (۱۸۷): «پیچیدن» به معنی «بخود پیچیدن» است از نا راحتی و غضب و
اندوه.

بیت (۱۸۸): «کجا» در این بیت به معنی «که» استعمال شده است که در سبک
این دوره بسیار بکار می رود. و «پیر» صفت مقدم است برای
جاما سپ.

بیت (۱۸۹): این بیت متضمن چهار مفعول بیواسطه است برای کلمهٔ «بخواند»
در بیت قبل. یکی گزینان (= برگزیدگان) ایران، دوم فرماندهان
لشکر، سوم پهلوانان جهان دیده، چهارم موبدان.

بیت (۱۹۰): جمع آذره الف و نون در این بیت جالب توجه است. مصراع دوم
به این صورت یعنی فرستاده ای رفت و مشعلها و مجمرهای آتش را
آورد و در مقابل او قرار داد، نسخه بدل این مصراع چنین است:
بیا وردا ستا و بنها دپیش. یعنی! و ستا را هم علاوه بر آتش آورد
و در مقابل خود گذاشت. و با توجه به ترجمهٔ عربی شایدا این نسخه
بدل مناسبتر از متن باشد. در نسخه بدل دیگری بجای «آذران»
موبدان و در نسخه بدل دیگری «بخواند آن زمان چاکری» آمده
است که همه قابل تأمل است.

بیت (۱۹۱): بخا طروزن شعر قبل از هر سه ضمیر «ش» ساکن تلفظ می شود.
«سپهد» در مصراع دوم بدل است از برای زیریر.

بیت (۱۹۲): در این بیت نیز بخا طروزن شعر قبل از هر دو ضمیر «ش» ساکن تلفظ
می شود.

بیت (۱۹۵): در مقالهٔ معرفی یک نسخهٔ معتبر شاهنا مه به قلم آقای دکتر جلال
خالقی مطلق در کتاب فرخنده پیا م صفحه ۷۶ آمده است که در نسخه

برلین ضبط این شعرچنین است :

جهان ازبدی ویژه اوداشتی

به رزم اندرون نیزه اوگاشتی

که در این صورت بخاطر قافیه تبدیل (نیزه) به (نیزه) ضرورتی ندارد و «نیزه گاشتن» به معنی نیزه گردانیدن و پیچ و تاب دادن است و دقیقاً دوبار دیگر (در ابیات ۴۹۳ و ۱۳۴۵) دو فعل از مصدر گاشتن در شعر خود بکار برده است. اما بیت (۱۳۴۵) همین بیت است که در لغت فرس اسدی به صورت (سپه راز بدویژه اوداشتی) - به رزم اندرون نیزه اوگاشتی) آمده و همین نقل اسدی مؤید صحت نسخه برلین است.

مرحوم عبدالحسین نوشین در جزوه گزارش چند دربار شاهنامه (به کوشش م. گودرز، نشر پای ژه، صفحه ۱۱۷) آن را از نسخه بایسنغری بصورت «برزم اندرون نیزه اوگاشتی» نقل کرده اند و پیدا است که آن را نادرست می دانند.

«ویژه داشتن» یعنی پاک و خالص کردن و پاک و خالص نگه داشتن.

بیت (۱۹۶): «کلمه جا ما سپ» بخاطر وزن شعر طوری خوانده می شود که گوئی حرف «پ» در آن تلفظ نمی شود.

بیت (۱۹۷): «نامه کردن» به معنی نامه نوشتن و «زی» به معنی «به و بسوی و برای» استعمال شده است.

بیت (۱۹۸): «نمود» به معنی نشان دادن و نمایانیدن و گزارش داد و «نزدیک» به معنی «نزد و به و بسوی» استعمال شده است.

بیت (۱۹۹): فعل «گفتا» در مصراع اول در میان مفعول بیواسطه خود یعنی «بدین اندرون چه بینید» قرار گرفته است. «بدین اندرون» یعنی مغز و حاق این مطلب را چگونه می بینید. در مصراع دوم حرف «را» علامت مضاف الیه است و فعل ربطی «است» نیز از پایان مصراع حذف شده است یعنی: چه گوید که سرانجام این کار چگونه است؟

بیت (۲۰۲): این بیت مربوط است به بیت قبل یعنی می گوید من از نژاد ایرج پاکزاد و از نژاد تورجادونژاد است و چگونه در میان ما آشتی و صلح برقرار می گردد، اما برای من تصوّر و پنداری بود، و این تصوّر و پندار را در بیت بعد بیان می کند و می گوید کسی که نام آور

و عمر کرده و مجرب و کار آزموده باشد با هر کس باید سخن بگوید تا بلکه از راه گفتگو بتواند از جنگ و ستیز پرهیز کند .

بیت (۲۰۴): این بیت از نظر دستوری بسیار جالب توجه است ، زیرا جمله ای که با چون شروع شده است یعنی « چون بگفت این سخن شریار » جمله قید زمان است زیرا ی چون به معنی « وقتی که » است و می تواند به کلمه « وقت » تأویل شود (چون قبل از آن همان یا آن آمده است) بنا بر این همه مصراع می تواند به (همان وقت) تأویل و معنی شود .

بیت (۲۰۶): مقصود از او در مصراع اول زردشت است .

بیت (۲۰۷): کمر بستن در مقابل تخت رخشان به معنی اظهار بندگی و اطاعت کردن است .

بیت (۲۰۸): گرفتن در مصراع اول این بیت به معنی اختیار کردن و پذیرفتن است . و حرف « را » در مصراع دوم به معنی « برای » و « مر » علامت تأکید مفعول بواسطه است .

بیت (۲۰۹): سرش را به دار برین برکنیم یعنی سرش را بر بلندترین درخت خواهیم آویخت . « دار » به معنی درخت و « برین » به معنی بلند و بالا و بلندترین و بالاترین است .

بیت (۲۱۰): فعل ربطی « بود » از آخر دو مصراع حذف شده است .

بیت (۲۱۱): « آ زاده وار » یعنی همچون آزادگان و این بیت موقوف المعنی است به مصراع بیت بعد . کلمه « دستور » بجای دستوری نیز جالب توجه است .

بیت (۲۱۲): حرف « را » در هر مصراع علامت مضاف الیه است به این ترتیب : که پا سخ جا دو را جاسپ را بدهم (حرف را در عین حال علامت مفعول بیواسطه برای پا سخ نیز هست ، ضمناً ممکن است حرف « را » در این مصراع به معنی « به » نیز گرفته شود) و این مورد پند شاه گشتاسپ واقع شد .

بیت (۲۱۳): ضمیر « ش » در مصراع اول هم می تواند مضاف الیه باشد (= پاسخش را بده) و هم می تواند مفعول بیواسطه یا متمم باشد (= به او پا سخ بده) . کلمه نکال به معنی : شکنجه دادن و کیفردادن و آزار ورنج است اما در این بیت ، چنانکه از سیاق عبارت بر می آید به معنی « مایه عبرت » است .

بیت (۲۱۴): «نا پاک دار» به معنی «نترس و بی‌پاک» است و «دستور» به معنی وزیر یعنی زیر و اسفندیار و جاما سپ برای تهیه پاسخ رفتند. حرف «و» در مصراع اول جالب توجه است و با عنایت به تلفظ قدیم آن که به ضمه بوده است بیشتر جالب توجه است.

بیت (۲۱۵): «بهم» به معنی (با هم) است یعنی در حقیقت «به» به معنی «با» استعمال شده است. و «شده» به معنی (شده بود) است. استعمال «سر» بصورت مفرد و «دلها» بصورت جمع و عطف آنها به یکدیگر هم قابل مطالعه است.

بیت (۲۱۶): کلمه «زشت» بصورت قید یا صفت نامهاست نه صفت ارجاسپ. و کلمه «کجا» به معنی (که) و «اندر خور» به معنی (شایسته و لایق و متناسب) بکار رفته است.

بیت (۲۱۷): ضمیر «ش» در این بیت به (نامه) برمی‌گردد. استعمال «چنان هم» بجای (همچنان) نیز قابل دقت است.

بیت (۲۱۸): در مصراع اول کلمه «بر» پس از «او» برای تأکید «بر» پیش از آن است. «خیره ماندن» در اینجا تعجب کردن توأم با تحسین است و بیت بعد مربوط است به همین خیره ماندن یعنی از زیر و جاما سپ و اسفندیار تعجب (توأم با تحسین) کرد.

بیت (۲۲۰): «او» در مصراع اول این بیت اشاره به نامه (غیر ذوی العقول) است اما اول بستن و سپس نام خویش نوشتن رجوع کنید به بیت (۱۷۳). مقصود از فرستادگان بیدرفش و نامه خواست است.

بیت (۲۲۱): باز هم فعل «گفت» در میان مفعول بیواسطه خود آمده است یعنی: گفت این نامه را بگیر و سوی او (ارجاسپ) ببرید. استعمال فعل امر «نگر» بصورت مفرد نیز جالب توجه است. یعنی توجه کنید که از این بعد این راه را طی نکنید و به اینجا بعنوان فرستاده نیاوید.

بیت (۲۲۲): «که» تعلیلی است یعنی (زیرا که) و «نیستی» به معنی (نمی‌بود) و «زینهار» به معنی (اما نه) است و این بیت از نظر معنی مربوط است با بیت بعد. یعنی اگر در اوستا و تفسیر آن چنین نیا آمده بود که فرستاده از گزند و اذیت در امان است. از این خواب غفلت شما را بیدار می‌کردم و زنده زنده شما را به دار می‌ویختم.

بیت (۲۲۳): ضمیر متصل «تان» در هر مصراع مفعول بیواسطه است اما ظاهراً

در حالت اضافه است (مانند اغلب مفعولهای بیواسطه که در میان دو جزء فعل مرکب می‌آید مثل: آنها تشکیل جلسه دادند؛ که جلسه مفعول بیواسطه‌ای است که ظاهراً مضافاً الیه کلمه تشکیل، یعنی جزء اول فعل مرکب تشکیل دادند، است). کلمه «همان» به جای «همچنان» بکار رفته است.

بیت (۲۲۴): «چنین تا» همانست که ما امروز می‌گوییم «تا بدین ترتیب». دانستن هم در مفهوم فهمیدن بکار رفته است یعنی تا بدین ترتیب ارجاسپ که مانند گرگ می‌اندیشد و خوی درندگی دارد می‌فهمید که نسبت به گشتا سپ گردنکشی نکند. «گردن یا زیدن» به معنی (گردنکشی کردن) و «آبا» به معنی (با) است.

بیت (۲۲۵): استعمال «روید» بدون حرف «ب» بجای فعل (بروید) جالب توجه است. و در اینجا «مر» برای تأکید مفعول بیواسطه آمده است. بیت (۲۲۶): کلمه «هوش» در این بیت به معنی مرگ است و «فراز آمدن» به معنی فرا رسیدن.

بیت (۲۲۷): فعل دعا می «باد» مربوط به «خسته» و «ریخته» هم هست.

بیت (۲۲۸): «ارایدونک خواهده خدای» یعنی اگر چنین باشد که خدا بخواهد و آئینه قباى «یعنی زره و جوشن».

بیت (۲۲۹): مقصود از کشور گرگساران همان توران زمین است که ارجاسپ بر آن پادشاهی می‌کند.

بیت (۲۳۱): استعمال ضمیر مفرد «ش» پس از سپرد، بجای ضمیر جمع جالب توجه است.

بیت (۲۳۳): «شده خاکسار» به جای «خاکسار شده» یعنی خفیف و سبک شده و توهین شده. و «کرده خوار» به جای «خوار کرده» و فعل «بود» از آخر مصراع دوم حذف شده است.

بیت (۲۳۴): مصراع دوم، یعنی با شادی و فرخندگی به خلج وارد نشدند.

بیت (۲۳۶): چمیده صفت مفعولی است از چمیدن، در اینجا یعنی چارپائی که مدت زیادی راه رفته است. و «شکسته دل» و «چشمها گشته کور» قید حالت است.

بیت (۲۳۷): ضمیر «شان» مربوط به «جامه» و «روی» است یعنی جامه هاشان سیاه و رویشان زرد شده بود.

بیت (۲۳۸): در این بیت و بیت (۲۴۰) نیزه گزار را مطابق نسخه اصل به حرف

«ز» نوشته ایم به معنی بکار برنده نیزه، همان گونه که خنجر گزار و گزارنده گرز را این چنین می نویسیم، و نوشتن آن بصورت «نیزه گذار» و «خنجر گذار» به معنی عبور دهنده نیزه و عبور دهنده خنجر از بدن درست نیست زیرا دیگر برای «گزارنده گرز» توجیهی وجود ندارد. (رجوع کنید به گزارشی چند درباره شاهنامه، ویرایش م. گودرز صفحه ۶۴). سرآهنگ در این بیت به معنی پیشرو است. بیت (۲۳۹): «مر» برای مفعول بیواسطه، و «ش» در بخواندش نیز مفعول بیواسطه است، یعنی آن را بخواند. این بیت و بیت بعد چون در نسخه اساس ول و خ و ش وجود ندارند آنها را مشکوک تلقی می کنیم.

بیت (۲۴۱): «پس» یعنی «پسر»، این لفظ معمولاً بصورت مضاف الیه استعمال می شود. همان گونه که در توضیح بیت سابق گفته شد ابیات ۲۳۹ و ۲۴۰ گویا الحاقی باشند، بنا بر این مصراع دوم بیت ۲۳۸ بدل است برای کلمه «شهریار» در مصراع اول آن بیت. اما بیت ۲۴۱ چهار قسمت است: «پس شاه لهراسپ» و «گشتاسپ شاه» و «نگهبان گیتی» و «سزاوارگاه». که هر چهار قسمت بدل است برای همان کلمه «شهریار».

بیت (۲۴۲): «فرسته» به معنی فرستاده است و مقصود زردشت است. «زی» به معنی بسوی است. کلمه «بر» تأکیدی است برای کلمه «پیش». بیت (۲۴۳): مصراع اول این بیت بجهت کسر «پ» در کلمه ارجاسپ، سخته ای دارد که حکایت از قدمت آن می کند و «کجا» در این بیت به معنی «که» است.

بیت (۲۴۴): این بیت دو صفت است برای «ارجاسپ» که هر صفتی در یک مصراع بیان شده است: یکی «کسی که از آیین ودین زردشتی سرپیچی کرده و رویگردان شده» و دیگری «کسی که راه کوری و ابلی برگزیده است».

بیت (۲۴۵): «فرومایه وار» صفت است برای نوشته، و یاء اضافه که باید در آخر نوشته باشد بجهت وزن شعر بصورت یاء ساکن خوانده می شود یا آنکه اصولاً حذف می شود.

بیت (۲۴۶): «دید» در این بیت به معنی «دیدیم» است و ضمیر آن به قرینه حذف شده است مانند: سفر بکردم و بشکست عهد قری را... (از

ظهیر فاربا بی) بجای سفر بکردم و بشکستم عهد قریبی را .. کجا «
به معنی (که) است اما قبل از آن (یا، نکرهٔ مخصصه) نیا مده است.
کلمه «سزا» به معنی شایسته و سزاوار است مده یعنی بعنوان صفت بکار
رفته است نه بعنوان اسم.

بیت (۲۴۷): در این بیت چهار صفت برای سخنها و نامهٔ ارجا سپاست مده است که
هرچهار صفت، صفت نسبی با یاء لیاقت و بصورت منفی است: نه در
خور پوشیدن و پنهان کردن است، و نه شایسته آشکار کردن و نشان
دادن به این و آن است، و نه حتی در خور افکندن بر زمین، و پا یمال
کردن.

بیت (۲۴۸): مقصود از کشور خرم ایران زمین است.

بیت (۲۴۹): کجا به معنی (که) است و شیرشکا را ضافهٔ بیانی است که با افزودن
حرف «ی» در آخر آن تبدیل به موصوف و صفت می شود.

بیت (۲۵۰): «بر» پس از خویشتن برای تأکید «بر» پیش از آن است.

بیت (۲۵۱): همه ایرجی زاده هستند یعنی از نسل ایرجند نه از نسل تور (البته
خود ترکیب ایرجی زاده قابل توجه است زیرا با وجود یاء نسبت
کلمهٔ زاده نیز پس از آن مده است) و همه از اهالی پارت هستند و
نیرومندند (پهلوه به معنی پارت و سرزمین خراسان و پهلوان و
نیرومند است) نه آن که از نسل افراسیاب و از اهالی ترکستان
باشند.

بیت (۲۵۳): «آزدر» لایق و شایسته. در این بیت کلمهٔ گاه دوبا را تکرار شده
است، اگرچه بنا بر سبک اشعار اقلیهٔ زبان فارسی این موضوع
استبعاد ندارد، اما نسخه بدل آن یعنی «تاج» شاید مناسبتر
باشد.

بیت (۲۵۴): جهان آنها را با رنج و درد و همچنین با ناز و نوازش به پیش برده
است (نسخه بدل: بفرسوده یا نفرسوده؟) بجهت وزن شعر نون کلمهٔ
جهان بصورت ساکن خوانده می شود.

بیت (۲۵۵): باره انگیز یعنی کسی که در سواری مهارت دارد و می تواند در میدان
جنگ سواره، بازی کند.

بیت (۲۵۶): «کم» مرکب است از ک (= که) و ضمیر «م» و کوس بر پیل بستن
یعنی مادهٔ جنگ شدن، بنا بر این مصراع اول یعنی وقتی این
پهلوانان و جنگجویان بدانند که مادهٔ جنگ شدم (ضمیر «م» در کلمهٔ

کم‌ضمیری است مخصوص کوس یعنی کوس مرا وفا عل بست کسی است که متصدی کوس است بر پشت پیل. توجیه دیگری هم که به نظر می‌رسد این است که ضمیر «م» مخصوص بست است، یعنی که کوس بر پیل بستم و البته توجیه اولی از نظر علمی بهتر است (بست کردن یعنی با زمین هموار و مساوی کردن).

بیت (۲۵۸): یعنی وقتی این دوتن (زریروا سفندیار) زره بپوشند، حتی خورشید و ماه را می‌توانند تسخیر کنند.

بیت (۲۶۱): مصراع دوم یعنی بر تو واجب است که به آنها بنگری...

بیت (۲۶۲): «مانند» فعل مضارع است از مصدر مانستن یعنی شبیه و مانند بودن.

بیت (۲۶۳): یعنی برای من چنین پهلوانان و سپه‌دارانی هستند که برگزیده و مورد پسند موبدانند.

بیت (۲۶۷): مقصود از سالار پیکنده‌ها نارجاسپ است و پیکندپا یتخت ترکان چین است. آیا این شهر همان شهر پکن است؟

بیت (۲۶۸): حرف «را» در این شعر به معنی «به» است.

بیت (۲۷۰): یعنی لشکرا و را بسوی او فرا خواندند و سران مرزداران و سپاهیان او را احضار کردند. حرف «ر» در لشکر و کشور بجهت وزن شعر به سکون خوانده می‌شود.

بیت (۲۷۱): یعنی ارجاسپ دو برادر داشت که هم‌چو دواهریمن بودند، یکی نامش آندمان (یا آندیدمان) و دیگری نامش کهرم‌بود (نسخه بدل اندمان، اندیرمان است که پیدا است اندیرمان و اندیدمان یکی مصحف دیگری است).

بیت (۲۷۲): یعنی به این دو فرمان داد تا از پهلوانان لشکر هزار نفر سوار جنگجو برگزیدند و به آنان وسائل جنگی داد.

بیت (۲۷۳): که این وسائل جنگی عبارت بود از کوس و فیل و درفش جنگی که با رنگهای زرد و سرخ و بنفش آراسته شده بود.

بیت (۲۷۴): آنگاه سیصد هزار سوار برگزیده پهلوان به این هزار سوار جنگجو داد.

بیت (۲۷۵): سپس درخزانه را گشود و حقوق این لشکریان را پرداخت و نای رویین (= شیپور) جنگ را نواخت و وسائل اردوی خویش را بر ستوران بار کرد.

بیت (۲۷۶): یک جناح را به برادرش کهرم داد و جناح دیگر را به اندیدمان و خود سپرخویش در قلب لشکر گذاشت یعنی رهبری قلب لشکر را خود بعهده گرفت (نهادش سپر = سپرش را نهاد).

بیت (۲۷۸): سپهبدی لشکرش را به جنگجوی پیری به نام گرگسار داد.

بیت (۲۸۰): بیدرفش را متصدی غارتگری کرد و به او در فشی داد که بر آن پیکر پیل نقش زده بود.

بیت (۲۸۱): پهلوان دیگری به نام «خشاش» بود که شیرنر نیز از مقابله با او احتراز می‌کرد.

بیت (۲۸۲): لُرچا سپ دیده بانی سپاه را به او داد و او را پیشرو و طایفه لشکر خویش قرار داد و در ففشش را بدوش کشید و پهلوان پیشرو شد (پیش‌گور) اگر با اشباع و ابخوانیم به معنی کسی است که سپاهیان را در مقابل پادشاهان می‌دهد، یعنی عارض لشکر است، اما در این صورت «پیش‌رو» را نیز باید با اشباع و ابخوانیم و شاید با کسر شین. بیت (۲۸۳): عقب و دنباله وساقین سپاه را به «هوش‌دیو» داد و به او پیغام داد که اگر کسی بگریزد او را در همان حال بکش و مواظب باش که غافل نشوی (= نجنبدت هش).

بیت (۲۸۶): همین گونه آیین خشم و کین پیش می‌رفت در حالی که دلش پراز خون و گریان بود.

بیت (۲۸۸): «پراگنده» به معنی لبریز و «خیره» به معنی سرکش و لجوج است، یعنی همه سرکش و لبریز از زکینه بودند.

بیت (۲۹۳): مصراع دوم یعنی ارجا سپاه را به جوانمردی صرف نظر کرد.

بیت (۲۹۵): جها نجوی صفت مقدم است برای دشمن.

بیت (۲۹۶): آنقدر سپاه در درگاه گشتا سپ جمع شد که بدان اندازه بر روی زمین گیاه وجود نداشت (حرف «بر» پس از زمین تأکیدی است برای حرف «بر» پیش از آن).

بیت (۲۹۹): این بیت موقوف المعنی است به بیت بعد، یعنی چندی نگذشت که هزاران هزار پهلوان برگزیده برای شاه جمع شده بود و صفت این شاه یکی نامدار است و دیگری نیکوخواه.

بیت (۳۰۱): «که» در آغاز مصراع دوم بجای «هرکه» است مثل این شعر سعدی:
خدا را ندانست و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد

- یعنی: هرکه بربخت و روزی قناعت نکرد .
- «را» در مصراع دوم این بیت به معنی « برای » است ، یعنی هرکه را که برای رزم شایسته بود انتخاب کرد .
- بیت (۳۰۲): مصراع دوم این بیت یعنی از این همه لشکر دل گشتاسپ متحیر و شادمان شد . «بی‌مر» یعنی بی‌شمار .
- بیت (۳۰۴): «پُرکرده جم» صفت است برای «گنج» ، یعنی گشتاسپ در خزانه‌ای را که جمشید برگزیده بود با زگشود و حقوق دو ساله به سپاهیان خود داد .
- بیت (۳۰۵): وقتی حقوقها را عطا کرد و به هر یک از سپاهیان زره جنگی داد ، شیپور و طبل جنگ را نواخت و وسایل و بُنه‌لشکر را بر ستوران با رکرد .
- بیت (۳۰۶): «ز» در این بیت به معنی « به » است . فرمان داد که درفش مبارک شاه فرخنده را در مقابل سپاه ببرند .
- بیت (۳۰۹): «بس» به معنی « بسیار » است . از بسیاری بانگ اسبان و از بسیاری خروش و فریاد ، صدای طبل جنگی را کسی نمی‌شنید .
- بیت (۳۱۰): «گذاشتن» متعدی « گذشتن » است (همانگونه که گاشتن « متعدی گشتن » و « شکافتن » متعدی « شکفتن » است) و معنی آن عبور دادن است و از همین مصدر است «گذاز» یا «گذار» یعنی محل عبور .
- بیت (۳۱۱): لشکرو نیزه‌های آنها را یکبار به کوهساری تشبیه کرده است که بر بالای آن کوهسار درخت روئیده باشد و یکبار به بیشه‌ای از نیستان در فصل بهار تشبیه نموده است .
- بیت (۳۱۲): این بیت و بیت پس از آن چون در نسخه‌ی اساس نیا مده است این دو را مشکوک تلقی می‌کنیم و از این جهت آنها را در پیرا نتز قرار داده ایم .
- بیت (۳۱۴): «بشد» به معنی « برفت » و «بار» به معنی «اسب» است .
- بیت (۳۱۵): «کجا» در این بیت به معنی «که» است .
- بیت (۳۱۸): مصراع دوم یعنی چه کسی با او از نظر دانش برابری می‌توانست کرد .
- بیت (۳۲۱): «شمار» به معنی محاسبه و «شمار کردن» به معنی محاسبه کردن است ، و حرف «را» در (مرا) به معنی (به) است و «مر» علامت تأکید مفعول بواسطه و «روی کار» به معنی واقعیت .
- بیت (۳۲۵): «بودنی» یعنی آنچه واقع خواهد شد .
- بیت (۳۲۷): «ازداد» یعنی از روی عدل و انصاف .
- بیت (۳۳۰): «روی دشمن کردن»: به معنی دشمن شمردن است .

بیت (۳۳۳): «پندا زخشم» یعنی خشم را رها کن، «خُنگ» از اصوات است به معنی «خوشا بحال...»

بیت (۳۳۵): در این بیت «کُنند» با «کُنند» قافیه شده است که در مثنویها این کار معمول است، «کجا» به معنی که است.

بیت (۳۳۹): در مصراع اول بجهت قافیه «ترنگا ترنگ» را با یدبا کسر حرف «ر» بخوانیم تا با «خُنگ» هم قافیه باشد. و یا «اضافه» شده به سکون باید خوانده شود.

بیت (۳۴۰): چنین است در نسخه اساس و مصراع اول را می توان چنین تعبیر کرد که چرخ گردونه های جنگی بگونه ای شکسته می شود که آنها بر زمین فرو می افتند (یعنی آنها را مرکب از بُن مضارع نهادن و الف و نون صفت حالیه یا فاعلی حساب کنیم) یا آن که چرخ گردونه های جنگی ز داخل شکسته می شود. در هر حال نسخه بدل آن «چرخ گردونها» و مصراع دوم به این صورتهاست: «زمین سرخ گردد از آن خونها» (چاپ مسکو)، «درفشان بیالاید از خونها» (چاپ دبیر سیاقی)، «درفشان ببالند از خونها» (نسخه ش)، اما در مصراع دوم نسخه اساس، کلمه درون برای تأکید حرف «به» قبل از (تنها) آمده است. یعنی در درون تنها خون روان نمی ماند.

آن گونه که این بنده حدس می زند و نوشته نسخه اساس هم حکایت می کند این است که اصل این بیت چنین بوده است:

شکسته شود چرخ گردونها به تنها درون خون نماند روا
و استعمال کلمه «روا» به معنی روان هم از نظر دستور زبان جایز است و هم از نظر لغت سابقه دارد (رجوع کنید به لغت نامه دهخدا و فرهنگ معین و فرهنگ جهانگیری) و مالک نسخه یا کسی دیگر که نتوانسته اند معنی بیت را بفهمند در آخر هر مصراع نونی افزوده اند و نونی هم در وسط گردونها اضافه کرده اند. وَاللَّهِ أَعْلَمُ.

بیت (۳۴۱): مقصود از باریدن الماس، برق نیزه ها و شمشیرهاست.

بیت (۳۴۵): در مصراع اول صفت اصلی قبل از صفت مبهم و قبل از موصوف آمده است یعنی در اصل چندان سوارِ تُرک بوده است.

بیت (۳۴۸): «به روی» یعنی در مقابل.

بیت (۳۴۹): «برکشد» و «دشمن گُشد» با هم قافیه شده است.

بیت (۳۵۴): «اندرون» برای تأکید حرف «به» است یعنی در رزم رنج فراوان

خواهد دید. حرف «را» به معنی «به» است یعنی به پا دشا و پا دشا هان
چگونگی آن را می‌گوییم.

بیت (۳۵۶): «گرامی» فرزند جا ما سپ است که با یک دست شمشیر و با دست دیگر
کلاه خود را گرفته است که هنگام برداشتن درفش از روی زمین نیفتد
و درفش را هم با دندان خود گرفته است.

بیت (۳۶۰): نام «بستور» در نسخ مختلف به صور گوناگون نوشته شده است
تنها در نسخه «خ» صحیح آن یعنی بستور (رجوع کنید به مقدمه)
نوشته شده بود که ما نیز همان را انتخاب کردیم.

بیت (۳۶۱): کلمه «شگفتی» به معنی «عجیب» بکار برده شده است و «شگفتی
تر» به معنی عجیب‌تر.

بیت (۳۶۳): در نسخ دیگر مصراع دوم چنین است: «پس شهریا ر جهان نیوزاد»،
و در ترجمه بنداری چنین آمده است. ثم یتقدم ابن لزریر فی قتل
سَیِّئِن نَفْساً مِنْ آسَا دَالِصِینَ ثم ینصرف فی صیبه سهم فیه قتل.

بیت (۳۶۴): «پهلوی دستبرد» یعنی هنر پهلوانی، بنا بر این مصراع دوم یعنی
از خود هنر پهلوانی نشان می‌دهد.

بیت (۳۶۸): زیربازرۀ طلا ما نند ما می‌درخشد و سپا هیان به او خیره شده‌اند.
بیت (۳۷۰): کجا در این بیت به معنی «که» است.

بیت (۳۷۱): «را» در مصراع اول این بیت یعنی «در مقابل» و معنی این مصراع
چنین است، کسی نمی‌تواند در مقابل او مقاومت و ایستادگی کند.
و مقصود از «شاو خرگاه» ارجاسپ است، یعنی ارجاسپ را بستوه
می‌آورد.

بیت (۳۷۲): «زریر» در این بیت به معنی «مفرا» ست یعنی زرد رنگ.
بیت (۳۷۸): ضمیر «ش» به معنی «از او» و فاعل «بریده‌کند» کلمه (بخت)
است، یعنی بخت تیره او را از تاج و تخت جدا می‌کند.
بیت (۳۸۰): «گزین» یعنی «برگزیده» و «نیاردشدن» یعنی جرأت رفتن
ندارد.

بیت (۳۸۴): در این بیت «از» به معنی «به» است.
بیت (۳۸۵): «بار» به معنی اسب است و حرف «ر» در پست با ید با طر وزن
شعربه سکون خوانده شود. و مقصود از پسر گشتاسپ، اسفندیار است.
بیت (۳۸۶): لشکر را به شیری بزرگ تشبیه کرده است که به لشکر ارجاسپ حمله
می‌کند.

بیت (۳۸۷): «تا زند» مخفف «تا زاند» است و معنی مصراع اول این است که همه بر یکدیگر حمله می‌کنند و می‌تا زند.

بیت (۳۸۸): همه پهلوانان از ترس رنگ از رخسارشان می‌پرد، همچنین بر تن مردانی که مردانگی‌دارند لرزه می‌افتد.

بیت (۳۹۰): گرد میدان جنگ را به ابرتشبیه کرده است و می‌گوید درخشش سرنیزه و تیروشمشیر مثل ستاره از میان ابر پیدا خواهد بود.

بیت (۳۹۱): از ضرب دست مردان که بر سپاهیان خصم خود می‌زنند و کشته‌ها را بر روی یکدیگر می‌افکنند، زخمیان و کشتگان بر روی یکدیگر می‌افتند کشته و زخمی پدر بر روی پسر و کشته و زخمی پسر بر روی پدر افکنده می‌شود.

بیت (۳۹۳): زخمیان که ناله می‌کنند و مشخص می‌شود که کشته نشده‌اند همچون اسیران به بند کشیده می‌شوند.

بیت (۳۹۸): «پس پشت» یعنی پشت سر، یعنی سپاهش پشت سر هستند و خدا یا رو یا ورش خواهد بود.

بیت (۳۹۹): «برو جا مه» یعنی بدن و لباس او پرا زخون خواهد بود.

بیت (۴۰۰): مصراع دوم یعنی قسمت بالای تن او را فرو می‌افکند و به دو نیمش می‌کند.

بیت (۴۰۲): با یک حمله آنها را از جایشان بر می‌کند و وقتی آنها را از جایشان برگرداند دیگر نمی‌گذارد که بر روی زمین باشند نگاه آنها را بانوک سرنیزه بر می‌چیند و همه را از میان می‌برد و از هم می‌پراکند.

بیت (۴۰۶): «گذازد» یعنی طی می‌کند و «به» به معنی (با) است، یعنی بیا بان را با اندک سپاهی که برای او مانده است طی می‌کند.

بیت (۴۱۱): «ندیدم» یعنی صلاح ندیدم.

بیت (۴۱۴): ضمیر «ش» در گفتش ضمیر فاعلی است و «نیز» به معنی دیگر است یعنی دیگر سخن نگفت و خاموش ماند.

بیت (۴۱۸): مصراع دوم یعنی این دل مجروح مرا از تن من جدا می‌کنند و بر می‌کنند.

بیت (۴۲۰): حرف «ر» در برادر و ما در بخاطر وزن شعر ساکن است.

بیت (۴۲۱): این گُزَم، غیر از گُزَم پهلوان تورانی است که به دست زیر کشته می‌شود. بلکه این گُزَم برادر اعیانی سغندی است که بعد از این نزد گشتا سپ از سغندی رسعایت می‌کند و گشتا سپا سغندیار

را به بند می‌کشد .

بیت (۴۲۴): یعنی چگونه نوک تیری که از چوب خدنگ ساخته باشند برای این کوه سربلک کشیده می‌رسد و اثر می‌کند، یعنی می‌خواهد بگوید وقتی من عزیزان خود را نگذارم به میدان جنگ بروند، چگونه آنها کشته می‌شوند؟

بیت (۴۲۹): «داد» در این بیت به معنی «داده» است (اگرچه در وهله اول به نظر می‌رسد که داده به معنی عدل باشد اما بیت (۴۳۱) نظر ما را تأیید می‌کند)

بیت (۴۳۵): در این بیت کلمه «بود» بعد از بودن، فعل ماضی است که در معنی مستقبل بکار رفته است (مستقبل محقق الوقوع) و «شد» نیز ماضی است که در معنی مستقبل بکار رفته است یعنی خواهد شد. اما کلمه «بود» پس از کار صفت است برای کار یعنی «بودنی و واقع شدنی». و معنی مصراع این است: زیرا که آنچه باید واقع شود واقع خواهد شد و کار واقع شدنی به انجام خواهد رسید.

بیت (۴۳۱): حرف «ل» در (دلت) بصورت ساکن خوانده می‌شود، مصراع دوم یعنی به داده خدای جهان اکتفا کن. (بسد) مخفف بسنده است.

بیت (۴۳۲): «خورشیدگون» یعنی گرم و پرحرارت و پرا فروخته.

بیت (۴۳۳): مقصود از «شاه چگل» ارجاسپ پادشاه چین و چگل است.

بیت (۴۳۸): یعنی در زمانی که با صبحگاهی بوی گلها را از باغ به کاخ می‌آورد (جمع گل به الف و نون قابل توجه است).

بیت (۴۴۳): یعنی سپهدار آنها دیده بانی انتخاب کرد و دیده بان به چشم دیده شد و در نظرگاه پدید آمد.

بیت (۴۴۵): «بتاز» یعنی بشتاب و «بسا ز» یعنی آ ماده کن.

بیت (۴۴۶): «راست کرد» یعنی درست کرد، مرتب کرد.

بیت (۴۴۷): ضمیر «ش» در «بدادش» ضمیر فاعلی است، یعنی گشتا سپ پنجاه هزار سوار به اسفندیار داد.

بیت (۴۴۸): یعنی یکی از دو جناح لشکر را به او داد که دلی همچون دل شیروتنی همچون تن فیل داشت.

بیت (۴۵۰): «گرمی» فرزندان ما سپ است.

بیت (۴۵۱): «چراغ» یعنی مایه نور و روشنی و مظهر روشنائی.

بیت (۴۵۶): «کوس مهین» یعنی بزرگترین طبل جنگی.

بیت (۴۶۰): یعنی قلب لشکر را به آن جادوگر مستبد و خود را سی داد که نامش «نامخواست» بود اما هزاران نام دیگر داشت و این «هزاران نام داشتن» گونه ای تعریض و کنایه است.

بیت (۴۶۱): یعنی خود را جاسپ و صدهزار سوار پهلوان که هر یک از آنها در جهان در میدان هنر نما فی کرده بودند پشت و ساقه سپاه را انتخاب کردند.
بیت (۴۶۲): ضمیر «ش» در «نگاهش همی داشت» ضمیر فاعلی است به جزء نخستین فعل پیوسته است.

بیت (۴۶۳): یعنی یک پسر داشت که مردی گرانمایه و جهان دیده و سرد و گرم چشیده بود، و نام این پسر «کهرم» بود، ارجاسپ این پسر خود را فرمانده سپاه انبوه خود کرد.

بیت (۴۶۹): «بهزاد» نام اسب سیاه گشتا سپ است، «راست» به معنی «عیناً»، و درست است.

بیت (۴۷۰): یعنی بر «بهزاد» که اسب سیاه گشتا سپ با شد پوش جنگی (= بر-گستوان) انداختند و شاه شاهان (= گشتا سپ) بر او سوار شد.

بیت (۴۷۱): حرف «بر» تأکیدی است برای «آبر» که قبل از پیل آمده است، یعنی وقتی دو سپاه مقابل یکدیگر فرو داندند از پشت پیل شیپور جنگ را نواختند.

بیت (۴۷۵): یعنی خورشید از فزونی پیکانهای (= قسمت آهنین تیر) آنها پوشیده شد و این پیکانها همچون آب که آفتاب بر آن بتابد درخشانده و تابان بود.

بیت (۴۷۶): این بیت تشبیهی است زیبا و طبیعی، می گوید از بسیاری گرد و خاک و تیر چنین به نظر می آید که آسمان آبری است و از آن ابرالماس (= پیکانهای درخشان) می بارد.

بیت (۴۷۷): «وزان» یعنی و از آن طرف می توان این بیت را نیز مبتدای بیت بعد دانست، در این صورت این بیت چنین معنی می شود: و از آن گرزداران و نیزه گردانانی که بر یکدیگر می تاختند، هوا در نظر جهانیان همانند شب شده بود و زمین همه به رنگ گل سرخ در آمده بود (از شدت خون).

بیت (۴۸۱): «بخش» به معنی «قسمت» است، یعنی از قسمت و سرنوشتی که خورشید و ماه برای او تعیین کرده بودند آگاهی نداشت.

بیت (۴۸۲): ناوکی (ناوک نوعی تیر که کوچک است) بر کمرا و خورد که از زره

ا وهم عبور کرد (سلیح همان سلاح است و سلاح نه تنها به تیروکمان و نیزه و شمشیر می‌گویند بلکه به زره و خود و سایر وسایل رزم اطلاق می‌گردد) سلیح کیان اضافه بیانی است که با افزودن یاء نسبت در آخر آن تبدیل به موصوف و صفت می‌شود.

بیت (۴۸۳): «پرزخون» بدل است از برای «آلوده».

بیت (۴۸۴): ضمیر «ش» در «بازش» به معنی (آنها) است، یعنی دوباره آن را (روی نکوی هم رنگ ماه را) شاه خردمندندید.

بیت (۴۸۵): «کجا» به معنی که و «پژد» به معنی جان و روان و نیروست، یعنی شیرا و رمزد (= شیرو، پسر دیگر گشتا سپ) به پیشگاه شاه آمد که شاه از او جان و روان و نیرو می‌گرفت.

بیت (۴۸۶): «پیش» به معنی پیشگاه شاه است، یعنی از پیشگاه شاه به دشت نبرد آمد، در جایی که خنجر بی‌زهر آب داده داشت.

بیت (۴۸۷): «ژیان» در این بیت قید حالت است برای «شیر» یعنی مانند شیری که در حال خشم می‌خواهد بر گور مسلط شود و او را به خاک افکند.

بیت (۴۸۸): «آبر» بجای «بر» و به معنی «بجهت، بخاطر» است، یعنی بجهت انتقام اردشیر هزار نفر از افراد دشمن را کشت.

بیت (۴۹۰): «رواشدن» به معنی مردن است.

بیت (۴۹۱): «پسش» راهم می‌توان به ضم حرف (پ) خواند، یعنی پسرش (= پسر گشتا سپ) و هم می‌توان به فتح حرف (پ) خواند، یعنی پس از اردشیر و یا شیرا و رمزد شید سپ که مانند گشتا سپ بود به میدان آمد.

بیت (۴۹۲): شید سپ براسی نشسته بود که رنگ آن چون نیل و از نظر دوندگی چون آهو و از نظر تن و توش مانند فیل بود.

بیت (۴۹۳): «گاشتن» متعدی «گشتن» است یعنی گرداندن، یعنی در میدان کمی نیزه بازی و نیزه گردانی کرد و آنگاه دست از نیزه گردانی برداشت...

بیت (۴۹۵): «دندان زدن» به معنی خصومت کردن و دست و پنجه نرم کردن و برابری کردن است.

بیت (۴۹۶): استعمال صفت مفعولی مرخم «شاهزاد» و استعمال حرف «را» به معنی «به» یا «بر» جالب توجه است.

بیت (۴۹۷): «کمر» به معنی «کمر بند».

بیت (۴۹۹): «بودن» به معنی (داشتن) در ادب فارسی فزون و فراوان مورد استعمال دارد، «کجا» به معنی (که) است، یعنی از زیبایی و جلوه‌ای که داشت به او چشم زدند.

بیت (۵۰۰): «رواگشت» یعنی (مردوجان به جان آفرین تسلیم کرد).

بیت (۵۰۱): «باب» به معنی پدر و «باز» به معنی دوباره است.

بیت (۵۰۲): با وجود وضوح نسخ اساس و دو نسخه دیگر در مورد «پس» «تهم جاماسپ ... در چاپ مسکو (پسرتهم جاماسپ ...) آمده است. «تهم»

به معنی نیرومند و قوی است و «دستور» به معنی وزیر است.

بیت (۵۰۳): «پوردستان سام» یعنی رستم.

بیت (۵۰۴): «سمند» یعنی اسب زرد رنگ، یعنی براسبی زرد رنگ و گامزن (= سخت دهنده) و بی عیب نشسته بود.

بیت (۵۰۵): «چرمه» که به معنی اسب است یک صفت قبل از آن و دو صفت پس از آن آمده است و «روان» صفت «کوه پاره» است. یعنی اسبی بود رونده و تیز رو و جوان که گویی پاره کوهی روان است.

بیت (۵۰۶): «خداوند بهزاد» یعنی ردشیر، می‌خواهد بگوید که «گرامی» برای انتقام و کین خواهی اردشیر به میدان رفته بود.

بیت (۵۰۹): «راست» به معنی (درست) است.

بیت (۵۱۱): «نتابید» یعنی طاقت نیاورد، تحمل نکرد.

بیت (۵۱۲): «گریغ» مبدل و به معنی «گریز» است.

بیت (۵۱۵): «دورو» یعنی دو طرف. استعمال حرف «و» در آغاز مصاریع شاهنامه بسیار زیاد است و باید آن را به ضم تلفظ کرد.

بیت (۵۲۰): مقصود از «آن نیزه نامدار گزین» درفش کاویانی است که آن را بر سر نیزه کرده بودند.

بیت (۵۲۱): «به گردش گرفتند» یعنی اطرافش را گرفتند. «بسترد» یعنی پاک کرد.

بیت (۵۲۴): ضمیر «ش» به معنی او را و مفعول بیواسطه است یعنی در عاقبت کار او را به زاری بکشتند و با خواری بر خاک گرمش افکندند.

بیت (۵۲۵): مقصود از «خردمند پیر» جاماسپ وزیر گشتاسپ است.

بیت (۵۲۶): آنگاه «بستور» پسر زریربه میدان آمد (قبل از توضیح داده شد که در چاپهای مختلف شاهنامه نام این پهلوان بصورت‌های نستور و نستوه آمده است که هیچکدام درست نیست) صفت‌هایی که برای

نستور آمده است نبرده ، وکیا نزاده و همچون شیر است .

بیت (۵۲۷) : مصراع دوم یعنی با بدیها و بدهای روزگار نبرد و مبارزه می کرد .

بیت (۵۲۸) : « و ایستاد » را باید بخاطر وزن شعر (ویستاد) بخوانیم .

بیت (۵۳۰) : « شولک » به معنی اسب است . « اندرون » تأکیدی است برای « به » یعنی در زیر پای او اسب تیزروی بود که از هزاران اسب یکی چون او نخواهد بود .

بیت (۵۳۱) : « به آواز گفت » یعنی با صدای بلند گفت و فریاد زد .

بیت (۵۳۲) : با توجه به بیت بعد معلوم است که « کدام » در مورد جمع بکار رفته است .

بیت (۵۳۴) : مصراع دوم یعنی برای از بین بردن او نقشه می کشیدند و با یکدیگر همکاری می کردند .

بیت (۵۳۵) : « پیل دژگاه » یعنی فیل خشمگین .

بیت (۵۳۶) : مصراع دوم به این معنی است که آن مردان در مقابل او چندان چیزی نبودند و گوشتی زمینی بدون مانع را طی می کند .

بیت (۵۳۸) : یکی از معانی « چرخ » منجیقی است که با آن تیراندازانند که نام دیگرش کمان حکمت است ، و معنی دیگر که در اینجا مناسب می نماید با تأویل به غیبی بودن همان فلک و آسمان است یعنی تیرغیبی . کلمه « برخ » به معنی پهره است . یعنی سرانجام تیری از منجیقی که با آن تیر می انداختند (بنا به معنی اول) یا تیری غیبی از سوی فلک کج رفتار به او اما بت کرد و بهره او از فلک چنین بود . بیت (۵۳۹) : کلمه « اینت » که در مورد تعجب بکار می رود تشکیل شده است از « این » (ضمیر اشاره) و « ت » که معادل (است) می باشد بنا بر این « اینت » یعنی این است .

بیت (۵۴۰) : در یغ دیگر این که آن سوارگران ماهیه بیهوده و در طریق ناچیزی بخاک افکنده شد .

بیت (۵۴۴) : قافیه کردن « هفت » با « نخفت » جالب توجه است .

بیت (۵۴۶) : « در » مخفف و به معنی دژه است و « ها » علامت جمع که پس از دشت آمده است مربوط به « در » نیز هست از این جهت در فرهنگ بسامدی علامت جمع پس از « در » را در پراانتز قرا ردا دیم .

بیت (۵۴۷) : « می توانست رفتن » نوع جالب توجهی از وجه مصدری است به این معنی که در عین شمول (بجای می توان رفتن) معنی ماضی می دهد .

معنی ماضی آن از خود کلمه استنباط می‌گردد و مفهوم شمول آن از جمله فهمیده می‌شود. یعنی میدان جنگ بطوری بود که به راحتی کسی نمی‌توانست در آنجا راه برود.

بیت (۵۴۸): «هزما ن» یعنی هر لحظه و هر زمان.

بیت (۵۴۹): در این بیت سمندر معنی اسمی خود بکار رفته است یعنی اسب زرد رنگ.

بیت (۵۵۱): «خوا بَنید» مخفف «خوا بانید» است و «مر» قبل از مفعول بیواسطه آمده است. یعنی پی‌درپی از آنها می‌گشت و بر زمین می‌انداخت و هر کس او را می‌دید نمی‌ایستاد و مقام و مت نمی‌کرد.

بیت (۵۵۳): مصراع دوم یعنی آیا این طور حق جنگ و ستیز را ادا خواهید کرد؟ داد چیزی را دادن، یعنی حق آن را ادا کردن.

بیت (۵۵۴): حرف اضافه «بر» پس از «این» تأکیدی است برای حرف اضافه «بر» پیش از آن، در مصراع دوم «روی» باید با کسریاء خوانده شود، یعنی دو هفته از توقف جنگ می‌گذرد اما از پایان جنگ خبری نیست.

بیت (۵۵۶): انتخاب مصراع اول بنا بر نسخه اقدم است، نسخه «ش» یعنی «کنون در میان نه بیا مد» مسلماً تحریف است اما نسخه‌های دیگر یعنی «کنون آمدان در میان نه زیر» قابل اعتنا است. اما نسخه اساس «اندرا مد» فعل پیشوندی و «میان» قید مکان است که فعل را مقید می‌کند.

بیت (۵۵۷): «همه» صفت مبهم است برای مردان، و کلمه «پاک» هم می‌تواند صفت مقدم مردان باشد و هم می‌تواند قید مقدار جمله باشد.

بیت (۵۵۸): یعنی باید چاره‌ای اندیشید و گرنه راه ترکستان باید پیش گرفت و فرار را بر قرار ترجیح باید داد. (مصراع دوم کمی اشکال دارد، یعنی مصدر ما لیدن به معنی از بین بردن و لگد کوب کردن است، می‌توان این مصراع را چنین معنی کرد که اگر چاره‌ای برای زیر نیندیشید، راه و آیین ترکان از میان خواهد رفت اما اگر راه را بصورت ذات تعبیر کنیم به صورت معنی، یعنی اگر چاره‌ای برای زیر نیندیشید یا در راه ترکستان را پیش گرفت و آن راه را لگد کوب کرده و بازگشت، یعنی باید فرار کرد) فعل کمکی «باید» مخصوص ما لیدن هم هست.

- بیت (۵۷۵): «همیدون» یعنی «همچنین» و «ایچ» مبدل «هیچ» است .
- بیت (۵۸۱): حرف نون در «تنش» بخاطر وزن شعر به سکون خوانده می شود . و کلمه «بر» به معنی نتیجه و فایده است .
- بیت (۵۸۳): ژوبین یا ژوبین، نیزه کوچک دوشا خای است که با دست بسوی دشمن پرتاب می کنند، «زهرآبدار» یعنی به زهر آلوده ، و «گذار» به معنی عبور است ، یعنی به او ژوبین به زهر آلوده داد که از کوه آهنین نیز عبور می کرد .
- بیت (۵۸۴): «نا با کدار» یعنی بی باک .
- بیت (۵۸۵): فاعل «دید» زیر است و ضمیر «ش» مرجعش بیدرفش است .
- بیت (۵۸۶): «اندرون» برای تأکید حرف «به» است و «کوه تل» یعنی کوهی که از انبوهی چیزی حاصل شده باشد .
- بیت (۵۹۲): اسب و کمر بند او را و درفش سیاه و تاج پر جوهرش را نزد شاه چین ، ارجاسپ ، برد . حرف «ر» در کمر و گهر بخاطر وزن شعر به سکون خوانده می شود .
- بیت (۵۹۳): «گذاشتن» متعدی «گذشتن» است ، یعنی چنان نعره می زدند که نعره آنها از ابرهم بالاتر می رفت .
- بیت (۵۹۴): «کوه سر» اضافه مقلوب است و اصل آن «سرکوه» بوده است .
- بیت (۵۹۵): مقصود از «گرد ماه» یعنی ماه تمام ، ماه شب چهارده ، ماه کامل .
- بیت (۵۹۷): یعنی بر اسب افکنده شده است که پهلوانان از تاختن و دشمن را برخاک انداختن بازمانده اند (با این معنی یک حرف که بعد از باره و یک حرف و او پس از گردان محذوف است و شاید این حذفها برای نشان دادن حالت گشتا سپ است . در نسخه بدل این دو حرف وجود دارد ، اما نشانه جدید بودن تعبیر از آن آشکار است) .
- بیت (۶۰۰): «کم» مرکب است از (که) حرف ربط و ضمیر «میم» که در حقیقت مضاف الیه کلمه دل است .
- بیت (۶۰۱): مصراع اول این بیت یعنی گشتا سپ در این گفتگو بوده که ...
- بیت (۶۰۷): یعنی گشتا سپ می گفت ای شهریار (خطا با است به لهراسپ پدرش) چرا غل دل تو ، یعنی فرزند تو ، را بزاری بکشتند .
- بیت (۶۰۸): «زیس» همان است که بعداً «سپس» شده است با تبدیل (ز) به (س) ، حرف «را» به معنی (به) و حرف اضافه است .
- بیت (۶۰۹): «فرسته» به معنی فرستاده و در به معنی درگاه است .

بیت (۶۱۰): «عیار» مخفف «عیّار» به معنی جوانمرد و «نبرده» به معنی جنگجوست، در نسخه بدل این بیت بجای سوار «نگار» آمده است که نامتناسب بودن آن آشکاراست.

بیت (۶۱۲): «گلگون» به معنی اسب است. یعنی گفت اسب مخصوص لهراسب را بیا و ریدوزین مخصوص گشتاسب را بر پشت آن نهید و آمده کین جستن برادرش شدومی خواست که به راه او برود...

بیت (۶۱۴): وزیرها ندیده اش گفت تأمل کن زیرا صلاح نیست که تو به کین جستن برادرت به میدان بروی.

بیت (۶۱۸): پذیرفتم اندر خدای جهان، یعنی در پیشگاه خدای جهان قبول کردم، و این پذیرفتن همچون پذیرفتن افراد درست و بزرگان است.

بیت (۶۲۴): حرف «را» در «مراورا» به معنی (به) است و «مر» قبل از مفعول بواسطه آمده و «های» بدل است از برای «دختر». استعمال (و) در آغاز مصراع هم در شاهنامه فراوان است مصراع دوم یعنی و خدای خویش را گواه این وعده کرد.

بیت (۶۲۵): بدینسان کند گفت هنگام بد، یعنی زمان و موقعیت نامناسب و ناموافق چنین می کند.

بیت (۶۲۸): «پیل سیاه نستوه» همه نشانه قدرت و قوّت است، در نسخه بدل بجای سیه، شه آمده است، گویا به تصوّر این که کلمه سیه اینجا نامتناسب است، در حالی که مجموعه پیل سیاه نستوه نشانه قدرت و قوّت است.

بیت (۶۲۹): «سر لشکر» به معنی فرماندهی لشکر و سر رشته لشکر، و حرف «با» به معنی (به) است.

بیت (۶۳۰): «اندر» در هر دو مصراع برای تأکید «به» است.

بیت (۶۳۱): «میان را بست» یعنی کمر (جنگ) را بست، و درفش فرخنده جنگ را به دست گرفت.

بیت (۶۳۲): «دانسته راه» یعنی کسی که آگاه و با تجربه است و راه از چاه باز می داند، «از کمر» به معنی لایق و شایسته و سزاوار. یعنی این اسفندیار پنج برادر با تجربه و آگاه داشت که همه لایق تاج و همتای شاه بودند.

بیت (۶۳۶): «نگر» بجای «نگرید» یعنی توجه کنید آمده است. مصراع دوم یعنی هیچ کسی بی اجل نمرده است

بیت (۶۳۷): مرگ در میدان جنگ بهترین مرگ است برای کسی که روزگار می‌خواهد و را بکشد.

بیت (۶۳۸): بدانید که امروز روزی است که کافر از کسی که دین پاک دارد مشخص شود.

بیت (۶۳۹): شاپست سر خود را نگاه نکنید و فریاد مزنیید و سرهای کشتگان شمارید (یا افراد را شمارید).

بیت (۶۴۰): توجه کنید که روی ننگ بگریختن را نبینید و از درگیر شدن نترسید.

بیت (۶۴۱): سرنیزه‌های خود را در دام بدنهای دشمن اسیر کنید و لحظه‌ای بکوشید و مردانگی بفرج دهید.

بیت (۶۴۲): درین سخن بود اسفندیار که

بیت (۶۴۳): یعنی از قسمت ما گریز و فرار از جنگ نیست.

بیت (۶۴۴): «که من سوی لهر اسپ نامه نوشت»، حذف ضمیر فاعلی (یا شناسه) از آخر فعل بجهت وجود کلمه «من» که فاعل است، یکی از اختصا صات سبک این دوره است.

بیت (۶۴۷): یعنی در مقابل آن شاه پیر متعهد شده‌ام

بیت (۶۴۹): «سپه راه همه پیش رفتن دهم»، یعنی همه سپاه را دستور می‌دهم که پیش اسفندیار بروند و از او اطاعت و فرمانبرداری کنند، یعنی در حقیقت فرماندهی سپاه را به او خواهد داد.

بیت (۶۵۱): «سهم» به معنی ترس و «تن» به معنی تن و توش و اندام مردانه است.

بیت (۶۵۲): «به زاری به پیش اندر افگند سر» یعنی در حالی که از مرگ زیر زار و متأثر بود در مقابل پدر تعظیم کرد و سر فرود آورد.

بیت (۶۵۸): «اسب آسوده» یعنی اسبی که استراحت کرده و خستگی سواری از تنش بدر گرفته است، «بور آگنده خو» یعنی اسبی که کفلهایش چاق و فربه باشد.

بیت (۶۶۱): «ز پنهان» یعنی بطور پنهانی و در نهان.

بیت (۶۶۲): «ازین سان» یعنی بدین حالت.

بیت (۶۶۳): «کینه انداختن» یعنی کینه خود را نشان دادن، کینه را ساز کردن.

بیت (۶۶۴): مقصود از «نامدار سپاه» زیراست.

بیت (۶۶۵): این بیت چون در نسخه‌اساس وجود ندارد، آن را مشکوک تلقی کرده ایم.

بیت (۶۶۶): مقصود از «فرزند خرد» همان بستور است. «بابک» یعنی پدر

عزیز (کاف رحمت است نه کاف تصغیر).

بیت (۶۷۰): «همی کرد شور» یعنی شورش و غوغا می کرد و از خود هیجان نشان می داد.

بیت (۶۷۲): ضمیر «ش» در بیدیدش ضمیر فاعلی و «فروزان» به معنی روشن است.

بیت (۶۷۳): ضمیر «ش» مضاف الیه دل و هوش است، «فگند از برش خویشتن بر زمین» یعنی با سینه خود را بر زمین افگند.

بیت (۶۷۵): «به که اسپردیم» را بخاطر وزن شعر باید «یکسپردیم» بخوانیم.

بیت (۶۷۶): «چو» یعنی همانطور که، همانگونه که....

بیت (۶۷۸): ضمیر «ت» در کلمه کت مضاف الیه است برای نام، و «برافراخت» یعنی پرافراشته شد، یعنی اکنون که نامت در گیتی پرافراشته شد کشته شدی در جالی که به کام ما رسیده بودی.

بیت (۶۸۲): ضمیر «ش» پس از سیاه در حقیقت مضاف الیه است پس از روز روشن یعنی روز روشنش کاملاً سیاه شد، و دنیا در نظرش تیره و تاریکست.

بیت (۶۸۸): «پیل واری» مرکب است از پیل (= اسم) + پسوند وار (= علامت شبا هت) + یاء نسبت. کلمه با ریک به معنی لاغراست.

بیت (۶۸۹): فعل گفتا در میان مفعول بیوا سطر خود یعنی «سیاه مرا بیا رید» جای گرفته است. سیاه به معنی سب سیاه است (واسب سیاه نشانه تشخیص و بزرگی بوده است). نبردی یعنی مخصوص نبرد (با مقایسه نبرده که از نبردها و نسبت تشکیل شده است و معنی جنگجوی می دهد با نبردی که آن هم از نبردها و نسبت تشکیل شده است و به معنی مخصوص نبرد است معلوم می شود که استعمال هاء نسبت و یاء نسبت تفاوت معنوی ایجاد می کند).

بیت (۶۹۴): همداستان به معنی موافق است و فعل «گفتند» نیز در میان مفعول بیوا سطر خود یعنی «همداستان نباشیم» قرار گرفته است.

بیت (۶۹۵): نسخه اساس چنین است یعنی لشکریان گفتند که ما موافق نیستیم که شاهنشاهی که جهاندارست برای انتقام گرفتن به جنگ برود و کلاه خود و زره حریف خود را با گرز فرو کوید، کاری که هر سپاهی دیگری نیز می تواند انجام دهد. نسخه بدل آن در چاپ مسکو و چاپ دکتربیرسیا قیچنین است:

برزماندرا آید به کین خواستن چرا باید این لشکر آراستن

- بیت (۶۹۶): ضمیر «ش» در گفتش ضمیر فاعلی است و حرف دال در کلمه «نبایدت» بخاطر وزن شعر به سکون دال خوانده می‌شود.
- بیت (۶۹۷): «برنشست» مصدر مرخم است به معنی برنشستن و سوار شدن. قافیه کردن (برنشست) و (فرست) هم جالب توجه است.
- بیت (۶۹۹): در نسخه دکتربیرسیا قی این بیت چنین است:
بدادش بدوشاه بهزاد را همان جوشن و خود پولاد را
بیت (۷۰۲): «سردباد» یعنی آه.
- بیت (۷۰۳): «پذیره آمدن» به استقبال آمدن، و در اینجا به پیشباز آمدن برای جنگ کردن و دست و پنجه نرم کردن. یعنی شیرنر برای جنگ و ستیز با من مقابله نمی‌کند.
- بیت (۷۰۴): «جَمَشیدی» با تشدید میم و کسر آن بخاطر وزن شعر خوانده می‌شود و در شاهنامه در مواضع دیگر نیز به این نوع قرائت بر می‌خوریم.
- بیت (۷۰۸): «پهلوان پور» یعنی پسر پهلوان.
- بیت (۷۱۲): حرف نون در «منش» بخاطر شعر به سکون خوانده می‌شود.
- بیت (۷۱۳): درفش بنفش همان درفشی است که بیدرفش پس از کشتن زریر به غنیمت گرفته است.
- بیت (۷۱۴): مقصود از باره خسروی و جوشن پهلوی اسب وزره زریر است.
- بیت (۷۱۵): یعنی بیدرفش از نزد شاه به پیش سپاه آمد، و برای شاه دو صفت در مصراع بعد آمده است یکی نگهبان مرز و دیگری نگهبان تخت سلطنت.
- بیت ۷۱۶: «گرفته» بجای «گرفته بود» است
- بیت (۷۱۸): «فرخ اسفندیار» بدل است برای «پس شاه».
- بیت (۷۱۹): ضمیر «ش» ضمیر فاعلی و مقصود از سراج دوان، بیدرفش است، و «چون مرا و را بدید» جمله پیرو قید زمان است و مربوط به بیت آینده است.
- بیت (۷۲۰): یعنی بیدرفش وقتی اسفندیار را بدید اسب را از میان نبرد بیرون جهاند و از جنگ با دستور منصرف گردید و بسوی اسفندیار آمد و دانست که مرد جنگ بسراغ او آمده است.
- بیت (۷۲۱): همان تیغ به زهر آب داده ای که از زریر به غنیمت گرفته بود بسوی اسفندیار انداخت تا روی رخشنده او را زشت سازد (یعنی او را بمرگ بکشد).
- بیت (۷۲۲): اما تیغ به زهر آب داده به اسفندیار صابت نکرد و اسفندیار همان

- بیت (۷۲۴): «دستبرد» به معنی هنر و ضرب شصت، و مقصود از کیانزادگان بستور و اسفندیار است.
- بیت (۷۲۶): اسفندیار با شمشیر به زهرآب داده زیر بریدرفش را به دونیم کرد و اکنون سرا و را از نیمه بالائی تن می بُرد.
- بیت (۷۳۱): یعنی سربیدرفش پیرجا دو گرا جلو گشتا سپ گذاشت، و قاتل را قصاص کرد و آیین و کیش یعنی دین و رسم صحیح چنین است.
- بیت (۷۳۲): وقتی انتقام خود را کشید بر اسب زیر که اکنون باز گرفته بود زین نهاد.
- بیت (۷۳۳): اسفندیار به میدان جنگ آمد و لشکر ایران را به سه بخش کرد. یک بخش از آن را به بستور پسر زیرداد، بخش دیگر را به برادرش فرشیدورد (فرش آورد) داد که همه از بزرگان ایران و مردان پهلوان بودند و بخش دیگر را برای خود گذاشت.
- بیت (۷۳۸): بستور و فرشیدورد در مقابل اسفندیار ایستادند و با او چنین پیمان بستند که اگر شمشیر دشمن زمین را از هم بدرده یک از جنگ باز نخواهیم گشت و دست از این بدکاران بر نخواهیم داشت.
- بیت (۷۴۳): «جهان را به جوشن بیا راستند» یعنی همه سطح زمین بال لشکریان جوشن پوش پوشیده شده بود و گوئی زمین پوشیده و آراسته از جوشن است.
- بیت (۷۴۴): «جای» در اینجا به معنی محل حرکت و عبور است.
- بیت (۷۴۷): «گردکش» یعنی اسفندیار و «گردگیران بیغونزاد» یعنی لشکر ارجاسپ.
- بیت (۷۴۹): «ماندند بس» فعلی است از مصدر «بس ماندن» یعنی تاب مقاومت نیاوردن. مصراع دوم یعنی هیچ کس جرأت نمی کند که به مقابله او برود.
- بیت (۷۵۰): یعنی سپاه بصورت پراکنده در آمد و کار دیگرگون شد و کار همین طور جریان داشت تا روز به پایان رسید.
- بیت (۷۵۱): فاعل افعال این بیت «ارجاسپ» است، یعنی ارجاسپ وقتی شب شد گریخت و روبه بیا بان نهاد و طبعاً لشکر او هم بدنبال او گریختند و ایرانیان شمشیر در آنها نهادند و از هر سو بسیاری از آنها را کشتند و کسی بر آنها بخشایش نکرد.

- بیت (۷۵۴): «تفت» به معنی گرم و شتابان و بی وقفه است.
- بیت (۷۵۶): «کمانهای چاچی» که در شهر چاچ یا شاش ترکستان ساخته می شده است و به خوبی و استحکام مشهور بوده است و بخصوص در این جنگ لشکر ترکان بدون شک از همین کمانها بایداستفاده می کردند.
- «پرون آختن» در مورد بیرون آوردن لباس جالب توجه است.
- مقصود از قبا ی نبردی زره است.
- بیت (۷۵۸): «خواهش» به معنی التماس و تضرع و نیز به معنی دعا است و شاید در این بیت معنی دعا مناسبتترین معنی باشد.
- بیت (۷۶۲): اکنون که سپاه دشمن خوار و پست شد، از این ایجا دهول و ترس و کشتن دست بدارید.
- بیت (۷۶۳): زیرا همچون بیجا رگاندند و همچون افراد زار و نزارند و این سگان را به جان امان دهید.
- بیت (۷۶۵): یعنی بر زمین آوردگاه اسب متا زید و کشتگان را زیر پای اسبان لگدکوب نکنید و میان میدان جنگ بگردید و مجروحان را بشمارید.
- بیت (۷۶۶): مصراع دوم یعنی بر روی اسبان جنگی خود زیاد نما نید.
- بیت (۷۶۷): مصراع دوم یعنی از نزد مجروحان بسوی او باز آمدند.
- بیت (۷۶۸): مصراع دوم یعنی طبل پیروزی نواختند.
- بیت (۷۶۹): اصطلاح پیروزی رستمی ترکیب بسیار جالب توجهی است.
- بیت (۷۷۰): به دشت و بیابان فرو خورد خون، یعنی خونهای کشتگان و زخمیان به زمین آوردگاه فرو رفت.
- بیت (۷۷۲): «همی» علامت استمرار است برای فعل (بگشت) و «بر» حرف اضافه ای است برای «گرد» که پس از کشتگان آمده است، یعنی در اطراف آن کشتگان می گشت. «کرا» به معنی «هر کرا» است، یعنی هر کرا می دید می گریست و می گذشت.
- بیت (۷۷۳): «بزار» یعنی «بزاری».
- بیت (۷۷۸): «ستون» به معنی تکیه گاه و «پرده» به معنی محافظ است.
- بیت (۷۷۹): ضمیر «ش» بعد از کلمه خود مضافاً الیه است برای کلمه «روی»، یعنی به دست خود رویش را کا ملاپاک کرد.
- بیت (۷۸۰): از بنه یعنی از بن و از اصل و اصل و «زاد» یعنی زاییده نشد.
- بیت (۷۸۱): حرف (در) برای تأکید حرف (به) است و معنی چنین است: شاهزادگان و جوانان خود را در تابوت گذاشته و پیش نهادند.

بیت (۷۸۳): فاعل «بگردید» گشتا سب است و اگر نسخه بدل را درست بدانیم فاعل «بگشتند» لشکریان است.

بیت (۷۸۴): یعنی سی هزار از لشکریان کشته شده بودند که هفتصد نفر از آنها پهلوانان مشهور و سرداران لشکر بودند. و هزار و چهل نفر مجروح بودند که از زیر پای فیله‌ها نجات پیدا کرده بودند.

بیت (۷۸۶): از لشکرتوران صد هزار کشته شده بودند که هزار و صد و شست و سه نفر از میان آنها پهلوانان مشهور بودند. و سه هزار و دویست مجروح بودند و در چنین جایی که چنین روی دهد تا توانی تأمل مکن و قلیست.

بیت (۷۸۹): «کشورنا مور» یعنی ایران زمین.

بیت (۷۹۴): یعنی وقتی گشتا سب به پایتخت خود رسید دخترش همای را طبق قولی که داده بود به پسر بزرگش اسفندیار داد. این بیت و بیت قبل در نسخه‌ها اساس وجود ندارد و آن را باید مشکوک تلقی کرد، اما در ترجمه‌بنداری آمده است که: زوّج ابنته همای من ابنه اسفندیار. در بیت بعد هم می‌گوید عجم چنین آیینی داشتند و عدل و دادشان چنین بود.

بیت (۷۹۷): به او فرمان داد و گفت ای پهلوان جنگاور، یکبار بر پادشاه توران زمین تاخت و تا زولشکر کشی کن و

بیت (۷۹۹): از هر چیز که باید دستور در جنگ با تورانیان بکار بزد تعداد بیشماری به او داد.

بیت (۸۰۴): در این بیت «پادشاهی» به معنی حکومت یکی از نواحی ایران است، یعنی هر کس که لایق حکومت بوده او حکومت داد و هر کسی که لایق منصب بوده او منصبی بخشید.

بیت (۸۰۶): «باره ببست» یعنی اسب خود را بست و سواری را ترک کرد.

بیت (۸۰۹): یعنی در همه‌کاخ کار متنا سب انجام داد و هر جایی از کاخ را فرا خور تناسب آراسته و منظم کرد آنگاه آن را «خان گشتا سپیان» نام نهاد.

بیت (۸۱۰): یعنی فرمان داد که در آن تشکده مخصوص کاخ به جا ما سب سمت موبدی دادند.

بیت (۸۱۴): یعنی وقتی پیروزی پادشاه و سرور خود را می‌شنوید، مالیات و جزیه‌ای به زردشتیان بدهید.

بیت (۸۱۸): این بیت با این وضع دارای حشومی شود اما اگر طبق نسخه «ک»

جای مصراعهای آن را عوض کنیم حشوا زبین می رود. نسخه بدل آن در چاپ دکتربیرسیا قیچنین است: کی نا مبردار به روزگار - نشسته به تخت کی نا مبردار که در هیچ یک از نسخ خطی ما چنین نیست.

بیت (۸۲۱): حرف «بر» پس از کلمه سر برای تأکید حرف «به» قبل از آن است.

بیت (۸۲۲): «فش» مبتدأ «وش» است که پسوند شبا هت است و شیرفش یعنی همانند شیر. «کش» به معنی بغل است، یعنی در حال تعظیم و دست بر سینه ایستاده بود.

بیت (۸۲۶): فعل مصراع دوم «برگشاد» است که فعلی است پیشوندی و حرف «بر» بعنوان پیشوندی برای فعل است نه برای تأکید حرف اضافه قبل از او.

بیت (۸۲۷): «پهلوی دستبرد» یعنی هنر پهلوانی.

بیت (۸۲۸): مصراع دوم یعنی این که هنوز وقت پادشاهی و نشستن بر تخت سلطنت برای توفرا نرسیده است.

بیت (۸۲۹): فعل «گفت» در میان مفعول بیواسطه خود آمده است یعنی «بروو پارا به زین اندر آر...»

بیت (۸۳۰): «بشد» یعنی برفت... «بگردید» یعنی گردش کرد و گشت، حرف اضافه فعل گردیدن یعنی «بر» جالب توجه است.

بیت (۸۳۲): مقصود از «تهمتن» در اینجا اسفندیا راست.

بیت ۸۳۳: «دین گزارش» احکام و فلسفه و راه و روش دین.

بیت (۸۳۸): «بگرفت» بجای «بگرفتیم» است به قرینه جمله پیش از آن، و «باژ» دعائی است که مزدیسنان به آهستگی زیر لب می خوانند.

بیت (۸۴۱): «زند» نام تفسیراوستاست.

بیت (۸۴۴): کلمه «پاک» به معنی همه و کاملاً است.

بیت (۸۴۵): «راست» به معنی مسلم و مسخر، وقتی همه جهان برای پدرش گشتاسپ مسلم و مسخر شد، کمرز زین سفر و جنگ را با زگشود.

بیت (۸۵۱): یعنی جهان را به دین خدای آورد و همه جهان باین دین هستند و راه و آیین دیگری ندارند و آنها را خالص و بی آمیغ کردم و سایه های خوشبختی را بر سر کشور افکندم و مردمان را خوشبختی دادم.

بیت (۸۵۲): «بنیز» همان است که ما امروز ثانیاً می گوئیم (با یددانست که کلمات تنوین دار در زبان عربی، در زبان فارسی بعنوان قید بکار می رود، در زمان قدیم برای احتراز از استعمال کلمات تنوین دار

تنوین را حذف می‌کردند و بجای آن قبل از کلمه مورد نظر حرف اضافه ای می‌افزودند برای نمونه، حقیقه را بحقیقت، و واقعاً را در واقع و مثلاً را بمثل می‌گفتند. کلمه ثانی به معنی دیگر و نیز استعمال می‌شود بنا بر این «بنیز» را می‌توان به ثانیاً ترجمه کرد).

بیت (۸۵۴): یعنی درحالی که برزگران به کشت و کار مشغول بودند سربازان امنیت کشور را برقرار می‌داشتند.

بیت (۸۵۹): یعنی درهرجا که سخن از اسفندیار می رفت درباره اوسخن به زشتی می‌گفت و طعنه می زد.

بیت (۸۶۱): یعنی از شاهزاده اسفندیار سخن به میان آمد، ببین که این شخص عیبناک چه توطئه زشتی بنیاد نهاد.

بیت (۸۶۲): ناگهان دست بردست زد و گفت که فرزند بد همچون دشمن است.

بیت (۸۶۳): چنین فرزندی را نباید به نزد خود راه داد....

بیت (۸۶۴): وقتی سربا هیبت و بزرگتر شود از دست او روزگار پدرنا خوش و بد خواهد شد.

بیت (۸۶۵): غلامی که از صاحب خود بیش از انداز سربر کشید باید سرش را برید.

بیت (۸۶۶): وقتی از صاحب سزی این سخن را شنیدم برای من تصویری غیر قابل قبول آمد.

بیت (۸۶۸): به پادشاه کیان، گشتا سپ، گفت ای پادشاه راستگوی، اکنون گفتن این را زوجهی نادر و موقع گفتن این را زنیست.

بیت (۸۷۰): مقصود از ازدها کیش اسفندیار است (ماری که آن را بیرو رند ازدها می‌شود).

بیت (۸۷۱): گُرم عیبناک به او گفت که از روی خرد جز آنچه سزاوار است نباید گفت و نبا بدکرد.

بیت (۸۷۴): زیرا که اگر از راه او بگویم او و بشنود بهتر از آن است که از راه او پنهان کنند (در نسخه دبیرسیاقی بجای کلمه «شود» بود آمد «است که به نظر بهتر می رسد ولی در هیچ یک از نسخ خطی ما نیست»).

بیت (۸۷۵): «روی کار» یعنی حقیقت امروزها.

بیت (۸۷۸): «بست» فعل ماضی است در معنی مستقبل، یعنی مستقبل محقق — الوقوع است، یعنی اگر ترا بدست بیاورد فوراً ترا در بند خواهد کرد و بر همه مسلط خواهد شد.

- بیت (۸۷۹): «یار» به معنی هم‌تاست .
- بیت (۸۸۰): «بتاب» یعنی تا بدار .
- بیت (۸۸۱): یعنی اکنون را زی که شنیده بودم ترا گفتم و تو بهتر می‌دانی و رأی
و فرمان مخصوص تست .
- بیت (۸۸۴): دیگر هیچ می‌نخورده نشاط نپر داخت و بدون بزم می‌نشست و آه سرد
بر می‌کشید .
- بیت (۸۸۵): «بدسگالش» به کسر لام یعنی اندیشه‌بد، یعنی از آن اندیشه‌بد
خواب به چشمانش نیا مدوازا سفندیا رتعب کرده بود که چرا چنین
اندیشه‌ای در سر پرورانده است .
- بیت (۸۸۷): انتخاب مصراع دوم فقط بخاطر اقدم‌نسخ است و گرنه به نظرمی‌رسد
که نسخه بدل یعنی (که دستور بدشاه گشتا سپ را) صحیح‌تر است .
- بیت (۸۸۸): مصراع دوم یعنی در راه با زگشت همراه او باش و او را با خودت
بیا و روبه او بگو که برخیز و پیش من بیا و وقتی نام مرا خواندی
تأمل مکن زیرا که کار بزرگی در پیش است و این توهستی که این
کشور را پاسداری می‌کنی .
- بیت (۸۹۱): اکنون کاری لازم پیش آمده است که بدون تو این کار سرانجام
نخواهد گرفت .
- بیت (۸۹۲): ضمیر «ش» به معنی (به او) است، یعنی نوشته‌استوار و محکمی به
اونوشت .
- بیت (۸۹۵): یعنی اگر خوابیده‌ای برپا خیز و اگر ایستاده‌ای درنگ مکن .
- بیت (۸۹۶): «شد» یعنی رفت «تا زنده» به معنی صفتی نیست بلکه به معنی
اسمی است یعنی «تا ختن» و مقصود از خردمند، جا ما سپ است .
جا ما سپ رفت و نامشاه را برد و بیا بان‌ها و کوه‌ها را به شتاب طی
کرد .
- بیت (۹۰۲): مصراع دوم یعنی او بود که آشکده برپا می‌کرد .
- بیت (۹۰۳): پسر بدل است از برای بهمن .
- بیت (۹۰۴): بهمن می‌گوید خنده‌ای از ته دل کردی اما من علت خنده‌تور انمی‌دانم .
- بیت (۹۰۵): الف در آخر پور الف نداست .
- بیت (۹۰۶): «بیرهان» یعنی گمراهان و کج‌اندیشان .
- بیت (۹۰۷): «رهی» یعنی غلام و چاکر . «با ردا شتن» یعنی کدورت داشتن .
- بیت (۹۰۹): «بجای» یعنی در حق .

- بیت (۹۱۰): بیت دوم یعنی درد دنیا آتشکده برپا کردم .
- بیت (۹۱۲): البته دل و را دیو فریب داده است و برگشتن من او را تحریک کرده است .
- بیت (۹۱۵): ضمیر «ش» در دیدش ضمیر فاعلی است .
- بیت (۹۲۱): «روی کار» به معنی حقیقت امر و صلاح کار .
- بیت (۹۲۲): «در» به معنی درگاه و دربار است .
- بیت (۹۲۴): مصراع دوم یعنی بنای پیدهمین گونه بیهوده متحیر و سرگشته بمانیم .
- بیت (۹۲۶): یعنی تومی دانستی که خشم پدر بر پسر بهتر از ظلم پسر بزرگ بر پدر است .
- بیت (۹۲۷): یعنی صلاح کار چنین است که با ید بروی، زیرا هر چه کند او پادشاه است و حق دارد .
- بیت (۹۲۸): «خسرو نیا ز» به معنی شاه دوست و دوستدارنده شاه است (کلمه نیاز به معنی دوست است، و خسرو نیا ز صفت مرکبی است که برای پورا آورده شده است) .
- بیت (۹۳۰): یعنی آنقدر عود (که چوب معطر و گران قیمتی است) در مقابلش افروختند که گوئی با عود آتش افروخته اند (کنایه است از بسیاری عود سوختن آن) .
- بیت (۹۳۷): «پرستارفش» یعنی مانند پرستندگان .
- بیت (۹۳۹): «گفتا» فعلی است که در میان مفعول بیواسطه خود جای گرفته است . یعنی گفت شما که آزادها ید و با سختی پرورش داده شده اید (در نسخه بدل که ظاهرأ درست ترمیمی نداریم چنین است که: چه گوید گفتا که آزادهای - به سختی همی پرورد زاده ای، ولی با تأمل در ابیات آینده می توان فهمید که همان نسخه ما صحیح تر است و منطقی تر) .
- بیت (۹۴۲): «برنشست» مصدر مرقم «برنشستن» است یعنی سوار شدن .
- بیت (۹۴۴): یعنی وقتی این پسر آزاد به مردی برسد، همچنان که طلا در معدن زرد رنگ شود
- بیت (۹۴۵): همچون جستجوگران بدنبال برآوردن آرزوهای او برود و همه جا گویندگان دربار را و سخن بگویند .
- بیت (۹۵۵): برگزیدگان به او گفتند که ای پادشاه، این هرگز در شما رکاهای عادی نمی آید و غیر متعارف است .
- بیت (۹۵۶): در حالی که پدر زنده است پسر جوای تخت پدر را شد، دیگر ناپخته تر

- از این کاری در جهان نیست .
- بیت (۹۵۷): «اینک» یعنی این است آن... .
- بیت (۹۵۸): زن در مصراع دوم به معنی زدن است. یعنی همه از زدن من عبرت می گیرند .
- بیت (۹۶۲): یعنی ای شاه اگر نسبت به جان تو بدیه دل خویش راه داده ام سرم را از تن جدا کن .
- بیت (۹۶۳): مصراع دوم یعنی من در اختیار تو هستم و بند و زندان از آن تست .
- بیت (۹۶۴): مصراع دوم یعنی من دلم از تو کینه ای ندارم و با تو پیوند مهر و محبت دارم و هوش و حواسم در آرای تو را می آید و هستگی است .
- بیت (۹۶۷): «نجنبید» متعدی و به معنی «نجنبانید» است .
- بیت (۹۷۱): «مرغ پیر» یعنی مرغ پرنده .
- بیت (۹۷۴): «دژگنبدان» یعنی قلعه ای به نام قلعه گنبدان .
- بیت (۹۷۶): «ستونها» دو صفت دارد یکی بزرگ و دیگری هین ولی هیچ یک بهم اضافه نشده اند .
- بیت (۹۷۷): فاعل در مصراع دوم «بخت» است، یعنی بخت او را از تخت فرو افکند و از او برگشت .
- بیت (۹۷۸): «اند» عددی است میان سه تا نه .
- بیت (۹۷۹): «اندر» برای تأکید «به» است، یعنی در آن جای تنگ زندگی می کرد و پشت سر هم و بطور مداوم می گریست .
- بیت (۹۸۱): یعنی در آنجا زند و اوستا را رواج دهد و موبدان را شاهد پیشرفت دین زردشتی کند .
- بیت (۹۸۳): فعل ربطی «بود» از مصراع اول و دوم حذف شده است ولی حذف «بود» از مصراع اول جالب توجه است .
- بیت (۹۸۴): در به معنی در با راست و درگاه یعنی در با رودرگاه رستم .
- بیت (۹۸۶): یعنی گشتا سپ شاه را بعنوان مهمان خود به زابل بردند .
- بیت (۹۸۷): یعنی از گشتا سپ شاه زند و کشتی بستن آن موختند و کشتی بستند و آتش (آتشکده) برافروختند .
- بیت (۹۸۹): «کجا» به معنی که است و در اینجا بعد از هر جا آمده است که بیشتر جالب توجه است .
- بیت (۹۹۰): «سر» به معنی رئیس و مهتر و سرکرده و «پهلوان» جمع «پهل» به معنی قهرمان و پهلوان است، یعنی همه شهریان آن گاه شدند که

- گشتا سب مهتر پهلوانان را به زنجیر کرده و به زندان فرستاده است
و تن همچون تن پیلش را با زنجیر آهنین مجروح ساخت .
- بیت (۹۹۱) : یعنی گشتا سب بجهت پیغمبری به زابلستان رفته و این که بت پرستی
را منع و نفرین کند .
- بیت (۹۹۵) : یعنی فرزندان اسفندیار سپاه را راها کردند و راه دراز قلعه ای را که
پدرشان در آن زندانی بود پیش گرفتند .
- بیت (۹۹۸) : مصراع دوم یعنی که شاه بجهت تصور باطل به انتقام جوئی زپسرش
پرداخته است .
- بیت (۱۰۰۶) : ارجا سب همه بزرگان را فراخواند و بر جنگ لهراسپ آنها را دل و
جرات داد .
- بیت (۱۰۰۹) : مصراع دوم یعنی با ید آمده شد و لشکر آراشی کرد .
- بیت (۱۰۱۱) : یعنی کسی بعنوان جاسوسی این راه دراز را بیما ید و نه در راه بلکه
از بیراهه برود و با هوشیاری و احتیاط توأم با ترس این راه را طی
کند .
- بیت (۱۰۱۳) : جادوگری بوده به نام ستوه که چالاک و رونده و در فن جاسوسی استاد
بود .
- بیت (۱۰۱۴) : "گفت" فعلی است که در میان مفعول بیواسطه قرار گرفته است ،
"آهسته" به معنی خونسرد کنونی است .
- بیت (۱۰۱۶) : مصراع دوم یعنی به بلخ که پایتخت بود رفت .
- بیت (۱۰۱۷) : مرجع ضمیر "او" بلخ است ، مصراع دوم یعنی لهراسپ و خدمتکاری
را دید .
- یا دداشتهائی در راه بیات پراگنده دقیق
- بیت (۱۰۲۳) : "کی کردار" دو توجیه دارد ، یکی این که حالت ندابا شد یعنی (ای
کسی که کارو کردار تو همچون کارو کردار شاه است) و دیگری این که
آن را قید حالت بحساب بیاوریم یعنی (همچون پادشاهان) . اورنگ
به معنی تخت و الف در آخر بیت الف اطلاق است . مصراع دوم یعنی ،
می نوش و می گردانی کن ، زیرا که جهان بیهوده است و از دست یکی
به دست دیگری انتقال می یابد .
- بیت (۱۰۲۴) : یعنی مدح ترا که می گویم مدحی است که تو شایسته و درخور آن هستی و
احتیاج به سریشم و لحیم ندا رم که آن را به تو بچسبانم .
- بیت (۱۰۲۵) : یعنی در مدح تو عمر خویش را صرف کرده ام .

بیت (۱۰۲۶): «را» به معنی «برای» یعنی برای مرغابی سیاه جرأت پریدن در مقابل با زنیست.

بیت (۱۰۲۷): یعنی تیرتوا ز قلعه خرابه ای که بر سر کوه است شیرافرودمی آورد و شمشیرتو نهنک را از فرات بیرون می آورد.

بیت (۱۰۲۸): نزد شاه بخاطر این لغزش من شفاعت کن همان گونه که حضرت رسول (ص) در پیشگاه خداوند شفیع مؤمنان و گروندگان است.

بیت (۱۰۲۹): «زاده و م» همان «زاده ام» است که در اصل نسخه خطی ترجمان - البلاغه به این صورت نوشته شده است و لابد لهجه ای است.

بیت (۱۰۳۰): یعنی اگر چه ستاره شعری با را نمی بخشد، اما تودژ و گوهر می بخشی. «را» علامت مضاف الیه است و اصل آن چنین بوده است: «عطای تشر» و «عطای تو». اما در مصراع دوم شکل ظاهری «را» باعث استعمال «مر» شده است.

بیت (۱۰۳۱): این بیت به همین صورتی که هست (فا را از نسخه بدلها) یعنی ای پادشاهی که ملک و پادشاهی توقدیمی است (با حذف «است») جدتو همه چیز را کاملاً زدست ضحاک بیرون آورد. (اژدهاک = اژدهاک = ضحاک) در گنج با زیاده چنین است:

ایا شاهی که ملک توقدیم است نیایت برده تخت اژدهاکا
بیت (۱۰۳۲): تیراو (که از جوب خدنگ ساخته بودند، یا تیرتیز پرواز) بیشه را برای شیران به صورت قفس در آورد یعنی جرأت بیرون آمدن از بیشه را از ترس تیرا و ندارند و کمند او دشت را بر گورخرها بصورت جای تنگ و آغل در آورد.

بیت (۱۰۳۳): او از دشمن خویش همان گونه می ترسد که با زتیز چنگال از مرغ کوچک کراک (مرغی دم دراز و سیاه و سپید در کنار رودها، کرک، بلدرچین؟) می ترسد (کنایه است از عدم ترس مدوح از دشمن).

بیت (۱۰۳۴): چه کسی می تواند با وجود او قد علم کند و خود را جلوه گر سازد و به اصطلاح مروزیان «عرض اندام» کند.

بیت (۱۰۳۵): یعنی ای زیبارو با عاشق خود کارنا روا و زشت مکن زیرا از زیبا رویان کارنا روا و زشت سزاوار و رو پسندیده نیست.

بیت (۱۰۳۶): مهرگان جشن فریدون شاه آمد، آن فریدونی که گاو نیکوئی به اسم پرمایون یا پرمایون داشت.

بیت (۱۰۳۷): این باد تند و تیز دُور جامه سبز رنگ و زنگاری او را پاره و وصله دار

کرد (ضمیر «ش» مضافُ الیه جامة زنگاری است).

بیت (۱۰۳۸): (ابوسعبد) کسی که به خاطر او بدیها از جهان برگشت (مظفر) کسی که شمشیرش از دشمنان فراغت و آسودگی را گرفت. (این بیت در مدح امیر ابوسعبد مظفر است، رجوع کنید به مقدمه دیوان).

بیت (۱۰۳۹): (این بیت دربارۀ شمشیر است) شمشیری که کشندهٔ فرعون (شخص متفرعن و سرکش و البته شاهای به فرعون معروف) و خورندهٔ دشمن، مانده است و هرگز از دل و مغز دشمنان سیر نیست. (البته شاهای به مغز مردم خوردن دواژدهای دوشهای ضحاک هم در شعر هست).

بیت (۱۰۴۰): یعنی جمال و چهرۀ تو که با جواهر مرصع شده است مثل قبلۀ طلائی ترسایان است و جواهر در میان طلا مانده است (به میان را بجهت وزن شعر بایده سکون میم خوانند). «اندر» برای تأکید حرف «ب» است.

بیت (۱۰۴۱): یعنی حالِ روز گذشته و فردای ناآمده را می گویند، گوئی پیغمبر یا کاهن و ساحرند.

بیت (۱۰۴۲): «کم» یعنی که مرا. «شیدا» یعنی واله و سرگشته. یعنی دل از من برد و وقتی دانست که صبرم تمام شده است از من گریخت تا مرا دیوانه و واله و سرگشته کرد.

بیت (۱۰۴۳): در گنج بازیافته این بیت چنین است: (تأویل کرد با ما از مذهب نفوش - آن ز رده شت کویدا ستا پیش دانا) یعنی شخص دانا از مذهب گبران تأویل کرد، از زردشت که پیش دارا استاد بود.

بیت (۱۰۴۴): «امتان» جمع امت است اما آنچه از شعر مستفاد می شود این است که مقصود از امتان یعنی افرادی از امت حضرت موسی، یعنی افرادی از امت حضرت موسی (ع) بازگشتند و گفتند که آن که بر کوه طور سینا بود خدای بزرگ بوده حضرت موسی (ع).

بیت (۱۰۴۵): چندانکه در جهان فراخی و بهناست شادی برای تو با دوشادیت ادا شده باشد و تو با شادی و راحت باشی و دشمنان تو بارنج و در دبا شند (فعل در مصراع دوم یعنی «باشی» و «باشند» حذف شده).

بیت (۱۰۴۶): بغیر از خدای تعالی (بعد از او) تو خداوند و صاحب اختیار منی، از ته دل ترا ستایش می کنم (در گنج بازیافته دکتربیرسیاقی

این بیت چنین است: (جز زایزد تو ام خداوندی - زان کنم بر تو
از دل افدستا).

بیت (۱۰۴۷): تَشْتَر (ستاره شمری و نام ایزدبهاران و نام میکافیل؟) بخشنده
اگر ترا بخوانم شرک است (یعنی برای تو شریک قائل شده ام -
در نسخه بدل پرگست است یعنی هرگز)، و بوقت بخشش کی مانند
تو است؟

بیت (۱۰۴۸): ای کسی که از ستیزه توهمه مردمان گله مند و شاکنند، دعوی تو
سخت و زشت و معنی تو سست و خام است.

بیت (۱۰۴۹): شراب صاف و بی دُردبیا ورکه دنیا از ماه تا ماهی صاف و با صفا و
با امنیت است.

بیت (۱۰۵۰): وقتی از کاغذ به صحرا بیرون بروی، هر جا را که می نگری مثل دیبای
رومی زمین پر گل و لاله و سبزه است (در این بیت کجا به معنی هر
کجا و هر جا است).

بیت (۱۰۵۲): مقصود از خسرو روز خورشید و مقصود از حسام پرتوان سواراوست و
مقصود از شاه شب ماه است که با آمدن خورشید فراری شده است.

بیت (۱۰۵۳): مصراع دوم یعنی ماه پس پرده نا ریگی را انتخاب کرد.

بیت (۱۰۵۵): در این بیت صورت معشوق به عاج (در سفیدی) تشبیه شده است و
ضمیر «ش» بعد از «آمد» ضمیر فاعلی است.

بیت (۱۰۵۶): دست نیا ز به پیش شخصی ناشایست دراز ممکن که آبرویت می رود
و حاجت بنزد شخص شایسته بر که ترا ارج نهد.

بیت (۱۰۵۷): همان گونه که مقنی و چاهکن از سنگ چشمه آب پدید می آید، دل تو
از کف تو معدن زر پدید می آید.

بیت (۱۰۵۸): و آنچه خطای نامه و نوشته اوست همان خطاها نوشته های دفتر
قسطابن لوقا البعلبکی دانشمند شد (یعنی خطاهای او خود علم و
دانش است). (در گنج بازیافته مصراع اول چنین است: و آن
حرفهای خط کتاب او...)

بیت (۱۰۵۹): ای پادشاهی که در پیشگاه پادشاهان روزگار به نام تو بونا مئه به
توسپاه و فرستاده گسیل شد.

بیت (۱۰۶۰): ستاره ناهید (= زهره که گویند زنی است که از هاروت و ماروت نام
اعظم خدا را فرا گرفت و به آسمان شد و تبدیل به ستاره زهره شد)
وقتی در روز هید عقاب شکاری ترا دید با خود گفت که درست مثل

- این است که ها روت از بند (چاه بابل) نجات پیدا کرد .
- بیت (۱۰۶۱): شب سیاه را به دوزلف معشوق و روز سپید را به پاکی دوگونه^۱ او تشبیه کرده است . (پاکی بجهت وزن شعر بدون کسره می خوانیم)
- بیت (۱۰۶۲): سایندهگان اگر عقیق را بسا یند در صورتی که آبدار باشد به لبان توشبیه است .
- بیت (۱۰۶۳): در بوستان پادشاهان بیش از هزار بار برگردش کردم (جمع ملوک «که خود جمع مکسر عربی است» به الف و نون و حذف کلمه «بار» جالب توجه است) و دیدم که گل (مقصود گل سرخ است) شکفته به دو گونه تومی ماند .
- بیت (۱۰۶۴): دو چشم آهو دو و نرگس شکفته و به ثمر رسیده (در نسخه بدل المعجم بجای ببار، بشاخ نیز دیده شده یعنی نرگسی که بر سر شاخه است) کا ملأ و درست به چشمهای توشبیه است .
- بیت (۱۰۶۵): کمان ساخت بابل و تیر ساخت طرا ز دیده ام که وقتی این کمان با آن تیر کشیده شود شبیه آبروان تو است (به آبروان بجهت وزن شعر بصورت بَبروان خوانده می شود) . (در المعجم بجای برکشیده نسخه بدل پُرکشیده وجود دارد) .
- بیت (۱۰۶۶): ترا با قدی چون قدس و مقامیسه نتوان کرد سروین منسوب به سرو است بعضی این کلمه را مرکب از «سرو» و «این» می دانند زیرا قد و بالای سرو به توشبیه است نه این که قد توشبیه سرو باشد در معنی جای مشبّه و مشبّه به عوض شده است .
- بیت (۱۰۶۷): دشمن من گیاه خرز هره است و من غسل و شیرینی جان نوازم ، و طعم حنظل (هندوانه^۲ ابوجهل که گیاه های است بسیا ر تلخ) و خرز هره کجا ما نند غسل و شیرینی است .
- بیت (۱۰۶۸): تصوّر ممکن که بدون تو برای من جای آراش و سکونی باقی می ماند، و اگر جز تو دوستی داشته باشم (یا اگر جز تو دوستی انتخاب کنم «در صورتیکه گرم را به کسر گاف و مخفف گیرم بدانیم») خون من حلال است .
- بیت (۱۰۶۹): ای فرمانروای شاهزاده وای پادشاه جستجو کننده دانش که طبع تو سخن تحقیق نکرده را می داند ، اساس تدبیر همین دانستن سخن تحقیق نکرده است (در این بیت ابهام وجود دارد و شاید اگر باقی ابیات آن پیدا شود آن را با اطمینان بیشتری بتوان معنی

کرد، در هر حال آنچه به نظر رسید قلمی گردید ولی نه با اطمینان خاطر).

بیت (۱۰۷۰): یا دداشتِ مرحوم ده خدا در لغت نامۀ دربارۀ این بیت و بیت بعد چنین نقل شده است: «اسدی در لغت نامۀ گوید:» (یونان) مادر یونس پیغمبر بوده است چون از بطن حوت نجات یافت قومی در حق یونان معتقد شده بودند و بدو برگزیده و آن قوم را که یونانیان خوانند «و شعری از دقیقی به شاهد آرد. اما شرح بالا و شعر دقیقی حتی با اساطیر یهود و اسرائیلیان هم وفق نمی دهد لیکن در این که به زمان شاعر و البته پیش از او هم چنین روایتی مشهور بوده است به دلیل همین شعر و همین شرح معنی تردیدی نیست و ما تنها برای برجا ماندن این روایت خرافی به نقل آن پرداختیم (لغت نامۀ، حرف ی صفحه ۳۲۰).

بیت (۱۰۷۴): عاشقی بر کسی جز آن بت زیبا رو برای من مسخره بنظر می آید زیرا جز بر چهرۀ او عاشقی نا درست و نا رواست.

بیت (۱۰۷۵): آسمان و فلک گردنده مواظب است که سلطان به او چه فرمان دهد.

بیت (۱۰۷۶): ستارۀ زحل (بهرام، که خدای جنگ است) از ترس او نمی داند که پهنۀ آسمان را چگونه طی کند.

بیت (۱۰۷۷): اگر صورت خشم تو ذره ای هیبت خود را به خاک نشان دهد خاک تبدیل به دریا می شود و آب می سوزد و آفتاب سردیخ زده می شود و سرما می خورد و سرما می دهد (شجاییدن یا شجانیدن به معنی سرما خوردن و سرما دادن و سرما ایجا دکردن است).

بیت (۱۰۷۹): کیست که وصل تو برای او سود نداشته باشد و کیست که جدائی از تو او را رنج ندهد (ضمیر «ش» در مصراع اول مفعول بواسطه و در مصراع دوم مفعول بیواسطه است).

بیت (۱۰۸۰): شخص تیزهوش تا بخت خود را نیا زما ید به چنین جایگاه های روی نمی آورد (یعنی اگر بدبخت باشد بسوی تو روی نمی آورد زیرا خشم تو ویدی بخت او درهم آمیخته و او را نابود می کند ولی اگر خوشبخت باشد بخت خوش او و لطف تو درهم آمیخته و او را به اوج بر می کشد).

بیت (۱۰۸۱): دین بوجود تو فرو شکوه و جلال می پذیرد و منبرا ز خطبۀ تو آراسته می شود.

بیت (۱۰۸۲): ما ننډا ین مکا ن پرا ز سختی هیچ کس ندیده است و نخواهد دید
(شدیدا ز مصدر شدت است و شدت به معنی سختی است).

بیت (۱۰۸۴): وقتی آب درآبگیری زیبا دبماندا ز ساکن ماندن زیبا دیوی گندو
تعفن می گیرد.

بیت (۱۰۸۵): هما نگونه که او انسان را می رباید، عقاب مرغان بزرگ را می -
رباید.

بیت (۱۰۸۶): از نظر زلف کج (زلفش کج و بر شکسته است) اما از نظر قد و قامت
راست است، از نظر تن درست اندام و خوش هیکل، اما چشمهایش
بیمار (و خمار آلود) است.

بیت (۱۰۸۷): حالت خماری دارد و همیشه تنبل و خمار است، و بسا سر را که خمار و
تنبلی از بدن جدا کرده است.

بیت (۱۰۸۸): دشمنان او چگونه اکنون روی آ را مش ببینند (در لغت فرس چاپ
اقبال بجای بیند، یا بند آمده است، همچنین در گنج بازیافته،
که ظاهرآ درست تر است)، زیرا زمانه مانند شتر بزرگی شد و این
دشمنان چون خار (فعل «بیند» در این بیت نیز قاعده باید
بینند باشد، اما چون نسخه های خطی لغت فرس در اختیار من نبود
به چاپ آقای لازار اعتما دوا اعتنا داشته ام).

بیت (۱۰۸۹): اگرستان (نوک نیزه) او میوه اش سرانسان باشد عجیب نیست،
البته وقتی آبی که به آن داده می شود خون باشد میوه اش جز سر
نخواهد بود.

بیت (۱۰۹۰): مثال طبع و طبیعت مثال مطربی است که چهار رود (= زه سا زهای
زهی) بر چوبی کشیده است (اشاره است به چهار عنصر «یا چهار
طبع»).

بیت (۱۰۹۱): شعری که موضوع آن مدح و ستایش است وقتی به من رسید برهنه
بود (یعنی لباس و زینت و زیوری نداشت) اما از جلال و شکوه و
زینتی که من به آن بخشیدم ردا و ازار یافت.

بیت (۱۰۹۲): از آن ماده مرکب (می خواهم) که کالبد و ظاهرش از نور است اما
روان و جانش از آتش است (مقصود شراب است).

بیت (۱۰۹۳): از آن ستاره ای که محلّ غروب آن دهان و محلّ طلوع آن رخسار
است (مقصود جام شراب است) (خاقانی گوید: می آفتاب زرفشان،
جام بلورش آسمان - مشرق کف ساقیش دان، مغرب لب یا رآمه)

بیت (۱۰۹۴): روستائی وقتی زمین را شخم زد تا توان شد زیرا بسیار گرسنه بود،
در آن حال زنش چند قرص نان و دو کاسه کشکینه از خانه به دوش
نهاد و برای او برد.

بیت (۱۰۹۵): اگر چه اسدی این بیت را به شاهد (کش) به معنی نازان و شادمان
آورده است اما «کش» در اینجا به معنی زیبا و خوش است که با
کلمه «بر» که پس از آن آمده است ترکیب شده و صفت مرکبی درست
کرده است و «بر» دوم برای تأکید اولی نیامده است (آن گونه
که اسدی تصوّر کرده است) بنا بر این مصراع اول یعنی بر آن زیبا
روی خوش اندام و زیبا بدن عاشق شدم. در مصراع دوم حرف «بر»
تأکید است برای «به» (یا «بد») در (بدان)، یعنی مخصوصاً عاشق
آن دو چشم دلربا شدم.

بیت (۱۰۹۶): یعنی جا دو گرا ز توبه جا دو و افسون مسلط تر نیست و عفزیت اگر
چه کار کرده است اما توازا و کار کرده تری.

بیت (۱۰۹۸): مهرگان مبارک آمد و برای پادشاه جهان فرا رسید و حقّ او را بکام
دل با پیدا کرد با هر چه که در توان داری و هر چه مراد و مقصود
تست.

بیت (۱۰۹۹): آتش را فروز که شعله اش از آسمان بگذرد و شعاعش بر بالای فلک
اجرام ستارگان را پاره های آتش کند.

بیت (۱۱۰۰): (او «یعنی معدوح» را که می بینی) تصوّر می کنی که سیاوش در میان
شهر و کوی است و وقتی زره پوشیده و کلاه خود بر سر گذاشته گوئی
فریدون است.

بیت (۱۱۰۱): زیبا روشی که چهره اش چون چهره فرشتگان و دلربا است، معشوقی
است که قدا و چون سرو و منظرش چون ماه است.

بیت (۱۱۰۲): سیاه چشمی که از وقتی رویش را دیدم، اشکم خون شده است و سینه
و تنم از خون دیده چون پا رجه منقش شده است.

بیت (۱۱۰۳): اگر نمی خواهی که دل به کسی بسپاری و عاشق شوی، به آن مژگانهای
زهرآلود و نگاه مکن.

بیت (۱۱۰۴): و اگر نمی خواهی که بر لب بگذری بر آتش بگذر اما بر درگاه او مگذر.

بیت (۱۱۰۵): عشق او مانند آتش تیز است همان گونه که دو گونه او به رنگ آتش
است.

بیت (۱۱۰۶): قدا و مانند سرو و نقره گون است اما بر سر این سرو ماه نورانی

وجود دارد .

بیت (۱۱۰۷): احسنت به آن چهره ای که رنگ دیبای (پارچه ابریشمی) چینی دارد
و گلبرگِ تر بر آن چهره رشک می برد .

بیت (۱۱۰۸): آفرین بر آن لب که تا از بهشت به اینجا (این دنیا) نیا مدرش
و آیین بوسه به اینجا نیا مد .

بیت (۱۱۰۹): بخا طر آن لبان چون شکراست که همیشه همچون شکر در آب در حال
آب شدنم .

بیت (۱۱۱۰): از نظر چهره او مثل یوسف است و از دوریش من همچون یعقوب
دیگر هستم .

بیت (۱۱۱۱): بخا طر آن معشوقِ کمربا ریک است که عشق من فربه شده است و صبر
من لاغر و ضعیف شده است .

بیت (۱۱۱۲): اگر پیکر ترا شیبتواند پیکری چون پیکرا و را بوجود آورد ، دست
مبارکِ چنین بتگری نپوسد و خاک نشود .

بیت (۱۱۱۳): و اگر آزر (پدر یا عموی حضرت ابراهیم و بُتگر معروف) می توانست
مثل او بُت بسازد ، از دل و جان بر جان آزر درود می فرستم .

بیت (۱۱۱۴): درخت صنوبر دیده ام اما هرگز ندیده ام که درختی از نقره باشد و
سر آن درخت به رنگ سرخ و زرد باشد .

بیت (۱۱۱۹): به من می گوید که از این همه شعر با دشا هان و این همه شعر عاشقانه
جذاب و دلکش .

بیت (۱۱۲۰): من کمتر از آن هستم که شعری برایم بفرستی و لایق و درخور گفتار
نیستم .

بیت (۱۱۲۱): مگر شعر بر من زیبنده نیست و مگر من شایسته ولایت نیستم .

بیت (۱۱۲۲): ای کسی که همچون ناپاکان و نادستان هستی (شاید ناپاک دار
به معنی بیباک باشد) این خواهی که به من شعری نمی دهی برای من
کافی است و از این جهت تسلیم عشق تو نمی شوم .

بیت (۱۱۲۳): چرا یکبار شعر مدحیه ای از امیرنا مدار و شاه بزرگ برای من
نمی نویسی؟

بیت (۱۱۲۴): این چه شعری است که در آن می گویی روی گیتی بوسیله (ابوسعبد
مظفر) روشن می شود .

بیت (۱۱۲۵): این شعر را به من بده تا بعنوان یادگاری بر پرده چشمم با عنبر
بنویسم .

بیت (۱۱۲۶): و این شعر را به حلقه زلف خود ببندم و مانند دای چشم زخم بر سینه
خود بیا ویزم

بیت (۱۱۲۷): وقتی نام آن معشوق به گوشم رسید از دیده خون با ریدم .

بیت (۱۱۲۸): فراق او در نظر من مجسم شد و آن صورت فراق او بسیار ناخوشایند و
زشت بود .

بیت (۱۱۲۹): ترسیدم که ناگهان کنایه مرا از بوستان عبهر دیدگانش تهی کند
(یعنی از پیشم برود) .

بیت (۱۱۳۰): وقتی از من جدا شود کی او را دوباره می بینم و این رنج گذشته کی
نتیجه می دهد ؟

بیت (۱۱۳۱): دیدگان من چون ابرها ریدن گرفتند بر آن خورشیدی که قدا و
چون قد صنوبر است .

بیت (۱۱۳۲): آنقدر گریستم که کشور از آب چشمم چون روی یار من رنگا رنگ شد .
بیت (۱۱۳۳): روزگار کوئی مانند چهره یار من شده که عارضش را به آب کوثر
بشوید .

بیت (۱۱۳۴): سراسر دنیا همچون درفش کایانی و پیر از نقش و نگا ر شده همچون
نقش و نگا رپا رچه های وشی و کوفی .

بیت (۱۱۳۵): لباس ماه فروز دین پوشیده است و لباس ماه آذر را دور افکنده
است .

بیت (۱۱۳۶): گل در بوستانها (جمع بوستان به الف و نون جالب توجه است)
شکفته است همچون درختهای گل باغ که به ثمر رسیده باشد (بربر
مانند ببار است ، یعنی درختی که به حدّ دادن میوه یا گل رسیده
باشد) .

بیت (۱۱۳۷): درخت و شاخ گل را به حور بهشتی و گل را به منقّلی از یاقوت تشبیه
کرده است .

بیت (۱۱۳۸): با صدگونه نقش باغ را آراسته شده است نقشهای چون نقش پارچه -
های وشی و مسیّر (رجوع کنید به فرهنگ بسامدی) .

بیت (۱۱۴۱): گوئی که از آسمان برپا رچه ابریشمی سبز رنگ ستاره می بارد .

بیت (۱۱۴۲): نقش اندر نقش و رنگ برنگ و همچون هزاران تصویر است که در
یکدیگر فرو رفته باشند .

بیت (۱۱۴۳): سرو شاخه های درخت سُرنج (= بالنگ) را به دیبای (= پارچه)
ابریشمی سبز رنگ تشبیه کرده است و می گوید در زیر دیبای سبز

- آن تونج سبز و زرد را از پای درخت (یا بر شاخه) نگاه کن.
- بیت (۱۱۴۴): یکی مانند حقه ای از طلای ذوب شده و قالب گیری شده است و یکی مانند تخم مرغی از عنبر است.
- بیت (۱۱۴۵): بنفشه در زیر است و بالای آن شاخ سوسن قرار دارد، گوئی برپا رچه ابریشمی به رنگ زنگار یا رچه مزتر (نوعی پا رچه نقش دار؟) قرار دارد.
- بیت (۱۱۴۶): همچون خیمه و سرا پرده شهر آ زاد (= خمانی دختر بهمن اسفندیار) است که اسکندر بر آن جواهر نثار کرد.
- بیت (۱۱۴۷): درخت سرو شاداب در شام و سحرگاه که ماه از بالا بر او می تابد، گوئی درفش امیر بوسعد است که بر سر آن تاج جواهر است. (شاید اصل آن: درخت سرو تا زه شاخ، شبگیر باشد).
- بیت (۱۱۴۹): اگر این امیر بوسعد به جنگ عمر و عنتر رفته بود نه زره آهنین برای او لازم بود و نه دُلْدُل، نه کلاه خود لازم داشت و نه کلاهی که زیر کلاه خود بر سر می گذارند.
- بیت (۱۱۵۱): در جهان از آب و آتش تیز تر چیزی نیست، هردو، دو جان جهانند (یعنی وجود آنها سخت لازم است) و نیز دو چیز مسلط و ستمگر (هر دو خرابی ببار می آورند).
- بیت (۱۱۵۲): برای تو (همچون برای رستم در جنگ اسفندیار) سیمرغ و تیرگز لازم نیست و رخسار جا دو گروزال افسونگر نیز لازم نداری.
- بیت (۱۱۵۳): بهره دشمن از تو غل و زنجیری است که برگردن و برپا می بندند و بهره دوست از تو باغ و طوق طلائی است.
- بیت (۱۱۵۴): پایم در آب غم و غصه (بعضی آن را همان آب گرم می دانند) مانده است، همانگونه که انگشت آ زهر (از زهر خرسرعم یعقوب لیث رجوع کنیده تاریخ سیستان) در حلقه آستان در مانده بود.
- بیت (۱۱۵۵): آرزو دارم که همچون زردشت یکبار کتاب تفسیر او ستارادرمقابل تو از حفظ بخوانم.
- بیت (۱۱۵۶): با خروش و کف بر لب، (از خون) سلاح و اسب او سرخ و گلگون شده.
- بیت (۱۱۵۷): اکنون خانه های شان کنده شده و سوخته شده است و همه را تا نبوت و زنبَر برده اند.
- بیت (۱۱۵۸): وقتی بیچاره شدند و ناله و فریاد کردند خدای مُراد بخش صانع - الصّانیع و بزرگوار آنان را عفو کرد.

بیت (۱۱۵۹): فصل بها و فصل پاییز (در زمان قدیم تیرماه به فصل پاییزی می-
افتاد «فرهنگ معین») پشت سرهم می آیند و دنیا گاهی جوان است
گاه هی پیر .

بیت (۱۱۶۰): این چگونه بلائی است که اگر وصل او را نجوئی بد است و اگر وصل
او را بجوئی بدتر است .

بیت (۱۱۶۱): شبی گذرا نیدم و آن هم چه شبی که از شب بی ماه و بی ستاره نیز تاریکتر
بود .

بیت (۱۱۶۲): شب آنچنان به کندی می گذشت که می گفتم ستاره پروین از بالای سر
من آن سوتر نخواهد رفت .

بیت (۱۱۶۳): کسی را که رودکی پیشوای فنون سخن - از هر قسم - مدح گفته باشد ،
اگر دقیقاً او را مدح بگوید مدح و همچون بردن خرمای به هجر
(شهری است در بحرین که بخوبی و فراوانی خرما مشهور بوده)
است .

بیت (۱۱۶۵): بعضی این بیت را چنین معنی می کنند : از زیر چشم نگاه می کند
همانند شاه فرخ (= حضرت رسول «ص») به امیر مومنان (حضرت
علی علیه السلام) در روز غدیر خم (کلمه شهباء شهابا «شهاب» بوده است
که کاتب سرهم نوشته است ، با توجه به نسخه دیگر لغت فرس که
شهاب را جدا نوشته است) . اما تعبیر درست این است که اصل آن چنین
بوده است : (کبوس و ارهمی بنگرد به چشم آلوس - بسا ن فرخ
شهباء زیر روز غیر . یعنی مانند باز شکاری امیر در روز ابری
از زیر چشم کج نگاه می کند . و علت روز ابری این است که باز
در روز ابری بهتر شکار می گیرد . ابوحنیفه اسکاف می گوید :
به گاه خواستن آید نشان مرد درو - که روز ابرهمی باز رسیده
شکار ، بی هقی چاپ مشهد (صفحه ۳۶۲) .

بیت (۱۱۶۶): ای کسی که باعث افتخار خاندان اردشیری و مملکت از داشتن تو
ناگزیر است ، ای کسی که مانند جان و تن آثار و افعال تو خوب
و متناسب است .

بیت (۱۱۶۷): تو ابری هستی که شب و روز با ریدن نمی آساید همانگونه که تیر
از کمان می بارد .

بیت (۱۱۶۸): در دست کسی که زر طلب می کند جز زر ، و بر سر بدخواه جز صاعقه و
طوفان نمی باری .

بیت (۱۱۶۹): ای بت پرست مواظب باش و از آن بت پرهیز کن زیرا آن بت بد خو
ادب یافته نیست و نوا موزاست .

بیت (۱۱۷۰): شاید اصل این بیت چنین باشد: (میدانست بزمگاهت و خون عدو
شراب - تیرا سترغم و شنه اسبان سماع خوش) یعنی میدان بزمگاه
تو و خون دشمن شراب تو و تیرکل و ریحان تو و شیهه اسبان ساز و
آواز خوش تو است .

بیت (۱۱۷۱): ای کسی که فلک شمشیر ترا، وجود و بخشش، دست بخشنده ترا پاسبان
خود کرده است. (شاید در مصراع اول پاسبان ملک درست تر باشد، به
قافیه توجه کنید) .

بیت (۱۱۷۲): تقدیر از آسمان به امر تو گوش می دهد و طلا ز معدن خود قصد دست
بخشندۀ ترا دارد .

بیت (۱۱۷۳): صحرای بدون رستنی و پرا ز خشکی است، گویا آن صحرا با برق و صاعقه
سوخته است .

بیت (۱۱۷۴): با جلال و شکوه و ترس از شمشیر تو زمانۀ پرت آشوب و پرفتنه آرامش
یافت .

بیت (۱۱۷۵): سپاهی که نور روز جمع کرده بود، سرمای سخت ناگهانی همه را نابود
ساخت .

بیت (۱۱۷۶): گرد غلیظ و تند از میان برخیزد که صورت در آن گرد سیاه فام شود .

بیت (۱۱۷۷): زیرا که من ای که چون جان منی - خمیده شدم و مانند چوگان فرو
خفتم، اگر مرا بدرود خواهی کرد بهتر است، برو که من رفتم .

بیت (۱۱۷۸): از عقل کم کردم و بر عا شقی افزودم، پست شدم و نفس شریف خود را
به پستی کشاندم .

بیت (۱۱۷۹): میان و درون باغ را ببین که از آبرو از نم مانند چهرۀ زیبارویان
خرم شده است .

بیت (۱۱۸۰): هزار ناله وزاری می کنم اما ناله وزاری مرا نمی شنوند . بنا
بر این در خلوت نزد خود ناله وزاری می کنم .

بیت (۱۱۸۱): اگر نه اینست که می خواهی مکر و حيله کنی پس آن چه حيله و مکر و
دستانی است .

بیت (۱۱۸۲): پادشاه آن یا دگرا رخاندان داریوش، پادشاه آن محور داور خاندان
سامان .

بیت (۱۱۸۳): اگر در حین انتقام گرفتن ابلیس او را ببیند از ترس شمشیر او

ایمان آورد.

بیت (۱۱۸۴): دردنباله وساقه لشکرش زهره و مشتری است و درپیش لشکرش
(صاح الفرس: کشورش) زحل و مریخ است.

بیت (۱۱۸۵): گرزمان به معنی آسمان و سپهر است.

بیت (۱۱۸۶): همه ستارگانی که در بیت قبل نام آنان آمده بود هرکمی را به
فرمان تو اجرا می کنند، زیرا خدا به تو چنین فرمانی داده است.

بیت (۱۱۸۹): از بس که در دلت آتش فتنه برمی افروزی سیاه روی و خشن مانند
دودکش آتشدان هستی.

بیت (۱۱۹۰): البته دلت زنگ معصیت دارد و با آب توبه خالص از عصیان و نافرمانی
حق آن را بشوی.

بیت (۱۱۹۲): موج بخشنده گی زلب دریا برآ مدور یگستان از سرتا ته همه لاله زار
شد.

بیت (۱۱۹۳): ای کسی که با دو چیز من خردا رتو ام یکی با تن و یکی با جان، و مهر
و عشق را بعنوان بیعانه به تو داده ام.

بیت (۱۱۹۴): حسود تو در دست ستاره زحل نحس با شد و ستاره مشتری سعدنظر به
تو دارد و دشته باشد.

بیت (۱۱۹۵): حوربهشتی اگر او را ببیند بدون شک تا زمین نقب می زند و (از
خجالت) در این حفره و نقب پنهان خواهد شد. (در نسخه دبیرسیاقی
مصراع دوم چنین است: خواهان در زمین بیا ردا هون)

بیت (۱۱۹۶): آنچه در علم تو است، اگر آن را همچون دایره در اطراف دل خویش
درآوری.

بیت (۱۱۹۷): از آن شراب تلخی برگزین که زور و نیرویش روان تلخ را شیرین
گرداند (شراب تلخ می خواهم که مردافکن بود و زورش.... حافظ)

بیت (۱۱۹۸): و از چهره او هوا همچون سینه شاهین می شود که از خون قرقا و ل
رنگین گشته باشد.

بیت (۱۱۹۹): شهید بلخی با یستی زنده می بود و آن شاعرنا بینای روشن بین یعنی
رودکی، تا شاه مرا مدح می گفتند و این مدح بوسیله الفاظ (نسخه
بدل: بالفاظ) نیکو و معانی رنگا رنگ (گوناگون و درخشان)
می بود.

بیت (۱۲۰۱): اکنون که برای تو شعر با تکلّفی می گویم دعای من از نغزین قابل
تشخیص است.

بیت (۱۲۰۲): دیشب از کوه سا رسیلی به رنگ می آمد، ای معشوق من اکنون می
بیاور.

بیت (۱۲۰۳): آب و یخ را در شیشه نگاه کن که آب و یخ و شیشه هر سه مانند شمع
روشن فروزنده هستند.

بیت (۱۲۰۴): دوتا ازین سه تا (یعنی آب و شیشه) گذاخته شده و یکی از این سه تا
(یعنی یخ) فسرده و یخ بسته بسته شده است اما هر سه به یک رنگ
هستند.

بیت (۱۲۰۵): مفهوم این بیت معلوم نشد.

بیت (۱۲۰۶): نرده های دیوار مانند لانه و آشیانه شده است و بانگ مرغ سقا در
خانه ا بلند شده است.

بیت (۱۲۰۷): توازن نظر شعرو شاعری مانند گنجشکی و من همچون بازم، کجا
گنجشک از باز مسابقه را می برد و پیشی می گیرد.

بیت (۱۲۰۸): آن کسی که ا را به را بردوش دیوان نهاد و آن را به کار انداخت و
آن که مهر خجسته اهریمن گراینده داشت.

بیت (۱۲۰۹): ای کسی که جا بجا را بدون خوبی گاسته ای، همچنین بوسیله توجا بجا
افزون شده است (نسخه بدل آن بجای بیخوبی، بخوبی است، اما
در هر حال معنی دلچسپی نمی توان از آن یافت).

بیت (۱۲۱۰): ای کسی که زیبایی تو روز و شب افزون می گردد.

بیت (۱۲۱۱): عاقبت روزی خود را به آرزوی دل رسیده خواه دید که گاهی ای
شاه ایارده (شرح و تفسیر همه پا زند) بخوانم و گاهی خرده
(تفسیر ا جزای پا زند).

بیت (۱۲۱۲): ای کسی که سر (رئیس) آ زادگان و تاج بزرگان هستی و ای کسی که
شمع (باعث روشنی) جهان و چراغ خاندان و فرزند سخت گرامی آن
خاندانی.

بیت (۱۲۱۳): زیبا روشی که غمزه ا و درسندان هم نفوذ می کنند دل مرا به مژگان
پاره پاره کرده است.

بیت (۱۲۱۴): لباس جاه و مقام تو همیشه از دولت پود و از بخت و اقبال تار
داشته باشد.

بیت (۱۲۱۵): یا رمن رفت و این بنده در بیا بانی مانده است که حد و حدود آن را
جا دوی مای (شهری در هندوستان که جای جا دو گران است) نمی داند.

بیت (۱۲۱۶): ای کاش که در دنیا شب نمی بود تا برای من هجران آن لب نمی بود

(نیستی به معنی نمی بود و یاء نیستی در این بیت یاء تمنّی و ترجی است) .

بیت (۱۲۱۷): اگر ازل فکج (چون دُم عقرب) نداشت زخم عقرب بر جان من نمی بود (یاء نیستی در این بیت و دو بیت بعدیاء شرطی است) .

بیت (۱۲۱۸): و اگر در زیر لب اوستاره (مقصود دندانهای معشوق است) نمی بود مونس من از سرشب تا روزستا رگان نمی بودند .

بیت (۱۲۱۹): و اگر با خوبی و نکوئی ترکیب نشده بود، جان من با عشق و مرکب نمی بود .

بیت (۱۲۲۰): و اگر برای من بیای رزیستن لازم است، کاشکی ای خدا این زندگانی وجود نمی داشت (یاء نیستی در این بیت یاء تمنّی و ترجی است) .

بیت (۱۲۲۱): ای زیبا روی من ابر بهشتی بر زمین خلعت ابر بهشتی افکند (یعنی زمین سرسبز شد) .

بیت (۱۲۲۲): گلزار به بهشت جا و دان شبیه است و درخت به حور بهشتی آراسته مانده است (را به معنی «به» است) .

بیت (۱۲۲۳): هر لحظه از زمان دنیا چنان تحوّل طبیعی پیدا می کند که پنداری پلنگ آهورا جز با کشتی نمی گیرد (یعنی خشونت جای خود را به بازی و شادی می دهد) .

بیت (۱۲۲۴): دنیا از جهت ظاهر همچون طاووس شده است (نسخه بدل: شد بدیدار) درجائی نرمی و درجائی درشتی وجود دارد (جائی سبزه و گل و ریحان است و جائی سنگلاخ و دشت بی آب و علف) .

بیت (۱۲۲۵): زمین همچون پارچه ابریشمی خون آلود و هوا همچون پارچه ابریشمی نیلگون است (هوا ابری و بارانی است) .

بیت (۱۲۲۶): پنداری که فرمان (یا شبیه چهره) دوست را با شراب و مشک بر صحرا نوشته اند .

بیت (۱۲۲۷): بگونه ای از گل بوی گلاب می آید که پنداری گلها را با گل سرشته اند .

بیت (۱۲۲۸): آب چشمه به طعم عسل و شیرینی و به رنگ چشم آهوی صحرائی شده است .

بیت (۱۲۲۹): زیبا روئی خورشید چهره اکنون لازم است، و ما هر وئی با ایداکنون که نور از خورشید می گیرد (به استعمال ماه و خورشید و نور گرفتن ماه از خورشید توجه کنید) .

بیت (۱۲۳۰): زیبا روئی که چهره اش همرنگ یا قوت با شد و شرابی که به رنگ
جامه خادمان کلیسا (یا معبد یهودیان یا اصولاً معبد کافران) باشد
(یعنی سرخ رنگ باشد).

بیت (۱۲۳۱): دقیقی در دنیا از خوبیه و زشتی ها چهار خصلت (خوی، عادت و
شاید در اینجا چیزی که بدان عادت می کنند) انتخاب کرده است:
لبی که رنگ یا قوت دارد و نوای جنگ (که نوعی ساز است) و شرابی
که چون پرتو مهر و ماه است و کیش و آیین زردشتی.

بیت (۱۲۳۲): من برای این اعتقاد هستم که تو از آسمان با خبری و معتقد نیستم
از زاین بنده بی خبر هستی.

بیت (۱۲۳۴): تا زمانی که تصویر سخن نمی گوید و تا زمانی که پری (فرشته یا جنّ
مؤنث) را نمی توان دید، نیک خواه تو سخن بدن گوید و دشمن تو
خوبی و خوشی نبیند.

بیت (۱۲۳۶): شیر هم گوزن و قوچ کوهی را آنطور شکار نمی کند که تو دشمنان خود
را شکار می کنی.

بیت (۱۲۳۷): دیگرای صاحب اختیار و سرور من در شهر بیگانه بیش از این بدبخت
و دور افتاده نمی توانم بمانم! جا زه با زگشت به وطن به من عطا
کن.

بیت (۱۲۳۸): خوشا بحال کسی که در وقت بزم و در مجلس شادی به تو بر خورد کند و
وای بحال آن کسی که به هنگام جنگ به او بر خورد کنی.

بیت (۱۲۳۹): ای زین زیبا و نیکو تو زین هستی یا تخت بهمن هستی، ای اسب
مبارک شب دیزی یا رخی؟

بیت (۱۲۴۰): خورشید شمشیر ترا بدار می کند و مریخ (ستاره بهرام نشانه جنگ)
نوک تیز ترا سوهان می زند.

بیت (۱۲۴۱): «این بیت و بیت بعد در مرثیه ابونصر بن ابوعلی احمد چغانی
است». افسوس از مرگ امیر ابونصر افسوس، که شادی زیادی از
جوانی ندیدی. اما زندگی جوان مردان جها ندا ر مثل زندگی کوتاه
گل کوتاه است.

بیت (۱۲۴۲): وقتی خشمگین شوی همچون ستاره بهرام (= مریخ، نشانه جنگ)
هستی و وقتی بخشش می کنی مانند او ورمزد (= مشتری، نشانه
خوشبختی) خوشبخت کننده هستی.

بیت (۱۲۴۴): بوسیله دو چیز (= بوسیله) کشور گشائی می کنند (مربرای تأکید

مفعول بیواسطه آمده است) یکی آنچه ما نندپا رچه پرنیان است
(یعنی شمشیر) و دیگری آنچه به رنگ زعفران است (یعنی طلا).

بیت (۱۲۴۵): یکی طلائی که بر آن نام پادشاه نوشته شده است و دیگری شمشیر
آن بدار ساخت یمن.

بیت (۱۲۴۶): هر کس که آن رزوی رسیدن به پادشاهی در دلش ایجا د شد و باید حرکتی
همچون حرکت آسمان در وجودش ایجاد شود (حرکت و جنبشی بی وقفه).

بیت (۱۲۴۷): چنین شخصی با ید زبانی سخنگو و دستی بخشنده داشته باشد و دلش
همه را رای کینه باشد و همه را رای مهر بانی (ضمیر «ش» در کلمه
همش به معنی در آن است).

بیت (۱۲۴۸): زیرا پادشاهی و مملکت شکاری است که آن را نه عقاب پرنده می-
گیرد و نه شیر خشمگین.

بیت (۱۲۴۹): بلکه دو چیز است که پادشاهی و مملکت را در بند و دام می آورد
یکی شمشیر هندی است و دیگر طلائی که از معدن بدر آورده باشند.
بیت (۱۲۵۰): با ید پادشاهی و مملکت را با شمشیر گرفت و با پول و طلا اگر
بتوانی پای آن را با ید ببندی (ضمیر «ش» در بستنش مضاف الیه
کلمه «پای» است).

بیت (۱۲۵۱): هر کس که بخت و شمشیر و پول و طلا و اندام و تن قوی و نسب پادشاهی
داشته باشد، در این جا با ید عقل و بخشش و شجاعت هم جمع شود
(تا پادشاهی برای کسی مسلم گردد)، فلک مملکت را به کسی
رایگان نمی دهد.

بیت (۱۲۵۳): مملکت بدون پادشاه ممکن است؟ نه، و اگر چنین باشد آیا
پایدار خواهد بود؟ نه.

بیت (۱۲۵۲): در مقابل هر خوبی پادشاهی خوبی است و در مقابل هر بدی کیفری
است.

بیت (۱۲۵۸): ای امیراجان شیرین را فدا می کنم، اگر (چه) همه عمر آن تباه
گردد (اگر نسخه آقای دکتر دبیرسیاقی مورد اعتنا قرار گیرد،
اما اگر نسخه پرفسور لازار را در نظر بگیریم، می توان «ویدا»
را به معنی پیدا و مضاف الیه پیکار را «مثلاً دشمن» از نسخه ساقط
شده بدانیم، اما از آنجا که این بیت به شاهد و یدابه معنی گم
آمده است، شق اول درست تر به نظر می رسد، از طرف دیگر چون
گاه های سدی در مورد خواندن بیتی به اشتباه افتاده است احتمال

شق دوم نیز منتفی نیست).

بیت (۱۲۵۹): چشم تو که در دنیا فتنه و آتش از آن بر می خیزد و لب تو که آب زندگی از آن می ریزد، تن مرا بطوری خوار و زار کردند که وقتی بادمی آید گرد و خاک از این تن می بیزد (ضمیر «او» در هر سه مصراع مرجعش غیر ذوی العقول است)

بیت (۱۲۶۱): می ترسم که وهم و تصوّر تو که سرعت انتقال در آن هست روزی وهم و تصوّر هندیان را به سخن بسوزاند (اشاره ای است به سوزاندن اجساد هندیان).

بیت (۱۲۶۲): ضمیر «ش» ضمیر فاعلی است، یعنی گوسفند را در آغل دهقان کرد و از مزرعه کوچک با دل غمگین مراجعت کرد (آقای پرفسور لازار «کلانه» چاپ کرده اند. در حالی که در اصل لغت فرس کلاته است).

بیت (۱۲۶۳): بر سفره او در میان اتاق هم نان نازک بود و هم نان گرد و کُلفت. بیت (۱۲۶۴): خود را پاک نگه دار و بر خا شجو مباحش، و با تحریک و تحریم به جنگ و ستیز درون خویش را مخراش و خود را ناراحت مکن.

بیت (۱۲۶۵): ای دا ورجهان، ای شخص سربلند و مفتخر، ای پهلوان، ای فرمانروا، ای شاه، ای سرور و ای پهلوان زورمند، بر جان غم خورنده ما بیخش و با نیکی چهره ما را روشن کن، از گفتمان صرف نظر کن که راه و روش شاه دادگرایین گونه است.

بیت (۱۲۶۸): اگر از سنگ و آهن با شد و یا جای شیران و اهریمن با شد بایک حمله آن را ویران و با زمین هموار می کنم و آن را جای چریدن گرگها و شیرها می کنم.

بیت (۱۲۷۰): (در ادبیات قدیم فارسی در آغاز و صف توأم با اغراق، دو کلمه از واین می آورده اند)، بیهوده گش خشن دیوانه ای است که در همه جا از اوداستان می گویند، به هیچ آفریده ای تمایل و گرویدن ندارد، سخن درباره خدای آفریننده جهان است، دل او بر هستی خود عاشق شده و جوانی و مرد بودنش او را فریفته است، نکند که از رأی تو سرپیچی کند و از خواسته های تو بگذرد و من بخاطر عمل آن پسر بی پروا نزد تو شرما رشوم.

بیت (۱۲۷۵): از هیاهوی لشکر دشت و صحرا به جنبش در آمد و چهره روز روشن تیره شد، نقاره و شیپور زربین فریاد و ناله سرداد و فریاد نای

روئین از قلعه برخاست، سپاه از دشت بسوی قلعه آمد و خورشید
تا بنده از گرد سپاه شد. سپاه میمنه (دست راست) و میسره (دست
چپ) خود را مرتب و منظم کرد و طوری شد که کسی زمین دشت را دیگر
نمی‌دید.

بیت (۱۲۷۹): کسی در دنیا حریف جنگی و نبود چه از فیلان جنگی و چه از مردانی
که مردی و پهلوانی داشتند، توانائی و تاج و تخت داشت و
بلندی مقام و پیروزی و خوشبختی داشت، چه شیر درنده و چه ببر
غرنده، و چه گرگ با تن و توش و چه شیر قدرتمند هیچ کدام جرأت
جنگ را با او نداشتند و در دنیا حریف جنگی نداشت، نهنگ در آب
همچون پلنگ غزان در کوه از ترس او پنهان می‌شد. پادشاه و عاقل
و جوان مردود دیندار و عادل بود.

بیت (۱۲۸۵): در این کار (کار ممکن است معنی جنگ بدهد) ترس گزند رسیدن
به تونبا شد و بلائی از آسمان بر تونا زل نگردد همه کارهای تو
به دلخواه تو، و همواره خدا نگهدار تو باشد.

بیت (۱۲۸۷): روز دیگر وقتی پادشاه آسمان کبود رنگ یعنی خورشید از سر کوه
سر بر زد و چهره خویش را نشان داد، دنیا به زیور روشنی زینست
یافت و سپاه زنگیان (یعنی تاریکی) روی از سپاه رومیان (یعنی
روشنی) گردانید، و شب تاریک مانند تیریزان جستن کرد، شاه
روز در حالی که تیغ پرتو نوا را در دست داشت پدیدار شد.

بیت (۱۳۰۳): از سپاه ری کوش و کینه و هیجان و جنگ آتش در نهنگ دریاد افتاد
و نهنگ در میان امواج آب آتش گرفت.

بیت (۱۳۰۵): در هر کاری درست بودن را به خاطر آ و روتا می‌توانی عدل و داد
پیشه کن، زیرا ظلم و نادرستی در کار مرد کاستی و نقص پدید
می‌آورد و در دنیا هر کس که به کاری پرداخت با درستکاری از بدی
نجات یافت و اگر امید تو پیروزی و نجات است در آن بکوش که
درستکاری پیشه سازی.

بیت (۱۳۱۱): سرا و به آسمان برین رسید و از بالا زمین را نمی‌توانست دید،
مرغ پرنده را بر سرا و قدرت پرواز نبود و تن و توش او جلو گذر
با دراهم گرفته بود.

بیت (۱۳۱۴): مصراع دوم یعنی حاجت به درگاه اومی برم و در مقابل او تعظیم
می‌کنم.

- بیت (۱۳۱۸): از گردِ سواران میدانِ جنگ، دنیا به رنگ قیرو فلک به رنگ لاجورد شد، شمشیرها درخشید و طبل جنگی به خروش آمد، فضای آسمان به افسانه (وسرگرم کردن) و تقدیر به استهزا و مسخره کردن پرداخت
- بیت (۱۳۲۰): بدین ترتیب وقتی لشکر آراسته شد و صدای طبل جنگ بلند شد...
- بیت (۱۳۲۲): درفش درخشند به بالا رفت و سرنیزه ها به بالای ستاره پروین رسید.
- بیت (۱۳۲۳): از بسیاری گرد جهان تیره و تا رشد و دولشکر برای پیکار حمله آوردند.
- بیت (۱۳۲۹): در میدان جنگ جای ماندن و ایستادن نماند و دیگر چیزی برای رزم نمی شد افزود یعنی همه سلاحها و همه فنون جنگی در آن بکار برده شد. و موج خون بدانگونه به هوا بر شد که طاس مینا یعنی آسمان را در دامن خود گرفت، یعنی موج خون تا آسمان رسید.
- بیت (۱۳۳۲): با شادمانی بمان و با اندیشه خوش و فکر خوب زندگی کن، که تن بدکردار بی توش و توان باد.
- بیت (۱۳۳۷): سختی و نرمی دل شاه را که نمی دانی عمل و نتیجه عملش آن را نمایان می سازد.
- بیت (۱۳۴۲): بلندی او همچنان است که پهنای او (که با آسمان برابر است).
- بیت (۱۳۴۳): برج و دیوار آن چنان بلند بود که پرنده در آن راه نداشت.
- بیت (۱۳۴۴): مثل بینائی چشم که بدون رنج راه رفتن می تواند به هر جا که بخواهد برسد، او نیز به هر جا نگاه می کرد به آن می رسید (کنایه است از سرعت).
- مصرع (۱۳۴۶): دوسه باره یک جای کوچک و محدود می رسم (که به اندازه یک سگه نقره است «اغراق»).
- بیت (۱۳۴۷): ترا جز کا فروظا لم نمی خوانم زیرا بجهت بد جلوه دادن من خود را شخص پرهیزگاری نشان داده ای.
- بیت (۱۳۴۹): آفرین بر آن دوزلف فریبنده دلربا، آفرین بر آن چهره درخشان جذّاب.
- بیت (۱۳۵۰): تیغ گوهر دارش را انداخت و می خواست سرش را از تن ببرد.
- بیت (۱۳۵۱): در این بیت هلال ماه نوراً به دهن دره کردن معشوق تشبیه کرده است.
- بیت (۱۳۵۲): آسمان در مقابلِ قدر و ارزش تو همچون ذره ای جلوه می کند و دریا در مقابلِ طبع تو قطره ای جلوه می کند.

بیت (۱۳۵۳): در راهِ جواهر نشان کردنِ آن بنایِ مبارک درخزانه‌ها هیچ چیز باقی‌نماند.

بیت (۱۳۵۶): من با تو عتابی نکرده‌ام و تو مرا بیگناه، مدهوش و سرگشته و حیران کرده‌ای.

بیت (۱۳۵۷): شمشیرِ وفا بجهتِ زنگِ جفا گُند شد و بلایِ هجران و غمِ یار جمع گشت و گرد آمد. (در فرهنگ جهانگیری چاپ عقیقی: بزم بلای...)

بیت (۱۳۵۹): در میدان جنگ آن شیر شجاع دلیر همچون گور بر می‌جهد و همچون شیر ستیز می‌کند.

بیت (۱۳۶۰): وقتی برفِ قری سر آن پهلوان نامدار شمع‌شزد، سرش مانند انار شکافته شد.

بیت (۱۳۶۱): سر کسی را که خیالِ گریز دارد با یدِ شمشیر تیز شکافت.

بیت (۱۳۶۲): اگر رنگِ آبِ بگیرا می‌خواهی در آغایِ زبا گل راهِ آب و آن را ببند تا آبها جمع شود (در موردِ به رنگ اطمینان قطعی حاصل نیست و آبها می‌درشعبرای من هنوز باقی است، امکان دارد که رنگ در این بیت به معنی فایده باشد یعنی اگر می‌خواهی از آبِ بگیر فایده‌ای ببری...)

بیت (۱۳۶۳): ای کسی که در میان پادشاهان سرافرازی، درفشِ کاویانی از روی توفرخ و فرخندگی می‌یابد.

بیت (۱۳۶۴): در حال شکافتن تهیگاه پرندگان و در حال مجروح کردن جگرگاه درندگان.

بیت (۱۳۶۶): اگر تصویر را بر کوه رسم کنند از سنگینیِ وقار او کوه به ستوه خواهد آمد.

بیت (۱۳۶۷): از جنگ و پرخاش کردن او (یا از میدان او «اسب») شیر در ترس و بیم می‌شد و از صدای او کوه شکافته می‌شد.

بیت (۱۳۶۹): وقتی آهنگ «شب فرخ» در شب آغای می‌کرد، عروس روز پرده آماده می‌کرد که در پرده بماند و شب طولانی شود تا این آهنگ ادامه پیدا کند (?).

بیت (۱۳۷۱): اگر نسبت به او خشمگین شود و با او ستیزه کند، تنش را با چوبدستی فرو کوید و استخوانهایش را نرم کند.

بیت (۱۳۷۲): مگر نگفتم که هرگز زنِ زبانه را برای عشق و عاشقی انتخاب نکنی؟

بیت (۱۳۷۳): جامه‌هایش بنوعی پوسیده است که گوشتی عنکبوت بر او تار تنیده

است .

- بیت (۱۳۷۴): پشت خمیده و برآمده و روی پرچین و چروک همچون میمون .
- بیت (۱۳۷۵): ای زیبا رو، سخن ترا تا کی بپذیرم؟ برو برو که دیگر مشتری با زار تونیستم .
- بیت (۱۳۷۶): وقتی تو (به جنگ) می روی و صدای طبل و کوس جنگی بلند می شود، دل از خود می ترسداگر این مطلب را بفهمد .
- بیت (۱۳۷۷): پنداری که زره تو بر تن تو می جوشد و گوشتی که از حلقه های زره بیرون می آئی .
- بیت (۱۳۷۸): نه در باره تاختن اندیشه می کنی و نه از جان و تن مضایقه داری، گوشتی که با همه وجود در چشم مرگ داخل می شوی .
- بیت (۱۳۷۹): ای برادر بگو این چه چیز است که بسی تموز (= مردا ماه و تابستان) و تیر (پاییز) و آذر دیده است .
- بیت (۱۳۸۰): از پدر و مادر وجود آمده اما مثل پدر و مادر چه بوجود نمی آورد .
- بیت (۱۳۸۱): گاهی مثل مرد است و گاهی مثل زن، گاهی عمامه بر سر دارد و گاهی چادر .
- بیت (۱۳۸۲): اگر در آب آنرا بیندازی آب آن را هم نمی شکنند و حل نمی کند و اگر آن را در آتش بیندازی آن را نمی سوزاند .
- بیت (۱۳۸۳): جز در آب و آتش در هر جا باشد به اشکال گوناگون در آید، دقت کن که این چه چیز است ؟
- بیت (۱۳۸۴): خون جگر از دل می چکد زیرا که آب سوزنده از دیده می آید .
- بیت (۱۳۸۵): به اسحاق بن ابراهیم از سوی فضل برمکی بخاطر آن شعری که با قافیه دال بودن می دانم چه بهره ای رسید .
- بیت (۱۳۸۶): بایکی دوبیت نمی دانم که فضل برمکی چه به او داد، زیرا در افسانه ها ممکن و غیر ممکن هر دو هست .
- بیت (۱۳۸۷): آفرین بر آن دندان همچو مروارید و آن چهره زیبای همچو خورشید .
- بیت (۱۳۸۸): به گونه اغ دنیا هر زمان دگرگون می شود که از کوه ها نمی توان عنبر به زیر کشید .
- بیت (۱۳۸۹): دیشب به گوشم آواز زند و اوستا آمد و خوشم آمد که آن طریق پدرانم بود .

فرینک بامی اشعار و فقهی

به صفحه ۱۱۵ سطر ۱۹ و صفحه ۱۸۳ سطر ۲۸ نیز نگاه کنید

فربنگ واژہ نامی اشعار و قیاسی

آ

آب

آب : ۲۹ ، ۷۲ ، ۱۶۵ ، ۲۶۵ ، ۲۸۶ ، ۴۷۵ ، ۹۷۳ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۸۴ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۳۲ ،

۱۱۳۳ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۴ ، ۱۱۷۰ ، (۱۱۹۰) ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۸۳ ، ۱۳۶۲ ،

۱۳۸۲ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۴

آب - : ۴۸۶ ، ۱۲۴۰

- آب : ۶۸۳

آبش (- + ش ضمیر پیوسته ، مفعول بیواسطه) ۴۵ ، ۱۳۸۲

آب : به معنی آبرو

آبت (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۰۵۶

آباد : ۸۵۳

آب دادن : مقصود آب دادن فلزات است

آب داده (حالت وصفی بجای آب داده بود = ماضی بعید) ۴۸۶

آب می دهد (مضارع) ۱۲۴۰

آب داده (صفت) صفت تیغ و شمشیر ۱۲۴۵

آبدار (صفت) صفت عقیق ۱۰۶۲

آبروی : ۱۴۵

آبگینه : ۱۲۰۳

آتش

آتش : ۳۳۷ ، ۵۵۰ ، ۶۹۱ ، ۹۳۰ ، ۱۰۱۵ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۸۹ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۳

آتش - : ۹۱۰

آتش افروختن

همی ... آتش افروختم (ماضی استمراری) ۹۱۰

آتش پرست (صفت) ۱۰۰۳

آتشدان : جای آتش ، منقل : ۱۱۸۹

آتشی (صفت) ۵۷۰

آتشین (صفت) ۱۳۸۴

آختن: بیرون آوردن و (انتقام) گرفتن

– آختند (ماضی مطلق) در «بیرون آختند» به معنی بیرون آوردند : ۷۵۶

همی آخت (ماضی استمراری) در «همی آخت» کینه «به معنی انتقام

می کشید : ۶۶۳

آخِر: عاقبت : ۱۲۱۱

آذر: مقصود ماه آذر است : ۱۳۷۹، ۱۱۳۵

آذر: آتش :

آذر: ۱۳۸۲، ۱۱۰۵، ۱۰۰۳، ۹۸۷، ۸۳۶، ۸۰۷، ۸۵، ۶۶، ۶۵

آذرا (– + الف اطلاق) ۹۰۲

آذران (– + ان جمع) ۷۵۸، ۱۹۰، ۶۴

آذری (– + یاء وحدت) ۱۰۹۹

آذرپرست : آتش پرست ، زردشتی

آذرپرستان (جمع) ۸۱۴

آراستن : تجهیز کردن ، تعبیه و آرایش کردن ، زینت دادن

آراستن (مصدر) ۱۰۰۹، ۶۹۳

آراسته (حالت وصفی بجای آراسته است : ماضی نقلی) ۱۱۳۸

آراید (مضارع) به معنی آراسته شود : ۱۰۸۱

بیاراست (ماضی مطلق) ۶۶۰، ۶۱۳، ۴۵۹، ۴۵۴، ۴۵۲

بیاراستند (ماضی مطلق) ۸۳۳، ۷۴۳، ۴۷۲

بیاراسته (حالت وصفی بجای بیاراسته بود : ماضی بعید) ۲۷۳

بیاراستی (ماضی مطلق) ۱۴۰

بیارای (فعل امر) ۴۴۵،۲۹۲،۱۱۰

شدآراسته (ماضی مطلق مجهول) ۱۳۲۰

همی آراستی (ماضی استمراری دوم شخص مفرد) ۶۷۷

آراسته : مجهّز ، زینت داده ، آرایش شده

آراسته : ۱۲۲۲،۸۱۶،۱۶۱،۱۴۷

آراسته - : ۸۰۲

آراسته کردن : مجهّز کردن ، زینت و زیور دادن .

کردآراسته (ماضی مطلق) ۸۰۲

آرام : به معنی آراش : ۱۰۸۴

آرزو

آرزو : ۸۲۴،۶۷۷

آرزوها : ۱۲۷۳

آرزوی

آرزوی : ۱۱۵۵

آرزوی - : ۹۶۰

آرزوی کردن : تمتی کردن

کندآرزوی (مضارع) ۹۶۰

آرشی : منسوب به آرش (صفت) ۵۷۰

آری : بلی : (۱۰۷۲)

آزاد : صفت سرو : ۷۰،۶۸

آزاد : بجای آزاده : ۷۰۵

آزاد : رها : ۱۰۱۹

آزاده : نجیب و اصیل و شریف و باگوهر ، صفت سرو .

آزاده : ۱۰۲۹،۹۴۴،۹۳۹،۹۳۳،۴۴۴،۳۴۸،۳۶۰،۶۶،۶۳،۲۷،۲۴

آزادگان (جمع) ۱۲۱۲،۱۱۳۹،۱۰۲۹،۷۹۶،۶۶۴،۶۳۴،۵۹۸،۴۳۹،۳۸۴

آزاده خوی (صفت) کسی که دارای خوی و صفت آزادگان باشد ، بلندهمت : ۹۶۰

آزاده وار : ۲۱۱

آزار : اذیت ، آسیب و گزند

آزار : ۱۲۳

آزار - : ۹۰۷

آزار داشتن : دل آزرده شدن ، رنجیدگی داشتن

آزارداردهمی (مضارع) ۹۰۷

آزر : (اسم خاص) ۱۱۱۳ (دوبار)

آزردن : رنجانیدن ، به خشم آوردن

میا زار (فعل نهی) ۳۳۳

آزری (صفت) ۹۹۱

آزمودن

- آزمود (مصدر مرخم) ۱۲۸۲

- آزمودند (ماضی مطلق) ۱۳۲۷

نیا زمايد (فعل مضارع منفی) (۱۰۸۰)

آزموده (صفت) ۸۵۷

آزموده نبرد (صفت) ۹۴۳

آثیر : پرهیزگار ، حذرکننده از بدی

آثیری (- + یاء نکره) ۱۳۴۷

آسا : دهن دره

آسا - : (۱۳۵۱) .

آسا کردن : دهن دره کردن .

آ کند... آ سا : (۱۳۵۱)

آ ستانه : ۱۸۳

آ سما ن : ۱۳۴۲، ۱۳۴۰، ۱۳۳۹، ۱۱۷۳، ۱۰۷، ۴۴

آ سما ن بر شده : به آ سما ن رسیده ، مرتفع : ۴۲۴

آ سما نی (صفت) الهی ، از عالم بالا : ۱۲۴۶

آ سود ن

بیا سود (ماضی مطلق) ۸۴۶

نا سا یذ (مضارع مفی) ۱۱۶۷

آ سوده (صفت) ۶۵۸

آ سیا ب

آ سیا ها (جمع) ۷۴۵

آ شتی : ۲۰۲

آ شفته (صفت) ۵۸۰

آ شکا ر (صفت) ۱۲۹

آ شکا را (صفت)

آ شکا را : ۳۸۳، ۳۱۷

آ شکا را - : ۱۰۱

آ شکا را کردن : علنی ساختن ، ابراز کردن

بک رد آ شکا را (ماضی مطلق) ۱۰۱

آ شیفتن : مشتاق شدن ، علاقه مند شدن

بیا شیفتست (ماضی نقلی) ۹۱۲

آ غاز :

آ غاز : ۸۵۸، ۳۲۲

آ غاز - : ۱۳۶۹، ۱۸۷، ۱۵۶

آغاز کردن :

آغازکرد (ماضی مطلق) ۱۸۷

آغازکردی (ماضی استمراری) ۱۳۶۹

آغازکن (فعل امر) ۱۵۶

آغالش : تحریک کردن و برانگیختن ، تحریص به جنگ و ستیز : ۱۲۶۴

آفتاب : ۱۰۷۸، ۱۰۵۴، ۸۸۰، ۵۷۸، ۴۷۵، ۴۷۴، ۲۶۵، ۱۴۹

آفریدن :

آفرید (ماضی مطلق) ۱۲۹۸

آفریده : ۱۲۷۱

آفرین : دعای خیر ، ستایش و درود

آفرین - : ۵۸۲، ۲۳۰

آفرینم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۲۰۱

آفرینی (- + یا وحدت) ۱۳۴

آفرین خانه : دعا خانه ، نماز خانه : ۱۸

آفرین کردن : دعای خیر کردن

کرد آفرین (ماضی مطلق) ۵۸۲، ۲۳۰

آگاه : مطلع

آگاه : ۱۰۱۹، ۹۳۴، ۸۱۵، ۹۷

آگاه - : ۹۲۰، ۷۱۸

آگاه کردن

آگاه کرد (ماضی مطلق) ۹۲۰

آگاه کردند (ماضی مطلق) ۷۱۸

آگاهی : اطلاع

آگاهی : ۶۰۵، ۱۵۳

آگاهى- : ۹۹۸،۹۹۳،۶۲۱،۲۸۹

آگاهى آمدن

آگاهى آمد (ماضى مطلق) ۹۹۸،۹۹۳،۶۲۱،۲۸۹

آگنده خُو: صفت اسب ، اسبى كه كفلهایش چاق و فربه باشد: ۶۵۸

آگه (مخفف آگاه) ۱۰۱۲،۹۸۹،۸۳۵،۴۸۱ ، نیز رجوع كنید به آگاه

آل : ۱۱۸۲،۱۱۸۲،۱۱۶۶،۱۱۱۷

آل اردشیر (مكرر) ۱۱۶۶

آل بوسفیان (مكرر) ۱۱۱۷

آل دارا (مكرر) ۱۱۸۲

آل سامان (مكرر) ۱۱۸۲

آلودگى : ناپاكى: ۶۲

آلودن : آغشتن

آلوده شد (ماضى مطلق مجهول) ۴۸۳

آمدن

آمد (ماضى مطلق) ۷۱۱،۶۴۲،۶۳۰،۶۰۱،۵۲۸،۴۴۰،۳۰۱،۲۹۰،۱۰۶،۵۶،۳۱

۱۳۳۴،۱۲۶۲،۱۲۰۲،۱۱۲۷،۱۰۹۸،۱۰۹۸،۱۰۳۶،۹۳۴،۹۱۵،۸۷۶،۷۱۳

- آمد (ماضى مطلق) ۴۱۵، ۴۱۵،۳۱۴،۳۰۲،۲۹۵،۲۸۹،۲۶۷،۲۱۲،۶۱،۳۹

۱۳۵۴،۱۰۵۳،۹۹۸،۹۹۳،۹۱۳،۸۹۹،۷۷۹،۷۷۴،۷۴۶،۷۲۵،۶۲۱،۶۱۵،۵۹۱،۵۱۹

آمدست (ماضى نقلی) ۱۳۱۷،۵۳۳

- آمدست (ماضى نقلی) ۱۳۱۷،۲۲۶

آمدش (فعل ماضى مطلق + ش ضمیر پیوسته فاعلى) ۱۰۵۵

آمدم (ماضى مطلق) ۱۰۷ (دوبار)

آمدند (ماضى مطلق) ۹۹۶،۷۵۵،۱۸۲،۱۱۴،۶۰ (دوبار)

- آمدند (ماضى مطلق) ۹۱۷،۷۶۸،۴۷۱،۴۴۲،۲۳۶،۱۱۴،۶۰

آمده بودش (ماضی بعید + ش ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۵۳۸

آمدی (ماضی استمراری) ۸۵۹

آمدی (ماضی مطلق دوم شخص) ۱۰۵۰

آی (فعل امر) ۸۸۹،۸۶۹

- آی (فعل امر) ۶۷۹

آید (فعل مضارع) ۱۳۸۴،۱۲۲۷،۱۱۳۰،۱۰۷۴،۱۰۷۴،۹۰۵،۵۰۷،۳۹۵

- آید (فعل مضارع) ۶۴۵،۶۳۸،۵۶۰

آیدش (فعل مضارع + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۳۴۴

آیند (فعل مضارع) ۵۳۳،۳۹۳،۳۳۶

بیا (فعل امر) ۱۰۵۱،۸۹۴

بیامد (ماضی مطلق) ۵۰۲،۴۹۵،۴۹۱،۴۹۰،۴۸۵،۴۸۲،۴۷۹،۴۴۰،۲۹۶،۱۳۸

۱۲۷۷،۹۳۷،۹۳۳،۹۳۱،۹۱۶،۷۹۰،۷۷۱،۵۷۷،۵۳۱،۵۲۹،۵۲۶

- بیامد (ماضی مطلق) ۸۴۳

بیاید (مضارع) ۳۹۸،۳۷۹،۳۶۶،۳۶۳،۳۵۲

بیایم (مضارع) ۹۲۲،۲۴۹،۱۶۳

بیایید (فعل امر) ۲۹۴

می آید (فعل مضارع) ۱۲۶۰

نامد (فعل ماضی مطلق منفی) ۱۱۰۸،۸۸۵،۴۴۱

نامدی (ماضی استمراری منفی) ۴۵۷

ناید (فعل مضارع منفی) ۱۵۷

نایم (فعل مضارع منفی) ۹۲۳

نیامد (ماضی مطلق منفی) ۱۱۰۸،۷۲۲،۲۹۹

- نیامد (ماضی مطلق منفی) ۸۶۶،۷۰۶،۳۲۳

نیامدش (ماضی مطلق منفی + ش ضمیر پیوسته ، مفعول بواسطه) ۴۳۴ ، ۵۷۶

– نیامدش (ماضی مطلق منفی + شضمیرپیوسته ، مفعول بواسطه) ۸۸۵

نیاید (فعل مضارع منفی) ۹۵۵،۲۰۷

– نیاید (فعل مضارع منفی) ۸۷۳،۷۰۳ (۱۰۲۴)

نیایدهمی (فعل مضارع منفی استمراری) ۵۹۸

همی آید (فعل مضارع استمراری) ۷۵۴

همی ... آید (فعل مضارع استمراری) ۱۱۵۹

آموختن

بیاموختم (ماضی مطلق) ۹۱۰

بیاموختند (ماضی مطلق) ۹۸۷

بیاموز (فعل امر) ۵۰،۴۸

بیاموزدش (مضارع + شضمیرپیوسته ، مفعول بواسطه) ۹۴۲

آمودن : آراستن ، زینت دادن : ۱۳۵۳

آمیزه مو : کسی که موهای سرش جووگندمی باشد : ۱۳۵۸

آن : ضمیر یا اسم اشاره

آن : ۸۸،۷۷،۶۹،۶۶،۶۱،۵۶،۴۹،۳۴،۳۰،۳۰،۲۶،۲۴،۱۸،۱۷،۱۶،۱۵،۱۵

، ۱۸۳،۱۸۱،۱۷۵،۱۷۳،۱۵۲،۱۴۵،۱۴۳،۱۴۲،۱۳۴،۱۲۰،۱۱۷،۱۱۴،۱۱۴،۱۱۳

، ۲۴۵،۲۴۳،۲۴۰،۲۳۹،۲۳۹،۲۳۸،۲۳۱،۲۲۴،۲۱۶،۱۹۸،۱۹۳،۱۹۰،۱۸۸،۱۸۶

، ۳۴۳،۳۴۱،۳۳۸،۳۳۸،۳۳۵،۳۳۳،۳۲۹،۳۲۳،۳۰۴،۳۰۲،۲۹۱،۲۸۶،۲۷۶،۲۴۶

، ۳۸۱،۳۷۸،۳۷۱،۳۷۰، (دو بار) ۳۶۳،۳۶۳،۳۵۲،۳۵۱،۳۵۰،۳۴۹،۳۴۷،۳۴۵

، ۴۰۷،۴۰۴،۴۰۱،۴۰۱،۳۹۸،۳۹۵،۳۹۳،۳۹۱،۳۸۷،۳۸۷،۳۸۶،۳۸۵،۳۸۴،۳۸۳

، ۴۷۰،۴۶۸،۴۶۷،۴۶۶،۴۶۵،۴۶۵،۴۶۰،۴۵۷،۴۵۶،۴۵۰،۴۴۸،۴۳۷،۴۱۲،۴۱۰،۴۰۹

، ۵۰۹،۵۰۸،۵۰۱،۵۰۰،۴۹۰،۴۸۸،۴۸۴،۴۸۴،۴۷۹،۴۷۷،۴۷۷،۴۷۷،۴۷۶،۴۷۴

، ۵۳۷،۵۳۱،۵۲۹،۵۲۷،۵۲۶،۵۲۵،۵۲۵،۵۲۴،۵۲۱،۵۲۰،۵۱۹،۵۱۸،۵۱۶،۵۱۶

، ۵۷۳،۵۷۳،۵۷۳،۵۷۰،۵۷۰،۵۶۷،۵۶۲،۵۵۳،۵۵۲،۵۴۷،۵۴۲،۵۴۱،۵۴۰،۵۳۹

، ۶۰۴، ۶۰۳، ۶۰۰، ۵۹۹، ۵۹۵، ۵۹۴، ۵۹۱، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۴، ۵۸۰، ۵۸۰، ۵۷۷، ۵۷۵
 ، ۶۶۳، ۶۵۵، ۶۵۲، ۶۵۱، ۶۴۷، ۶۴۵، ۶۳۱، ۶۲۸، ۶۲۳، ۶۲۱، ۶۱۱، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۶
 ، ۶۹۸، ۶۹۶، ۶۹۴، ۶۹۲، ۶۹۱، ۶۸۶، ۶۸۵، ۶۸۱، ۶۷۵، ۶۷۱، ۶۷۱، ۶۷۰، ۶۶۸، ۶۶۵
 ، ۷۲۶، ۷۲۵، ۷۲۱، ۷۱۸، ۷۱۶، ۷۱۴، ۷۱۴، ۷۱۳، ۷۱۲، ۷۰۸، ۷۰۷، ۷۰۴، ۷۰۴، ۷۰۱
 ، ۷۷۰، ۷۶۹، ۷۶۰، ۷۵۲، ۷۴۷، ۷۴۶، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۳۴، ۷۳۴، ۷۳۳، ۷۳۲، ۷۳۰، ۷۳۰
 ، ۸۶۳، ۸۴۳، ۸۳۵، ۸۱۸، ۸۱۸، ۸۱۵، ۸۱۵، ۸۰۰، ۸۰۰، ۷۸۶، ۷۸۴، ۷۸۳، ۷۷۲، ۷۷۱
 ، ۹۳۸، ۹۳۶، ۹۱۸، ۹۱۰، ۸۹۹، ۸۹۸، ۸۹۷، ۸۸۷، ۸۸۵، ۸۸۰، ۸۷۹، ۸۷۷، ۸۷۱، ۸۷۰
 ، ۱۰۴۴، ۱۰۳۸، ۱۰۳۸، ۱۰۳۶، ۱۰۲۴، ۱۰۱۰، ۹۹۳، ۹۸۹، ۹۸۳، ۹۸۲، ۹۷۹، ۹۶۷، ۹۵۱
 ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۸۹، ۱۰۸۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۴، ۱۰۶۹، ۱۰۶۴، ۱۰۶۱، ۱۰۵۸، ۱۰۵۵، ۱۰۴۴
 ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۶، ۱۱۱۲، ۱۱۱۱، ۱۱۰۹، ۱۱۰۸، ۱۱۰۷، ۱۱۰۳، ۱۰۹۶، ۱۰۹۶، ۱۰۹۳
 ، ۱۱۸۲ ، ۱۱۸۱، ۱۱۷۶، ۱۱۶۹، ۱۱۶۹، ۱۱۶۷، ۱۱۳۱، ۱۱۲۷، ۱۱۲۴، ۱۱۲۳، ۱۱۱۷
 ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۱۶، ۱۲۰۸، ۱۲۰۸، ۱۲۰۵، ۱۱۹۹، ۱۱۹۷(۱۱۹۶)، (۱۱۹۶)، ۱۱۸۲
 ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۷، ۱۲۸۳، ۱۲۷۴، ۱۲۶۱، ۱۲۳۸، ۱۲۳۸(۱۲۳۶)، ۱۲۳۳، ۱۲۳۳، ۱۲۲۷
 (دویار) ۱۳۶۰، ۱۳۵۹، ۱۳۵۵، ۱۳۵۳، (دویار) ۱۳۴۹، ۱۳۴۷، ۱۳۳۰، ۱۳۲۹
 ، ۱۳۶۵، ۱۳۶۱

آنان (جمع) ۴۱۷

آن : ضمیرملکی : ۱۰۶۶

آنجا : ۹۸۲ ، ۹۸۱ ، ۹۸۱، ۹۷۷، ۹۳۲، ۶۹۱، ۶۶۹، ۴۵۳، ۴۳۷، ۲۸۵، ۲۸۵، ۷۶، ۷۵

۱۲۵۲، ۱۰۴۹، ۹۹۴

آنچ (= آنجه) : (مکرر) ۴۰۹

آنچنان (مکرر) ۳۴۷

آنک : آنست : ۱۱۴۳

آنگاه (مکرر) ۸۰۰، ۶۸۵، ۵۲۶، ۳۵۲، ۳۴۹

آواز

آواز: ۱۳۷۶، ۱۳۶۷، ۹۰۶، ۸۵۹، ۷۶۷، ۷۳۶، ۵۳۱

آواز-: ۸۹۸، ۷۶۰، ۵۵۳

آواز دادن: فریاد کردن و بلند سخن گفتن

آواز داد (ماضی مطلق) ۷۶۰، ۵۵۳

آواز کردن: فریاد کردن و صدا زدن

آواز کرد (ماضی مطلق) ۸۹۸

آورد: جنگ

آوردشان (- + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۰۲

آوردگاه: محل جنگ

آوردگاه ۱۳۲۱، ۷۴۴، ۷۳۳، ۶۹۲، ۵۳۱

آوردگاهی (- + یاء وحدت) ۷۷۳

آوردگه (مخفف آوردگاه) ۴۹۳، ۴۸۰

آوردن

آرد (مضارع) ۱۲۴۹، ۴۳۸

- آرد (مضارع) ۱۳۷۱، ۱۱۰۷، ۱۰۸۹، ۱۰۸۹، ۱۰۵۷

آردهمی (مضارع استمراری) ۱۰۰

آرم (مضارع) ۲۶۶، ۲۴۸

آرند (فعل مضارع) ۲۶۰

- آرند (فعل مضارع) ۲۵۹

- آرید (فعل امر) ۱۷۷، ۸۵

آور (فعل امر) ۱۲۰۲

آورد (ماضی مطلق) ۱۹۰

آورد (فعل مضارع) ۱۳۰۶، ۱۱۶۴

- آورد (فعل مضارع) ۱۰۵۷، ۱۰۲۷، ۳۷۱

آوردخواهد (فعل آینده) ۴۸۷

آوردم (ماضی مطلق) ۵۷۹

آورده‌ام (ماضی نقلی) ۱۵۹

آورم (مضارع) ۱۳۳۹، ۱۳۱۴، ۴۳

آورم (مضارع) ۱۳۳۹

آورید (فعل امر) ۹۶۵

آورید (فعل امر) ۱۰۲۰

آوریم (مضارع) ۲۸ (دوبار)

بیار (فعل امر) ۱۰۴۹

بیارد (فعل مضارع) ۱۱۹۵

بیارم (فعل مضارع) ۲۵۱، ۱۷۰، ۱۶۴

بیارید (فعل امر) ۹۷۱، ۶۸۹، ۶۱۲

بیاور (فعل امر) ۲۹۲

خواهی آوردن (آینده) ۱۱۸۱

نیارد (فعل مضارع منفی) ۲۰۶

نیارم (فعل مضارع منفی) ۱۱۲۲

نیاورد (ماضی مطلق منفی) ۶۲۰

آوریدن

آورید (ماضی مطلق) ۹۲۹، ۸۷۸، ۴۳۷، ۴۳۶، ۳۱۳ (۱۱۷۵)

آوردند (ماضی مطلق) ۹۷۵، ۹۶۶

آوردند (ماضی مطبق) ۹۷۲، ۹۹

آوریدی (ماضی استمراری) ۵۹۶، ۵۲

(۱) آویختن : دست زدن و پیوستن

آویخت (ماضی مطلق) ۵۲۷

آویختن : مشغول جنگ شدن

آویختن (مصدر) ۶۴۰

آویختند (ماضی مطلق) ۵۴۳،۵۱۵

آهرمن : اهریمن، خدای بدیها

آهرمن : ۱۲۶۸،۱۲۰۸،۴۲

آهرمنا (- + الف اطلاق) ۱۰۹

آهرمنان (- + ان جمع) ۳۶۴،۳۵۸،۲۷۱

آهسته : آرام ، خونسرد و خوش کار ، مواظب : ۱۱۶۹،۱۰۱۴،۹۶۴

آهن : ۱۲۶۸،۱۲۴۵ (۱۱۵۰) ، ۹۹۰،۹۷۵،۲۵۹

آهنگ : قصد

آهنگ - : ۹۵۷،۹۵۳

آهنگ دار : کسی که می تواند دکا ری بکند

آهنگ داران (جمع) ۱۰۰۴

آهنگ داشتن : قصد داشتن

آهنگ دارد (فعل مضارع) ۹۵۷

آهنگر

آهنگران (جمع) ۹۶۶،۳۳۸

آهنگ کردن : قصد کردن

کند ... آهنگ (مضارع) ۹۵۳

آهنین (صفت) ۹۷۶،۶۲۸،۵۸۳،۴۰۱،۱۶۲،۷۸

آهنینه (صفت) ۲۲۸

(۱) آهو :

آهو : ۱۲۲۸،۱۲۲۳،۱۰۶۴،۷۲۴،۴۹۲

آهوان : ۱۱۹۱

آهو : عیب : ۸۶۱ (۲)

آهُون : نقب : ۱۱۹۵

آیفت : نیاز ، حاجت ، تقاضا

آیفت - : ۱۰۵۶، ۱۰۵۶

آیفت کردن : تقاضا کردن ، حاجت بردن پیش کسی

کن آیفت (فعل امر) ۱۰۵۶

مکن آیفت (فعل نهی) ۱۰۵۶

آیین : روش ، دین

آیین : ۷۹۵، ۷۳۱، ۲۸۶، ۲۴۴، ۱۷۶، ۱۴۱، ۱۲۰، ۱۱۵، ۸۴، ۶۵، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۲۸

۱۱۰۸، ۸۳۵

آیینش (- + ش اضافه) ۶۱۳، ۱۴۰

الف

۱ (الفندا) ۱۰۴۴۰، ۹۰۵، ۱۰۲۵، ۱۱۷۷، ۱۲۱۱، ۱۲۳۷، ۱۲۵۸، ۱۲۶۵ (هفت مرتبه)

۱ (الفئديه) ۷۷۷ (شش بار) ۷۷۸ (سه بار) ۱۲۴۱ (سه بار)

۱ (بعد از كلمه بسا) ۱۰۸۷

۱ (الف اطلاق) ۳۰، ۳۰، ۱۰۹، ۱۰۹، ۳۴۷، ۳۴۷، ۴۸۶، ۴۸۶، ۶۹۵، ۸۹۰، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۱،

۸۹۱، ۹۰۲، ۹۰۲، ۹۰۸، ۱۰۳۱، (۱۰۳۲)، (۱۰۳۳)، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۶،

۱۰۳۷

۱ (با = حرف اضافه) ۲۹، ۱۰۱، ۱۸۱، ۲۲۴، ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۶۸، ۷۴۶، ۸۹۴، ۹۸۴، ۹۸۴،

۱ (اسم) ۳۱۰، ۳۴۱، ۳۴۱، ۴۷۶، ۴۷۶، ۵۹۳، ۷۲۸، ۷۳۶، ۱۱۱۸، ۱۱۳۱، ۱۱۶۷، ۱۱۷۹،

۱۲۲۱

اَبْر (= حرف اضافه) ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۹۹، ۴۷۱، ۴۸۸، ۱۰۰۶

اَبْرُنْجَك : برق : ۱۱۷۳

اَبْرُو

اَبْرُوَان (جمع) ۱۰۶۵

اَبْلَهِي (حاصل مصدر) ۲۴۴

اَبْلِيْس : ۱۱۸۳

اَبُوْسَعْد (اسم خاص) ۱۰۳۸

اَبِي (= بي ، حرف اضافه) ۸۸۴

اِثْر

اِثَار (جمع) ۱۱۶۶

اِحْمَر : سرخ : ۱۱۲۷

(۱) اختر : ستاره : ۹۱، ۳۲۱، ۳۴۵، ۱۲۹۴

(۲) اختر : درفش : ۱۳۶۳

اخضر : سبز : ۱۱۴۱

اځگر : جرّقه : ۱۰۹۹

ارج :

ارجت - : (- + ت ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۱۰۵۶

ارجاسپ (اسم خاص) ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۹۷، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۷۵، ۴۵۴، ۵۵۲،

۵۶۷، ۵۷۸، ۷۴۶، ۷۵۴، ۸۱۳، ۸۱۵، ۱۰۱۹

ارج داشتن : احترام گذاشتن ، ارزش قائل شدن

ارج ... دارد (فعل مضارع) ۱۰۵۶

اردشیر (اسم خاص) ۳۴۳، ۳۷۲، ۴۷۹، ۶۶۶، ۱۱۶۶

اردی بهشت : ۱۴۹

اردی بهشتی (صفت) ۱۲۲۱

أرغنده (صفت) : خشمگین : ۳۹۵

از : (حرف اضافه)

از : ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۴۸، ۵۱، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۹۷، ۱۰۲،

۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۳۹،

۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴،

۱۹۵، ۲۰۱، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۸، ۲۶۰،

۲۶۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳،

۳۱۴، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۶۱، ۳۷۰، ۳۸۴، ۳۸۹، ۳۹۴، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۸،

۴۱۰، ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۳۴، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۸۱، ۴۸۸،

۵۰۷، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۷، ۵۳۰، ۵۳۲، ۵۳۷،

۵۳۸، ۵۴۵، ۵۶۰، ۵۶۰، ۵۶۰، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۵، ۵۸۹،

۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۰، ۶۱۲، ۶۱۵، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸،

۶۳۹، ۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۴، ۶۴۸، ۶۵۲، ۶۵۶، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۴، ۶۶۴، ۶۶۷، ۶۷۳،

• ٧٢٠، ٧١١، ٧١٠، ٧٠٦، ٧٠٢، ٦٩٨، ٦٩٢، ٦٩٠، ٦٩٠، ٦٨٧، ٦٨٣، ٦٨٠، ٦٨٠، ٦٧٩
 • ٧٦٤، ٧٦٢، ٧٥٩، ٧٥٤، ٧٤٤، ٧٤٣، ٧٤٢، ٧٤٠، ٧٣٨، ٧٣٤، ٧٢٨، ٧٢٦، ٧٢٥، ٧٢٤
 • ٨١٨، ٨٠٨، ٨٠٠، ٧٩٦، ٧٩٢، ٧٩٠، ٧٨٨، ٧٨٥، ٧٨٥، ٧٨٤، ٧٨٤، ٧٨٠، ٧٧٥، ٧٦٧
 • ٨٦٦، ٨٦٥، ٨٦٤، ٨٦١، ٨٦٠، ٨٦٠، ٨٥٩، ٨٥٢، ٨٤٩، ٨٤٦، ٨٤٥، ٨٤٠، ٨٣٦، ٨٣٥
 • ٩١١، ٩٠٧، ٩٠٦، ٩٠٦، ٩٠٥، ٨٩٨، ٨٨٦، ٨٨٥، ٨٨١، ٨٧٤، ٨٧٣، ٨٧٢، ٨٧٢، ٨٧١
 • ٩٩٤، ٩٨٩، ٩٨٥، ٩٧٥، ٩٧٣، ٩٧٣، ٩٥٦، ٩٤٤، ٩٢٦، ٩٢٣، ٩٢٠، ٩١٨، ٩١٥، ٩١٣
 • ١٠٣١، ١٠٢٧، ١٠٢٧، ١٠٢٥، (١٠٢٤)، ١٠١٩، ١٠٠٤، ١٠٠٢، ١٠٠٠، ٩٩٨، ٩٩٥
 • ١٠٤٦، ١٠٤٣، ١٠٤٣، ١٠٤١، ١٠٤١، ١٠٣٩، ١٠٣٨، ١٠٣٨، ١٠٣٨، ١٠٣٣، ١٠٣٣
 • ١٠٧٦، ١٠٦٨، ١٠٦٠، ١٠٥٧، ١٠٥٥، ١٠٥٤، ١٠٥٠، ١٠٤٩، (١٠٤٨)، ١٠٤٦
 • ١١١١، ١١٠٩، ١٠٩٩، ١٠٩٩، ١٠٩٧، ١٠٩٢، ١٠٩٢، ١٠٨٥، ١٠٨٤، ١٠٨٣، ١٠٨١
 • ١١٤٣، ١١٤١، ١١٣٧، ١١٣١، ١١٣٠، ١١٢٩، ١١٢٧، ١١٢٦، ١١٢٠، ١١١٥، ١١١٣
 • ١١٧٣، ١١٦٧، ١١٦٢، ١١٦١، ١١٥٥، (١١٥٣)، (١١٥٣)، ١١٤٨، ١١٤٧، ١١٤٤
 • ١٢١٤، ١٢٠٩، ١٢٠٧، ١٢٠٢، ١٢٠١، ١١٩٢، ١١٩٢، ١١٩١، (١١٩٠)، ١١٧٦
 • ١٢٥٩، ١٢٥٩، ١٢٤١، ١٢٣٧، ١٢٣٣، ١٢٣٣، ١٢٢٩، ١٢٢٧، ١٢٢٦، ١٢١٩، ١٢١٩
 • ١٣١٣، ١٣٠٧، ١٣٠٥، ١٢٩٧، ١٢٨٣، ١٢٧٧، ١٢٧٣، ١٢٧٠، ١٢٧٠، ١٢٦٢، ١٢٦٠
 • ١٣٥٥، ١٣٥٤، ١٣٥٠، ١٣٤٨، ١٣٤٧، ١٣٤١، ١٣٤٠، ١٣٣٦، ١٣٣٦، ١٣٣٥، ١٣١٥
 ١٣٨٤، ١٣٧٦، ١٣٧٠، ١٣٦٨، ١٣٦٢، ١٣٦٢، ١٣٦١، ١٣٦٠، ١٣٥٥
 ز (مخفف از) ٨٠، ٨٠، ٧٣، ٧٣، ٧٢، ٦٢، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٣، ٤٨، ٣٨، ٣٧، ٢٩
 • ١٦٦، ١٦٤، ١٥٧، ١٥٠، ١٤٤، ١٣٣، ١٢٥، ١١٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٥، ١٠٣، ٩٩، ٨٨، ٨٠
 • ٢٥١، ٢٤٩، ٢٤٤، ٢٤٠، ٢٣٢، ٢٢١، ٢١٩، ٢١٩، ٢١٩، ٢١٥، ٢٠٠، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٨
 • ٣٣٧، ٣٣٧، ٣٣٦، ٣٣٣، ٣٢٥، ٣٢١، ٣١٢، ٣١٠، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٦، ٣٠٢، ٢٩٧، ٢٥٩
 • ٤١٠، ٤٠٨، ٣٩٤، ٣٩٣، ٣٩١، ٣٩٠، ٣٨٧، ٣٨٢، ٣٧٦، ٣٦٩، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦١، ٣٣٨
 • ٤٧٧، ٤٧٦، ٤٧٥، ٤٦٧، ٤٥٧، ٤٥٣، ٤٤٨، ٤٣٧، ٤٣١، ٤٣٠، ٤٢٩، ٤٢٨، ٤١٨، ٤١٣
 • ٥٤٣، ٥٤٢، ٥٣٩، ٥٢٢، ٥١٩، ٥٠٠، ٤٩٩، ٤٩٧، ٤٨٩، ٤٨٦، ٤٨٥، ٤٨٣، ٤٨٣

۶۲۰، ۶۱۹، ۶۰۸، ۶۰۱، ۵۹۷، ۵۹۵، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۶۵، ۵۶۲، ۵۵۱، ۵۴۷، ۵۴۴
 ۷۱۵، ۷۰۹، ۷۰۷، ۶۹۲، ۶۹۱، ۶۸۷، ۶۷۳، ۶۶۱، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۵۳، ۶۴۰، ۶۲۶، ۶۲۰
 ۷۹۹، ۷۸۷، ۷۸۶، ۷۷۹، ۷۶۹، ۷۶۱، ۷۵۳، ۷۴۵، ۷۴۴، ۷۴۰، ۷۲۶، ۷۲۴، ۷۲۳، ۷۱۸
 ۹۰۷، ۸۹۷، ۸۸۵، ۸۷۰، ۸۶۵، ۸۵۸، ۸۳۳، ۸۳۸، ۸۳۷، ۸۳۱، ۸۲۳، ۸۲۰، ۸۱۸، ۸۰۲
 ۹۹۲، ۹۸۷، ۹۷۷، ۹۷۵، ۸۸۳، ۹۶۵، ۹۵۲، ۹۵۲، ۹۴۸، ۹۳۲، ۹۳۱، ۹۱۷، ۹۱۶، ۹۱۵
 ۱۰۹۷، ۱۰۹۵، ۱۰۹۳، ۱۰۹۲، ۱۰۹۱، ۱۰۷۷، ۱۰۷۰، ۱۰۷۰، ۱۰۵۷، ۱۰۳۵، ۱۰۱۲
 ۱۱۶۹، ۱۱۶۷، ۱۱۵۱، ۱۱۴۵، ۱۱۴۴، ۱۱۳۲، ۱۱۲۳، ۱۱۱۹، ۱۱۱۹، ۱۱۱۵، ۱۱۰۸
 ۱۱۹۸، ۱۱۹۷، ۱۱۹۴، ۱۱۸۹، ۱۱۸۳، ۱۱۷۹، ۱۱۷۹، (۱۱۷۵)، ۱۱۷۲، ۱۱۷۶
 ۱۲۴۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۵، ۱۲۳۴، ۱۲۳۴، ۱۲۳۱، ۱۲۲۷، ۱۲۱۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۰، ۱۱۹۸
 ۱۲۹۳، ۱۲۸۸، ۱۲۸۷، ۱۲۸۵، ۱۲۷۹، ۱۲۷۷، ۱۲۷۶، ۱۲۷۵، ۱۲۷۴، ۱۲۷۳، ۱۲۶۷
 ۱۳۲۴، ۱۳۲۳، ۱۳۱۸، ۱۳۱۵، ۱۳۱۱، ۱۳۰۹، ۱۳۰۹، ۱۳۰۷، ۱۳۰۴، ۱۳۰۳، ۱۳۰۲
 ۱۳۶۷، ۱۳۶۷، ۱۳۶۶، ۱۳۶۳، ۱۳۵۷، ۱۳۵۴، ۱۳۴۵، ۱۳۳۸، ۱۳۳۰، ۱۳۳۰، ۱۳۲۴
 ۱۳۸۴، ۱۳۸۰، ۱۳۷۸، ۱۳۷۸، ۱۳۷۷، ۱۳۷۳

ز - (مخفف - از - : ۶۸۳)

ازار (اسم) شلوار، پوشش : ۱۰۹۱

ازبَر (مکرر) بالاي، بر بالاي :

ازبَر : ۸۴۶، ۸۴۰، ۸۱۸، ۸۰۰، ۶۸۳، ۶۷۳، ۶۵۹، ۶۱۲، ۵۷۴، ۴۵۳، ۱۸۴، ۷۱، ۶۴

۱۰۹۹

زبر (مخفف ازبر) ۱۱۴۵

ازبَن (مکرر) کاملاً :

زبن (مخفف ازبن) ۶۸۷

ازبهر (حرف اضافه مرکب) (مکرر)

ازبهر : ۱۱۰

زبهر (مخفف ازبهر) ۹۵۲، ۸۹۷، ۲۹۷

ازپس : به دنبال (مکرر) ۱۲۳

ازپی : (حرف اضافه مرکب) (مکرر) ۶۹۰

ازدِر : شایسته :

ازدِر : ۶۳۲، ۲۵۴، ۲۵۴

زدر (مخفف ازدر) ۱۱۲۰

ازناگهان : بجای ناگهان (مکرر) ۹۰۶

اَزْهَر (اسم خاص) ۱۱۵۴

اُزدرها : ۱۰۳۹

اژدها کیش (صفت) ۸۷۰

اژهراک = اژدهاک

اژهراکا (— + الف اطلاق) ۱۰۳۱

اسپ

اسپ : ۷۴۲، ۷۳۲، ۷۲۹، ۷۲۰، ۶۵۸، ۵۹۲، ۳۹۹، ۳۶۰، ۳۵۳، ۳۴۹، ۳۴۴، ۲۵۷ ،

۱۳۲۴

اسپان (— + ان جمع) ۱۱۷۰، ۸۱۶، ۷۶۶، ۷۴۱، ۳۰۹، ۱۶۰

اسب دار (صفت بجای اسم) ۶۵۹، ۶۵۷

اسپردن : به کسی سپردن و تحویل دادن

اسپردیم (ماضی مطلق دوم شخص مفرد + م ضمیر پیوسته - بیواسطه)

۶۷۵

اِسپرغم : گیاه ، سبزه ، ریحان : ۱۱۷۰

اسپهبد

اسپهبد : ۴۸۰

اسپهبدان (جمع) ۹۷۴، ۹۳۸، ۳۱۶، ۳۰۳، ۲۶۳، ۱۸۹

اسپهبدی (حاصل مصدر) ۲۷۹

اُستا (مخفّف اُوستا) ۹۸۱،۹۳۵،۸۳۸،۲۲۲،۱۰۸
اِستادن (مخفّف ايستادن) نیز رجوع کنیده ايستادن

اِستاد (ماضی مطلق) ۶۳۰

بِاِستاد (ماضی مطلق) ۸۲۲

بِاِستَد (مضارع) ۳۸۱

نه اِستاد (ماضی مطلق منفی) ۵۵۱

نه اِستَد (مضارع منفی) ۳۷۱

اُستاد : ۱۱۹۹،۱۰۴۳

اِستام : ستام ، افسار

استامها (جمع) ۱۶۰

اِستَبَر (صفت) کُلفت : ۱۳۷۰

استخوان : ۲۲۷

استوار : محکم

استوار : ۱۲۵۴،۱۰۱۰،۹۶۹،۸۹۲،۷۲۲

استوار - : ۷۴۱

استوارش - (استوار - + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۱۳۶۲

استوار کردن : محکم کردن

استوار ... کن (فعل امر) ۱۳۶۲

بکردند ... استوار (ماضی مطلق) ۷۴۱

اسفندیار

اسفندیار : ۶۴۲،۶۲۱،۴۴۷،۴۰۴،۳۹۸،۳۲۹،۲۵۸،۲۱۹،۲۱۴،۲۰۴،۱۹۳،۳۲

۸۷۹، ۸۷۵، ۸۵۸، ۸۳۷، ۸۳۴، ۸۲۴، ۸۲۰، ۷۵۹، ۷۵۵، ۷۲۵، ۷۱۸، ۷۰۷، ۶۵۱، ۶۴۵

۱۰۱۰، ۹۹۹، ۹۹۶، ۹۹۴، ۹۲۱، ۹۱۸، ۸۹۷، ۸۹۲، ۸۸۸

اسفندیارش (- + ش ضمیر پیوسته : بواسطه) ۸۸۵

اسفندیارم (- + م ضمیر پیوسته : اضافه) ۶۴۸

اسفندیاری (صفت نسبی) ۳۷۳، ۳۶۷

اسکندر (اسم خاص) ۱۱۴۶

اش (ضمیر پیوسته) در:

اندازه اش (اضافه) ۸۶۵

حمله اش (بیواسطه) ۱۲۶۹

غمزه اش (اضافه) ۱۲۱۳

اشقر: سرخ موی، اسب سرخ: ۱۱۵۶

اصفر: زرد: ۱۱۴۰

اصل

اصلش (- + ش ضمیر پیوسته : اضافه) ۱۳۸۰

افتادن

افتاد (ماضی مطلق) ۷۲۰

- افتی (مضارع) ۱۲۴۳

بیفتاد (ماضی مطلق) ۵۳۹، ۵۱۷، ۴۱۳

آفدستا

افدستا - ۱۰۴۶

آفدستا کردن : ستایش کردن

کنم ... آفدستا (فعل مضارع) ۱۰۴۶

افراسیاب (اسم خاص) ۵۷۸

افراسیابی (صفت) ۲۵۲

آفرنگ : فَرّوشکوه و زیبائی: ۱۰۸۱

افروختن

افروختند (ماضی مطلق) ۸۰۷

بیفروزد (فعل مضارع) افروختن روی : ۱۱۲۴

- همی ... افروختم (ماضی استمراری) ۹۱۰

همی ... افروختند (ماضی استمراری) ۹۳۰

افزودن

میفزای (فعل نهی) ۲۵۰

افسانه : داستان ، قصه ، حکایت

افسانه‌ای (- + یا وحدت) ۱۲۷۰

افسر : تاج : ۱۲۸۰۰۹۵۲۰۷۷۸۰۵۹۲

افشاندن

بیفشاند (ماضی مطلق) پاک کرد : ۵۱۹

- افشانی (فعل مضارع) ۱۲۴۳

افگندن

افگند (ماضی مطلق) ۶۵۲۰۴۹۷

- افگند (ماضی مطلق) ۸۶۱

افگند (فعل مضارع) ۴۰۰۰۳۹۹۰۳۶۰۰۳۵۰۰۳۴۴۰۳۴۴

- افگند (فعل مضارع) ۶۱۷

افگنده‌بُد (ماضی بعید) ۷۱۶

افگنده‌بودند (ماضی بعید) ۵۱۸

افگنده‌شد (ماضی مجهول) ۵۴۰

افگنم (فعل مضارع) ۵۸۱

افگنند (فعل مضارع) ۳۶۵

- افگنی (فعل مضارع) ۱۰۵۰

افکنید (فعل امر) ۶۴۱

بفگند (فعل مضارع) ۳۶۴۰۱۸۱

بیفگند (ماضی مطلق) از خود دور کرد : ۹۷۷۰۶۰۴۰۲۰

بیفگنده (حالت وصفی بجای بیفگنده است) = (ماضی نقلی) ۱۱۳۵

بیفگنده باشد (ماضی التزامی) ۳۵۵

همی افگند (فعل مضارع) ۳۵۸

افگندنی (صفت بجای اسم) ۲۴۷

افگنده (قید) ۳۷۲

اقبال: بخت و طالع: ۱۲۱۴

اکنون: ۱۲۰۱، ۱۱۹۱، ۸۹۱، ۸۷۷، ۶۸۴

اگر

اگر: ۱۳۸۲، ۱۳۵۸، ۱۲۵۸، ۱۱۸۳، ۱۱۱۲، ۱۱۰۳، ۱۰۸۹، ۸۹۵، ۲۰۵، ۳۷

ا ر (مخفف اگر) ۱۲۵۰، ۱۰۷۷، ۴۱۹، ۲۶۶، ۲۲۸، ۸۹، ۸۲

ر (مخفف اگر) ۱۲۵۳، ۱۲۲۰، ۱۲۱۹، ۱۲۱۸، ۹۲۳، ۳۲۶، ۱۶۲

گر (مخفف اگر) ۵۸۰، ۵۵۹، ۵۵۸، ۴۲۶، ۴۱۱، ۳۲۵، ۲۸۴، ۲۲۲، ۱۵۷، ۱۲۱، ۴۷، ۲۸

، ۱۱۱۳، ۱۱۰۴، ۱۰۳۰، ۹۶۴، ۹۶۲، ۹۲۲، ۸۹۵، ۸۷۸، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۷۲، ۷۵۷، ۷۳۹، ۶۴۷

(۱۱۴۹)، ۱۱۸۱، (۱۱۹۶)، ۱۲۱۷، ۱۲۶۸، ۱۳۰۸، ۱۳۳۹، ۱۳۶۶، ۱۳۷۶

(۱۱۹۶)، ۱۲۱۷، ۱۲۶۸، ۱۳۰۸، ۱۳۳۹، ۱۳۶۶، ۱۳۷۶

گرش (مخفف اگرش) (- +) ش ضمیریوسته ، مفعول بیواسطه (۱۱۹۵

گرش (مخفف اگرش) (- +) ش ضمیریوسته ، مفعول بواسطه (۱۳۷۱

گرم (مخفف اگر م) (- +) م ضمیریوسته ، مفعول بواسطه (۱۰۶۸

گرم (مخفف اگر م) (- +) م ضمیریوسته ، مفعول بیواسطه (۱۱۷۷

اگرچه: حرف ربط مرکب

گرچه (مخفف اگرچه) ۱۰۳۰، ۸۷۳

الماس: ۴۷۶، ۳۴۱

ا م = م (ضمیریوسته) در

توام (ضمیریوسته - مفعول بواسطه) ۱۰۴۶

اما م: ۱۱۶۳

اَمّت

اَمّتان (جمع) ۱۰۴۴

امر: ۱۱۷۲

امروز: ۱۲۰۵، ۶۹۰، ۵۳۳

اُمید

امید: ۱۳۰۸

امیدی (- + یا ء وحدت) ۱۰۳۴

امیر

امیر: ۱۱۶۵، ۱۰۶۹

امیرا (- + الف نندا) ۱۲۵۸، ۱۰۲۵

انار: ۱۳۶۰

انباریدن : پُرکردن

بَیْنبارم (فعل مضارع) ۱۶۵

مَیْنبار (فعل نهی) ۲۶۴

انجمن : جمع ، جماعت ، مجمع

انجمن : ۹۶۷

انجمنها (جمع) ۹۴۶

اند : عدد از سه تا نه : ۹۷۸

انداختن

انداختن (مصدر) ۵۹۷

انداختند (ماضی مطلق) به معنی یکا بردند : ۵۶

بنداز (فعل امر) ۳۳۳

بندازدا (فعل مضارع + الف اطلاق) ۵۷۳

بینداخت (ماضی مطلق) ۱۳۵۰، ۷۲۱، ۵۸۸، ۲۲۵

بینداختند (ماضی مطلق) ۷۵۶،۵۲۲

بیندازد (فعل مضارع) ۳۸۳

اندازه

اندازه‌اش (- + شضمیرپیوسته اضافه) ۸۶۵

اندام : متناسب ، بنظم ، آراسته : ۸۰۹

اندر : حرف اضافه

اندر : ۱۸، ۳۹، ۶۴، ۷۲، ۷۸، ۸۶، ۸۸، ۹۷، ۱۰۸، ۱۳۴، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۶۶،

۲۷۷، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۱۶، ۷۲۵،

۵۵۰، ۶۱۸، ۶۳۰، ۶۳۰، ۶۴۷، ۶۵۲، ۶۹۱، ۷۵۱، ۷۵۱، ۷۷۵، ۸۰۶، ۸۹۷، ۹۰۴،

۹۲۱، ۹۵۵، ۹۶۱، ۹۷۶، ۹۷۹، ۹۷۹، ۱۰۰۸، ۱۰۱۰، ۱۰۱۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۵، ۱۰۸۴،

۱۱۰۰، ۱۱۰۰، ۱۱۰۹، ۱۱۲۲، ۱۱۲۸، ۱۱۳۶، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۷۶، ۱۱۸۰،

۱۱۸۸، (۱۱۹۶)، ۱۲۰۶، ۱۲۱۶، ۱۲۲۷، ۱۲۴۹، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۳۰۳، ۱۳۲۱،

- اندر : ۲۵۹، ۲۰۶

اندر (- + الف اطلاق) ۸۹۰، ۴۸۶

اندر آمدن : داخل شدن

اندر آمد (ماضی مطلق) ۹۹۸، ۸۲۰، ۶۳۱، ۵۵۶، ۵۴۹، ۴۸۶

اندر آید (فعل مضارع) ۶۹۵، ۳۶۷، ۳۳۹

اندر آیم (فعل مضارع) ۷۵۸

اندر آوردن : داخل کردن

اندر آر (فعل امر) ۸۲۹، ۸۲۹

اندر آر (فعل مضارع) ۲۲۹

- اندر آری (فعل مضارع) ۳۳۴

اندر آورد (ماضی مطلق) ۶۸۱

اندر آورده (حالت وصفی بجای آورده بود : ماضی بعید) ۵۴۹

اندرآوریش (فعل مضارع + شضمیرپیوسته مفعول بیواسطه) (۱۱۹۶)

اندرافتادن : سقوط کردن ، برزمین فروافتادن

اندرافتاد (ماضی مطلق) ۵۶۵،۴۸۳

— اندرافتاد (ماضی مطلق) ۴۱۴

اندربریدن : قطع کردن

اندربرید (فعل ماضی مطلق) ۷۲۶

اندرخور : شایسته : ۱۱۲۰،۸۰۵،۰۲۱۶،۱۳۰،۰۹۳

اندرخوردن : شایسته بودن

اندرخورد (فعل مضارع) ۸۷۱

اندرزمان (مکرر) در همان وقت : ۹۷

اندرشدن : وارد شدن

اندرشوید (فعل امر) ۱۷۴

اندرشکستن : شکسته شدن

اندرشکست (ماضی مطلق) ۷۷۰

اندرفتادن : افتادن در میان لشکرو جنگ کردن

اندرفتاد (ماضی مطلق) ۶۵۵،۵۵۰،۵۱۴

اندرگذشتن : طی شدن ، رد شدن

اندرگذشت (ماضی مطلق) ۸۳۱،۷۷۲،۷۵۰،۴۶۶

اندرگرفتن : شروع کردن

اندرگرفت (ماضی مطلق) ۸۹۹

اندرگرفتند (ماضی مطلق) ۹۹۵

اندرنوشته : طی شده ، درهم پیچیده : ۳۵۹،۳۴۶

اندرنهادن : کشیدن شمشیر و نیزه و مانند آن ، قراردادن ، گذاشتن ، حمله و هجوم بردن

اندرنهاد (ماضی مطلق) ۷۸۰،۷۴۷

اندرنهادند (ماضی مطلق) ۷۵۲

اندرون

اندرون : ۱۳۹، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۲۷، ۳۵۴، ۳۶۸، ۵۳۰، ۵۸۶، ۵۸۶، ۶۰۱، ۶۲۶، ۶۴۲

۱۳۷۸، ۱۲۶۲، ۱۰۰۴، ۱۰۰۲، ۹۱۳، ۸۹۷، ۸۷۹، ۸۲۰، ۶۵۳

اندرون - : ۶۱۱

اندرون شدن : داخل شدن، درزیرپرده شدن

اندرون شد (ماضی مطلق) ۶۱۱

اندک : ۴۰۶

اندمان (اسم خاص) ۲۷۱

اندوه

اندوه : ۱۰۱۹، ۱۰۳

اندوه - : ۴۳۰

اندوه خوردن

اندوه خوردن (مصدر) ۴۳۰

اندیدمان (اسم خاص) = اندمان : ۲۷۷

اندیشه : ۴۳۴

اندیشیدن

اندیشد (مضارع) ۱۰۳۳

آنْفَسْتُ : تار عنكبوت : ۱۳۷۳

انگشت : ۱۱۵۴

انگیختن

انگیختند (ماضی مطلق) ۵۴۳

انگیزم (فعل مضارع) ۶۹۱

انگیزاندن

انگیزند (فعل مضارع - مخفف انگیزاند) : ۵۶۲

انهزام: شکست، هزیمت: ۱۰۵۲

او ← نیز رجوع کنید به «اوی»

ا و: ۱۷۴، ۱۴۰، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۰۳، ۱۰۳، ۷۱، ۷۰، ۵۴، ۵۳، ۴۲، ۲۳،
۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۱، ۲۴۲، ۲۴۲، ۲۳۵، ۲۲۱، ۲۱۶، ۲۰۶، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۵، ۱۷۶، ۱۷۵
، ۵۱۱، ۵۰۹، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۰۰، ۳۹۶، ۳۷۹، ۳۷۷، ۳۶۱، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۰۴، ۲۸۵
، ۶۲۲، ۶۲۲، ۶۱۹، ۶۰۵، ۶۰۴، ۶۰۰، ۵۹۴، ۵۷۳، ۵۶۳، ۵۵۷، ۵۵۱، ۵۳۴، ۵۲۷، ۵۲۰
، ۷۴۹، ۷۱۹، ۷۰۶، ۶۹۸، ۶۹۷، ۶۸۶، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۷۱، ۶۶۶، ۶۵۹، ۶۴۶، ۶۲۶، ۶۲۴
، ۸۸۸، ۸۷۹، ۸۷۶، ۸۷۴، ۸۷۳، ۸۶۰، ۸۵۹، ۸۵۶، ۸۴۴، ۸۲۷، ۸۲۷، ۸۲۳، ۸۲۲، ۷۷۳
، ۱۰۰۷، ۹۹۰، ۹۷۸، ۹۷۷، ۹۷۲، ۹۶۸، ۹۶۵، ۹۵۸، ۹۴۵، ۹۲۷، ۹۱۶، ۹۰۱، ۸۹۴، ۸۹۴
، ۱۰۹۳، ۱۰۹۲، ۱۰۸۹، ۱۰۸۸، ۱۰۷۴، ۱۰۵۸، ۱۰۴۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۴، ۱۰۳۳، ۱۰۱۸
، ۱۱۸۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۰، (۱۱۴۹)، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۱۸، ۱۱۱۶، ۱۱۱۵، ۱۱۰۷، ۱۰۹۸
، ۱۲۸۲، ۱۲۶۰، ۱۲۵۹، ۱۲۵۹، ۱۲۵۵، ۱۲۵۰، ۱۲۳۰، (۱۲۱۵)، ۱۲۰۶، ۱۱۹۸، ۱۱۸۸
۱۳۸۰، ۱۳۶۷، ۱۳۶۶، ۱۳۴۳، ۱۳۴۳، ۱۳۴۲، ۱۳۴۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۳، ۱۳۱۲، ۱۲۹۶
و (مخفف او) ۱۰۸، ۱۰۱، ۹۸، ۸۸، ۷۸، ۷۴، ۵۷، ۵۱، ۵۱، ۴۸، ۴۵، ۴۱، ۳۸، ۳۷، ۱۸
، ۲۳۱، ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۰۸، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۵۱، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۱۵
، ۴۵۷، ۴۴۸، ۴۴۵، ۳۷۸، ۳۷۳، ۳۶۸، ۳۳۳، ۳۱۹، ۲۹۱، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۰
، ۶۶۷، ۶۶۱، ۶۵۰، ۶۴۹، ۵۹۵، ۵۸۳، ۵۸۲، ۵۷۳، ۵۶۳، ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۸۵، ۴۷۰، ۴۷۰
، ۸۸۸، ۸۸۰، ۸۶۴، ۸۵۹، ۸۴۸، ۸۴۸، ۸۳۳، ۸۲۹، ۸۲۸، ۸۲۶، ۸۲۴، ۸۰۷، ۷۲۲، ۶۹۹
، ۱۰۹۷، ۱۰۸۵، ۱۰۷۵، ۱۰۴۳، ۱۰۲۱، ۱۰۱۷، ۹۸۷، ۹۸۵، ۹۴۸، ۹۴۵، ۹۴۰، ۹۱۸، ۹۰۵
۱۳۷۳، ۱۳۷۰، ۱۳۵۵، ۱۳۳۵، ۱۳۰۷، ۱۲۴۹، ۱۲۴۸، ۱۲۳۸، ۱۲۲۹، ۱۲۱۷، ۱۱۱۳، ۱۱۱۲

اوج: فراز، بالا، بلندترین نقطه: ۱۳۲۲

۱ - اورمزد (اسم خاص یک پهلوان) ۴۸۵

۲ - اورمزد (ستاره مشتری) ۱۲۴۳

اورنگ: تخت، تخت پادشاهی: ۱۰۲۳، ۶۵۱

ا وفتادن

ا وفتاد (ماضی مطلق) ۷۵۱

ا وفتادست (ماضی نقلی) ۶۶۵

ا وّل

ا وائل (جمع) ۱۰۷۱

اوی = او (ضمیر شخصی منفصل سوم شخص مفرد) + نیز رجوع کنید به «ا و»

اوی : ۳۸۵،۳۸۵،۲۹۸،۲۳۷،۱۸۳،۱۷۷،۱۲۳،۱۲۳،۱۱۵،۱۱۵،۸۷،۴۸،۴۸،۲۹

، ۷۶۷، ۷۳۸، ۷۳۸، ۶۹۰، ۶۸۰، ۶۶۹، ۶۳۳، ۶۳۳، ۶۲۳، ۶۱۷، ۶۱۷، ۵۸۷، ۵۴۱، ۵۴۱

(دوبار) ۹۵۳، ۹۵۳، ۹۲۷، ۸۷۶، ۸۴۳، ۸۳۵، ۸۳۵،

وی (مخفف اوی) ۹۸۰، ۷۲۱، ۳۸۳، ۳۸۳

ای (علامت ندا و تعجب)

ای : ۵۶۸، ۵۳۱، ۵۲۳، ۴۴۱، ۴۲۵، ۴۰۹، ۴۰۷، ۳۳۴، ۳۳۲، ۱۴۸، ۱۳۵، ۱۳۰، ۹۸

، ۷۹۷، ۷۷۶، ۷۶۱، ۷۵۳، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۷۴، ۶۴۵، ۶۴۳، ۶۳۴، ۶۰۷، ۵۸۱، ۵۷۸

، ۱۰۳۵، ۱۰۲۶، ۹۶۲، ۹۶۱، ۹۶۰، ۹۵۵، ۹۲۵، ۹۲۴، ۹۰۵، ۸۹۲، ۸۷۵، ۸۶۸، ۸۵۰، ۸۲۴

، ۱۱۸۷، ۱۱۷۱، ۱۱۶۹، ۱۱۶۶، ۱۱۶۶، ۱۱۶۶، ۱۱۲۱، ۱۰۶۸، (۱۰۵۹)، ۱۰۴۹، (۱۰۴۸)

، ۱۳۶۳، ۱۳۴۸، ۱۲۳۹، ۱۲۳۹، ۱۲۱۲، ۱۲۱۰، ۱۲۰۹، ۱۲۰۲، ۱۱۹۳

۱۳۷۹، ۱۳۷۵

ی (مخفف ای) ۱۱۷۱

ایا (علامت ندا) ۱۲۹۰، ۱۰۲۲، ۱۰۳۱

ایارده : شرح و تفسیر زندا وستا : ۱۲۱۱

ایتاش (اسم خاص) ۷۹۸، ۵۵۹

ایج = هیچ : ۱۳۵۳، ۱۰۱۲، ۸۸۴، ۸۰۳، ۵۷۵، ۳۰۸، ۹۵

ایج کس (مکرر) ۵۷۵، ۹۵

ایدر : اینجا : ۱۱۰۸، ۱۱۰۸

ایدون : چنین : ۱۳۳۹، ۱۲۶۸، ۱۰۹۹، ۹۲۳، ۹۲۲، ۵۸۰، ۲۲۸، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۲۱، ۴۷

ایران : (اسم خاص) ۷۳۵، ۵۶۶، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۱۰، ۱۸۹، ۱۲۳، ۱۱۶، ۱۱۳، ۱۰۶

۱۰۱۵، ۱۰۱۲، ۸۸۲، ۸۲۷

ایران زمین : ۷۹۳، ۷۹۱، ۲۸۸، ۱۵۸، ۱۰۵

ایران سپاه : ۱۱۱

ایرانی

ایرانیان (جمع) ۱۰۰۲۰۷۸۴۰۷۶۱۰۷۵۲۰۷۴۲۰۵۱۷۰۳۵۵۰۱۶۸۰۱۱۲۰۸۳

ایرج (اسم خاص) ۲۰۱

ایرجی زاده : ۲۵۲

ایزد

ایزد : ۱۱۸۶۰۱۰۴۶۰۱۰۴۴۰۳۲۴۰۱۵۲۰۵۷۰۲۵

ایزدش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۶۲۴

ایزدپرست (صفت) ۸۳۸

ایزدی (صفت) ۶۱

ایستادن

ایستاد (ماضی مطلق) ۷۰۲۰۵۲۸۰۵۰۶

ایستادند (ماضی مطلق) قرار داد کردند : ۱۲۵

ایستادند (ماضی مطلق) ۹۸۶۰۷۳۸۰۶۳۳

مه ایست (فعل نهی) ۷۸۷

ایشان

ایشان : ۱۱۵۸۰۱۰۸۸۰۱۰۰۴۰۷۴۲۰۴۲۶۰۲۶۱۰۲۵۹۰۲۵۸۰۲۵۷۰۱۰۴

یشان (مخفف ایشان) ۵۷۶۰۵۶۵۰۵۵۱۰۵۴۴۰۲۷۴۰۲۶۱۰۱۹۸۰۱۶۹۰۱۲۵

۷۵۹۰۷۵۳۰۷۴۴۰۷۱۹۰۶۵۶۰۶۲۰

ای شگفت (مکرر) برای تعجب : ۵۲۳

ای شگفتی (مکرر) برای تعجب : ۷۵۳

ایمان : ۱۱۸۳

این (ضمیر یا اسم اشاره)

این : ۱۹۹۰۱۶۵۰۱۶۲۰۱۵۹۰۱۵۸۰۱۰۸۰۹۶۰۹۳۰۹۲۰۸۱۰۵۷۰۴۹۰۴۷۰۲۵۰۱۶

۵۷۹۰۵۷۹۰۵۷۶۰۵۷۲۰۴۷۷۰۴۳۵۰۴۱۸۰۴۱۱۰۳۸۷۰۳۲۶۰۲۳۴۰۲۲۱۰۲۱۲۰۲۰۴

۸۷۰۰۸۶۷۰۸۶۷۰۸۶۶۰۸۶۶۰۷۶۵۰۷۶۵۰۷۶۳۰۷۶۲۰۷۰۹۰۶۸۷۰۶۸۳۰۶۸۰۰۶۳۸

۱۱۲۲۰۱۱۱۱۰۱۱۰۹۰۱۰۸۲۰۱۰۸۲۰۱۰۳۷۰۱۰۱۱۰۹۵۵۰۹۵۴۰۸۹۳۰۸۹۰۰۸۸۳۰۸۸۲

۱۳۳۸۰۱۳۳۸۰۱۲۹۷۰۱۲۸۵۰۱۲۷۰۰۱۲۶۷۰۱۲۳۷۰۱۲۰۴۰۱۱۳۰

ین (مخفف این) ۱۵۱۰۱۲۵۰۱۱۹۰۹۷۰۹۵۰۹۴۰۹۱۰۸۴۰۶۹۰۵۹۰۴۴۰۳۹۰۲۱۰

۴۰۸۰۳۸۷۰۳۵۸۰۳۳۱۰۳۲۴۰۳۱۲۰۲۹۹۰۲۲۸۰۲۲۵۰۲۲۴۰۲۲۱۰۲۰۸۰۱۹۹۰۱۷۲

۶۲۴۰۶۰۱۰۵۵۹۰۵۵۴۰۵۴۸۰۵۴۴۰۴۸۱۰۴۷۷۰۴۳۱۰۴۲۹۰۴۲۸۰۴۲۴۰۴۱۰۰۴۰۸

۷۶۲۰۷۶۱۰۷۴۰۰۷۴۰۰۷۳۹۰۷۱۱۰۷۰۹۰۶۹۰۰۶۸۱۰۶۶۲۰۶۴۸۰۶۴۲۰۶۲۶۰۶۲۵

۱۰۰۱۰۹۸۸۰۹۶۵۰۹۵۶۰۹۲۸۰۹۲۱۰۹۱۳۰۹۰۵۰۹۰۴۰۸۶۷۰۸۵۵۰۸۴۹۰۸۳۳۰۷۸۷

۱۳۷۳، ۱۳۲۰، ۱۱۲۲، ۱۰۲۸

اینترنت : ۵۳۹، ۷۳۱

اینجا

اینجا : ۱۰۸۳، ۳۲۲

ینجا (مخفف اینجا) ۸۰

اینک : این است : ۹۵۷

ایوان : قصر : ۱۱۸۷، ۹۴۹، ۲۳۵، ۱۷۴، ۷۳، ۴۰

ب

با (حرف اضافه)

با : ۳۲۷ ، ۳۰۳ ، ۲۹۱ ، ۲۸۹ ، ۲۶۲ ، ۲۵۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۰ ، ۱۷۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۱ ، ۱۵۹ ، ۷۵
 ، ۹۳۲ ، ۹۳۲ ، ۹۳۲ ، ۹۰۸ ، ۸۸۴ ، ۸۸۲ ، ۸۳۰ ، ۸۱۶ ، ۷۷۱ ، ۶۸۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۱ ، ۵۱۱ ، ۴۹۵
 ، ۱۰۶۲ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۰۸ ، ۹۸۸ ، ۹۷۸ ، ۹۵۴ ، ۹۵۳ ، ۹۴۷ ، ۹۳۸
 ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۰۱ ، ۱۲۸۲ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۱۶ ، ۱۰۸۷
 با - : ۴۱۵

باب : بدر

باب : ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۰ ، ۹۵۲ ، ۸۶۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۳ ، ۶۶۲ ، ۵۰۱
 بابکش (- + کاف تحبیب + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۶۷
 بام (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۸۶ ، ۶۸۴
 بابلیان : ۱۰۶۵

(۱) باد :

باد : ۱۳۱۲ ، ۱۲۶۰ ، ۱۱۴۰ ، ۱۰۳۷ ، ۶۵۵ ، ۵۵۰ ، ۵۱۴ ، ۴۹۶ ، ۴۳۸ ، ۲۲۷

(۲) باد : به معنی آ : ۸۸۴ ، ۷۰۲

بادِ سرد (مکرر) ، به معنی آ : ۸۸۴

(۱) بار : مرتبه ، دفعه :

بار : ۱۳۶۶ ، ۶۶۹ ، ۵۷۶

باری (- + یاء وحدت) ۱۱۲۳

(۲) بار : میوه ، نتیجه ، شاخه ، بیخ و بن هر چیز .

بار : ۱۱۴۳

بار - : ۱۰۸۹ ، ۱۰۸۹

بارش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۴۱

(۳) بار : دلخوری ، کدورت : ۹۰۷

(۴) بار : اجازه ورود

بار - : ۸۱۹ ، ۸۰۱

باران : ۱۰۳۰

بار آوردن : میوه دادن

آرد بار (فعل مضارع) ۱۰۸۹ ، ۱۰۸۹

بار دادن : اجازه ورود دادن

بار داد (ماضی مطلق) ۸۱۹ ، ۸۰۱

باروی : دیوار، حصار : ۱۳۴۳

(۱) باره : اسب : ۵۹۷، ۵۹۰، ۵۸۲، ۵۷۳، ۵۶۲، ۵۰۴، ۴۹۷، ۳۹۶، ۳۸۵، ۳۱۴، ۲۶۵

۱۲۳۹، ۹۱۷، ۷۲۷، ۷۲۵، ۷۲۴، ۷۱۴، ۷۱۱، ۶۹۷، ۶۸۱، ۶۶۳، ۶۱۷، ۶۱۷، ۶۱۵

(۲) باره : دیوارقلعه، قلعه : ۱۲۰۶، ۸۰۶، ۷۸

(۳) باره : دفعه، مرتبه : ۵۶۸

بارهانگیز (صفت) سوار، سوارماهر : ۲۵۶

باریدن

باردهمی (فعل مضارع) ۴۷۶، ۳۴۱

بارید (ماضی مطلق) ۱۱۴۶

باریدن (مصدر) ۱۱۶۷

نباری (مضارع منفی) ۱۱۶۸

همی باریده (حالت وصفی بجای ماضی نقلی استمراری : همی باریده

است) ۱۱۴۱

باریک (صفت) ۶۸۸

(۱) باز : دوباره

باز : ۱۲۰۹، ۱۱۳۰، ۱۰۵۴، ۸۶۷، ۸۴۵، ۷۹۲، ۷۹۱، ۶۶۹، ۶۱۵، ۵۰۱، ۴۹۱

بازش (- + ش ضمیرپیوسته - بیواسطه) ۵۲۵، ۴۸۴

بازم (- + م اضافه برای اسمی پس از آن) ۱۳۵۷

(۲) باز (صفت)

باز - : ۱۸۷، ۱۵۶

(۳) باز : به، به پیش : ۷۹۴، ۷۶۷، ۷۴۸

(۴) باز : (اسم) مقصودبازشکاری است : ۱۲۰۷، ۱۲۰۷، ۱۰۳۳، ۱۰۲۶

بازار

بازارت (- + ت ضمیرپیوسته اضافی) ۱۳۷۵

بازآمدن

آید... باز (فعل مضارع) ۳۶۲

بازآمد (ماضی مطلق) ۷۸۸

بازآمدند (ماضی مطلق) ۱۰۴۴

بازآوردن

آوردباز (مضارع) ۶۹۸

بازآورد (ماضی مطلق) ۷۲۹

بازآورد (فعل مضارع) ۶۱۷، ۶۱۶، ۴۲۷

بازآوری (فعل مضارع) ۶۹۸
 بازآوریم (فعل مضارع) ۱۲۲
 بازآوریدن : (انتقام) کشیدن
 بازآورید (ماضی مطلق) ۷۳۲
 بازگردان : برگرداندن
 بازگرداندنشان (ماضی مطلق + شان ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۷۹۳
 بازگرفته (حالت وصفی بجای بازبرده است - ماضی نقلی) ۱۱۵۷
 بازگشتن
 بازجوی (فعل امر) ۶۸۰
 بازخسپیدن : افتادن ، غش کردن
 خسپید باز (ماضی مطلق) ۴۱۲
 بازخواستن : (- کین) : انتقام گرفتن
 بازخواه (فعل امر) ۶۸۵
 بازخواندن : فراخواندن
 بازخواندند (ماضی مطلق) ۱۰۲۲، ۲۷۰
 بازخوردن : برخوردار
 بازخورد (فعل مضارع) ۱۲۳۸
 بازخوری (فعل مضارع) ۱۲۳۸
 بازدادن :
 - ندادند ... باز (فعل ماضی منفی) ۵۶۴
 بازداشتن : دریغ داشتن ، نگه داشتن
 بازداشت (ماضی مطلق) نگه داشت : ۷۳۶
 ندارم ... باز (فعل مضارع منفی) دریغ ندارم : ۸۷۳، ۸۷۲
 نداریم ... باز (فعل مضارع منفی) ۷۴۰
 - همی داشتند ... باز (فعل ماضی استمراری) ۹۹۵
 بازشدن : برگشتن
 بازشد (ماضی مطلق) ۵۲۸
 بازفرستادن : برگرداندن
 فرستاد باز (ماضی مطلق) ۸۰۵
 بازکردن : گشودن
 بازکرد (ماضی مطلق) ۱۸۷
 بازکن (فعل امر) ۱۵۶

بازگشتن

بازگردد (فعل مضارع) ۳۸۲،۲۸۴

بازگردم (فعل مضارع) ۶۴۸

بازگشتن (مصدر) ۴۸۹

گشتند باز (ماضی مطلق) ۹۲۸

نگردیم ... باز (فعل مضارع منفی) ۷۴۰

بازو

بازوش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۱۳۷۰

بازیافتن

بازیافت (ماضی مطلق) ۱۲۸۸

باز: باج : ۸۳۸،۹۶،۹۵،۹۳،۳۸،۳۸ (شاید به معنی دعای آهسته مزداپرستان) ۸۳۸

باستان : قدیم ، کهن : ۹۴

باسهم (صفت) ترسناک : ۸۶۴،۶۵۱

باسیم وزر (صفت) ۱۶۰

باغ : ۱۱۷۹،۱۱۳۸،۱۱۳۶،۴۳۸

بآفرین : ستوده ، درخورستایش : ۴۶۸،۴۲۵،۴۰۴،۱۳۱

باقی - : ۱۳۵۳

باقی ماندن

نماند ... باقی : ۱۳۵۳

باک : ۶۲

(۱) بالا: بلندی

بالا : ۱۲۹۳،۱۲۹۳

بالا - : ۱۳۳۰،۱۳۲۲

(۲) بالا: قد و قامت

بالا : ۱۳۴۲،۱۲۵۱،۱۱۳۱، (۱۰۸۶)، ۱۰۶۶، ۱۰۶۶، ۵۴۱، ۷۲

بالاش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۳۱۱

بالاگرفتن : بلند شدن

بالا گرفت (ماضی مطلق) ۱۳۳۰،۱۳۲۲

با مداد : ۷۹۰

بامس : مقید و پابسته ، بدبخت دور افتاده : ۱۲۳۷

بامی (اسم خاص) لقب شهر بلخ : ۳۱۳،۱۸۰

بانگ

بانگ : ۱۳۵۴، ۱۲۰۶، ۸۹۹، ۶۸۲، ۶۵۲، ۶۴۲، ۵۹۸، ۳۰۹

بانگ - : ۷۲۸، ۳۳۵

بانگ برداشتن

بانگ برداشتن (ماضی مطلق) ۷۲۸

بانگ (کردن)

بانگ ... (کنند) (فعل مضارع) ۳۳۵

باهوش آمدن : بهوش آمدن

باهوش آمد (ماضی مطلق) ۴۱۵

(۱) بایستن: لازم بودن

باید (فعل مضارع) ۱۲۵۲، ۱۲۲۹، ۱۰۱۴، ۱۰۱۴، ۴۱۶، ۲۴۹

بایدا (فعل مضارع + الف اطلاق) ۸۹۱

بایدش (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - برای او - مفعول بواسطه) ۱۲۴۶

بایست (ماضی مطلق) ۸۰۴

بایستی (ماضی استمراری) ۱۱۹۹، (۱۱۵۰، ۱۱۵۰)

بباید (فعل مضارع) (۱۰۷۳)

نباید (فعل مضارع منفی) ۱۱۵۲، ۹۲۴، ۸۷۱

همی ... بایدت (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۸۲۴

(۲) بایستن (فعل کمکی)

باید (فعل مضارع) ۱۲۵۰، ۱۲۲۰، ۵۵۸، ۱۱۷، ۴۷، ۳۸، ۲۱، ۱۹

- باید - (فعل مضارع) ۲۶۱

بایدش (فعل مضارع + ش فاعلی) ۲۰۳

بایست (ماضی مطلق) ۷۹۹

بباید (فعل مضارع) ۱۳۶۱، ۱۰۹۸، ۱۰۰۹، ۸۶۵

ببایدت (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - بواسطه) ۹۲۷، ۳۲۱

ببایدش (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - بواسطه) ۱۱۸

نباید (فعل مضارع) ۱۰۳۴، ۸۶۳

نبایدت (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - بواسطه) ۶۹۶

بایستن : وجوه مصدری که با بایستن آغاز شده:

باید زیستن : ۱۲۲۰

باید سگالیدنا : ۵۵۸

باید گرفتن : ۱۲۵۰

بایدنوشتن : ۱۱۷
 بایست برسد ... به کار : ۷۹۹
 باید ... آراستن : ۱۰۰۹
 باید برید : ۸۶۵
 باید بسیجید : ۱۰۰۹
 باید داد داد : ۱۰۹۸
 باید ... دادن : ۱۱۸
 باید رفتن : ۹۲۷
 باید ... کردن ... شمار : ۳۲۱
 باید کفانیدن : ۱۳۶۱
 بار : برابر : ۱۰۶۴
 بُر : ۱۲۸۱
 پای : سَریا ، پایدار : ۲۴۲، ۱۵۰، ۳۶، ۲۱
 پَهر : پرند : ۹۷۱
 بُت :
 بت : ۱۱۶۹، ۱۱۶۹، ۱۰۴۹، ۹۹۱، ۸۳۶، ۸۲
 بتان (جمع) : ۱۱۷۹، ۸۳۶
 بتی (- + یاء وحدت) : ۱۲۳۰، ۱۲۲۹، ۱۲۱۳، ۱۱۰۱
 بتاب : تابدار : ۸۸۰
 بُت پرست
 بت پرستان : ۸۱۷
 بُتر (صفت تفضیلی) بدتر : ۱۱۶۰، ۸۶۴ ، ← نیز رجوع کنید به کلمه "بَد"
 بُتگر (صفت بجای اسم) : ۱۱۱۲، ۱۱۱۲
 بجز (مکرّر) : ۱۳۸۳، ۱۰۷۴
 بچه : ۱۳۸۰
 بخت
 بخت : ۱۲۸۰، ۱۲۵۱، (۱۰۸۰)، ۹۷۷، ۶۴۷، ۳۷۸، ۲۶۲، ۲۳
 بخت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) : ۹۲۵
 بختش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) : ۶۲۷
 بختش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) : ۳۵۱
 بخرد : عاقل : ۱۷۴
 بخش : قسمت ، نصیب
 بخش : ۴۸۱

بخشان (- + مان ضمیرپیوسته - اضافه) ۶۴۴

بخشاییدن : رحمت آوردن

ببخشای (فعل امر) ۱۲۶۶

بخشنده (صفت) ۵۷۴

بخشودن : عفوکردن

ببخشود (ماضی مطلق) ۱۱۵۸

نبخشودشان (ماضی مطلق منفی + شان ضمیرپیوسته ، مفعول بیواسطه)

۷۵۳

بخشیدن

ببخشید (ماضی مطلق) ۳۰۵،۲۷۴

بخشم (مضارع) ۱۵۹

بخشی (فعل مضارع) ۱۲۹۴

بد (صفت ، صفت بجای اسم) نیزرجوع کنید به بتر

بد : ۸۸۵، ۸۷۷، ۸۷۲، ۸۶۲، ۸۶۱، ۸۵۵، ۸۴۹، ۷۰۴، ۶۲۵، ۵۷۷، ۵۴۷، ۵۲۷، ۳۳۰،

۱۳۴۵، ۱۳۰۷، ۱۱۶۰، ۹۶۲

بد- : ۱۳۴۷، ۳۲۷

بدان (جمع) ۸۴۴، ۲۸

بدها (جمع) ۱۰۳۸

بدآهو : بداخلاق

بدآهوش (- بش ضمیرپیوسته - مفعول بواسطه) ۸۷۱

بدخو (صفت) ۱۱۶۹

بدخواه (صفت) ۱۱۶۸، ۳۷۰، ۲۹۴

بدرود

بدرود- : ۱۱۷۷

بدرودکردن

بدرودخواهی کرد (آئینده) ۱۱۷۷

بدسگال (صفت بجای اسم)

بدسگال : ۱۲۳۵

بدسگالان (جمع) ۶۱

بدسگالش : فکرید : (مکرر) ۸۸۵

بدکردن

بدکند (فعل مضارع) ۳۲۷

بدکن (صفت) بجای اسم

بدگنان (جمع) ۷۴۰

بدگیش (صفت) ۱۳۳۲، ۴۲

بدگمان (صفت بجای اسم) ۸۵۵

بدنمودن : بدنمودن (مصدر) ۱۳۴۷

بدی (حاصل مصدر) ۱۲۵۷، ۱۲۳۵، ۲۷۹، ۱۹۵، ۶۱، ۲۸

(۱) بُر: حفظ، ویر: ۱۱۵۵

(۲) بُر: میوه، نتیجه

بر: ۵۸۱، (۱۰۷۲) (۱۰۷۳)، ۱۱۳۰، ۱۱۳۶

بر - ۱۲۹۷

(۳) بر: سینه، بدن:

بر: ۱۱۲۶، ۱۱۰۲، ۳۹۹

برش (- + ضمیر پیوسته، اضافه) ۹۱۹، ۶۷۳، ۴۴۸

(۴) بر (حرف اضافه)

بر: ۸۳، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۴، ۷۰، ۶۹، ۵۶، ۵۳، ۴۹، ۴۴، ۳۹، ۳۴، ۲۷، ۲۴، ۲۱، ۱۵

، ۱۸۲، ۱۷۶، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۱۲، ۹۵، ۹۴، ۹۱، ۸۴

، ۲۶۰، ۲۵۷، ۲۵۰، ۲۵۰، ۲۴۲، ۲۳۹، ۲۳۵، ۲۱۸، ۲۱۸، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۴، ۱۸۴، ۱۸۳

، ۳۶۷، ۳۵۸، ۳۵۰، ۳۱۷، ۲۹۹، ۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۸۶، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۸، ۲۶۵

، ۴۰۸، ۴۰۲، ۳۹۲، ۳۹۲، ۳۹۲، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۷، ۳۸۷، ۳۸۳، ۳۸۳، ۳۸۱، ۳۷۸، ۳۷۳

، ۴۷۱، ۴۷۰، ۴۷۰، ۴۷۰، ۴۷۰، ۴۶۵، ۴۶۴، ۴۵۸، ۴۳۶، ۴۲۶، ۴۲۴، ۴۱۷، ۴۱۲، ۴۱۱

، ۵۴۰، ۵۳۶، ۵۳۱، ۵۲۴، ۵۱۵، ۵۰۰، ۴۹۸، ۴۹۸، ۴۸۷، ۴۸۲، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۷، ۴۷۷

، ۶۰۶، ۵۹۷، ۵۹۴، ۵۸۸، ۵۸۷، ۵۸۷، ۵۸۰، ۵۷۶، ۵۵۹، ۵۵۴، ۵۵۴، ۵۴۸، ۵۴۴، ۵۴۳

، ۷۲۱، ۷۲۰، ۷۱۴، ۷۱۱، ۷۰۱، ۶۸۸، ۶۸۶، ۶۸۱، ۶۷۵، ۶۷۳، ۶۴۹، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۱۷

، ۷۸۳، ۷۸۳، ۷۷۲، ۷۶۶، ۷۶۰، ۷۴۷، ۷۴۵، ۷۴۵، ۷۴۱، ۷۳۹، ۷۳۵، ۷۳۲، ۷۲۳، ۷۲۲

، ۸۷۷، ۸۴۹، ۸۴۵، ۸۳۲، ۸۳۰، ۸۲۹، ۸۲۶، ۸۲۱، ۸۱۰، ۸۰۷، ۸۰۶، ۸۰۱، ۷۸۷، ۷۸۷

، ۹۷۲، ۹۶۷، ۹۵۸، ۹۵۳، ۹۵۱، ۹۴۱، ۹۲۸، ۹۲۸، ۹۲۶، ۹۲۶، ۹۲۴، ۹۱۲، ۸۹۴، ۸۸۹

، (۱۰۵۹)، ۱۰۴۶، ۱۰۴۴ (۱۰۳۲) (۱۰۳۲)، ۱۰۲۳، ۱۰۱۸، ۱۰۰۱، ۹۹۱، ۹۸۸، ۹۷۷، ۹۷۵

، ۱۱۰۷، ۱۱۰۷، ۱۱۰۶، ۱۱۰۴، ۱۱۰۴، ۱۱۰۴، ۱۰۹۶، ۱۰۹۶، ۱۰۹۳، ۱۰۹۰، ۱۰۷۴، ۱۰۷۴

، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۴۵، ۱۱۴۱، ۱۱۳۹، ۱۱۳۶، ۱۱۳۱، ۱۱۲۱، ۱۱۲۱، ۱۱۱۸، ۱۱۱۷، ۱۱۱۳

، ۱۲۳۰، ۱۲۲۶، ۱۲۲۵، ۱۲۲۵، ۱۲۱۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۵، ۱۱۶۸، ۱۱۶۸، ۱۱۵۸، ۱۱۵۴، ۱۱۴۷

، ۱۳۲۷، ۱۳۱۴، ۱۳۱۴، ۱۳۱۲، ۱۳۰۲، ۱۲۸۳، ۱۲۷۲، ۱۲۶۶، ۱۲۶۳، ۱۲۴۳، ۱۲۳۳، ۱۲۳۳

۱۳۷۷، ۱۳۷۳، ۱۳۶۰، ۱۳۴۶، ۱۳۳۹، ۱۳۲۹، ۱۳۲۹

بر- : ۱۳۵۵، ۱۳۵۴، ۵۰۰، ۲۲۳

- بر- : ۸۶۲، ۶۲۵

(۵) بُر: بالای :

بُر: ۱۱۴۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۵، ۱۰۹۹، ۸۴۶، ۸۴۰، ۸۱۸، ۸۰۰، ۶۸۲، ۶۵۹، ۵۷۴، ۴۵۳، ۴۳۳، ۳۱۱، ۱۸۴، ۷۱، ۶۴

۱۱۴۸، ۱۱۴۷، ۱۱۴۵، ۱۰۹۹

برش : (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۱۲

(۶) بُر: پیش

بُر: ۱۰۹۱، ۱۰۲۸، ۱۰۲۸، ۷۹۷، ۷۶۷، ۶۷۱، ۴۸۵، ۳۶۹، ۱۷۶، ۶۷

برش : (- + ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۱۳۱۲

برابر: ۴۷۱

برادر

برادر: ۱۳۷۹، ۷۳۵، ۲۷۱

برادرت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۷۹

برادرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۳۲، ۶۲۹، ۲۷۶، ۱۹۲، ۱۱۳، ۵۲

۸۴۷، ۷۷۳

برادرم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۵۹۶، ۴۲۰

برآراستن

برآراست (ماضی مطلق) ۱۳۰۷، ۴۴۹

برآشفتن

برآشفت (ماضی مطلق) ۹۹۹، ۱۸۷

برآمدن

برآمد (ماضی مطلق) ۱۰۰۱، ۹۸۸، ۹۸۰، ۸۴۹، ۵۵۴، ۵۴۸، ۵۴۴، ۹۱، ۶۹، ۳۹

۱۳۵۴، ۱۲۸۹، ۱۲۷۶، ۱۱۹۲

برآید (فعل مضارع) ۱۳۸۳، ۱۳۷۶، ۳۸۹

برنایدا (فعل مضارع منفی + الف اطلاق) ۸۹۱

برآوردن

برآرد (فعل مضارع) ۱۰۲۷

برآورد (ماضی مطلق) ۱۳۱۱، ۷۳

- برآورد (ماضی مطلق) ۵۸۵، ۴۸۷

برآورده (حالت وصفی بجای برآورده ای - ماضی نقلی) ۱۱۸۷

برآورده (حالت وصفی بجای برآورده بودند - ماضی بعید) ۱۳۱۶

- برآورده (حالت وصفی بجای برآورده اند - ماضی نقلی) ۱۰۰۳

برآورده‌ام (ماضی نقلی) ۴۵
 برای (حرف اضافه) ۱۰۲۵
 برآی: سروصدا : ۱۲۷۵
 برافتادن : عارض شدن
 برافتد (فعل مضارع) ۳۸۸
 برافراختن
 برافراخت (ماضی مطلق) ۶۷۸
 برافراشتن
 برافراشته (حالت وصفی بجای برافراشته‌بود- ماضی بعید) ۳۱۰
 برافروختن
 برافروختند (ماضی مطلق) ۹۸۷۰۸۳۶
 برافروز (فعل امر) ۱۲۶۶۰۱۰۹۹
 برافروزی (فعل مضارع) ۱۱۸۹
 برافگندن : فروپوشانیدن، جهانیدن (اسب)، افکندن.
 برافگند (ماضی مطلق) ۱۲۲۱۰۷۳۲۰۷۲۰
 برافگندش (مصدر + شضمیرییوسته - اضافه) ۵۳۴
 برافگنده (حالت وصفی بجای ماضی نقلی - برافگنده‌ام) ۸۵۱
 برافگنده (حالت وصفی بجای ماضی بعید - برافگنده‌بود) ۷۷۳
 برافگندی (فعل ماضی مطلق) ۱۴۱
 برهمی افگندند (فعل مضارع) ۳۹۱
 برانگیختن : به جنبش درآوردن، به حرکت درآوردن، برپا کردن (گرد)
 برانگیخت (ماضی مطلق) ۷۰۵،۶۷۰
 برانگیختند (ماضی مطلق) ۵۱۵
 برانگیزد (فعل مضارع) ۳۷۳
 بر بستن : بستن
 بر بست (ماضی مطلق) ۶۶۰
 - بر بست (ماضی مطلق) ۱۴
 بر بسته شد (ماضی مطلق مجهول) ۵۴۵
 برتافتن : تاب مقاومت آوردن
 برنتابد (فعل مضارع منفی) ۱۶۴
 برج : ۱۳۴۳
 برجیس (اسم خاص) ۱۱۹۴، ۱۱۸۵

برجستن

برجه (فعل امر) ۸۹۵

برچیدن

برچند (فعل مضارع) ۴۰۳

برخ : بهره : ۵۳۸

برخاستن : بلندشدن

برخاست (ماضی مطلق) ۵۱۴

برخاستند (ماضی مطلق) ۷۴۳

برخیز (فعل امر) ۱۰۰۵،۸۸۹،۴۲۸،۲۱۳

گشت برخاسته (ماضی مطلق مجهول ؟) ۱۳۲۰

برخواندن : خواندن (به صدای بلند)

برخوانم (فعل مضارع) ۱۱۵۵

برخوردن : بهره‌مندشدن ، کامیاب شدن

برخوردن (مصدر) ۱۲۹۷

برخیره‌خیر (مکرر) از روی بیهودگی : ۹۲۴

بردار کردن

بردار ... کردمی (ماضی استمراری) ۲۲۳

برداشتن : بلندکردن، برگرفتن

بردارشان (فعل امر + ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۲۳۱

برداشت (فعل ماضی مطلق) ۵۲۱

- برداشتند (فعل ماضی مطلق) ۷۲۸،۵۹۳

بردوریدن: برگرد (فعل مضارع) ۳۷۶

بردريد (ماضی مطلق) ۷۷۴

بُردن

بُرد (ماضی مطلق) ۱۰۳۸،۷۲۷

ببردش (ماضی مطلق + ضمیر پیوسته - مفعول بیواسطه) ۲۱۷

ببردند (ماضی مطلق) ۷۹۲

بُرد (ماضی مطلق) ۱۰۹۵،۱۰۴۲،۱۰۳۱،۸۹۶،۸۰۰،۷۳۰،۶۰۴،۵۹۲،۵۲۱،۲۱۸

- بُرد (ماضی مطلق) ۲۳۰

بَرَد (فعل مضارع) ۱۳۶۳،۱۲۰۷،۳۸۵

بردست (ماضی نقلی) ۷۰۴

- بردش (مصدر مخم + ضمیر پیوسته - مفعول بیواسطه) ۷۹۹

بُردن (مصدر) ۳۰۶

- بُردنش (مصدر + شضمیرپیوسته - مفعول بیواسطه) ۹۷۰

بُردند (ماضی مطلق) ۹۸۶، ۹۷۵

بُردندش (ماضی مطلق + شضمیرپیوسته - مفعول بیواسطه) ۹۷۳

بُرده (حالت وصفی بجای برده باشد - ماضی التزامی) ۱۱۶۴

بُرده (حالت وصفی بجای برده بود - ماضی بعید) ۲۵۵

- بُرده ام (ماضی نقلی) ۹۶۲

- بَرَم (فعل مضارع) ۵۹۵

- بَرَنَد (فعل مضارع) ۷۸۲

بَرید (فعل امر) ۲۲۵، ۲۲۱، ۱۷۶

- مَبَر (فعل نهی) ۱۰۶۸

بردواندن : دواندن، ازروی جایی دواندن (اسب)

بردوانند (فعل مضارع) ۲۶۵

بِرَوِشَن : گرونده، موء من، پیرو

برروشان (جمع) ۱۰۲۸

بِرز : بلندی، بزرگی : ۴۱۳، ۴۰۱، ۲۶۰، ۸۳

بِرزدن

- برزد (ماضی مطلق) ۱۲۸۷

برزیگر

برزیگران (جمع) ۸۵۴

برسوی : بالای : ۴۰

بِرشدن : بالارفتن

برشد (ماضی مطلق) ۱۳۱۵، ۴۵۲، ۴۳۲، ۳۱۴، ۶۳، ۲۳

برشو (فعل امر) ۴۲۸

برشکستن

- برشکستند (ماضی مطلق) ۹۹۲

برشکفتن

برشکفت (ماضی مطلق) ۱۳۵۵

برفروختن : برافروختن

برفروزدهمی (فعل مضارع) ۵۷۱

برفشاندن : نثارکردن (جان)

برفشانم (فعل مضارع) ۱۲۵۸

برفگندن : انداختن (بردوش)

برفگند (ماضی مطلق) ۶۶۰

برق : ۱۳۲۵

برقرار (صفت) ۱۲۵۵

برکردن : بالا بردن

برکنیم (فعل مضارع) ۲۰۹

برکشیدن : از نیام درآوردن (شمشیر) ، بلند کردن (صدا و فریاد) ، بیرون

آوردن (سرازریق طاعت) ، مرتب شدن سپاه ، کشیدن (آه) ، کشیدن (کمان) .

برکشد (فعل مضارع) ۳۴۹

برکشید (ماضی مطلق) ۱۳۳۶ ، ۱۲۷۸ ، ۸۶۵

برکشیده شود (فعل مضارع مجهول) ۱۰۶۵

همی برکشید (ماضی استمراری) ۷۰۲

برکشیده

برکشیده - : ۱۰۹۰

برکشیده داشتن : کشیدن ، کار گذاشتن

دارد برکشیده (فعل مضارع) ۱۰۹۰

برکندن

برکنم (فعل مضارع) ۱۷۱ ، ۱۶۶

برکنند (فعل مضارع) ۴۱۸

برکنیم (فعل مضارع) ۲۰۹

همی برکنند (فعل مضارع) ۳۵۸

همی ... برکنند (فعل مضارع) ۳۳۵

برگ : ۴۱

برگذشتن : عبور کردن

برگذر (فعل امر) ۷۹۸

برگذشت (ماضی مطلق) ۸۳۱

برگرفتن : بلند کردن

برگرفت (ماضی مطلق) ۵۱۹

برگرفتش (ماضی مطلق + ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۷۷۹

برگرفتند (ماضی مطلق) ۹۲۹

برگزیدن

برگزید (ماضی مطلق) ۸۲۳ ، ۴۴۳ ، ۱۴۴

برگزید (مصدر مرخم) ۳۰۱
 برگزیدست (ماضی نقلی) ۱۲۳۱
 برگزیده (حالت وصفی بجای ماضی نقلی = برگزیده است) ۱۵۰
 برگزین (فعل امر) ۴۹
 برگزیده (صفت ، صفت بجای اسم) ۵۲۹،۳۶۳
 برگزین : برگزیده
 برگزینان (جمع) ۳۹۷
 برگزستوان : پوشش جنگی اسب : ۶۶۰،۴۷۰
 برگسستن : جدا کردن
 برگسل (فعل امر) ۹۶۲
 برگشادن
 برگشاد (ماضی مطلق) ۸۲۶،۵۰۰،۲۳۹
 برگشادیم (ماضی مطلق) ۲۵۰
 برگشتن
 برگشت (ماضی مطلق) ۹۷۷،۵۲۸
 برگشته شد (ماضی مجهول) ۱۰۳۸
 برگشتی (ماضی استمراری) ۷۰
 برمایون (اسم خاص) گامی است که فریدون راشیری داده
 برمایونا (- + الف اطلاق) ۱۰۳۶
 بُرنا : جوان : ۱۱۵۹
 بُرنبشته : (صفت) ۱۲۴۵
 بُرنده (صفت) ۱۳۲۵،۹۱۱،۵۱۲
 برنشانندن : نشان دادن (جواهر)
 برنشاندن (حالت وصفی بجای برنشاندن شد = ماضی مجهول) ۷۷
 برنشستن : سوار شدن
 برنشست (ماضی مطلق) ۱۳۱۶،۷۰۰،۶۶۱
 برنشست (مصدر مرخم) ۹۴۲،۶۹۷
 برنشستند (ماضی مطلق) ۴۶۸،۴۶۷
 برنشسته (حالت وصفی بجای ماضی بعید = برنشسته بود) ۶۵۴،۵۰۴،۴۹۲
 برنهادن : نهادن (روی)
 برنهاد (ماضی مطلق) ۱۲۰۸،۷۹۰،۳۰۵،۲۷۵،۲۴
 برنهاد (حالت وصفی بجای برنهادن است - ماضی نقلی) ۹۳۴

برنهاده کلاه (صفت) ۹۳۳

برنوردیدن: پیچیدن

همی برنورد (فعل مضارع) ۵۳۶

برون

برون: ۱۳۷۷

برون-: ۱۳۳۸، ۸۴۷، ۷۵۶، ۷۲۳

- برون - : ۹۲۳

برون آختن: بیرون آوردن (لباس)

برون آختند (ماضی مطلق) ۷۵۶

برون جستن

برون جست (ماضی مطلق) ۱۳۳۸

برون کردن: بیرون آوردن

برون کرد (ماضی مطلق) ۸۴۷، ۷۲۳

- برون کرده باشم (فعل ماضی التزامی) ۹۲۳

بره: حمل: ۱۴۹

برهنه

برهنه-: ۳۵۱

برهنه کردن

برهنه کند (فعل مضارع) ۳۵۱

برهون: حلقه، دایره: (۱۱۹۶)

بری (صفت) بیزار: ۱۲۳۵، ۱۲۳۴

بُریدن: قطع کردن، جدا کردن، طی کردن

بُئَرید (ماضی مطلق) ۴۹۷

بُرید (ماضی مطلق) ۱۰۰۰

بُرید (مصدر مَرَّع) ۸۶۵

بریدن (مصدر) ۱۳۵۰

می برید (ماضی استمراری) ۶۵۶

بُریده: جدا

بریده-: ۳۷۸

بریده کردن: جدا کردن (ازکسی)

بریده کند (فعل مضارع) ۳۷۸

بَرین (صفت) بالایی: ۱۳۱۱، ۲۰۹

بزار (صفت): بهزاری، خواروزار: ۷۷۳

بزرگ

بزرگ : ۹۷۶،۸۹۰،۵۴۹،۳۸۶،۳۷۲،۱۲۶،۲۶

بزرگان (جمع) ۱۲۱۲،۸۱۹،۷۳۵،۵۶۸،۳۱۶،۳۰۳،۱۴۱،۵۵

بزرگی (حاصل مصدر) ۱۰۲۳،۱۴۶

بزم

بزم : ۱۲۳۸،۹۴۶،۸۸۴

بزمش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه مقلوب) ۴۳۴

(۱) بس : بسیار ، بسیاری ، زیاد

بس : ۱۳۲۳،۱۳۰۴،۱۳۰۳،۱۲۴۱،۱۱۸۹،۱۰۹۴،۷۶۳،۵۴۷،۳۰۹،۳۰۹،۱۴۷

بسا (بس + ا) ۱۰۸۷

(۲) بس : فقط : ۱۰۰۴،۳۲۰،۴۶

(۳) بس : کافی

بس : ۱۱۲۲

بس : ۷۴۹

بُستان : ۱۱۲۹

بستن

ببست (ماضی مطلق) ۹۹۰،۸۷۸،۸۰۶،۷۰۰،۶۳۱،۲۲۰،۱۱۲،۸۸،۱۸

ببستست (ماضی نقلی) ۹۹۳

ببستش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۳۵

ببستند (ماضی مطلق) ۹۸۷،۹۷۷،۹۷۲،۹۶۹،۹۶۸،۲۹۷،۶۰

- ببستند (ماضی مطلق) ۷۳۹

ببسته (حالت وصفی بجای ببسته است = ماضی نقلی) ۳۵۲

ببستم (ماضی مطلق) ۸۳۸

ببند (فعل امر) ۸۹۴

ببندد (فعل مضارع) اسیرکند : ۳۶۹

ببندم (فعل مضارع) ۱۳۱۳،۱۱۲۶،۹۵۹

ببندید (فعل امر) ۹۶۵،۸۳

ببندیم (فعل مضارع) ۱۲۴

ببست (مصدر مرخم) ۲۵۷

- ببست (ماضی مطلق) ۱۲۰۸

ببستش (مصدر + ش ضمیر پیوسته - اضافه مقلوب) ۱۲۵۰

ببندد (فعل مضارع) ۸۷۷

مبندید (فعل نهی) ۷۶۴
 نبست (ماضی مطلق منفی) ۲۱۷
 نبستست (ماضی نقلی منفی) ۹۵۹
 نبندد (فعل مضارع منفی) ۲۰۷
 - همی بست (ماضی استمراری) ۸۳۴
 بَستور (اسم خاص) ۷۸۹ ، ۷۳۷ ، ۷۳۴ ، ۷۰۸ ، ۷۰۳ ، ۶۹۷ ، ۶۵۷ ، ۵۲۶ ، ۴۵۱ ، ۳۶۰ ، ۸۰۰ ، ۷۹۵
 بسته (قید) ۹۷۰
 بس ماندن : تاب مقاومت نداشتن
 ماندند بس (ماضی مطلق) ۷۴۹
 بَسَند
 بسند - : ۴۳۱
 بَسَند کردن : اکتفا کردن
 کن بَسَند (فعل امر) ۴۳۱
 بسی : زیاد ، بسیار : ۳۵۰ ، ۳۴۹ ، ۳۴۲ ، ۳۴۲ ، ۲۹۹ ، ۲۷۸ ، ۲۰۳ ، ۲۰۰ ، ۱۴۷ ، ۱۱۸ ، ۱۳۷۹ ، ۹۸۰ ، ۹۴۳ ، ۸۷۶ ، ۷۵۳ ، ۷۴۸ ، ۷۰۶ ، ۵۵۵ ، ۴۶۴ ، ۴۳۲ ، ۳۶۱ ، ۳۵۴
 بسیار : ۱۰۸۴ ، ۱۰۸۴
 بسیار شاخ : پُرشاخه : ۷۱ ، ۴۰
 بسیار بُر : پُرمیوه : ۷۱
 بسیچیدن : آماده شدن
 بسیچدهمی (فعل مضارع) ۱۳۶۸ ، ۸۷۵
 بسیچید (ماضی مطلق) ۶۹۳
 بسیچید (مصدر مرخم) ۱۰۰۹
 بَطن : شکم : ۱۰۷۰
 بفرمان : فرمانبردار : ۸۴۴
 بگریخته (قید) ۴۰۵
 بلا
 بلا : ۱۳۵۷ ، ۱۱۰۴
 بلایی (- + یا وحدت) ۱۲۸۵ ، ۱۱۶۰
 بلخ (اسم خاص) ۱۰۱۶ ، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۰ ، ۷۷۶ ، ۳۱۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۰ ، ۵۳ ، ۱۵
 بلند (صفت)
 بلند : ۱۳۳۹ ، ۱۲۹۴ ، ۶۵۴ ، ۵۷۸ ، ۷۰

بلندت (- + ش ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۱۲۸۵

بلندی (حاصل مصدر) ۱۲۸۰

بُست : شاکی، گله مند : (۱۰۴۸)

بُن : ته ، ریشه

بن : ۹۷۶، ۶۸۷، ۱۷۱، ۱۶۶

بن - : ۸۶۱

بناء : ۱۳۵۳، ۱۲۵۴

بُن افگندن : پایه نهادن

افگندبن (ماضی مطلق) ۸۶۱

(۱) بند : مقصود بندگشتی است : ۱۵۶

(۲) بند : زنجیر

بند : ۱۲۴۹، ۱۰۶۰، ۱۰۱۰، ۹۶۶، ۹۶۵، ۹۶۴، ۹۶۳، ۳۹۳، ۱۶۲، ۳۷

بندش (- + ش ضمیر پیوسته - مفعول بیواسطه) ۹۹۹

بندی (- + یاء وحدت) ۹۵۹

بنده

بنده : من : ۳۳۳

بنده - : ۱۷۰، ۱۶۸

بندگان (جمع) ۷۵۷، ۱۸۵

بنده کردن

بنده کردن (مصدر) ۱۶۸

کنم ... بنده (فعل مضارع) ۱۷۰

بنده نواز (صفت) ۱۲۹۰

بنده وار (قید) ۹۸۶

بنزدیک (حرف اضافه) (مکرر) ۵۴

بنفش : ۷۱۳، ۵۱۸، ۳۷۹، ۳۵۶، ۲۷۳

بنفشه : ۱۱۴۵

بُنگاه : جای بُنه و اسباب

بنگاهشان (- + شان ضمیر پیوسته اضافه) ۱۶۴

بنمودنی (صفت) ۲۴۷

(۱) بُنه : اصل (بجای بن) : ۷۸۰، ۷۲

(۲) بنه : توشه و ساز برگ : ۷۹۰، ۳۰۵، ۲۷۵

بنیز : همچنین : ۸۵۲

بود (صفت) بجای بوده : ۴۳۰

بودن

است (فعل مضارع) ۱۱۰۵ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۰ ، ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۴۷ ، ۸۱۳ ، ۶۳۸
۱۲۴۹ ، (۱۱۹۶) ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۰۶
۱۲۸۰ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۴۲ ، ۱۳۰۶ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۵۵
است (← ست) ۵۳۲ ، ۵۰۹ ، ۵۰۷ ، ۵۰۵ ، ۴۹۴ ، ۴۸۰ ، ۴۶۹ ، ۴۴۱ ، ۴۲۹ ، ۴۱۹ ، ۱۶۸
۹۲۷ ، ۹۱۹ ، ۹۱۸ ، ۸۹۰ ، ۸۸۱ ، ۸۷۹ ، ۸۷۷ ، ۸۷۰ ، ۸۶۷ ، ۸۲۵ ، ۶۱۶ ، ۵۷۲ ، ۵۷۰ ، ۵۶۰
۱۰۵۱ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۰۹ ، ۱۰۰۲ ، ۹۶۴ ، ۹۶۳ ، ۹۶۳ ، ۹۲۷
۱۲۷۰ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۴۸ ، ۱۲۰۱ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۳۷ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۶۷

استا (است + الف اطلاق) ۱۰۲۳

ام (فعل مضارع) ۹۶۳ ، ۵۷۴

ام (← م) ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۰۷ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۰۹ ، ۱۰۱۴ ، ۷۰۳ ، ۴۹۵ ، ۴۳۰ ، ۲۵

اند (فعل مضارع) ۱۱۵۱

اند (← ند) ۱۰۴۱ ، ۱۰۰۴ ، ۷۶۳ ، ۴۲۲ ، ۴۱۷ ، ۴۱۷ ، ۴۱۷ ، ۲۶۳

ای (← ی) (فعل مضارع) ۱۲۰۷ ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۶۷ ، ۱۰۴۶ ، ۹۶۳ ، ۸۲۵ ، ۳۳۱ ، ۱۴۳

۱۳۴۷ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۳۳

ای (← ئی) ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۱ ، ۸۹۵

اید (فعل مضارع) ۹۳۹ ، ۹۳۹

باد (فعل دعائی) ۱۲۸۶ ، ۱۲۳۵ ، ۱۲۳۵ ، ۱۰۴۵ ، ۱۳۶

بادا (فعل دعائی) ۱۳۳۲ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۱۴ ، ۳۳۲

بادات (فعل دعائی + ضمیر پیوسته ، اضافه مقلوب) ۹۰۳

باش (فعل امر) ۱۱۶۹ ، ۱۰۲۸ ، ۸۸۸

باشد (فعل مضارع) ۷۰۴ ، ۵۰۸ ، ۳۲۲ ، ۳۲۲ ، ۲۱۱ ، ۲۰۵ ، ۲۰۳ ، ۱۵۸ ، ۹۳ ، ۵۰ ، ۲۴

۱۳۸۱ ، ۱۲۵۶ ، ۱۲۵۵ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۳۴ ، ۱۰۳۰ ، ۱۰۲۶ ، ۹۴۰

باشند (فعل مضارع) ۱۲۴۲

باشی (فعل مضارع) ۱۲۹۶

باشیم (فعل مضارع) ۱۰۵۱

بباشد (فعل مضارع) ۳۸۸

بباشند (فعل مضارع) ۲۶۱

ببُود (فعل ماضی مطلق) ۸۸۶ ، ۶۸۷ ، ۶۲

ببود (فعل ماضی مطلق) ۹۱

ببوده (حالت وصفی بجای ببوده بود - ماضی بعید) ۸۵۵

بدن ← بودن

بُود (فعل مضارع) ۱۰۴۰، ۱۰۳۰، ۱۰۲۶، ۹۵۴، ۸۶۲، ۶۴۷، ۴۳۹، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۰،
 ۱۳۰۸، ۱۳۰۸، ۱۲۵۳، ۱۱۶۴، ۱۰۸۷، ۱۰۶۹، ۱۰۶۸، ۱۰۶۸، ۱۰۶۷، ۱۰۶۲، ۱۰۴۷
 ۱۳۵۸ (دوبار)
 بوذ (مصدر مرخم) ۱۰۳۴
 بود (فعل ماضی مطلق) ۲۰۲، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۸۸، ۱۴۵، ۱۱۸، ۶۶، ۴۰،
 ۵۴۱، ۵۱۲، ۵۱۱، ۴۹۹، ۴۶۶، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۳۰، ۳۱۸، ۳۱۸، ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۲۸۱
 ۱۰۹۴، ۱۰۹۱، ۱۰۷۰، ۱۰۴۳، ۱۰۱۳، ۹۱۴، ۹۰۰، ۸۵۸، ۸۵۷، ۷۹۵، ۷۸۵، ۶۴۲، ۶۰۱
 ۱۲۸۴، ۱۲۶۳، ۱۱۷۴، ۱۱۵۹
 بودش (فعل ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۹۸۴
 بودش (فعل ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۱۲۰۸، ۱۰۳۶
 بودشان (فعل ماضی مطلق + شان ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۷۶۹
 بود (← بُد) ۶۸۰، ۶۶۶، ۶۳۲، ۵۴۷، ۴۹۱، ۳۰۱، ۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۱، ۱۹۳، ۱۳۰، ۳۰
 ۱۳۴۳، ۱۱۱۴، ۱۰۴۴، ۱۰۱۶، ۹۰۱، ۸۹۷، ۸۹۳، ۸۰۴، ۷۸۶، ۷۸۴
 بودش (← بُدش) (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه مقلوب) ۹۰۳
 بودن (مصدر) ۱۳۲۹
 بودن (← بُدن) ۷۰۹
 بودند (ماضی مطلق) ۱۴۱
 بودند (← بُدند) ۹۸۹
 بودندی (← بُدندی) (ماضی استمراری) ۳۶
 بوده (حالت وصفی بجای بوده اند : ماضی نقلی) ۱۵۰
 بوده بود (← بوده بُد) (ماضی بعید) ۲۲
 بودی (ماضی استمراری) ۳۱۷
 بودی (← بُدی) (ماضی استمراری) ۸۲۷، ۷۸۷، ۷۳۸، ۶۳۳، ۵۹۵
 بودیم (ماضی مطلق) ۱۵۴
 بُوند (فعل مضارع) ۱۱۸۸
 بُوی (فعل مضارع) ۱۲۲۷
 بوید (فعل امر) ۱۷۴
 مباد (فعل دعائی منفی) ۱۲۸۵، ۱۲۸۵، ۱۲۰۵
 مبادا (فعل دعائی منفی) ۱۲۷۳
 مبادت (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه مقلوب) ۱۳۶
 نباشد (مضارع منفی) ۱۰۹۷، ۹۵۱، ۹۴۸، ۴۰۸، ۴۰۷، ۳۴۵، ۲۰۸، ۱۶۸، ۹۲
 نباشدت (- + ت ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۴۳۰

نباشم (فعل مضارع منفی) ۹۴
 نباشند (فعل مضارع منفی) ۴۲۶
 نباشیم (فعل مضارع منفی) ۶۹۶
 نبُود (فعل مضارع منفی) ۱۰۳۹، ۱۰۳۵، ۵۳۰
 نبود (فعل ماضی منفی) ۱۲۸۲، ۴۸۱
 نبودش (- + ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۱۲۷۹
 نبود (نَبُذ) ۱۳۴۳، ۸۲۸، ۲۹۶
 نبوده (بجای نبوده است) ۱۳۵۶
 نبودی (ماضی استمراری) ۱۳۱۱، ۱۲۱۸
 نبودی (ماضی مطلق) ۳۲۵، ۲۴۶، ۱۵۱
 نه‌ام (فعل مضارع منفی) ۱۱۲۰
 نیست (فعل مضارع منفی) ۱۰۰۴، ۸۷۹، ۸۶۸، ۶۴۴، ۶۱۴، ۴۲۹، ۴۲۹، ۳۲۰
 ۱۱۶۹، ۱۱۵۱
 نیستم (فعل مضارع منفی) ۱۱۲۱
 نیستی (فعل مضارع منفی) ۲۲۲
 نیستی (فعل مضارع سوم شخص مفرد = نمی‌بود) ۱۲۱۷، ۱۲۱۷، ۱۲۱۶، ۱۲۱۶
 ۱۲۲۰، ۱۲۱۹، ۱۲۱۸
 نیَم (فعل مضارع) ۱۳۷۵
 هست (فعل مضارع) ۱۳۸۳، ۱۲۹۳، ۱۱۶۹
 هستم (فعل مضارع) ۴۶
 همی بود (ماضی استمراری) ۹۱۶، ۹۱۳، ۷۵۰، ۶۸۱، ۲۱
 همی بودت (- + ضمیر پیوسته ، مفعول بواسطه) ۱۴۸
 بودنی (صفت) ۴۳۰، ۳۲۵
 بور : اسب : ۶۷۰، ۶۵۸، ۴۸۳، ۳۳۹
 بوستان
 بوستان : ۱۰۶۳
 بوستانان (جمع) ۱۱۳۶
 بوسعد (اسم خاص) ۱۱۴۸، ۱۱۲۴
 بوسفیان (اسم خاص) ۱۱۱۷
 بوسه : ۱۱۰۸
 بوسیدن
 بهوسید (ماضی مطلق) ۹۱۹

بيوسيد (فعل امر) ۱۷۹

بون: آسمان: ۱۰۹۹

بون = بُن : ۱۱۹۲

بونصرا (اسم خاص + الفنديه) ۱۲۴۱

بوی : ۴۳۸

بویه: آرزو: ۱۲۴۶

به (حرف اضافه)

به : ۷۹۰۷۸، ۷۷، ۷۲، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۶۳، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۴۳، ۳۸، ۳۶، ۲۹، ۲۴، ۲۳، ۱۵
، ۱۱۶، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۰۶، ۹۵، ۹۳، ۹۲، ۹۰، ۸۷، ۸۵، ۸۳، ۸۲، ۸۰، ۷۹
، ۱۸۲، ۱۷۴، ۱۶۷، ۱۶۵، ۱۶۵، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۳۹، ۱۲۹، ۱۲۳، ۱۲۱، ۱۱۶
، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۱، ۲۰۹، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۶، ۱۹۶، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۸۵، ۱۸۲
، ۲۶۹، ۲۶۶، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۵۹، ۲۳۴، ۲۳۴، ۲۳۱، ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۶
، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۰۱، ۲۹۸، ۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۴، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۴، ۲۷۷
، ۳۴۴، ۳۴۰، ۳۳۹، ۳۳۶، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۲۹، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۳، ۳۱۸
، ۳۷۴، ۳۷۰، ۳۶۷، ۳۶۵، ۳۶۵، ۳۶۰، ۳۵۷، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۶، ۳۵۴، ۳۵۳، ۳۴۸، ۳۴۴
، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۸۹، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۳۷۷
، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۸، ۴۲۶، ۴۲۵، ۴۲۳، ۴۲۱، ۴۲۱، ۴۱۹، ۴۱۹، ۴۰۹، ۴۰۶، ۴۰۵
، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۵۰، ۴۴۷، ۴۴۳، ۴۴۲، ۴۴۲، ۴۴۰، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۳۸، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۳۴
، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۹۲، ۴۹۲، ۴۸۹، ۴۸۶، ۴۸۶، ۴۸۰، ۴۷۳، ۴۶۸، ۴۶۷، ۴۵۳
، ۵۴۲، ۵۳۷، ۵۳۱، ۵۳۰، ۵۲۸، ۵۲۳، ۵۲۳، ۵۲۲، ۵۲۲، ۵۱۰، ۵۱۰، ۵۱۰، ۵۰۶، ۵۰۳
، ۵۸۹، ۵۸۶، ۵۸۶، ۵۸۱، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۸، ۵۷۸، ۵۶۱، ۵۵۰، ۵۴۹، ۵۴۷، ۵۴۶، ۵۴۳
، ۶۳۰، ۶۳۰، ۶۳۰، ۶۲۶، ۶۲۱، ۶۱۶، ۶۱۵، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۱۱، ۶۰۹، ۶۰۵، ۶۰۲، ۵۹۹
، ۶۶۰، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۲، ۶۴۸، ۶۴۵، ۶۴۵، ۶۴۱، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۱، ۶۳۱
، ۶۹۷، ۶۹۶، ۶۹۵، ۶۹۵، ۷۰۲، ۶۹۳، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۸۶، ۶۷۸، ۶۷۷، ۶۷۵، ۶۶۸، ۶۶۴
، ۷۵۷، ۷۵۵، ۷۵۳، ۷۴۵، (دویا ر) ۷۴۳، ۷۳۸، ۷۳۴، ۷۳۳، ۷۳۳، ۷۱۷، ۷۱۳، ۷۰۹
، ۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۹، ۷۷۵، ۷۷۳، ۷۷۱، ۷۷۰، ۷۶۸، ۷۶۸، ۷۶۳، ۷۵۹، ۷۵۹، ۷۵۸، ۷۵۷
، ۸۲۰، ۸۱۴، ۸۱۳، ۸۱۲، ۸۰۶، ۷۹۸، ۷۹۸، ۷۹۵، ۷۹۴، ۷۹۳، ۷۹۳، ۷۹۱، ۷۸۹، ۷۸۳
، ۸۴۶، ۸۴۳، ۸۴۲، ۸۴۱، ۸۴۱، ۸۳۶، ۸۳۴، ۸۳۱، ۸۳۱، ۸۲۹، ۸۲۹، ۸۲۳، ۸۲۱، ۸۲۱
، ۸۸۸، ۸۷۹، ۸۷۷، ۸۷۶، ۸۶۳، ۸۵۹، ۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۶، ۸۵۵، ۸۵۳، ۸۵۲، ۸۵۱، ۸۵۱
، ۹۳۱، ۹۳۰، ۹۲۹، ۹۲۵، ۹۲۳، ۹۲۲، ۹۱۱، ۹۰۹، ۹۰۳، ۸۹۷، ۸۹۶، ۸۹۵، ۸۹۵، ۸۸۹
، ۹۴۶، ۹۴۶، ۹۴۴، ۹۴۴، ۹۴۱، ۹۴۱، ۹۴۰، ۹۳۹، ۹۳۷، ۹۳۶، ۹۳۵، ۹۳۴، ۹۳۳، ۹۳۲
، ۹۹۰، ۹۸۹، ۹۸۶، ۹۸۵، ۹۸۵، ۹۶۸، ۹۶۷، ۹۶۶، ۹۶۲، ۹۶۲، ۹۵۹، ۹۵۸، ۹۵۷، ۹۴۷

، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۱ ، ۹۹۹ ، ۹۹۹ ، ۹۹۸ ، ۹۹۸ ، ۹۹۷ ، ۹۹۷ ، ۹۹۶ ، ۹۹۳ ، ۹۹۱ ، ۹۹۱
 ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۰ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۱۸ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۰۸
 ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۰
 ، (۱۰۸۶ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۶) ، ۱۰۸۱ ، (۱۰۸۰) ، ۱۰۷۷ ، ۱۰۷۴ ، (۱۰۷۳) (۱۰۷۲)
 ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۰۰ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۷ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۱
 ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۶ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۱۷
 ، (۱۱۴۹ ، ۱۱۴۹) ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۶
 ، ۱۱۸۶ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۳ ، ۱۱۸۰ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۱
 ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۲ (۱۱۹۶) ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۳ (۱۱۹۰) ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۸۷
 ، ۱۲۴۹ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۳ (۱۲۱۵) ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۱
 ، ۱۲۷۲ ، ۱۲۷۱ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۰ ، ۱۲۵۰
 ، ۱۳۰۰ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۲ ، ۱۲۸۹ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۷۴
 ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۰
 ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۶
 ، ۱۳۷۲ ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۶۶ ، ۱۳۶۲ ، ۱۳۵۹ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۳ ، (دوبا ر) ، ۱۳۵۲ ، (۱۳۵۱) ، ۱۳۴۷
 ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۳ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۵

به - : ۹۹۲ ، ۹۷۰ ، ۸۷۸ ، ۷۹۹ ، ۷۸۵ ، ۵۹۶ ، ۵۲۱ ، ۴۱۴ ، ۲۳۰ ، ۱۲۴ ، ۹۹ ، ۶۰ ، ۵۱ ، ۲۸
 ۱۲۴۳ (۱۰۲۴)

به - : ۳۳۴

به (← بد) ۲۶۱ ، ۲۳۱ ، ۲۱۳ ، ۱۹۹ ، ۱۹۸ ، ۱۷۳ ، ۱۵۱ ، ۱۴۳ ، ۹۸ ، ۴۵ ، ۲۵ ، ۱۷ ، ۱۵
 ، ۵۶۳ ، ۵۵۳ ، ۵۱۶ ، ۴۶۰ ، ۴۵۷ ، ۴۴۸ ، ۴۴۵ ، ۳۶۸ ، ۳۳۵ ، ۲۸۵ ، ۲۷۹ ، ۲۷۶ ، ۲۷۴ ، ۲۷۰
 ، ۶۹۹ ، ۶۹۶ ، ۶۷۱ ، ۶۷۱ ، ۶۶۱ ، ۶۵۵ ، ۶۴۲ ، ۶۲۵ ، ۶۰۹ ، ۶۰۱ ، ۵۹۴ ، ۵۸۳ ، ۵۸۲ ، ۵۷۳
 ، ۹۸۰ ، ۹۷۹ ، ۹۴۰ ، ۹۳۸ ، ۹۰۵ ، ۹۰۵ ، ۹۰۳ ، ۸۹۷ ، ۸۸۸ ، ۸۵۵ ، ۸۴۸ ، ۸۴۸ ، ۸۲۴ ، ۷۵۲ ، ۷۱۹
 ۱۳۲۰ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۶ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۰۳ ، ۱۰۹۶ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۲ ، ۹۸۱

به (صفت) خوب ، خوبتر

به : ۱۲۹۶ ، ۹۲۶ ، ۸۸۱ ، ۸۷۴ ، ۸۳۳ ، ۳۱۹ ، ۲۰۸ ، ۵۱ ، ۵۱

بهتر (- + تر علامت صفت تفصیلی) ۱۱۷۷

بها : قیمت ؟ : ۱۶۹

بهار

بهار : ۳۱۱

بهاران (جمع) ؟ : ۴۷۳

به جای : در حق (مکرر) ۹۰۹

به جای آوردن
 به جای آوردند (ماضی مطلق) ۹۹
 به چنگ آوردن
 به چنگ آوریم (فعل مضارع) ۲۸
 به خشم افتادن
 به خشم افتی (فعل مضارع) ۱۲۴۳
 به دار کردن
 به دار ... کنیم (فعل مضارع) ۱۲۴
 به در بُردن : خارج کردن
 به در بُردن (مصدر) ۹۷۰
 به در جستن : نجات پیدا کردن
 به در جسته بود (ماضی بعید) ۷۸۵
 به دست آوردن
 به دست آورد (ماضی مطلق) ۸۷۸
 به دین آمدن : ایمان آوردن
 به دین آمدند (ماضی مطلق) ۶۰
 بهر (حرف اضافه) ۹۵۲، ۸۹۷، ۷۶۶، ۲۹۷، ۱۱۰
 بهرام (اسم خاص) اسم ستاره ای است : ۱۲۴۳، ۱۱۹۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۴

به روی اندرافتادن : با صورت به زمین خوردن
 به روی اندرافتاد (ماضی مطلق) ۴۱۴
 بهره : قسمت : ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶، (۱۱۵۳، ۱۱۵۳)
 بهزاد (اسم خاص) اسم اسپ : ۷۰۵، ۷۰۰، ۶۹۹، ۵۰۶، ۴۶۹
 به زیر آوردن : سرنگون کردن ، بخاک انداختن ،
 آوردی به زیر (ماضی استمراری) ۵۹۶، ۵۲
 به سربردن : به پایان بردن
 به سربرد (ماضی مطلق) ۲۳۰
 بهشت :

بهشت : ۱۳۳۵، ۱۳۰۰، ۱۲۲۲، ۸۵۳، ۶۴۶، ۱۳۹، ۱۱۹، ۱۰۸، ۹۰، ۶۶
 بهشتیش (- + یاء وحدت + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۸۹
 بهشتی (صفت) ۱۲۲۲، ۱۲۲۱، ۱۱۹۵، ۱۱۳۷
 به کار آمدن : بدرد خوردن

به کار نیاید (فعل مضارع منفی) ۱۲۰۴

به کار بردن

برد ... به کار (مصدر مرخم) ۷۹۹

به کردار : مثل (مکرر) ۱۱۳۴

به گرد گرفتن : اطراف کسی را محاصره کردن

به گرد ... گرفتند (ماضی مطلق) ۵۲۱

به هم بر شکستن : برهم زدن

به هم بر شکستند (ماضی مطلق) ۹۹۲

بهمن (اسم خاص) ۱۲۳۹، ۹۹۳، ۹۳۲، ۹۰۳، ۹۰۱

بهی (صفت) خوب : ۲۴۴، ۲۰۸، ۶۷، ۵۰، ۵۰ (اسم) خوبی : ۱۲۵۷، ۱۲۳۵

بی (حرف اضافه)

بی : ۱۳۴۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۴، ۱۲۵۳، ۱۲۰۹، ۱۰۶۸، ۸۹۱، ۸۵۲، ۵۰، ۴۵

بی - : ۹۲۰، ۱۵۲

بیابان

بیابان : ۱۰۲۱، ۱۰۰۰، ۸۹۶، ۷۸۳، ۷۷۰، ۷۵۱، ۵۴۶، ۴۰۶

بیابانی (- + یاء وحدت) : (۱۲۱۵)

بیاراسته (قید حالت) ۲۹۰

بی پدرگشته (صفت) ۳۴۲

بی پر خاش (صفت) : خونسرد، ناخشناک ۱۲۶۴

بی پسرگشته (قید) ۳۴۲

بی توش (صفت) ۱۳۳۲

بیجاده رنگ (صفت) : به رنگ یا قوت ۱۲۳۲

بیچاره (صفت) ۱۱۵۸

بیچاره وار (قید) ۷۶۳

بیخ : ریشه : ۲۸۷، ۱۷۱، ۱۶۶

بیخبر (صفت) ۱۲۳۳

بیختن

می بیزد (فعل مضارع) ۱۲۶۰

بیداد : ظلم

بیداد : ۱۳۰۶

بیداد - : ۱۱۱۷

بیداد کردن : ظلم کردن

کند ... بیداد (فعل مضارع) ۱۱۱۷

بیدار

بیدار تان - : (- + تان ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۲۲۳

بیدار کردن

بیدار ... کردی (ماضی استمراری) ۲۲۳

بیدرفش (اسم خاص) ۱۲۶، ۱۸۰، ۲۸۰، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۹۵، ۳۹۹، ۴۵۶، ۵۷۷، ۵۹۱،

۶۰۴، ۷۰۴، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۲۷

بیر : صاعقه و طوفان : ۱۱۶۸

بیرون + نیز رجوع کنید به " بیرون "

بیرون : ۵۷۲، ۱۰۵۰

بیرون - : ۲۶، ۱۷۹، ۵۹۱، ۷۲۶، ۷۸۲

بیرون بُردن

بیرون برند (فعل مضارع) ۷۸۲

بیرون شدن : بیرون رفتن

بیرون شوید (فعل امر) ۱۷۹

بیرون کردن

بیرون کنیم (فعل مضارع) ۲۶

بیرون کشیدن : بیرون آوردن لباس و اسلحه

بیرون کشید (فعل ماضی مطلق) ۵۹۱، ۷۲۶

بی راه

بی راه - : ۱۵۲، ۹۲۰

بی راه کردن : از راه بدر بردن

بی راه کرد (ماضی مطلق) ۱۵۲، ۹۲۰

بیره (مخفف بی راه) : راه کج، در راه کج، بیراهه، نادرست

بیره : راه کج : ۱۰۱۲

بیرهان (جمع) نادرستان : ۹۰۶

بی زمانه : اجل نرسیده : ۶۳۶

بیستون (اسم خاص) ۴۶۹

بیش : زیاد تر

بیش : ۱۴۵، ۴۰۸، ۵۷۴، ۸۸۷، ۹۴۵، ۱۰۶۳

بیشتر (- + تر علامت تفضیلی) ۳۲۲، ۴۳۱

بی شک (قید) ۱۱۹۵

بی شمار (قید) ۷۹۹۰۷۱۰۰۷۰۷۰۵۲۷
بیشه : ۳۱۱، (۱۰۳۲)

بیضه : تخم مرغ

بیضه‌ای (- + یا وحدت) ۱۱۴۴

بی کران : بی انتها : ۱۵۹

بیگانه (صفت بجای اسم) ۱۲۳۷، ۱۸

بی گزند (صفت) : بی عیب : ۵۰۴

بی گمان : ۱۲۹۶

بی گناه (قید) ۹۹۳

بیگنه (مخفف بی گناه) ۱۳۵۶

بیم :

بیم : ۱۱۸۳، ۸۵۲، ۱۳۸

بیمش (- + ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۵۶

بیمار (صفت ، صفت بجای اسم) ۱۰۳، ۵۴ (۱۰۸۶)

بی مَر : بیشمار : ۷۹۹، ۷۰۷، ۳۰۲

بی مَره : بیشمار : ۷۵۲

بی هنر (صفت) ۷۲۷

بی هوش (صفت) ۴۱۴

بی هوش و توش (صفت) : ناتوان ، از حال رفته : ۵۴

بینایی : ۱۳۴۴

بی نبات : بی آب و علف : ۱۱۷۳

بی نیاز

بی نیاز : ۱۲۹۰

بی نیاز : ۸۷۲۰

بی نیاز کردن

کرد ... بی نیاز : (ماضی مطلق) ۸۷۲

بی یار (صفت) : بدون دوست : ۱۲۲۰

پ

پا (اسم) ۸۹۵،۸۲۹، نیز رجوع شود به پای

پاداش : ۱۲۵۷

پادافراه : جزای کار بد :

پادافراهی (- + یاء وحدت) ۱۲۵۷

پادشاه : ۱۳۴۸،۹۲۷

(۱) پادشاهی: سلطنت : ۸۰۴،۶۵۰،۴۲۸،۲۵۴

(۲) پادشاهی: مملکت : ۲۶۸

پاره پاره

پاره پاره - : ۱۲۱۳

پاره پاره کردن

کردست پاره پاره (ماضی نقلی) ۱۲۱۳

پاسبان

پاسبان : ۱۱۷۱،۱۱۷۱

پاسبانان : ۱۰۰۵

پاسخ

پاسخ : ۵۷۶،۱۷۹

پاسخ - : ۷۰۵،۲۱۳،۲۱۲

پاسخش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۱۷۸

پاسخش - (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه-) ۵۷۵

پاسخ دادن

پاسخ ندادند (ماضی مطلق منفی) ۷۰۵

نداد... پاسخ (ماضی مطلق منفی) ۵۷۵

پاسخ کردن

پاسخ کنش (فعل امر + ش ضمیر پیوسته، مفعول به واسطه) ۲۱۳

پاسخ کنم (فعل مضارع) ۲۱۲

پاسوخ = پاسخ : ۵۶۴

پاشیدن

پباشم (فعل مضارع) ۱۳۱۴

پاشید (ماضی مطلق) ۶۰۶
 (۱) پاک : ظاهر
 پاک : ۱۲۶۴۰۴۲۷۰۱۰۵۰۲۵
 پاکش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۴۸۳
 (۲) پاک : خالص : ۸۰۸۰۷۳
 (۳) پاک : کاملاً ، تمام : ۷۷۹۰۶۰۶۰۵۹۱۰۵۵۷۰۵۱۹۰۴۷۸۰۴۰۳۰۱۷۱۰۱۶۵ ،
 ۱۰۳۱۰۸۴۴
 پاک تن (صفت) ۷۳۷۰۳۱۷
 (۱) پاک دین (صفت) ۶۳۸
 (۲) پاک دین : به معنی دین پاک : ۸۴۹
 پاک رای (صفت) ۳۲۸
 پاک زاد (صفت) ۲۰۱
 پاکیزه : ۳۱۹
 پاکی (حاصل مصدر) ۱۰۶۱
 پالایش : آشفته ، پر آشوب : ۱۱۷۴
 پاوند : پا بند ، بندی که به پای گناهکاران می بندند : (۱۱۵۳)
 پای + نیز رجوع کنیده «پا»
 پای : ۱۲۵۰۰۹۶۹۰۹۶۸۰۸۹۵۰۷۸۵۰۶۲۰۰۶۱۹۰۶۰۶۰۵۶۶۰۳۰۸۰۲۶۶
 پای - : ۲۵۹
 پایم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۵۴
 پایان : ۱۳۳۸
 پای اندر آوردن : مقاومت کردن
 اندر آوند پای (فعل مضارع) ۲۵۹
 پایدار : ۱۲۵۳
 پایه : مقام ، مرتبه
 پایه : ۸۰۴۰۳۱۸
 پایه - : ۸۰۴
 پایه نهادن : مرتبه و مقام دادن
 پایه نهاد (ماضی مطلق) ۸۰۴
 پاییدن : مقاومت کردن ، ایستادگی کردن ، ایستادن درجائی ، ماندن ،
 مواظبت کردن ، اداره کردن
 بیای (فعل امر) ۶۱۴

پایی همی (فعل مضارع) ۸۹۰

مپای (فعل نهی) ۱۰۰۵۰۸۹۵۰۸۸۹

مپایند (فعل نهی) ۷۶۶

پُتک : ۳۳۸

پدر

پدر : ۶۹۸ ، ۶۵۹ ، ۶۵۳ ، ۶۵۲ ، ۶۵۰ ، ۶۰۹ ، ۵۴۱ ، ۵۲۸ ، ۳۹۲ ، ۳۹۲ ، ۳۴۲ ، ۲۳ ، ۲۳ ،

۹۵۷ ، ۹۵۶ ، ۹۵۴ ، ۹۵۰ ، ۹۴۹ ، ۹۴۷ ، ۹۳۷ ، ۹۲۶ ، ۹۲۶ ، ۹۲۲ ، ۹۰۹ ، ۸۵۰ ، ۷۹۸ ، ۶۶۵

۹۸۴ ، ۹۷۳

پدرت (- + ضمیر پیوسته اضافه) ۶۲۲

پدرش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۸۴۵ ، ۶۴۲

پدر داده (صفت) ۲۴

پدید

پدید - : ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۳ ، ۹۱۳ ، ۶۳۸ ، ۵۶۰ ، ۲۹۵ ، ۶۱ ، ۳۹

پدید آمدن : پیدا شدن

آمد ... پدید (ماضی مطلق) ۲۹۵

آید پدید (مضارع) ۵۶۰

پدید آمد (ماضی مطلق) ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۳ ، ۹۱۳ ، ۶۱ ، ۳۹

پدید آید (فعل مضارع) ۶۳۸

پدید آوردن : ایجاد کردن

پدید آرد (فعل مضارع) ۱۰۵۷

پدید آورد (فعل مضارع) ۱۰۵۷

پذیرفتن

پذیرفت (ماضی مطلق) ۶۷

نپذیرفت (ماضی مطلق منفی) ۳۷

پذیرفتن

بپذیر (فعل امر) ۴۸ ، ۴۳

بپذیرد (فعل مضارع) ۱۱۸۳

بپذیری (فعل مضارع) ۱۵۷

پذیرد (فعل مضارع) ۵۸

پذیرفت (ماضی مطلق) ۱۳۵۵ ، ۹۶ ، ۵۱

پذیرفتم (ماضی مطلق) ۶۱۸

پذیرفتم (ماضی نقلی) ۶۴۷

پذیرفتن (مصدر) ۶۱۸
 پذیرفتی (ماضی مطلق) ۱۴۰
 نپذیرد (فعل مضارع منفی) ۱۲۱
 نپذیری (فعل مضارع منفی) ۱۶۲
 پذیره

پذیره - : ۹۸۵،۹۸۲،۹۱۶،۸۸۰،۸۴۳،۷۰۶،۷۰۳،۲۸۱
 پذیره آمدن : به استقبال آمدن
 بیامدپذیره (ماضی مطلق) ۸۴۳
 پذیره نیامد (ماضی مطلق منفی) ۷۰۶
 پذیره نیاید (فعل مضارع منفی) ۷۰۳
 پذیره رفتن : به استقبال رفتن
 پذیره نرفتی (ماضی استمراری) ۲۸۱
 پذیره شدن : به استقبال رفتن
 پذیره شد (ماضی مطلق) ۹۸۲،۹۱۶
 پذیره ... شدن (مصدر) ۸۸۰
 پذیره شدند (ماضی مطلق) ۹۸۵
 پُر (صفت)

پُر : ۵۸۵،۵۸۵،۵۴۵،۴۸۳،۳۹۴،۳۳۹،۳۳۷،۳۳۷،۲۸۶،۲۸۶،۲۱۵،۱۱۵،۱۰۳،۶۲
 ۱۱۷۳،۹۷۵،۹۷۳،۶۰۰

پر- : ۶۸۳،۱۳۸

پرآشوب (صفت) ۱۱۷۴
 پراگندن

بپراگند (فعل مضارع) ۴۰۳
 پراگند (ماضی مطلق) ۶۴
 پراگنده (صفت) ۱۰۲۰،۱۲۲،۸۶
 پُراگنده کین (صفت) : پرازکینه : ۲۸۸
 پَران (صفت) ۱۲۸۹
 پراز آب کردن : اشک آلود کردن، پراشک کردن
 کردی ... پرز آب (ماضی مطلق) ۶۸۳
 پرخاش : ۱۳۲۴
 پُرخشم : ۳۷۴
 پُرخون : ۳۹۹

- (۱) پرده : ۱۱۲۵۰۱۰۵۳۰۷۷۸
- (۲) پرده : مقام موسیقی : ۱۳۶۹
- پُرژنگ : پرازچین و شکن : ۱۳۷۴
- پرستارِ رَقش : همچون پرستنده : ۹۳۷
- پرستنده : ستایش کننده ، پرستار ، مراقب
- پرستنده : ستایش کننده : ۷۴
- پرستنده‌یی (- + یاء وحدت) پرستار ، مراقب : ۱۰۱۷
- پرستیدن
- پرستید (مصدر مرخم) ۲۱
- پرستش : ۱۹
- پرستشکده : ۸۸
- پُرستیز (صفت) ۵۱۳۰۳۹۹
- پُرسیدن
- پرسید (ماضی مطلق) ۹۱۸۰۶۶۷۰۴۱۰۰۳۱۹
- پرسیدی (ماضی استمراری) ۶۶۴
- پُرکردن
- پر... کرد (ماضی مطلق) ۱۳۸
- پُرکرده (صفت) ۳۰۴
- پُرگَر : طوق مرّعی که پادشاهان برگردن می بسته‌اند : (۱۱۵۳)
- پُرگهر
- پرگهرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۵۹۲
- پرندآور : (شمشیر) جوهردار، (تیغ) گهردار
- پرندآورش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۵۰
- پرنده
- پرنده (صفت) ۱۳۴۳۰۱۳۱۲۰۱۲۴۸۰۹۷۱
- پرندگان (جمع) ۱۳۶۴
- پرنیانی (صفت بجای اسم) : مقصود شمشیر است : ۱۲۴۴
- پروا : فراغت و آسودگی : ۱۰۳۸
- پروردن
- پپروردیم (ماضی مطلق + م ضمیر پیوسته - مفعول بیواسطه) ۶۷۵
- پرورد (فعل مضارع) ۴۱
- پرورش داده (صفت) ۹۳۹

پروریدن

پروریده (حالت وصفی بجای پروریده است = ماضی نقلی) ۶۸۶

پروریده بنّا ز (صفت) ۵۰۱

پروین (اسم خاصّ) اسم ستاره ای است : ۱۱۶۲

پری : فرشته : ۱۲۳۴

پری چهره : زیبارو : ۱۱۰۱

پریدن

پرید (مصدر مرخم) ۱۰۲۶

پزشک

پزشکان (جمع) ۷۹۳۰۵۵

پزد : خون و جان : ۴۸۵

پژوهنده (صفت) جاسوس ، کارآگاه : ۱۰۱۶

پژوهنده راز (صفت) : جاسوس ، کارآگاه : ۱۰۱۱

(۱) پس : بعد

پس : ۳۷۲ ، ۳۶۶ ، ۳۶۳ ، ۳۶۰ ، ۳۵۲ ، ۳۴۹ ، ۳۴۸ ، ۱۶۳ ، ۱۵۲ ، ۹۷ ، ۶۳ ، ۵۹ ، ۵۷ ، ۳۰ ،

۶۷۰ ، ۶۲۱ ، ۶۰۸ ، ۵۷۷ ، ۵۲۹ ، ۵۱۴ ، ۴۵۴ ، ۴۴۴ ، ۴۰۸ ، ۴۰۱ ، ۳۹۸ ، ۳۹۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۴

۹۹۸ ، ۹۹۵ ، ۹۷۸ ، ۹۶۲ ، ۹۵۹ ، ۹۵۳ ، ۹۳۶ ، ۷۵۲ ، ۷۱۸ ، ۶۹۹ ، ۶۸۵ ، ۶۸۱

پش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۸۰۹

(۲) پس : دنبال ، عقب ، پشت سر :

پس : ۱۰۵۳ ، ۹۷۴ ، ۶۳۹ ، ۴۵۱ ، ۳۹۸ ، ۱۴۲ ، ۱۲۳

پش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۴۹۱

پس = پسر : ۷۳۴ ، ۷۱۸ ، ۷۰۰ ، ۵۹۰ ، ۵۲۹ ، ۵۰۲ ، ۴۷۹ ، ۳۴۳ ، ۲۴۱

(۱) پست : خوار : ۷۶۲

(۲) پست : هموار ، با زمین هموار : ۱۲۶۹ ، ۲۵۷

(۳) پست : ضد بالا

پست : ۱۲۹۳

پست - : ۵۶۵

پست کردن : بخاک انداختن

کرد پست (ماضی مطلق) ۵۶۵

پسر

پسر : ۹۵۲ ، ۹۵۰ ، ۹۴۰ ، ۹۳۴ ، ۹۲۶ ، ۹۲۶ ، ۹۰۹ ، ۹۰۳ ، ۹۰۰ ، ۴۶۳ ، ۳۹۲ ، ۳۹۲ ، ۳۴۲

۹۶۰ ، ۹۵۷ ، ۹۵۴

پسرت (- + شضمیر پیوسته - اضافه) ۳۸۵
پسرش (- + شضمیر پیوسته - اضافه) ۱۰۱۰

پسند

پسند - ۸۷۳، ۲۱۲

پسند آمدن

پسند آمد (ماضی مطلق) ۲۱۲

نیاید پسند (فعل مضارع منفی) ۸۷۳

پسندیدن

پسندند (فعل مضارع) ۹۵۱

نپسندد (فعل مضارع منفی) ۲۰۶

همی ... پسندد (فعل مضارع) ۸۷۷

پسندیده : مورد قبول ، مقبول : ۲۶۳

(۱) پشت : پشت سر ، گُرده ، نسب

پشت : ۱۳۷۴، ۱۲۵۱، ۷۴۸، ۵۶۲، ۴۵۱، ۳۹۸، ۸۸

پشت - : ۸۲

پشتش (- + شضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۷۰

پشت ها (جمع) ۶۳۹

(۲) پشت : تکیه ، پشت معنوی : ۳۷۷

(۳) پشت : عقب : ۴۶۲، ۲۸۴

(۴) پشت : روی «مانند پشتِ زین» : ۹۷۲، ۶۷۳، ۴۹۸

(۵) پشت : به معنی پشتیبان : ۱۹۴

پشت داشتن : پشت کردن

بدارید پشت (فعل امر) ۸۲

پشتی : پشتیبان : ۱۲۲۹

پگاه : صبح زود : ۱۳۱۵، ۷۸۹، ۲۹۲، ۲۶۸

پلاس : پشمینه ای که درویشان پوشند ، جامه کم بها : ۱۹

پلنگ : ۱۲۸۳، ۱۲۲۳

پلوک : تکیه گاه چوبین کنار بام ، محجر : ۱۲۰۶

پلید (صفت ، صفت بجای اسم) ۵۹۱، ۵۷۷، ۳۹۵، ۳۸۴، ۲۴۲

پناه : ۱۹۴

پنج (عدد) ۶۳۲

پنجه هزار (عدد) ۴۴۷

پند

پند : ۸۷۳،۱۶۲،۱۵۷،۸۱،۴۱،۳۷،۳۷

پند - : ۴۳۲۰۸۲

پنداشت : فکر ، پندار :

پنداشتی (- + یا وحدت) ۲۰۲

پنداشتن

پنداری (فعل مضارع) ۱۳۷۳،۱۱۴۱،۱۱۰۰،۱۱۰۰،۱۰۴۱

پنددادن

پداد ... پند (ماضی مطلق) ۴۳۲

(پند) ... دهد (فعل مضارع) ۸۲

پندگرفتن

بگیرید پند (فعل امر) ۸۲

پندنامه : ۱۷۲

پنهان

پنهان : ۸۴۴،۶۶۱،۵۸۸،۵۸۷

پنهان - : ۸۷۴

پنهان کردن

کردن ... پنهان (مصدر) ۸۷۴

پود : نخ افقی درپارچه ، مقابل تار : ۱۲۱۴

پوده : کهنه ، پوسیده : ۱۳۷۳

پور : پسر :

پور : ۷۹۴،۷۱۷،۷۰۳،۶۸۷،۶۵۷،۵۵۲،۵۲۶،۵۰۳،۴۶۵،۳۶۰،۱۹۶،۱۳۲،۱۰۰

۱۲۷۴،۹۸۸،۹۵۶،۹۵۱،۹۲۸،۹۱۴،۸۸۳،۸۶۴،۸۳۰

پورا (- + الفندا) ۹۰۵

پورزال : مقصود رستم است : ۹۸۸

پوشیدن

بپوشم (فعل مضارع) ۲۲۸

بپوشند (فعل مضارع) ۲۵۹

بپوشید (ماضی مطلق) ۶۶۱،۱۹

بپوشیده (حالت وصفی بجای بپوشیده است = ماضی نقلی) ۱۱۳۵

بپوشیده (حالت وصفی بجای بپوشیده بود = ماضی بعید) ۷۱۴

بپوشیده شد (ماضی مطلق مجهول) ۴۷۵

نبوشم (فعل مضارع منفی) ۴۲۳

بوشیدنی (صفت) ۲۴۷

پولاد : ۶۹۹۰۳۳۸

پهلوی : پهلوان

پهلوی : ۵۷۰

پهلوان (- + الفاندا) ۱۲۶۵

پهلوان : ۱۳۶۵۰۹۹۰۰۹۸۲۰۹۲۵۰۸۴۲۰۳۷۱

پهلوان پور : ۷۰۸

پهلوان زاده : ۹۷۸

پهلوانی (صفت) ۷۳۳

پهلوی : پهلوانی : ۸۲۷۰۷۱۴۰۳۶۴۰۲۵۲۰۱۴۲

پهنا : ۱۳۴۲۰۷۲

پهنانه : بوزینه ، میمون : ۱۳۷۴

(۱) پی : برای : ۶۹۰

(۲) پی : قدم : ۱۱۹۱

پیاده (صفت ، صفت بجای اسم ، قید)

پیاده : ۹۱۷۰۷۵۵۰۲۳۷۰۱۸۳۰۱۸۲۰۸۱

پیاده - : ۳۴۵

پیاده کردن

پیاده کند (فعل مضارع) ۳۴۵

پیام

پیام : ۷۹

پیامش (- + ش ضمیر پیوسته : بواسطه) ۲۸۳

پیچان (صفت ، قید) ۶۶۰

پیچیدن : تا کردن (نامه) ، بخود پیچیدن (از خنده یا از دردواندوه و وحشت)

پیچید (ماضی مطلق) ۱۷۳

پیچید (ماضی مطلق) ۱۳۲۱۰۱۳۰۲۰۸۹۹

- پیچد (فعل مضارع) ۱۲۷۳

- پیچدهمی (فعل مضارع) ۱۳۶۸

پیچیدن (مصدر) ۱۸۷

پیدا (صفت)

پیدا : ۱۳۱۱، ۱۲۰۱

پیدا - : ۱۳۰۴

پیداماندن

پیدانماند (ماضی مطلق منفی) ۱۳۰۴

پیر (صفت)

پیر : ۵۲۵، ۴۹۴، ۴۲۰، ۳۲۳، ۲۴۳، ۱۸۸، ۱۶۸، ۱۵۲، ۱۳۸، ۱۲۶، ۱۲۰، ۱۱۴، ۹۲

۹۸۴، ۹۴۷، ۹۲۵، ۹۲۴، ۹۱۷، ۸۹۳، ۷۳۱، ۷۲۶، ۶۴۷، ۵۷۷

پیران (جمع) ۹۵۴

پیرامن

پیرامنا (- + الف اطلاق) ۱۰۹

پیرگشته (صفت) پیرشده : ۶۰۹، ۵۳

پیروز (صفت ، قید ، صفت بجای اسم)

پیروز : ۷۲۹، ۵۲۸، ۴۰۶، ۳۶۲

پیروز- : ۸۱۲، ۷۶۸

پیروزرزم (صفت) ۹۴۶

پیروزکردن

پیروزکرد (ماضی مطلق) ۸۱۲

پیروزگر (صفت) ۸۵۰، ۴۰۹

پیروزگشتن

پیروزگشتن (مصدر) ۷۶۸

پیروزی

پیروزی : ۸۱۴

پیروزی (- + یا وحدت) ۷۶۹

پیسودنی : پایمال کردنی : ۲۴۷

(۱) پیش : قبل از : ۱۴۱

(۲) پیش : (قید) جلو ، مقابل

پیش : ۲۴۲، ۲۳۲، ۲۲۰، ۲۰۷، ۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۷۷، ۱۷۰، ۱۵۰، ۱۴۲، ۱۲۴، ۶۶

، ۴۸۱، ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۲۳، ۳۹۵، ۳۸۰، ۳۶۷، ۳۶۰، ۳۴۴، ۳۴۴، ۳۳۶، ۳۰۶، ۲۹۰، ۲۶۱

، ۶۲۰، ۶۱۹، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۷۲، ۵۶۱، ۵۴۹، ۵۳۴، ۵۳۳، ۵۲۸، ۵۰۹، ۵۰۶، ۴۹۸، ۴۸۶

، ۸۴۳، ۸۲۲، ۸۲۰، ۷۸۱، ۷۳۸، ۷۳۱، ۷۱۵، ۷۰۲، ۶۵۲، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۱، ۶۲۹، ۶۲۳

۱۱۸۴، ۱۰۰۳، ۹۸۶، ۹۷۴، ۹۶۸، ۹۶۶، ۹۳۱، ۸۹۰، ۸۶۳

پیش - : ۱۱۶۱،۷۴۶،۶۴۹،۶۱۷،۱۴۴

پیش (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۱۵۵

پیش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۹۳۰،۲۱۵،۳۶،۲۱

پیش (- + م ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۱۲۸

(۳) پیش (حرف اضافه) نزد ، در نظر ، مقابل : ۱۹۰،۱۸۰،۱۱۴،۱۰۴،۹۸

، ۸۸۸،۸۷۰ ، ۸۶۰ ، ۷۵۵،۷۴۹،۶۵۳،۵۸۰،۵۷۹،۵۷۹،۵۳۳،۴۲۳،۴۱۸،۲۸۲،۲۳۷

۱۳۵۲،۱۳۱۳،۱۰۱۸،۱۰۴۳،۱۰۱۸،۹۹۶،۹۷۳،۹۳۷

پیش آمدن

آمدش ... پیش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته - اضافه مقلوب) ۷۴۶

پیش افگندن : به جلو پرتاب کردن

پیش افگند (فعل مضارع) ۶۱۷

پیش خواستن : فرا خواندن

پیش خواست (ماضی مطلق) ۴۶۹

پیش خواندن

پیش خواند (ماضی مطلق) ۱۰۴

خواند پیش (ماضی مطلق) ۹۳۵

پیش داشتن : مقدم داشتن

داشت پیش (ماضی مطلق) ۱۴۴

پیش رفتن

پیش رفتن (مصدر) ۶۴۹

پیشرو (صفت) : پیش رونده : ۲۸۲

پیش کردن : گذراندن

پیش کردم (ماضی مطلق) ۱۱۶۱

پیشینی : قدیمی

پیشینان (جمع) ۸۳

پیغام : ۱۷۸

پیغمبر : ۸۵،۴۳ ، نیز رجوع کنید به پیمبر .

پیغمبری (حاصل مصدر) ۹۹۱،۱۱۶،۱۰۶

پیکار : ۱۳۲۴،۱۳۲۳،۱۲۵۸،۱۲۳

پیکان : سر آهین تیر

پیکان : ۱۳۲۸

پیکانهاشان (جمع + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۴۷۵

پیکر: نقش، شکل، اندام:

پیکر: ۱۱۴۲، ۱۱۴۲، ۱۱۱۲، ۴۹۴، ۲۴۳

پیکرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۴۹۴، ۲۴۳

پیکند (اسم خاص): شایدهمان پکن کنونی باشد: ۲۶۷

پیل

پیل: ۵۸۰، ۵۷۲، ۵۶۵، ۵۳۵، ۴۹۲، ۴۷۱، ۴۳۶، ۳۹۶، ۳۸۱، ۲۹۲، ۲۷۳، ۲۵۷، ۵۲

۹۷۲، ۹۷۱، ۶۲۸، ۵۸۰

پیلان (جمع) ۷۸۵، ۴۴۵، ۱۴۷

پیلی (- + یا وحدت) ۹۷۲

پیل پیکر (صفت) ۲۸۰

پیلوار: همچون فیل (از نظر تن و توش)

پیلوارش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۹۹۰، ۳۶۵

پیلواریش (- + یا نسبت یا اشباع کسره + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۸۸

پیلی (صفت) همچون فیل: ۴۴۸

پیما ن

پیما ن: ۹۹۲، ۹۹

پیما ن - : ۷۳۹، ۳۲۷

پیما ن بستن

ببستند پیما ن (ماضی مطلق) ۷۳۹

پیما ن کردن: عهد کردن

پیما ن کند (فعل مضارع) ۳۲۷

پیمبر

پیمبرش (- + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۵۷

پیمبرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۹۱

پیمودن: طی کردن

پیمود (ماضی مطلق) ۶۶۲

پیما ید (فعل مضارع) ۱۰۷۶، ۱۰۱۱

پیمود (ماضی مطلق) ۱۰۱۶

(۱) پیوسته: همیشه: ۱۲۳۴

(۲) پیوسته: وابسته:

پیوستگان (جمع) ۵۶۹

پیوند: وابستگی، اتصال: ۱۱۶۰

ت

ت (ضمیر پیوسته)

(در حالت اضافه) : آبت : ۱۰۵۶ ، اعدات : (۱۲۳۶) ، افعالت : ۱۱۶۶ ،
 بادات : ۹۰۳ ، بخت : ۹۲۵ ، برادرت : ۶۷۹ ، بفرمانت : ۴۰۹ ، پدرت :
 ۶۲۲ ، پسرت : ۳۸۵ ، پیشت : ۱۱۵۵ ، تیزخیزت : ۱۲۶۱ ، حسودت : ۱۱۹۴ ،
 حشمت : ۱۰۷۷ ، خاکت : ۲۲۶ ، دعویت : (۱۰۴۸) ، دلت : ۱۳۹ ، ۴۳۱ ، ۶۰۷ ،
 (۱۱۹۰) سرت : ۱۳۶ ، ۲۶۶ ، عدوت : ۱۱۷۰ ، کت : ۶۷۸ ، کشورت : ۱۶۳ ،
 ۸۲۹ ، گردنت : ۲۲۷ ، گوهر آگینت : ۱۰۴۰ ، مبادت : ۱۳۶ ، معنیت : (۱۰۴۸) ،
 نجندت : ۲۸۵ ، نیاکت : ۱۰۳۱ ، هوشت : ۲۲۶ ، بازارت : ۱۳۷۵ ،

تنت ۱۳۷۷ جوشنت ۱۳۷۷

(در حالت مفعول بیواسطه) ارجت : ۱۰۵۶ ، جادوت : ۱۵۲ ، خوانمت :
 ۱۰۴۷ ، هرگزت : ۳۳۰

(در حالت مفعول بواسطه) بیایدت : ۹۲۷ ، ۳۲۱ ، بگفتمت : ۸۸۱ ، بلندت :
 ۱۲۸۵ ، شاذیت : ۱۰۴۵ ، شیرینت : ۵۷۹ ، فرستمت : ۱۶۱ ، کنونت : ۸۳۸ ،
 گزندت : ۱۲۸۵ ، مهانت : ۱۵۰ ، میدانمت : ۱۱۷۰ ، نباشدت : ۴۳۰ ،
 نبایدت : ۶۹۶ ، نفرمایمت : ۳۳۰ ، هرچت : ۱۰۹۸ ، همی بایدت : ۸۲۴ ،
 همی بودت : ۱۴۸ ، هنوزت : ۸۲۸

(۱) تا (حرف ربط)

تا : ۶۴۰ ، ۶۳۶ ، ۶۳۵ ، ۴۳۷ ، ۳۸۷ ، ۲۸۵ ، ۲۷۲ ، ۲۲۴ ، ۱۸۳ ، ۱۶۳ ، ۷۶ ، ۶۵ ، ۴۹ ، ۴۶ ،
 ۹۱۳ ، ۹۱۰ ، ۸۶۱ ، ۸۴۲ ، ۸۱۰ ، ۸۰۷ ، ۷۸۷ ، ۷۸۲ ، ۷۵۰ ، ۷۴۸ ، ۷۱۹ ، ۶۸۲ ، ۶۷۶ ، ۶۴۰ ،
 ۱۰۹۱ ، (۱۰۸۰) ، ۱۰۷۵ (۱۰۷۳) ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۱۵ ، ۹۴۲ ، ۹۱۶ ،
 ۱۳۷۲ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۵ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۰۰ ، ۱۱۹۵ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۰۸ ، ۱۱۰۲

۱۳۷۹

تاش (- + ش ضمیر پیوسته ، مفعول بیواسطه) ۴۵

(۲) تا (حرف اضافه) ۹۰۳ ، ۷۹۷ ، ۷۱۵ ، ۷۰۱ ، ۶۷۱ ، ۶۶۲ ، ۶۰۶ ، ۵۹۹ ، ۲۴۸ ، ۲۳۷ ،
 ۱۲۳۴ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۱۸ ، ۱۱۹۱ ، ۱۱۸۷ ، ۱۰۴۹ ، ۹۷۹

(۳) تا : بمعنی عدد : ۱۳۷۵ ، ۱۳۱۱ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۴

تا بان : درخشان : ۱۲۷۷ ، ۶۷۶

تابانیدن : جلوهدادن

بتاباند (فعل مضارع) ۴۰۱

تابنده (صفت)

تابنده : ۶۱۱۰۴۵۳۰۳۱

تابنده‌ش (- ضمیر پیوسته در حالت اضافه) ۱۷۷

تابنده‌جان (صفت) ۳۱۷

تابه (حرف اضافه ، مرکب) (مکرر) ۱۳۱۱

(۱) تابیدن : نور افشانی کردن

بتابید (فعل ماضی) ۴۶۶

(۲) تابیدن : چرخ خوردن ، درنبرد گردیدن ، تاب آوردن

نتابید (فعل مضارع منفی) ۵۱۱

تابوت

تابوت : ۱۱۵۷۰۷۸۰

تابوت‌ها (جمع) ۷۸۱

تاج : ۶۴۹۰۶۴۸۰۶۳۲۰۶۲۷۰۶۰۶۰۶۰۲۰۳۷۸۰۲۶۲۰۱۷۷۰۱۷۶۰۱۴۳۰۱۳۵۰۲۴۰۲۴۰

۱۲۱۲ (۱۱۵۳) ، ۱۱۴۸۰۹۵۲۰۹۵۰۰۹۴۱۰۸۲۶۰۸۰۱

تاجدار (صفت) ۳۵۱

تاجور (صفت) ۹۴۰

تاختن

بتاز (فعل امر) ۷۹۷۰۴۴۵

بتازد (فعل مضارع) ۳۴۹

بتازید (فعل امر) ۵۹۹

تاختن (مصدر) ۱۳۷۸۰۶۷۱۰۵۹۷

تاختند (ماضی مطلق) ۵۳۴

تاختن‌ها (جمع مصدر) ۵۳۷

متازید (فعل نهی) ۷۶۵

همی تاخت (ماضی استمراری) ۷۱۱۰۶۶۳۰۵۸۷

همی تاختش (ماضی استمراری + ضمیر پیوسته فاعلی) ۷۱۹

همی تاختند (ماضی استمراری) ۵۲۲۰۴۷۷

همی تازد (فعل مضارع) ۳۹۶

تار (صفت) : تاریک : ۱۳۲۳

تاراج : ۱۰۵۵

تارک : فرق سر
 تارکم (- + م ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۱۶۲
 تاره : تار ، مقابل پود : ۱۲۱۴
 تاری : تاریک : ۲۶۵
 تاریک (صفت)
 تاریک : ۶۸۸۰۶۷۲۰۴۱۰۰۳۸۹
 تاریک تر (صفت تفضیلی) ۱۱۶۱
 تاریکی (اسم) ۸۳۱۰۳۰۸
 تازان (صفت) ۷۳۳۰۳۴۴
 تازگی : شادابی : ۱۳۵۵
 تازنده (صفت بجای اسم) به معنی اسب : ۸۹۶
 تازه : ترو شاداب و خوش و نو :
 تازه : ۱۱۴۷۰۳۳۲۰۱۲۱
 تازه - : ۱۰۷۱
 تازه کردن
 تازه کرد (ماضی مطلق) ۱۰۷۱
 تازی
 تازیان (جمع) ۱۶
 تافتن : تابیدن ، نور دادن
 بتابد (فعل مضارع) ۳۹۰
 بتافت (ماضی مطلق) ۱۲۸۸
 - نتابد (فعل مضارع منفی) ۹۹
 همی تابد (فعل مضارع) ۱۱۴۷۰۲۶۲۰۲۶۰
 همی تافت (ماضی استمراری) ۸۲۱
 همی تافتی (ماضی استمراری دوم شخص مفرد) ۱۴۹
 تاویدن : تابیدن ، روی آوردن
 بتاؤ (فعل امر) ۹۵
 تان (ضمیر پیوسته)
 (در حالت اضافه) شاه تان : ۸۱۴ ، کتفتان : ۱۶۷
 (در حالت مفعولی) بردار تان : ۲۲۳ ، بیدار تان : ۲۲۳
 تاؤیل
 تاؤیل - : ۱۰۴۳

تاویل کردن : تفسیر کردن
 تاویل کرد (ماضی مطلق) ۱۰۴۳
 تباه (صفت) نابود ، فاسد
 تباه : ۸۶۰،۶۸۴،۴۰۶،۱۳۷
 تباه : ۵۵۵،۵۵۲،۴۲۸،۳۲۶،۲۲۹،۱۶۳
 تباه کردن : از بین بردن
 بکردند ... تباه (ماضی مطلق) ۵۵۵
 کند ... تباه (فعل مضارع) ۳۲۶
 کنم ... تباه (فعل مضارع) ۲۲۹،۱۶۳
 مکن ... تباه (فعل نهی) ۴۲۸
 همی کردخواهدتباه (فعل آینده) ۵۵۲
 تباهی (اسم) ۱۲۷
 تبه (صفت) ← نیز رجوع کنیده تباه
 تبه : ۳۹۷
 تبه - : ۴۰۳
 تبه کردن ← نیز رجوع کنیده تباه کردن
 کند ... تبه (فعل مضارع) ۴۰۳
 تبیره : دهل ، طبل : ۷۶۸
 تخت : مقصود تخت پادشاهی است
 تخت : ۹۴۸،۹۳۱،۸۴۶،۸۰۰،۶۷۶،۴۱۵،۴۱۲،۳۷۸،۲۶۲،۱۷۶،۱۷۵،۲۳،۱۴،۱۴
 ۱۲۸۰،۱۲۳۹،۹۴۹
 تختش (- + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۹۷۷
 تخم : دانه : ۸۵۴
 تخمه : نژاد
 تخمه : ۲۰۱،۲۰۱
 تخمه ها (جمع) ۶۲
 تدبیر : ۱۳۶۸،۱۰۶۹
 تذرو : قرقاول : ۱۱۹۸
 تر : ضد خشک : ۱۱۰۷،۹۷۳
 ترس : بیم : ۱۲۸۵
 ترسا : مسیحی : ۱۰۴۰

ترسیدن

- بترس (فعل امر) ۱۱۹
 بترسد (فعل مضارع) ۱۳۷۶
 بترسم (فعل مضارع) ۹۰۶
 بترسیدم (فعل ماضی) ۱۱۲۹
 بترسیده‌بد (فعل ماضی بعید) ۵۶۴
 ترسم (فعل مضارع) ۱۲۶۱، ۱۱۱۵
 ترسیدمی (فعل استمراری) ۶۲۶
 مترسید (فعل نهی) ۶۴۴
 نترسید (فعل ماضی منفی) ۱۱۱۵
 نترسید (فعل مضارع منفی) ۶۴۰، ۶۳۶
 نترسیم (فعل مضارع منفی) ۱۲۳

تُرک

- ترک : ۱۱۹۱، ۷۱۷، ۷۰۴، ۵۵۸، ۵۰۰، ۴۹۶، ۴۴۱، ۳۸۳، ۳۴۵، ۲۸۳، ۲۷۸، ۲۴۳، ۲۲۵
 ترکان (جمع) ۴۰۵، ۳۶۵، ۲۶۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۰۰، ۹۵
 ۷۵۴، ۶۰۳، ۵۵۷، ۴۲۷
 تُرکان حَدِیْوُ: پادشاه ترکان : ۲۸۳
 تُرک : کلاه‌خود : ۶۹۵
 تُرگدار: مرد جنگجویی که خود بر سردار
 ترگداری (- + یا وحدت) ۵۶۱
 تُرنج: بالنگ : ۱۱۴۳
 ترنگا ترنگ : صدای برخورد اسلحه : ۳۳۹
 تَشَتَّر (اسم خاص) ستاره شیری: ۱۰۴۷، ۱۰۳۰
 تعویذ: دعائی که نوشته به گردن یا بازو بندند دفع چشم زخم را
 تعویذی (- + یا وحدت) ۱۱۲۶
 تفت: شتابان، گرم: ۷۵۴
 تقدیر: سرنوشت : ۱۱۷۲
 تکلّف
 تکلّفی (- + یا وحدت) ۱۲۰۱
 تگ: دویدن : ۴۹۲
 تگرگ : ۴۷۳
 تگین: پهلوان، شجاع

تگینان (جمع) ۷۱۰،۷۰۶،۵۶۸،۲۶۹،۲۱۳،۱۰۴
تل : هرا نچه که بر روی هم ریخته ، خرمن کرده باشند : ۵۸۶
تلخ

تلخ : ۱۱۹۷،۱۱۹۷،۵۳

تلخ - : ۷۷۶

تلخ کردن

کرده تلخ (ماضی نقلی = تلخ کرده ای) ۷۷۶

تمام : کامل : ۱۰۵۴

تموز : ماه رومی مطابق تیرو مرداد : ۱۳۷۹

تن : بدن ، شخص

تن : ۷۲۶، ۶۸۸، ۶۵۱، ۶۴۳، ۵۷۸، ۴۹۲، ۴۸۳، ۴۱۸، ۳۷۲، ۳۶۵، ۱۵۵، ۱۳۶، ۱۲۵ ،

۱۳۷۸، ۱۳۵۰، ۱۳۳۲، ۱۲۶۰، ۱۲۵۱، ۱۱۹۳، ۱۱۶۶، (۱۰۸۶)، ۹۹۰، ۹۵۲، ۷۵۹، ۷۴۰

تنت (- + ت ضمیر پیوسته اضافه) ۱۳۷۷

تنش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۱۳۷۱، ۵۸۹، ۵۸۱، ۴۰۰، ۲۰۹

تنها (جمع) ۳۴۰

تُنْبُل : افسون ، جادو ، مکرو حیل : ۱۱۸۱، ۱۰۹۷

تند (صفت) ، بلند : ۱۳۴۳، ۱۲۷۰، ۱۱۷۶، ۱۰۳۷

تندی (اسم) تیزی ، بلندی : ۱۳۴۲

تَنَدِیس : مجسمه ، نقش در کوه : ۱۳۶۶

تُنْک : نازک : ۱۲۶۳

(۱) تنگ (صفت)

تنگ : ۷۴۴

تنگ - : ۲۸، ۲۷

(۲) تنگ (اسم) مقصود تنگ اسب است : ۷۴۱

تنگ آوردن : به ستوه آوردن و به تنگ آوردن

تنگ آوریم (فعل مضارع) ۲۸

تنگ داشتن : در مضیقۀ داشتن ، (جهان را) بر کسی چون زندان کردن

نداریم تنگ (فعل مضارع منفی) ۲۷

تنگی (اسم) ۹۷۹

تنومند (صفت) ۱۲۸۱

تنها (قید) ۹۹۷

تنیدن

تنیده (فعل ماضی نقلی سوم شخص مفرد با حذف «است ») : ۱۳۷۳

تو (ضمیر منفصل دوم شخص مفرد)

تو : ۲۴۹،۲۴۶،۱۷۲،۱۵۹،۱۵۷،۱۵۳،۱۴۳،۱۴۰،۱۰۱،۹۹،۹۹،۹۸،۹۳،۴۸،۴۳،
۴۲۸، ۴۱۳، ۴۰۸، ۳۷۴، ۳۴۱، ۳۳۵، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۳۱، ۳۲۰، ۲۸۴، ۲۷۹، ۲۶۴، ۲۵۰،
۸۹۱، ۸۹۰، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۲۵، ۷۸۰، ۶۹۸، ۶۸۰، ۵۷۹، ۵۳۶، ۵۰۹، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۶۹،
۱۰۴۵، ۱۰۳۱، ۱۰۲۷، ۱۰۲۷، ۱۰۲۵، ۱۰۲۴، ۹۶۳، ۹۶۲، ۹۶۰، ۹۳۰، ۹۲۶، ۹۲۲، ۹۰۸،
۱۰۶۴، ۱۰۶۳، ۱۰۶۲، ۱۰۶۱، ۱۰۶۱، (۱۰۵۹)، ۱۰۵۷، ۱۰۵۷ (۱۰۴۸)، ۱۰۴۷، ۱۰۴۶،
۱۱۴۱، ۱۱۳۷، ۱۰۹۷، ۱۰۹۷، ۱۰۸۱، ۱۰۸۱، ۱۰۷۹، ۱۰۷۹، ۱۰۶۸، ۱۰۶۸، ۱۰۶۶، ۱۰۶۵،
(۱۱۵۳، ۱۱۵۳)، ۱۲۰۷، ۱۲۰۵، (۱۱۹۶)، ۱۱۹۴، ۱۱۸۶، ۱۱۷۴، ۱۱۷۲، ۱۱۷۲، ۱۱۶۷، (۱۱۵۳، ۱۱۵۳)،
۱۲۵۹، ۱۲۴۰، ۱۲۳۸، (۱۲۳۶)، ۱۲۳۵، ۱۲۳۵، ۱۲۳۳، ۱۲۳۳، ۱۲۱۳، ۱۲۱۰، ۱۲۰۹،
۱۲۹۳، ۱۲۹۳، ۱۲۹۱، ۱۲۹۱، ۱۲۸۶، ۱۲۸۶، ۱۲۸۶، ۱۲۷۴، ۱۲۷۳، ۱۲۷۳، ۱۲۵۹،
۱۳۷۶، ۱۳۷۵، ۱۳۶۳، ۱۳۵۶، ۱۳۵۲، ۱۳۵۲، ۱۳۴۰، ۱۳۱۷، ۱۳۰۸، ۱۲۹۵، ۱۲۹۴، ۱۲۹۳

توام (- + ام ضمیر پیوسته مفعول بواسطه) ۱۰۴۶

ت (← تو) ۳۱۹،۲۶۱،۱۶۶،۱۶۶،۱۵۸،۱۵۷،۱۵۲،۱۵۰،۱۴۸،۱۴۵،۱۴۴،۱۳۸،
۹۶۳، ۸۸۱، ۸۷۸، ۸۷۷، ۸۷۷، ۸۲۵، ۸۲۵، ۶۷۶، ۶۱۴، ۶۱۰، ۶۱۰، ۶۰۲، ۶۰۲، ۳۲۰،
۱۱۸۶، ۱۷۱۱، ۱۱۷۱، ۱۱۵۲، (۱۰۷۲)، ۱۰۶۶، ۱۰۶۰، ۱۰۳۰، ۱۰۱۴، ۹۶۳، ۹۶۳

۱۳۴۷، ۱۲۴۰، ۱۲۰۰، ۱۱۹۳

توانا (صفت) ۱۲۸۱

توانایی (اسم) ۱۲۹۴، ۱۲۸۰، ۱۴۶

توانستن

تواند (فعل مضارع کمکی) ۴۶

توانی (فعل مضارع) ۱۳۰۵، ۱۲۵۰، ۷۸۷

می توانست (فعل ماضی استمراری کمکی) ۵۴۷

- نتوان (ریشه فعل کمکی منفی) ۱۰۶۶

نتوانم (فعل کمکی مضارع منفی) ۱۲۳۷

توبه : (۱۱۹۰)

توختن

- توختند (ماضی مطلق) ۱۳۲۷

تور (اسم خاص) ۲۰۱

توران (اسم خاص) ۷۹۷، ۱۸۲

توران خدای : پادشاه توران : ۳۶

توران زمین : ۲۶۹۰۲۲۹

تولیدن : رمیدن، جنگ و پرخاش کردن

تولیدنش (مصدر + شضمیر پیوسته - اضافه) : ۱۳۶۷

تهم (صفت) قوی و نیرومند : ۱۲۵۱۰۵۰۲

تهمتن (صفت) دارای تن قوی : ۸۳۲۰۶۵۱

تهی

تهی - : ۱۱۲۹۰۹۴۸۰۸۶۹

تهی کردن

تهی کرد (ماضی مطلق) ۸۶۹

کند... تهی (فعل مضارع) ۹۴۸

تهیگاه : پهلوی، جانب راست و چپ شکم : ۱۳۶۴

تهی گرداندن

تهی گرداند (فعل مضارع) ۱۱۲۹

تیب : سرگشته و مدهوش

- تیب - : ۱۳۵۶

(۱) تیر (اسم خاص) : ستاره عطارد : ۱۱۸۵۰۱۸۴

(۲) تیر : ماه تیر : ۱۳۷۹

(۳) تیر

تیر : ۱۱۷۰۰۱۱۶۷۰۱۱۵۲۰۱۰۶۵۰۱۰۲۷۰۷۱۷۰۵۷۰۰۵۳۸۰۵۱۰۰۵۰۰۰۴۲۴۰۳۹۰

۱۳۲۶۰۱۳۰۱۰۱۲۸۹

تیرش (- + شضمیر پیوسته) ۴۹۰۰۳۶۵

تیری (- + یاء وحدت یا نکره) ۵۰۰۰۳۸۳

تیرباران

تیرباران - : ۴۷۳

تیرباران کردن

بکردند... تیرباران (ماضی مطلق) ۴۷۳

تیرماه : ۱۱۵۹

تیره (صفت) : تار

تیره : ۱۳۳۶۰۱۳۲۵۰۱۲۸۹۰۱۲۷۵۰۶۹۳۰۵۶۷۰۵۳۱۰۳۷۸۰۳۳۶

تیره تر (صفت تفضیلی) ۵۴۸

تیره چشم (صفت) : ۱۱۹۹

تیره گون (صفت) : ۷۷۰

تیز (صفت) تند ، سخت

تیز : ۳۷۴، ۳۹۹، ۵۱۳، ۵۵۰، ۹۵۳، ۱۰۳۷، ۱۰۸۵، ۱۱۰۵، ۱۲۴۰، ۱۳۲۸، ۱۳۶۱، ۱۳۸۳

تیز- : ۳۵۳

تیزتر (صفت تفضیلی) ۱۱۵۱

تیزچنگال (صفت) ۱۰۳۳

تیزخیز (صفت) صفت برای و هم ، با سرعت انتقال

تیزخیزت (- + ت ضمیر در حالت اضافه) ۱۲۶۱

تیزرو (صفت) تندرونده : ۶۵۸، ۵۳۰

تیزکردن : به شتاب در آوردن

کندتیز (فعل مضارع) ۳۵۳

تیزگرد (صفت) آنچه تند می گردد ، در اینجا صفت اسب : ۶۶۳

تیزهش (صفت) : (۱۰۸۰)

تیغ

تیغ : ۳۴۹، ۳۸۱، ۳۹۰، ۳۹۶، ۴۰۰، ۵۱۲، ۶۴۴، ۷۱۶، ۷۲۲، ۷۲۲، ۷۳۹، ۷۵۴، ۹۱۱،

۱۰۲۷، ۱۱۱۵، ۱۱۷۱، ۱۱۸۳، ۱۲۴۰، ۱۲۴۹، ۱۳۰۱، ۱۳۱۹، ۱۳۲۵، ۱۳۳۶، ۱۳۵۰،

۱۳۵۷، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱

تیغش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۰۹۹

تیغی (- + یا وحدت یا نکره) ۱۲۸۹

تیغ زن (صفت) ۸۲۵، ۸۳۰، ۹۳۶

تیمار : غصّه : ۱۰۳

تیماردار : غصّه دار : ۹۹۴

ث

ثريا (اسم خاص) ستاره پروين : ۱۳۲۲

ج

جا — نیز رجوع کنیده جای

جا : ۱۳۴۶، ۱۳۴۴، ۹۸۹، ۸۴۳

جاش (— + ش ضمیر پیوسته — اضافه) ۱۳۸۲

جادو (جادوی) : جادوگر

جادو (جادوی) : ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۲، ۲۲۵، ۴۶۰، ۵۰۸، ۵۷۷، ۵۸۴، ۷۲۶،

۱۰۹۷، ۱۱۵۲، (۱۲۱۵)

جادوان (جمع) ۷۱۹، ۷۱۷، ۶۰۴

جادوت (— + ت ضمیر پیوسته) ۱۵۲

جادوش (— + ش ضمیر پیوسته) ۷۳۱

جادوی (— + یاء وحدت یا نکره) ۱۰۱۳

جادونژاد (صفت) ۲۳۹، ۲۰۱

جادونشان : جادوگر : ۱۷۳

جادوی : سحر : ۵۶

جاماسپ (اسم خاص) ۱۸۸، ۱۹۶، ۲۱۴، ۲۱۹، ۳۱۵، ۳۲۳، ۴۱۹، ۴۳۵، ۵۰۲، ۶۰۸،

۸۱۰، ۸۸۷، ۸۹۳، ۸۹۸

جامه

جامه : ۱۹، ۲۳۷، ۳۹۹، ۶۰۶، ۷۷۴، ۱۰۳۷، ۱۲۳۰

جامه‌هاش (جامه‌ها + ش ضمیر پیوسته — اضافی) : ۱۳۷۳

جان

جان : ۱۰۳، ۱۳۶، ۲۰۹، ۳۲۹، ۳۲۹، ۳۵۸، ۴۲۲، ۵۷۹، ۵۷۹، ۶۴۳، ۶۴۵، ۶۷۴، ۶۸۳،

۷۵۷، ۷۵۹، ۷۶۳، ۷۶۶، ۸۲۳، ۹۶۲، ۱۰۲۹، ۱۰۹۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۳، ۱۱۵۱، ۱۱۶۶، ۱۱۸۸،

۱۱۹۳، ۱۲۱۷، ۱۲۵۸، ۱۲۶۶، ۱۲۹۱، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۱۳، ۱۳۷۸

جانا (— + الفندا) ۱۱۷۷

جانم (— + م ضمیر پیوسته) ۱۲۱۹

جان بخش (صفت) ۱۲۹۰

جان گسل (صفت) ۵۰۷

جان نواز (صفت) ۱۰۶۷

جاودان : ابد : ۹۰۳

جاه : مقام : ۱۰۲۹، ۱۰۲۹، ۱۲۱۳

جای

جای : ۱۶، ۲۹۰، ۶۲۰، ۶۲۹، ۶۳۰، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۸۷، ۷۹۴، ۸۱۲، ۸۳۶، ۸۵۳، ۸۵۹،
۸۶۹، ۹۲۹، ۹۵۷، ۱۰۲۱، ۱۰۶۸، ۱۰۸۲، (۱۱۴۹)، ۱۲۵۷، ۱۲۵۷، ۱۲۶۸، ۱۲۷۰، ۱۳۲۹

- جای :- ۹۹

جایشان (- + شان ضمیر پیوسته) ۴۰۲

جایی (- + یاء وحدت یا نکره) ۱۰۲۶، ۱۲۲۴، ۱۲۲۴، ۱۳۲۸

جای : در ترکیب بجای به معنی در حق : ۹۰۹

جای جای : جابجا ، جاهای مختلف : ۱۲۰۹، ۱۲۰۹

جایگاه : ۱۷، (۱۰۸۰)

جدا

جدا : ۱۲۳۴، ۱۲۳۵

جدا - : ۱۶۹، ۴۵۴، ۶۲۷، ۱۰۸۷

جدا کردن

جدا کرد (ماضی مطلق) ۱۰۸۷، ۶۲۷، ۴۵۵

کنم ... جدا (فعل مضارع) ۱۶۹

جرم : جسم

أجرام (جمع) ۱۰۹۹

جز (حرف اضافه ، ادات استثنا) غیر از : ۱۲۷، ۲۷۹، ۴۰۷، ۸۷۱، ۹۴۹، ۱۰۰۴، ۱۰۴۶،

۱۰۶۸، ۱۰۷۴، ۱۰۷۴، ۱۱۶۸، ۱۲۲۳، ۱۳۴۷، ۱۳۸۳

جستن

بجوید (فعل مضارع) ۹۴۵

بجویی (فعل مضارع) ۱۱۶۰

جستن (مصدر) ۶۱۳

جستنا (مصدر + الف اطلاق) ۶۹۵

- جستند (ماضی مطلق) ۱۱۵۸

- مجوید (فعل نهی) ۶۳۹

نجویی (فعل مضارع منفی) ۱۱۶۰

جستن

بجست (فعل ماضی مطلق) ۱۲۸۹

- جست (ماضی مطلق) ۱۳۳۸

- جستنبود (ماضی بعید) ۷۸۵

جسته زبند (صفت) ۶۵۴

جشن : ۱۰۳۶

جعد: پیچش (گیسو): ۱۶۱

جفا : ۱۳۵۷

جگر : ۱۳۸۴، ۷۲۳، ۷۰۲

جگر بند : نورچشم، فرزند : ۳۵۲

جگرگاه : محلّ جگر در شکم : ۱۳۶۴

جَلَب : سنج موسیقی (= صنج) ۱۳۵۴

جَم (اسم خاصّ) جمشید : ۳۰۴

جمال : ۱۰۴۰

جمشید (اسم خاصّ) ۷۴، ۲۲

جمشیدی (منسوب به جمشید)

جمشیدی : ۷۰۴

جمشیدیان (جمع) ۱۴۴

جملگی : ۲۸۹

جمله : همه : ۱۲۹۳، ۷۴۳

جَنب : پهلو، کنار : ۱۳۵۲

جنبانند

بجنبانَد (فعل مضارع) ۱۱۴۰

جُنُب جُنْبَان (قید حالت) ۷۵۰

جنبش

جنبشی (- + یاء وحدت) ۱۲۴۶

جنبیدن

بجنبید (ماضی مطلق) ۱۲۷۵

جنبد (فعل مضارع) ۱۱۴۰

نجنبدت (فعل مضارع منفی + ت ضمیر پیوسته) ۲۸۵

نجنبید (ماضی مطلق) ۶۲۰

نجنبید (ماضی مطلق، بجای نجنبانید) ۹۶۷

جنگ

جنگ : ۱۳۴۱، ۱۳۰۳، ۱۰۰۶، ۹۵۳، ۷۴۰، ۵۵۴، ۵۳۹، ۴۸۹، ۳۵۹، ۳۲۲

جنگ - : ۱۳۲۶، ۱۳۰۱

جنگجوی : ۷۹۱

جنگ کردن

جنگ کردند (ماضی مطلق) ۱۳۰۱

همی جنگ کردند (ماضی استمراری) ۱۳۲۶

جنگی (صفت) ۱۲۷۹، ۷۹۶، ۷۶۶

جوان (صفت)

جوان : ۹۲۵، ۵۰۵

جوانان (جمع) ۷۸۱، ۷۴۲، ۴۲۲

جوانی (اسم) ۱۲۷۲، ۱۲۴۱

جود : بخشش : ۱۲۵۲، ۱۱۷۱

جور : ظلم ، رنجاندن

جور : ۹۲۶

جور- : ۱۱۱۷

جور کردن

کند ... جور (فعل مضارع) ۱۱۱۷

جوشن : زره

جوشن : ۱۳۷۷، ۷۴۳، ۷۱۴، ۶۹۹، ۶۶۱، ۳۶۸، ۳۰۵

جوشنا (- + الف اطلاق) ۶۹۵

جوشنت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۷۷

جوشنش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۵۸۹

جوشیدن

بجوشد (فعل مضارع) ۱۳۷۷

جوی : مقصود جوی آب یا خون است : ۶۹۰، ۳۷۰، ۲۹

جویا : ۹۵۶

جوینده

جویندگان (جمع) ۹۴۵

جهان

جهان : ۱۹۴ ، ۱۸۷ ، ۱۵۱ ، ۱۴۹ ، ۱۳۵ ، ۱۲۹ ، ۱۱۵ ، ۱۰۷ ، ۹۸ ، ۹۸ ، ۸۶ ، ۶۴ ، ۵۳ ، ۴۹

، ۴۷۸ ، ۴۷۶ ، ۴۷۴ ، ۴۶۱ ، ۴۵۰ ، ۴۳۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۲ ، ۳۶۳ ، ۳۳۷ ، ۳۲۰ ، ۲۱۱ ، ۲۰۵ ، ۱۹۵

، ۷۴۳ ، ۶۹۴ ، ۶۹۱ ، ۶۸۸ ، ۶۷۲ ، ۶۳۵ ، ۶۱۸ ، ۶۰۴ ، ۶۰۲ ، ۶۰۱ ، ۵۶۱ ، ۵۳۷ ، ۵۲۹ ، ۴۷۹

، ۹۰۳ ، ۸۷۸ ، ۸۷۲ ، ۸۵۵ ، ۸۵۴ ، ۸۵۳ ، ۸۵۱ ، ۸۴۹ ، ۸۴۴ ، ۸۴۲ ، ۸۲۳ ، ۸۰۰ ، ۷۹۴ ، ۷۷۸

، ۱۱۵۹ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۵۴ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۲۳ ، ۹۶۷ ، ۹۵۰ ، ۹۴۸ ، ۹۱۴ ، ۹۱۱ ، ۹۱۰

، ۱۳۱۸ ، ۱۳۱۷ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۸۸ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۳ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۱۲

۱۳۲۴، ۱۳۳۴، ۱۳۳۶، ۱۳۴۱،
 جهانش (- + شِ ضمیرپیوسته) ۱۲۸۲، ۸۲۳
 جهانشان (- + شانِ ضمیرپیوسته) ۲۵۵
 جهانی (- + یاءِ وحدت) ۸۷۶
 جهان آزموده (صفت) ۴۵۵
 جهان آفرین : خدا : ۱۲۷۱، ۸۱۳، ۴۷، ۴۴
 جهان آفریننده : خدا : ۱۲۹۱
 جهان پهلوان : ۶۰۳، ۱۹۳
 جهانجوی (صفت) ۸۶۷، ۶۸۸، ۶۰۵، ۵۳۵، ۴۳۳، ۳۲۸، ۲۹۵، ۲۳۲، ۲۱۸، ۱۹۶
 جهاندار : خدایا پادشاه
 جهاندار : ۱۲۸۴، ۱۲۴۲، ۹۶۸، ۹۵۷، ۴۴۷، ۴۱۲، ۳۲۰، ۴۶
 جهاندارشان (- + شانِ ضمیرپیوسته) ۲۳۳
 جهان داور : خدا
 جهان داورا (- + الفندا) ۱۲۶۵
 جهان‌دیده (صفت) ۹۸۳، ۸۸۷، ۶۱۴، ۵۳۲، ۴۶۴، ۴۶۳، ۱۸۹، ۱۳۳
 جهان‌شهریار : ۴۱۵
 جهانگیر : ۶۸۵، ۶۸۴، ۲۹۷
 جهد : (۱۲۱۵)
 جهنده (صفت) ۶۵۸
 جهود : یهودی : ۱۱۱۵
 جیحون (اسم خاص) ۳۱۳، ۲۶۴، ۲۶۴، ۱۶۸
 جیش : لشکر : ۱۳۲

ج

چاچی (صفت) : منسوب به شهر چاچ : ۷۵۶

چادر : ۱۳۸۱

چار (عدد) ۱۲۳۱

چاره :

چاره : ۴۲۹،۵۵۸،۹۲۴

چارها (جمع) ۵۶

چاره جوی (صفت) ۳۳۱

چاره دان (صفت) ۳۳۱

چپ : ۱۳۲۷

چرا (از ادوات استفهام) ۱۱۲۳،۹۱۱،۹۰۸،۶۸۳،۱۴۲،۹۰،۸۹،۳۸

چراغ : ۱۲۱۲،۹۱۴،۷۷۸،۶۷۴،۶۰۷،۴۵۱،۳۱۶

چراگاه : ۱۲۶۹

چرخ : فلک : ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۸۵ ، ۱۱۷۱ ، ۱۰۷۵ ، ۵۷۴ ، ۵۳۸ ، ۵۳۸ ، ۳۴۰ ،

۱۳۱۱،۱۳۰۲،۱۲۹۸

چرمه : اسب

چرمه : ۵۰۵

چرمه ای (- یا وحدت یا نکره) ۵۰۴

چشم

چشم : ۱۲۵۹،۱۱۲۷،۱۱۲۵،۱۱۱۶،۱۱۱۵،۱۰۶۴،۵۸۵،۳۳۳،۲۸۶

چشم - : ۱۰۵۰

چشم (- + م ضمیر پیوسته) ۱۱۳۲

چشمش - : (- + ش ضمیر پیوسته) ۴۹۹

چشمکان (جمع چشم بطریق قدیم) ۱۰۶۴ ، (۱۰۸۶)

چشم ها (جمع چشم) ۲۳۶

چشم آلوس : به گوشه چشم نگاه کردن : ۱۱۶۵

چشم افگندن

چشم افگنی (فعل مضارع) ۱۰۵۰

چشم رسیدن : چشم زخم دیدن

چشم ... رسید (ماضی مطلق) ۴۹۹

چشمه : ۱۲۲۸، ۱۰۵۷، ۴۷۵، ۲۶۵

چفته : خمیده، کج : ۱۱۷۷

چکان (قیدحالت) : ۶۰۱

چکیدن

شود... چکیده (مضارع مجهول) : ۱۳۸۴

چگل (اسم خاص) : ۱۰۰۶، ۴۳۳

چگونه (ازادوات استفهام) : ۱۱۶۱، ۱۱۶۰، ۱۰۸۸، ۱۰۷۶، ۶۰۹، ۴۲۴، ۲۰۲

چل (عدد = چهل) : ۷۸۵

چماننده (صفت) : راه‌برنده، درسیردرآورنده : ۵۰۵

چمنده (صفت) : خرامنده : ۹۱۷

چمیده (صفت) : راه‌رفته، خرامیده : ۲۳۶

چنان

چنان : ۴۲۲، ۳۴۷، ۳۳۸، ۳۱۷، ۳۰۷، ۲۶۵، ۲۴۸، ۲۱۷، ۱۱۶، ۷۶، ۷۰، ۲۲، ۱۹، ۱۶

، ۱۱۱۵، ۱۰۵۷، ۱۰۳۳، ۹۴۴، ۷۷۴، ۷۴۸، ۷۴۵، ۷۲۳، ۵۶۷، ۵۴۷، ۵۳۸، ۵۳۰، ۴۴۱

(۱۳۵۱)، ۱۳۴۳، ۱۳۴۲، ۱۳۰۱، ۱۲۷۸، ۱۲۶۰، ۱۲۲۳، ۱۱۹۸، ۱۱۱۷، ۱۱۱۶

چنانش (- + ضمیربیوسته) : ۹۶۹، ۹۵۹

چنانچون : ۱۱۶۸، ۱۱۶۷، ۱۱۱۸، ۱۱۰۵، ۱۰۴۰، ۶۵۵، ۶۵۰، ۴۳۹، ۳۹۰، ۱۳۰

چنانکه : ۱۰۵۷

چنان هم : همچنان : ۲۱۷

چنبر : حلقه، قید : ۱۱۲۲

چند (عددمبهم) : ۱۱۹۱، ۱۰۹۵، ۹۳۲، ۸۴۹، ۸۴۶، ۱۶۳، ۳۹

چند (ازادوات استفهام) : ۱۳۷۵

چندان : ۱۰۴۵، ۷۴۴، ۳۹۴، ۳۴۵، ۲۹۶

چندی : یکچند : ۹۱، ۶۹

چندین : ۱۱۱۹، ۱۱۱۹، ۱۰۰۵

(۱) چنگ : آلت نوازندگی مخصوص : ۱۲۳۲

(۲) چنگ : مقصودپنجه، دست

چنگ : ۷۴۰، ۶۵۳، ۲۷

چنگ - : ۷۷۵

- چنگ : ۲۸

چنگ زدن

زده... چنگ (حالت وصفی بجای چنگ زده بود-ماضی بعید) : ۷۷۵

چنو (مکرر) = چون او : ۱۱۱۳، ۱۱۱۲، ۸۸۰، ۴۹۹، ۱۰۱

چنین

چنین : ۹۲۴، ۸۹۱، ۸۸۳، ۸۶۸، ۸۶۳، ۸۱۳، ۷۹۵، ۵۵۹، ۴۱۹، ۲۲۴، ۱۹۷، ۶۸، ۴۶
۱۳۴۱، ۱۱۱۱، (۱۰۸۰)، ۹۵۱، ۹۲۷

چنینم (- + م ضمیر پیوسته) ۱۰۴۲، ۲۶۳

(۱) چو (ادات تشبیه) : مثل : ۳۲۰، ۲۴۹، ۲۱۴، ۲۱۰، ۱۸۴، ۱۶۰، ۱۴۹، ۳۱
۸۶۲، ۷۲۴، ۶۱۱، ۵۶۵، ۵۵۶، ۵۵۰، ۵۳۵، ۴۹۶، ۴۹۲، ۴۷۵، ۳۹۵، ۳۸۶، ۳۶۸، ۳۴۸
۱۱۴۵، ۱۱۳۳، ۱۱۳۲، ۱۱۲۶، ۱۱۰۹، ۱۰۴۷، ۱۰۴۰، ۱۰۳۹، ۱۰۳۳، ۱۰۲۸، ۹۷۱، ۹۴۵
۱۳۵۹، ۱۳۵۹، (۱۳۵۱)، ۱۳۴۴، ۱۳۲۵، ۱۲۴۲، (۱۱۹۶)، ۱۱۸۹، ۱۱۶۴، ۱۱۵۴

(۲) چو (حرف ربط) ۱۷۵، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۰۲، ۹۱، ۷۷، ۷۱، ۶۹، ۵۱، ۳۹، ۳۴، ۲۳، ۱۴
۲۸۹، ۲۸۰، ۲۶۷، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۷، ۲۳۵، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۷
۴۱۵، ۴۱۲، ۴۰۲، ۳۸۸، ۳۸۲، ۳۷۵، ۳۶۲، ۳۳۴، ۳۱۳، ۳۱۱، ۳۱۱، ۳۰۵، ۲۹۵، ۲۹۱
۵۸۴، ۵۷۶، ۵۷۴، ۵۶۷، ۵۵۲، ۵۴۲، ۵۲۰، ۴۹۳، ۴۷۱، ۴۶۸، ۴۶۶، ۴۵۲، ۴۳۵، ۴۳۲
۷۳۷، ۷۳۲، ۷۰۸، ۷۰۵، ۶۹۲، ۶۸۷، ۶۷۲، ۶۷۱، ۶۵۷، ۶۵۱، ۶۲۶، ۶۰۵، ۵۹۴، ۵۸۵
۸۳۵، ۸۲۳، ۸۱۵، ۸۱۴، ۸۰۵، ۷۹۴، ۷۷۴، ۷۷۰، ۷۶۷، ۷۵۹، ۷۵۴، ۷۴۹، ۷۴۶، ۷۴۲
۹۴۷، ۹۴۴، ۹۳۴، ۹۱۵، ۸۹۹، ۸۹۴، ۸۸۹، ۸۸۶، ۸۸۲، ۸۶۶، ۸۵۴، ۸۴۹، ۸۴۵، ۸۴۰
۱۱۲۷، ۱۰۹۴، ۱۰۸۹، ۱۰۸۴، ۱۰۶۲، ۱۰۵۰، ۱۰۱۹، ۹۹۳، ۹۸۲، ۹۷۳، ۹۷۲، ۹۷۰
۱۳۶۹، ۱۳۶۵، ۱۳۶۲، ۱۳۵۹، ۱۳۵۸، ۱۳۲۰، ۱۲۹۶، ۱۱۵۸، ۱۱۳۰

چوب :

چوب : ۱۰۹۰

چوبی (- + یا وحدت) ۹۵۸

چوگان : ۱۱۷۷

(۱) چون : مثل

چون : ۶۳۰، ۵۸۶، ۵۸۶، ۵۶۵، ۵۳۵، ۴۲۲، ۳۹۶، ۳۸۱، ۳۷۲، ۳۶۰، ۱۸۵، ۹۸، ۷۹
۱۲۸۹، ۱۲۵۶ (۱۲۳۶)، ۱۲۳۲، ۱۱۷۹، ۱۱۷۷، ۱۱۴۴، ۱۱۴۴، ۱۰۸۸، ۱۰۶۷، ۷۳۶، ۶۴۳
۱۳۸۱، ۱۳۸۱، ۱۳۸۰، ۱۳۷۴

چن (مخفف چون در ترکیبی مانند چنو) ۱۱۱۳، ۱۱۱۲، ۸۸۰، ۴۹۹، ۱۰۱

(۲) چون (حرف ربط) ۱۰۵۲، ۱۰۴۲، ۸۶۴، ۷۱۹، ۶۷۵، ۶۴۸، ۲۳۰، ۲۰۴، ۵۸
۱۳۷۶، ۱۲۸۷، ۱۰۶۰، ۱۰۵۳

(۳) چون (استفهام یا تعجبی) ۹۱۸، ۶۰۰، ۳۵۴، ۳۲۲، ۱۹۹، ۴۵

چون آن (مکرر) (۱۲۳۶)

چونین : ۵۵۳

(۱) چه (ازادوات استفهام)

چه : ۶۹۵،۶۳۷،۶۳۵،۶۱۰،۶۱۰،۶۱۰،۶۰۹،۶۰۸،۴۷۴،۴۱۶،۱۹۹،۱۹۹،۶۵،۴۹ ،

۱۳۷۹،۱۱۸۱،۱۰۷۵،۱۰۱۴،۹۵۴،۹۵۴،۹۳۹،۹۲۱،۹۰۸،۸۶۷،۸۶۱

چه شان (- + شان ضمیر پیوسته) ۸۵۸

(۲) چه (حرف ربط)

چه : ۱۳۵۵،۱۲۸۱،۱۲۸۱،(۱۱۹۶)،۱۰۳۰،۸۷۳،۲۶۴،۲۶۴،۲۶۴

چ (← چه) ۱۰۱۴،۹۲۷،۴۰۹،۴۰۷،۳۳۱،۱۶۸،۵۶

چت (- + ت ضمیر پیوسته) ۱۰۹۸

چهار (عدد) ۱۰۹۰،۹۷۵،۹۰۰،۲۴۹

چهارم (عدد ترتیبی) ۹۰۲

چهره : ۱۱۱۰

چهل (عدد) ۷۲،۷۲

چی (ازادوات استفهام) ۸۷۰،۸۶۷

چیره دست (صفت) ۵۷۱،۹۴۲

چیز

جیز : ۱۳۷۹،۱۲۴۹،۱۲۴۴،۱۱۹۳،۸۷۱،۷۹۹،۷۹۲،۶۳۶،۹۶

جیزی (- + یاء وحدت یا نکره) ۱۳۲۹

چین (اسم خاص)

چین : ۴۲۷،۴۰۴،۳۵۰،۲۸۹،۲۶۹،۲۳۲،۱۹۷،۱۶۴،۱۵۸،۱۳۳،۱۲۵،۹۷،۹۳،۸۲ ،

۹۹۸،۷۰۸،۵۹۲،۵۵۹،۵۳۶،۵۳۴،۵۲۰،۴۹۸،۴۵۴،۴۴۶،۴۴۱

چینی (صفت)

چینی : ۱۱۰۷

چینیان (جمع) ۷۶۱،۷۵۲،۵۰۶

ح

حارس : نگهبان : ۱۲۵۶
حاصل

حاصلش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۳۳۷
حال : ۱۰۴۹

حالی : در آن وقت ، فوراً : ۱۰۹۵

حامی : حمایت کننده : ۱۲۵۶

حَبَش (اسم خاص) ۱۲۸۸

حدّ : مرز : (۱۲۱۵)

حربگاه : ۱۱۷۰

حرف

حرفها (جمع) ۱۰۵۸

حروف (جمع عربی) ۱۰۵۸

حسام : شمشیر : ۱۰۵۲

حُسن : خوبی : ۱۲۱۰

حسود

حسودت (- + ت ضمیر پیوسته) ۱۱۹۴

حُفره

حفره - : ۱۱۹۵

حُفره زدن : نقب زدن ، سوراخ کردن

حُفره زند (فعل مضارع) ۱۱۹۵

حق شناس (صفت) ۱۵۱

حقّه : ظرف کوچکی که در آن جواهر یا اشیاء دیگر گذارند

حقّهای (- + یاء وحدت) ۱۱۴۴

حکم

حکمی - (- + یاء نکره) : ۱۱۸۶

حکم راندن

حکم ... رانند (فعل مضارع) ۱۱۸۶

حلال (صفت) ۱۰۶۸

حلقه : مقصود حلقه زلف است

حلقه : ۱۱۲۶

حلقه - : ۸۸۰

حلقه کردن : مانند حلقه کردن کمند

حلقه کرد (ماضی مطلق) ۸۸۰

حمله

حمله : ۴۰۲

حمله اش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۲۶۹

حَنَظَل : هندوانه ابو جهل : ۱۰۶۷

حوت : ماهی : ۱۰۷۰

حور : زن زیبای بهشتی : ۱۱۳۷، ۱۱۹۵، ۱۲۲۲، ۱۳۰۰

حیدر (اسم خاص) ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، (۱۱۴۹)

حیله : ۱۱۸۱

خ

خاتوله : مکرو حيله : ۱۱۸۱

خار : ۱۰۸۸

خاستن

بخيزد (فعل مضارع) ۱۱۷۶

خاسته (حالت وصفی بجای خاسته است = ماضی نقلی) ۱۲۰۶

خيزد (فعل مضارع) ۱۲۴۶، ۱۲۵۹

خاصه : مخصوصًا : ۱۰۹۶

خاقان : ۷۴۹، ۳۷۴، ۲۹۳

خاک

خاک : ۴۵، ۷۳، ۲۲۷، ۳۴۴، ۳۶۵، ۴۲۸، ۴۹۷، ۵۱۹، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۸۱، ۵۸۵، ۶۰۶،

۶۷۱، ۶۸۶، ۷۷۹، ۸۰۸، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۲۶۰، ۱۳۰۴، ۱۳۱۰

خاکت (- + ضمير پیوسته) ۲۲۶

خاکش (- + ضمير پیوسته) ۵۲۴

خاکسار : پست و خوار و ذلیل

خاکسار - : ۳۵۱

خاکسار کردن

کند خاکسار (فعل مضارع) ۳۵۱

خالص : پاک و بی غلّ و غش : (۱۱۹۰)

خام : نیخته ، نادرست

خام : (۱۰۴۸)

خام تر (صفت تفضیلی) ۹۵۶

خامش : ساکت

خامش - : ۵۷۶

خامش ماندن : ساکت ماندن

خامش بماند (ماضی مطلق) ۵۷۶

خاموش : ساکت : ۴۱۴

خان : به معنی خانه : ۸۰۹

خانه

خانه : ۱۲۶۳، ۱۰۹۵، ۱۷

خانه‌هاشان (جمع + شان ضمیر پیوسته) ۱۱۵۷، ۸۰۵
خباک : جای تنگ ، محل خفگی آور، حظیره گوسفندان
خباکا (- + الف اطلاق) ۱۰۳۲

خبر

خبر- : ۱۲۳۳

خبرداشتن

داری خبر (فعل مضارع) ۱۲۳۳
خَبک : شوغا ، غل گوسفندان : ۱۲۶۲
خجسته (صفت) ۱۲۰۸، ۱۱۱۲، ۱۰۹۸، ۹۱، ۴۲

خدا : به معنی پروردگار : ۱۲۸۶، ۶۴۵

(۱) خداوند : به معنی پروردگار : ۱۲۹۸، ۱۲۹۱، ۱۲۹۰، ۸۱۱، ۵۰۶، ۴۲۹، ۱۰۸
(۲) خداوند : به معنی صاحب و سرور : ۱۲۵۵، ۱۰۴۶، ۸۶۷، ۸۶۵، ۶۵۱، ۱۳۲
۱۲۸۴، ۱۲۸۴

خدای : به معنی پروردگار : ۲۱، ۲۴۲، ۲۲۸، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۲۹، ۱۱۹، ۱۰۷، ۸۰
۸۵)، ۶۳۵، ۶۱۸، ۴۳۱، ۴۲۹، ۳۲۸، ۳۱۹، ۲۶۶

خدا یگان : سرور و آقا و صاحب

خدا یگانا (- + الف ندا) ۱۲۳۷

خدنگ : صفت تیر، یا خودتیر :

خدنگ : ۴۲۴

خدنگش (- + ش ضمیر پیوسته) (۱۰۳۲)

خدییو : به معنی شاه

خدییوا (- + الف ندا) ۱۲۶۵

خراسان (اسم خاص) ۸۴۸

خراشیدن

مخراش (فعل نهی) ۱۲۶۴

خرامیدن

خرام (فعل امر) ۱۰۱۵

خرامد (فعل مضارع) ۵۶۱

خرامید (ماضی مطلق) ۰۸۰۶، ۷۳۳، ۷۱۵، ۷۰۱، ۶۶۲، ۶۶۱، ۶۵۷، ۶۵۳، ۵۱۳، ۴۳۷

خُرد: عقل : ۱۲۵۲، ۱۱۷۸، ۸۷۱، ۳۲۵، ۳۲۴، ۶۸، ۴۹، ۴۳، ۴۱، ۱۹

خُرد: کوچک : ۶۶۷

خردمند (صفت بجای اسم) ۳۳۲، ۴۲۴، ۴۸۴، ۵۲۵، ۵۸۴، ۸۹۶، ۹۱۹، ۹۲۱، ۹۲۴،

۱۲۸۴، ۹۲۵

خُرده (اسم خاص) مقصود خرده اوستا است : ۱۲۱۱

خرگاه: خیمهٔ بزرگ، خیمهٔ سلطنتی : ۳۷۱

خُرم: ۱۳۰۰، ۱۱۷۹، ۲۴۸

خرما : ۱۱۶۴

خرمی (اسم) ۷۶۹

خروش

خروش : ۳۰۹

خروشی - (- + یا وحدت) ۴۸۷

خروشان (قید) ۱۱۵۶

خروش برآوردن

خروش ... برآورد (ماضی مطلق) ۴۸۷

خروشیدن

خروشید (ماضی مطلق) ۱۳۱۹، ۱۲۷۶

خروشیدن (مصدر) ۱۳۱۵

خریدار (صفت بجای اسم) ۱۱۹۳

خریدن

خرم (فعل مضارع) ۱۳۷۵

خستن : مجروح کردن

بخست (ماضی مطلق) ۹۹۰

خستست (ماضی نقلی) ۷۸۲

خسته (حالت وصفی بجای خسته است ماضی نقلی) ۲۲۷

خسته : مجروح

خسته : ۷۸۷، ۷۸۵، ۵۴۵، ۳۹۲

خستگان (جمع) ۷۹۲، ۷۶۷، ۷۶۵، ۵۶۹، ۳۹۳

خسرو: پادشاه

خسرو: ۱۰۲۶، ۹۹۹، ۹۸۰، ۹۳۶، ۹۰۸، ۹۰۷، ۸۹۸، ۶۹۳، ۴۹۰، ۴۸۳، ۲۹۸، ۱۲۸

۱۰۶۹، ۱۰۵۲

خسروا (- + الف نديه) ۷۷۷
 خسروان (جمع) ۳۵۴، ۴۰۷، ۴۷۰، ۶۸۳، ۹۳۸، ۹۶۵، (۱۰۵۹)
 خسروی (- + یاء وحدت یا نکره) (۱۰۵۹)
 خسرو نژاد : شاهزاده : ۴۵۱
 خسرو نیاز : شاهدوست : ۹۲۸
 خسروی (صفت) ۱۳۴، ۱۸۶، ۵۸۹، ۶۰۶، ۶۴۹، ۷۱۴، ۷۷۴، ۱۳۷۰
 خسیس : پست ، دون : ۱۱۷۸
 خشاش (اسم خاص) ۲۸۱، ۲۹۰
 (۱) خشک : خاک ، ضد دریا : ۲۶۴
 (۲) خشک : ضد تر
 خشک : ۶۸۶
 خشک - : ۱۶۵
 خشک کردن
 کنم ... خشک (فعل مضارع) ۱۶۵
 خشکی (اسم) ۱۱۷۳
 خشم
 خشم : ۲۸۶، ۳۳۳، ۵۱۳، ۹۲۶
 خشم - : ۵۸۵، ۱۳۳۹
 - خشم - : ۱۲۴۳
 خشمیت (- + ت ضمیر پیوسته) ۱۰۷۷
 خشم آوردن
 خشم ... آورم (فعل مضارع) ۱۳۳۹
 خشم بر آوردن : خشم گرفتن ، خشمگین شدن
 بر آورد خشم (ماضی مطلق) ۵۸۵
 خشناسار : نوعی مرغابی بزرگ سر سپید : ۱۰۵۸
 خملت : ۱۲۳۱
 خضر (اسم خاص) ۱۲۵۹
 (۱) خطّ : مقصود خطّ صورت است : ۱۰۵۵
 (۲) خطّ : نوشته : ۱۳۴، ۱۸۶
 خطا : اشتباه : ۱۰۵۸
 خطبه : خطابه و سخنرانی : ۱۰۸۱
 خطّه : سرزمین ، ناحیه

خَطَّه‌ای (- + یاء وحدت) ۱۲۵۵

خفتن

خفته‌ای (ماضی نقلی) ۸۹۵

خفت (ماضی مطلق منفی) ۵۴۴

خفتند (ماضی مطلق منفی) ۷۶۹

خَفْجَه : (طلایا نقره) گداخته که در ناوچه آهنین ریخته باشد : ۱۱۴۴

خَلِج (اسم خاص) ۵۵۹، ۲۳۴، ۲۱۳

خَلِج ستان (اسم خاص) ۷۹۸

خَلْجی (صفت) : منسوب به خَلِج : ۴۵۵

خلعت : ۱۲۲۱

خَلْقَان

خَلْقَانَش - (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۰۳۷

خَلْقَان کردن : کهنه کردن

خَلْقَان ... کرد (ماضی مطلق) ۱۰۳۷

خُلْد : بهشت : ۱۱۰۸

خِلوت (صفت بجای اسم) ۱۱۸۰

خُم : نقاره‌ای که روز جنگ نوازند : ۱۲۷۶

خمار : حالت مستی : ۱۰۸۷، ۱۰۸۷

خمیده : دوتا ، دولا : ۱۳۷۴

خنجر

خنجرا (- + الف اطلاق) ۴۸۶

خنده : ۹۰۴

خندیدن

بخندید (ماضی مطلق) ۹۰۴

خندیدن (مصدر) ۸۹۹

خُنْگ (از اصوات) خوشحال : ۱۲۳۸، ۳۳۳

خُنْگ : اسب

خُنْگ : ۳۳۹

خُنْگَش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۱۵۶

خَنیده : معروف ، مشهور

خَنیده - : ۵۶۱

خَنیده کردن : معروف کردن ، مشهور کردن

خنیده‌کند (فعل مضارع) ۵۶۱

خواب

خواب : ۰۴۳۴،۲۲۳ (۱۳۵۱)

خواب - : ۸۸۵

خواب آمدن

نیامد ... خواب (ماضی مطلق منفی) ۸۸۵

خوابنیدن : خواباندن ، بر زمین زدن

همی خوابنید (ماضی استمراری) ۵۵۱

خوار

خوار : ۱۰۸۳،۱۰۸۳،۹۹۹،۷۷۳،۵۲۴

خوار - : ۱۲۶۰،۲۳۳،۴۹

خوارش - (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۲۴

خوار کردن

خوارکن (فعل امر) ۴۹

خوار ... کنیم (فعل مضارع) ۱۲۴

کردند ... خوار (ماضی مطلق) ۱۲۶۰

کرده خوار (حالت وصفی بجای خوار کرده بود = ماضی بعید) ۲۳۳

خواری

خواریم - (+ م ضمیر پیوسته) ۱۱۲۲

خواستار

خواستار - : ۳۲۵

خواستار کردن : خواستن

نکردی ... خواستار : ۳۲۵

خواستن

بخواهد (فعل مضارع) ۶۲۳،۲۶۶

- بخواهد (فعل مضارع) ۳۸۵

خواست (مصدر مرخم) ۸۳۸

خواست خواهدهمی (فعل آینده) ۶۲۲

- خواستن (مصدر) ۱۳۴۱،۱۰۰۹،۶۹۳

خواه (ریشه فعل بجای خواهی) ۹۶۴

خواهد (فعل مضارع) ۹۵۲،۲۲۸

خواهی (فعل مضارع) ۱۳۶۲

می خواستم (ماضی استمراری) ۳۲۴
 نخواست (ماضی مطلق منفی) ۱۲۷
 همی خواست (ماضی استمراری کمکی) ۱۳۵۰،۳۴
 همی ... خواست (ماضی استمراری کمکی) ۴۴۶
 همی خواستند (ماضی استمراری) ۸۳۳،۴۷۲
 همی ... خواستی (ماضی استمراری) ۶۷۷
 خواست نام (اسم خاص) ۵۰۸
 خواسته : مال : ۸۱۶،۸۰۲،۷۹۲،۱۶۱،۱۴۷،۱۱۸
 خوان : سفره غذا : ۱۲۶۳
 خواندن : قرائت کردن ، فراخواندن
 بخوان (فعل امر) ۸۸۸،۲۶۸
 بخواند (ماضی مطلق) ۹۳۶،۸۸۷،۸۴۰،۸۴۰،۳۱۵،۲۷۶،۲۶۷،۲۱۸،۱۹۰،۱۸۸
 بخواندش (- + ش ضمیر پیوسته) ۲۳۹
 بخواندند (ماضی مطلق) ۷۱۳
 بخوانم (فعل مضارع) ۴۲۳
 بخوانی (فعل مضارع) ۸۸۹،۱۵۵
 خوان (فعل امر) ۸۹
 خواند (فعل ماضی مطلق) ۱۰۲۰،۱۰۰۶،۸۴۷،۴۴۴،۲۳۰،۲۲۰،۱۹۱
 خواند (مصدر مَرَحَم) ۴۷
 خواندی (ماضی استمراری سوم شخص مفرد) ۳۱
 خوانم (فعل مضارع) ۱۲۱۱
 خوانمت (- + ت ضمیر پیوسته) ۱۰۴۷
 خوانندش (فعل مضارع + ش ضمیر پیوسته) ۱۱۲
 خوانید (فعل امر) ۷۱۲
 خوانی همی (فعل مضارع) ۸۹
 نخوانم (فعل مضارع منفی) ۱۳۴۷،۴۲۰
 نخوانی (فعل مضارع منفی) ۹۰
 همی خواند (فعل مضارع) ۳۷۷
 خواهش
 خواهش : ۹۶۷
 خواهش - : ۷۵۸
 مخواه (فعل نهی) ۹۵۶

خواهش کردن

خواهش کنیم (فعل مضارع) ۷۵۸

خوب

خوب : ۱۲۳۹،۶۷۹،۴۵۹،۴۵۳،۱۲۸،۱۲۲،۷۱

خوب تر (صفت تفضیلی) ۶۹۸

خوبش (- + ش ضمیر پیوسته) ۹۲۹

خوب رنگ (صفت) ۷۷۵،۷۰۱،۵۳۹

خوبی

خوبی : ۱۲۹۷،۱۲۰۹،۱۱۳۹،۴۹۹

خوبیها (جمع) ۱۲۳۱

خود : کلاه خود : ۶۹۹

خود : (ضمیر مشترک)

خود : ۸۷۳، ۷۸۰، ۷۷۵، ۷۶۸، ۷۳۶، ۶۲۹، ۴۶۵، ۴۶۱، ۳۳۰، ۳۲۷، ۲۷۷، ۱۸۱، ۴۱

۱۳۱۷، ۱۳۰۲، ۱۲۸۲، ۱۲۷۲، ۱۲۱۱، ۱۱۲۱، ۱۱۲۱، ۱۰۷۱، ۱۰۷۰، ۱۰۰۰، ۹۵۵، ۸۹۵

خودش (- + ش ضمیر پیوسته) ۷۷۹

خوردن

بخورد (ماضی مطلق) ۸۵۶

خورد (فعل مضارع) ۱۰۸۹

خوردن (مصدر) ۹۴۲

- خوردن (مصدر) ۱۲۹۷، ۴۳۰

خوردی (ماضی استمراری) ۲۹

خوریم (فعل مضارع) ۱۰۵۱

نخورد (ماضی مطلق منفی) ۸۸۴

همی خورد (ماضی استمراری) ۹۸۸

خورشید : ۱۱۸۷، ۱۱۸۵، ۱۱۳۱، ۱۰۵۳، ۴۸۱، ۴۶۶، ۳۸۹، ۲۵۹، ۲۶۲، ۱۸۴، ۷۴، ۲۲

۱۳۳۶، ۱۲۷۷، ۱۲۴۰، ۱۲۲۹

خورشید چهره (صفت) ۱۲۲۹

خورشیدگون : تابان همچون خورشید : ۴۳۲

خوزه : خرزهره : ۱۰۶۷

خوش

خوش : ۱۳۵۱، ۱۲۰۰، ۱۱۷۰

خوش - : ۳۲۳

خوش آمدن

نیا مدخوش (ماضی مطلق منفی) ۳۲۳

خوش گوار (صفت) : لذیذ ، گوارا : ۸۵۶

خوش منش (صفت) : شاد ، شادمان : ۱۳۳۲

خون

خون : ۷۴۵،۶۹۰،۶۰۱،۶۰۰،۵۸۹،۵۸۵،۵۴۶،۴۸۳،۳۸۷،۳۷۰،۳۴۰،۲۸۶،۲۲۶ ،

۷۴۵،۷۴۴،۷۷۰،۱۰۶۸،۱۰۸۹،۱۱۰۲،۱۱۷۰،۱۱۹۸،۱۳۰۴،۱۳۰۹،۱۳۱۰،۱۳۳۰ ،

۱۳۸۴،۱۳۴۰

خونشان (- + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۳۹۴

خون آلود (صفت) ۱۲۲۵

خون زدیده چکان (قید حالت) (مکرر) ۶۰۱

خوی : به معنی کلاه خود و مبدل خود : ۱۱۰۰

(۱) خویش (ضمیر مشترک)

خویش : ۵۷۹،۵۶۳،۵۶۳،۵۶۱،۵۵۳،۴۲۳،۳۴۴،۲۹۰،۲۲۰،۱۹۰،۱۷۰،۱۴۴،۱۴۱ ،

۱۱۷۱،۱۰۷۷،۱۰۷۱،۱۰۳۵،۱۰۳۳،۹۸۶،۹۳۵،۹۳۱،۷۸۱،۷۴۶،۶۲۹،۶۲۰،۵۸۲

۱۱۸۰،۱۱۷۲،۱۱۷۱

خویشش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۱۲۶

(۲) خویش : ضدیگانه

خویش : ۱۸

خویشان (جمع) ۵۶۹

خویشتن (ضمیر مشترک) ۱۰۳۴،۶۷۳،۲۵۰،۱۷۵ (۱۰۷۳)، ۱۳۷۶، ۱۲۶۴،

خویشکام (صفت) : خودسر ، خودرأی : ۵۰۸،۴۶۰

خیال

خیال - : ۱۳۶۱

خیالی (- + یاء وحدت) ۱۱۲۸

خیال داشتن

دارد خیال (فعل مضارع) ۱۳۶۱

خیبر (اسم خاص) ۱۱۱۶

خیبری (صفت) ۱۱۱۵

خیره : سرکش ، متحیر ، غمگین

خیره : ۵۷۵،۵۶۷،۳۶۸،۲۸۸

خیره - : ۸۸۲،۳۰۲،۲۶۷،۲۱۸

خیره آمدن: تعجب کردن، خوشحال شدن

خیره آمد (ماضی مطلق) ۳۰۲

خیره خیر: بیهودگی : ۹۲۴

خیره دل : شجاع، دلیر: ۷۹۱

خیره سر (صفت) مستبد و خود رأی: ۱۸۱

خیره گش (صفت) بیهوده گش : ۱۲۷۰

خیره ماندن : متحیر ماندن

خیره بماند (ماضی مطلق) ۸۸۲، ۲۶۷، ۲۱۸

خیمه

خیمه : ۶۵۷

خیمه - : ۴۴۲

خیمه زدن

خیمه زدند (ماضی مطلق) ۴۴۲

د

دا ج : تاريک ، بى ستاره (شب) : ۱۱۶۱

(۱) داد : عدل :

داد : ۱۳۴۸، ۱۲۸۴، ۱۰۴۷، ۷۹۵، ۳۲۷، ۶۸، ۲۹، ۲۹

داد - : ۱۳۰۵، ۱۰۹۸، ۵۵۳

(۲) داد : به معنی داده : ۴۳۱، ۴۲۹

دادار : پروردگار : ۱۰۲۸

داددادن : انصاف دادن

دادداد (مصدر مرخم) ۱۰۹۸

همی دادخواهید داد (آئنده) ۵۵۳

دادکردن : انصاف دادن ، عدل و داد کردن

دادکن (فعل امر) ۱۳۰۵

دادگر : ۱۲۹۰، ۱۲۶۷، ۳۲۴، ۲۰

دادن

بداد (ماضی مطلق) ۹۱۹، ۸۰۴، ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۷۵

بدادش (- + ش ضمیر پیوسته فاعلی) ۵۸۲، ۴۶۰، ۴۴۷

بدادش (- + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۷۹۹، ۷۹۶، ۴۵۸، ۲۸۰، ۱۷۳

- بدادش (- + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۴۳۲

بدادند (ماضی مطلق) ۸۱۷، ۸۱۰، ۳۵

بدادندش (- + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۲۳۸، ۱۸۶

بدادندشان (- + شان ضمیر پیوسته مفعولی) ۲۷۳

بدهی (فعل مضارع) ۹۳

داد (فعل ماضی مطلق) ۴۴۵ ، ۳۲۰، ۳۱۹، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۷، ۱۴۳، ۲۶، ۲۵، ۱۴

، ۸۰۳ ، ۷۹۵ ، ۷۹۴، ۷۳۴، ۶۹۹، ۶۷۶، ۶۷۶، ۶۵۰، ۶۲۹، ۵۸۳، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۱، ۴۴۸

۸۴۸، ۸۴۸، ۸۲۸، ۸۲۶، ۸۰۵

- داد (فعل ماضی مطلق) ۱۰۰۶، ۸۱۹، ۸۰۱، ۷۶۰، ۵۵۳

داد (مصدر مرخم) ۳۸

- داد (مصدر مرخم) ۱۰۹۸

- دادست (ماضی نقلی) ۱۱۸۶
- دادش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۸۴۸
- دادشان (ماضی مطلق + شان ضمیر پیوسته مفعولی) ۷۵۹
- دادن (مصدر) ۲۷۶، ۱۱۸، ۹۶
- داده (حالت وصفی بجای داده‌ام = ماضی نقلی) ۱۱۹۳
- داده (حالت وصفی بجای داده‌بود = ماضی بعید) ۴۸۶
- ده (فعل امر) ۱۱۲۵، ۶۹۷
- دهد (فعل مضارع) ۹۴۱، ۵۸۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۲، ۱۰۷۲، ۱۰۷۲، ۱۲۵۲ (۱۰۷۳)
- دهد (فعل مضارع) ۷۵۷، ۸۲
- دهم (فعل مضارع) ۶۵۰، ۶۴۹، ۶۴۸، ۶۲۴، ۶۱۹، ۵۶۳
- دهید (فعل امر) ۸۱۴
- دهید (فعل امر) ۷۶۳
- می دهد (فعل مضارع) ۱۲۴۰
- نداد (فعل ماضی مطلق منفی) ۹۵
- نداد (فعل ماضی مطلق منفی) ۵۷۵
- ندادند (فعل ماضی مطلق منفی) ۷۰۵
- ندادی (فعل ماضی استمراری منفی) ۳۲۴
- همی ... خواهید داد (فعل آینده) ۵۵۳
- داده : مال ، بخشش : ۱۱۸
- دار : درخت و صلیب
- دار : ۲۰۹
- دارتان - (- + تان ضمیر پیوسته) ۱۲۳
- دارش - (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۲۴
- دارا (اسم خاص) ۱۱۸۲، ۱۰۴۳
- داستان : ۹۵۱
- داشتن
- بدارد (فعل مضارع) ۳۵۶
- بدارم (فعل مضارع) ۱۱۲۵
- بدارید (فعل امر) ۷۶۴، ۷۶۲، ۸۲
- بداشت (ماضی مطلق) ۱۰۴۲، ۴۹۳
- دار (فعل امر) ۱۲۶۴
- دارد (فعل مضارع) ۱۳۸۱، ۱۲۲۹، (۱۱۹۰)، ۱۰۸۷، ۹۱۱، ۳۷۹

- دارد (فعل مضارع) ۱۳۶۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۲، ۱۰۹۰، ۱۰۷۵، ۱۰۵۶، ۹۵۷
- داردهمی (فعل مضارع) ۹۰۷، ۴۷۶، ۳۴۱
- داردهمی (فعل مضارع) ۹۰۷
- دارم (فعل مضارع) ۱۰۲۹
- داری (فعل مضارع) ۱۲۹۵
- داری (فعل مضارع) ۱۲۳۳
- دارید (فعل امر) ۱۷۸
- داشت (فعل ماضی مطلق) ۱۲۸۰، ۱۲۸۰، ۷۳۶، ۴۵۶، ۷۶، ۲۳
- داشت (فعل ماضی مطلق) ۱۴۴
- داشت (مصدر مرخم) ۱۰۳۴
- داشتندی (فعل ماضی استمراری) ۱۶
- داشتی (فعل ماضی استمراری) ۴۶۳، ۱۹۵
- داشتی (فعل ماضی استمراری) ۱۹۵
- ندارد (فعل مضارع منفی) ۱۳۳۵، ۹۴۹، ۲۰۰
- ندارد (فعل مضارع منفی) ۱۰۷۹
- نداریم (فعل مضارع منفی) ۲۷
- همی داردش (فعل مضارع + ش ضمیر پیوسته مفعولی) ۹۴۲
- همی داشت (ماضی استمراری) ۸۵۸
- همی داشت (ماضی استمراری) ۴۶۲
- همی داشتند (ماضی استمراری) ۹۹۷، ۸۵۴
- داغ : غصّه و اندوه : ۹۷۸
- دام : ۱۳۳۸، ۶۴۱
- (۱) دامن : مقصود دامن کوه است : ۵۱۴
- (۲) دامن : دامن جامه
- دامنش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافی) ۱۳۳۰
- دانا (صفت) ۱۰۴۳، ۷۹۳، ۶۱۵، ۲۱۹، ۵۵
- دانستن
- بدان (فعل امر) ۸۷۵، ۴۰۷، ۳۳۴
- بداندی (فعل مضارع) ۱۳۷۶
- بدانست (فعل ماضی مطلق) ۹۱۵، ۷۲۰
- بدانستی (فعل ماضی استمراری - از نظر معنی معادل بدانند) ۲۲۴
- بدانید (فعل امر) ۱۰۰۷، ۶۳۸، ۱۰۵

دان (فعل امر) ۸۸۱

داند (فعل مضارع) ۴۷۴

دانست (ماضی مطلق) ۱۱۱۳، ۷۴۹، ۵۵۲

دانند (فعل مضارع) ۲۵۷

دانی (فعل مضارع) ۱۰۵۵، ۹۲۶، ۸۷۹، ۳۳۱، ۴۷

نداندهمی (فعل مضارع منفی) ۲۷۹

ندانم (فعل مضارع منفی) ۹۶۱، ۹۰۹، ۸۵۸

ندانی (فعل مضارع منفی) ۱۳۳۷

ندانی همی (فعل مضارع منفی) ۸۹

نمی داند (فعل مضارع منفی) ۱۰۷۶

همی ... داند (فعل مضارع) ۷۰۹

دانسته راه (صفت) ۶۳۲

دانش : ۱۲۹۴، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۰۰، ۱۱۰، ۱۰۵

دانش پژوه (صفت) ۱۰۶۹

دانندگی (اسم) ۹۲۵

داننده (صفت) ۶۰۸

داؤر : خداوند حاکم عادل : ۱۲۹۸، ۱۲۹۰

دایم : ۱۲۸۶، ۱۱۰۹، ۱۰۸۳

دایه : ۹۴۱

دختر

دختر : ۵۶۳، ۳۰

دختر (- + الف اطلاق) ۳۰

دخترم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۲۴، ۶۱۹

دخمه : ستودان

دخمه ها (جمع) ۶۲

دبیر : نویسنده

دبیرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۲۳۹

(۱) در (حرف اضافه)

در : ۴۶۱ ، ۳۵۹ ، ۳۳۴ ، ۳۰۴ ، ۲۴۰ ، ۲۲۸ ، ۲۰۲ ، ۱۸۶ ، ۱۷۷ ، ۱۶۰ ، ۹۴ ، ۹۲ ، ۸۴ ، ۴۰ ،

، ۱۱۴۲ ، ۱۰۸۷ ، ۹۷۰ ، ۹۶۷ ، ۹۴۹ ، ۹۱۰ ، ۸۴۴ ، ۷۲۲ ، ۶۴۶ ، ۶۳۷ ، ۶۳۳ ، ۵۶۱ ، ۵۳۷ ، ۵۳۳

، ۱۲۸۳ ، ۱۲۸۲ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۷۱ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۱۸ (۱۲۱۵) ، ۱۲۰۳ ، ۱۱۹۴ ، ۱۱۵۴

، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۶ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۸۳

۱۳۵۴، ۱۳۵۳، ۱۳۴۱، ۱۳۳۰

در- : ۱۳۸۳، ۱۳۸۲، ۱۳۱۷، ۷۸۵

- در- : ۹۷

(۲) در (اسم)

در : ۱۲۹۵، ۱۱۵۴، ۱۱۳۹، ۸۲۶، ۸۱۰، ۸۰۲، ۲۷۵، ۶۶، ۱۸

درش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۱۱۰۴

درها (جمع) ۲۵۰

(۳) در : به معنی درگاه، دربار

در : ۹۸۴، ۹۲۲، ۹۰۵، ۶۰۹

درش (- + ش ضمیر پیوسته اضافه) ۱۳۱۴

(۴) در : به معنی درّه

در : ۱۳۳۴، ۱۳۱۰، ۴۴۲

در (ها) (جمع) ۵۴۶

دَر

دُر : ۱۰۳۰، ۱۶۰

دُر- : ۱۲۴۳

دُر افشاندن

دُر افشانی (فعل مضارع) ۱۲۴۳

دراز (صفت) ۱۰۱۱، ۹۹۵

درآمدن

درآمد (فعل مضارع) ۳۴۸

(۱) درآمدن : وارد کردن

درآمد (ماضی مطلق) ۲۸۸

(۲) درآمدن : پایین کشیدن (از روی اسب)

درآمد (ماضی مطلق) ۴۹۷

درافتادن : افتادن ، فرو افتادن

درافتاد (ماضی مطلق) ۷۲۴، ۵۹۰

درافتد (فعل مضارع) ۶۵۵، ۳۸۶

دربدر : فصل به فصل ، باب به باب : ۱۱۶۳

درخت

درخت : ۱۲۲۲، ۱۱۴۷، ۱۱۴۰، ۱۱۱۴، ۳۱۱

درختان (جمع) ۲۸۷

درختانش (جمع + ضمیر پیوسته اضافه) ۱۷۱

درختی (- + یاء وحدت) ۴۰،۳۹

درخشان (صفت) ۳۶۸

درخشنده (صفت) ۱۳۲۵

درخشیدن

درخشید (فعل ماضی مطلق) ۱۳۱۹

درخور (صفت) شایسته: ۱۱۲۱

درد (اسم) ۱۰۴۵، ۹۷۸، ۹۷۵، ۸۶۰، ۶۰۰، ۵۸

درست: صحیح، کامل، تندرست، عیناً کاملاً

درست: ۸۵۸، ۱۳۶، ۴۷۳، ۷۱۱، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۶۴، (۱۰۲۴)، ۱۰۶۰، ۱۰۶۴، (۱۰۸۶)

درست-: ۸۶۶

درست آمدن: صحیح به نظر آمدن

نیامد... درست (ماضی مطلق منفی) ۸۶۶

درشتی: ضد نرمی: ۱۳۳۷، ۱۲۲۴

درشده (صفت) داخل شده: ۱۱۴۲

درع: زره: ۱۱۰۰، (۱۱۵۰)

درفش: علم، بیرق

درفش: ۱۸۰، ۲۳۵، ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۷۹، ۴۵۶

۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۹۲، ۵۹۹، ۶۰۴، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۶۸، ۷۰۴، ۷۱۳، ۷۲۷، ۹۵۰

۱۱۳۴، ۱۱۴۸، ۱۳۲۲

درفشان: (- + ان جمع) ۱۴۷

درفشی (- + یاء وحدت) ۸۲۸، ۴۴۵

درفشان = درخشان: ۴۷۵

درخشنده (صفت) ۱۳۲۲

درگاه: دربار، پیشگاه: ۱۸۲، ۲۰۷، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۹۳۳، ۱۳۱۳، ۱۳۱۵

درگذشتن: صرف نظر کردن

درگذر (فعل امر) ۱۲۶۷

درگریز آمدن: شروع به فرار کردن

درگریز آمدست (ماضی نقلی) ۱۳۱۷

درم: ۳۰۴، ۱۳۴۶

درماندن: درد داخل جایی ماندن

درماندست (ماضی نقلی) ۱۱۵۴

درنده (صفت)

درنده: ۲۱۰، ۱۲۸۱

درندگان (جمع) ۱۳۶۴

درنگ

درنگ : ۵۵۴،۳۲۲

درنگی (- + یاء وحدت) ۱۱۶۲

درنهادن : گذاشتن ، داخل جایی نهادن

درنهادند (ماضی مطلق) ۷۸۱

درود : سلام و تحیت : ۱۱۱۳

درون (حرف اضافه تأکید) ۳۴۰،۱۰۹

درویش (صفت بجای اسم) ۱۲۰۵

دریا : ۱۳۵۲،۱۳۰۳،۱۱۹۲،۱۰۷۸،۸۳۱،۴۱۰،۱۶۵

دریدن

بدرید (ماضی مطلق) ۶۰۶

بدرد (فعل مضارع) ۷۳۹

(۱) دریغ : افسوس

دریغ : ۶۱۱،۶۱۱،۵۹۰،۵۴۱،۵۴۰،۵۲۵،۵۰۱،۴۸۴،۳۴۷

دریغا (- + الف ندبه) ۱۲۴۱،۱۲۴۱،۷۷۷،۶۲۷

(۲) دریغ : مضایقه : ۱۳۷۸

دز : قلعه : ۱۲۷۷،۱۲۷۶

دژ : قلعه : ۷۹۴

دژآگاه : خشمگین : ۵۵۶،۵۳۵

دژم : غمگین

دژم : ۸۸۳،۳۲۳،۲۱۵

- دژم - : ۴۰۸

(۱) دست : ید :

دست : ۸۲۰،۷۷۹،۷۱۳،۶۳۱،۵۸۶،۵۲۳،۵۱۷،۳۹۷،۳۹۶،۳۸۴،۳۸۱،۳۵۷،۲۱۷

۱۳۱۶،۱۲۸۹،۱۱۳۷،۱۱۱۲،۹۶۸

- دست : ۱۰۰۳

دست - : ۹۹۵،۸۶۲،۷۶۴،۷۶۲،۶۲۵،۵۸۰

- دست - : ۸۷۸،۸۶۲،۶۲۵

دستش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۲۲،۴۱۳

دستی (- + یاء وحدت) ۱۲۴۷

(۲) دست : به معنی طرف : ۴۵۸،۴۵۷،۴۴۹،۴۴۸،۲۷۷،۲۷۶

دستار : عمامه : ۱۳۸۱

دستان : مکرو حیلہ : ۱۱۸۱

دست باز داشتن : دست برد داشتن

همی داشتند ... دست باز (ماضی استمراری) ۹۹۵

دست برد داشتن : دست برد داشتن

بدارید دست (فعل امر) ۷۶۴،۷۶۲

دست برآوردن

برآورد دست (حالت وصفی بجای دست برآوردہ اند = ماضی نقلی) ۱۰۰۳

دستبرد : هنر : ۸۲۷،۷۲۴،۴۶۱،۳۶۴

دست بردست زدن : علامت تأسف و دریغ

دست بردست زد (ماضی مطلق) ۸۶۲،۶۲۵

دست کرده به کش (قید حالت) دست به سینه : ۹۳۷،۸۲۲

دست کرده دراز (قید حالت) ۳۶۲

دستگیر (صفت) راهنما : ۶۴۷

(۱) دستور : وزیر : ۹۱۴،۸۹۳،۶۹۶،۶۱۵،۶۱۴،۵۰۲،۲۱۴

(۲) دستور : بجای دستوری = اجازه : ۲۱۱

دستوری : به معنی اجازه ؟ : ۱۲۳۷

دست یافتن

یا بم ... دست : ۵۸۰

دشت

دشت : ۱۳۱۰ ، ۱۲۷۵ ، (۱۰۳۲) ، ۸۹۸،۸۹۷،۷۸۳،۷۷۰،۷۴۵،۵۴۶،۴۸۶،۴۴۲

۱۳۵۹،۱۳۵۴،۱۳۳۴،۱۳۲۹،۱۳۱۸

دشت ها (جمع) ۵۴۶

دشتی (صفت) بیابانی ، منسوب به دشت : ۱۲۲۸

دشمن

دشمن : ۸۶۲ ، ۷۳۹ ، ۷۲۹ ، ۶۹۷ ، ۶۵۵،۵۵۰،۵۱۴،۴۸۸،۴۰۶،۳۸۶،۳۴۹،۲۹۵

۱۲۰۵،۱۰۶۷،۱۰۳۳

دشمنان (جمع) ۱۰۳۸،۷۰۲،۶۹۰،۶۸۰،۵۲۷،۳۷۶،۳۶۲،۳۶۱،۳۵۸

دشمنش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۲۳

دشمنی (اسم) ۱۰۱

دعوی : ادعا

دعوی : ۱۰۶

دعویت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) (۱۰۴۸)

دفتر : کتاب : ۱۰۵۸

دِغلی : خرزهره : ۱۰۶۷

دقیقی (اسم خاص) ۱۲۳۱، ۱۱۶۴

(۱) دگر (قید) ثانیاً ، دوم : ۱۲۷، ۳۳، ۲۸۳، ۵۶۸، ۷۳۳، ۱۰۴۱، ۱۲۴۵، ۱۲۴۹ ،

۱۳۷۵

(۲) دگر (از مبهمات) ۲۷۷، ۳۰۳، ۴۴۹، ۴۵۸، ۷۲۳، ۷۳۵، ۹۳۱، (۱۰۷۲) (۱۰۷۳)

۱۲۸۷

دل

دل : ۳۵، ۵۳، ۶۱، ۱۰۳، ۱۳۸، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۹۹، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۳۴، ۵۱۳، ۶۰۰، ۶۷۳ ،

۶۷۴، ۸۲۳، ۸۵۸، ۸۶۰، ۹۱۱، ۹۴۰، ۹۶۲، ۹۶۴، ۱۰۳۹، ۱۰۴۲، ۱۰۴۶، ۱۰۵۵، ۱۰۵۷ ،

۱۰۹۸، ۱۱۰۳، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۲۱۱، ۱۲۹۱، ۱۳۱۳، ۱۳۳۷، ۱۳۷۶، ۱۳۸۴

دل - : ۴۳۳، ۱۰۰۶

دلّت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۹، ۴۳۱، ۶۰۷، (۱۱۹۰)

دلش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۲۷، ۳۰۲، ۴۴۸، ۹۰۷، ۹۱۲، ۹۵۳، ۱۲۷۲ ،

۱۳۳۷

دلّم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۲۱۳

دلها (جمع) ۲۱۵

دلی (- + یا ء وحدت) ۱۲۴۷

دل افروز (صفت) : آن که دل را روشن سازد : ۹۰۱

دلبر : معشوق ، محبوب ، آن که دل می بُرد : ۱۱۰۱، ۱۱۱۹، ۱۳۴۹

دلبری : یا رومعشوق بودن : ۱۳۷۲

دل دادن : جرأت دادن ، گستاخ کردن

داددل (ماضی مطلق) ۱۰۰۶

دَلْدَل (اسم خاص) استرپیغمبر «ص» که آن را به علی علیه السلام بخشید (۱۱۵۰)

دلکش (صفت) : جذّاب ، دلربا : ۱۰۹۶، ۱۳۴۹

دل نژند (قید) : غمگین : ۱۲۶۲

دَلَنگ : بندی باشد که از چوب و علف و خاک در پیش آب بنند : ۱۳۶۲

دل نهادن : نیت کردن ، قصد کردن

بنهاددل (ماضی مطلق) ۴۳۳

دلیر

دلیر : ۱۱۳، ۱۹۶، ۲۸۱، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۶۶، ۴۴۰، ۵۱۱، ۵۳۵، ۵۵۶، ۶۶۵، ۷۳۰، ۱۳۵۹

دلیرا (- + الف نده) ۷۷۷

دلیران (جمع) ۱۳۲۸، ۴۵۴

دلیری (- + یاء وحدت) ۲۱۰

دَم : به معنی عقب : ۱۱۸۴

دَم : تَفَس ، صدا : ۱۳۲۰

دَمَان (قید) : خروشان : ۱۳۲۶، ۷۱۳

دمیدن : سرزدن (آفتاب ، سپیده)

دمید (ماضی مطلق) ۸۸۶، ۴۳۵

دندان

دندان : ۵۲۳، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۶

دندان - : ۴۹۵

دندان زدن : دست و پنجه نرم کردن

دندان زخم (فعل مضارع) ۴۹۵

، ۴۹۶ ، ۴۷۱، ۴۶۷، ۲۷۱، ۲۵۸، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۳، ۱۷۷، ۱۷۳، ۱۲۵، ۷۳، ۳۱ (عدد)

، ۱۰۰۱ ، ۹۸۸، ۹۷۳، ۹۲۹، ۹۱۷، ۹۰۰، ۷۷۵، ۵۸۵، ۵۵۴، ۵۴۸، ۵۴۴، ۵۱۵، ۵۱۵، ۵۱۰

، ۱۲۴۹، ۱۲۴۴، ۱۲۰۴، ۱۱۹۳، ۱۱۵۱، ۱۱۵۱، ۱۱۰۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۴، ۱۰۵۵

۱۳۷۰، ۱۳۴۶، ۱۳۲۶، ۱۳۲۳، ۱۳۰۶

دوتاه : خمیده

دوتاه - : ۱۷۵

دوتاه کردن : خمیده کردن

کنید ... دوتاه (فعل امر) ۱۷۵

دوختن

بدوزم (فعل مضارع) ۱۶۷

دوختند (ماضی مطلق) ۱۳۲۷

همی دوختشان (ماضی استمراری - + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۷۴۸

دود : ۶۹۱، ۳۳۷، ۱۶۵

دوده : خانواده : ۱۲۱۲

دُور : گردش : ۱۱۸۲

دُور : دُور : دُور

دور : ۹۵۲، ۹۱۵، ۹۱۳، ۵۸۵، ۲۳۵

دور - : ۱۲۰

دور کردن

دورکن (فعل امر) ۱۲۰

دوزخ : ۱۳۹، ۱۰۹

دوساله (صفت) ۳۰۴

دوست

دوست : ۱۲۲۶، ۱۱۲۱، ۱۰۶۸، ۱۵۴

دوست - : ۱۰۲۹

دوستدار (صفت) ۱۴۸

دوست داشتن

دوست دارم (فعل مضارع) ۱۰۲۹

دوست وار (صفت ، قید) ۱۵۴

دوستی (اسم) ۲۰۰

دوش : دیشب : ۱۲۰۲، (۱۳۵۱)

دوش : شانه : ۱۰۹۵

دولت : ۱۲۱۴

دوم (عدد ترتیبی) ۹۰۱

دون : پست

دون - : ۱۱۷۸

دونده : ۹۷۱

دون کردن : پست کردن ، حقیر کردن

دون کردم (ماضی مطلق) ۱۱۷۸

دویست (عدد) ۷۸۷

دهر : روزگار : (۱۰۵۹) ۱۱۳۳

دهقان : روستائی ؟ : ۱۲۶۲

دهن : ۱۰۹۳

ده هزار : ۷۹۶

دی : دیروز : ۱۰۴۱

دیبا : ۱۲۲۵، ۱۱۴۵، ۱۱۴۱، ۱۰۵۰

دیبا رنگ : ۱۱۰۷

دیبه (مخفف دیبا) ۱۱۴۳

دیدار : ۱۲۳۵، ۱۲۳۴، ۱۲۲۴، ۷۷۱، (۱۳۵۱)

دیدن

- ببین (فعل امر) ۱۰۱۵
 ببیند (فعل مضارع) ۱۱۹۵
 ببینم (فعل مضارع) ۱۲۱۱
 ببینی (فعل مضارع) ۸۹۴، ۳۳۷، ۱۶۲
 ببینید (فعل مضارع) ۱۷۵
 ببینید (فعل امر) ۶۰۰، ۵۶۹، ۵۶۹
 بدید (فعل ماضی مطلق) ۷۲۴، ۷۱۹، ۶۷۱، ۶۵۶، ۶۰۵، ۵۵۱، ۵۱۸، ۳۰۱، ۱۵۳ ، ۸۲۳، ۷۷۴
 بدیدش (- + ش ضمیر پیوسته - فاعلی) ۶۷۲
 بدیدم (ماضی مطلق) ۱۱۰۲
 بدیدند (ماضی مطلق) ۷۵۴، ۶۹۲، ۵۲۰، ۱۸۴
 بین (فعل امر) ۱۲۰۴، ۱۱۷۹
 بیند (فعل مضارع) ۱۱۸۳، ۱۰۸۸، ۳۷۵، ۳۷۲، ۳۵۴
 - بیند (فعل مضارع) ۹۴۳
 بینم (فعل مضارع) ۱۲۰۵
 بینمش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۱۱۳۰
 بینی (فعل مضارع) ۱۱۴۴، ۱۱۹۱، ۹۲۱، ۳۴۲، ۳۴۲، ۲۸۵
 بینید (فعل مضارع) صلاح بینید : ۱۹۹
 بینیش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۶۶۹
 دید (فعل ماضی مطلق) ۸۸۳، ۷۷۳، ۷۷۲، ۷۴۶، ۷۰۸، ۵۶۷، ۴۶۸، ۲۴۶، ۳۷ ، ۱۰۶۰، ۱۰۱۷
 دیدست (ماضی نقلی) ۸۸۷
 دیدش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته - فاعلی) ۹۱۵
 دیدش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۵۸۵
 دیدم (ماضی مطلق) ۱۱۱۴، ۱۰۶۵، ۱۰۹، ۱۰۸
 دیدمش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۱۱۲۸
 دیدمی (ماضی استمراری) ۶۲۶
 دیدند (ماضی مطلق) ۲۳۵
 دیده (حالت وصفی بجای دیده است = ماضی نقلی) ۱۳۷۹
 دیده (حالت وصفی بجای دیده بود = ماضی بعید) ۴۶۳
 دیدی (ماضی استمراری) ۶۶۴



- نادیده (حالت وصفی بجای ندیده بود = ماضی بعید) ۵۰۱
 نبیند (فعل مضارع منفی) ۳۸۹،۳۳۳
 نبینم همی (فعل مضارع منفی) ۵۵۴
 نبینند (فعل مضارع منفی) ۱۳۳۵
 نبینی (فعل مضارع) ۶۸۴
 نبینید (فعل مضارع) ۶۴۰
 نخواهد دید (فعل آینده) ۱۰۸۲
 ندید (ماضی مطلق منفی) ۵۹۴،۵۲۵،۴۹۹،۴۸۴،۴۷۴،۳۶۱،۳۰۸،۳۰۷
 ۱۲۷۸، ۱۰۱۷
 ندیدست (ماضی نقلی منفی) ۱۰۸۲،۳۷۴
 ندیدم (ماضی مطلق منفی) صلاح ندانستم : ۱۱۱۴،۴۱۱
 ندیدی (ماضی استمراری) ۹۶۹،۴۶۷
 همی دید (ماضی استمراری) ۹۶۹،۴۶۷
 (۱) دیده : چشم
 دیده : ۱۳۸۴،۱۳۷۸،۱۳۴۴،۱۲۹۲،۱۲۲۸،۹۷۳،۶۷۴،۶۰۱،۴۹۹
 دیدگان (جمع) ۶۸۳
 دیدگانم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۳۱
 (۲) دیده : به معنی دیده بان : ۴۴۳
 (۳) دیده : به معنی جایی بلند که برای دیدن به آنجا می روند : ۴۴۳
 دیده بان : ۴۴۳،۴۳۹
 دیر : زیاد، طولانی : ۱۰۸۳،۷۶۶،۶۸۱
 دیوینه (صفت) ۱۰۱۹
 دیزه : اسب
 دیزه ای (- + یاء وحدت) ۶۵۴،۴۹۲
 (۱) دیگر (قید) دوم، ثانیاً : ۳۵۷
 (۲) دیگر (از مسلمات)
 دیگر : ۱۱۱۰،۱۱۱۰،۷۰۷،۳۴
 دیگران (جمع) ۷۸۶
 دیگری : ۲۷۱
 دین
- دین : ۲۰۸،۲۰۸،۱۱۵،۱۱۰،۱۰۵،۹۳،۹۲،۶۷،۵۸،۵۷،۵۱،۵۰،۵۰،۴۸،۴۴
 ۰۹۱۰، ۸۵۱، ۸۳۷، ۸۳۵، ۸۳۳، ۸۲۹، ۷۵۸، ۶۴۵، ۶۳۵، ۶۱۳، ۴۲۷، ۳۲۸، ۳۱۹، ۲۴۴

۱۳۴۸، ۱۲۹۱، ۱۲۸۴، ۱۰۸۱، ۱۰۷۱

- دین - : ۶۰

دینش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) : ۱۴۰

دینار

دینار : ۱۲۵۱، ۱۲۵۰، ۱۱۷۲، ۸۴۸

دین آور : پیغمبر : ۳۲۸

دین آوری (اسم) : ۲۰۶، ۱۰۶

دین بهی (مکرر) مقصود دین زرتشتی است : ۲۴۴، ۲۰۸، ۶۷، ۵۰

دین پذیر (صفت) : ۱۲۸

دین پذیرنده (صفت) : ۵۹

دین پژوه : پیغمبر : ۱۱۴

دین گزارش : آداب دینی : ۸۳۳

(۱) دیو : شیطان : ۹۲۰، ۹۱۲، ۸۸

(۲) دیو : شخص بدکار، هیولا

دیو : ۶۵۴، ۴۹۵، ۱۰۲

دیوان (جمع) : ۱۲۰۸، ۳۶

دیوار

دیوارها (جمع) : ۷۷

دیوانه

دیوانه - : ۱۰۴۲

دیوانه‌ای (- + یاء وحدت) : ۱۲۷۰

دیوانه کردن

دیوانه کرد (ماضی مطلق) : ۱۰۴۲

دیویدار (صفت) : ۱۳۳۴

دیوطبعی (اسم) : ۱۳۳۸

ذ

ذات : فطرت ، جبلّت : ۱۳۰۰
ذره

ذره : ۱۳۵۲

ذره‌ای (- + یاء وحدت) ۱۰۷۷

را (حرف اضافه و نشانه) ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۸، ۱۹، ۲۲، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۴۲، ۶۶، ۶۸،
 ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۴۰،
 ۱۴۲، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸،
 ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۱،
 ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۴۶، ۲۶۱،
 ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۵،
 ۳۵۲، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۸۸، ۴۰۱،
 ۴۰۱، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۱، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۴، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۹۶،
 ۵۲۰، ۵۲۴، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۳، ۵۶۳، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۹۴، ۶۰۲، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۷،
 ۶۰۸، ۶۰۸، ۶۱۰، ۶۱۰، ۶۱۳، ۶۱۳، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۹، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۲۴، ۶۲۶،
 ۶۲۸، ۶۲۸، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۹، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۶،
 ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۱، ۶۹۷، ۶۹۹، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۸، ۷۰۸، ۷۱۸،
 ۷۱۹، ۷۲۶، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۴۳، ۷۴۸، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۷۲، ۷۷۳،
 ۷۸۲، ۷۹۲، ۷۹۵، ۷۹۵، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۴، ۸۰۴، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲،
 ۸۱۹، ۸۲۳، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۷، ۸۲۹، ۸۲۹، ۸۳۳، ۸۴۴، ۸۴۷، ۸۵۲، ۸۵۴،
 ۸۶۴، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۳، ۸۷۵، ۸۷۷، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۱، ۸۸۷، ۸۸۸،
 ۸۹۳، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۴، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۴۰،
 ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۸، ۹۵۰، ۹۵۰، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۳، ۹۶۳، ۹۶۳، ۹۶۳، ۹۶۵، ۹۶۸،
 ۹۷۲، ۹۷۷، ۹۸۱، ۹۹۰، ۹۹۳، ۹۹۷، ۱۰۰۶، ۱۰۱۴، ۱۰۱۷، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱،
 ۱۰۲۱، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۰، ۱۰۳۴، ۱۰۵۶، ۱۰۶۰، ۱۰۶۲، ۱۰۶۶،
 ۱۰۶۶، ۱۰۶۹، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹، ۱۱۳۰، ۱۱۵۲،
 (۱۱۵۳) (۱۱۵۵) (۱۱۶۳) (۱۱۶۶) (۱۱۷۱) (۱۱۷۱) (۱۱۸۶) (۱۱۸۸) (۱۱۹۳) (۱۱۹۶)،
 ۱۱۹۷، ۱۲۰۱، ۱۲۰۸، ۱۲۱۱، ۱۲۱۷، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، (۱۲۳۶) (۱۲۴۰) (۱۲۴۴)،
 ۱۲۴۶، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۹۲، ۱۲۹۲، ۱۲۹۷، ۱۳۰۴،
 ۱۳۱۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۵، ۱۳۴۷، ۱۳۶۲، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲

راحت (اسم): ۱۰۴۵

راد: جوانمرد: ۱۲۸۴
 رادمرد: جوانمرد
 رادمردان (جمع) ۱۲۴۲، ۹۳۸، ۳۴۷، ۲۹۵
 رادمردی (اسم) ۲۹۳
 راز: ۱۲۳۳، ۱۲۳۳، ۱۰۱۶، ۸۷۴، ۸۷۴، ۸۶۸، ۸۶۷، ۸۶۷، ۶۱۵، ۴۱۲، ۴۱۱
 رازدار (صفت) ۸۶۶
 (۱) راست: درست و مستقیم و مُسَلَّم
 راست: ۱۰۶۴، ۱۰۳۴، ۸۴۵، ۸۳۸، ۵۰۹، ۴۶۹، ۱۸۱، ۳۴
 راست-: ۴۴۶
 راستان (جمع) ۶۱۸
 (۲) راست: ضدِ دروغ: ۸۸۱، (۱۰۲۴)
 (۳) راست: ضدِ چپ: ۱۳۲۷
 (۴) راست: ضدِ کج (برای قد): (۱۰۸۶)
 راستکاری: ۱۳۰۸، ۱۳۰۷
 راست کردن: مرتب کردن
 راست کرد (ماضی مطلق) ۴۴۶
 راست گیش (صفت) دارای مذهب درست و حق: ۸۶۳
 راست گوی (صفت) ۸۶۸، ۲۵۳، ۸۵
 راستی (اسم) ۱۳۰۵
 راستین: ۱۳۴۸
 رامش: طرب
 رامش: ۹۹۷، ۸۵۶
 رامش-: ۸۸۴
 رامش کردن: نشاط و طرب کردن
 رامش نکرد (ماضی مطلق منفی) ۸۸۴
 رانندن
 برانند (ماضی مطلق) بگفت: ۸۸۲، ۵۷۶، ۱۰۴
 برانم (فعل مضارع) روان کنم: ۶۹۰
 برانیمش (فعل مضارع + ضمیر پیوسته - مفعولی) دورش کنیم: ۱۲۴
 رانده (حالت وصفی بجای رانده بود ماضی بعید) دور کرده: ۲۳۳
 - رانند (فعل مضارع) ۱۱۸۶
 نرائند (فعل مضارع منفی) روان نشود: ۱۰۱۲

همی رانَد (فعل مضارع) روان کند : ۳۷۰

راه : طریق ، روش ، جاده ، وجه ، نیز رجوع کنید به ره

راه : ۳۸۹،۳۸۱،۳۸۰،۳۰۸،۲۸۴،۲۲۱،۲۰۸،۱۸۱،۱۴۰،۱۱۹،۹۱۵،۵۲،۴۸،۲۲ : ۳۸۹،۳۸۱،۳۸۰،۳۰۸،۲۸۴،۲۲۱،۲۰۸،۱۸۱،۱۴۰،۱۱۹،۹۱۵،۵۲،۴۸،۲۲

، ۱۰۱۲،۱۰۱۱،۹۹۵،۹۸۵،۹۱۶،۹۰۴،۸۳۵،۷۸۳،۶۶۷،۶۶۴،۶۶۴،۶۶۲،۵۴۷،۴۱۰

۱۳۴۴،۱۳۱۲،۱۲۶۷،۱۰۵۲،۱۰۱۶

راه - : ۱۰۰۷

- راه - : ۹۲۰، ۱۵۲

راهی (- + یاء وحدت) ۱۳۷

راهبر (صفت) ۱۸۸

راه سپردن : طی کردن راه

سپردست راه (فعل ماضی نقلی) ۱۰۰۷

راه ورز : سربراه ، کسی که در راه و روش همانند ماست

راه ورزان (جمع) ۲۷ (نسخه بدل : را دمردان ، به یادداشتها رجوع کنید)

رای : ۱۳۶۸،۱۲۷۳،۸۸۱،۶۱۴،۳۱۹

رای : لقب شاهان هند

رایان (جمع) ۸۱۷

رایگان : مَجَانی : ۵۴۰

رایگانی : مَجَانی : ۱۲۵۲

رَبّ : پروردگار : ۱۲۲۰

ربودن

برباید (فعل مضارع) ۱۰۸۵

رباید (فعل مضارع) ۱۰۸۵

ربون : بیعانه : ۱۱۹۳

رُخ : گونه ، صورت

رخ : ۱۲۸۸،۱۲۸۷،۱۲۷۵،۱۰۷۴،۱۰۵۴،۱۰۱۸،۸۶۰

رخان (جمع) ۱۰۶۱

رخش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۰۵،۵۷۵

رخت : وسائل ، رجل و بنه

رخت : ۹۴۹

- رخت - : ۱۴

رخت بر بستن : مسافرت کردن

بر بست رخت (ماضی مطلق) ۱۴

رخسار: ۱۳۴۹، ۱۲۶۶، ۱۲۳۰، ۱۰۹۳، ۳۷۲

رخساره

رخساره: ۹۷۳

رخسارگان (جمع) ۱۰۶۳

رخش (اسم خاص) اسب رستم: ۱۱۵۲

رخشا: معادل رخشان: ۱۰۴۰

رخشنده (صفت) ۷۲۱، ۲۶۰، ۲۰۷

رخنه: شکاف

رخنه - : ۱۳۶۷

رخنه یافتن: شکاف برداشتن

رخنه می یافت (ماضی استمراری) ۱۳۶۷

رد: جوانمرد ← نیز رجوع کنیده را د

ردان (جمع) ۳۱۶، ۳۰۳

رزم

رزم: ۱۹۵، ۲۲۸، ۲۶۶، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۳۴، ۳۵۴، ۳۸۲، ۴۲۱، ۴۳۳، ۴۳۴، ۶۲۶، ۶۷۷،

۶۹۵، ۶۹۷، ۸۵۷، ۸۷۵، ۸۷۹، ۹۴۶، (۱۱۴۹)، ۱۲۳۸، ۱۳۲۹، ۱۳۶۸

رزم - : ۵۴۴، ۴۴۶

رزمجوی (صفت) ۹۰۰

رزمساز (صفت) ۷۹۷

رزم کردن

رزم ... کرد (مصدر مرخم) ۴۴۶

رزم کردن (مصدر) ۵۴۴

رزمگاه

رزمگاه: ۳۹۴، ۴۳۷، ۵۴۷، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۴۸، ۶۶۲، ۶۸۲، ۶۹۲، ۶۹۶، ۷۰۱، ۷۷۱،

۷۸۸، ۷۸۳

رزمگاهی (- + یا وحدت) ۴۷۲

رزمگه (مخفف رزمگاه) ← نیز رجوع کنیده رزمگاه: ۵۹۴

رسانیدن

رسانید (ماضی مطلق) ۱۳۲۸

رستخیز: ۱۳۱۷

رستگار (صفت) ۱۳۰۷

رستگاری (اسم) ۱۳۰۸

رُستم (اسم خاص)

رستم : ۳۴۸

رستمش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۹۸۳

رُستمی (صفت نسبی) ۷۶۹

رُستن : نجات پیدا کردن

رسته شد (ماضی مطلق مجهول) ۱۰۶۰

نَرست (ماضی مطلق منفی) ۵۳۹

رسته (صفت) ۵۸

رُسته (صفت) ۳۱۱

رسول

رسولان (جمع) ۱۳۰۰

رسیدن

رسد (فعل مضارع) ۹۴۴، ۹۴۴، ۶۹۱، ۴۲۴

رسم (فعل مضارع) ۱۳۴۶، ۴۳۹

رسید (ماضی مطلق) ۱۰۹۱، ۹۸۲، ۷۱۹، ۶۷۱، ۶۰۵، ۴۴۳، ۲۹۵، ۳۱۳، ۲۴۵، ۱۵۳

- رسید (ماضی مطلق) ۴۹۹

رسیده (حالت وصفی بجای رسیده بود = ماضی بعید) ۴۶۴

رسیدی (ماضی استمراری) ۱۳۴۴

رَش : واحد طول : ۷۲

رَش : اسم خاص اسب ، شاید مخفف رخس : ۱۲۳۹

رَشک : حسد

رَشک - : ۱۱۰۷

رَشک آوردن : حسادت

رَشک آورد (فعل مضارع) ۱۱۰۷

رضوان : دربان بهشت : ۱۳۰۰

رُفتن (مخفف روفتن)

برفت (ماضی مطلق) ۱۰۱۸

رفتن

برفت (ماضی مطلق) ۵۰۹، ۶۱ (۱۲۱۵)

برفتش (- + ش ضمیر پیوسته - فاعلی) ۶۷۳

برفتش همی (ماضی استمراری + ش ضمیر پیوسته - اضافی) ۴۱۳

برفتند (ماضی مطلق) ۱۰۲۱، ۹۹۴، ۷۴۱، ۲۶۹، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۱۵، ۱۸۳

برفتی (ماضی مطلق) ۶۷۵
 برو (فعل امر) ۱۳۰۵،۶۸۵،۶۸۰،۶۶۹
 رفت (ماضی مطلق) ۷۵۴،۷۱۲،۶۲۹،۴۸۰،۲۹۱
 رفتم (ماضی مطلق = مستقبل محقق الوقوع) ۱۱۷۷
 رفتن (مصدر) ۹۲۷،۶۹۶،۵۴۷،۴۲۱،۴۱۹
 - رفتن (مصدر) ۶۴۹
 رفتنش (مصدر + شضمیر پیوسته - اضافی) ۵۸۷
 رفتی (ماضی استمراری) (۱۱۴۹)
 رو (فعل امر) ۱۳۷۵،۱۲۶۴،۱۱۷۷ (دوبا برای تاءکید)
 رود (فعل مضارع) ۱۰۱۲،۱۰۱۲
 روید (فعل امر) ۱۰۲۰،۲۲۵،۸۱
 می رود (فعل مضارع) ۱۲۷۱
 - نرفتی (ماضی استمراری) ۲۸۱
 همی رفت (ماضی استمراری) ۷۴۵،۶۸۲،۵۴۶،۳۱۲،۲۸۶
 همی رفت خواهد (آینده مستمر) ۶۹۳
 همی رفت خواهند (آینده مستمر) ۴۱۸
 رم : بجای رمه : ۲۶
 رمه : ۱۰۲۱
 رنج
 رنج : ۱۳۴۴،۱۱۳۰،۱۰۴۵،۶۷۵،۴۵۲،۳۵۴،۲۵۵،۲۵۰
 رنج : ۹۴۳
 رنجا (جمع) ۱۵۹
 رنج دیدن
 رنج ببند (فعل مضارع) ۹۴۳
 رنگ
 رنگ : ۱۳۶۲،۱۲۲۸،۱۲۰۲
 رنگ - : ۱۳۷۱
 رنگ آوردن : خشمگین شدن
 رنگ آرد (فعل مضارع) ۱۳۷۱
 رنگین (صفت) ۱۲۰۰،۴۵۶
 رُو : طرف ، جهت : ۵۱۵
 (۱) روا : مرده : ۵۰۰،۴۹۰

(۲) روا

روا - : ۹۸۱

روا کردن

کند ... روا : ۹۸۱

روان : جان : ۱۱۹۷، ۱۱۸۸، ۱۰۹۲

روان (صفت) دارای جریان : ۵۰۵، ۳۴۰

رود : سیم تارو ... : ۱۰۹۰

رودکی (اسم خاص) : ۱۱۶۳

روز

روز : ۸۶۴ ، ۸۵۶ ، ۷۵۰ ، ۶۸۷ ، ۶۲۶ ، ۵۶۷ ، ۴۶۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۳ ، ۲۶۶ ، ۱۵۳ ، ۱۳۷ ، ۵۸

۱۲۸۹ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۷۵ ، ۱۲۱۸ ، ۱۲۱۰ ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۱۸ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۵۲ ، ۹۳۱

۱۳۶۹ ، ۱۲۹۲

روز - : ۸۱۲

روزم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) : ۴۱۶

روزی (- + یاء وحدت) : ۱۲۶۱ ، ۱۲۱۱ ، ۶۳۸

روزگردن : روشن کردن ، تبدیل کردن شب به روز

روزکرد (ماضی مطلق) : ۸۱۲

(۱) روزگار : زمانه : ۱۲۹۷ ، ۶۳۷ ، ۵۸۱ ، ۵۲۷

(۲) روزگار : زمان : عهد

روزگار : ۱۳۳۸ ، ۹۶۱ ، ۹۰۵ ، ۸۹۷ ، ۸۱۸ ، ۲۹۹ ، ۲۷۸ ، ۱۹۳ ، ۱۳۰ ، ۹۵ ، ۹۱ ، ۱۵

روزگاران (جمع) : ۱۰۰۱ ، ۹۸۰

روزی : رزق ، حقوق : ۳۰۵ ، ۲۷۵

روستائی : ۱۰۹۴

(۱) روشن (صفت) : ۱۲۷۵ ، ۱۲۰۳ ، ۶۸۷ ، ۵۹۵ ، ۳۰۸ ، ۱۵۶ ، ۱۳۷

(۲) روشن (صفت بجای اسم) مقصود خورشید یا آتش است : ۲۰

روشن بین (صفت) : ۱۱۹۹

روشنی (اسم) : ۱۲۹۲ ، ۱۲۸۷

روم (اسم خاص) : ۸۳۲ ، ۸۳۱ ، ۸۱۵

رومی (صفت) : ۱۲۸۸ ، ۱۰۵۰

(۱) روی (حرف اضافه) : ۱۳۰۹ ، ۱۲۷۸ ، ۵۴۳ ، ۴۸۹

(۲) روی : جلو : ۳۴۸

(۳) روی : جهت ، جریان ، راه : ۸۶۸ ، ۶۴۴ ، ۳۲۱

(۴) روی: ظاهر، صلاح : ۹۲۷،۹۲۱،۸۷۵

(۵) روی: چهره، صورت، جلوه

روی : ۷۷۹،۷۲۱،۶۶۹،۵۸۷،۵۸۵،۵۵۴،۵۴۱،۵۰۱،۴۸۴،۳۸۸،۳۲۳،۲۳۷،۱۲۱ ،
۱۳۷۴،۱۳۶۳،۱۱۷۶،۱۱۳۳،۱۱۳۲،۱۱۳۲،۱۱۲۴،۱۱۰۷،۸۲۳

روی - : ۶۲۳،۴۰۸ ، ۴۰۵،۳۷۴،۳۷۰،۳۳۴،۲۹۸،۱۸۳،۱۷۷،۱۵۵،۸۷،۸۵،۲۰
۹۸۰،۸۷۶،۸۴۳،۷۹۱

- روی - : ۴۱۴،۴۳۴

رویش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۵۵،۱۱۰۲،۱۸۴

رویش - (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۷۵۱

روی آوردن

آریدروی (فعل امر) ۸۵

آریدروی (فعل مضارع) ۱۷۷

روی به روی اندر آوردن : مقابل شدن

روی اندر آری به روی (فعل مضارع) ۳۳۴

روی دژم کردن

مکن روی ... دژم (فعل نهی) ۴۰۸

روی دشمن : دشمن روی ، بصورت دشمن ، خصم گونه

روی دشمن - : ۳۳۰

روی دشمن کردن : دشمن شمردن ، بصورت دشمن در آوردن ، خصم گونه کردن

روی دشمن کنم (فعل مضارع) ۳۳۰

روی کردن : توجه کردن ، روی آوردن

کردروی (ماضی مطلق) ۹۸۰،۲۰

کردندروی (فعل ماضی مطلق) ۷۹۱

روی نکو (صفت) زیبارو : ۱۰۳۵

روی نمودن : روی نشان دادن

منمای روی (فعل نهی) ۱۵۵

روی نهادن : رو آوردن ، توجه کردن

بنهادروی (ماضی مطلق) ۸۴۳

بنهد ... روی (فعل ماضی مضارع) توجه کند : ۳۷۰

روی ... نهاد (فعل ماضی مطلق) ۷۵۱

نهادست روی (ماضی ثقلی) ۸۷۶

نهادندروی (ماضی مطلق) ۲۹۸،۱۸۳،۸۷

نهدروی (فعل مضارع) ۶۲۳،۴۰۵،۳۷۴

رویین : آهنین ، محکم : ۴۷۱۰۲۷۵

ره (مخفف راه) طریق ، جاده : ۱۳۳۵،۹۴۴،۸۸۹،۸۸۸،۵۵۸،۲۹۳،۲۴۴،۱۵۱ ،

۱۳۴۳ نیز رجوع کنید به راه

رها

رها - : ۱۴۲

رها کردن

رها کردی (ماضی مطلق) ۱۴۲

رهنمون : راهنما : ۳۱۵،۴۳

رهی : غلام ، چاکر : ۱۲۳۳، (۱۲۱۵)، ۹۰۷، ۸۶۵، ۲۰۸

ریختن

ریخته (حالت وصفی بجای ریخته است : ماضی نقلی) ۲۲۷

ریخته (حالت وصفی بجای ریخته باشد : ماضی الترامی) ۴۰۵

مریزاد (فعل دعائی منفی) ۱۱۱۲

مریزید (فعل نهی) ۷۶۴

می ریزد (فعل مضارع) ۱۲۵۹

(۱) ریش : زخم : ۴۱۸،۵۳

(۲) ریش : محاسن : ۷۷۵،۶۸۶

ریگ : ریگستان : ۱۱۹۲

ز

ز (حرف اضافه) (مخفف از) ← رجوع کنید به از

زابلستان (اسم خاص) : ۱۰۰۰

زاد (مخفف آزاد) ۶۷

زادن

زاده وم = زاده ام (ماضی نقلی) ۱۰۲۹

نزاد (ماضی مطلق منفی) ۷۸۰

زار : ناتوان ، ضعیف ، بزاری : ۵۴ ، ۳۷۳ ، ۴۱۵ ، ۵۲۴ ، ۶۰۳ ، ۶۰۷ ، ۷۷۴ ، ۹۶۹ ،

۱۳۰۲ ، ۹۷۹

زاروار (صفت) همچون زبونا ، خوار و زیون : ۷۶۳

زاره = زاری

زاره - : ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۰

زاره کردن : زاری کردن

زاره کنم (فعل مضارع) ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۰

(۱) زاری : ناله ، بانگ و فریاد برای استعانت

زاری : ۱۱۸۰ ، ۳۹۳

زاریش (- + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۷۵۷

(۲) زاری : خواری و زیونی : ۶۵۲

زاستر : بالاتر ، از آن سوتر : ۱۱۶۲

زال (اسم خاص) ۱۱۵۲ ، ۱۰۰۱ ، ۹۸۸

زاؤل (اسم خاص) زابل :

زاؤل : ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۱

زاولش (- + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۹۸۶

زاولستان (اسم خاص) ۹۹۱

زایییدن

نزاید (فعل مضارع منفی) : ۱۲۸۰

زبان : مقصود زبانی است که در دهان است

زبان : ۹۶۷

زبانی (- + یاء وحدت) ۱۲۴۷

زَبَر: بالا: ۴۰۰

زُحَل (اسم خاص) ستاره‌ای است : ۱۱۸۵، ۱۰۷۶

زخم: ضربت، زدن : ۱۳۶۰، ۱۲۱۷، ۵۷۰، ۵۱۶، ۳۹۱، ۳۳۸

(۱) زدن

بزد (ماضی مطلق) ۴۹۶

زد (ماضی مطلق) ۱۳۶۰

- زد (ماضی مطلق) ۸۶۲، ۶۲۵

زدش (- + ش ضمیر پیوسته - فاعلی) ۷۲۳

زدن (مصدر) ۷۰۹

- زدند (ماضی مطلق) ۴۴۲

زده (حالت وصفی بجای زده است = ماضی نقلی) ۲۲۷

زده (حالت وصفی بجای زده بود = ماضی بعید) ۲۳۵

- زده (حالت وصفی بجای زده است = ماضی نقلی) ۲۴۴

- زده (حالت وصفی بجای زده بود = ماضی بعید) ۷۷۵

- زدی (ماضی استمراری) ۸۵۹

زَنَد (فعل مضارع) ۴۰۰

- زَنَد (فعل مضارع) ۱۱۹۵

- زنده می (فعل مضارع) ۱۲۴۰

زنم (ریشه فعل زدن + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۹۵۸

زنم (فعل مضارع) ۹۵۸

- زنم (فعل مضارع) ۴۹۵

زنند (فعل مضارع) ۳۶۵

می زنند (فعل مضارع) ۳۹۱

همی زد (ماضی استمراری) ۵۲۳

همی ... زَنَد (فعل مضارع) ۳۸۷

(۲) زدن : نواختن «نی، ساز...»

بزد (ماضی مطلق) ۷۹۰، ۴۳۶، ۳۰۵، ۲۷۵

زدند (ماضی مطلق) ۷۶۸، ۴۷۱

(۱) زر: طلا: ۱۱۱۴، ۱۰۵۷، ۱۰۴۰، ۱۰۴۰، ۹۴۴، ۸۵۲، ۸۰۸، ۶۵۹، ۳۶۸، ۷۷، ۷۳

۱۲۴۹، ۱۲۴۵، ۱۱۶۸

زرخواه: کسی که زرمی خواهد: ۱۱۶۸

(۲) زر: پیروفتوت: ۱۱۵۹

زرد (صفت) ۱۱۴۳،۸۶۰،۵۷۵،۴۸۸،۲۷۳،۲۳۷

زردی (اسم) ۹۴۴

زردشت (اسم خاص) ۳۷۷،۹۲

زردشت وار: مثل زردشت

زردشت وارم (- + ضمیر پیوسته - اضافی) ۱۱۵۵

زرد هشت (اسم خاص) ۱۳۳۵،۱۰۴۳،۸۸،۸۲،۵۷،۴۲

زرد هشتی (صفت) ۱۲۳۲

زره

زره شان (- + شان ضمیر پیوسته - بواسطه) ۴۲۳

(۱) زیر (اسم خاص) ۲۱۹،۲۱۷،۲۱۴،۲۱۰،۲۰۴،۱۹۶،۱۹۲،۱۹۱،۱۱۳،۵۹،۵۲

۶۵۷، ۶۴۵، ۶۳۰، ۶۱۶، ۶۰۳، ۵۹۶، ۵۵۶، ۵۴۹، ۵۲۶، ۴۴۴، ۳۶۶، ۳۶۰، ۳۲۹، ۲۵۸

۷۸۰، ۷۶۶، ۷۳۰، ۷۲۷، ۷۲۵، ۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۱، ۷۱۰، ۷۰۳، ۶۶۵

(۲) زیر: صفا، زرد آب، برگ زرد چوبه: ۳۷۲

زیری (صفت، منسوب به زیر) ۷۳۲

زَین (صفت)

زَین: ۱۰۴۰،۹۵۰،۸۴۵،۴۹۷

زَینش (- + ضمیر پیوسته) ۹۴۱،۸۲۶،۷۸۰

زَینه (صفت) ۱۲۷۶،۴۱۳

زشت

زشت: ۵۸۴،۲۱۶،۱۹۸،۱۱۹

زشت - : ۸۵۹،۷۲۱

زشت کردن

کند زشت (فعل مضارع) ۷۲۱

زشت گفتن

زشت گفتی (ماضی استمراری) ۸۵۹

زشتی

زشتی: ۱۲۳۱،۱۰۳۵

زشتی - : ۱۰۳۵

زشتی کردن: جور و ظلم کردن

مکن زشتی (فعل نهی) ۱۰۳۵

زعفرانی (صفت) ۱۲۴۴

زفرین: حلقه‌ای که بر چا رچوب در نصب کنند، زلفین: ۱۱۵۴

زَلّت: لغزش: ۱۰۲۸

زلف

زلف : (۱۰۸۶) ۱۲۱۷

زلفک (- + ک تصغیر) ۱۱۲۶

زلفکان (جمع) ۱۰۶۱

زلفین : ۱۳۴۹

زمان :

زمان : ۱۲۹۸، ۹۷۹، ۹۷۹، ۵۰۹، ۳۸۵، ۲۷۶، ۱۸۸، ۱۷۵، ۹۷، ۱۶

زمانی (- + یاء وحدت) ۸۹۵، ۶۸۱، ۶۴۱، ۵۵۹، ۵۴۴

زمان تا زمان (مکرر) پشت سرهم : ۹۷۹

زمانه

زمانه : ۱۰۸۸، ۱۰۸۷

زمانه ای (- + یاء وحدت) ۱۱۷۴

زمین

زمین : ۲۹۶، ۲۳۲، ۲۳۰، ۱۷۹، ۱۶۷، ۱۶۴، ۱۵۸، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۱۰، ۷۸، ۶۰، ۴۴، ۳۹

، ۱۰۱۸ ، ۹۷۶ ، ۷۳۹، ۶۷۳، ۶۲۸، ۵۴۳، ۵۳۶، ۴۸۹، ۴۷۸، ۴۴۱، ۴۲۵، ۴۰۲، ۳۸۷، ۳۵۰

۱۳۳۹، ۱۳۱۱، ۱۳۰۹، ۱۲۹۸، ۱۲۲۵، ۱۲۲۱، ۱۱۹۵، ۱۰۹۴

زمینش (- + ش ضمیر پیوسته) ۸۰۸، ۷۳

زمینشان (- + شان ضمیر پیوسته) ۱۷۱

زمین ها (جمع) ۵۴۵

زن «نیز نگاه کنید ذیل ۱» «زدن، فقره ۱۵ که «زن» به معنی «زدن» بکار رفته است

زن : ۱۳۸۱، ۱۷۰

زنش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۰۹۵

زَنبَر: وسیله ای چوبی به شکل مستطیل که سطح فوقانی آن باز است و در آن

خاک و خشت و امثال آن کنند و از جایی به جایی برند ، زنبه : ۱۱۵۷

زنجیر

زنجیر : ۹۷۰

زنجیرها (جمع) ۹۶۶

زند : تفسیرا و ستا

زند : ۱۱۵۵، ۹۸۷، ۹۸۱، ۹۳۵، ۸۳۸، ۳۷۷، ۲۲۲، ۱۰۸

زندى (- + یاء وحدت) ۸۴۱

زندان

زندان : ۹۹۹، ۹۶۳

زندانش (- + ش ضمیر پیوسته) ۹۹۷

زندگانی : ۱۲۲۰، ۷۷۶

زنده (صفت)

زنده : ۱۱۹۹، ۹۵۶، ۷۱۰، ۲۲۳، ۱۲۴

زنده - : ۱۰۷۱

زنده کردن

زنده کرد (ماضی مطلق) ۱۰۷۱

(۱) زنگ : برتومهر و ماه : ۱۲۳۲

(۲) زنگ : زنگی که روی آهن را می گیرد : ۱۳۵۷

زنگار : به معنی زنگ (۲) : (۱۱۹۰)

زنگاری (صفت) ۱۱۴۵، ۱۰۳۷

زود (صفت ، قید) ۱۰۲۵، ۱۰۰۵، ۸۹۵، ۶۶۹

زور : ۵۷۸، ۵۱۱

زهر : ۴۸۶، ۵۴

زهرا (اسم خاص) ۱۱۱۸

زهرا ب داده (صفت) صفت است برای شمشیر ، یعنی شمشیری که به زهرا ب

داده باشند : ۳۹۶، ۳۸۱

زهرا بدار (صفت) هم معنی زهرا ب داده : ۷۲۲، ۷۱۶، ۵۸۸، ۵۸۳

زهرا لو : به زهرا لوده

زهرا لوش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۰۳

زهر خورده (صفت) ۷۲۱

زهره (اسم خاص) ستاره ای است : ۱۱۸۵

زهومت : بوی گند و تعفن : ۱۰۸۴

زی (حرف اضافه) بطرف : ۸۳۷، ۶۷۹، ۶۵۷، ۴۷۸، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۲۱، ۱۹۷، ۸۰

۱۱۹۴، ۱۰۰۰، ۹۱۴

زیبندگی : شایستگی و برازندگی : ۱۴۶

زیبنده (صفت) سزاوار و شایسته : ۲۴

زیبیدن : شایسته بودن ، برازنده بودن

نزید (فعل مضارع منفی) ۱۱۲۱

زیر

زیر : ۱۲۱۸، ۱۱۹۱، ۱۱۴۵، ۱۱۴۳، ۱۱۰۰، ۸۲۱، ۶۸۱، ۵۶۶، ۵۴۹، ۵۳۰، ۴۰۰، ۲۶۶

۱۳۲۵، ۱۳۲۴

زیر- : ۴۸۷

- زیر- : ۵۹۶،۵۲

زیرآوردن : بزمین زدن و کشتن

آوردخواهد... زیر (آینده) ۴۸۷

زیردست

زیردست- : ۸۷۸

زیردست کردن : پست و خوار کردن

کند زیردست (فعل مضارع) ۸۷۸

زیستن

بزی (فعل امر) ۱۳۲۲

زیستن (مصدر) ۱۲۲۰

همی زیستی (ماضی استمراری سوم شخص مفرد) ۹۷۹

زین : ۱۲۳۹،۰۱۲۳۹،۸۲۹،۷۳۲،۶۷۳،۶۵۹،۶۱۷،۶۱۲،۵۸۲،۴۹۸،۴۶۸،۴۶۷،۳۸۵ ،

۱۳۰۹

زینت : ۱۲۸۸،۱۰۹۱،۱۰۵۴

زینهار : امان ، مهلت

زینهار : ۲۲۲

زینهار- : ۷۶۳،۷۵۹،۷۵۷

زینهار دادن : امان دادن

داد... زینهار (ماضی مطلق) ۷۵۹

دهد... زینهار (فعل مضارع) ۷۵۷

دهید... زینهار (فعل امر) ۷۶۳

ژ

ژرف (صفت) ۱۰۱۱۰۹۰۴،۴۱۰،۱۷۲

ژنده : قوی : ۵۲

ژوبین یا روبین : نیزه، کوچک دوشاخ : ۷۱۷،۵۸۸،۵۸۳

ژیان : خشمگین : ۱۳۶۵،۵۹۶،۴۸۷،۴۵۷

ژیانی : به معنی زیان : ۱۲۴۸

س

ساختن : آ ماده کردن ، بوجود آوردن

بساز (فعل امر) ۴۴۵

ساختند (ماضی مطلق) ۵۶

ساز (فعل امر) ۹۲۴

سازی (فعل مضارع) ۱۳۸۲

همی ساختند (ماضی استمراری) ۵۳۴

ساز : وسیله : ۸۰۵

ساز

ساز- : ۱۳۶۹

سازکردن : کوک کردن ساز

سازکردی (ماضی استمراری) ۱۳۶۹

سال

سال : ۱۰۰۱،۹۸۸،۳۸،۲۱

سالان (جمع) ۳۹

سالیان (جمع) ۶۹، (جمع سال با مسامحه)

سالار : سرور ، رهبر سپاه و امثال آن : ۴۰۴ ، ۲۸۹ ، ۲۶۷ ، ۱۹۷ ، ۱۹۲ ، ۱۳۳ ، ۹۳

۹۹۸،۷۰۸،۴۶۵،۴۴۶

سام (اسم خاص) ۹۸۳،۵۸۶،۵۰۳

سامان (اسم خاص) ۱۱۸۲

سامی (منسوب به سام)

سامیش (- + ضمیر پیوسته - اضافه) ۵۷۰

سان : قسم ، طور ، شبیه : ۴۸۷ ، ۴۸۱ ، ۴۷۳ ، ۳۵۸ ، ۳۱۲ ، ۲۸۶ ، ۱۴۵ ، ۸۸ ، ۲۱

، ۱۱۶۵ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۰۵ ، ۸۵۵ ، ۸۵۳ ، ۷۱۱ ، ۷۰۹ ، ۶۸۱ ، ۶۶۲ ، ۶۵۴ ، ۶۲۵ ، ۴۹۸

۱۳۲۰ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۰۶

سان = سوهان

سان - : ۱۲۴۰

سان زدن = سوهان زدن

سان زندهمی (فعل مضارع) ۱۲۴۰

ساو: باج، خراج : ۹۵

سایه : ۸۵۱،۸۴

ساییدن

بسایند (فعل مضارع) ۱۰۶۲

سبز: یکی از رنگها (وهمچنین در ترکیب سرت سبز) : ۱۱۴۳، ۹۰۳، ۱۳۶

۱۱۴۳

سَبَق

سبق - : ۱۲۰۷

سَبَق بردن : در مسابقه پیروز شدن

سَبَق بُرد (فعل مضارع) ۱۲۰۷

سیاس

سیاس - : ۱۵۱، ۱۹

سیاس کردن : شکر کردن

کرد ... سیاس (مصدر مرخم) ۱۹

نکردی ... سیاس (فعل ماضی مطلق منفی) ۱۵۱

سیاه

سیاه : ۳۰۲، ۲۹۲، ۲۸۹، ۲۸۴، ۲۶۸، ۲۶۱، ۲۴۸، ۲۲۹، ۱۹۴، ۱۴۳، ۱۲۲، ۱۰۰، ۶۳

، ۴۳۷، ۴۲۶، ۴۱۷، ۴۰۶، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۴، ۳۸۹، ۳۶۸، ۳۴۸، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۸، ۳۰۶

، ۷۰۱، ۶۶۸، ۶۶۴، ۶۳۴، ۵۶۰، ۵۳۱، ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۰۲، ۴۸۱، ۴۶۷، ۴۶۲، ۴۵۰، ۴۴۰

، ۱۰۲۰، ۱۰۰۲، ۹۸۲، ۹۵۰، ۸۴۶، ۸۳۰، ۸۲۸، ۸۰۰، ۷۷۱، ۷۶۲، ۷۴۴، ۷۳۳، ۷۲۸، ۶۹۲

۱۳۱۵، ۱۲۹۵، ۱۲۸۸، ۱۲۷۷، ۱۲۷۷

سیاه - : ۷۸۹

سیاهش (- + شضمیر پیوسته - اضافه) ۹۵۳، ۵۹۳، ۵۶۴

سیاهی (- + یاء وحدت) ۱۶۴، ۲۹۶، ۳۰۷، ۴۴۱، ۴۵۹، ۸۴۷، (۱۱۷۵)

سیاه کشیدن

کش سیاه (فعل امر) ۷۸۹

سپر: ۵۷۹، ۴۰۵، ۲۷۷

سپردن (= سپاردن) : دادن ، بخشیدن

بسپارم (فعل مضارع + شضمیر پیوسته - مفعولی) ۵۷۴

سپارم (فعل مضارع) ۵۶۳، ۴۲۱

سپرد (فعل ماضی مطلق) ۹۳۲، ۸۲۷، ۷۳۵، ۴۵۰

– سپردست (ماضی نقلی) ۱۰۰۷

سپردش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته – مفعول بیواسطه) ۲۳۱

سپردندشان (ماضی مطلق + شان ضمیر پیوسته – مفعول بیواسطه) ۷۹۳

همی خواهی سپردن (آینده استمراری) ۱۱۰۳

سپردن : طی کردن ، زیرپاله کردن

سپرد (ماضی مطلق) ۸۹۶

مسپرید (فعل نهی) ۷۶۵

نسپرید (فعل مضارع منفی) ۲۲۱

سپس : بعد : ۲۲۱

سپه : ۱۲۷۸ ، ۹۹۵ ، ۸۰۲ ، ۸۰۱ ، ۷۵۰ ، ۶۷۶ ، ۶۴۹ ، ۴۳۶ ، ۴۲۱ ، ۳۰۴ ، ۳۰۱ ، ۲۷۹ ، ۵۵۲ ،

۱۳۴۵ ، ۱۳۱۶

سپهبد

سپهبد : ۷۹۰ ، ۴۴۶ ، ۲۱۹ ، ۲۱۷ ، ۱۹۲

سپهبدش (– + ش ضمیر پیوسته – اضافه) ۴۴۴ ، ۲۹۲ ، ۲۶۸ ، ۱۹۱

سپهدار

سپهدار : ۷۳۴ ، ۵۶۶ ، ۴۶۵ ، ۴۵۱ ، ۳۱۳ ، ۲۵۸ ، ۲۳۲ ، ۲۱۰ ، ۲۰۴ ، ۱۹۴ ، ۱۱۳

سپهدارشان (– + شان ضمیر پیوسته در حالت اضافه) ۴۴۳

سپه دیده بان : دیده بان سپاه : ۲۸۲

سپید

سپید : ۱۰۶۱

سپیدش (– + ش ضمیر پیوسته – اضافه) ۵۶۷

سپیدم (– + م ضمیر پیوسته – اضافه) ۱۵۳

سپیده : سپیدی صبح : ۸۸۶ ، ۴۳۵

سپیده دمان : به هنگام سپیده دم ، سحرگاه : ۴۲۸

ستایش

ستایش – : ۳۷۵

ستایش کردن

ستایش کند (فعل مضارع) ۳۷۵

ستاره : ۱۱۴۱ ، ۱۰۹۳ ، ۸۸۶ ، ۴۳۵ ، ۳۹۰ ، ۱۵۳

ستاره شناس : منجم ، طالع بین : ۳۱۸

ستبر : کلفت

ستبرش (– + ش ضمیر پیوسته – اضافی) ۹۶

ستدن : گرفتن

بستدی (فعل ماضی استمراری) ۳۸

ستردن : پاک کردن

بسترد (ماضی مطلق) ۷۷۹،۵۲۱،۵۱۹

سترگ : بزرگ : ۵۷۷،۴۹۴،۳۹۵،۳۸۶،۲۴۲،۱۲۶

ستمکاره (صفت) ۴۲۹

ستمگر : ۱۳۴۷،۱۱۵۱

ستنبه : زشت ، کریه : ۱۲۶

ستور : مقصود اسباب است : ۸۹۴،۲۳۶

ستون

ستون : ۹۷۵،۷۷۸،۵۰۹

ستونها (جمع) ۹۷۶

(۱) ستوه (اسم خاص) ۱۰۱۳

(۲) ستوه : درز حمت ، رنج دیده ، درمانده ، عاجز ، ملول

ستوه : ۱۳۶۶،۴۵۲

ستوه - : ۳۷۱،۱۱۴

ستوه آمدن : به تنگ آمدن ، بی زور شدن ، ناتوان شدن ، تسلیم شدن

ستوه آمدند (ماضی مطلق) ۱۱۴

ستوه آوردن : خسته کردن ، بتنگ آوردن

ستوه آورد (فعل مضارع) ۳۷۱

ستیز : ۱۳۲۸

ستیزیدن : جدال کردن

ستیزد (فعل مضارع) ۱۳۷۱

ستیهش : ستیزه کردن : (۱۰۴۸)

ستیهیدن : لجاج کردن و ستیزه کردن

ستیهید (فعل مضارع) ۱۳۵۹

سحرگاهان : ۱۱۴۰

(۱) سخت : محکم : ۹۷۷

(۲) سخت : خیلی ، کاملاً : ۱۳۵۷

سختی : ۹۳۹،۶۷۵

سخن

سخن : ۱۲۷۱،۱۱۶۳،۱۰۶۹،۸۶۷،۸۶۱،۶۸۷،۵۷۶،۴۱۴،۴۰۸،۲۳۰،۲۰۴،۱۳۹،۱۲۱،۱۰۴

سخن - ۲۰۳

سخن ها (جمع) ۲۴۶،۱۹۸

سخن گفتن

سخن گفت (مصدرمرخم) ۲۰۳

سخن گوی (صفت) ۱۲۴۷

سخن: سخن : ۱۲۶۱

(۱) سر : رأس

سر: ۷۲۷،۷۲۰،۶۵۶،۶۵۳،۶۵۲،۶۴۹،۶۳۹،۴۹۷،۴۲۶،۳۵۱،۲۱۵،۱۶۹،۱۵۵،۲۴

، ۱۱۲۲،۱۱۱۴،۹۹۰،۹۶۸،۹۵۲،۹۴۷،۹۴۱،۹۳۴،۹۰۳،۸۶۵،۸۶۵،۸۲۱،۸۰۱،۷۳۱

۱۳۶۱،۱۳۱۱،۱۱۶۸

سر- : ۱۳۶۸،۱۲۸۷،۱۲۷۳،۹۲۳،۲۴۴،۲۰۶،۹۹

- سر- : ۲۳۰

سرا (- + الف اطلاق) ۶۲۷

سرا (- + الف بعد از کلمه بسا) ۱۰۸۷

سرت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۲۶۶،۱۳۶

سرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۵۰،۱۳۱۴،۱۱۰۶،۷۲۶،۴۶۴،۲۰۹

سرم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۹۶۲

(۲) سر: بزرگ ، رئیس

سر: ۱۲۱۲،۹۶۵،۹۴۶،۹۰۹،۸۶۹،۷۱۹،۷۱۷،۶۲۹،۶۰۴،۵۰۲،۳۱۶،۲۷۰،۱۱۱

سران (جمع) ۱۰۲۰،۸۰۳،۷۷۱،۵۵

(۳) سر: بالایی، نوک ، اول

سر: ۱۳۲۲،۱۱۹۲،۱۱۸۷،۹۷۶،۸۳۶،۷۲۳،۶۴۱،۴۰۳،۳۹۰،۳۷۹،۲۳۵

سرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۳۶۰،۱۱۴۸

سرا پرده

سرا پرده ها (جمع) ۵۴۵

سراسر: ۱۱۳۴،۸۵۵،۱۶۷،۱۶۳

سرا هنگ : پیشرو: ۲۳۸

سرای: خانه

سرای: ۱۲۰۶

سرایچه (- + چه علامت تصغیر) ۱۲۰۶

سرا ز فرمان برون زده (صفت بجای اسم)

زده سر ز فرمان برون: ۱۱۷

سرا فرا ز (صفت) ۵۵۷

سرافکنده (صفت) سربزیرانداخته : ۸۲۲

سرانجام : عاقبت

سرانجام : ۵۲۸،۵۲۴،۴۰۴،۳۷۸،۳۶۵،۳۶۲،۳۵۹،۳۵۱،۳۴۶،۱۹۹

سرانجامش (- + ش ضمیر پیوسته در حالت مفعول بواسطه) ۵۳۸

سراندرآوردن : مطیع (فرمان) کسی شدن

سراندرنیارد (فعل مضارع منفی) ۲۰۶

سربرزدن : طلوع کردن (خورشید) از پشت کوهسار

سربرز (ماضی مطلق) ۱۲۸۷

سربرون کردن : خارج شدن از ...

سربرون کرده باشم (سر) (فعل ماضی التزامی) ۹۲۳

سربسر : تمام ، همه : ۱۳۲۴،۱۰۵۴،۸۷۰،۴۷۸،۴۲۳،۳۷۶،۲۰۵،۱۷۹،۱۷۲،۱۱۵

سرپایان : کلاهی نرم که زیر کلاه خود بر سر می نهند

سرپایانش (- + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) (۱۱۵۰)

سرپیچیدن : اطاعت نکردن

سرپیچ (فعل مضارع) ۱۲۷۳

سر... پیچدهمی (فعل مضارع) ۱۳۶۸

سرتافتن : سرپیچی کردن

نتابد... (سر) (فعل مضارع منفی) ۹۹

سُرخ : ۱۱۴۰،۳۸۷،۲۷۳

سرد (صفت) ۸۸۴،۷۰۲،۴۶۴،۴۶۳

سوزدن : سرپیچی کردن

زده (سر) (حالت وصفی بجای سر زده است = ماضی نقلی) ۲۴۴

سرسری (صفت) یا وه و بیهوده : ۱۱۶

سرشتن

سرشتی (ماضی مطلق) ۱۲۲۷

سرشک

سرشکم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۰۲

سرفراز (صفت)

سرفراز : ۱۳۶۳،۵۶۴،۲۵۵

سرفراز (- + الفندا) ۱۲۶۵

سرفکنده نگون (قید حالت) ۶۵۳

سرکش : گردنکش ، نافرمان

سرکش : ۷۸۴

سرکشی (- + یا ء وحدت) ۸۵۷

سرکشان (جمع) ۷۴۸، ۴۴۹

سرکشان نشان (- + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۷۵۵

سرنگون (صفت) ۱۳۰۹

سرو : ۱۱۴۷، ۱۱۰۶، ۱۰۶۶، ۸۹، ۸۷، ۸۱، ۷۹، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶

سروا : شعر، سرود؟ سخن بد؟ : ۱۳۷۵

سروبالا (صفت) بلند قد و خوش اندام : ۲۵۳

سروین : درخت سرو : ۸۴

سرور : پیشوا، بزرگ

سرورا (- + الف ندا) ۱۲۶۵

سرورا (- + الف ندبه و دریغ) ۳۴۷

سروران (جمع) ۵۰۲

سروش : جبرئیل : ۱۲۹۹

سروقد (صفت) ۱۱۰۱

سروین (صفت) منسوب به سرو، : ۱۰۶۶

سریچه : مرغ سقا : ۱۲۰۶

سریشم : (۱۰۲۴)

سزا : ۸۰۴، ۲۴۶

سزاوار : ۱۰۵۶، ۹۵۹، ۹۴۸، ۶۸۰، ۲۴۱، ۱۳۱

سزیدن : سزاوار بودن، جایز بودن

سزْد (فعل مضارع) ۸۷۲

سست (صفت) ۱۰۳، ۱۳۶، (۱۰۴۸)

سعتری : زن زنباره : ۱۳۷۲

سکیزیدن : جفته انداختن، جفتک انداختن، برجستن

سکیزد (مضارع) ۱۳۵۹

سگ

سگان (جمع) ۷۶۳

سگالش : اندیشه و فکر : ۱۳۷۸، ۸۸۵

سگالیدن : اندیشیدن، فکر کردن

سگالیدنا (- + الف اطلاق) ۵۵۸

سلاح : ۱۳۱۰

سلطان : ۱۱۵۱

سلیح : سلاح

سلیح : ۷۲۵،۴۸۲

سلیحش (- + شضمیرپیوسته - اضافه) ۱۱۵۶،۵۹۱

سُم : ۲۵۷

سماع : آواز ، سرود : ۱۱۷۰

سمن : یا سمن : ۱۱۹۱

(۱) سمند : به معنی مطلق اسب

سمند : ۷۳۰،۳۷۳،۳۶۷

سمندی (- + یاء وحدت) ۵۴۹

(۲) سمند (صفت) : صفت برای اسب به معنی زرد : ۷۲۹،۵۰۴

سنان : ۱۳۰۱،۱۰۸۹

سند (اسم خاص) ۸۱۷

سندان : ۱۲۱۳

سنگ : ۱۲۶۸،۱۰۵۷،۴۲۴

سنگ : سنگینی : ۱۳۶۶

سو : مخفف سوی (۲) - نیز رجوع کنید به سوی (۲)

سو : ۸۴۲،۷۵۳،۷۲۳،۵۲۲،۳۹۴،۳۷۰،۲۶۹،۷۹،۶۳

سوی (- + ی وحدت) ۷۵۴،۵۶۶،۴۳۹

سوار (صفت ، صفت بجای اسم)

سوار : ۴۷۹، ۴۵۸، ۴۵۵، ۴۴۷، ۳۶۶، ۳۶۳، ۳۴۵، ۲۱۹، ۱۹۳، ۱۳۳، ۱۱۳، ۵۹، ۳۲

۶۴۵، ۶۱۰، ۶۰۳، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۸۴، ۵۴۲، ۵۴۰، ۵۳۵، ۵۲۹، ۵۲۵، ۵۱۱، ۵۱۰، ۴۸۸

۹۸۳، ۷۳۰، ۷۲۵، ۷۱۶، ۷۱۰، ۶۶۵، ۶۵۷

سوارا (- + الف ندبه) ۷۷۷، ۶۲۷

سواران (جمع) ۱۳۱۸، ۱۳۰۹، ۱۰۲۲، ۸۵۴، ۷۹۶، ۶۰۳، ۵۳۴، ۴۸۸، ۴۶۱

سوارتر (صفت تفضیلی) ۱۰۹۷

سواری (- + یاء وحدت) ۱۰۰۸، ۹۴۶، ۹۴۳، ۶۶۶، ۵۴۴، ۵۰۳، ۴۶۴، ۴۴۰

سوختن (متعدی و لازم)

بسوزد (فعل مضارع) = بسوزاند : ۱۲۶۱، ۱۰۷۸

بسوزدهمی (فعل مضارع) = بسوزاند : ۵۷۱

بسوزم (فعل مضارع) = بسوزانم : ۱۶۷، ۱۶۶

سوخته (حالت وصفی بجای سوخته است : ماضی نقلی) ۱۱۷۳، ۱۱۵۷

سوزد (فعل مضارع) = سوزاند : ۱۳۸۲
 می سوختند (ماضی استمراری) می سوزانیدند : ۸۳۶
 نسوزم (فعل مضارع منفی) نسوزانم : ۴۲۰
 همی سوخت (ماضی استمراری) می سوزاند : ۲۸۷
 همی سوختند (ماضی استمراری) می سوزاندد : ۸۰۷
 همی ... می سوختند (ماضی استمراری) می سوزاندد : ۹۳۰
 سود : بهره ، فایده

سود : ۴۳۰،۵۶

سود- : ۱۰۷۹

سود داشتن

ندارد سود (فعل مضارع منفی) ۱۰۷۹

سوده گر : ساینده ، فلز و سنگ قیمتی

سوده گران (جمع) ۱۰۶۲

سور : مجلس شادی : ۱۲۰

سوسن : ۱۱۴۵

(۱) سوي (حرف اضافه) بطرف : ۹۷ ، ۸۷،۸۶،۸۶،۸۵،۸۲،۸۱،۶۰،۴۳،۲۷،۲۰

، ۳۰۷،۲۹۵ ، ۲۹۳ ، ۲۴۸،۲۴۵،۲۲۵،۲۱۸،۱۸۰،۱۷۷،۱۵۳،۱۳۱،۱۲۸،۱۱۷،۱۰۰

، ۷۳۰ ، ۷۱۲ ، ۷۰۷،۶۹۷،۶۶۷،۶۶۲،۶۴۶،۵۹۲،۵۸۴،۵۰۷،۴۶۲،۴۵۶،۴۱۹،۳۷۶

، ۱۱۲۰،۱۰۹۸،۱۰۰۷،۹۸۰،۹۷۴،۸۷۶،۸۵۰،۸۳۸،۸۱۱،۸۰۵،۷۸۹،۷۸۸،۷۴۱،۷۳۶

۱۳۴۳،۱۲۷۷،۱۲۶۲،۱۱۶۴

(۲) سوی : طرف ، جهت : ۱۳۵۴

سه (عدد اصلی) ۱۲۰۴،۱۲۰۳،۷۸۶،۷۳۴،۷۳۳،۵۷۶،۲۱۵

سهم : هول و هراس یا تیرزدن؟ : ۷۶۲

سه هزار (عدد اصلی) ۷۸۷

سه هزار و دویست (مکرر) ۷۸۷

سهی : راست رسته ، مستقیم روئیده : ۶۷

سی (عدد اصلی) ۲۱

سیار : کشکینه ، خورشی که از کشک تهیه کنند : ۱۰۹۵

سیا ووش (اسم خاص) ۱۱۰۰

(۱) سیاه (صفت)

سیاه : ۱۰۶۱،۹۱۳،۷۰۱،۶۶۸،۶۰۲،۵۹۹،۵۱۶،۴۱۶،۳۵۳،۲۳۵

سیاه- : ۱۳۷

- سیاهش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۸۷
- (۲) سیاه (صفت بجای اسم) مقصودا سب سیاه است : ۶۸۹
- سیاه روی (صفت) ۱۱۸۹
- سیاه کردن
- بکردی سیاه (ماضی مطلق) ۱۳۷
- سیحون (اسم خاص) ۱۰۰۰،۲۶۴،۲۶۴
- سیر (ضد گرسنه) ۱۰۳۹
- سیستان (اسم خاص) ۹۸۰
- سیصد هزار (عدد اصلی) ۲۷۴
- سیم : نقره : ۱۱۱۴،۸۵۲،۷۳
- سیم (عدد ترتیبی) ۹۰۱،۷۳۶
- سیمرغ : ۱۱۵۲
- سیمین (صفت) ۱۱۰۶
- سینا (اسم خاص) طور سینا : ۱۰۴۴
- سینه
- سینه : ۱۱۹۸
- سینه ها (جمع) ۸۴۸
- سیه (مخفف سیاه) ← نیز رجوع کنید به سیاه
- سیه : ۷۹۵،۶۹۹،۶۸۶،۶۲۸،۵۹۲
- سیه شان (- + شان ضمیر پیوسته - اضافه) ۲۳۷
- سیه پیل (اسم خاص) ۲۳۰
- سیه چشم
- سیه چشمی (- + یاء وحدت) ۱۱۰۲
- سیه رنگ (صفت) ۷۰۰،۴۶۹
- سی هزار (عدد اصلی) ۷۸۴،۴۵۵
- سیه گشته (صفت) ۳۷۲

ش

ش (ضمیر متصل سوم شخص مفرد) + نیز رجوع کنیده « اش »

(در حالت فاعلی) ۱۳۹ (گفتش) ۱۷۳ (بکردش) ۱۸۰ (کشیدش) ۲۰۳ (بایدهش) ۲۸۲ (کشیدش) ۴۱۴ (نگفتش) ۴۴۷ (بدادش) ۴۶۰ (بدادش) ۴۶۲ (نگاهش) ۵۸۲ (بدادش) ۶۷۲ (بدیدش) ۶۷۳ (برفتش) ۶۹۶ (گفتش) ۷۱۹ (همی تاختش) ۷۲۲ (گرفتش) ۷۲۳ (زدش) ۷۹۹ (بردش) ۹۱۵ (دیدش) ۹۲۱ (گفتش) ۱۰۵۵ (آمدش)

(در حالت اضافه) ۲۱ (پیشش) ۳۶ (پیشش) ۳۷ (گزیتش) ۴۱ (بارش) ۵۲ (برادرش) ۶۹ (ستبرش) ۷۳ (زمینش) ۷۳ (عنبرش) ۷۵ (فریدونش) ۷۸ (گردش) ۸۶ (فرمانش) ۹۶ (نفرمایمش) ۱۰۴ (لشکرش) ۱۰۹ (نیارستمش) ۱۱۳ (برادرش) ۱۱۳ (نامش) ۱۲۷ (دلش) ۱۴۰ (دینش) ۱۴۰ (آیینش) ۱۷۱ (درختانش) ۱۷۷ (تاج تابندهش) ۱۷۸ (پاسخش) ۱۸۴ (رویش) ۱۹۱ (پیمبرش) ۱۹۱ (موبدش) ۱۹۱ (سپهبدش) ۱۹۲ (برادرش) ۱۹۲ (لشکرش) ۲۰۹ (تنش) ۲۰۹ (سرش) ۲۱۰ (نامش) ۲۱۵ (پیشش) ۲۴۳ (بیکرش) ۲۴۶ (گفتنش) ۲۶۸ (سپهبدش) ۲۶۹ (لشکرش) ۲۷۰ (لشکرش) ۲۷۰ (کشورش) ۲۷۶ (برادرش) ۲۷۶ (لشکرش) ۲۷۷ (نهادش) ۲۸۱ (نامش) ۲۹۰ (یلش) ۲۹۱ (لشکرش) ۲۹۱ (کشورش) ۲۹۲ (سپهبدش) ۲۹۳ (مرزدارانش) ۳۰۲ (دلش) ۳۴۴ (آیدش) ۳۴۶ (نامش) ۳۵۹ (نامش) ۳۶۵ (تن پیلوارش) ۳۹۸ (یزدانش) ۴۰۰ (تنش) ۴۱۳ (دستش) ۴۱۳ (برفتش) ۴۳۴ (بزمش) ۴۴۴ (سپهبدش) ۴۴۸ (لشکرش) ۴۴۸ (دلش) ۴۴۸ (برش) ۴۴۹ (لشکرش) ۴۵۴ (لشکرش) ۴۵۷ (لشکرش) ۴۵۷ (همبرش) ۴۵۹ (لشکرش) ۴۶۴ (نامش) ۴۶۴ (سرش) ۴۸۲ (ناوکش) ۴۸۳ (پاکش) ۴۹۰ (تیرش) ۴۹۱ (پشش) ۴۹۴ (بیکرش) ۵۰۳ (گرامیش) ۵۰۸ (هزارانش) ۵۱۲ (کفش) ۵۲۱ (بهگردش) ۵۲۲ (بهگردش) ۵۲۲ (دستش) ۵۲۴ (کارش) ۵۲۴ (خاکش) ۵۲۵ (بازش) ۵۳۴ (برافگندش) ۵۴۲ (گردش) ۵۶۴

(سیاهش) ۵۶۷ (سپیدش) ۵۷۰ (سامیش) ۵۷۵ (پاسخش) ۵۷۵
 (رُخش) ۵۸۱ (تنش) ۵۸۷ (رفتنش) ۵۸۹ (جوشنش) ۵۸۹ (تنش)
 ۵۹۱ (سلیحش) ۵۹۲ (کمرش) ۵۹۲ (پرگهرش) ۵۹۳ (سیاهش) ۶۰۵
 (مرگش) ۶۱۲ (برش) ۶۱۳ (کینش) ۶۱۳ (آیینش) ۶۲۳ (دشمنش)
 ۶۲۴ (ایزدش) ۶۲۷ (بختش) ۶۲۹ (برادرش) ۶۳۲ (برادرش) ۶۴۲
 (پدرش) ۶۵۶ (بیمش) ۶۶۷ (بابکش) ۶۷۲ (فروزانش) ۶۷۳
 (برش) ۶۸۰ (کینش) ۶۸۷ (سیاهش) ۶۸۸ (پیل واریش) ۷۲۰
 (کش) ۷۲۱ (کش) ۷۲۶ (سرش) ۷۳۱ (جادوش) ۷۴۶ (آمدش) ۷۵۱
 (رویش) ۷۵۷ (زاریش) ۷۷۳ (برادرش) ۷۷۹ (خودش) ۸۰۸
 (زمینش) ۸۰۸ (هیزمش) ۸۰۸ (عنبرش) ۸۱۰ (گنبدش) ۸۱۰
 (موبدش) ۸۱۱ (مرزدارنش) ۸۱۹ (لشکرش) ۸۲۱ (کلاهش) ۸۳۰
 (کشورش) ۸۴۵ (پدرش) ۸۴۵ (کمرش) ۸۴۷ (برادرش) ۸۷۴
 (گردنش) ۹۰۰ (بُدش) ۹۰۷ (دلش) ۹۱۲ (دلش) ۹۱۹ (بَرش)
 ۹۳۰ (پیشش) ۹۳۲ (لشکرش) ۹۴۱ (زرینش) ۹۵۳ (سیاهش) ۹۵۳
 (دلش) ۹۶۹ (چنانش) ۹۷۰ (گردنش) ۹۷۰ (بُردنش) ۹۸۳ (رستمش)
 ۹۸۴ (پیلوارش) ۱۰۰۸ (لشکرش) ۱۰۰۸ (کشورش) ۱۰۱۰ (پسرش)
 ۱۰۱۳ (نامش) ۱۰۲۲ (لشکرش) ۱۰۲۲ (کشورش) ۱۰۳۲ (خدنگش)
 ۱۰۳۲ (کمندش) ۱۰۳۷ (خُلقانش) ۱۰۳۸ (شمشیرش) ۱۰۷۶ (هیبتش)
 ۱۰۹۳ (مغربش) ۱۰۹۵ (زنش) ۱۰۹۹ (تیغش) ۱۰۹۹ (فروغش)
 ۱۱۰۲ (رویش) ۱۱۰۳ (زهرآلوش) ۱۱۰۴ (درش) ۱۱۰۵ (عشقش)
 ۱۱۰۵ (رُخش) ۱۱۰۶ (قدش) ۱۱۰۶ (سرش) ۱۱۱۰ (هجرانش) ۱۱۱۴
 (کش) ۱۱۲۸ (فراقش) ۱۱۳۱ (کش) ۱۱۴۸ (سرش) ۱۱۵۰ (نش)
 ۱۱۵۶ (سلیحش) ۱۱۵۶ (خنگش) ۱۱۸۴ (لشکرش) ۱۱۸۴ (لشکرش)
 ۱۱۸۸ (گردش) ۱۱۹۷ (نیروش) ۱۲۱۸ (کوکبش) ۱۲۱۹ (عشقش)
 ۱۲۵۰ (بستنش) ۱۲۷۲ (دلش) ۱۲۸۳ (نهیبش) ۱۳۱۱ (بالاش)
 ۱۳۱۲ (بَرش) ۱۳۱۴ (سرش) ۱۳۱۴ (درش) ۱۳۳۰ (دامنش) ۱۳۳۷
 (حاصلش) ۱۳۳۷ (دلش) ۱۳۵۰ (پرندآورش) ۱۳۵۰ (سرش) ۱۳۵۵
 (رویش) ۱۳۶۰ (سرش) ۱۳۶۶ (وقارش) ۱۳۶۷ (تولیدنش) ۱۳۷۰
 (بازوش) ۱۳۷۰ (پشتش) ۱۳۷۱ (تنش) ۱۳۷۳ (جامه‌هاش) ۱۳۸۳
 (جاش)
(درحالت مفعول بیواسطه) ۳۱ (کتایونش) ۴۵ (آبش) ۴۵ (تاش)
 ۸۹ (بهشتیش) ۸۹ (کشموش) ۹۰ (کش) ۹۰ (کیانش) ۱۱۲

(خوانندش) ۱۲۴ (برانیمش) ۱۲۴ (خوارشکنیم) ۱۲۴ (به‌دارشکنیم)
 ۱۲۹ (نوشتش) ۱۷۳ (بدادش) ۲۱۳ (پاسخ‌کنش) ۲۱۳ (کنش) ۲۱۷ (گرفتش) ۲۱۷ (ببردش) ۲۳۱ (سپردش) ۲۳۹ (بخوانندش) ۲۸۲ (کردش) ۳۵۱ (بختش) ۳۶۵ (تیرش) ۳۷۸ (بریده‌کنندش) ۴۸۴ (بازش) ۵۵۱ (هرکش) ۵۶۲ (بگردانندش) ۵۸۵ (دیدش) ۶۵۶ (هرکش) ۶۹۸ (کش) ۷۱۲ (منش) ۷۷۹ (برگرفتش) ۸۷۰ (زرزینش) ۷۹۶ (بدادش) ۸۰۹ (پشن) ۸۲۳ (جهانش) ۸۴۸ (کردش) ۸۶۳ (فرازش) ۸۹۸ (کردش) ۹۱۶ (شدش) ۹۲۰ (کارش) ۹۲۹ (خوبش) ۹۴۱ (شیرش) ۹۴۲ (همی‌داردش) ۹۴۳ (کندش) ۹۵۹ (چنانش) ۹۶۹ (کش) ۹۷۳ (بردندش) ۹۷۷ (سختش) ۹۸۲ (شدش) ۹۸۵ (شدندش) ۹۸۶ (زاوَلش) ۹۹۷ (زندانش) ۹۹۹ (بندش) ۱۱۲۶ (خویشش) ۱۱۲۸ (دیدش) ۱۱۳۰ (بینش) (۱۱۷۵) (نیست‌کردش) ۱۱۸۳ (کنیش) (۱۱۹۰) (بشویش) ۱۱۹۵ (گرش) (۱۱۹۶) (اندرآوریش) ۱۲۶۲ (کردش) ۱۲۷۲ (مردیش) ۱۳۶۲ (استوارش)

(درحالت مفعول بواسطه) ۳۱ (فرزندش) ۳۵ (گزیتش) ۳۵ (ببستش) ۵۷ (پیمبرش) ۱۱۸ (ببایدش‌دادن) ۱۷۶ (نثاوش) ۱۷۸ (فرّخش) ۱۸۶ (بدادندش) ۲۰۳ (کش) ۲۳۸ (بدادندش) ۲۸۰ (بدادش) ۲۸۳ (پیامش) ۴۲۱ (نفرمایمش) ۴۳۲ (بدادش) ۴۳۴ (نیامدش) ۴۵۸ (بدادش) ۴۶۰ (هزارانش) ۴۹۹ (چشمش) ۵۳۸ (سرانجامش) ۵۳۸ (آمده‌بودش) ۵۷۴ (بسپارمش) ۵۷۴ (بگذارمش) ۵۷۶ (نیامدش) ۶۶۹ (بینش) ۶۷۹ (گویمش) ۷۹۹ (بدادش) ۸۱۷ (گزیتش) ۸۲۶ (زرزینش) ۸۴۸ (دادش) ۸۷۱ (بدآهوش) ۸۷۴ (گویمش) ۸۸۵ (نیامدش) ۸۸۵ (اسفندیارش) ۸۸۹ (بگویش) ۸۹۲ (نوشتش) ۹۰۵ (شهریارانش) ۱۰۱۵ (گفتش) ۹۴۲ (بیاموزدش) ۹۵۵ (گزینانش) ۱۰۳۶ (بودش) ۱۰۷۹، ۱۰۷۹ (کش) (۱۱۵۰) (سپایانش) ۱۲۰۸ (بودش) ۱۲۴۶ (بایدش) ۱۲۴۷، ۱۲۴۷ (همش) ۱۲۷۹ (نبودش) ۱۲۸۲ (جهانش) ۱۳۷۱ (گرش) ۱۳۸۲ (آبش)

(۱) شاخ : شاخه : ۱۱۴۵، ۲۸۷، ۱۶۶

(۲) شاخ : شاخ حیوان : ۹۴۷

شاد : ۱۰۵۱، ۱۰۱۹، ۹۴۰، ۹۱۹، ۵۸۲، ۵۲۸

شادروان : خیمه، چادر، سراپرده شاهانه : ۱۱۴۶

شادمان (صفت) : ۱۳۳۲، ۱۲۹۶، ۹۸۵، ۳۰۲

شادی

شادی : ۱۲۴۱۰۱۰۵۱۰۹۸۵۰۸۴۶۰۱۵۶۰۱۳۹

شادیت (- + ت ضمیریوسته - بواسطه) ۱۰۴۵

شاعر : ۱۱۹۹

شام : شب : ۱۱۴۷

شان (ضمیریوسته شخصی)

(در حالت اضافه) ۱۶۴ (بنگاهشان) ۱۶۸ (کشان) ۱۶۹ (کنمشان)

۱۷۰ (کودکانشان) ۱۷۱ (زمینشان) ۲۳۷ (سیهشان) ۲۶۰ (گُرشان)

۲۶۲ (نیزهشان) ۳۹۴ (خونشان) ۴۴۳ (سپهدارشان) ۴۷۵ (پیکانهاشان)

۷۴۸ (همی دوختشان) ۷۵۵ (سرکشانشان) ۸۰۵ (کارشان) ۸۰۵

(خانههاشان) ۱۱۵۷ (خانههاشان) ۱۳۰۲ (آوردشان)

(در حالت بیواسطه) ۱۷۰ (کنمشان) ۲۳۱ (بردارشان) ۲۳۱ (بگذارشان) ۲۳۳

(جهاندارشان) ۲۵۵ (جهانشان) ۴۰۲ (جایشان) ۴۰۲ (بگستشان) ۴۰۳

(نیزهشان) ۴۰۳ (کندشان) ۴۵۶ (فرستادشان) ۵۶۶ (همی کوفتشان) ۷۰۷

(همی گشتشان) ۷۵۳ (نبخشودشان) ۷۶۶ (مگیریدشان) ۷۹۳ (بازبرندشان)

۷۹۳ (سپردندشان) ۱۰۰۶ (لهراسپشان)

(در حالت بیواسطه) ۱۷۴ (بفرمودشان) ۲۷۲ (بفرمودشان) ۲۷۳

(بدادندشان) ۴۲۳ (زرهشان) ۷۵۹ (دادشان) ۷۶۹ (بودشان)

۸۵۸ (چهشان)

شاه

شاه : ۱۸۷ ، ۱۸۵ ، ۱۴۳ ، ۱۳۱ ، ۹۷ ، ۹۲ ، ۹۰ ، ۸۳ ، ۷۸ ، ۶۰ ، ۵۱ ، ۴۳ ، ۳۴ ، ۳۱ ، ۲۵ ، ۱۷ ،

۱۹۸ ، ۲۰۷ ، ۲۱۱ ، ۲۱۸ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۳۵ ، ۲۳۹ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۳۰۰ ، ۳۰۲ ، ۳۰۶ ، ۳۱۶ ،

۳۱۹ ، ۳۲۶ ، ۳۲۶ ، ۳۳۲ ، ۳۴۸ ، ۳۵۳ ، ۳۵۷ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۴ ، ۳۹۷ ، ۴۰۶ ،

۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۲۵ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۴۰ ، ۴۴۰ ، ۴۴۴ ، ۴۵۰ ، ۴۵۴ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ،

۴۹۱ ، ۵۰۲ ، ۵۵۲ ، ۵۸۲ ، ۵۹۲ ، ۵۹۸ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۵ ، ۶۲۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۴ ، ۶۴۷ ،

۶۷۹ ، ۶۸۲ ، ۶۸۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۷ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ، ۷۰۶ ، ۷۱۵ ، ۷۱۸ ، ۷۲۲ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۷۶ ،

۷۸۸ ، ۷۹۴ ، ۷۹۷ ، ۸۰۰ ، ۸۱۵ ، ۸۱۵ ، ۸۲۳ ، ۸۲۴ ، ۸۳۰ ، ۸۴۳ ، ۸۵۰ ، ۸۶۰ ، ۸۶۸ ، ۸۷۲ ،

۸۷۲ ، ۸۷۳ ، ۸۸۲ ، ۸۹۶ ، ۹۰۳ ، ۹۰۴ ، ۹۱۱ ، ۹۱۳ ، ۹۱۴ ، ۹۱۴ ، ۹۱۴ ، ۹۱۶ ، ۹۱۸ ، ۹۲۰ ،

۹۳۳ ، ۹۳۴ ، ۹۶۰ ، ۹۶۲ ، ۹۶۳ ، ۹۸۲ ، ۹۸۵ ، ۹۹۲ ، ۹۹۲ ، ۹۹۳ ، ۹۹۸ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۵۲ ،

۱۰۹۸ ، ۱۱۲۳ ، (۱۱۹۴) ، ۱۲۰۰ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۹۵ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۵۸

شاه - : ۱۵۲

شاهان (جمع) ۱۳۴۸ ، ۱۱۱۹ ، ۸۱۹ ، ۸۱۷ ، ۳۲۶ ، ۱۷۶ ، ۱۴۱ ، ۹۴ ، ۵۳ ، ۳۵ ، ۲۸

شاهتان (- + تان ضمیر پیوسته - اضافه) ۸۱۴

شاهی (- + یاء نکره مخصصه) ۱۰۳۱

شاهارجاسپ (اسم خاص) ۳۶

شاهچهر (صفت) ۲۵۳

شاهزاد : به معنی شاهزاده : ۵۰۰،۴۹۶

شاهزاده : ۱۰۶۹،۸۶۱،۷۳۰،۶۷۰،۶۱۱،۵۹۰،۵۸۸،۴۹۰،۴۸۸

شاهشاهان (مکرر) ۳۲۶

شاهکردن

شاهکرد (ماضی مطلق) ۱۵۲

شاهگشتاسپ (اسم خاص) ۱۰۱۷،۳۷۷،۲۱۲

شاهلهراسپ (اسم خاص) ۸۹۳،۶۰۸،۲۴۱

شاهنشه (مخفف شاهنشاه)

شاهنشه : ۶۹۴

شاهنشهان (جمع) ۱۳۵

شاهنشهی (اسم) ۱۳۳۱

شاهی : سلطنت : ۸۷۷،۶۵۰،۴۱۶،۱۴۶

شاهین : اسم مرغ پرندۀ ای است : ۱۱۹۸

شایستن (فعل کمکی)

شاید (فعل مضارع) ۷۰۹

نشاید (فعل مضارع منفی) ۸۳۸،۵۷

شایسته (صفت) ۳۰۱

شب

شب : ۱۲۷۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۰، ۱۱۶۷، ۱۱۶۱، ۱۰۶۱، ۱۰۵۲، ۷۷۰، ۷۶۹، ۵۶۷، ۴۶۶

۱۳۶۹، ۱۳۶۹، ۱۳۳۶، ۱۳۳۴، ۱۳۲۵، ۱۲۸۹

شبان (جمع شب) ۸۱۲

شبی (- + یاء وحدت) ۱۱۶۱، ۱۱۶۱

شبافروز (صفت) روشن کننده شب : ۱۲۹۲

شبدیز (اسم خاص) نام اسب خسرو پرویز : ۱۲۳۹

شتر (اسم خاص) حسن (ع) : ۱۱۱۷

شبرنگ : سیاه ، لقب بهزاد است : ۷۰۵

شبفرخ (مکرر) : لحنی از موسیقی : ۱۳۶۹

شیکون : سیاه : ۴۷۸

شبیگیر: صبح زود، سحرگاه: ۱۱۴۷

شبیبر (اسم خاص) حسین (ع): ۱۱۱۸

شتاب

شتاب: ۴۳۴

شتاب - : ۸۸۵

شتاب گرفتن: تعجب کردن

گرفته شتاب (حالت وصفی بجای گرفته بود = ماضی بعید) ۸۸۵

شُتر

شتری (- + یاء وحدت) ۱۰۸۸

شجاعت: ۱۲۵۲

شجام: سرما، سرمای سخت: (۱۱۷۵)

شجائیدن = شجائیدن = سرما خوردن، سرما دادن چیزی را

بشجاید (فعل مضارع) ۱۰۷۸

شخادان: مجروح کنان، به ناخن کنان: ۱۳۶۴

(۱) شدن

بشد (ماضی مطلق) ۵۷۵،۴۷۴،۴۳۵

بود... شده (ماضی بعید) ۴۷۸

شد (مصدر مرقم) ۳۴

شد (ماضی مطلق) ۴۸۲،۴۳۰،۴۱۴،۴۱۴،۱۱۵،۱۰۳،۱۰۳،۹۷،۷۷،۶۹،۶۲،۳۴،

۷۵۰،۷۴۴،۷۲۹،۶۸۸،۶۸۸،۶۸۴،۶۷۲،۵۸۹،۵۸۲،۵۶۷،۵۶۷،۵۴۶،۵۴۵،۴۹۰

۱۲۷۷،۱۱۳۳،۱۱۳۲،۱۱۲۸،۱۰۸۸،(۱۰۵۹)،۱۰۵۸،۱۰۱۹،۹۳۴،۸۴۵،۸۱۵،۸۱۵

۱۳۵۸،۱۳۲۴،۱۳۲۳،۱۳۲۳،۱۳۱۸،۱۳۰۷،۱۲۸۳،۱۲۷۸

- شد (ماضی مطلق) ۶۱۱،۵۸۹

- شدش (ماضی مطلق + ضمیر متصل بیواسطه) ۹۸۲،۹۱۶

شدسپ (ماضی نقلی) ۱۱۱۱،۱۱۰۲،۶۰۰،۶۰۰

شدم (ماضی مطلق) ۱۱۷۷،۱۰۹۶

شدن (مصدر) ۳۸۳

- شدن (مصدر) ۸۸۰

شدند (ماضی مطلق) ۹۸۹،۹۱۷،۸۴۴،۸۴۴،۸۳۵،۷۶۷،۷۵۵،۱۸۲

- شدندش (- + ضمیر متصل بیواسطه) ۹۸۵

شده (حالت وصفی بجای شده است = ماضی نقلی) ۱۰۲۵

شده (حالت وصفی بجای شده باشد = ماضی التزامی) ۳۳۹

شده (حالت وصفی بجای شده بود = ماضی بعید) ۴۷۸،۲۸۶،۲۳۷،۲۱۵،۵۴ ، ۸۵۵

شود (فعل مضارع ۸۷۴،۸۶۴،۸۶۴،۵۷۲،۴۰۶،۳۹۴،۳۸۴،۳۵۹،۳۴۶،۲۶۵،۵۸ ، ۱۳۶۶،۱۲۵۸،۱۰۸۳،۱۰۷۸،۹۴۶،۹۴۲

شوم (فعل مضارع) ۱۳۱۳

— شوید (فعل امر) ۱۷۹

می شد (ماضی استمراری) ۱۳۶۷

همی ... خواهد شدن (آینده مستمر) ۱۳۴۰

(۲) شدن = به معنی رفتن

بشد (ماضی مطلق) ۱۰۱۸،۸۳۰،۷۵۱،۷۲۹،۵۰۱،۴۴۶،۳۱۴،۲۸۲،۱۰۵

بشود (فعل مضارع) ۱۰۵۶

شد (ماضی مطلق) ۹۹۱، ۹۳۷، ۸۹۶، ۸۱۳، ۷۹۴، ۷۳۰، ۶۷۲، ۵۸۴، ۹۷، ۱۷، ۱۵ ، ۱۳۳۸، ۱۰۱۶

شدن (مصدر) ۷۴۹،۶۱۴،۴۲۷،۳۸۰

شدند (ماضی مطلق) ۲۳۴،۲۳۴

شو (فعل امر) ۸۸۸

شوم (فعل مضارع) ۶۷۹،۵۸۰

شوی (فعل مضارع) ۱۳۷۸،۱۳۷۷،۱۳۷۶

شویم (فعل مضارع) ۱۲۳

همی شد (ماضی استمراری) ۳۱۲

همی نخواهد شد (آینده مستمر منفی) ۱۱۶۲

شده تیره (صفت) = تیره شده

شده تیره مان (— + مان ضمیر پیوسته - اضافه) ۸۱۲

شده خاکسار (صفت) خاکسار شده ، خفیف شده : ۲۳۳

شدید (صفت) پر زحمت : ۱۰۸۲

شرک : شریک قائل شدن : ۱۰۴۷

شرمسار (صفت) ۱۲۷۴

شریف : بزرگوار : ۱۱۷۸

شست (عدد اصلی) ۷۸۶،۵۳۷،۳۶۴

شستن

بشوی (فعل امر) ۱۵۵

بشویش (— + ش ضمیر پیوسته - مفعولی) (۱۱۹۰)

همی ... بشوید (فعل مضارع) ۱۱۳۳

شعر

شعر: ۱۲۰۷، ۱۱۲۱، ۱۱۱۹، ۱۱۱۹

شعری (- + یاء وحدت) ۱۱۲۰

شفیع (صفت) ۱۰۲۸

(۱) شکار: شکار کردن

شکار: ۸۹۷، ۲۴۹

(۲) شکار: حیوانی که شکار می شود

شکاری (- + یاء وحدت) ۱۲۴۸

شکافان: در حال شکافتن: ۱۳۶۴

شکافه زن: مطرب، کسی که شکافه (مضرب) بر ساززند: ۱۰۹۰

شکر: ۱۱۰۹

شکردن: شکار کردن، شکستن، شکست دادن

بشکری (فعل مضارع) (۱۲۳۶)

نَشْكَرَدَ (فعل مضارع) (۱۲۳۶)

شکرلب: معشوق شیرین لب

شکرلبان (جمع) ۱۱۰۹

شکستن

بشکنید (فعل مضارع) ۱۳۸۲

- شکستن (مصدر) ۷۳۸، ۶۳۳

شکسته (حالت وصفی بجای شکسته باشد = ماضی التزامی) ۴۰۵

شکسته شود (فعل مضارع مجهول) ۳۴۰

شکسته دل (صفت) ۲۳۶

شکفته: (صفت) ۱۰۶۴، ۱۰۶۳

شکفیدن: شکفتن

بشکفیده (حالت وصفی بجای بشکفیده است: ماضی نقلی) ۱۱۳۶

شکل

شکلی (- + یاء وحدت) ۱۳۸۳

شکوه: در ترس و بیم: ۱۳۶۷

شگفت: عجیب و تعجب

شگفت: ۱۰۸۹، ۸۸۳، ۵۲۳

شگفت - : ۸۹۹

شگفتی (- + یاء وحدت) ۷۵۳

شگفت آمدن

آمد شگفت (ماضی مطلق) ۸۹۹

شگفتی : تعَجَّبَ وَعَجَّبَ وَعَجِبَ

شگفتی : ۴۷۴

شگفتی تر (صفت تفضیلی) ۳۶۱

شما (ضمیر منفصل شخصی) ۶۳۹،۵۷۲،۵۶۰،۵۳۲،۵۰۷

شمار : حساب ، عدد

شمار : ۳۴۵،۳۴۵

شمار - : ۳۲۱

شمار کردن : محاسبه کردن

کردن شمار (مصدر) ۳۲۱

شَمَر : آ بگیر : ۱۳۶۲،۱۰۸۴

شمردن

بشمرد (فعل مضارع) ۷۸۲

بشمرد (فعل امر) ۷۶۵

مشمرد (فعل نهی) ۶۳۹

شمشیر

شمشیر : ۱۲۵۱،۱۲۵۰،۱۱۷۴،۵۲۲،۵۱۰،۳۵۷،۲۰۹

شمشیر - : ۲۰۵

شمشیرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۰۳۸

شمشیر زن (صفت) ۷۳۷،۲۵۶،۳۳

شمشیر کشیدن

کشیدند شمشیر (ماضی مطلق) ۲۰۵

شمع : ۱۲۹۲،۱۲۱۲،۱۲۰۳

شمن : بت پرست : ۱۱۶۹

شناختن

نشناسد (فعل مضارع منفی) (۱۲۱۵)

شنا سنده : ۱۲۹

شنه : شیئه اسب : ۱۱۷۰

شنیدن

بشنوید (فعل امر) ۶۳۵،۸۱

بشنوید (فعل مضارع) ۸۱۴،۱۷۹

• بشنید (فعل ماضی مطلق) ۸۹۹ ، ۷۵۹ ، ۶۸۷ ، ۶۵۲ ، ۴۳۲ ، ۴۱۲ ، ۲۹۱ ، ۱۰۲ ، ۵۱

۱۳۶۵

بشنیدم (ماضی مطلق) ۹۰۶

شنیدم (ماضی مطلق) ۸۶۶ ، ۱۳۷

شنیدند (ماضی مطلق) ۷۶۷

شنیدیم (ماضی مطلق) ۲۴۶

نشنود { فعل مضارع منفی } ۸۷۴

نشنوند (فعل مضارع منفی) ۱۱۸۰

نشنید (ماضی مطلق) ۳۷ ، ۳۷

همی ... نشنید (ماضی استمراری) ۳۰۹

شنیده (صفت) ۸۸۱ ، ۱۰۴

شور : شورش

شور : ۱۳۰۳

شور- : ۶۷۰

شور : ۵۱۶

شور کردن : غوغا کردن ، شورش انداختن

همی کرد شور (ماضی استمراری) ۶۷۰

شولک : اسب

شولک : ۷۷۵ ، ۵۳۹

شولکی (- + یاء وحدت) ۵۳۰

شوم (صفت) ۸۱۵

شه (مخفف شاه) - نیز رجوع کنید به شاه

• شه : ۹۳۸ ، ۹۲۵ ، ۸۴۰ ، ۸۳۲ ، ۸۱۷ ، ۶۸۳ ، ۵۰۱ ، ۴۷۰ ، ۴۶۸ ، ۴۰۷ ، ۳۵۴ ، ۵۳ ، ۳۳ ، ۳۲

۱۲۸۹ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۵۶ ، ۱۱۶۵ ، ۱۰۲۸ ، ۹۸۳

شها (- + الف نديه) ۷۷۷

شها (- + الف ندا) ۱۲۶۵ ، ۱۲۱۱

شهد : شیرینی ، عسل : ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۷

(۱) شهر : مملکت : ۱۲۵۶ ، ۱۸۲ ، ۱۷۰

(۲) شهر : بخشی از مملکت (به معنی امروزی)

شهر : ۱۲۳۷ ، ۱۱۰۰

شهرها (جمع) ۸۰۳

شهرآزاد (اسم خاص) ۱۱۴۶

شهریار

شهریار: ۳۱۴، ۲۴۵، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۲۴، ۲۱۱، ۲۰۴، ۱۴۸، ۱۳۵، ۱۳۰، ۹۸، ۹۱، ۵۹،
۸۳۷، ۸۲۵، ۸۱۸، ۷۵۷، ۶۰۷، ۵۹۰، ۵۸۱، ۵۲۹، ۴۷۹، ۴۴۱، ۳۶۹، ۳۶۳، ۳۴۳، ۳۲۵،
۱۳۵۵، ۱۳۴۸، ۱۲۵۶، ۹۶۷، ۹۶۱، ۹۵۵، ۹۰۵، ۸۵۶

شهریاران (جمع) ۹۸۹، ۸۶۹، ۸۴۰

شهریارانش (- + شضمیرپیوسته - بواسطه) ۹۰۹

شهریاری (صفت) ۵۸۹

شهزاده

شهزادگان (جمع) ۵۹۸

شهنشاه: ۸۷۵، ۴۸۵، ۵۹

شهنشاهی (منسوب به شهنشاه) ۸۰۶

شهنشه: ۱۲۵۴

شهید (اسم خاص) مقصود شهید بلخی است: ۱۱۹۹

شیار

شیار: ۱۰۹۴

شیار کردن: ایجاد شکاف و خراش در زمین برای زراعت

کردشیار (فعل ماضی مطلق) ۱۰۹۴

شیب - : سرگشته، مدهوش: ۱۳۵۶

شیب و تیب کردن: سرگشته و مدهوش کردن

کرده ای شیب و تیب (ماضی نقلی) ۱۳۵۶

شیدا (قسمتی از فعل بدون همکرد که به قرینه حذف شده است): آشفته، عاشق مجنون

شیدا - : ۱۰۴۲

شیدسپ (اسم خاص) ۳۵۳، ۳۴۸

شیدسپ شاه (اسم خاص) ۴۹۱

شیر: به معنی حیوان درنده و شخص شجاع

شیر: ۵۹۶، ۵۶۵، ۵۵۶، ۵۲۶، ۵۱۱، ۴۹۵، ۴۸۷، ۴۸۵، ۴۵۷، ۴۵۰، ۳۸۶، ۲۴۹، ۲۱۰،

۱۳۶۷، ۱۳۶۵، ۱۳۵۹، ۱۲۸۱، ۱۲۴۸، (۱۲۳۶)، ۹۹۳، ۶۱۶

شیران (جمع) (۱۰۳۲)، ۱۲۶۹، ۱۲۶۸

شیرش (- + شضمیرپیوسته - بیواسطه) ۹۴۱

شیردل (صفت) ۵۰۷، ۴۴۹

شیرفش (صفت) ۸۲۲

شیرگیر (صفت) ۲۵۵

شیرمرد (صفت) ۳۵۰

شیروار (صفت) ۹۹۶

شیری (صفت) ۴۴۸

شیرین

شیرین : ۱۲۸۵، ۱۱۹۷

شیرینت (- + ت ضمیر پیوسته - بواسطه) ۵۷۹

شیفتن : عاشق شدن و دلباخته شدن

شیفتست (ماضی نقلی) ۱۲۷۲

ص

صافی (صفت) به معنی صاف : ۱۰۴۹، ۱۰۴۹

صبر

صبر: (۱۰۷۲)، (۱۰۷۳)، ۱۱۱۱،

صبر- : (۱۰۷۲)

صبرکردن

صبرکن (فعل امر) (۱۰۷۲)

صبوری : (۱۰۷۲)

صحرا : ۱۲۲۶، ۱۱۷۳، ۱۰۵۰

صد (عدد) ۱۱۳۸، ۷۸۶

صدهزار (عدد)

صدهزار : ۷۸۶، ۴۵۸

صدهزاران (جمع) ۴۶۱

صعب : سخت : (۱۰۴۸)

صَفّ : ۷۰۲، ۶۳۰، ۵۱۴، ۵۰۶، ۳۷۶

صَمَام : شمشیر : ۱۰۳۹

صَنَم : یا رزیا رویِ زیبا اندام

صنم : ۱۲۲۱، ۱۰۹۶

صنم (- + م ضمیر پیوسته - بواسطه) ۱۰۷۴

صنوبر : ۱۱۳۱، ۱۱۱۴

صورت

صورت : ۱۰۷۷

صورتی (- + یاء وحدت) ۱۱۲۸

صیام : روزه : ۱۳۳۸

صید : ۱۰۶۰

ض

ضمير: دل : (۱۱۹۶)

ضوء: نوروروشنی : ۱۰۵۳

ط

طاس : طشت کلان (در اینجا طاس مینابه معنی آسمان است) : ۱۳۳۰
طاعت

طاعات (جمع) ۱۲۹۹

طاووس گونه (صفت) ۱۲۲۴

طبع : طبیعت ، نهاد ، خوی : ۱۳۵۲، ۱۰۹۰، ۱۰۶۹

طبل : ۱۳۷۶

طرازی (صفت) آنچه در شهر طرازا سازند : ۱۰۶۵

طعم : ۱۲۲۸، ۱۰۶۷

طعنه

طعنه - : ۸۵۹

طعنه زدن

طعنه زدی (ماضی استمراری) ۸۵۹

طلب

طلب - : ۶۵۹

طلب کردن

طلب کرد (ماضی مطلق) ۶۵۹

طلعت : دیدار : ۱۱۹۸

طور (اسم خاص) طورسینا : ۱۰۴۴

طوس (اسم خاص) ۴۸۰

طوش (اسم خاص) ۹۰۱

طیلسان : جامه گشاد و بلند که به دوش اندازند : ۱۰۹۱

ظ

ظلام: تاریکی : ۱۰۵۳

ع

عاج : دندان فیل، در اینجا مقصود چهره سفید و زیباست : ۱۰۵۵

عاجز (صفت) ۱۰۹۴

عارض : صورت : ۱۱۷۹، ۱۱۳۳

عاشق : ۱۰۳۵

عاشقانه : ۱۱۱۹

عاشقی (اسم) ۱۱۷۸، ۱۰۷۴، ۱۰۷۴

عبرت

عبرت - : ۹۵۸

عبرت گرفتن

گیرند عبرت (فعل مضارع) ۹۵۸

عبهر : نرگس : ۱۱۲۹

عتیب : عتاب : ۱۳۵۶

عثمان (اسم خاص) ۱۲۹۹

عجم (اسم خاص) ۷۹۵

عدو : دشمن

اعداء (جمع) ۱۰۸۸، ۱۰۴۵، ۱۰۳۹

اعدات (جمع + ت ضمیر پیوسته - اضافه) (۱۲۳۶)

عدو : ۰۷۶۲ (۱۱۵۳)

عدوت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۷۰

عدو خوار : از بین برنده دشمن (صفت شمشیر)

عدو خواری (- + یاء وحدت) ۱۰۳۹

عَدْن : (صفت بهشت) : جاوید : ۱۲۲۲

عروس : ۱۳۶۹

عریان (صفت) ۱۰۹۱

عرش : مقصود عرش با ریتعالی است : ۱۲۹۹

عزیز

عزیز : ۱۰۸۳

عزیزم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۰۲۵

عشق

عشقتش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۲۱۹، ۱۱۰۵

عشقم (- + م ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۱۱

عصمت : پاکدامنی : ۱۰۷۰

عصیان : (۱۱۹۰)

عطا : بخشش : ۱۰۴۷، ۱۰۳۰، ۱۰۳۰

عفریت : اهریمن، دیو : ۱۰۹۷

عقاب : ۱۲۴۸، ۱۰۸۵، ۱۰۶۰

عقرب : ۱۲۱۷

عقیق : ۱۰۶۲

عَلَم : (۱۱۹۶)، ۱۲۹۹

علی : (اسم خاص) امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام : ۱۲۹۹

عَمَر : ۱۰۲۵، (۱۰۷۲)، (۱۰۷۳)، (۱۰۷۳)

عَمَرُو (اسم خاص) مقصود عمرو و عنتر است : (۱۱۴۹)

عَمَرُو عَنتر (اسم خاص) (مکرر) (۱۱۴۹)

عنبر

عنبر : ۱۱۴۴، ۱۱۲۵، ۸۰۷

عنبرش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۸۰۸، ۷۳

عنتر (اسم خاص) پدر عمرو : (۱۱۴۹)

عنکبوت : ۱۳۷۳

عود : چوب خوش بوی سوختنی : ۹۳۰، ۸۰۸، ۸۰۷

عِثَار (صفت) : چابک و زیرک و چالاک : ۱۱۰۱

عیار : مخفف عیار به معنی جوانمرد : ۶۱۰

غ

غارت

غارت - : ۲۸۷

غارت کردن

همی کرد غارت (ماضی استمراری) ۲۸۷

غارتگری (اسم) ۲۸۰

غدیر (اسم خاص) مقصود غدیر خم است : ۱۱۶۵

غَرَّان (صفت) ۱۲۸۳

غرق (صفت) ۱۳۴۰

غرقه (صفت) ۵۸۹

غُرم : میش یا قوچ کوهی : (۱۲۳۶)

غَرَّنده (صفت) ۱۲۷۱، ۷۳۶

غَرِّیدن

بغَرِّید (ماضی مطلق) : ۱۳۶۵

غُلّ : ۱۱۵۳، ۹۶۶

غلام

غلامان (جمع) ۸۱۶، ۱۶۱

غلیظ : خشن ، تیره ، سخت : ۱۱۸۹

غم : ۶۲۲

غمخوار (صفت) ۱۲۶۶

غمزه : به چشم و ابرو اشاره کردن ، کرشمه

غمزه‌اش (- + شضمیر پیوسته - اضافه) ۱۲۱۳

غمی (صفت) غمگین : ۴۵۲

غُنْد : گرد آوده و جمع شده : ۱۳۵۷

غیبه : هریک از آهنهای تنک و کوچک که برای ساختن زره برهم نهند : ۱۳۷۷

ف

فتادن (مخفف افتادن) ← نیز رجوع کنید به افتادن

فتاد (ماضی مطلق) ۱۳۰۳

فتادست (ماضی نقلی) ۶۶۹

فتاده (حالت وصفی بجای فتاده بودند = ماضی بعید) ۱۳۰۹

فتح : ۱۲۹۵

فخر : ۱۱۶۶

فخن : میان و درون باغ : ۱۱۷۹

فتراک : تسمه و دوالی که از پس و پیش زین آویزند : ۶۶۰

(۱) فتنه : آشوب : ۱۲۵۹ ، ۱۱۸۹

(۲) فتنه : عاشق : ۱۰۹۶

فتر : جلال و شکوه و وبخت : ۲۳ ، ۱۴۶ ، ۲۶۰ ، ۲۶۲ ، ۴۱۳ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۹۱ ، ۱۱۷۴ ،

۱۳۳۱

فر (مخفف فتر) : ۸۳

فرا ت (اسم خاص) ۱۰۲۷

فراخا : فراخی و وسعت و پهنا : ۱۰۴۵

فرا رون : سعد ، نیک : ۱۱۹۴

فراز آمدن : پیش آمدن ، رسیدن

فراز آمد (ماضی مطلق) ۸۶۱

فراز آمدست (ماضی نقلی) ۲۲۶

فراز آمده بود (ماضی بعید) ۳۰۰

فراز آوردن : جمع کردن ، فراهم آوردن

فراز آوریم (فعل مضارع) ۱۲۲

فراز آوریدن : پیش آوردن ، آوردن

فراز آوریدند (ماضی مطلق) ۹۷۲

فراز کشیدن : بسوی خود کشیدن

فراز ... کشیدن (مصدر) ۸۶۳

فراق

فراقش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۲۸

فراوان (صفت) ۱۳۱۴، ۹۳۱، ۳۹۷، ۳۱۰

فربی (صفت) فربه : ۱۱۱۱

فرجام : عاقبت : ۵۵۴، ۵۳۹، ۳۲۲

فرّخ : خجسته ، مبارک ، زیبا

فرّخ : ۸۱۵، ۷۹۴، ۷۱۸، ۶۱۶، ۵۹۶، ۴۴۴، ۴۲۱، ۳۹۸، ۲۱۹، ۲۳۴، ۲۳۴، ۱۹۶، ۵۲، ۳۲

۱۳۶۹، ۱۱۶۵، ۹۷۳، ۹۱۸، ۸۹۲

فرّخش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۷۸

فرخندگی : خجستگی ، مبارکی ، خوش اقبالی : ۱۴۶

فرخنده

فرخنده : خجسته ، مبارک : ۷۸۸، ۷۳۷، ۶۷۹، ۴۱۰، ۳۰۶، ۳۰۲، ۲۰۷، ۱۹۶، ۱۴۳

۹۸۵، ۸۶۰، ۷۹۵

فرخندگان (جمع) ۱۸۵

فرخنده رای (صفت) ۵۶۶

فرّخ نژاد : ۷۶۰، ۷۳۴

فرّخی : بهجت ، فرخندگی : ۱۳۶۳

فردا : ۱۳۰۴، ۱۰۴۱، ۷۸۹، ۲۹۲، ۲۶۸

فرزام : لایق ، سزاوار ، درخور

فرزما (- + الف اطلاق) ۱۰۳۵

فرزند

فرزند : ۹۱۸، ۹۱۶، ۸۶۲، ۶۶۷، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۴۸، ۱۴۳، ۱۱۱

فرزندش (- + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۳۱

فرستادن

فرست (فعل امر) ۸۳۸، ۶۹۷

فرستاد (ماضی مطلق) ۹۷۴، ۸۵۰، ۸۴۱، ۸۱۶، ۴۴۳، ۲۹۰، ۲۸۳، ۲۴۲، ۸۰، ۷۹، ۶۳

۹۹۹

فرستادشان (- + شان ضمیر پیوسته - مفعول بیواسطه) ۴۵۶

فرستادم (ماضی مطلق) ۸۹۳

فرستادم (ماضی مطلق + ضمیر مفعولی) ۱۱۰

فرستاده بُد (ماضی بعید) ۴۳۹

فرستد (فعل مضارع) ۳۶۹

فرستم (فعل مضارع) ۶۰۹

فرستمت (- + ت ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۱۶۱

فرستی (فعل مضارع) ۱۱۲۰

فرستاده (صفت ، صفت بجای اسم)

فرستاده : رسول : ۹۲۸،۹۱۵،۹۱۴،۲۲۲،۱۹۰

فرستادگان (جمع) ۲۳۲،۲۲۰

فرسته : فرستاده ، پیغمبر ؟ : ۸۵۰،۸۱۶،۶۰۹،۲۴۲ (۱۰۵۹)

فرش آورد (اسم خاص) ۷۳۷،۳۳

فرشیدورد (اسم خاص) ۸۴۷

فرق : فرق سر ، تارک : ۱۳۶۰

فرقت : ۱۰۷۹

فرعون گش : ۱۰۳۹

فرمان

فرمان : ۱۲۹۳ ، ۱۱۸۶ ، ۹۹۲ ، ۹۶۳،۸۸۱،۸۳۴،۸۲۵،۶۱۵،۲۹۸،۹۹،۸۷،۸۵ ،

۱۳۱۶

فرمان - : ۱۱۸۶،۳۲۷

فرمانت (- + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۴۰۹

فرمانش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۸۶

فرمانبری (اسم) ۹۲۳،۲۰۶

فرمان دادن

داده‌ست فرمان (فعل ماضی نقلی) ۱۱۸۶

فرمان دهی (اسم) ۱۳۳۱

فرمان کردن : فرمان دادن

فرمان کند (فعل مضارع) ۳۲۷

فرمودن

بفرمود (ماضی مطلق) ۱۰۱۵،۹۷۰،۸۴۲،۸۱۰،۸۰۷،۷۹۷،۷۸۲،۳۰۶،۷۵

بفرمودشان (- + شان ضمیر پیوسته - بواسطه) ۲۷۲،۱۷۴

فرما (فعل امر) ۹۶۴

فرماید (فعل مضارع) ۱۰۷۵

نفرمایمت (فعل مضارع منفی + ت ضمیر پیوسته - بواسطه) ۳۳۰

نفرمایمش (- + ش ضمیر پیوسته) ۴۲۱،۹۶

فروآویختن

فروآویزم (فعل مضارع) ۱۱۲۶

فروباریدن

فروبارید (ماضی مطلق) ۱۱۳۱

فروباریدم (ماضی مطلق) ۱۱۲۷

فروختن

نفروشد (فعل مضارع منفی) ۱۰۲۹

فروخفتن

فروخفتم (ماضی مطلق) ۱۱۷۷

فروخوردن : فرورفتن، خورد رفتن

فروخورد (ماضی مطلق) ۷۷۰

فرود

فرود-: ۱۴، ۱۷، ۱۰۲، ۲۳۶، ۲۶۷، ۳۱۳، ۳۱۴، ۴۱۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۲، ۴۷۱، ۵۱۹، ۵۹۱،

۶۱۵، ۶۴۶، ۶۷۹، ۷۲۵، ۷۶۸، ۷۷۵، ۷۷۹، ۹۱۷، ۹۲۹، ۱۰۲۷

فرودآمدن

آید فرود (فعل مضارع) ۶۴۶

فرود آمد (ماضی مطلق) ۱۴، ۱۷، ۱۰۲، ۲۳۶، ۲۶۷، ۳۱۴، ۴۱۵، ۵۱۹، ۵۹۱، ۶۱۵،

۷۲۵، ۷۷۵، ۷۷۹

فرود آمدند (ماضی مطلق) ۴۴۲، ۴۷۱، ۷۶۸، ۹۱۷

فرود آی (فعل امر) ۶۷۹

فرودآوردن

فرود آورد (فعل مضارع) ۱۰۲۷

فرودآوریدن

فرودآورید (ماضی مطلق) ۳۱۳، ۴۳۶، ۴۳۷، ۹۲۹

فرودین : صفت باد، در مقابل برین، یعنی باد دبور

فرودینا (- + الف اطلاق) ۱۰۳۷

فرودینی (صفت) ۱۱۳۵

فروزان

فروزان : ۱۱۴۸، ۱۲۰۳، ۱۳۷۰

فروزانش (- + ضمیر پیوسته - اضافه) ۶۷۲

فروزنده (صفت ، صفت بجای اسم) ۱۳۵، ۳۵۵، ۵۱۷، ۸۵۳، ۱۳۴۹

فروغ : نور، تشعشع

فروغ: ۸۸۶،۴۳۵،۳۹۰

فروغش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۰۹۹

فرومایه وار (صفت ، قید ؟) ۲۴۵

فروهشتن : رها کردن (موی) بردوش ؟

فروهشت (ماضی مطلق) ۲۰

فرّه : فروغ ، نور ، پرتو (ایزدی) : ۱۳۷۰،۴۲۸،۴۲۷،۴۰۱،۱۰۵،۰۶۱

فرهخته : عالم ، ادیب ، مؤدّب : ۱۱۶۹

فری : آفرین بر ، زهی : ۱۳۴۹،۱۳۴۹

فریاد

فریاد- : ۱۱۵۸،۶۳۹

فریاد جستن : فریاد کردن ، استغاثه کردن

فریاد جُستند (ماضی مطلق) ۱۱۵۸

مجوئید فریاد (فعل نهی) ۶۳۹

فریبنده (صفت) ۱۳۴۹،۸۶۹،۱۵۵

فریش : آفرین ، احسنت : ۱۱۰۸،۱۱۰۷

فریدون (اسم خاص)

فریدون : ۱۱۰۰،۵۲۳،۳۵۷،۳۴

فریدونش (- + ش ضمیر پیوسته - اضافه) ۷۵

فریفتن

بفریفتست (ماضی نقلی) ۱۲۷۲،۹۱۲

فزایستن : زیاد شدن

فزایسته (حالت وصفی بجای فزایسته است = ماضی نقلی) ۱۲۱۰،۱۲۰۹

فزودن

فزودن (مصدر) ۱۳۲۹

فزون

فزون : ۱۲۳۷

فزون - : ۱۱۷۸

فزون کردن

فزون کردم (ماضی مطلق) ۱۱۷۸

فزونی : زیاد ، زیادی : ۱۶۹

فسانه (مخفف افسانه) ۱۳۱۹

فسردن : بیخ کردن

بفسرد (فعل مضارع) ۱۰۷۸

فسرده (حالت وصفی بجای افسرده است = ماضی نقلی) ۱۲۰۴

فسوس : مسخره : ۱۳۱۹، ۱۰۷۴

فسونگر : ۱۱۵۲

فعل

افعال (جمع + ت ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۱۶۶

فکّز : دودکش (ا ج ا ق و منقل و امثال آن) : ۱۱۸۹

فگندن

فگند (ماضی مطلق) ۷۲۹، ۶۷۳

فگندست (ماضی نقلی) ۱۰۵۵، ۶۶۸، ۵۹۷

فگندند (ماضی مطلق) ۷۴۲، ۵۲۴، ۴۷۰

فگنده (حالت وصفی بجای فگنده بود = ماضی بعید) ۶۵۳

فگنده (قید) ۱۱۹۱

فلک : آسمان : ۱۳۱۸، ۱۲۵۲، ۱۲۳۳، ۱۰۷۶

فن

فنون (جمع) ۱۱۶۳

فیروزی : ۱۲۸۰

فیرون : نحس ، نامبارک : ۱۱۹۴

فیل

فیلان (جمع) ۱۲۷۹

ق

قار: سیاه: ۱۳۳۴

قبا: ۷۵۶،۶۸۹،۲۵۹،۲۲۸

قبله: ۱۰۴۰

قد

قد: ۱۰۶۶، (۱۰۸۶)

قدش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۱۱۰۶

قَدَر: ارزش وارج: ۱۳۵۲

قَدَر: ۱۳۱۹

قدیمی: به معنی قدیم، کهنه: ۱۰۳۱

قرار: آرامش

قرار: ۱۰۸۸

قرار-: ۱۱۷۴

قرار گرفتن: آرامش پذیرفتن

قرار گرفت (ماضی مطلق) ۱۱۷۴

قسطا (اسم خاص): ابن لوقا: ۱۰۵۸

قمد

قصد-: ۱۱۷۲

قصد داشتن: آهنگ و نیت داشتن

قصد... دارد (فعل مضارع) ۱۱۷۲

قضا: تقدیر، سرنوشت: ۱۳۱۹

قطره: ۱۳۵۲

قطب: مدار، رئیس، مهتر: ۱۱۸۲

قفا: پشت سر: ۴۹۰

قفص: (۱۰۳۲)

قلب: وسط: ۶۳۰

قوی: ۱۳۷۰

قیاس

قیاس - : ۱۰۶۶

قیاس کردن : مقایسه کردن

قیاس ... کرد (مصدر مرخم) ۱۰۶۶

قیصر

قیصر : ۸۱۵

قیصرا (- + الف اطلاق) ۳۰

قیرگون (صفت) ۱۳۱۸

ک

کاخ : قصر : ۱۱۳۹، ۱۰۵۰ ، ۱۰۰۵ ، ۹۴۷ ، ۸۰۹، ۸۰۶، ۴۳۸، ۲۸۷، ۱۶۶، ۷۷، ۷۱، ۴۰

۱۱۸۷

کار

کار : ۸۷۵ ، ۸۵۸، ۸۲۷، ۸۱۳، ۸۰۹، ۷۵۰، ۵۴۸، ۴۳۰، ۴۱۹، ۳۶۱، ۳۳۱، ۳۲۱، ۱۲۳

۱۳۰۷ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۵، ۱۲۵۵، ۱۰۹۷، ۹۸۹، ۹۲۱، ۸۹۱، ۸۹۱

۱۳۲۸

کار - : ۱۲۰۸، ۹۵۴، ۹۲۱، ۸۳۴، ۴۹

- کار - : ۷۹۹ (۱۰۲۴)

کارش (- + ش ضمیر پیوسته) ۹۲۰، ۵۲۴

کارشان (- + شان ضمیر پیوسته) ۸۰۵

کاری (- + یاء وحدت) ۹۵۶، ۸۹۰، ۱۱۶

کار بستن : عمل کردن

کار بست (ماضی مطلق) ۱۲۰۸

همی بست کار (ماضی استمراری) ۸۳۴

کار دیده : جنگ دیده ، کارزار دیده : ۲۵۱

کارزار

کارزار : ۸۲۴، ۷۴۱، ۷۱۸، ۶۳۷، ۵۴۸، ۴۱۹

کارزاری (- + یاء وحدت) ۳۲

کار کردن

کار کردن (مصدر) ۹۵۴

کارکن (فعل امر) ۴۹

کندکار (فعل مضارع) ۹۲۱

کاستن

بکاستم (ماضی مطلق) ۱۱۷۸

کاسته (حالت وصفی بجای کاسته ای = ماضی نقلی) ۱۲۰۸

بکا هدمی (فعل مضارع) ۶۲۲

کاستی : کمی ، نقصان ، انحراف : ۱۳۰۶

کاسه

کاسه‌ای (- + یاء وحدت) ۱۰۹۵

کاش : ۱۲۲۰

کاشتن

می‌کاشتند (ماضی استمراری) ۸۵۴

کاشکی : ۱۲۱۶

کافر : ۱۳۴۷، ۶۳۸

کالبد : بدن، جسم : ۱۰۹۲

کام : آرزو : ۱۲۸۶، ۱۲۱۱، ۱۰۹۸

کامکاری : ۷۶

کان : معدن : ۱۱۷۲، ۱۰۵۷، ۹۴۴

کانی : معدنی : ۱۲۴۹

کاوان (صفت ، قید) در حال کاویدن و جستجو کردن : ۱۱۸۸

کاویان (صفت) ۱۳۶۳، ۵۱۷، ۳۵۵

کاوینانی (صفت) ۱۱۳۴

کَبَد : ماده‌ای که با آن لحیم کنند ، لحام

کبدا (- + الف اطلاق) ۱۰۲۴

کبود : نیلی، لاجوردی : ۱۲۸۷، ۳۳۷

کبوس : رجوع کنید به کبوس

کبوس‌وار : رجوع کنید به کبوس‌وار

کپی : بوزینه ، میمون : ۱۳۷۴

کتاب : ۱۰۵۸

کتابیون (اسم خاص)

کتایونش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۳۱

کتف : شانه

کتفتان (- + تان ضمیر پیوسته - اضافه) ۱۶۷

(۱) کجا (ازادوات استفهام) ۱۲۰۷، ۱۰۶۷، ۱۰۲۶، ۷۱۲، ۷۰۴، ۶۶۵، ۵۰۸

(۲) کجا : به معنی هرکجا : ۱۰۵۰

(۳) کجا : که : ۱۱۸۸، ۲۱۶، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۷۰، ۳۹۱، ۴۳۰، ۴۶۰

۱۲۰۸، ۱۰۳۶، ۹۸۹، ۹۰۲، ۸۸۷، ۶۲۳، ۵۰۸، ۴۹۹، ۴۹۴، ۴۸۵، ۴۶۸

(۴) کجا : به معنی جا در ترکیب هرکجا : ۱۳۸۳

کدام : ۱۱۲۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۱، ۶۱۶، ۵۷۲، ۵۶۰، ۵۳۲، ۵۰۷، ۴۹۴، ۷۹

کدخدای : پادشاه : ۶۹۴
 کر: زور و قوت ، تاب و توان : ۱۰۹۸
 کراک : کرک ، بلدرچین
 کراکا (- + الفاطلاق) ۱۰۳۳
 (۱) کردار: عمل : ۱۲۶۷، ۱۲۷۴
 (۲) کردار: مثل : ۱۰۸۵، ۱۱۳۴
 کردن : ساختن، عمل کردن
 بکرد (ماضی مطلق) ۷۱
 - بکرد (ماضی مطلق) ۱۰۱
 - بکردش (- + ضمیر متصل فاعلی) ۱۷۳
 بکردند (ماضی مطلق) ۸۰۸
 - بکردند (ماضی مطلق) ۴۷۳، ۵۵۵، ۷۴۱
 بکرده (حالت وصفی بجای بکرده بود = ماضی بعید) ۹۷۶
 - بکردی (ماضی مطلق) ۱۳۷
 - خواهی کرد (آینده) ۱۱۷۷
 کرد (مصدر مرخم) ۴۶
 کرد (ماضی مطلق) ۷۸، ۴۶۵، ۴۶۵، ۶۲۴، ۷۳۳، ۸۰۹، ۹۷۸، (۱۰۳۲)، ۱۰۷۰
 - کرد (مصدر مرخم) ۱۹، ۱۰۱، ۲۶۱، ۴۴۶، ۱۰۶۶
 - کرد (ماضی مطلق) ۲۰، ۶۸، ۷۸، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۲، ۱۸۷، ۱۸۷، ۲۳۰، ۴۴۶، ۴۵۴،
 ، ۵۰۶، ۵۸۲، ۶۲۷، ۶۵۹، ۷۲۳، ۸۰۲، ۸۰۹، ۸۱۲، ۸۱۲، ۸۴۷، ۸۶۹، ۸۷۲، ۸۸۰، ۸۹۸،
 ۹۲۰، ۹۲۰، ۹۸۰، ۱۰۳۷، ۱۰۴۲، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۷۱، ۱۰۷۱، ۱۰۸۷، ۱۰۹۴
 کردست (ماضی نقلی) ۱۹۷، ۱۱۱۶
 - کردست (ماضی نقلی) ۱۲۱۳
 - کردستم (ماضی نقلی) ۹۶۱
 کردش (- + ضمیر پیوسته - بواسطه) ۲۸۲، ۱۲۶۲
 - کردش (- + ضمیر پیوسته - بیواسطه) (۱۱۷۵)، ۸۴۸، ۸۹۸
 کردم (ماضی مطلق) ۴۷، ۵۷۹، ۶۱۰، ۱۱۸۸
 - کردم (ماضی نقلی) ۸۵۱، ۹۱۱، ۱۱۶۱، ۱۱۷۸، ۱۱۷۸
 - کردمی (ماضی استمراری) ۲۲۳، ۲۲۳
 کردن (مصدر) ۱۱۱۳
 - کردن (مصدر) ۷۵، ۱۶۸، ۳۲۱، ۵۴۴، ۹۵۴
 - کردندش (- + ضمیر پیوسته ، اضافه) ۸۷۴

کردند (ماضی مطلق) ۹۷۰

— کردند (ماضی مطلق) ۱۲۵، ۷۱۸، ۷۹۱، ۷۳۲، ۸۳۷، ۱۲۶۰، ۱۳۰۱

کرده (حالت وصفی بجای کرده است = ماضی نقلی) ۱۱۷۱، ۱۱۷۱، ۱۰۹۷

کرده (حالت وصفی بجای کرده ای = ماضی نقلی) ۱۰۹۷

— کرده (حالت وصفی بجای کرده ای = ماضی نقلی) ۷۷۶

— کرده (حالت وصفی بجای کرده بود = ماضی بعید) ۲۳۳

کرده ام (ماضی نقلی) ۴۵

— کرده ای (ماضی نقلی) ۱۳۵۶

— کرده باشم (ماضی التزامی) ۹۲۳

کردی (ماضی مطلق) ۹۰۸

— کردی (ماضی مطلق) ۶۸۳، ۱۴۲

— کردی (ماضی استمراری) ۵۸۳، ۱۳۴۴، ۱۳۶۹، ۱۳۶۹

کن (فعل امر) ۱۲۰

— کن (فعل امر) ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۴۹، ۱۲۰، ۱۵۶، ۱۵۶، ۴۳۱، ۱۰۵۶، (۱۰۷۲) ،

۱۲۰۳، ۱۳۰۵، ۱۳۰۵

کند (فعل مضارع) ۱۲۱، ۲۵۷، ۶۲۵، ۹۲۷، ۱۰۹۹

— کند (فعل مضارع) ۲۹۱، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۷، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۶۱ ،

۳۷۵، ۵۶۱، ۷۲۱، ۸۷۸، ۹۲۲، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۵۳، ۹۶۰، ۹۸۱، ۹۸۱، ۹۹۱، ۱۱۱۷، ۱۲۱۳،

۱۳۳۷، (۱۳۵۱)

— کند ... همی (فعل مضارع) ۱۳۷۱

کندش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۹۴۳

— کندش (- + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۳۷۸

— کندشان (- + شان ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۴۰۳

کنش (فعل امر + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۲۱۳

— کنش (فعل امر + ش ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۲۱۳

کنم (فعل مضارع) ۱۲۶۹، ۳۳۰

— کنم (فعل مضارع) ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱، ۲۱۲، ۲۲۹، ۳۳۰، ۱۰۴۶، ۱۱۸۰، ۱۱۸۰، ۱۲۶۹

— کنمشان (- + شان ضمیر پیوسته) ۱۶۹، ۱۷۰

— کنند (فعل مضارع) ۳۳۵

— کنید (فعل امر) ۱۷۵، ۶۴۱

— کنیم (فعل مضارع) ۲۶، ۱۲۴، ۱۲۴، ۷۵۸، ۷۵۸

— ممکن (فعل نهی) ۴۰۸، ۴۲۸، ۴۳۱، ۱۰۳۵، ۱۰۵۶

نکرد (فعل ماضی مطلق منفی) ۷۲

– نکرد (فعل ماضی مطلق منفی) ۱۱۱۶، ۱۰۷۰، ۸۸۴

نکردست (ماضی نقلی منفی) ۱۳۴۱

نکردند (ماضی مطلق منفی) ۱۱۱۷

– نکردی (ماضی مطلق منفی) ۱۵۱

– نکردی (ماضی استمراری منفی) ۳۲۵

– همی کرد (ماضی استمراری) ۸۳۴، ۶۷۰، ۵۶۵، ۴۶۲، ۴۵۳، ۲۸۷، ۲۲

– همی کردخواهد (فعل آینده استمراری) ۵۵۲

همی ... کردند (ماضی استمراری) ۱۳۲۶

کرده کار : کارکرده

کرده کار : ۱۳۴۷

کرده کارتر (صفت تفضیلی) ۱۰۹۷

کرسی : صندلی : ۹۳۶

کریمی : کریم بودن : ۱۱۹۲

کژ : ضد راست : (۱۰۸۶)

کس

کس : ۶۳۶، ۶۲۳، ۶۲۰، ۶۲۰، ۵۷۵، ۳۸۹، ۳۷۶، ۳۷۱، ۳۶۱، ۳۴۳، ۳۲۰، ۳۰۷، ۹۵، ۴۶

، ۱۲۷۸ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۸ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۰۴ ، ۹۶۷ ، ۹۵۹ ، ۹۵۹ ، ۹۰۵ ، ۸۴۴ ، ۷۶۴ ، ۷۴۹

۱۳۴۱

کسی (– + بیا وحدت ؟) ۴۷۴، ۳۳۳، ۳۰۸، ۲۸۴، ۲۰۵، ۲۰۳، ۲۰۳، ۲۰۰، ۹۹، ۴۱

۱۳۳۵، ۱۳۰۴، ۱۲۷۹، ۹۴۰، ۸۹۵، ۸۵۲، ۸۵۲، ۸۵۲، ۸۴۳، ۸۰۳، ۷۸۲، ۷۵۳، ۷۰۶

کش بر : زیبا بدن : ۱۰۹۶

کشانی (اسم خاص) ۱۵۸

رکشت : مزرعه ، صحرا ، ۸۵۳

رکشتن = کاشتن

رِکشت (ماضی مطلق) ۹۰۰۶۶

کُشتن

بگش (فعل امر) ۷۹۸، ۲۸۵

بگشت (ماضی مطلق) ۷۴۸، ۷۳۱، ۷۱۰، ۷۰۶، ۵۵۷، ۵۳۷، ۵۲۷، ۴۸۸، ۴۲

بگشتند (ماضی مطلق) ۷۵۳، ۷۴۴، ۶۰۷، ۶۰۳، ۵۲۴

شدی گشته (ماضی مطلق مجهول دوم شخص مفرد) ۶۷۸

شودگشته (فعل مضارع مجهول) ۳۹۴

کُش (فعل امر) ۹۶۴

کُشت (ماضی مطلق) ۶۲۸

کُشت خواهد همی (فعل آئنده مستمر) ۶۳۷

کُشتن (مصدر) ۹۱۲،۷۶۲،۶۰۵

کُشته (حالت وصفی بجای کشته باشد = ماضی التزامی) ۳۸۲

کُشته شد (ماضی مطلق مجهول) ۶۲۱،۵۹۸،۵۴۲

کُشته شود (فعل مضارع مجهول) ۳۵۹،۳۴۶

کُشد (فعل مضارع) ۳۴۹

همی کُشت (ماضی استمراری) ۶۷۰،۶۶۳،۶۵۶،۵۶۵،۵۵۱

همی کُشتان (- + شان ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۷۰۷

کُشته

کشته : ۷۸۶،۷۸۴،۷۷۴،۷۷۳،۷۰۰،۶۷۱،۶۶۲،۵۸۶،۵۴۷،۵۴۵،۳۹۲

کشتگان (جمع) ۷۸۲،۷۷۲،۷۶۵،۵۱۳

کُشتی: کمر بند مخصوص زرتشتیان: ۱۲۲۳،۹۸۷،۸۳۸،۱۱۲،۸۳،۶۰

کُشمر (اسم خاص)

کُشمر: ۹۰،۸۷،۸۱،۷۹،۶۵

کُشمرش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۸۹

کُشنده: قاتل : ۷۳۱

کشور

کشور: ۱۳۵۸،۱۲۹۵،۱۱۳۲،۸۵۱،۷۸۹،۶۷۷،۳۱۲،۳۱۲،۲۴۸،۲۲۹،۷۹،۶۳

کشورا (- + الف اطلاق) ۹۰۸،۸۹۰

کشورا (- + الف ندمه) ۷۷۸

کشورت (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۸۲۹،۱۶۳

کشورش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۰۲۲،۱۰۰۸،۸۳۰،۲۹۱،۲۷۰

کشورم (- + م ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۷۱

کشوری (- + ی وحدت) ۸۴۱

کشیدن

بکشیده (حالت وصفی بجای بکشیده است = ماضی نقلی) ۱۱۸۷

- کش (فعل امر) ۷۸۹

کشید (ماضی مطلق) = رفت : ۱۰۰۰

- کشید (ماضی مطلق) ۷۲۶،۵۹۱،۴۳۶،۳۰۷

کشیدش (- + ش ضمیر پیوسته ، فاعلی) ۲۸۲،۱۸۰

- کشیدند (ماضی مطلق) ۲۰۵

کف : مقصود کف دست است

کف : ۱۱۷۲، ۱۱۷۱، ۱۱۶۸، ۱۰۵۷، ۹۲۹

کفش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۵۱۲

کفانیدن (مصدر) : شکافتن : ۱۳۶۱

گفتن : شکافتن، شکاف خوردن

گفت (ماضی مطلق) ۱۳۶۰

کفک افگنان (صفت حالیه) در حالی که کف از دهنش خارج می شد : ۱۱۵۶

کلات : ده کوچک (و خراب) بریلندی : ۱۰۲۷

(کلاته ؟) : مزرعه کوچک : ۱۲۶۲

کلاه : تاج

کلاهش : ۹۵۰، ۹۳۴، ۸۲۱، ۶۸۹، ۶۷۶، ۵۷۴، ۴۲۶، ۳۵۷، ۳۳۲، ۲۵۴، ۲۶، ۲۵

کلاهدش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۸۲۱

کلید : ۱۲۹۵

کم : در مقابل زیاد : ۱۱۲۰، ۴۰۸

کمان

کمان : ۱۳۲۸، ۱۳۲۶، ۱۳۰۱، ۱۱۶۷، ۱۰۶۵

کمانها (جمع) ۷۵۶

کمانه : کاریزکن، مقتی : ۱۰۵۷

کمر : به معنی کمر بند :

کمر : ۱۳۱۳، ۴۹۷

کمرش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۸۴۵، ۵۹۲

کمر بسته (صفت) ۹۲۳

کمرگاه : ۱۳۶

کمند

کمند : ۸۸۰، ۶۶۰، ۷۰

کمندش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) (۱۰۳۲)

کمین : به معنی کمینگاه : ۳۸۰

کنار

کنارم (- + م ضمیر پیوسته، اضافه) ۱۱۲۹

کُند : ۱۳۵۷

کُندا : کاهن، عالم به احکام نجوم : ۱۰۴۱

کندن

کند (ماضی مطلق) ۱۱۵۷

کنده (حالت وصفی بجای کنده است = ماضی نقلی) ۱۱۵۷

همی کَند (ماضی استمراری) ۲۸۷

کنشتی (صفت نسبی) منسوب به کنشت که عبادتگاه کافران است عموماً و

یهودیان است خصوصاً : ۱۲۳۰

کنون (مخفف اکنون) ← نیز رجوع کنید به اکنون

کنون : ۸۳۸، ۷۶۴، ۷۶۲، ۶۷۸، ۶۷۵، ۶۴۶، ۶۲۲، ۶۰۸، ۵۷۱، ۵۵۶، ۱۵۶، ۱۱۷، ۸۱

۱۳۶۸، ۱۲۲۹، ۱۱۵۷، ۱۰۸۸، ۱۰۰۹، ۹۶۴، ۸۸۱، ۸۸۱، ۸۶۸

کنونت (- + ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۸۳۸

گَوازه : چوبدستی باشد که گا و خر و دیگرستوران را بدان رانند : ۱۳۷۱

کوپال : گرز آهنین، عمود : ۱۳۱۶

کوته زندگانی (صفت) ۱۲۴۲

کوثر (اسم خاص) ۱۱۳۲

کودک

کودک : ۱۹۳

کودکان نشان (جمع + شان ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۷۰

کوری (اسم) ۲۴۴

کوز : محدب ، دولا ، قوزی : ۱۳۷۴

کوس : طبل بزرگ جنگی : ۱۳۱۹، ۱۳۱۵، ۷۹۰، ۴۵۶، ۴۳۶، ۳۰۹، ۳۰۵، ۲۷۳، ۲۵۷

۱۳۷۶، ۱۳۲۱، ۱۳۲۰

کوش : ۱۳۰۳

کوشیدن

بکوشید (فعل امر) ۶۴۱

کوش (فعل امر) ۱۳۰۸

کوفتن

همی کوفتشان (ماضی استمراری + شان ضمیر پیوسته - بیواسطه) ۵۶۶

کوبدهمی (فعل مضارع) ۶۹۵

کوفی (منسوب به کوفه) ۱۱۳۴

کوکب : ستاره

کوکب : ۱۲۱۸

کوکیش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۲۱۸

کوه : ۷۴۵،۶۵۲،۶۲۸،۵۸۶،۵۸۳،۵۱۴،۴۹۸،۴۶۸،۴۶۷،۴۵۲،۴۴۲،۴۲۴،۳۳۵،۲۵۷

۱۳۶۷، ۱۳۶۶، ۱۲۸۳، ۱۰۴۴، ۱۰۲۱، ۸۹۶، ۸۳۶، ۷۸۳

کوهپار : پاره کوه : ۵۵۵

کوهسار

کوهسار : ۱۲۰۲، ۹۷۵، ۶۴۲، ۳۱۱

کوهساران (جمع) ۸۸۶

کوهسر : سرکوه : ۵۹۴

کوی : ۱۱۰۰

(۱) که (ازادوات استفهام) ۷۰۹، ۶۷۵، ۶۲۸، ۶۲۸، ۶۱۷، ۶۱۷، ۴۲۷، ۴۲۷، ۷۶

۱۰۵۵، ۱۰۳۴، ۸۸۳، ۸۶۷

(۲) که (حرف ربط یا موصول)

که : ۹۰، ۸۸، ۷۹، ۷۰، ۶۷، ۵۸، ۵۰، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۲، ۳۶، ۳۰، ۲۶، ۲۴، ۲۳، ۱۶، ۱۵

۱۵۲، ۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۰۰، ۹۶، ۹۴، ۹۳، ۹۲

۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۶، ۲۰۰، ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۵۹، ۱۵۴

۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۵، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۰، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۲۴، ۲۲۲

۴۰۹، ۴۰۷، ۳۹۴، ۳۵۴، ۳۵۰، ۳۳۱، ۳۰۰، ۳۲۷، ۳۲۴، ۳۲۲، ۳۱۷، ۳۰۷، ۳۰۱، ۲۹۹

۴۵۷، ۴۵۶، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۸، ۴۲۹، ۴۲۵، ۴۲۲، ۴۱۷، ۴۱۷، ۴۱۶، ۴۱۱

۵۳۳، ۵۳۳، ۵۳۰، ۵۲۷، ۵۲۵، ۵۲۰، ۵۱۸، ۵۰۹، ۵۰۷، ۴۹۵، ۴۹۱، ۴۸۹، ۴۸۷، ۴۸۴

۶۰۱، ۵۹۶، ۵۹۵، ۵۸۳، ۵۷۲، ۵۷۱، ۵۷۰، ۵۶۷، ۵۶۰، ۵۵۳، ۵۴۸، ۵۴۷، ۵۴۱، ۵۴۰

۶۴۶، ۶۴۶، ۶۴۴، ۶۴۳، ۶۴۲، ۶۳۸، ۶۳۸، ۶۳۶، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۲۷، ۹۲۱، ۶۱۹، ۶۱۶

۷۳۶، ۷۲۹، ۷۱۶، ۷۱۱، ۷۰۴، ۶۹۸، ۶۹۴، ۶۹۳، ۶۹۰، ۶۸۴، ۶۸۲، ۶۸۰، ۶۴۸، ۶۴۷

۸۳۷، ۸۲۷، ۸۲۵، ۸۱۵، ۸۱۱، ۷۸۹، ۷۸۵، ۷۸۲، ۷۶۹، ۷۶۳، ۷۶۱، ۷۴۹، ۷۳۹، ۷۳۸

۸۹۸، ۸۹۳، ۸۹۲، ۸۹۱، ۸۹۰، ۸۸۹، ۸۷۹، ۸۷۹، ۸۷۷، ۸۷۴، ۸۶۴، ۸۵۰، ۸۴۳، ۸۳۹

۹۵۷، ۹۵۷، ۹۵۴، ۹۴۴، ۹۴۰، ۹۳۹، ۹۲۷، ۹۲۶، ۹۲۰، ۹۱۸، ۹۱۲، ۹۰۶، ۹۰۶، ۹۰۳

۱۰۱۶، ۱۰۱۱، ۱۰۰۷، ۹۹۸، ۹۹۳، ۹۹۱، ۹۹۰، ۹۸۴، ۹۸۱، ۹۸۰، ۹۶۹، ۹۶۱، ۹۵۹، ۹۵۸

۱۰۵۱، ۱۰۴۹، ۱۰۴۹، ۱۰۴۱، ۱۰۳۹، ۱۰۳۸، ۱۰۳۸، ۱۰۳۱، ۱۰۲۶، (۱۰۲۴)، ۱۰۲۳

۱۰۷۰، ۱۰۶۸، ۱۰۶۶، ۱۰۶۵، ۱۰۶۲، (۱۰۵۹)، ۱۰۵۷، ۱۰۵۶، ۱۰۵۶، ۱۰۵۵، ۱۰۵۵

۱۱۰۷، ۱۱۰۲، ۱۰۹۹، ۱۰۹۴، ۱۰۹۳، ۱۰۹۲، ۱۰۹۰، ۱۰۸۷، ۱۰۷۶، ۱۰۷۴، (۱۰۷۲)

۱۱۵۵، ۱۱۴۷، ۱۱۴۶، ۱۱۴۱، ۱۱۴۰، ۱۱۲۹، ۱۱۲۴، ۱۱۲۰، ۱۱۱۱، ۱۱۰۹، ۱۱۰۸

۱۱۸۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۷، ۱۱۷۶، (۱۱۷۵)، ۱۱۷۴، ۱۱۷۳، ۱۱۶۷، ۱۱۶۲، ۱۱۶۲، ۱۱۶۰

۱۲۳۳، ۱۲۳۳، ۱۲۲۷، ۱۲۲۶، ۱۲۲۳، (۱۲۱۵)، ۱۲۱۳، ۱۲۰۸، ۱۲۰۵، ۱۲۰۱، ۱۱۸۹

۱۲۶۷، ۱۲۶۰، ۱۲۵۹، ۱۲۵۹، ۱۲۵۵، ۱۲۴۸، ۱۲۴۳، ۱۲۴۱، ۱۲۳۸، ۱۲۳۸، (۱۲۳۶)

، ۱۳۳۰ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۰۶ ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۷۸ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۶۸
 ، ۱۳۷۱ ، ۱۳۶۱ ، (۱۳۵۱) ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۲
 ۱۳۸۴ ، ۱۳۷۵ ، ۱۳۷۳ ، ۱۳۷۲

ک (= که) ۱۹۹ ، ۱۶۸ ، ۱۶۲ ، ۱۵۷ ، ۱۲۱ ، ۱۱۹ ، ۱۰۵ ، ۹۸ ، ۸۱ ، ۵۷ ، ۴۷ ، ۴۱ ، ۲۷ (= که)
 ، ۵۸۰ ، ۵۷۳ ، ۵۶۲ ، ۵۵۲ ، ۵۴۴ ، ۴۷۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۴ ، ۳۳۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۲ ، ۳۱۸ ، ۲۹۱ ، ۲۲۸
 ، ۷۲۰ ، ۷۰۹ ، ۶۹۸ ، ۶۹۲ ، ۶۹۱ ، ۶۸۳ ، ۶۷۴ ، ۶۶۹ ، ۶۶۴ ، ۶۳۷ ، ۶۱۹ ، ۶۰۷ ، ۶۰۰ ، ۵۹۵
 ، ۸۶۸ ، ۸۶۵ ، ۸۵۹ ، ۸۰۴ ، ۸۰۴ ، ۷۹۸ ، ۷۷۶ ، ۷۷۲ ، ۷۶۲ ، ۷۵۴ ، ۷۴۶ ، ۷۴۵ ، ۷۴۴ ، ۷۲۳
 ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۲۹ ، ۹۸۳ ، ۹۶۰ ، ۹۵۵ ، ۹۳۴ ، ۹۲۳ ، ۹۲۲ ، ۹۱۵ ، ۹۱۰ ، ۸۷۵ ، ۸۷۱
 ، ۱۲۴۹ ، ۱۲۴۸ ، ۱۲۴۶ ، ۱۲۲۹ ، ۱۱۹۸ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۵ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۴
 ۱۳۷۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۲ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۵۱

کت (- + ت ضمیر پیوسته) ۶۷۸

کش (- + ش ضمیر پیوسته) ۱۱۱۴ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۷۹ ، ۹۶۹ ، ۷۲۱ ، ۶۵۶ ، ۵۵۱ ، ۲۰۳ ، ۹۰
 ۱۱۳۱

کشان (- + شان ضمیر پیوسته) ۱۶۸

کم (- + م ضمیر پیوسته) ۶۰۰ ، ۴۱۰ ، ۲۵۷

کَهْ : کوچکتر

کهان (جمع) ۱۳۴۱ ، ۹۳۵ ، ۹۸

کَهْ (مخفف کوه) ۱۳۶۶ ، ۴۶۹

کِهتری (اسم) ۹۲۳

کَهْرَم (اسم خاص) ۴۹۴ ، ۴۶۴ ، ۲۷۱ (صحیح این اسم گهرم است - حاشیه برهان قاطع)

کَهسار : ۱۲۸۷ ، ۹۱۵

کَهَن : پَرآژنگ ، ضَرَتازَه (برای رخ ورو و جهره) ۱۲۱

کی؟ (KI) چه کسی؟ : ۱۰۷۹ ، ۱۰۷۹

کی؟ (KEI) چه وقت؟ : ۱۲۵۲ ، ۱۱۳۰ ، ۱۱۳۰ ، ۱۰۴۷ ، ۹۶۰ ، ۴۱۱ ، ۴۰۲ ، ۴۱

کی : پادشاه

کی : ۸۵۶ ، ۸۲۶ ، ۸۱۸ ، ۷۸۸ ، ۷۷۱ ، ۶۲۵ ، ۳۳۴ ، ۳۰۰

کیان (جمع) ۱۳۶۳ ، ۹۳۴ ، ۸۱۲ ، ۷۲۸ ، ۴۸۲ ، ۲۹۷ ، ۱۴۵ ، ۱۳۱ ، ۹۲ ، ۴۳

کیانش (- + ش ضمیر پیوسته) ۹۰

کیار : تنبلی ، کاهلی ، خماری : ۱۰۸۷

کیانزاده

کیانزاده : ۷۰۸ ، ۶۸۴ ، ۵۲۶

کیانزادگان (جمع) : ۹۹۶ ، ۷۸۱ ، ۷۲۴ ، ۴۲۲

کیان شاه : مقصود گشتاسب است : ۸۶۸

کیانی (صفت) ۱۳۶، ۴۲۶، ۷۳۳، ۸۲۱، ۱۲۵۱، ۱۳۳۱

کیخسرو (اسم خاص) ۱۴۵

کیش : دین : ۱۴۲، ۶۳۳، ۷۳۱، ۷۳۸، ۱۲۳۲

کی کردار : کسی که افعالش چون افعال شاهان باشد ، - یا همچون پادشاه : ۱۰۲۳
کین

کین : ۲۱۵، ۳۵۳، ۴۸۸، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۹۰، ۶۹۸، ۷۳۲، ۷۹۸، ۸۵۸، ۸۶۰ ،
۱۳۲۹، ۱۳۲۰، ۹۹۸

کین - : ۳۸۵، ۶۹۳، ۶۹۵، ۱۰۰۹، ۱۳۲۷، ۱۳۳۹، ۱۳۴۱

کینش (- + ضمیر پیوسته) ۱۱۸۳، ۶۸۰، ۶۱۳

کین آوردن : انتقام کشیدن

کین آورم (فعل مضارع) ۱۳۳۹

کین توختن : انتقام کشیدن

کین توختند (ماضی مطلق) ۱۳۲۷

کین جستن : انتقام کشیدن

کین جستن (مصدر + الف اطلاق) ۶۹۵

کین خواستن : انتقام کشیدن

بخااهد ... کین (فعل مضارع) ۳۸۶

کین خواستن (مصدر) ۱۳۴۱، ۱۰۰۹، ۶۹۳

کینه

کینه : ۵۱۳، ۶۱۴، ۶۶۳، ۶۸۵، ۱۲۴۷، ۱۳۰۳

کینه - : ۸۸۳

کینه جوی (صفت) ۱۴۵

کینه گرفتن : کینه در دل گرفتن

کینه گرفت (ماضی مطلق) ۸۸۳

کینه ور (صفت) ۱۸۰

کیوان (اسم خاص) زحل : ۱۱۸۴، ۶۹۱

کیوس : (شاید کیوس) : کج ، ناراست : ۱۰۷۴

کیوس وار : (و شاید کیوس وار) کج ، ناراست : ۱۱۶۵

کبی (صفت نسبی) : کیانی : ۸۰۱، ۳۷۷

گ

گاشتن : گردانندن

بگاشت (ماضی مطلق) ۴۹۳

- گاشتی (ماضی استمراری) (۱۳۴۵)

گام زن (صفت) ۵۰۴

گا و : ۱۰۳۶

گا و دم : نای روئین که به شکل دم گا و بوده و در جنگ آن را بصدادر می آوردند :

۱۲۷۶

گا و سار : (صفت گریز یا صفت بجای اسم) گریزی که سرش شبیه به سر گا و باشد :

۷۲۰،۷۵

(۱) گاه : تخت : ۲۵۴، ۲۵۴، ۲۴۱، ۲۰۷، ۱۹۴، ۱۸۴، ۱۷۵، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۰۲، ۶۳،

، ۸۱۸، ۸۰۶، ۸۰۰، ۷۸۸، ۷۱۵، ۶۷۹، ۶۴۸، ۴۵۳، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۸، ۴۱۶، ۳۱۴، ۲۶۷

۱۰۱۶، ۹۵۶، ۸۴۶، ۸۴۰، ۸۲۸

(۲) گاه : زمان، وقت

گاه : ۱۱۹۱، ۱۱۸۳، ۱۱۵۹، ۱۱۵۹، ۱۰۴۷، ۸۰۰، ۷۵۱، ۶۸۵، ۵۲۶، ۳۵۲، ۳۴۹، ۱۶۳،

۱۳۸۱، ۱۳۸۱، (۱۳۵۱)، ۱۲۴۳

گاهی (- + یاء وحدت یا نکره) ۸۴۹، ۴۳۸

گدازان (صفت) در حال آب شدن : ۱۱۰۹

گدازیده (صفت) آب شده : ۱۲۰۴

گذار : عبور

گذار - : ۵۸۳

گذار کردن

کردی گذار (ماضی استمراری) ۵۸۳

گذارنده (صفت) عبور کننده : ۴۸۲

گذارنده راه (صفت) طی کننده راه : ۱۰۱۳

گذاره

گذاره - : ۱۲۱۳، ۵۸۹

گذاره شدن : عبور کردن

گذاره شد (ماضی مطلق) ۵۸۹

گذاره کردن : عبور کردن

کندگذاره (فعل مضارع) ۱۲۱۳

گذاریدن : طی کردن

گذارید (ماضی مطلق) ۱۰۰۰

(۱) گذاشتن: عبور دادن

بگذارشان (فعل امر + شان ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۲۳۱

بگذارمش (فعل مضارع + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۵۷۴

بگذاشته (حالت وصفی بجای بگذاشته بود = ماضی بعید) ۳۱۰

(۲) گذاشتن : باقی گذاشتن

همی ... بگذاشتند (ماضی استمراری) ۷۲۸،۵۹۳

بنگذاشتند (ماضی مطلق منفی) ۹۹۷

(۳) گذاشتن: طی کردن

گذار (فعل امر) ۱۲۹۷

گذار (فعل مضارع) ۴۰۶

گذاشتم (ماضی مطلق) (۱۰۷۳)

گذرگاه : محل عبور : ۱۳۱۲

گذشتن

بگذر (فعل امر) ۱۱۰۴

بگذرد (فعل مضارع) ۱۲۷۳،۱۰۹۹

بگذرید (فعل امر) ۸۴

بگذشت (ماضی مطلق) ۲۹۴

خواهی گذشتن (فعل آینده) ۱۱۰۴

گذشته (حالت وصفی بجای گذشته بود : ماضی بعید) ۲۷۸

مگذر (فعل نهی) ۱۱۰۴

مگذرید (فعل نهی) ۱۷۶

مگذرید (فعل نهی) صرف نظر مکنید : ۹۶۵

همی بگذرد (فعل مضارع) ۱۲۹۶

گذشته (صفت) ۱۱۳۰،۱۰۴۱،۹۵

گر (مخفف اگر) ← رجوع کنید به اگر

گُرازان : حمله کنان : ۱۳۲۳

گرامی

گرامی تر (صفت تفضیلی) ۴۱۷

گرامی (اسم خاص)

گرامی : ۵۱۸،۵۱۳،۵۱۲،۵۱۲،۵۱۱،۴۵۰،۳۵۶

گرامیش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۰۳

گران : سنگین : ۱۰۱۰،۹۶۶،۳۳۸-۱۶۲

گرانمایه (صفت) ۱۱۱،۳۱،۲۱۴،۳۱۵،۳۱۸،۳۲۹،۳۳۲،۴۶۳،۵۴۰،۶۶۶،۶۹۶ ،

۱۰۱۰،۹۸۲،۹۴۳،۹۰۸،۷۳۲

گراه : میل کردن ، ماننده ، شبیه : ۱۲۰۸

گراییدن : روی آوردن

گرای (فعل امر) ۸۰

نگراید (فعل مضارع منفی) (۱۰۸۰)

گرچه (حرف ربط مرکب) + رجوع کنید به اگرچه

گُرد : پهلوان

گرد : ۱۳۱،۱۳۳،۲۵۸،۲۹۹،۳۶۴،۳۸۰،۴۵۰،۴۶۱،۵۲۱،۵۳۲،۵۴۳،۵۸۴،۶۶۷ ،

۶۷۰،۷۳۵،۹۱۶،۹۳۲،(۱۱۴۹)

گُردان (جمع) ۱۹۲،۲۴۰،۲۵۱،۲۷۲،۲۹۷،۳۶۹،۴۶۸،۴۹۸،۵۱۸،۵۲۰ ،

۵۴۲،۵۵۵،۵۵۷،۵۹۷،۶۳۴،۶۴۳،۶۹۲،۷۷۶،۹۵۱،۱۰۲۱،(۱۱۴۹)،۱۳۶۸

گُردی (- + یا وحدت) ۶۶۶

گُرد : ۳۰۸،۳۳۶،۳۸۹،۳۸۹،۵۱۵،۵۱۶،۹۱۳،۹۱۵،۱۱۷۶،۱۱۷۶،۱۲۶۰،۱۲۷۷ ،

۱۳۱۰،۱۳۱۸،۱۳۲۳،۱۳۲۴،۱۳۲۵

گُرد : اطراف ، صفت هر چیز گُرد

گُرد : ۷۰،۵۳۶،۵۸۷،۵۹۵،۷۷۲،۷۸۳،۸۴۲،(۱۱۹۶)

گُرد- : ۱۵۹،۱۰۲۰،(۱۱۷۵)

گُردش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۷۸،۵۲۲،۵۴۲،۱۱۸۸

- گُردش- : (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۲۱

گُردان (صفت ، قید) ۳۵۰،۱۰۲۳،۱۰۷۵،۱۱۸۷،۱۱۸۸

گُرداندن

بگُرداندش (فعل مضارع + ش ضمیر پیوسته - بواسطه) ۵۶۲

گُردان (فعل امر) به چرخش درآور : ۱۰۲۳

گُرداند (فعل مضارع) ۱۱۹۷

- گُرداند (فعل مضارع) ۱۱۲۹

گُردآورَدن : جمع کردن

آورده ام گُرد (فعل ماضی نقلی) ۱۵۹

گُردآورید (فعل امر) ۱۰۲۰

گردآوریدن : جمع کردن

گردآورید (فعل ماضی مطلق) ۱۱۷۵

گُردش : ۵۸۱

گُردکش (صفت) کشندهٔ پهلوانان و گردان : ۸۳۰، ۷۴۷، ۵۷۳

گُردگیر (صفت) گیرندهٔ پهلوانان و گردان

گردگیران (جمع) ۷۴۷

گُردَن

گردن : ۲۶۰، ۱۶۹

گردن - : ۲۲۴

گردنت (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۲۲۷

گردنش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۹۷۰

گردنده (صفت) ۱۲۹۳

گردن کش

گردن کشان (جمع) ۱۳۴۰

گردن یازیدن : گردن کشی کردن

گردن نیازد (فعل مضارع منفی) ۲۲۴

(۱) گردون : آسمان : ۱۳۵۲، ۱۲۰۸، ۱۱۴۱، ۱۰۹۹

(۲) گردون : گردونه ، ارابه ؟ : ۱۲۰۸، ۳۴۰

گُرده : مقصود گردهٔ نان است

گُرده ای (- + یاء وحدت) ۱۰۹۵

گُرز

گُرز : ۶۴۴، ۵۸۶، ۵۷۰، ۵۳۷، ۵۲۳، ۵۱۰، ۴۱۳، ۴۰۱، ۶۰

گُرزشان (- + شان ضمیر پیوسته ، اضافه) ۲۶۰

گُرزها (جمع) ۳۳۸

گُرزدار

گُرزداران (جمع) ۴۷۷

گُرم (اسم خاص) : پهلوانی است تورانی : ۳۸۲

گُرم (اسم خاص) : برادر اعیانی اسفندیار : ۸۸۲، ۸۷۱، ۸۵۷، ۴۲۱

گُرمَمان : آسمان ، سپهر : ۱۱۸۵

گُزه : گُرز : ۸۲۰

گُسته : ۴۹۵

گرفتَن : آخُذْ ، پیش گرفتن ، یافتن ، بخود گرفتن ، انتخاب کردن

بگرفت (ماضی مطلق) ۸۳۸ (شاید بجای بگرفتیم)

بگیرد (فعل مضارع) ۴۰۱،۳۶۹،۳۵۶

بگیرد همی (فعل مضارع) ۱۱۶۵

بگیرید (فعل امر) ۲۲۱

– بگیرید (فعل امر) ۸۲

گرفت (ماضی مطلق) ۱۳۲۲، ۱۳۳۰، ۱۰۵۴، ۱۰۵۳، ۱۰۵۲، ۱۰۵۲، ۶۳۱، ۵۲۳

– گرفت (ماضی مطلق) ۱۳۳۰، ۱۳۲۲، ۱۱۷۴، ۸۸۳، ۵۱۲

گرفتش (– + ضمیر فاعلی) ۷۲۲

گرفتش (– + ضمیر پیوسته – مفعولی) ۲۱۷

گرفتن (مصدر) ۱۲۵۰، ۷۶۴

گرفتند (ماضی مطلق) ۸۳۵، ۱۱۵

– گرفتند (ماضی مطلق) ۵۲۱

گرفته (حالت وصفی بجای گرفته باشد: ماضی التزامی) ۳۸۲

گرفته (حالت وصفی بجای گرفته بود: ماضی بعید) ۷۱۶، ۷۱۳، ۴۳۴

گرفته (حالت وصفی بجای گرفته بودند: ماضی بعید) ۹۷۴

– گرفته (حالت وصفی بجای گرفته بود: ماضی بعید) ۸۸۵

گرفتی (ماضی مطلق) ۱۳۷

گرفتی (ماضی استمراری) ۴۸۵

گرفتیم (ماضی مطلق) ۸۳۷

گرم (مخفف گیرم، فعل مضارع) ۱۰۶۸

گیرد (فعل مضارع) ۱۰۸۴، ۱۰۸۱

گیرند (فعل مضارع) ۱۲۴۴

– گیرند (فعل مضارع) ۹۵۸

مگیریدشان (فعل نهی + شان ضمیر پیوسته، بیواسطه) ۷۶۶

نگیرد (فعل مضارع منفی) ۱۲۴۸، ۱۲۲۳، ۲۰۸

گرفته کمند (قید حالت) کمند برگرفته: ۳۶۷

گرگ

گرگ: ۱۲۸۱، ۵۷۷، ۵۵۶، ۴۹۴، ۳۹۵، ۲۴۳، ۲۹، ۲۶

گرگان (جمع) ۱۲۶۹

گرگَر: خدای تعالی، مراد بخش، صانع الصنایع، معادل گروگر: ۱۱۵۸

(۱) گرگسار: مانند گرگ؟

گرگسار: ۲۲۴

گرگساران (جمع) ۲۲۹

(۲) گرگسار (اسم خاص) ۴۵۸،۲۷۸

گرم: ۵۲۴،۴۶۴،۴۶۳

گرم؟: غم، اندوه، دلگیری: ۱۱۵۴

گروگر: خدای تعالی، معبود، معادل گرگر: ۱۱۰

گرویدن

بگروید (فعل امر) ۶۳۵

همی نگرود (فعل مضارع) ۱۲۷۱

گریختن

بگریخت (فعل ماضی مطلق) ۱۰۴۲

بگریختن (مصدر) ۶۴۰

گریزد (فعل مضارع) ۴۰۴

گریز

گریز: ۱۳۶۱،۳۷۴

- گریز-: ۱۳۱۷

گریزنیدن = گریزاندن

بگریزند (فعل مضارع) ۵۶۲

گریستن

بگرید (فعل مضارع) ۳۷۳

بگریست (ماضی مطلق) ۱۳۰۲،۹۶۹،۷۷۲،۴۱۵

بگریستی (ماضی استمراری سوم شخص مفرد) ۹۷۹

گریم (فعل مضارع) ۱۱۱۸

نگرید (فعل مضارع) ۱۱۱۸

همی بگریستم (فعل ماضی استمراری) ۱۱۳۲

گریغ = گریز

گریغ: ۷۵۱،۶۴۴

گریغ -: ۵۱۲

گریغ گرفتن: فرارکردن

گرفت... گریغ (ماضی مطلق) ۵۱۲

گز: درختی است معروف که از چوب آن رستم برای اسفندیار تیر ساخت: ۱۱۵۲

گزارش

گزارش-: ۸۳۴

گزارش کردن

گزارش همی کرد (ماضی استمراری) ۸۳۴

گزاردن : ادا کردن

گزارید (فعل امر) ۱۷۸

گزاییدن : ناراحت کردن، زیان رسانیدن

نگزاید (فعل مضارع منفی) ۱۰۷۹

گزیت : جزیه

گزیتش (- + ش ضمیر پیوسته مفعول بواسطه) ۸۱۷،۳۵

گزیتش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۳۷

گزیتی (- + یاء وحدت) ۸۱۴

گزنند : صدمه ، آزار

گزند : ۲۲۲، ۱۵۷

گزندت (- + ت ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۱۲۸۵

گزیدن = انتخاب کردن، اختیار کردن

بنگزینی (فعل مضارع) ۱۳۷۲

گزیدند (ماضی مطلق) ۲۷۲

گزیده (حالت وصفی بجای گزیده است : ماضی نقلی) ۲۴۴

گزین (فعل امر) ۱۱۹۷

گزیده (صفت) انتخاب شده : ۱۹۱، ۲۷۴، ۲۹۹، ۴۰۷، ۴۳۷، ۴۴۷، ۵۳۱، ۷۲۵، ۷۷۷،

۱۰۲۲، ۹۰۰

گزیده سوار (صفت بجای اسم) ۲۵۸

گزین : بجای گزیده : انتخاب شده

گزین : ۱۵، ۱۳۲، ۱۸۵، ۲۶۳، ۳۸۰، ۴۱۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۵۲۰، ۷۱۲، ۱۰۱۶، ۱۳۴۸،

- گزین : ۱۲۵

گزینان (جمع) ۱۴۴، ۱۸۹، ۵۶۸، ۸۱۹، ۹۸۴، ۹۹۴

گزینانش (جمع + ش ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۹۵۵

گزین کردن

کردند ... گزین (ماضی مطلق) ۱۲۵

گسترانیدن

گستراند (فعل مضارع) ۶۸

گستردن

گستَرْد (ماضی مطلق) ۲۹

گستن

بگستشان (ماضی مطلق + شان ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۴۰۲

بگسلد (فعل مضارع) ۱۱۳۰،۴۰۲

گسی

کسی - : ۸۹۸،۸۴۸

گسی کردن : گسیل کردن

کرد ... گسی (ماضی مطلق) ۸۹۸،۸۴۸

گشادن : باز کردن

بُگشاد (ماضی مطلق) ۸۰۲،۲۷۵

گشاد (ماضی مطلق) ۸۴۵،۳۰۴

- گشاد (ماضی مطلق) ۵۰۰

گشاده (حالت وصفی بجای گشاده است = ماضی نقلی) ۱۱۳۹

گشاده (صفت ، قید) ۱۲۴۷،۲۱۷

گشتاسپ (اسم خاص) ۳۱۵،۳۰۳،۲۱۸،۱۸۸،۱۳۱،۱۱۱،۹۶،۶۷،۶۳،۴۰،۲۳،۱۴

۹۸۹،۹۸۸،۶۷۶،۶۰۷،۵۹۴،۴۴۴،۳۲۳

گشتاسپ شاه (اسم خاص) ۱۰۰۷،۵۵۵،۴۶۷،۳۱۲،۲۸۹،۲۴۱،۱۰۰

گشتاسپی (صفت ، منسوب به گشتاسپ)

گشتاسپی : ۶۱۲

گشتاسپیان (جمع) ۸۰۹

(۱) گشتن : گردش کردن ، راه رفتن

بگردید (ماضی مطلق) ۸۳۰،۷۸۳،۴۹۳

بگردید (فعل امر) ۷۶۵

بگشت (ماضی مطلق) ۷۴۵

بگشتند (ماضی مطلق) ۴۹۶

گشت (ماضی مطلق) ۴۹۳

گشت (مصدر مرخم) ۱۰۹

گشتم (ماضی مطلق) ۱۰۶۳

همی ... بگشت (ماضی استمراری) ۷۷۲

همی گشت (ماضی استمراری) ۸۴۲،۵۳۶،۴۹۸،۴۸۱

(۲) گشتن : برگشتن ، سرپیچی کردن

بگردد (فعل امر) ۱۱۹

بگردید (فعل امر) ۷۶۱

بگشتند (ماضی مطلق) ۹۹۲

(۳) گشتن : تغییرکردن، دگرگون شدن

گشت (ماضی مطلق) ۷۵۰

(۴) گشتن : با هم جنگ و نبرد کردن

بگشتند (ماضی مطلق) ۷۱۷،۵۱۰

(۵) گشتن : شدن، صیوررت

بگشته (حالت وصفی بجای ماضی نقلی = بگشته است) ۳۳۷

گردد (فعل مضارع) ۱۲۲۳، ۱۱۹۸، ۱۱۷۶، ۳۹۷، ۳۸۷، ۳۷۸، ۳۷۳، ۳۳۶، ۵۸

گشت (ماضی مطلق) ۸۸۳، ۸۴۹، ۷۶۲، ۷۱۰، ۵۷۵، ۵۰۰، ۴۳۲، ۳۰۲، ۸۸، ۷۱، ۷۰

۱۳۵۷، ۱۳۵۷، ۱۳۳۶، ۱۳۳۴، ۱۳۳۴، ۱۲۷۵، ۱۲۲۴، ۱۱۹۲، ۱۰۹۴، ۱۰۱۹، ۱۰۱۹، ۹۸۵

گشتم (ماضی مطلق) ۱۱۷۸، ۱۰۸۳

— گشتن (مصدر) ۷۶۸

گشتند (ماضی مطلق) ۱۱۵۸

گشته (حالت وصفی بجای ماضی نقلی = گشته است) ۱۱۷۹، ۱۱۵۶، ۸۵۳، ۳۶۸

۱۲۲۸، ۱۲۰۶

گشته (حالت وصفی بجای ماضی التزامی = گشته باشد) ۹۴۷

گشته (حالت وصفی بجای ماضی بعید = گشته بود) ۱۳۰۹، ۴۵۲، ۴۵۲، ۵۳

۱۳۱۰

گشته (حالت وصفی بجای ماضی بعید = گشته بودند) ۷۹۱

گشته‌بُدد (ماضی بعید) ۴۸۹

گشتم (ماضی مطلق) ۸۳۹

همی ... گشت (ماضی استمراری) ۵۴۸

همی گشت خواهد (آینده استمراری) ۴۱۶

گشته‌کور (صفت) کور شده : ۲۳۶

گشن (صفت) انبوه : ۷۶۰، ۴۶۵، ۴۰

گفتار (اسم) ۱۲۶۷، ۱۲۳۵، ۱۲۳۴، ۱۱۲۰، ۱۰۲

گفتگو : ۱۳۶۵

گفتن

بگفت (ماضی مطلق) ۱۰۱۸، ۷۰۹، ۲۰۴

بگفتا (— + الف جواب) ۶۱۶، ۲۲۵

بگفتم (ماضی مطلق) ۱۷۲

بگفتمت (— + ت ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۸۸۱

بگوی (فعل امر) ۱۰۱۴،۸۷۰،۳۳۱

بگویش (- + ش ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۸۸۹

بگویم (فعل مضارع) ۳۵۴،۳۲۶

بگویی (فعل امر " بجای بگو و بگوئید ") ۱۳۷۹،۱۱۹

بگوئید (فعل امر) ۲۲۶

بگویی همی (فعل مضارع) ۳۲۱

بنگفتم (ماضی مطلق) ۱۳۷۲

گفت (ماضی مطلق) ۲۲۱،۲۱۳،۲۱۱،۱۹۶،۱۷۴،۹۸،۹۲،۸۰،۵۷،۴۴،۴۳،۳۵

، ۶۰۲، ۵۹۵، ۵۷۸، ۵۶۸، ۵۳۱، ۵۰۷، ۴۳۵، ۴۱۹، ۴۱۶، ۳۳۲، ۳۲۳، ۲۹۲، ۲۶۸، ۲۳۱

، ۸۶۷، ۸۶۳، ۸۶۲، ۸۲۹، ۸۲۵، ۸۲۴، ۷۹۷، ۷۰۳، ۶۸۵، ۶۸۴، ۶۸۳، ۶۳۴، ۶۲۵، ۶۰۸

، ۱۰۱۴، ۹۶۵، ۹۶۰، ۹۳۸، ۹۲۵، ۹۰۶، ۹۰۵، ۹۰۳، ۸۸۸، ۸۸۳، ۸۷۱، ۸۲۸، ۸۶۹، ۸۶۸

۱۳۵۵

- گفت (مصدر مرخم) ۲۰۳

گفتا (فعل ماضی + الف جواب) ۴۲۵،۳۲۸،۳۱۹،۲۸۴،۱۹۹،۱۱۰،۱۰۵،۹۶

، ۱۰۰۷، ۹۷۱، ۹۵۷، ۹۳۹، ۹۱۹، ۹۰۸، ۷۸۹، ۶۸۹، ۶۶۸، ۶۱۴، ۴۹۵، ۴۹۴، ۴۴۵، ۴۴۰

۱۰۶۰، ۱۰۲۰

گفتش (- + ش ضمیر پیوسته ، فاعلی) ۹۲۱،۶۹۶،۱۳۹

گفتش (- + ش ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۱۰۱۵

گفتم (ماضی مطلق) ۱۱۶۲،۴۰۹،۴۰۷

گفتمی (ماضی استمراری) ۴۱۱

گفتن (مصدر) ۸۶۸

گفتند (ماضی مطلق) ۱۰۴۴،۹۵۵،۷۵۷،۶۹۴،۲۰۵

- گفتندی (ماضی استمراری) ۱۲۰۰

گفتنش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۲۴۶

گفته باشد (ماضی استمراری) ۱۱۶۳

گفته بودی (ماضی بعید دوم شخص مفرد) ۲۴۸

گفتی (ماضی مطلق) ۲۷۹

گفتی (ماضی مطلق ، بجای گویا ، مثل اینکه) ۵۳۶، ۵۰۹، ۴۸۰، ۴۷۶، ۴۶۹، ۴۱۳

۱۳۴۰، ۱۳۱۷، ۹۳۰، ۷۸۰، ۵۷۱

گفتی (ماضی استمراری) ۶۶۵

گفتی (ماضی استمراری) ۸۵۹

گوید (فعل مضارع) ۱۱۱۹،۴۹

گویم (فعل مضارع) ۱۲۰۰۰، (۱۰۲۴، ۱۰۲۴)، ۶۳۵، ۶۱۰، ۶۰۹، ۶۰۸

گویمش (- + ش ضمیر پیوسته، مفعولی) ۸۷۴، ۶۷۹

گویند (فعل مضارع) ۴۹۵، (۱۰۷۲)

گوی (فعل مضارع - به معنی مثل اینکه، مانند) ۳۴۱، ۳۳۵، ۳۷۴، ۵۰۵، ۱۰۵۸،

۱۱۲۴، ۱۱۳۳، ۱۱۳۷، ۱۱۴۸، ۱۱۷۳، ۱۲۲۳، ۱۲۲۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸

گویند (فعل مضارع) ۱۹۹، ۹۳۹، ۹۵۴

نگفتش (ماضی مطلق منفی + ش ضمیر پیوسته، فاعلی) ۴۱۴

نگفتم (فعل ماضی مطلق منفی) ۴۰۹

نگویم (فعل مضارع منفی) ۳۲۶

همی گفت (فعل ماضی استمراری) ۶۰۷، ۶۷۴، ۷۷۶

همی گوید (فعل مضارع) ۱۰۷، ۶۲۳

همی گویند (فعل مضارع) ۱۰۴۱

گفتنی (صفت بجای اسم) ۱۷۲

گفته : ۹۰۶

گفتی: به معنی مثل اینکه، پنداری، رجوع کنید به مشتقات مصدر گفتن

گل : ۷۲، ۱۲۲۷، ۱۲۲۷، ۱۳۶۲

گل

گل : ۱۰۶۳، ۱۱۳۶، ۱۲۲۷، ۱۲۴۲، ۱۳۵۵

گلان (جمع) ۴۳۸

گُلاب : ۱۲۲۷

گُلبرگ : ۶۵۵، ۱۱۰۷

گُلبن : درخت گل

گلبنان (جمع) ۱۱۳۶

گلزار : ۱۲۲۲

(۱) گلگون: سرخ رنگ : ۴۷۸

(۲) گلگون: به معنی اسب، لهراسب : ۶۱۲

گُم: نابود : ۵۰۰

گمان

گمان : ۹۹۸

گمان - : ۹۶۲، ۱۰۶۸

گمانی (- + یاء وحدت) ۸۶۶

گمانی - : (- + یاء وحدت) ۵۹۵

گمان بردن

گمان برده‌ام (ماضی نقلی) ۹۶۲

گمان ... بَرَم (فعل مضارع) ۵۹۵

گمان میر (فعل نهی) ۱۰۶۸

گناه

گناهی (- + یاء وحدت) ۹۰۹

گناهی - (- + یاء وحدت) ۹۶۱

گناه کردن

گناه ... کردستم (فعل ماضی نقلی) ۹۶۱

گنبد

گنبد : ۱۱۸۷، ۹۰۲، ۸۵

گنبدان (جمع) ۶۴

گنبدش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۸۱۰

گنبدان (اسم خاص) نام قلعه‌ای است : ۹۷۴

کنج

کنج : ۸۲۸، ۸۰۲، ۳۰۴، ۲۵۷، ۲۵۴، ۲۵۰، ۱۴۷

کنجها (جمع) ۸۲۶، ۱۵۹

کنجینه

کنجینه‌ها : ۱۳۵۳

گو: پهلوان

گو : ۹۱۷، ۸۸۲، ۸۲۰، ۷۹۷، ۷۶۰، ۷۵۵، ۷۴۷، ۷۰۷، ۶۵۱، ۶۴۵، ۶۱۱، ۴۰۴، ۲۸۲

۹۹۴، ۹۷۸، ۹۳۷، ۹۱۸

گوا (- + الف ندمه) ۷۷۷، ۶۲۷

گوا (- + الف ندا) ۱۲۶۵

گوان (جمع) ۷۴۲، ۵۳۷، ۲۷۴، ۲۶۳، ۱۸۹

گوی (- + یاء وحدت) ۸۵۷، ۵۱۱، ۱۲۶

گوا = گواه

گوا : ۶۲۴

گوا - : ۹۸۱، ۶۸

گوا کردن

کند ... گوا (فعل مضارع) پشتیبانی کند؟ : ۹۸۱

گواکرد (ماضی مطلق) ۶۸

گور: مقصودگورخراست :

گور: ۱۳۵۹، ۴۸۷

گوران (جمع): (۱۰۳۲)

گوزن: (۱۲۳۶)

گوسفند: ۱۲۶۲

گوش

گوش: ۳۳۹، ۳۰۹

گوش-: ۱۱۷۲، ۱۰۷۵، ۱۷۸

گوشم (- + م ضمیرپیوسته، اضافه) ۱۱۲۷

گوشداشتن: گوشدادن، توجه کردن

گوش... دارد (فعل مضارع) ۱۱۷۲

گوشدارید (فعل امر) ۱۷۸

گوشنهادداشتن: توجه کردن

نهادهداردگوش (فعل مضارع) ۱۰۷۵

گوشه

گوشه: ۴۱۲

گوشه‌ای (- + یاء وحدت) ۵۴۳

گونه: قسم، طور: ۱۳۳۰، ۱۲۳۰، ۱۱۳۸

گوهر: به معنی جواهر: ۱۲۰۴، ۱۱۴۸، ۱۱۴۶

گوهرآگین: مرصع به جواهر

گوهرآگینت (- + ت ضمیرپیوسته، اضافه) ۱۰۴۰

گوینده

گوینده: به معنی من: ۴۸

گویندگان (جمع) ۹۴۵

گَه (مخفف گاه) به معنی زمان ← نیز رجوع کنید به گاه

گه: ۱۲۳۸، ۱۲۳۸، ۸۴۶، ۳۳۵، ۹۴

گهی (- + یاء وحدت) ۱۳۸۱، ۱۳۸۱، ۱۲۱۱، ۱۲۱۱

گَهَر (مخفف گوهر) ← نیز رجوع کنید به گوهر: ۱۳۱۴، ۱۰۴۰، ۱۰۳۰، ۷۷

گیا: مخفف گیاه: ۵۵۰

گیاه: ۲۹۶

گیتی: جهان: ۸۵۲، ۸۴۵، ۶۷۸، ۴۲۹، ۳۷۶، ۲۹۷، ۲۴۱، ۱۵۰، ۱۴۱، ۷۹، ۳۴، ۲۷

۱۳۲۳، ۱۳۰۷، ۱۲۹۶، ۱۲۳۱، ۱۱۵۱، ۱۱۲۴، ۱۰۳۸، ۹۴۰، ۸۵۵، ۸۵۳

گیتی‌ستانی (اسم) : جهانگیری : ۱۳۲۱
گیهان : جهان : ۸۲۵
گیهان خدای : پادشاه : ۹۶۸
گیهان خدیو : پادشاه : ۱۰۲
گیهان فروز (صفت) : روشن کننده گیتی : ۴۶۶

ل

لاجورد : « بجای لاجوردی » به رنگ لاجورد ، کبود ، نیلی : ۱۳۱۸

لاله : ۱۱۹۲

لاله رنگ : سرخ ، قرمز : ۴۸۹

لاغر : ۱۱۱۱

لاغر میان (صفت) کمرباریک : ۱۱۱۱

لاله گون (صفت) ۵۴۶

(۱) لب

لب : ۱۲۳۲، ۱۲۱۸، ۱۲۱۶، ۱۱۰۸

لبان (جمع) ۱۰۶۲

(۲) لب : مقصود لب دریاست : ۱۱۹۲

لباس : ۱۲۱۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۵

لخت

لختی (- + یاء وحدت) اندکی ، کمی ، مقداری : ۴۹۳

لرزه : لرزش ، رعشه : ۳۸۸

لرزیدن

بلرزید (ماضی مطلق) ۱۳۲۱

لشکر

لشکر : ۴۶۲، ۴۵۳، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۴۵، ۳۸۶، ۳۶۹، ۳۱۳، ۲۸۸، ۲۷۲، ۱۹۴، ۱۴۷، ۱۲۲

، ۷۰۹، ۷۰۶، ۶۷۷، ۶۵۵، ۶۲۹، ۶۲۰، ۶۱۶، ۵۶۸، ۵۶۴، ۵۶۳، ۵۵۵، ۵۵۳، ۵۱۵، ۴۶۵

، ۱۳۲۳، ۱۳۲۰، ۱۲۹۵، ۱۲۷۵، ۱۰۲۱، ۹۳۱، ۸۷۶، ۷۹۰، ۷۶۷، ۷۶۱، ۷۶۰، ۷۵۲، ۷۱۵

۱۳۲۶

لشکر - : ۷۳۸، ۶۳۳، ۴۳۶، ۳۰۷

لشکرا (- + الف نده) ۷۷۸

لشکرش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۴۴۶، ۲۹۱، ۲۷۶، ۲۷۰، ۲۶۹، ۱۹۲، ۱۰۴

، ۱۱۸۴، ۱۱۸۴، ۱۰۲۲، ۱۰۰۸، ۹۳۲، ۸۱۹، ۴۵۹، ۴۵۷، ۴۵۴، ۴۴۹، ۴۴۸

لشکرم (- + م ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۷۱

لشکرشکستن (مصدر)

لشکرشکستن (مصدر) ۷۳۸،۶۳۳

لشکرشکن (صفت) ۲۵۶،۳۳

لشکرکشیدن

لشکرکشید (ماضی مطلق) ۴۳۶،۳۰۷

لشکرگه : ۷۶۸،۵۵۰،۳۰۱

لعل : کنایه است از لب : ۱۲۵۹

لعل گون (صفت) سرخ رنگ : ۱۳۰۹

لفظ

الفاظ (جمع) ۱۲۰۰

لون : رنگ : ۱۲۰۴، ۱۱۴۲، ۱۱۴۲

لون در لون (مکرر) رنگا رنگ : ۱۱۴۲

لهراسپ (اسم خاص)

لهراسپ : ۱۰۱۷، ۸۸۷، ۶۴۶، ۱۰۰۰، ۱۴

لهراسپشان (- + شان ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۱۰۰۶

لهراسپ شاه (اسم خاص) ۱۰۰۲، ۶۷۶، ۱۳۲، ۱۱۱

لهراسپی (صفت) ۶۱۲

لیکن (حرف ربط) ۱۳۸۰، ۱۰۹۲

م

م (ضمیر پیوسته شخصی) + نیز رجوع کنیده به " ا م "

(در حالت اضافه) ۱۵۳ (سپیدم) ۲۵۷ (کم) ۲۶۳ (چنیم) ۴۱۶ (روزم)
 ۴۲۰ (برادرم) ۴۲۰ (مادرم) ۵۷۱ (لشکرم) ۵۷۱ (کشورم) ۵۹۶ (برادرم)
 ۶۰۰ (کم) ۶۱۹ (دخترم) ۶۲۴ (دخترم) ۶۴۸ (اسفندیارم) ۶۸۴ (بابم)
 ۶۸۶ (بابم) ۹۵۸ (زنم) ۹۶۲ (سرم) ۱۰۲۵ (عزیزم) ۱۱۰۲ (سرشکم)
 ۱۱۱۱ (عشقم) ۱۱۲۷ (گوشم) ۱۱۲۸ (پیشم) ۱۱۲۹ (کنارم) ۱۱۳۱
 (دیدگانم) ۱۱۳۲ (چشمم) ۱۱۵۴ (پایم) ۱۱۵۵ (زرتشت وارم) ۱۱۶۲
 (تارکم) ۱۲۰۱ (آفرینم) ۱۲۱۳ (دلم) ۱۲۱۸ (مونسم) ۱۲۱۹ (جانم)
 ۱۳۵۷ (بازم ... یار)

(در حالت مفعول بیواسطه) ۱۱۰ (فرستادم) ۶۷۵ (پیوروردم) ۶۷۵ (اسپردیم)
 ۱۰۴۲ (کم) ۱۰۴۲ (چنیم) ۱۱۷۷ (گرم)

(در حالت مفعول یواسطه) ۴۱۰ (کم) ۶۴۷ (نیکم) ۱۰۶۸ (گرم) ۱۰۷۴
 (صنم) ۱۱۲۲ (خواریم) ۱۱۲۳ (ننویسیم)

ما (ضمیر منفصل شخصی) ۲۶، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱، ۱۲۱، ۲۵۰، ۲۶۴، ۲۸۴، ۴۴۲،
 ۷۷۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۱۱۲۰، ۱۱۳۹، ۱۲۶۶، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۳۵۱)

مادر

مادر: ۱۳۸۰، ۱۳۸۰، ۱۰۷۰

مادر م (- + م ضمیر پیوسته، اضافه) ۴۲۰

ماردی (صفت) : سرخ ، گلگون : ۱۱۵۶

ماغ : نوعی مرغابی سیاه رنگ : ۱۰۲۶

مالیدن : فرسوده کردن ، از بین بردن ، لگدکوب کردن

مالیدنا (مصدر + الف اطلاق) ۵۵۸

مان (ضمیر شخصی پیوسته که فقط در حالت اضافه استعمال شده است) : ۶۴۴

(بخشان) ۸۱۲ (شده تیره مان)

(۱) ماندن : باقی ماندن

بمان (فعل امر) ۱۳۲۲

- بماند (فعل ماضی مطلق) ۸۸۲، ۵۷۶، ۲۶۷، ۲۱۸

بماند (فعل مضارع) ۵۵۹
 بمانم (فعل مضارع) ۱۲۷۴
 بماندست (ماضی نقلی) ۶۸۶
 ماند (مصدر مرخم) ۹۲۴
 ماند (فعل ماضی مطلق) (۱۲۱۵)
 ماند (فعل مضارع) ۱۰۸۴، ۵۵۹
 ماندم (ماضی مطلق) ۱۰۸۳
 ماندن (مصدر) ۱۰۸۳
 - ماندند (ماضی مطلق) ۷۴۹
 نماند (ماضی مطلق منفی) ۱۳۲۹، ۱۳۲۹، ۱۳۰۴
 نماند (فعل مضارع) ۳۴۰
 - نماند (ماضی مطلق منفی) ۱۳۵۳، ۱۳۰۴
 نماندست (ماضی نقلی منفی) ۱۰۰۲
 (۲) ماندن : باقی گذاشتن
 نماند (ماضی مطلق منفی) ۸۰۳، ۱۸
 نماندند (ماضی مطلق منفی) ۷۹۲
 (۳) ماندن : فروماندن
 بماندند (ماضی مطلق) ۵۹۷
 مانستن : شبیه بودن، مانند بودن
 ماند (فعل مضارع) ۱۱۳۹، ۱۰۶۶، ۱۰۶۵، ۱۰۶۴، ۱۰۶۳، ۱۰۶۲، ۱۰۶۱، ۱۰۶۱
 ۱۲۲۶، ۱۲۲۲، ۱۱۴۶
 مانند (فعل مضارع) ۲۶۲
 مانند : مثل، شبیه : ۵۰۳، ۴۹۱
 مانده : مثل، شبیه : ۱۳۶۵، ۵۴
 ماه (سی روز) ۱۱۳۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۲۸
 ماه : ماه آسمان ، قمر : ۶۰۲، ۵۹۵، ۴۹۱، ۴۸۴، ۴۸۱، ۳۶۸، ۲۵۹، ۱۸۴، ۷۴، ۳۱
 ۱۱۳۵، ۱۳۲۱، ۱۳۱۵، ۱۲۹۲، ۱۱۴۷، ۱۱۰۶، ۱۰۴۹، ۸۲۱، ۶۷۴، ۶۱۱
 ماه روی (صفت) ۲۵۳
 ماه منظر (صفت) ۱۱۰۱
 ماهی : ۱۰۴۹
 مای : (اسم خاص) : شهری در هندوستان که جایگاه جادوان باشد : (۱۲۱۵)
 مایه : به معنی سرمایه : ۲۰۰

مبارک : بابرکت ، مقدّس : ۱۰۲۶

(۱) مثال : شبیه ، مشابه : ۱۰۹۰، ۱۰۹۰

(۲) مثال : فرمان : ۱۲۲۶

مثَل : شبیه : ۱۰۸۲

مَجْمَع : منقل ، آتشدان : ۱۱۳۷

محشر : قیامت ، رستاخیز : ۱۱۱۸

محکم : استوار ، پابرجای : ۱۲۵۴

مدح : ستایش : (۱۰۲۴)

مدحت : ستایش : ۱۰۲۵

مدیح : شعرمدحی ، شعری که در آن ستایش کسی را کرده باشد

مدیح : ۱۱۶۴، ۱۱۶۳، ۱۰۹۱

مدیح - : ۱۲۰۰

مدیحی (- + یاء وحدت) ۱۱۲۳

مدیح گفتن : شعرمدحی گفتن

مدیح گفتندی (فعل ماضی استمراری) ۱۲۰۰

مذهب : آیین ، روش : ۱۰۷۱، ۱۰۴۳

مر (علامت تأکید مفعول) ۲۲۵، ۲۰۸، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۲۰، ۱۱۹، ۷۴، ۶۹، ۶۸، ۱۶، ۱۶

، ۵۹۴ ، ۵۷۳ ، ۵۵۱، ۴۶۵، ۴۰۰، ۳۴۹، ۳۴۵، ۳۲۶، ۳۲۱، ۳۰۰، ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۴۶، ۲۳۹

، ۸۷۳ ، ۸۴۴ ، ۸۳۳، ۸۲۷، ۷۱۹، ۷۰۶، ۶۹۷، ۶۷۲، ۶۴۳، ۶۲۴، ۶۱۹، ۶۱۴، ۶۱۳، ۶۰۴

، ۱۲۴۴ ، ۱۲۰۱، ۱۱۸۶، ۱۰۷۵، ۱۰۳۰، ۹۹۰، ۹۷۷، ۹۷۲، ۹۶۵، ۹۴۵، ۹۲۰، ۸۸۸، ۸۷۸

۱۲۵۰

مرا (ضمیر منفصل اوّل شخص مفرد در حالت مفعولی) ۲۰۲ ، ۱۳۷، ۸۰، ۴۷، ۲۵

، ۸۷۲ ، ۸۶۶ ، ۷۰۳، ۶۸۹، ۶۸۹، ۶۵۰، ۶۴۳، ۴۱۶، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۲۱، ۲۱۱، ۲۰۸

، ۱۲۲۰ ، ۱۲۱۶، ۱۲۰۰، ۱۱۱۹، ۱۰۶۸، ۱۰۲۸، (۱۰۲۴)، ۹۷۶، ۹۶۴، ۹۶۰، ۹۲۱، ۹۰۵

۱۳۵۶، ۱۳۵۶، ۱۲۶۰

مرد (اسم یا صفت)

، ۶۶۶ ، ۶۶۳، ۵۷۲، ۵۶۰، ۵۳۷، ۵۳۵، ۵۳۳، ۴۶۳، ۳۸۸، ۳۴۷، ۳۳۶، ۱۶۸

۱۳۸۱، ۱۳۲۴، ۱۳۱۰، ۱۳۰۶، ۱۲۷۹، ۱۰۰۳، ۹۷۸، ۹۴۳، ۹۱۵، ۸۴۷، ۷۲۰

، ۸۴۷، ۷۴۶ ، ۷۳۵ ، ۵۵۷، ۵۳۶، ۵۲۱، ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۳۶، ۲۴۰، ۲۳۸ (جمع)

۱۲۷۹

مردی (- + یاء وحدت) ۱۰۱۱

(۱) مردم : جماعت ، گروهی از انسانها : ۱۰۳۴

(۲) مردم: انسان

مردم: ۱۰۸۵

مردمان (جمع) (۱۰۴۸)

مردن

بمرد (ماضی مطلق) ۵۳۹

مُرد (ماضی مطلق) ۷۲۴

مِرد (فعل مضارع) ۴۱

نمردست (فعل ماضی نقلی منفی) ۶۳۶

همی‌مرد (ماضی استمراری) ۶۵۶

مردی: مردانگی

مردی: ۹۴۴

مردی-: ۶۴۱

مردیش (- + ش ضمیر پیوسته، مفعولی) ۱۲۷۲

مردی کردن: دلیری کردن، دلاوری نمودن

مردی کند (فعل امر) ۶۴۱

مرز: ۷۱۵،۲۹۴،۲۳۱

مرزدار

مرزداران (جمع) ۲۹۸،۲۷۰

مرزدارانش (جمع + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۸۱۱،۲۹۳

مرکب: ترکیب شده: ۱۲۱۹،۱۲۱۹،۱۰۹۲

مرکو: گنجشک: ۱۲۰۷،۱۲۰۷

مرگ

مرگ: ۱۳۷۸،۹۶۰،۶۳۷،۶۳۶

مرگش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۶۰۵

مرغ

مرغ: ۱۳۱۲

مرغی (- + یاء وحدت) ۹۷۱

مربخ: ستاره بهرام: ۱۲۴۰

مزبر: پارچه نقشدار؟: ۱۱۴۵

مژگان: ۱۲۱۳،۱۱۰۳

مست (صفت) ۵۸۰،۵۷۲،۵۶۵،۳۹۶،۳۸۱

مسیر: جامه خط دار: ۱۱۳۸

مشتی: نوعی پارچه حریر لطیف نازک: ۱۲۲۵

مُشَجَّر: جامهء منقش به شاخ وبرگ : ۱۱۰۲

مشرق : ۱۰۹۳

مُشک : ۱۲۲۶، ۶۸۶، ۲۶۴، ۱۶۵، ۱۶۵

مُشکین (صفت) ۱۰۵۵

مصطفی (اسم خاص) ۱۰۲۸

مظفر (اسم خاص) ۱۱۲۴، ۱۰۳۸

مُعَصَّر: زردیاسرخ شده : ۱۱۱۴

معصیت : (۱۱۹۰)

مُعَقَّرَب : خمیده، کج : ۱۲۱۷

معنی

معنیت (- + ت ضمیر پیوسته، اضافه) (۱۰۴۸)

معانی (جمع) ۱۲۰۰

مغرب

مغربش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۱۰۹۳

مغز : فکرو اندیشه : ۱۰۳۹

مِفْقَر: کلاه خُود: (۱۱۵۰)

مکان : ۱۰۸۲

مکدّر: دلتنگ : ۱۳۵۸

مکروه: زشت و ناخوشایند : ۱۱۲۸

مگه (اسم خاص) ۱۶

(۱) مگر: بجز: ۱۰۰۵، ۱۰۰۳، ۹۱۰، ۴۰۹، ۳۲۷، ۱۰۰، ۴۶، ۳۶

(۲) مگر: شاید، مثل اینکه : ۱۳۱۷، ۷۲۱، ۷۱۰، ۶۶۹، ۵۹۸، ۵۸۱، ۴۸۰

(۳) مگر: آیداراستفهام انکاری : ۱۱۲۱، ۱۱۲۱

مَلِک

مَلِک : ۱۲۴۵، ۱۱۸۲، ۱۱۸۲، ۱۰۷۵

مُلُوکان (جمع) ۱۰۶۳

مُلک : پادشاهی : ۱۲۵۴، ۱۲۵۳، ۱۲۴۶، ۱۰۳۱

مَلِک افریدون (اسم خاص)

مَلِک افریدونا (- + الف اطلاق) ۱۰۳۶

مُلکَت : سلطنت، پادشاهی : ۱۲۴۸

مُلک دار: پادشاه : ۱۲۵۳

مُلَوْن : رنگارنگ : ۱۲۰۴

مملکت : ۱۲۵۲، ۱۲۴۴، ۱۱۶۶

من (ضمیر منفصل شخصی)

من : ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۰۱، ۱۹۷، ۱۶۲، ۱۶۲، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۰۸، ۸۱، ۸۰، ۴۷، ۴۶، ۲۵،
۴۱۷، ۴۱۱، ۴۰۹، ۴۰۸، ۴۰۷، ۳۵۲، ۳۵۲، ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵، ۲۹۴، ۲۹۴،
۶۴۳، ۶۴۳، ۶۰۰، ۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۳، ۵۵۷، ۵۵۷، ۵۳۳، ۴۹۵، ۴۲۲، ۴۲۲، ۴۱۸، ۴۱۸،
۸۸۹، ۸۷۳، ۸۷۰، ۸۷۰، ۸۷۰، ۸۶۹، ۷۱۱، ۷۱۰، ۷۰۲، ۶۹۰، ۶۸۵، ۶۷۴، ۶۷۴، ۶۴۶،
(۱۰۷۳)، ۱۰۶۸، ۱۰۶۷، ۱۰۵۵، ۱۰۲۹، ۱۰۱۴، ۹۶۳، ۹۶۱، ۹۵۸، ۹۲۲، ۹۱۲، ۹۱۱، ۹۰۷،
۱۱۳۰، ۱۱۲۵، ۱۱۲۱، ۱۱۱۸، ۱۱۱۷، ۱۱۱۶، ۱۱۱۳، ۱۱۱۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۱، ۱۰۸۳،
۱۳۳۹، ۱۲۳۳، ۱۲۱۷، ۱۲۰۷، ۱۲۰۵، ۱۱۹۳، ۱۱۸۰، ۱۱۷۷، ۱۱۷۷، ۱۱۳۳، ۱۱۳۲،
(۱۳۵۱)، ۱۳۴۷

منا (- + الف ندبه) ۷۷۸

منش (- + ش ضمیر پیوسته، مفعولی) ۷۱۲

منبر : ۱۰۸۱

منظره : ۱۱۸۷

منکر : زشت (۱۰۴۸)، ۱۱۲۸،

منور : ۱۱۰۶

منی

منی - : ۱۰۱

منی کردن : تکبر کردن

کرد ... منی (مصدر مرخم) ۱۰۱

موبد

موبد : ۸۶۳

موبدان (جمع) ۹۸۱، ۹۲۸، ۹۳۶، ۳۱۶، ۳۰۳، ۲۶۳، ۱۸۹، ۶۴

موبدش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۸۱۰، ۱۹۱

موج : ۱۳۳۰، ۱۳۰۴، ۱۱۹۲

موشا (اسم خاص) موسی : ۱۰۴۴، ۱۰۴۴

مونس

مونسم (- + م ضمیر پیوسته، اضافه) ۱۲۱۸

موی : ۲۰

مه (مخفف ماه)

مه : ۱۳۷۵، ۱۱۸۵، ۱۰۵۳

مهی (- + یاء وحدت) ۱۲۲۹

مه : بزرگتر، بزرگ

مهان (جمع) ۱۳۴۱، ۱۰۰۰۶، ۹۳۵، ۶۱۸، ۸۶

مهانت (- + ت ضمیر پیوسته - بواسطه) ۱۵۰

مهتر (صفت تفضیلی) ۱۳۱۶، ۱۳۱۵، ۱۱۲۳، ۹۲۶، ۸۶۴، ۴۲۵، ۱۴۸

مهترا (- + الف ندبه) ۶۲۷

مهتران (جمع) ۹۸۴، ۲۴۲، ۱۴۸، ۷۶، ۵۵

مهتری (- + یاء وحدت) ۷۹۴، ۴۵۶، ۱۳۲

مهین (صفت عالی) ۷۹۴

مهتر فریب (صفت) کسی که بزرگان را می تواند دفریب دهد : ۱۳۸

مهتر نژاد (صفت) ۸۱۹

(۱) مهر : خورشید : ۱۳۲۱، ۱۲۰۸

(۲) مهر : دوستی ؟ : ۱۱۹۳

مهربانی : ۱۲۴۷

مهر برزین (اسم خاص) ۶۵

مهرگان (اسم خاص) ۱۰۹۸، ۱۰۳۶

مهرنوش (اسم خاص) ۹۰۱

مهمان : ۱۰۰۱، ۹۸۶

مهی : بزرگی : ۹۴۸، ۵۰

می : شراب

می : ۱۲۳۲، ۱۲۲۶، ۱۲۰۲، ۱۲۰۲، ۱۰۵۱، ۱۰۵۱، ۱۰۴۹، ۱۰۲۳، ۸۸۴، ۸۵۶، ۱۵۶

میی (- + یاء وحدت) ۱۲۳۰، ۱۱۹۷

(۱) میان : کمر : ۷۰۰، ۶۳۱، ۴۸۲، ۲۹۷، ۳۵۲، ۲۲۷، ۲۰۷، ۱۵۶، ۱۱۲، ۸۳، ۶۹

۱۳۳۶، ۸۹۴، ۸۴۵

(۲) میان : وسط : ۷۴۲، ۷۲۰، ۶۶۸، ۵۶۲، ۵۶۰، ۵۱۶، ۵۱۴، ۳۷۵، ۳۱۴، ۲۰۲، ۱۴۳

۱۲۶۳، ۱۱۷۶، ۱۱۰۰، ۱۰۴۰

میانگاه : وسط : ۴۵۹

میانه : به معنی میان : ۶۱۹، ۵۵۶، ۲۷۷

میدان

میدان : ۳۵۳

میدانت (- + ت ضمیر پیوسته - بواسطه) ۱۱۷۰

میر (مخفف امیر) ۱۲۴۱، ۱۱۴۸، ۱۱۳۹، ۱۱۲۳

میربوسعد (اسم خاص) (مکرر) ۱۱۴۸

میربونصر (اسم خاص) (مکرر)

میربونصرا (- + الف ندمه) ۱۲۴۱

میسره : طرف چپ : ۱۲۷۸

میش : ۲۹،۲۶

میخ : ابر : ۱۳۲۵،۹۱۱،۶۱۱،۳۹۰

مینا : کنایه از آسمان : ۱۳۳۰

میمنه : طرف راست : ۱۲۷۸

مینو : بهشت : ۸۰،۸۰،۶۲

میهمانی (اسم) : ۹۸۸

ن

ناآفرین (صفت) کسی که برا و آفرین مباد : ۸۱۳

نا باکدار : بی باک : ۵۸۴، ۲۱۴

نا بسته : آزاد

نا بستگان (جمع) ۳۹۳

نا پاک (صفت) ۱۲۰

نا پاک وار (شاید نا پاک و از یا نا پاک دار) : ۱۱۲۲

نا پایدار (صفت) ۱۳۰۲

نا پدید

نا پدید : ۱۳۳۶، ۸۸۶، ۴۷۴، ۴۳۵

نا پدید : مرده ، کشته شده : ۳۸۴

نا پدید - : ۳۶۱

نا پدید کردن : از بین بردن

کنند نا پدید (فعل مضارع) ۳۶۱

نا پژوهیده (صفت) تحقیق نکرده : ۱۰۶۹

نا ترسگار (صفت) نترس : ۱۲۷۴

نا خواسته : بدون خواستن : ۱۱۸

نا خوب : زشت و بد : ۵۰

نا خوش : به معنی نا خوب : ۲۰۰

نا داده چیز : چیز نداده : ۸۰۳

نار : آتش : ۱۰۹۲

ناراستی : نادرستی : ۱۳۰۶

نارسیده به کام : نا کام : ۶۷۸

ناز : نوازش : ۹۲۸، ۲۵۵

نازش : نعمت و رفاه : ۱۲۹۷

نا سزا : شخص نالایق و ناجیب : ۱۰۵۶

نا شکبیا

نا شکبیا : ۱۰۴۲

ناشکیبا کردن : عاشق و دلباخته کردن، شیدا و بیقرار ساختن

کردناشکیبا (ماضی مطلق) ۱۰۴۲

ناگاه : ۱۳۵۴

ناگاهان = ناگهان : ۱۱۲۹

ناگزیر : ناچار : ۱۱۶۶

ناگه (مخفف ناگاه) (۱۱۷۵)

ناگهان : ۹۰۶

نالہ : ۱۲۷۶، ۱۲۳۲، ۳۹۳، ۳۰۹

نالیدن

بنالید (ماضی مطلق) ۱۳۲۱

نالید (ماضی مطلق) ۱۲۷۶

نالیدن (مصدر) ۵۶۹

نام

نام : ۵۰۸، ۵۰۳، ۴۶۰، ۳۷۹، ۳۲۸، ۲۸۳، ۲۷۸، ۲۲۰، ۲۰۳، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۴۲، ۳۰

۱۲۴۵، ۱۱۲۷، (۱۰۵۹)، ۹۸۳، ۹۴۹، ۹۰۱، ۹۰۱، ۶۷۸، ۶۶۶، ۵۶۱

نام - : ۸۰۹

نامش (- + شضمیر پیوسته ، اضافه) ۸۵۷، ۴۶۴، ۳۵۹، ۳۴۶، ۲۸۱، ۲۱۰، ۱۱۳

۱۰۱۳

نام آور : مشهور، نامدار

نام آورا (- + الفاطلاق) ۳۴۷

نام آوران (جمع) ۵۵

نامبردار : نامدار و مشهور : ۸۸۲، ۸۱۸، ۷۸۸، ۷۶۰، ۳۳

نام برده (صفت) ۵۴۲

نامجو : ۸۵۷

نامجوی : ۱۰۱۴، ۳۳۴

نام خواست (اسم خاص) ۵۰۹، ۴۶۰، ۱۸۱، ۱۲۷

نام خواه (صفت) نامجوی : ۵۶۰

نامدار

نامدار : ۱۳۶۰، ۱۱۲۳، ۹۱۸، ۷۸۶، ۷۸۴، ۶۶۴، ۵۳۲، ۵۲۰، ۳۸۶، ۳۶۳، ۳۴۳، ۳۰۰

نامداران (جمع) ۷۶۱، ۷۴۶، ۶۴۳، ۶۳۴، ۵۵۵، ۳۵۱، ۱۱۱، ۸۷، ۸۶

نامداری (- + یاء وحدت) ۸۴۱

نامده (صفت) نیامده : ۱۰۴۱

نام کردن : نام گذاشتن

نام کرد (ماضی مطلق) ۸۰۹

نامور : مشهور : ۸۵۰، ۸۴۲، ۸۲۶، ۷۸۹، ۷۸۵، ۷۷۱، ۶۲۵، ۱۳۵، ۱۲۸، ۷۷، ۳۲، ۳۰ : ۱۱۱۶، ۸۹۲

نامه

نامه : ۲۲۵، ۲۱۶، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۳، ۱۶۳، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۱۷ : ۹۱۹، ۸۹۶، ۸۸۹، ۸۴۰، ۸۱۱، ۶۴۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۶۷، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸ (۱۰۵۹)

نامه - : ۸۳۷، ۸۳۲

نامه کردن

نامه کردند (ماضی مطلق) ۸۳۷، ۸۳۲

نامی : مشهور

نامی تر (صفت تفضیلی) ۴۱۷

نان : ۱۲۶۳

ناوک : نوعی تیرکوچک ، تیر

ناوک : ۱۶۷

ناوکش (- + شضمیرپیوسته - اضافه) ۴۸۲

ناهار : گرسنه ، ناشتا : ۱۰۹۴

ناهید (اسم خاص) ستاره زهره : ۱۱۸۴، ۱۰۶۰، ۳۰

نای : به معنی نی : ۴۷۱، ۳۰۵، ۲۷۵

نبرد

نبرد : ۱۳۵۹، ۱۳۱۸، ۱۳۱۰، ۷۲۰، ۵۳۷، ۳۳۶، ۲۶۶

نبرد - : ۱۳۲۷، ۱۲۸۲

نبرد آزمودن : جنگ کردن، جنگیدن

نبرد آزمود (مصدرمرخم) ۱۲۸۲

نبرد آزمودند (ماضی مطلق) ۱۳۲۷

نبرده : جنگجو : ۵۴۹، ۵۲۶، ۵۲۵، ۵۱۲، ۵۰۳، ۴۵۵، ۴۲۰، ۳۶۶، ۳۴۳، ۳۳۴، ۲۱۰، ۵۲

۹۹۴، ۷۷۷، ۶۶۵، ۶۴۵، ۶۱۰، ۵۹۶

نبرده سوار : سوار جنگجو : ۳۲۹، ۲۷۴، ۲۷۲، ۳۲

نبردی (صفت) جنگی : ۷۵۶، ۶۸۹

نبشتن

نبشتی (فعل ماضی مطلق) ۱۲۲۶

نبشتی (بجای فعل ماضی مطلق = نوشت) ۶۷

نبی : پیغمبر : ۱۲۹۹،۴۲

نبید : شراب : ۹۲۹

نثار : هدیه و تحفه

نثارش (- + ضمیر پیوسته مفعول بواسطه) ۱۷۶

نُج : رستگاری : ۱۲۹۵

نخست : اوّل : ۱۳۶۲،۸۶۶،۷۱۱،۴۷۹،۴۷۳،۶۵،۵۸

نخستین : ۱۳۲۶،۳۴۳

نر : ۹۷۱

نرگس : ۱۰۹۶،۱۰۶۴

نرم : ملایم : ۱۱۴۰

نرم

نرم - : ۱۳۷۱

نرم کردن

نرم کند ... همی (فعل مضارع) ۱۳۷۱

نرمی : ملایمت و مهربانی : ۱۳۳۷،۱۲۲۴

نژده دیو : دیو درشت هیکل نتراشیده

نژده دیوی (- + یاء وحدت) ۹۷

نژه شیر : شیرنر، مردشجاع : ۷۰۳،۶۳۰،۵۳۵،۳۶۶،۳۶۰،۲۸۱

نزد : ۱۱۶۴، (۱۰۵۹)، ۸۸۹، ۸۶۹، ۷۱۱، ۶۸۲، ۱۰۷

نزدیک : به معنی نزد : ۱۲۷۴، ۱۱۸۰، ۹۳۵، ۸۷۶، ۶۷۲، ۱۹۸، ۵۴

نزدیکی : بجای نزدیک : ۶۶۸، ۵۹۹، ۴۴۲، ۴۴۰

نژند : غمگین، اندوهناک

نژند : ۳۷۳

نژند - : ۴۳۱

نژند کردن : غمگین کردن

مکن نژند (فعل نهی) ۴۳۱

نستوه : خستگی ناپذیر : ۶۲۸

نشاط : شادی، خرمی : ۱۰۴۵

نشان

نشان - : ۱۷۳

نشان دادن

نشانند (ماضی مطلق) ۹۳۶

نشانم (فعل - حارِع) ۴۲۳

نشان کردن

بکرد ... نشان (ماضی مطلق) ۱۷۳

نشست : جلوس

نشست - : ۷۸

نشست کردن : جلوس کردن

نشست ... کرد (ماضی مطلق) ۷۸

نشستن

بنشست (ماضی مطلق) ۹۳۱،۸۸۴،۸۵۶،۶۱۵

بنشسته بود (ماضی بعید) ۶۸۲

بنشین (فعل امر) ۱۰۲۳

نشست (ماضی مطلق) ۸۴۶،۸۴۰،۸۱۸،۸۰۶،۸۰۱،۴۷۰،۴۵۳،۴۳۳،۱۱۶

نشست (مصدر مرخم) ۱۲۳۷،۱۷

نشستست (ماضی نقلی) ۱۰۰۸،۱۰۰۱

نشسته (حالت وصفی بجای نشسته است = ماضی نقلی) ۹۴۹،۳۶۷

نشسته (حالت وصفی بجای نشسته باشد = ماضی التزامی) ۹۴۷

نشسته (حالت وصفی بجای نشسته بود = ماضی بعید) ۷۱۴

نشسته بُد (ماضی بعید) ۸۶۰

نشسته بود (ماضی بعید) ۷۰۱

نشینند (فعل مضارع) ۳۸۰،۳۰۹

نشینید (فعل مضارع) ۱۷۷

نظر : ۱۱۹۴

نعره

نعره : ۷۲۸،۵۹۳،۳۳۹

نعره - : ۵۹۳

نعره برداشتن

نعره برداشتند (ماضی مطلق) ۵۹۳

نفوشا : مانوی یازردشتی : ۱۰۴۳

نفام : سیاهرنگ ، تیره فام : ۱۱۷۶

نفرین

نفرین : ۱۲۰۱،۸۱۳

نفرین - : ۹۹۱

نفرین کردن

نفرین کند (فعل مضارع) ۹۹۱

نَفْس : ذات : ۱۱۷۸

نقش : شکل ، رسم : ۱۱۳۸، ۱۱۳۸، ۱۱۳۴

نکال : مایهٔ عبرت : ۲۱۳

نِکو (مخفف نیکو) ۱۳۴، ۱۸۱، ۲۹۱، ۳۴۶، ۳۵۹، ۳۷۸، ۴۸۴، ۵۴۱، ۵۹۰، ۸۳۵، ۱۰۳۶

نکوخواه (صفت) ۱۳۱۳، ۳۰۰

نکورنگ (صفت) ۷۲۷، ۱۶۰

نکوروی : زیباروی

نکورویان (جمع) ۱۰۳۵

(۱) نگار : نقش

نگار : ۱۱۴۲، ۱۱۴۲، ۱۱۳۸

نگار-: ۷۵

(۲) نگار : معشوقه ، شخص خوش آب و رنگ

نگار : ۱۲۳۴، ۱۲۰۲، ۱۱۲۷

نگاری (- + یا وحدت) ۱۱۰۱

نگار اندر نگار : بر نقش و نگار (مکرر) ۱۱۴۲

نگار کردن : نقش کردن

کردن ... نگار (مصدر) ۷۵

نگاریدن : کشیدن، نقاشی کردن

نگارید (ماضی مطلق) ۷۴

نگاریده (صفت) نقاشی شده : ۱۶۶

نگارین : معشوق ، آرایش شده : ۱۶۱

نگاشتن : نقاشی کردن

نگارد (فعل مضارع) ۱۱۱۲

نگارند (فعل مضارع) ۱۳۶۶

نگاشت (ماضی مطلق) ۷۶

نگاه

نگاه- : ۱۳۴۴، ۴۶۲، ۴۵۳، ۲۶۱

نگاهش- (- + ش ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۴۶۲

نگاه داشتن : مستقر کردن

نگاه ... همی داشت (ماضی استمراری) ۴۶۲

نگاه کردن

کرد... نگاه (مصدر مرخم) ۲۶۱

کردی نگاه (ماضی استمراری) ۱۳۴۴

همی کرد... نگاه (ماضی استمراری) ۴۶۲۰۰

نگریدن = نگریستن

بنگرید (ماضی مطلق) ۵۹۴

ننگریدی (ماضی مطلق) ۱۴۲

نگریستن

بنگر (فعل امر) ۱۳۸۳، ۱۱۴۳

نگر (فعل امر) دقت کن : ۸۶۱، ۶۴۰، ۶۴۰، ۶۳۶، ۶۳۵، ۲۸۵، ۲۲۱، ۱۷۲، ۷۶، ۶۵، ۴۹، ۴۶

۸۶۱، ۶۴۰، ۶۴۰

منگر (فعل نهی) ۱۱۰۳

منگرید (فعل نهی) ۶۳۹، ۸۴

ننگرد (فعل مضارع منفی) ۳۷۶

نگون (قید حالت) ۶۵۳، ۴۸۳

نگه (مخفف نگاه)

نگه - : ۱۲۰۳، ۴۵، ۴۴

نگهبان : ۱۱۸۸، ۱۰۱۵، ۹۷۸، ۹۴۹، ۷۱۵، ۷۱۵، ۲۴۱

نگهدار (صفت ، صفت بجای اسم) : ۱۲۸۶، ۶۰۲، ۱۹۴، ۱۳۲

نگه داشتن

نگهدار (فعل امر) ۲۸۴

نگه کردن

نگه کن (فعل امر) ۱۲۰۳، ۴۵، ۴۴

نَم : ۱۱۷۹

نماز : تعظیم : ۱۳۱۴

نمودن : نشان دادن

بنماید (فعل مضارع) ۱۰۷۷

بنمود (ماضی مطلق) ۶۶۷

- بنمای (فعل نهی) ۱۵۵

نماید (فعل مضارع) ۱۳۵۲، ۱۳۵۲، ۳۶۴

نمود (ماضی مطلق) ۱۲۸۷، ۱۹۸ (۱۳۵۱)

- نمودن (مصدر) ۱۳۴۷
 - نمودند (ماضی مطلق) ۱۸۵
 نموده (حالت وصفی بجای نموده بودند = ماضی بعید) ۴۶۱
 نو (صفت) ۰۳۴ (۱۳۵۱)
 نوا : سپاه ، لشکر ؟ : (۱۰۵۹)
 نوآموز : کسی که می خواهد تازه راه و رسم چیزی را بیاموزد ، طفل دبستان
 ۱۱۶۹

نوبهار : فصل بهار : ۱۱۵۹
 نوبهار (اسم خاص) مقصود نوبهار بلخ است : ۱۵
 نوده : فرزندی (گرامی) : ۱۲۱۲
 نور : ۱۰۹۲۰۶۲
 نوروز : (۱۱۷۵)
 نوش : شیرینی : ۱۲۲۸۰۵۴
 نوش آذر (اسم خاص)
 نوش آذرا (- + الف اطلاق) ۹۰۲
 نوشتن

بنوشت (ماضی مطلق) ۱۲۸
 بنوشته بودی (ماضی بعید) ۲۴۵
 بنویسم (فعل مضارع) ۱۱۲۵
 ننویسم (فعل مضارع + م ضمیر پیوسته مفعول بواسطه) ۱۱۲۳
 نوشت (ماضی مطلق) ۱۰۸ ، ۱۳۴ ، ۱۹۸ ، ۲۱۶ ، ۲۲۰ ، ۲۹۳ ، ۶۴۶ ، ۸۱۱
 نوشتش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۸۹۲ ، ۱۲۹
 نوشتم (ماضی مطلق) ۱۳۰ ، ۱۵۴
 نوشتن (مصدر) ۱۱۷
 نوشتند (ماضی مطلق) ۲۱۶
 نوشته (حالت وصفی بجای نوشته بود = ماضی بعید) ۱۸۶ ، ۲۴۰

نوشته : نامه ، کاغذ : ۸۹۲ ، ۲۴۵
 نوک : ۰۴۰۳ ، ۰۴۲۴ ، ۱۲۴۰
 نوند : تیزرو ، تندرو : ۸۹۴
 نونده : جنبنده ، حرکت کنند ، تیزرو : ۵۰۵

نه (علامت نفی فعل)

نه : ۳۳۰،۳۳۰،۳۲۷،۳۲۷،۲۵۲،۲۵۲،۲۴۹،۲۴۷،۲۴۷،۲۴۷،۲۳۴،۹۳،۵۶ ،
۱۱۰۳ ، ۱۰۸۹ ، ۱۰۴۴،۱۰۰۸،۹۲۲،۸۵۲،۸۵۲،۶۸۰،۵۵۹،۵۵۹،۵۵۹،۵۵۸،۴۱۱
، ۱۲۹۵،۱۲۹۴،۱۲۹۴،۱۲۴۸،۱۲۳۳،۱۱۸۱،۱۱۵۲(۱۱۵۰)(۱۱۵۰)(۱۱۵۰)،۱۱۰۴
۱۳۸۲،۱۲۹۵،۱۲۹۵

ن (نه) : ۱۳۷۸،۱۳۷۸

نش (مخفف نه + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) (۱۱۵۰)

(۱) نهادن : قرار دادن، درست کردن

بنهاد (ماضی مطلق) ۷۳۱،۱۹۰

- بنهاد (ماضی مطلق) ۸۴۳،۴۳۳

- بنهد (فعل مضارع) ۳۷۰

نهاد (ماضی مطلق) ۸۰۱،۶۵۹،۶۵،۶۵،۶۴

- نهاد (ماضی مطلق) ۸۰۴،۷۵۱

- نهادست (ماضی نقلی) ۸۷۶

نهادش (ماضی مطلق + ش ضمیر پیوسته ، اضافی) ۲۷۷

- نهادند (ماضی مطلق) ۲۹۸،۱۸۳،۸۷

نهاده (حالت وصفی بجای نهاده باشد = ماضی التزامی) ۹۵۳،۳۷۷

نهاده (حالت وصفی بجای نهاده باشند = ماضی التزامی) ۴۲۶

نهاده (حالت وصفی بجای نهاده بود = ماضی بعید) ۸۲۱

نهادی (ماضی استمراری) ۹۰۲

نهد (فعل مضارع) ۹۴۱،۶۱۹

- نهد (فعل مضارع) ۶۲۳،۴۰۵،۳۷۴

نهم (فعل مضارع) ۶۴۹

نپید (فعل امر) ۶۱۲

(۲) نهادن : قرار گذاشتن، عهد کردن

نهادند (ماضی مطلق) ۹۲۸

نهاده

- نهاده - : ۱۰۷۵

نهال : درخت نونشانده ، درخت نورسته : ۹۰

نهان : ۱۳۲۴،۱۳۱۰،۱۲۸۳،۸۷۰،۳۴۰،۳۱۷،۱۲۹

نه چیز = ناچیز ، بیهوده : ۵۴۰

نهفتن : پنهان کردن

بنهفتمی (ماضی استمراری) ۴۱۱

نهفت (مصدر مَرَّعَم) ۵۷

نهفته پژوه : جستجوگر پنهانی ها : ۱۰۱۳

نهنگ : ۱۳۰۳، ۱۲۸۳، ۱۰۲۷

نهیب : ترس و بیم

نهیب : ۱۳۸

نهیبش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۲۸۳

نی = نه : ۱۳۸۲، ۱۳۱۲، ۱۳۱۲، ۱۲۵۶، ۱۲۵۵، ۱۲۵۴، ۱۲۵۳، ۱۲۵۳، ۲۴۹
نیاز

نیاز - : ۱۳۱۴، ۲۲۶

نیاز آمدن : مورد احتیاج شدن

نیاز آمدست (ماضی نقلی) ۲۲۶

نیاز آوردن : نیاز آوردن، نذروتحفه آوردن

نیاز ... آورم (فعل مضارع) ۱۳۱۴

نیاک : نیا ، جد

نیاک (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۰۳۱

نیایش

نیایش - : ۷۵۸، ۱۸۵، ۲۲

نیایش کردن : عبادت کردن ، پرستش کردن

نیایش کنیم (فعل مضارع) ۷۵۸

نیایش همی کرد (ماضی استمراری) ۲۲

نیایش نمودن : تعظیم و تکریم کردن

نیایش نمودند (ماضی مطلق) ۱۸۵

نیرو

نیرو - : ۹۴۷

نیروش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۱۹۷

نیرو کردن : فشار آوردن، زور آوردن

نیرو کنند (فعل مضارع) ۹۴۷

نیز : دیگر ، هم : ۵۴۰، ۴۹۹، ۴۲۱، ۴۱۴، ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۲۵، ۱۱۳، ۹۶، ۹۴، ۷۵، ۳۸

۹۵۶، ۸۸۴، ۸۰۳، ۷۹۲، ۷۹۲، ۶۳۶، ۵۴۵

نیزه

نیزه: ۱۳۲۲، ۱۲۴۰، ۷۴۷، ۷۰۹، ۶۵۳، ۶۴۴، ۵۲۰، ۵۱۰، ۵۰۷، ۴۹۶، ۴۹۳، ۴۹۳، ۳۹۰، ۳۷۹، ۱۳۲۲،

نیزه - : ۱۳۲۲

نیزه‌ای: (- + یاء وحدت) ۴۹۶

نیزه‌شان (- + شان ضمیر پیوسته، اضافه) ۲۶۲

نیزه‌شان (- + شان ضمیر پیوسته، بیواسطه) ۴۰۳

نیزه‌ها (جمع) ۶۴۱، ۴۰۵، ۳۱۰

نیزه به چنگ اندرون (مکرر) (قید حالت) ۶۵۳

نیزه بدست (قید حالت) ۶۶۱، ۵۳۳، ۴۸۰

نیزه‌دار

نیزه‌دار: ۹۰۰، ۲۵۱

نیزه‌داران (جمع) ۲۵۶

نیزه‌گاشتن: نیزه‌گردانی کردن، نیزه‌بازی کردن

نیزه ... گاشتی (ماضی استمراری) (۱۳۴۵)

نیزه‌گزار (گزار): پهلوانی که فن بکار بردن نیزه را بخوبی می‌داند:

۷۹۶، ۶۲۱، ۵۳۲، ۲۴۰، ۲۳۸

نیزه‌ور

نیزه‌وران (جمع) ۴۷۷

نیزه = نیزه: ۱۹۵

نیست: نابود

- نیست: (۱۱۷۵)

نیستان: نیزار: ۳۱۱

نیست کردن: نابود کردن

نیست کرد (ماضی مطلق) (۱۱۷۵)

(۱) نیک: کاملاً: ۱۰۶۲، ۲۸

(۲) نیک

نیک: ۹۴۶، ۱۵۴

نیکم (- + م ضمیر پیوسته، بواسطه) ۶۴۷

نیکی (- + یاء وحدت) ۱۲۵۷

نیکخو (صفت) ۴۲۵

نیک‌خواه

نیک‌خواه: ۱۳۴۸، ۱۲۳۵

نیک خواها ن (جمع) : ۳۵

نیک فعل : ۱۳۴۸

نیکو (صفت)

نیکو : ۹۵۴،۹۲۲،۱۱۸،۷۷

نیکوتر (صفت تفضیلی) ۶۳۷

نیکوسرشت (صفت) ۱۳۰۰

نیکوئی (اسم) ۱۲۱۹

نیکی (اسم) ۱۲۶۶

نیل : ماده رنگین : ۹۷۲،۴۹۲

نیل اندود (صفت) ۱۲۲۵

نیمروز (اسم خاص) ۱۰۰۷،۹۸۳

نیمشب : ۱۳۵۴

نیمه : ۷۲۶،۴۰۰

نیوزار (اسم خاص) ۵۲۹

و (حرف ربط وعطف)

و : ٥٨٠٥٥٠٥٥٠٥٥٠٥٤٠٥٤٠٥١٠٥٠٠٤٨٠٤٦٠٤٥٠٤٤٠٤١٠٣٨٠٣٧٠٢٣٠١٨٠١٤٠
 ١١٦٠ ١١٥٠١٠٨٠١٠٥٠١٠٥٠١٠٣٠١٠٣٠٩٥٠٨٦٠٨٣٠٧٤٠٧٣٠٧٢٠٧٢٠٧١٠٦٢٠٥٩
 ١٤٠ ١٣٩ ١٣٨٠١٣٦٠١٣٦٠١٣٢٠١٣٢٠١٢٩٠١٢٨٠١٢٦٠١٢٤٠١٢٤٠١٢٣٠١١٩
 ١٦٦ ١٦٢ ١٥٨٠١٥٥٠١٥٤٠١٤٧٠١٤٧٠١٤٧٠١٤٦٠١٤٦٠١٤٦٠١٤٦٠١٤٢٠١٤٠
 ١٩٦ ١٩٤ ١٩١٠١٩٠٠١٨٩٠١٨٩٠١٨٧٠١٨٤٠١٧٩٠١٧٦٠١٧٥٠١٧٣٠١٧١٠١٧٠
 ٢٣٥ ٢٢٦ ٢٢٢٠٢٢١٠٢٢٠٠٢١٩٠٢١٨٠٢١٥٠٢١٤٠٢١٣٠٢٠٨٠٢٠٥٠٢٠٤٠٢٠٣
 ٢٥٤ ٢٥٤ ٢٥٣٠٢٥٢٠٢٥٢٠٢٤٧٠٢٤٧٠٢٤٦٠٢٤٤٠٢٤٤٠٢٤٠٠٢٣٧٠٢٣٦٠٢٣٣
 ٢٧١ ٢٦٧ ٢٦٤٠٢٦٣٠٢٦٣٠٢٦٢٠٢٦٢٠٢٦٠٠٢٥٩٠٢٥٨٠٢٥٦٠٢٥٥٠٢٥٥٠٢٥٤
 ٣٠٥ ٣٠٣ ٣٠٣٠٣٠٠٠٢٩٢٠٢٨٨٠٢٨٧٠٢٨٢٠٢٨٢٠٢٧٥٠٢٧٣٠٢٧٣٠٢٧٣٠٢٧٣
 ٣٢٦ ٣٢٤ ٣٢٢٠٣٢٠٠٢١٩٠٢١٩٠٢١٨٠٢١٧٠٢١٦٠٢١٦٠٢٠٩٠٢٠٨٠٢٠٥٠٢٠٥
 ٣٧٨ ٣٧٤ ٣٧٣٠٣٧٢٠٣٥٧٠٣٥٠٠٣٤٩٠٣٤١٠٣٣٩٠٣٣٨٠٣٣٥٠٣٣٣٠٣٣١٠٣٢٨
 ٤٠١ ٣٩٩ ٣٩٩٠٣٩٨٠٣٩٥٠٣٩٣٠٣٩٣٠٣٩٢٠٣٩١٠٣٩١٠٣٩٠٠٣٩٠٠٣٨٥٠٣٨٢
 ٤٢٨ ٤٢٢ ٤١٧٠٤١٦٠٤١٥٠٤١٤٠٤١٤٠٤١٣٠٤١١٠٤١٠٠٤١٠٠٤٠٨٠٤٠٦٠٤٠٣
 ٤٤٥ ٤٤٥ ٤٤٣٠٤٤٢٠٤٤٢٠٤٤١٠٤٤٠٠٤٣٧٠٤٣٦٠٤٣٤٠٤٣٣٠٤٣٢٠٤٣٠٠٤٢٩
 ٤٧٧ ٤٧٦ ٤٦٦٠٤٦٤٠٤٦٣٠٤٦٣٠٤٦١٠٤٦٠٠٤٥٩٠٤٥٦٠٤٥٢٠٤٥٢٠٤٥٠٠٤٤٨
 ٥٢٨ ٥٢١ ٥٢١٠٥١٩٠٥١٩٠٤١٦٠٤١٥٠٤١٠٤١٠٤٠٨٠٤٠٧٠٤٠٦٠٤٠٥٠٤٠٤
 ٥٥٨ ٥٥٧ ٥٥٦٠٥٥٠٠٥٤٦٠٥٤٦٠٥٤٥٠٥٤١٠٥٤١٠٥٣٩٠٥٣٥٠٥٣٢٠٥٣٢٠٥٢٨
 ٦٠٢ ٥٩٢ ٥٨٥٠٥٨٢٠٥٨٢٠٥٧٨٠٥٧٧٠٥٧٧٠٥٧٧٠٥٧٥٠٥٧٠٠٥٦٩٠٥٦٥٠٥٦٢
 ٦٤١ ٦٣٩ ٦٣٦٠٦٣٤٠٦٣٢٠٦٢٩٠٦٢٩٠٦٢٩٠٦٢٤٠٦١٨٠٦١٧٠٦١٣٠٦٠٥٠٦٠٤
 ٦٧٥ ٦٧٤ ٦٧٤٠٦٧٣٠٦٧٠٠٦٦٠٠٦٥٦٠٦٥٣٠٦٥١٠٦٤٨٠٦٤٤٠٦٤٤٠٦٤٣٠٦٤٣
 ٧٢٧ ٧٢٧ ٧٢٤٠٧١٧٠٧١٧٠٧١٥٠٧١٣٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٦٩٩٠٦٨٩٠٦٧٧٠٦٧٦٠٦٧٦
 ٧٦٥ ٧٦٥ ٧٦٣٠٧٦٢٠٧٥٩٠٧٥٨٠٧٥٠٠٧٤٦٠٧٤٥٠٧٢٢٠٧٣٧٠٧٣٥٠٧٣١٠٧٢٩
 ٧٨٦ ٧٨٦ ٧٨٦٠٧٨٦٠٧٨٥٠٧٨٤٠٧٨٣٠٧٨٣٠٧٨٣٠٧٨١٠٧٧٩٠٧٧٤٠٧٧٢٠٧٧٠
 ٨٠٨ ٨٠٧ ٨٠٦٠٨٠٢٠٨٠١٠٨٠٠٠٨٠٠٠٧٩٩٠٧٩٧٠٧٩٦٠٧٩٥٠٧٩١٠٧٩٠٠٧٨٧
 ٨٣٢ ٨٣٢ ٨٣١٠٨٣١٠٨٢٩٠٨٢٨٠٨٢٨٠٨٢٥٠٨٢٣٠٨٢٢٠٨١٩٠٨١٧٠٨١٦٠٨١٥
 ٨٦٠ ٨٥٩ ٨٥٣٠٨٥٢٠٨٤٩٠٨٤٨٠٨٤٦٠٨٤١٠٨٤٠٠٨٣٨٠٨٣٨٠٨٣٨٠٨٣٥٠٨٣٣

، ۹۰۰ ، ۸۹۹ ، ۸۹۶ ، ۸۹۵ ، ۸۸۹ ، ۸۸۸ ، ۸۸۴ ، ۸۸۳ ، ۸۸۱ ، ۸۷۸ ، ۸۷۴ ، ۸۷۳ ، ۸۶۷ ، ۸۶۴
 ، ۹۴۲ ، ۹۳۸ ، ۹۳۷ ، ۹۳۵ ، ۹۳۵ ، ۹۳۳ ، ۹۳۲ ، ۹۲۸ ، ۹۲۸ ، ۹۲۵ ، ۹۲۳ ، ۹۱۹ ، ۹۱۹ ، ۹۱۷
 ، ۹۶۴ ، ۹۶۴ ، ۹۶۳ ، ۹۶۳ ، ۹۶۳ ، ۹۵۶ ، ۹۵۲ ، ۹۵۰ ، ۹۵۰ ، ۹۵۰ ، ۹۴۷ ، ۹۴۷ ، ۹۴۶ ، ۹۴۶
 ، ۹۸۷ ، ۹۸۷ ، ۹۸۴ ، ۹۸۱ ، ۹۷۸ ، ۹۷۷ ، ۹۷۶ ، ۹۷۴ ، ۹۷۳ ، ۹۶۸ ، ۹۶۸ ، ۹۶۶ ، ۹۶۶ ، ۹۶۵
 ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۰۹ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۰ ، ۹۹۹ ، ۹۸۷
 ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۳۷ ، ۱۰۳۰ (۱۰۲۴ ، ۱۰۲۴) ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۱
 ، ۱۰۶۴ ، (۱۰۵۹ ، ۱۰۵۹) ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۱ (۱۰۴۸ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۴۸) ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۵
 ، (۱۰۸۶) ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۴
 ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۰ ، ۱۰۹۷ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۷
 ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۲۸ ، ۱۱۲۰ ، ۱۱۱۷ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۲
 ، (۱۱۵۳ ، ۱۱۵۳) ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۴۵ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۰
 ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۵۹ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۶
 ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۷ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۱ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۷۰
 ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۸۷ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۴
 ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۰۰ ، ۱۱۹۹ ، ۱۱۹۸
 ، (۱۲۳۶) ، ۱۲۳۲ ، ۱۲۳۲ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۱۹ ، ۱۲۱۸ (۱۲۱۵) ، ۱۲۱۴
 ، ۱۲۵۶ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۴۷
 ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۵۶
 ، ۱۲۸۴ ، ۱۲۸۱ ، ۱۲۸۱ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۷۶ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۲
 ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۵ ، ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۸۴ ، ۱۲۸۴
 ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۰ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۹ ، ۱۲۹۸
 ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۳
 ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۱ ، ۱۳۱۹
 ، ۱۳۷۰ ، ۱۳۶۸ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۴
 ۱۳۸۳ ، ۱۳۸۲ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۸۰ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۷۹ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۶ ، ۱۳۷۱

و - : ۱۳۵۶

وای (از اصوات) : ۱۲۳۸

وخشور : پیغمبر ، رسول : ۱۰۴۱

ور (مکرر) (مخفف وگر) ۱۶۲ ، ۳۲۶ ، ۹۲۳ ، ۱۲۵۳

ورزیدن

ورزیدن (مصدر) ۶۱۳

وز (مکرر) (مخفّف واز) ۶۷۳

وشی : پارچه ابریشمی لطیف که به رنگهای مختلف در شهروش می یافتند و گاه

آن را زردوزی می کردند : ۱۱۳۴، ۱۱۳۸

وصل : پیوستگی، رسیدن به کسی : ۱۰۷۹

وصلت : اتصال، پیوستن : ۱۲۴۶

وفا : ۱۳۵۷

وقار : سنگینی

وقارش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافی) ۱۳۶۶

وقت : ۳۱۱

ولی : دوست : (۱۱۵۳)

ولیک (حرف ربط) (۱۰۷۲)

ولیکن (حرف ربط) (۲۰۲ ، ۲۳۴ ، ۳۴۶ ، ۹۵۸ ، ۹۶۳ ، (۱۰۸۶) (۱۰۸۶) ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۱۰ ،

۱۳۸۰ ، ۱۲۴۲

وگر (حرف ربط مرکب) (مکرر - مخفّف واگر) ۸۷۳ ، ۸۹۵ ، ۹۶۴ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۱۳

وگرچه (حرف ربط مرکب) (مکرر) ۸۷۳

وگرنه (حرف ربط مرکب) (مکرر) ۴۱۱ ، ۵۵۸ ، ۱۱۰۴

وَنانه : نان کرده ، نان کُلفت : ۱۲۶۳

وَهْم : آنچه در خاطر گذرد ، خیال : ۱۲۶۱ ، ۱۲۶۱

وی (ضمیر منفصل شخصی) ۴۱ ، ۲۰۱ ، ۳۸۰ ، ۳۹۷ ، ۱۰۳۹ ، ۱۲۶۳ ، ۱۲۷۰ ، ۱۳۷۱

ویا (حرف ربط مرکب) (مکرر) ۱۲۶۸ ، ۱۲۷۳ ، ۱۳۱۷

ویدا : ناقص و گم و از بین رفته : ۱۰۲۵ ، ۱۲۵۸ ، (در شعر ۱۲۵۸) ، اگر نسخه آقای

دکتر دبیرسیاقی مورد قبول واقع شود ، ویدابه این معنی است و گرنه

ویدابه معنی پیدا و آشکارا است)

ویران

ویران - : ۱۷۱ ، ۲۹۱ ، ۱۲۶۹

ویران کردن

ویران کند (فعل مضارع) ۲۹۱

ویران کنم (فعل مضارع) ۱۷۱ ، ۱۲۶۹

ویژه : خالص ، پاک

ویژه : ۸۴۹

ویژه - : ۱۹۵ ، ۸۵۱ ، ۹۱۱

ویژه داشتن : خالص نگاهداشتن

ویژه ... داشتی (فعل ماضی استمراری) ۱۹۵

ویژه کردن : پاک کردن

ویژه کردم (ماضی مطلق) ۹۱۱،۸۵۱

ویله

ویله - : ۳۳۵

ویله کردن : نعره زدن، فریاد کردن

ویله کنند (قعل مضارع) ۳۳۵

هاروت (اسم خاص) ۱۰۶۰

هال : آرامش و سکون : ۱۰۶۸

هامال : همتا ، هم‌شان : ۳۸

هامون : دشت : ۱۳۳۴، ۱۲۷۸، ۱۲۷۷، ۴۳۶

هجر : دوری از یار : ۱۳۵۷

هَجَر (اسم خاص) اسم ناحیه‌ای است : ۱۱۶۴

هجران : دوری

هجران : ۱۲۱۶

هجرائش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۱۱۱۰

هر : ۳۴۴ ، ۳۳۱ ، ۲۶۹ ، ۲۳۳ ، ۲۱۵ ، ۲۰۳ ، ۱۷۷ ، ۱۷۳ ، ۱۶۸ ، ۸۱ ، ۷۹ ، ۶۳ ، ۵۶ ، ۵۵ ، ۳۸

، ۵۵۱ ، ۵۴۳ ، ۵۲۲ ، ۵۱۰ ، ۴۹۶ ، ۴۷۱ ، ۴۶۷ ، ۴۶۳ ، ۴۶۲ ، ۴۳۹ ، ۴۲۲ ، ۴۰۷ ، ۳۹۴ ، ۳۷۰

، ۸۴۱ ، ۸۱۲ ، ۷۹۹ ، ۷۹۸ ، ۷۷۵ ، ۷۵۴ ، ۷۵۳ ، ۷۱۷ ، ۶۶۴ ، ۶۵۶ ، ۶۱۹ ، ۵۷۳ ، ۵۶۶ ، ۵۶۲

، ۱۱۳۷ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۱۴ ، ۹۸۹ ، ۹۶۹ ، ۹۲۹ ، ۹۲۷ ، ۹۱۷ ، ۸۵۹ ، ۸۵۳ ، ۸۴۳ ، ۸۴۲ ، ۸۴۱ ، ۸۴۱

، ۱۳۶۱ ، ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۵ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۰۳ ، ۱۱۳۷

۱۳۸۳ ، ۱۳۸۳

هراسان : ۱۰۱۲

هرآینه : ۱۰۸۹

هرچ (مخفف هرچه) (مکرر) ۱۰۹۸ ، ۱۰۱۴ ، ۹۲۷ ، ۴۰۷ ، ۳۳۱ ، ۱۶۸ ، ۵۶

هردو (مکرر) ۹۲۹ ، ۹۱۷ ، ۷۷۵ ، ۷۱۷ ، ۵۱۰ ، ۴۹۶ ، ۴۷۱ ، ۴۶۷ ، ۲۳۳ ، ۱۷۷ ، ۱۷۳

هرسه (مکرر) ۱۲۰۳ ، ۲۱۵

هرکجا (مکرر) ۱۳۸۳

هرکه (مکرر)

هرکه : ۳۴۴

هرک (← هرکه) ۹۶۹ ، ۷۹۸ ، ۶۶۴ ، ۶۱۹ ، ۵۵۱ ، ۸۱

هرکش (- + ش ضمیر پیوسته ، مفعولی) ۶۵۶

هرگز

هرگز : ۱۳۷۲ ، ۱۳۳۵ ، ۱۱۱۴ ، ۱۰۳۹ ، ۹۵۵ ، ۸۸۳ ، ۴۴۱ ، ۳۷۴ ، ۳۰۷ ، ۱۲۷

هرگزت (- + ت ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۳۳۰
هرمز (اسم خاص) ستاره مشتری : ۱۱۸۴
هریک (مکرر)

هریک : ۱۳۱۶،۱۱۳۷،۴۲۲
هریکی (- + یاء نکره) ۱۱۳۷
هزار (عدد)

هزار : ۱۱۸۰،۱۰۶۳،۷۸۶،۷۸۵،۴۸۸،۳۶۹،۲۷۲
هزاران (جمع) ۱۱۴۲،۵۳۰
هزارانش (- + ش ضمیر پیوسته ، بیواسطه) ۴۶۰
هزارانش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۵۰۸

هزاران هزار : ۵۴۲،۲۹۹،۲۵۱
هزاروچل (عدد) (مکرر) ۷۸۵
هزار و صد و شصت و سه (عدد) (مکرر) ۷۸۶
هزاک : نادانی که زود فریفته شود ، ابله
هزاکا (- + الف اطلاق) ۱۰۳۴

(۱) هَزَیْر : شیربیشه : ۱۲۸۱
(۲) هَزَیْر : پهلوان دلیر : ۱۳۵۹،۱۰۲۷
هَرَمَان : هرزمان ، هروقت : ۱۲۲۳،۵۴۸
هَؤَیْر : خوب ، نیکو ، پسندیده : ۱۱۶۶،۵۲۵،۵۱۰،۴۷۹،۱۶۸،۱۲۸،۹۲

هستی (اسم) ۱۲۷۲
هَش (مخفف هوش) وجدان : ۹۶۴،۲۸۵
(۱) هشتن : گذاشتن ، نهادن

نهشت (ماضی مطلق منفی) ۱۳۹
هلد (فعل مضارع) ۴۰۲
(۲) هشتن : ازدست نهادن

بهشت (ماضی مطلق) ۲۹۳
نهشت (ماضی مطلق منفی) ۸۱۱
هفت : به معنی هفت روز یا یک هفته : ۵۴۴

هفتصد (عدد) ۱۰۰۳،۷۸۴
هفت کشور : ۱۳۵۸

هفته : ۵۵۴،۵۴۸
هلا (از اصوات) ۱۰۰۵

(۱) هم (قید، حرف ربط): ۸۰۰،۷۱۲،۵۲۶،۲۸۵،۲۱۷،۲۱۶،۱۵۴،۱۵۴،۹۷،۲۳:

۱۲۶۳، ۱۲۶۳

هم - : ۹۹۲

همش (- + ش ضمیر پیوسته - مفعول بواسطه) ۱۲۴۷، ۱۲۴۷

(۲) هم (از مبهمات) به معنی همدیگر: ۷۴۳، ۷۳۸، ۵۴۳، ۵۱۵، ۲۱۵، ۱۷۴،

۱۳۲۶، ۱۳۱۲، ۷۹۰

همان: ۱۲۹۶، ۱۲۹۲، ۷۵۱، ۷۲۲، ۷۱۶، ۳۹۶، ۲۲۳، ۲۰۴:

همانا (قید تأکید) البته: ۹۱۲، ۴۹۹ (۱۱۹۰)

همانگاه (مکرر) ۷۵۱

هم آورد: همنبرد: ۱۲۸۲

همای (اسم خاص) ۱۰۰۵، ۷۹۴، ۶۲۴، ۶۱۹

همای: مقصود مرغ خوشبختی است: ۸۵۱

همایون: مبارک: ۱۳۵۳، ۱۲۳۹، ۶۳۱، ۳۰۶:

هم اکنون (مکرر) ۷۱۲

همبر: قرین، نظیر

همبرش (- + ش ضمیر پیوسته، اضافه) ۴۵۷

همتای: ۹۸۳، ۶۳۲، ۵۴۱، ۴۵۰

همچنان (قید) ۱۰۱۸، ۶۵۰، ۴۴۹

همچنان چون: ۱۱۶۶

همچنین (قید) ۴۵۹، ۴۵۴

همچو (قید) ۱۳۷۴، ۵۷۸، ۴۹۲، ۴۹۲، ۴۹۱، ۱۵۸

همچون (قید) ۱۳۶۰، ۱۲۰۳، ۵۴۱، ۵۰۹

همداستان: موافق: ۹۵۱، ۶۹۴، ۹۴:

همرنگ (صفت) ۱۲۳۰، ۱۱۰۵، ۴۸۴

همنبرد

همنبرد: ۱۲۷۹

همنبردان (جمع) ۴۷۲

همواره: ۱۲۳۴، ۱۱۸۸، ۱۰۸۷

همه (از مبهمات یا قید مقدار) ۱۰۸، ۱۰۱، ۸۷، ۸۳، ۷۶، ۶۰، ۵۹، ۴۱، ۳۵، ۳۵،

۲۵۱، ۲۵۱، ۲۴۲، ۲۲۰، ۱۹۰، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۷، ۱۶۷، ۱۵۰، ۱۴۸، ۱۱۴

، ۲۸۸، ۲۶۸، ۲۵۶، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۵، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۳، ۲۵۲

، ۶۳۲، ۶۰۶، ۵۹۵، ۵۹۳، ۵۹۱، ۵۵۷، ۵۴۶، ۴۶۱، ۴۲۳، ۳۹۲، ۳۸۸، ۳۴۷، ۳۱۰، ۲۹۸

۸۰۱ ، ۷۹۹ ، ۷۹۲ ، ۷۹۱ ، ۷۷۶ ، ۷۷۴ ، ۷۶۹ ، ۷۵۸ ، ۷۵۵ ، ۷۴۸ ، ۷۴۳ ، ۶۴۹ ، ۶۴۳ ، ۶۳۳
 ، ۹۰۰ ، ۸۹۰ ، ۸۷۸ ، ۸۷۰ ، ۸۴۵ ، ۸۴۴ ، ۸۳۷ ، ۸۳۲ ، ۸۲۹ ، ۸۲۷ ، ۸۰۹ ، ۸۰۸ ، ۸۰۳ ، ۸۰۲
 ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۰۳ ، ۹۸۶ ، ۹۶۱ ، ۹۵۸ ، ۹۳۹ ، ۹۳۶ ، ۹۳۵ ، ۹۳۵ ، ۹۳۲ ، ۹۲۰ ، ۹۰۰
 ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۸۶ (۱۱۷۵) ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۳۹ ، ۱۰۸۹ (۱۰۵۹) (۱۰۴۸) ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۰
 ۱۳۷۸ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۷۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۰۵ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۶۱

همه ساله (قید) ۶۲۶

همه کس (مکرر) ۸۴۴

همی (بدون فعل «بود») ۱۱۶۱

همیدون : همچنین : ۷۳۹ ، ۵۷۵

همیشه : ۱۲۱۴ ، ۱۰۹۳ ، ۳۳۲

همین : ۱۰۰۴

هند (اسم خاص) ۸۱۷

هندو

هندوان (جمع) ۱۲۶۱

هندوستان (اسم خاص) ۸۳۲ ، ۸۳۱

هندی (صفت) ۱۲۴۹ ، ۴۰۰

هنر : ۳۲۴

هنگام : زمان ، زمانه

هنگام : ۱۰۵۱ ، ۱۰۰۹ ، ۹۴۱ ، ۸۲۸ ، ۶۲۵ ، ۴۱۹

هنگامی (- + یاء نکره مخصصه) ۱۲۴۳

هنگامه : بجای هنگام : ۴۸۹

هنوز

هنوزت (- + ت ضمیر پیوسته ، بواسطه) ۸۲۸

هوا : ۱۲۲۵ ، ۱۱۹۸ ، ۴۷۸ ، ۳۴۱ ، ۳۳۹ ، ۳۳۷ ، ۳۳۶

هوازی : ناگاه ، ناگهان ، غفلةً : ۸۶۲

(۱) هوش : فهم و ادراک + نیز رجوع کنید به هش

هوش : ۶۷۳

- هوش - : ۴۱۵

(۲) هوش : به معنی مرگ

هوش (- + ت ضمیر پیوسته ، اضافه) ۲۲۶

هوش دیو (اسم خاص) ۲۸۳

هوشمند (صفت) ۱۲۹۴

هویدا

هویدا - : ۱۳۳۷

هویدا کردن

هویدا کند (فعل مضارع) ۱۳۳۷

هیبت

هیبت : ۱۱۷۴، ۱۰۷۷

هیبتش (- + ش ضمیر - اضافه) ۱۰۷۶

هیج : ۱۳۹، ۳۲۰، ۳۷۶، ۷۴۹، ۹۰۴، ۱۲۵۶، ۱۲۷۱، ۱۳۵۶

هیج کس (مکرر) ۷۴۹، ۳۷۶

هیزم

هیزمش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۸۰۸

(۱) هین (از اصوات) آگاه باش ، شتاب کن : ۱۲۰۲، ۷۱۲

(۲) هین : سیلاب : ۱۲۰۲

(۱) هیون : شتر بزرگ (اینجا به معنی بزرگ آمده است)

هیون : ۱۰۸۸

(۲) هیون : اسب

هیونی (- + یاء وحدت) ۵۹۹

ی

(۱) یا (حرف ربط) ۱۳۱۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۸، ۱۲۳۹، ۱۲۳۹، ۱۰۴۱، ۶۹۵

(۲) یا (علامت ندا) ۱۲۷۳، ۱۲۲۰

یاد

یاد : ۱۰۷۱

یاد- : ۱۳۰۵، ۵۰۶

یادی - (- + یاء وحدت) : ۱۰۷۰

یادکردن : بیاد آوردن

کردیاد (ماضی مطلق) ۵۰۶

یادکن (فعل امر) ۱۳۰۵

یاد... نکرد (فعل ماضی مطلق منفی) ۱۰۷۰

یادگار

یادگار : ۱۱۸۲

یادگاری (- + یاء وحدت) ۱۱۲۵

یار : دوست ، کمک کننده ، همتا ، همراه

یار : ۱۳۵۷، (۱۳۵۱)، (۱۲۱۵)، ۱۱۳۳، ۱۱۳۲، ۸۸۸، ۸۷۹، ۳۹۸، ۱۸۱، ۱۵۴

یاران (جمع) ۸۴۰

یارا : توانائی : ۱۰۲۶

یارستن (فعل کمکی)

نیارد (فعل مضارع منفی) ۸۸۰، ۷۴۹، ۳۸۳، ۳۸۰

نیارست (ماضی مطلق منفی) ۱۲۸۲، ۵۸۷

نیارستمش (- + شضمیریوسته ، اضافه) ۱۰۹

یارد (فعل مضارع) ۱۰۳۴، ۴۲۷، ۱۰۱

یاره : دستبند : ۲۵

یازیدن : دراز کردن

- نیازد (فعل مضارع) ۲۲۴

نیازیم (فعل مضارع) ۲۷

یازدا (فعل مضارع + الف اطلاق) ۵۷۳

یافتن

می یافت (ماضی استمراری) ۱۳۶۷

نیابم همی (فعل مضارع منفی) ۹۰۴

نیابی (فعل مضارع) ۱۶۹

یابم (فعل مضارع) ۵۸۰

یابی (فعل مضارع) ۷۹۸

یافت (ماضی مطلق) ۱۰۹۱

یافه : یا وه : ۸۱۱، ۱۱۶

یا قوت : ۱۲۳۰، ۱۱۳۷

یال : ۹۴۷

یا وه : بیهوده : ۱۰۲۳

بیغونژاد (مخفف آن بیغونژاد) : از نژاد پادشاه ترکستان : ۷۴۷

بیغوی : نوعی خط است منسوب به بیغو (مصحف آن پیغو) ، ترکی ، خلجی : ۱۳۴، ۱۸۶، ۲۵۲

یتیم : نادر ، صفت در : ۱۶۰

یخ : ۱۲۰۳

ید : دست : ۱۱۹۴

یزدان : خدا

یزدان : ۱۳۳۵، ۱۲۹۸، ۱۲۹۱، ۱۱۵۸، ۸۳۴، ۳۷۷

یزداننش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۳۹۸

یزدان پرست (صفت)

یزدان پرست : ۱۷

یزدان پرستان (جمع) ۱۵

یزدان پرستنده (صفت) ۲۵

یعقوب (اسم خاص) ۱۱۱۰

یک (عدد)

یک : ۷۴۰ ، ۶۶۹ ، ۵۲۳ ، ۴۷۳ ، ۴۶۳ ، ۴۵۷ ، ۴۴۸ ، ۴۲۲ ، ۴۰۸ ، ۴۰۲ ، ۳۵۷ ، ۲۷۶ ، ۳۹

۱۳۴۶ ، ۱۳۱۶ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۴ ، ۱۱۹۱ ، ۸۴۹ ، ۸۴۶

یکی (- + یاء نکره) شخصی : ۶۰۱ ، ۳۷۹ ، ۱۰۶

یکی (- + یاء نکره) ۱۲۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۲ ، ۱۲۰ ، ۱۱۷ ، ۱۱۲ ، ۷۸ ، ۷۱ ، ۶۶ ، ۳۲ ، ۲۹

، ۴۸۲ ، ۴۷۲ ، ۴۰۰ ، ۳۸۱ ، ۳۶۴ ، ۲۸۱ ، ۲۸۰ ، ۲۷۸ ، ۲۷۱ ، ۱۹۷ ، ۱۵۴ ، ۱۵۲ ، ۱۳۸ ، ۱۳۰

، ۶۳۵ ، ۵۶۱ ، ۵۵۸ ، ۵۳۸ ، ۵۳۰ ، ۵۰۵ ، ۵۰۴ ، ۵۰۰ ، ۴۹۸ ، ۴۹۵ ، ۴۹۲ ، ۴۹۰ ، ۴۸۶

، ۸۹۱ ، ۸۶۲ ، ۸۵۷ ، ۸۵۶ ، ۷۹۷ ، ۷۳۴ ، ۷۲۳ ، ۶۹۱ ، ۶۶۶ ، ۶۵۹ ، ۶۵۸ ، ۶۵۸ ، ۶۵۴ ، ۶۵۴

، ۱۰۴۱ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۱۳ ، ۹۷۱ ، ۹۵۲ ، ۹۵۰ ، ۹۴۹ ، ۹۴۱ ، ۹۲۹ ، ۹۲۴ ، ۹۰۴ ، ۹۰۱ ، ۸۹۲
، ۱۲۴۶ ، ۱۲۴۵ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۴۴ ، ۱۱۷۶ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۷ ، ۱۰۹۰

۱۳۰۱ ، ۱۲۴۹

یکچند (مکرر) ۳۹

یک چندگاه (مکرر)

یک چندگاهی (- + یاء نکره) ۸۴۹

یک چندگه (مخفف یک چندگاه) ۸۴۶

یکدگر (مخفف یکدیگر) ۱۳۲۷ ، ۳۹۲ ، ۳۹۱

یکدل (صفت) مشفق : ۷۴۱

یکسر: همگی، تماثاً : ۹۹۲ ، ۶۳۸ ، ۲۹۴

یکسره: همگی، تماثاً : ۹۴۸ ، ۸۰۱ ، ۱۴۹ ، ۹۸

یل: پهلوان

یل : ۸۲۵ ، ۸۲۴ ، ۵۸۶

یلان (جمع) ۴۷۲ ، ۳۸۸ ، ۳۸۷

یلش (- + ش ضمیر پیوسته ، اضافه) ۲۹۰

یمن (اسم خاص) ۱۱۹۱ ، ۸۳۲

یمانی (صفت نسبی ، منسوب به یمن) ۱۲۴۵

یونان (اسم خاص) نام مادر یونس : ۱۰۷

یونانی

یونانیان (جمع) ۱۰۷۱

یوسف (اسم خاص) ۱۱۱۰

یوم: روز

ایام (جمع) ۱۰۵۱

یونس (اسم خاص) ۱۰۷۰

بسامد واژه های اشعار قدیمی

۱۱۸	چو (حرف ربط)	۳۳۷	بودن	۶۶۰	و (حرف ربط
۱۱۳	همه	۳۰۸	آن		
				۵۲۶	به (حرف اضافه)
۲۱	یک	۲۴۰	بر (حرف اضافه)	۱۶	به -
۷۹	یکی	۴	بر -	۱	- به -
۳	یکی = شخصی	۲	- بر -	۶۸	بد = به
۱۰۳		۲۴۶		۶۱۱	
۱۰۱	۲۰ شدن	۱۴۳	۱۰ او (ضمیر)	۳۵۸	از (حرف اضافه)
۹۵	من	۹۶	و = او	۲۴۹	ز
۹۴	دیدن	۲۳۹		۱	- ز -
۹۰	دادن			۶۰۸	
۸۸	جهان	۲۰۷	کردن		
۷۵	پیش (جلو، مقابل)	۱۷۰	گفتن	۳۰۴	که (ربط یا موصول)
۷۱	سپاه	۱۲۶	تو (ضمیر)	۱۰۳	ک = که
۷۱	هر	۴۱	ت = تو (در ترا)	۴۰۷	
۶۷	ای	۱۶۷		۳۴۳	را
۱	ی = ای	۱۵۰	شاه		
۶۸		۱۴۴	آن مدن	۱۹	ش (ضمیر فا علی)
				۲۰۷	اضافه
۶۵	لشکر	۶۵	این	۶۵	مفعول بی واسطه
		۷۳	ین = این	۵۱	مفعول بی واسطه
۱۰	۳۰ اگر	۱۳۸		۳۴۲	

۳۶	خواندن	م(ضمیر پیوسته) اضافه ۳۳	۷	ار
۳۶	راه	مفعول بیواسطه ۵	۷	ر = اگر
۳۶	زیر (اسم خاص)	مفعول بیواسطه ۶	۳۹	گر
۳۴	بردن	۴۴	۶۳	
۳۴	چون (= مثل)		۵۹	در (حرف اضافه)
۳۴	مرا (ضمیر)	۵۰ نه (علامت نفی فعل) ۴۴	۵۷	ت (ضمیر پیوسته)
۳۳	نام	گُرد ۴۲	۵۷	سوی (حرف اضافه)
۳۲	پدر	پس (بعد) ۴۱	۵۴	دل
۳۲	تن		۵۴	سوار
۳۲	درفش	شان (ضمیر پیوسته)	۵۴	گشتن (شدن)
۳۲	روز	اضافه ۱۷	۵۳	مر (علامت تأکید مفعول)
۳۱	جای	مفعول بیواسطه ۱۷	۵۲	تا (حرف ربط)
۳۱	دست	مفعول بیواسطه ۷		
۳۰	آب	۴۱	۵۰	با (حرف اضافه)
۳۰	۸۰ خویش (ضمیر)		۱	با -
۳۰	گاه (تخت)	اوی ۳۶	۵۱	
۲۹	شُرک	وی ۴		
۲۹	تیغ	۴۰	۵۱	۴۰ داشتن
۲۹	خون			
۲۹	دانستن	زمین ۴۰	۲۸	کس
۲۹	نهادن (قراردادن)	چنان ۳۹	۲۳	کسی
۲۸	سان (قسم)	شهریار ۳۹	۵۱	
۲۸	گُو (پهلوان)	کار ۳۹		
۲۸	نامه	بستن ۳۸	۵۰	رفتن
۲۸	۹۰ نشستن	۶۰ شدن (= رفتن) ۳۸	۵۰	سر (= رأس)
۲۷	اندر	اسفندیار (اسم خاص)	۴۵	آوردن
۲۷	پیش (نزد...)	۳۷	۴۵	روی (چهره)
۲۶	چه؟	جان ۳۷	۴۴	چو (مثل)
۲۶	خود	دین ۳۷	۴۴	دو (عدد)
۲۶	کین	گشتن ۳۷	۴۴	گرفتن
۲۵	الف اطلاق	مرد ۳۷		

۱۸ تخت (سرسلطنت)	ماندن (باقی ماندن)	۲۵	افگندن
۱۸ گاه (= زمان)	۲۲		
۱۸ نبرده	۲۲ نامدار	۱۰	ایشان
۱۸ نگریستن	بایستن (فعل کمکی)	۱۵	یشان
۱۷ ارجاسپ	۲۱	۲۵	
بایستن (= لازم بودن)	۲۱ پیل		
۱۷	۲۱ خواستن	۲۵	چین (اسم خاص)
۱۷ تاختن	۲۱ نیزه	۲۵	۱۰۰ دشمن
۱۷ ۱۶۰ چه (حرف ربط)	۲۰ ۱۳۰ آزاده	۲۵	رزم
خدای (= پروردگار)	۲۰ پُر	۲۵	شیر (درنده)
۱۷	۲۰ جادو (ی)	۲۴	باره (= اسب)
۱۷ دشت	۲۰ چنین	۲۴	پیر
۱۷ دلیر	۲۰ شب	۲۴	خاک
۱۷ زیر	۲۰ فترخ	۲۴	خسرو
۱۷ سخن	۲۰ گزین	۲۴	شنیدن
۱۷ سر (بزرگ، رئیس)	۲۰ ماه (قمر)	۲۴	فرود
۱۷ فرمان	۲۰ نوشتن	۲۴	کشور
۱۷ گرد	۱۹ آراستن	۲۳	۱۱۰۰ پور
۱۶ آنجا	۱۹ ۱۴۰ اسپ	۲۳	شَه (مخفف شاه)
۱۶ ۱۷۰ خورشید	۱۹ پسر	۲۳	کجا (= که)
۱۶ فرمودن	۱۹ تا (حرف اضافه)	۲۳	کنون
۱۶ گرانمایه	۱۹ تیر	۲۳	ما (ضمیر)
۱۶ گرد	۱۹ رسیدن	۲۳	مه (بزرگ و بزرگتر)
	۱۹ * فرود آمدن	۲۲	اندرون
۱۴ ازبر (مکّر)	۱۹ کی (پادشاه)	۲۲	بد
۱ زیر (مکّر)	۱۹ گشتاسپ	۲۲	بسی
۱۵	۱۹ نیز	۲۲	تاج
	۱۸ آفرین خانه	۲۲	۱۲۰ زدن (ضرب)
۱۵ باز (= دوباره)	۱۸ ۱۵۰ آیین	۲۲	فرستادن
۱۵ بزرگ	۱۸ بر (= بالای)	۲۲	کوه
۱۵ بیدرفش (اسم خاص)	۱۸ برآمدن	۲۲	گیتی

۱۲ نمودن	۱۳ خرامیدن	۱۵ چشم
۱۱ ۲۳۰ آب (= با)	۱۳ دریغ (= افسوس)	۱۵ رزمگاه
۱۱ انداختن	۱۳ سر (= بالای، اول)	۱۵ زمان
۱۱ ایدون	سوختن (لازم و متعدی)	۱۵ سپه ۱۸۰
۱۱ باب	۱۳	۱۵ کشته
۱۱ بخت	۱۳ فرخنده	۱۵ میان (= وسط)
۱۱ بر (= پیش)	۱۳ کاخ	هم (قید و حرف ربط)
۱۱ بهشت	۱۳ ۲۱۰ کلاه	۱۵
۱۱ بی	۱۳ که؟	آذر (= آتش)
۱۱ پاک (= کاملاً)	۱۳ می	الفندا
۱۱ خردمند	۱۲ آوردن	ایران
۱۱ ۲۴۰ داد (= عدل)	۱۲ الفندبه	بزادر
۱۱ در (اسم)	۱۲ بُت	پذیرفتن
۱۱ دیده (= چشم)	بس (= بسیار، بسیاری)	تیز
۱۱ راز	۱۲	جاماسب (اسم خاص) ۱۹۰
۱۱ سالار	۱۲ بستور (اسم خاص)	۱۴
۱۱ سپردن (دادن)	۱۲ بند (= زنجیر)	۱۴ جز
۱۱ سرانجام	تباه	روزگار (= زمان، عهد)
۱۱ گذشتن	۱۰	۱۴
۱۱ گرز	تبه	۱۴ زر (= طلا)
۱۱ گزیده	۱۲	۱۴ زین
۱۱ ۲۵۰ موبد	۱۲ جنگ ۲۲۰	گشتن (= گردش کردن)
۱۱ نیکو	۱۲ درست	۱۴
۱۱ ولیکن	۱۲ زی	میان (= کمر)
۱۱ هردو (مکّرر)	۱۲ سپهدار	نامور
۱۱ هرگز	۱۲ سرو	آتش
۱۱ هزار	۱۲ سو (= طرف)	ابر
۱۱ یار	۱۲ سیاه	۲۰۰ پای
۱۰ آواز	۱۲ کوس	ترسیدن
۱۰ اندر آمدن	۱۲ مانستن	چرخ
۱۰ ایرانی		چون (حرف ربط)

۸	خسروی	۹	خوب ۲۹۰	۱۰	باد
۸	خشم	۹	خوردن	۱۰	۲۶۰ بانگ
۸	خیره	۹	درخت	۱۰	برنشتن
۸	درگاه	۹	دگر (ثانیاً)	۱۰	به (= خوبتر)
۸	کی (چه وقت؟)	۹	راندن	۱۰	پدید
۸	گرامی (اسم خاص)	۹	ره	۱۰	پشت (= پشت سر)
۸	گریستن	۹	زند	۱۰	تیره
۸	مگر (بجز)	۹	سپهد	۱۰	جوشن
۸	وی (ضمیر)	۹	شاهزاده	۱۰	جها نجوی
۸	هرکه (مکّر)	۹	شمشیر	۱۰	چنانچون
۸	همان ۳۳۰	۹	فگندن ۳۰۰	۱۰	چیز
۸	هیچ	۹	گرگ	۱۰	۲۷۰ خرد
۷	آهرمن	۹	گنج	۱۰	دگر (میهم)
۷	اسپهد	۹	گه (مخفف گاه)	۱۰	راست (درست)
۷	استوار	۹	نبرد	۱۰	رُخ
۷	اندرآوردن	۹	نی (= نه)	۱۰	رنج
۷	ایچ	۹	هم (از مبهمات)	۱۰	زار
۷	باز آوردن	۸	آفتاب	۱۰	سربسر
۷	باز	۸	ایزد	۱۰	فر
۷	برخاستن	۸	ایستادن	۱۰	فرزند
۷	برشدن ۳۴۰	۸	برافگندن ۳۱۰	۱۰	کدام
۷	برگزیدن	۸	بیش	۱۰	کشیدن ۲۸۰
۷	بیرون	۸	پذیره	۱۰	یارستن
۷	پاسخ	۸	پس (= دنبال)	۹	بالا (قد و قامت)
۷	پیاده	۸	پُس (= پسر)	۹	برآوردن
۷	پیچیدن	۸	پوشیدن	۹	بلخ
۷	پیکر	۸	تافتن	۹	بیابان
۷	توانستن	۸	جامه	۹	پند
۷	جُستن	۸	جهان دیده	۹	جهاندار
۷	چراغ	۸	چرا؟	۹	خسته
۷	چگونه ۳۵۰	۸	خداوند (صاحب و سرور)	۹	خوار

چند	۷	۳۸۰ آسمان	۶	۴۱۰ دست (= طرف)	۶
خداوند (= پروردگار)	۷	آگاه	۶	دور	۶
	۷	آگاهی	۶	زخم (= ضربت)	۶
خویشتن	۷	آوردگاه	۶	زدن (نواختن)	۶
دریا	۷	آهن	۶	زرد	۶
دستور (وزیر)	۷	آهنین	۶	زرد هشت	۶
روشن (صفت)	۷	آهو	۶	زشت	۶
زرّین	۷	آبر (= بر)	۶	زنده	۶
سه (عدد)	۷	ایوان	۶	سان	۶
شادی	۷	باریدن	۶	ستاره	۶
۳۶۰ عدو	۷	۳۹۰ بازگشتن	۶	۴۲۰ سترگ	۶
فرستاده	۷	بدی	۶	سزاوار	۶
کارزار	۷	بر (= میوه، نتیجه)	۶	سمند	۶
کجا؟	۷	بر (= سینه، بدن)	۶	سیه	۶
کیا نزاده	۷	برکشیدن	۶	شاد	۶
کینه	۷	برکندن	۶	فرّه	۶
گشادن	۷	برنهادن	۶	گشتی	۶
گشتا سپ شاه (خاص)	۷	برون	۶	کشمیر (اسم خاص)	۶
مگر (= شاید)	۷	بلند	۶	کف	۶
نخست	۷	* بهی	۶	کمان	۶
۲۷۰ نزد	۷	۴۰۰ بهی	۶	۴۳۰ کیانی	۶
نزدیک	۷	پاییدن	۶	گل	۶
نگهبان	۷	پهلوان	۶	گنبد	۶
نهان	۷	پیروز	۶	گوش	۶
هرج (مکّرر)	۷	تگین	۶	لهراسپ	۶
هزیر	۷	جدا	۶	ناپدید	۶
هنگام	۷	چون (استفهامی و	۶	نرّه شیر	۶
هوا	۷	تعجبی)	۶	همچو	۶
یا (حرف ربط)	۷	خواسته (= مال)	۶	یافتن	۶
یزدان	۷	دانش	۶	آراسته	۵
یل (= پهلوان)	۷	۴۱۰ درد	۶	۴۴۰ آغاز	۵

۵	۵۰۰ کوهسار	۵	چنگ (دست)	۵	آموختن
۵	کیش	۵	چنو (مکر، مخفف چون او)	۵	آنگاه (مکثر)
۵	گردان	۵	خانه	۵	اردشیر (اسم خاص)
۵	گردن	۵	خجسته	۵	اُستا (مخفف اوستا)
۵	گُرم (اسم خاص)	۵	خفتن	۵	اُستادن (مخفف ایستادن)
۵	گفتار	۵	خوبی	۵	افتادن
۵	گمان	۵	دانا	۵	اکنون
۵	لب	۵	دختر	۵	اندرخور
۵	مدیح	۵	در (= دربار)	۵	ایران زمین
۵	مردن	۵	دندان	۵	بازداشتن
۵	مرگ ۵۱۰	۵	دوست ۴۸۰	۵	۴۵۰ برافروختن
۵	مست	۵	دیدار	۵	بریدن
۵	مشک	۵	دیگر (مبهم)	۵	بُن
۵	مَلِک (= پادشاه)	۵	دیو (= هیولا، شخص	۵	بنده
۵	نامبردار	۵	بدکار	۵	بنفش
۵	نگاه	۵	رای	۵	بهر
۵	نیزه‌گذار	۵	رخسار	۵	بهره
۵	نیکو	۵	رهی	۵	بِهزاد (اسم اسب)
۵	وگر (مکثر)	۵	ریختن	۵	بِهمن (اسم خاص)
۴	آفرین	۵	ساختن	۵	پاک (= ظاهر)
۴	آگه (مخفف آگاه)	۵	سرکش	۵	۴۶۰ پرسیدن
۴	آل ۵۲۰	۵	شعر ۴۹۰	۵	پرنده
۴	اختر (= ستاره)	۵	شکستن	۵	پلید
		۵	شگفت	۵	پنداشتن
۱	ازبهر	۵	شما	۵	پنهان
۳	زبهر	۵	صَف	۵	پهلوی (= پهلوانی)
۴		۵	عنبر	۵	تاریک
		۵	فردا	۵	جا
۳	ازدر	۵	فرسته	۵	جنبیدن
۱	زدر	۵	فروزنده	۵	جوان
۴		۵	فریدون (اسم خاص)	۵	۴۷۰ چندان

۴	ژیان	۴	تلخ	۴	افروختن
۴	سبز	۴	تند	۴	افسر
۴	ستون	۴	جهان آفرین	۴	امیر
۴	سراسر	۴	جیحون (اسم خاص)	۴	اندرگذشتن
۴	سرد	۴	چاره	۴	بار (= دفعه)
۴	سرفراز	۴	چشمه ۵۶۰	۴	باز (= رشکاری)
۴	سلیح ۵۹۰	۴	چهار (عدد)	۴	باغ ۵۳۰
۴	شادمان	۴	چینی	۴	با فرین
۴	شاهی	۴	حور	۴	بالا (= بلندی)
۴	صبر	۴	خاستن	۴	بپای
۴	عُمر	۴	خَلْج (اسم خاص)	۴	بخشیدن
۴	فراوان	۴	خواب	۴	برانگیختن
۴	فروزان	۴	خوش	۴	برداشتن
۴	فروغ	۴	دادگر	۴	برز
۴	فلک	۴	در (= درّه)	۴	برگشتن
۴	قبا	۴	درافتادن ۵۷۰	۴	بزم
۴	کمر ۶۰۰	۴	دُزَم	۴	بسیچیدن ۵۴۰
۴	کمند	۴	دستبرد	۴	بلا
۴	گران	۴	دیبا	۴	بور (= اسب)
۴	گرداندن	۴	دینار	۴	بهرام (ستاره)
۴	گردون (= آسمان)	۴	دین بهی (مکّر)	۴	بهشتی
۴	گزیت	۴	رادمرد	۴	بی شمار
۴	گزیدن	۴	رنگ	۴	بیم
۴	گل	۴	روزگار (= زمانه)	۴	پادشاهی (= سلطنت)
۴	گُهر (مخفف گوهر)	۴	روی (حرف اضافه)	۴	پگاه
۴	لُهر اسپ شاه (خاص)	۴	زلف	۴	پیکار
۴	مادر ۶۱۰	۴	زود ۵۸۰	۴	پیمان ۵۵۰
۴	ماه (سی روز)	۴	زهر آبدار	۴	بیمودن
۴	مرزداران	۴	زینهار	۴	تا بنده
۴	مُلک (پادشاهی)	۴	زرف	۴	تازه
۴	مَه (مخفف ماه)	۴		۴	تان (ضمیر)

۳	پیغمبری	۳	اندر افتادن	۴	میر (مخفف امیر)
۳	پیلوار	۳	اندر افتادن	۴	میغ
۳	۶۷۰ تابوت	۳	اندر نهادن	۴	ناله
۳	تخمه (= نژاد)	۳	اندوه	۴	نام خواست (اسم خاص)
۳	تنگ (صفت)	۳	آیا	۴	
۳	توانایی			۴	نبرده سوار
۳	تهی	۲	اینجا	۴	۶۲۰ نزدیکی
۳	تیغ زن	۱	ینجا	۴	نعره
۳	جاه	۳		۴	نگار (= نقش)
۳	جستن	۳	بار (میوه)	۴	نگار (= معشوقه)
۳	جگر		بارۀ (= دیوار قلعه)	۴	نگهدار
۳	جنگی	۳		۴	نیک
۳	۶۸۰ جوی	۳	باز (به، به پیش)	۴	ور (= واگر) (مکثر)
۳	جهانگیر	۳	۶۵۰ باز آمدن	۴	ویژه
۳	چندین	۳	بدخواه	۴	هامون
۳	حیدر (اسم خاص)	۳	بر بستن	۴	هریک (مکثر)
۳	خاقان	۳	برگرفتن	۴	همای (اسم خاص)
۳	خرّم	۳	برگشادن	۴	همایون
۳	خروشیدن	۳	بُرنده	۴	۶۳۰ همتای
۳	خستن	۳	بَس (= فقط)	۴	همچون
۳	خوب رنگ	۳	بُنه (= توشه)	۴	یاد
۳	دار	۳	بیخ	۴	یکسره
۳	۶۹۰ دایم	۳	بیمار	۳	آرزوی
۳	دُرّ	۳	۶۶۰ بی مُر	۳	آزمودن
۳	درنده	۳	پاسبان	۳	آشکارا
۳	درنگ	۳	پایه		آویختن (مشغول جنگ
۳	دلبر	۳	پراکنده	۳	شدن)
۳	دوختن	۳	پرده		آهسته (خونسرد، آرام)
۳	دود	۳	پسندیدن	۳	
۳	دیر	۳	پشت (= روی)	۳	اش (ضمیر پیوسته)
۳	دیو (= شیطان)	۳	پیدا	۳	۶۴۰ امروز

۳	۷۶۰ کاویان	۳	۷۳۰ شاه لهراسپ (خاص)	۳	راستگوی
۳	کندن	۳	شایستن	۳	۷۰۰ رامش
۳	کَهْ (= کوچکتر)	۳	شستن	۳	رخشنده
۳	کَهْرَم (اسم خاص)	۳	شصت	۳	روان (= جان)
۳	گذاشتن (عبور دادن)	۳	شمار	۳	روم (اسم خاص)
۳		۳	شمردن	۳	روی (= جهت)
۳	گذاشتن (= باقی)	۳	شمشیرزن	۳	روی (ظاهر، صلاح)
۳	گذاشتن	۳	شمع	۳	زاری (نالہ)
۳	گذاشتن (= طی کردن)	۳	شولک	۳	زال (اسم خاص)
۳	گذشته	۳	شهر (= مملکت)	۳	زالول (اسم خاص)
۳	گُردکش	۳	۷۴۰ شهر (به معنی امروزی)	۳	زشتی
۳	گرم	۳		۳	۷۱۰ زمانه
۳	گریختن ۷۷۰	۳	شهنشاه	۳	زن
۳	گریز	۳	شیرین	۳	زندان
۳	گُریغ (= گریز)	۳	صحرا	۳	زیستن
۳	گزند	۳	صد هزار	۳	زینت
۳	گسستن	۳	صنم	۳	زوبین
۳	گشتن (= برگشتن)	۳	طبع	۳	سام
۳	گشن	۳	عاشقی	۳	سپر
۳	گُوا	۳	عشق	۳	سپَرْدَن (طی کردن)
۳	گُور	۳	عطا	۳	سپید
۳	گونه	۳	۷۵۰ عَقاب	۳	۷۲۰ سَئِرْدَن
۳	۷۸۰ گوهر	۳	عُود	۳	سرخ
۳	لباس	۳	فتادن	۳	سرور
۳	لشکرگه	۳	فراز آمدن	۳	سست
۳	لُون	۳	فرجام	۳	سنگ
۳	ماندن (= باقی)	۳	فریبنده	۳	سود
۳	گذاشتن	۳	قد	۳	سیحون (اسم خاص)
۳	مردی (= مردانگی)	۳	کاستن	۳	سیم
۳	مرز	۳	کام	۳	شاخ (= شاخه)
۳	مُرکَب	۳	کان (معدن)	۳	شاه گشتاسپ (خاص)

۲	باز (ضد بسته)	۳	یکدگر	۳	مملکت
۲	باز بردن	۳	یکسر	۳	موج
۲	باز خواندن	۲	آختن	۳	۷۹۰ میانہ
۲	۸۵۰ باز خوردن	۲	۸۲۰ آذر (ماه ۰۰۰)	۳	مینو
۲	باسهم	۲	آرزوی	۳	نالیدن
۲	با می (لقب بلخ)	۲	آزار	۳	نامجو (ی)
۲	بتر	۲	آسودن	۳	ناہید
۲	بتگر	۲	آہنگ	۳	نای (= نی)
۲	بجز (مکرر)	۲	آہنگر	۳	نفرین
۲	بخش	۲	آیفت	۳	نقش
۲	بخشودن	۲	اسب دار	۳	نگاشتن
۲	بدسگال	۲	اُستاز	۳	نگہ (مخفف نگاہ)
۲	بدکیش	۲	اسفندیاری	۳	۸۰۰ نوک
۲	۸۶۰ برآراستن	۲	۸۳۰ افشاندن	۳	نہنگ
۲	برآشتن	۲	گرچہ (مخفف اگرچہ)	۳	نیایش
۲	برجیس	۲		۳	نیزہ بدست
۲	بردردن	۲	امید	۳	نیزہ دار
۲	برگذشتن	۲	انباریدن	۳	نیکخواہ
۲	برگزیدہ	۲	انجمن	۳	وگرہ (مکرّر)
۲	برگستوان	۲	اندرگرفتن	۳	ویا (مکرّر)
۲	بری	۲	اندرنوشتہ	۳	ویران
۲	برین	۲	انگیختن	۳	ہزاران ہزار
۲	بزرگی	۲	اُرمزد (اسم خاص)	۳	ہمانا
۲	۸۷۰ بس (= کافی)	۲	اُورنگ	۳	ہمچنان
۲	بسیار	۲	۸۴۰ اوفتادن	۳	۸۱۰ ہمدستان
۲	بسیار شاخ	۲	ایتاش (اسم خاص)	۳	ہموارہ
۲	بناء	۲	ایچ کس	۳	ہمیشہ
۲	بُنہ (= بن)	۲	ایدر	۳	ہیبت
۲	بودنی	۲	اینٹ	۳	ہین
۲	بوستان	۲	باد (= آہ)	۳	یازیدن
۲	بوسعد (اسم خاص)	۲	بار (= اجازہ)	۳	یَبغوی

۲	چندی	۲	پیرگشته	۲	بوسیدن
۲	چوب	۲	پیروزگر	۲	بُون (= بُن)
۲	چهل	۲	پیروزی	۲	بهار ۸۸۰
۲	چی ۹۴۰	۲	پیغمبر	۲	بیداد
۲	چیره دست	۲	پیکان	۲	بیراه
۲	حلقه	۲	پیمبر	۲	بیره (= کج)
۲	حمله	۲	تا (= عدد)	۲	بیشه
۲	خام	۲	تابان	۲	بیگانه
۲	خدا	۲	تاریکی	۱	بیگناه
۲	خروش	۲	تازان	۱	بیگنه
۲	خشاش (اسم خاص)	۲	تدبیر	۲	
۲	خشک	۲	تر	۲	پا
۲	خط	۲	تَشْتَر	۲	پادشاه
۲	خمار ۹۵۰	۲	تَنْبَل	۲	پاشیدن
۲	خندیدن	۲	توران (اسم خاص)	۲	پاک (= خالص) ۸۹۰
۲	خُک	۲	توران زمین	۲	پاک تن
۲	خنگ	۲	تَهَم	۲	پذیرفتن
۲	خواهش	۲	تَهْمَن	۲	پراگندن
۲	خویش (= ضد بیگانه)	۲	تیر (= عطار د)	۲	پرستنده
۲	خویشکام	۲	تیزرو	۲	پُرسْتیز
۲	خیال	۲	جادونژاد	۲	پروردن
۲	خیمه	۲	جای جای	۲	پزشک
۲	داد (= داده)	۲	جایگاه	۲	پست (= هموار)
۲	دارا ۹۶۰ (خاص)	۲	جمشید (اسم خاص)	۲	پست (= ضد بالا)
۲	دام	۲	جمشیدی	۲	پسند ۹۰۰
۲	داور	۲	جمله (= همه)	۲	پشت (= عقب)
۲	دراز	۲	جود	۲	پلنگ
۲	درشتی	۲	جور	۲	پولاد
۲	دَرع	۲	جهان	۲	پهلو (= پهلوان)
۲	دَرَفشان	۲	چرمه	۲	پهنا
۲	درم	۲	چگل	۲	

۲	میدان	۲	۱۰۹۰ گرگسار	۲	فری
۲	میش	۲	گرگسار (اسم خاص)	۲	۱۰۶۰ فریاد
۲	ناباکدار	۲	گردیدن	۲	فریش
۲	ناز	۲	گُسی (مخفف گسیل)	۲	فریفتن
۲	نام آور	۲	گشاده	۲	فزایستن
۲	ناوک	۲	گشتاسپی	۲	فزون
۲	نبردی	۲	گشتن (باهم جنگ کردن)	۲	فسردن
۲	نبشتن	۲	گلبرگ	۲	فسوس
۲	نبی	۲	گناه	۲	قرار
۲	۱۱۳۰ نخستین	۲	گوشه	۲	قیصر
۲	نرگس	۲	گوینده	۲	کافر
۲	نرمی	۲	۱۱۰۰ لشکرشکن	۲	۱۰۷۰ کبود
۲	نژند	۲	لیکن	۲	کردار (= عمل)
۲	نشاندن	۲	مان (ضمیر)	۲	کردار (= مثل)
۲	نکوخواه	۲	مانند	۲	کرده کار
۲	نکورنگ	۲	ماننده	۲	کشتن
۲	نگردیدن	۲	مثال (= شبیه)	۲	کم
۲	نگون	۲	مذهب	۲	کودک
۲	نو	۲	مردم (= انسان)	۲	کوشیدن
۲	۱۱۴۰ نور	۲	مرکو	۲	کوفتن
۲	نوش	۲	۱۱۱۰ مرغ	۲	کوکب
۲	نوشته	۲	مژگان	۲	۱۰۸۰ کُهِ (مخفف کوه)
۲	نهفتن	۲	مظفر (اسم خاص)	۲	کهسار (مخفف کوهسار)
۲	نهیب	۲	معنی	۲	کی؟ (= چه کسی؟)
۲	نیاز	۲	مگر	۲	کیوان
۲	نیرو	۲	مُنکر	۲	کیبی
۲	نیک (= کاملاً)	۲	موشا (اسم خاص)	۲	گاشتن
۲	نیل	۲	مهر (= خورشید)	۲	گاوسار
۲	نیمروز (اسم خاص)	۲	مهرگان (اسم خاص)	۲	گذاره
۲	۱۱۵۰ نیمه	۲	مهمان	۲	گراییدن
۲	وشی	۲	۱۱۲۰ مہی	۲	گردنکش

۲	درون	۲	رویین	۲	۱۰۳۰ شاهزاد
۲	دریدن	۲	۱۰۰۰ رهنمون	۲	شاهنش
۲	۹۷۰ دِز	۲	ریش (= زخم)	۲	شتاب
۲	دُزآگاه	۲	ریش (= محاسن)	۲	شکار (= شکارکردن)
۲	دست کرده به گش	۲	زادن	۲	
۲	دعوی	۲	زاره	۲	شکردن
۲	دقیقی	۲	زبان	۲	شکفته
۲	دلکش	۲	زُحل	۲	شگفتی
۲	دَمان	۲	زردشت (اسم خاص)	۲	شَمَر
۲	دمیدن	۲	زَرّینه	۲	شنیده
۲	دوزخ	۲	زنجیر	۲	شور
۲	دوش (= دیشب)	۲	۱۰۱۰ زندگانی	۲	۱۰۴۰ شهد
۲	۹۸۰ دهر	۲	زنگاری	۲	شیدسپ (اسم خاص)
۲	دیده بان	۲	زور	۲	
۲	دیزه	۲	زهر	۲	شیردل
۲	دین آوری	۲	زهرآب داده	۲	صافی
۲	دیوانه	۲	سایه	۲	صد
۲	ذره	۲	سپاس	۲	صنوبر
۲	راست (مُتَدروغ)	۲	سپیده	۲	صورت
۲	راستکاری	۲	ستمگر	۲	طعم
۲	ربودن	۲	ستور	۲	عارض
۲	رخت	۲	۱۰۲۰ ستوه	۲	عزیز
۲	۹۹۰ رخساره	۲	سختی	۲	۱۰۵۰ عِلْم
۲	رَد	۲	سرای	۲	غَرّنده
۲	رُستم (اسم خاص)	۲	سزا	۲	غَلّ
۲	رستن	۲	سگالش	۲	غلام
۲	رنگین	۲	سنان	۲	فتنه (= آشوب)
۲	روان (= جاری)	۲	سِیم	۲	فرخ نژاد
۲	روزی	۲	سینه	۲	فرش آورد (اسم خاص)
۲	روشنی	۲	سیه رنگ	۲	فرمانبری
۲	رومی	۲	سی هزار	۲	فروباریدن

۱	آفریده	۱	آتشدان	۲	وهم
۱	آگنده خو	۱	آتشی	۲	ویدا
۱	آل اردشیر	۱	آتشین	۲	هجران
۱	آل بوسفیان	۱	آخر	۲	هرسه (مکّرر)
۱	آل دارا	۱	آذرپرست	۲	هزبر (پهلوان دلیر)
۱	آل سامان	۱	آرام (= آرامش)	۲	هزمان
۱	آلودگی	۱	آرشی	۲	هش (مخفف هوش)
۱	آلودن	۱	آری	۲	هشتن (= گذاشتن)
۱	آمودن ۱۲۲۰	۱	آزاد (صفت سرو)	۲	هشتن (= از دست دادن)
۱	آمیزه مو	۱	آزاد (= آزاده)	۲	۱۱۶۰ هفتصد
۱	آن (ضمیر ملکی)	۱	آزاد (= رها)	۲	هفته
۱	آنچ (مکّرر)	۱	آزاده خوی	۲	همچنین
۱	آنچنان (مکّرر)	۱	آزاده وار	۲	همنبرد
۱	آنک	۱	آزر (اسم خاص)	۲	همیدون
۱	آورد (= جنگ)	۱	آزردن	۲	هندوستان (خاص)
۱	آوردگه	۱	آزری	۲	هندی
۱	آویختن (= دست زدن و پیوستن)	۱	آزموده	۲	هوش (فهم و ادراک)
۱	آهنگ دار	۱	آزموده نبرد	۲	هیچ کس (مکّرر)
۱	آهینه	۱	آژیر	۲	یا (علامت ندا)
۱	آهو (عیب)	۱	آسا ۱۲۰۰	۲	یا دگار
۱	آهون ۱۲۳۰	۱	آستانه	۲	۱۱۲۰ یافه
۱	الف (در کلمه بسا)	۱	آسمان بر شده	۲	یا قوت
۱	ابرنجک	۱	آسمانی	۲	یزدان پرست
۱	ابرو	۱	آسوده	۲	یمن (اسم خاص)
۱	ابلهی	۱	آسیا	۱	آب (= آبرو)
۱	ابلیس	۱	آشتی	۱	آباد
۱	ابوسعبد (اسم خاص)	۱	آشفته	۱	آب داده
۱	آبی (= بی)	۱	آشکار	۱	آبدار
۱	اثر	۱	آشیفتن	۱	آبروی
۱	احمر	۱	آغالش ۱۲۱۰	۱	آبگینه
		۱	آفریدن	۱	۱۱۸۰ آتش پرست

۱	اوج	۱	افراسیابی	۱	۱۲۴۰ اختر (= درفش)
۱	اول	۱	افرنک	۱	اخضر
۱	ایارده	۱	افزودن	۱	اخر
۱	ایران سپاه	۱	افسانه	۱	ارچ
۱	ایرج (اسم خاص)	۱	افگندنی	۱	اردیبهشت
۱	۱۳۰۰ ایرجی زاده	۱	افکنده	۱	۱۲۷۰ اردیبهشتی
۱	ایزدپرست	۱	اقبال	۱	ارغنده
۱	ایزدی	۱	الماس	۱	ازار
۱	ای شگفت (مکرر)	۱	ام (ضمیر)		
۱		۱	امام	-	ازبن
۱	ای شگفتی (مکرر)	۱	امت	۱	زبن
۱		۱	امر	۱	
۱	ایمان	۱	انار	۱	ازیس (مکّر)
۱	اینک (= ایناست)	۱	اند	۱	ازبی (مکّر)
۱		۱	اندازه	۱	ازنا گهان (مکّر)
۱	بابلیان	۱	اندام	۱	۱۲۸۰ ازهر (اسم خاص)
۱	بادسرد (مکرر)	۱	اندربریدن	۱	۱۲۵۰ اژدها
۱	بار (= کدورت)	۱	اندرخوردن	۱	اژدها کیش
۱	باران	۱	اندرزمان	۱	اژهراک
۱	باروی	۱	اندرشدن	۱	اسپردن
۱	باره (= دفعه)	۱	اندرشکستن	۱	اسپرغم
۱	۱۳۱۰ باره انگیز	۱	اندک	۱	اسپیدی
۱	باریک	۱	اندمان (اسم خاص)	۱	استام
۱	بازار	۱	اندیدمان (اسم خاص)	۱	استبر
۱	بازآوریدن	۱		۱	استخوان
۱	بازجستن	۱	اندیشه	۱	اسکندر (اسم خاص)
۱	بازخسیدن	۱	اندیشیدن	۱	۱۲۶۰ اشقر
۱	بازخواستن	۱	انگفت	۱	اصفر
۱	بازدادن	۱	انگشت	۱	اصل
۱	بازشدن	۱	انگیزاندن	۱	افدستا
۱	بازفرستادن	۱	انهزام	۱	افراسیاب (خاص)

۱	برهنه	۱	برج	۱	۱۳۲۰ بازو
۱	برهون	۱	برجستن	۱	بازیافتن
۱	بریده	۱	برچیدن	۱	باستان
۱	پزار	۱	برخ	۱	باسیم‌وزر
۱	بُستان	۱	برخواندن	۱	باقی
۱	بسته	۱	برخوردن	۱	باک
۱	بَسَد	۱	برخیره‌خیر	۱	بامداد
۱	بسیاربر	۱	بردواندن	۱	بامس
۱	بطن ۱۳۹۰	۱	برزوشن	۱	ببار
۱	بفرمان	۱	برزدن ۱۳۶۰	۱	ببر
۱	بگریخته	۱	برزیگر	۱	بهر ۱۳۳۰
۱	بلندی	۱	برسوی	۱	بتاب
۱	بُست	۱	برشکستن	۱	بت‌پرست
۱	بند (بندگشتی	۱	برشکفتن	۱	بچه
۱	زردشتیان)	۱	برفروختن	۱	بخرد
۱	بنده‌نواز	۱	برفشاندن	۱	بخشاییدن
۱	بنده‌وار	۱	برفگندن	۱	بخشنده
۱	بنزدیک (مکّرر)	۱	برق	۱	بدآهو
۱	بنفشه	۱	برقرار	۱	بدخو
۱	بنگاه	۱	برکردن ۱۳۷۰	۱	بدرود
۱	بنمودنی ۱۴۰۰	۱	برکشیده	۱	بدسگالش ۱۳۴۰
۱	بنیز (= همچنین)	۱	برگ	۱	بدکن
۱		۱	برگزین	۱	بدگمان
۱	بود (= بوده)	۱	برگستن	۱	بَر (= حفظ)
۱	بوسفیان (اسم خاص)	۱	برمایون	۱	برابر
۱	بوسه	۱	برنا	۱	برای
۱	بونصر (اسم خاص)	۱	برنبشته	۱	بَرّای (ی)
۱	بوی	۱	برنشاندن	۱	برافتادن
۱	بویه	۱	برنهاده‌کلاه	۱	برافراختن
۱	بها (قیمت)	۱	برنوردیدن ۱۳۸۰	۱	برافراشتن
۱	به‌جای (درحق)	۱	بره (= حمل)	۱	برتافتن ۱۳۵۰

۱	پرنیانی	۱	پاره پاره	۱	۱۴۱۰ به کردار
۱	پروا	۱	پاسوخ	۱	بیا راسته
۱	پرورش داده	۱	پاک دین	۱	بی پدرگشته
۱	پروریدن	۱	پاک دین (= دین پاک)	۱	بی پر خاش
۱	پروریده بناز	۱		۱	بی پسرگشته
۱	پروین	۱	پاک رای	۱	بی توش
۱	پری	۱	پاک زاد	۱	بیچا ده رنگ
۱	پری چهر	۱	پاکی	۱	بیجاره
۱	پریدن	۱	پاکیزه	۱	بیچاره وار
۱	پَزْد ۱۴۸۰	۱	پالاپال	۱	بیخبر
۱	پژوهنده	۱	پاوند ۱۴۵۰	۱	بیختن ۱۴۲۰
۱	پژوهنده راز	۱	پایان	۱	بیدار
۱	پست (= خوار)	۱	پایدار	۱	بیر
۱	پسندیده	۱	پتک	۱	بی زمانه
۱	پشت (= تکیه)	۱	پدر داده	۱	بیستون (اسم خاص)
۱	پشت (= پشتیبان)	۱	پَر آشوب	۱	بی شک
۱		۱	پُراگنده کین	۱	بیضه
۱	پشتی	۱	پَرّان	۱	بیکران
۱	پلاس	۱	پَر خاش	۱	بی گزند
۱	پلوک	۱	پُرخشم	۱	بی گمان
۱	پناه ۱۴۹۰	۱	پرخون ۱۴۶۰	۱	بی مره ۱۴۳۰
۱	پنج	۱	پرده (مقام موسیقی)	۱	بی هنر
۱	پنجه هزار	۱	پُرژنگ	۱	بی هوش
۱	پنداشت	۱	پرستار فش	۱	بی هوش و توش
۱	پندنامه	۱	پرستیدن	۱	بینائی
۱	بود	۱	پرستش	۱	بی نبات
۱	پوده	۱	پرستشکده	۱	بی نیاز
۱	پورزال	۱	پُرکرده	۱	بی یار
۱	پوشیدنی	۱	پَرگر	۱	پاداش
۱	پهلوان پور	۱	پَرگهر	۱	پادافراه
۱	پهلوان زاده ۱۵۰۰	۱	پَرندآور ۱۴۷۰	۱	پادشاهی (مملکت) ۱۴۴۰

۱	تُنْک	۱	تاراج	۱	پهلوانی
۱	تُنْک (راسب) ۱۵۶۰	۱	تارک	۱	پهنانه
۱	تنگی	۱	تاره ۱۵۳۰	۱	پی (= برای)
۱	تنومند	۱	تاری	۱	پی (= قدم)
۱	تنها	۱	تازگی	۱	پیام
۱	تنیدن	۱	تازنده	۱	پیچان
۱	توانا	۱	تازی	۱	پیرامن
۱	توبه	۱	تاویدن	۱	پیروزرم
۱	توختن	۱	تاویل	۱	پیسودنی
۱	تور (اسم خاص)	۱	تباهی	۱	پیش (= قبل از) ۱۵۱۰
۱	توران خدای	۱	تبیره	۱	پیشرو
۱	تولیدن ۱۵۷۰	۱	تخم	۱	پیشینی
۱	تهیگاه	۱	تذرو ۱۵۴۰	۱	پیغام
۱	تیب	۱	ترس	۱	پیکند (اسم خاص)
۱	تیر (ماه)	۱	ترسا	۱	پیل پیکر
۱	تیرباران	۱	ترکان خدیو	۱	پیلی
۱	تیرماه	۱	تَرگ	۱	پیوسته (همیشه)
۱	تیره چشم	۱	تَرگدار	۱	پیوسته (= وابسته)
۱	تیره گون	۱	تُرَنج	۱	
۱	تیزچنگال	۱	ترنگا ترنگ	۱	پیوند
۱	تیزخیز	۱	تعویذ	۱	۱۵۲۰ تابانیدن
۱	تیزگرد ۱۵۸۰	۱	تفت	۱	تابنده جان
۱	تیزهش	۱	تقدیر ۱۵۵۰	۱	تابه (حرف اضافه مرکب)
۱	تیمار	۱	تکلف	۱	(مکرّر)
۱	تیماردار	۱	تَگ	۱	تابیدن (= نورافشانی)
۱	ثریّا (= ستاره)	۱	تگرگ	۱	کردن)
۱	پروین)	۱	تل	۱	تابیدن (= چرخ خوردن)
۱	جادوی	۱	تمام	۱	
۱	جان بخش	۱	تموز	۱	تاجدار
۱	جان گسل	۱	تندی	۱	تاجور
۱	جان نواز	۱	تندیس	۱	تار

۱	حدّ	۱	چاچی	۱	جاودان
۱	حربگاه	۱	۱۶۲۰ چادر	۱	۱۵۹۰ جای (در ترکیب بجای)
۱	حرف	۱	چار	۱	
۱	۱۶۵۰ حسام	۱	چاره جوی	۱	جُرم
۱	حُسن	۱	چاره دان	۱	جَسته زبند
۱	حسود	۱	چپ	۱	جشن
۱	حفره	۱	چراگاه	۱	جعد
۱	حق شناس	۱	چشم آلوس	۱	جفا
۱	حَقّه	۱	چفته	۱	جگر بند
۱	حکم	۱	چکان	۱	جگرگاه
۱	حلال	۱	چکیدن	۱	جلب
۱	حنظل	۱	۱۶۳۰ چل	۱	جم
۱	حوت	۱	چماننده	۱	۱۶۰۰ جمال
۱	۱۶۶۰ حيله	۱	چمنده	۱	جملگی
۱	خاتوله	۱	چמידه	۱	جنب
۱	خار	۱	چنانکه (مکّرر)	۱	جنباندن
۱	خاّصه	۱	چنانهم (مکّرر)	۱	جُنُب جُنُبَان
۱	خاکسار	۱	چنبر	۱	جُنُبش
۱	خالص	۱	چند؟	۱	جنگجوی
۱	خامُش	۱	چنگ (ساز)	۱	جوانی
۱	خاموش	۱	چوگان	۱	جوشیدن
۱	خان (= خانه)	۱	چون آن (مکّرر)	۱	جویا
۱	خباک	۱	چونین	۱	۱۶۱۰ جوینده
۱	۱۶۷۰ خبر	۱	چهارم	۱	جهان آزموده
۱	خبک	۱	۱۶۴۰ چهره	۱	جهان آفریننده
۱	خدا یگان	۱	حارس	۱	جهان داور
۱	خدنگ	۱	حاصل	۱	جهان شهریار
۱	خدیدو	۱	حال	۱	جهد
۱	خراسان (اسم خاص)	۱	حالی	۱	جهنده
۱	خراشیدن	۱	حامی	۱	جهود
۱	خُرد	۱	حبش (اسم خاص)	۱	جیش

۱	دخمه	۱	خواری	۱	خُرده (اُوستا)
۱	دبیر	۱	خواستار ۱۷۱۰	۱	خرگاه
۱	درآمدن ۱۷۴۰	۱	خواست نام	۱	خرما ۱۶۸۰
۱	درآمدن (= وارد)	۱	خوان	۱	خرمی
۱	کردن	۱	خُود (کلاه ...)	۱	خروشان
۱	درآمدن (= پایین کشیدن)	۱	خورشیدچهره	۱	خریدار
۱	در بدر (فصل بفصل)	۱	خورشیدگون	۱	خریدن
۱		۱	خوره	۱	خسرو نژاد
۱	درخشان	۱	خوشگوار	۱	خسیس
۱	درخشنده	۱	خوش منش	۱	خشک (ضدِ ریا)
۱	درخشیدن	۱	خون آلود	۱	خشکی
۱	درخور	۱	خون ز دیده چکان	۱	خشناسار
۱	در شده	۱	(مکثر)	۱	خصلت ۱۶۹۰
۱	درخشنده	۱	خیبر (اسم خاص)	۱	خضر (اسم خاص)
۱	درگذشتن ۱۷۵۰	۱	خیبری	۱	خط (= خطِ چهره)
۱	درماندن	۱	خیره خیر	۱	خطا
۱	در نهادن	۱	خیره دل	۱	خطبه
۱	درود	۱	خیره سر	۱	خطّه
۱	درویش	۱	خیره کش	۱	خفجه
۱	دریغ (مضایقه)	۱	داج	۱	خَلِّستان (اسم خاص)
۱	دژ	۱	دادار	۱	خَلّی
۱	دستار	۱	داده (= مال)	۱	خلعت
۱	دستان	۱	داستان	۱	خَلقان ۱۷۰۰
۱	دست کرده دراز	۱	داغ ۱۷۳۰	۱	خُلد
۱	دستگیر ۱۷۶۰	۱	دامن (رکوه)	۱	خلوت
۱	دستور (= اجازه)	۱	دامن	۱	خُم
۱		۱	دانسته راه	۱	خمیده
۱	دستوری (= اجازه)	۱	دانش پژوه	۱	خنجر
۱		۱	دانندگی	۱	خنده
۱		۱	داننده	۱	خُنیده
۱	دشتی	۱	دایه	۱	خوابنیدن

دشمنی	۱	دیده (محل دیده بانی)	۱	رخش (اسم خاص)	۱
دفتر	۱		۱	رخشا	۱
دِفْلُی	۱	دیرینه	۱	رخنه	۱
دل افروز	۱	دیگر (= دوم)	۱	رزمجوی	۱
دلبری	۱	دیگری	۱	رزمسار	۱
دُلْدُل	۱	دین آور	۱	رزمگه	۱
دل نژند ۱۷۷۰	۱	دین پذیر	۱	رسانیدن	۱
دلنگ	۱	دین پذیرنده ۱۸۰۰	۱	رستخیز ۱۸۳۰	۱
دُم	۱	دین پژوه	۱	رستگار	۱
دَم	۱	دین گزارش	۱	رستگاری	۱
دوتاه	۱	دیوار	۱	رُستمی	۱
دوده	۱	دیویدار	۱	رُسته	۱
دَور	۱	دیوطبعی	۱	رُسته	۱
دوساله	۱	ذات	۱	رسول	۱
دوستدار	۱	راحت	۱	رُش (واحد طول)	۱
دوست وار	۱	راد	۱	رُش (نام اسپ)	۱
دوستی ۱۷۸۰	۱	رادمردی	۱	رشک	۱
دوش	۱	رازدار ۱۸۱۰	۱	رضوان ۱۸۴۰	۱
دولت	۱	راست (ضدِ چپ)	۱	رُفتن	۱
دوم	۱	راست (ضدِ کج)	۱	رم (= رمه)	۱
دون	۱	راست کیش	۱	رمه	۱
دونده	۱	راستی	۱	رُو (= طرف)	۱
دویست	۱	راستین	۱	رَوا (= مُرده)	۱
دهقان	۱	راهبر	۱	روا (= اجابت)	۱
دهن	۱	راه ورز	۱	رود	۱
ده هزار	۱	رای (لقب پادشاهان)	۱	رودکی (اسم خاص)	۱
دی ۱۷۹۰	۱	هند	۱	روستائی	۱
دیبا رنگ	۱	رایگان	۱	روشن ۱۸۵۰ (= خورشید)	۱
دیه	۱	رایگانی ۱۸۲۰	۱	روشن بین	۱
دیده (= دیده بان)	۱	رَبّ	۱	روی (= جلو)	۱
	۱	ریون	۱	روی دشمن	۱

۱	سحرگاهان	۱	زهرخورده	۱	روی نکو
۱	سخت (= محکم)	۱	زُهره	۱	رها
۱	سخت (= کاملاً)	۱	زُهومت	۱	ریگ
۱	سخن گوی	۱	زینب‌دگی	۱	زابلستان (خاص)
۱	سخون	۱	زیبنده	۱	زاد (مخفف آزاد)
۱	سراپرده	۱	زیبیدن	۱	زاروار
۱	سرازفرمان برون	۱	زیردست ۱۸۹۰	۱	زاری (= خواری) ۱۸۶۰
۱	زده (مکرّر)	۱	ژنده	۱	زاستر
۱	سرافراز ۱۹۲۰	۱	ژیانی	۱	زاوولستان (خاص)
۱	سرافکنده	۱	ساز (= وسیله)	۱	زاییدن
۱	سراهنک	۱	ساز (قسمتی از ساز	۱	زبّر
۱	سریایان	۱	کردن)	۱	زر (= پیر)
۱	سرسی	۱	سامان (اسم خاص)	۱	زرخواه
۱	سرشتن	۱	سامی	۱	زردی
۱	سرشک	۱	سان (= سوهان)	۱	زردشت‌وار
۱	سرفکنده‌نگون	۱	ساو	۱	زردهشتی
۱	سرنگون	۱	ساییدن	۱	زره ۱۸۷۰
۱	سروا	۱	سبق ۱۹۰۰	۱	زریر (صغرا)
۱	سروبالا ۱۹۳۰	۱	سیم	۱	زریری
۱	سروپن	۱	سپه‌دیده‌بان	۱	زعفرانی
۱	سروش	۱	سپیده‌دمان	۱	زفرین
۱	سروقد	۱	ستایش	۱	زلّت
۱	سروین	۱	ستاره‌شناس	۱	زلفین
۱	سریچه	۱	ستبر	۱	زمان تا زمان
۱	سریشم	۱	ستدن	۱	زنبّر
۱	سزیدن	۱	ستمکاره	۱	زنگ (پرتو مهر و ماه)
۱	سعتری	۱	ستنبه	۱	
۱	سکیزیدن	۱	ستوه (اسم خاص)	۱	زنگ ۱۸۸۰ (تر آهن)
۱	سگ ۱۹۴۰	۱	ستیز	۱	زنگار
۱	سگالیدن	۱	ستیزیدن	۱	زهرا (اسم خاص)
۱	سلاح	۱	ستبش	۱	زهرآلود

۱	شکافه زدن	۱	شاعر	۱	سُلطان
۱	شکر	۱	شام	۱	سُم
۱	شکرلب	۱	شاه ارجاسپ (اسم	۱	سماع
۱	شکسته دل	۱	خاص)	۱	سمن
۱	شکفیدن	۱	شاه چهر	۱	سند (خاص)
۱	شکل	۱	شاه شاهان	۱	سندان
۱	شُکوه	۱	شاهنشهی	۱	سنگ (سنگینی)
۱	شَمَن ۲۰۱۰	۱	شاهین	۱	سوده گر ۱۹۵۰
۱	شناختن	۱	شایسته ۱۹۸۰	۱	سور
۱	شنا سنده	۱	شب افروز	۱	سوسن
۱	شَنّه	۱	شبدیز	۱	سوی (= طرف)
۱	شورش	۱	شَبَر	۱	سهم
۱	شوم	۱	شیرنگ	۱	سه هزار
۱	شهرآزاد	۱	شِبِ فَرّخ	۱	سه هزار و دو یست (مکرر)
۱	شهریاری	۱	شِبگون	۱	سهی
۱	شهزاده	۱	شِبگیر	۱	سی
۱	شهنشاهی	۱	شَبیر (اسم خاص)	۱	سیار
۱	شهنشه ۲۰۲۰	۱	شتر	۱	سیا ووش (اسم خاص)
۱	شهید (اسم خاص)	۱	شجاعت ۱۹۹۰	۱	سیاه ۱۹۶۰ (= اسب سیاه)
۱	شیار	۱	شجام	۱	سیاه روی
۱	شِب	۱	شجائیدن	۱	سیر (ضد گرسنه)
۱	شیدا	۱	شخادادن	۱	سیستان (اسم خاص)
۱	شیدسپ شاه (خاص)	۱	شده تیره	۱	سیصد هزار
۱		۱	شده خاکسار	۱	سیمرغ
۱	شیرفش	۱	شدید	۱	سیمین
۱	شیرگیر	۱	شرک	۱	سینا (اسم خاص)
۱	شیرمرد	۱	شرمسار	۱	سیه پیل (اسم خاص)
۱	شیروار	۱	شریف	۱	سیه چشم
۱	شیری ۲۰۳۰	۱	شفیع ۲۰۰۰	۱	سیه گشته ۱۹۷۰
۱	شیفتن	۱	شکار (حیوان)	۱	شاخ (- حیوان)
۱	صوری	۱	شکافان	۱	شادروان

۱	فتح	۱	عریان	۱	صعب
۱	فتراک	۱	عرش	۱	صمصام
۱	فتنه (عاشق)	۱	عصمت	۱	صیام
۱	فخر	۱	عصیان	۱	صید
۱	فخن	۱	عفریت	۱	ضمیر
۱	فرات	۱	عقرب	۱	ضوء
۱	فراخ	۱	عقیق ۲۰۷۰	۱	طاس
۱	۲۱۰۰ فرارون	۱	علی (اسم خاص)	۱	۲۰۴۰ طاعت
۱	فراز آوردن	۱	عمرو (اسم خاص)	۱	طاووس گونه
۱	فراز آوردن	۱	عمرو عنتر (اسم خاص)	۱	طبل
۱	فراز کشیدن	۱	خاص (مکرر)	۱	طرازی
۱	فراق	۱	عنتر (اسم خاص)	۱	طعنه
۱	فربی	۱	عنکبوت	۱	طلب
۱	* فربی	۱	عیار	۱	طلعت
۱	فرخندگی	۱	عیار (مخفف عیار)	۱	طور (اسم خاص)
۱	فرخنده رای	۱	غارت	۱	طوس (اسم خاص)
۱	فرخی	۱	هارتگری	۱	طوش (اسم خاص)
۱	۲۱۱۰ فرزام	۱	غدير	۱	۲۰۵۰ طیلسان
۱	فرشیدورد (اسم خاص)	۱	۲۰۸۰ غزان	۱	ظلام
۱	فرق	۱	غرق	۱	عاج
۱	فرقت	۱	* غرق	۱	عاجز
۱	فرعون کُش	۱	غرقه	۱	عاشق
۱	فرماندهی	۱	غرم	۱	عاشقانه
۱	فروآویختن	۱	غریدن	۱	عبرت
۱	فروختن	۱	غلیظ	۱	عبر
۱	فروختن	۱	غم	۱	عتیب
۱	فرو خوردن	۱	غمخوار	۱	عثمان (اسم خاص)
۱	۲۱۲۰ فرودین	۱	غمزه	۱	۲۰۶۰ عجم (اسم خاص)
۱	فرودینی	۱	۲۰۹۰ غمی	۱	عدو خوار
۱	فروما یه وار	۱	غُند	۱	عَدَن
۱	فرو هشتن	۱	غیبه	۱	عروس

۱	کلات	۱	کاسه	۱	فرهخته
۱	کلاته	۱	کاش	۱	فزودن
۱	کلید	۱	کاشتن	۱	فزونى
۱	کمانه	۱	کاشکی	۱	فسانه
۱	کمر بسته	۱	کالبد	۱	فسونگر
۱	کمرگاه	۱	کامگاری ۲۱۶۰	۱	فعل
۱	کمین ۲۱۹۰	۱	کانی	۱	فکز ۲۱۳۰
۱	کنار	۱	کاوان	۱	فکنده
۱	کُند	۱	کایوانی	۱	فن
۱	کندا	۱	کَبَد	۱	فنا
۱	کنشتی	۱	* کبوس + کیوس	۱	فیروزی
۱	کُواره	۱	* کبوس وار + کیوس وار	۱	فیرون
۱	کوپال	۱	کپی	۱	فیل
۱	کوته زندگانی	۱	کتاب	۱	قار
۱	کوثر (اسم خاص)	۱	کتایون (اسم خاص)	۱	قبله
۱	کوری	۱	کتف	۱	قَدَر
۱	کوز ۲۲۰۰	۱	کجا (= هرکجا)	۱	قَدَر ۲۱۴۰
۱	کوشش	۱	کجا (= جا) ۲۱۷۰	۱	قدیمی
۱	کوفی	۱	کدخدای	۱	قُسطا (اسم خاص)
۱	کوه پاره	۱	کَرّ	۱	قصد
۱	کوه سر	۱	کراک	۱	قضا
۱	کوی	۱	کرسی	۱	قطره
۱	کهنتری	۱	کریمی	۱	قطب
۱	کهن	۱	کُز	۱	قفا
۱	کیار	۱	کُش بر	۱	قفص
۱	کیان شاه	۱	کشانی (اسم خاص)	۱	قلب (وسط)
۱	کیخسرو (اسم خاص) ۲۲۱۰	۱	کُشت	۱	قوی ۲۱۵۰
۱	کی کردار	۱	کُشنده ۲۱۸۰	۱	قیاس
۱	کینه جوی	۱	کفانیدن	۱	قیرگون
۱	کینه ور	۱	کُفتن	۱	کار دیده
۱	کیوس (یا کبوس)	۱	کفک افگنان	۱	کاستی

۱	لاله	۱	گزاردن	۱	کیوس وار (یا کبوس وار)
۱	لاله رنگ	۱	گزاییدن	۱	
۱	لاله گون	۱	گریده سوار	۱	گامزن
۱	لب (ردریا)	۱	گسترانیدن	۱	گاو
۱	لخت	۱	گستردن	۱	گاودُم
۱	لرزه ۲۲۸۰	۱	گشتن (تغییر کردن)	۱	گدازان
۱	لرزیدن	۱	گشته کور	۱	گدازیده ۲۲۲۰
۱	لعل	۱	گفتگو	۱	گذار
۱	لعل گون	۱	گفتنی	۱	گذارنده
۱	لفظ	۱	گفته	۱	گذارنده راه
۱	لون در لون (مکڑر)	۱	گُلاب	۱	گذاریدن
۱	لهراسپی	۱	گُلبن	۱	گذرگاه
۱	ماردی	۱	گلزار	۱	گرازان
۱	ماغ	۱	گلگون (= سرخ	۱	گرامی
۱	مالیدن	۱	رنگ)	۱	گراه
۱	ماندن (= فروماندن)	۱	گلگون (= اسب)	۱	گردش
۱		۱	گُم ۲۲۶۰	۱	گردگیر ۲۲۳۰
۱	ماهروی ۲۲۹۰	۱	گنجینه	۱	گردنده
۱	ماه منظر	۱	گوزن	۱	گردون (= گردونه)
۱	ماهی	۱	گوسفند	۱	گرده
۱	مای (اسم خاص)	۱	گوهر آکین	۱	گُردار
۱	مایه	۱	گیا	۱	گرزمان
۱	مبارک	۱	گیاه	۱	گُزه
۱	مثال (= فرمان)	۱	گیتی ستانی	۱	گرسنه
۱	مِثِل	۱	گیهان	۱	گرفته کمند
۱	مجمر	۱	گیهان خدای	۱	گُرگَر
۱	محشر	۱	گیهان خدیو ۲۲۷۰	۱	گُرُم ۲۲۴۰
۱	محکم ۲۳۰۰	۱	گیهان فروز	۱	گُروگُر
۱	مدح	۱	لاجورد	۱	گریزیدن
۱	مدحت	۱	لاغر	۱	گَز (چوبِ ...)
۱	مردم (= جماعت)	۱	لاغرمیان	۱	گزارش

۱	ناشکیبا	۱	مهر (دوستی؟)	۱	مَرِیخ
۱	ناگاه	۱	مهربانی	۱	مَزبَر
۱	ناگاهان	۱	مهربزین (اسم خاص)	۱	مَسِیَر
۱	ناگزیر	۱		۱	مِشْتی
۱	ناگه	۱	مهرنوش (اسم خاص)	۱	مُشَجَّر
۱	ناگهان	۱		۱	مشرق
۱	نامبرده	۱	میانگاه	۱	۲۳۱۰ مشکین
۱	نام خواه	۱	میربوسعد (اسم خاص)	۱	مصطفی (اسم خاص)
۱	نامده	۱	(مکّرر)	۱	مُعَصَفَر
۱	نامی ۲۳۷۰	۱	میربونصر (اسم خاص)	۱	معصیت
۱	نان	۱	(مکّرر)	۱	مُعَقَّرَب
۱	ناهار	۱	میسره	۱	مغرب
۱	نبید	۱	مینا	۱	مغز
۱	نثار	۱	میمنه	۱	مُغْفَر
۱	نُج	۱	میهمان	۱	مکان
۱	نر	۱	ناآفرین	۱	مکّدر
۱	نرم (= ملایم)	۱	نا بسته	۱	۲۳۲۰ مکروه
۱	نرم	۱	نا پاک	۱	مگه (اسم خاص)
۱	نژد دیو	۱	نا پاک وار	۱	مَلِک آفریدون
۱	نستوه ۲۳۸۰	۱	نا پایدار	۱	(اسم خاص)
۱	نشاط	۱	نا پژو هیده ۲۳۵۰	۱	مُلَکَت
۱	نشان	۱	نا ترسگار	۱	مُلَک دار
۱	نشست	۱	نا خواسته	۱	مُلَوْن
۱	نظر	۱	نا خوب	۱	منبر
۱	نفوشا	۱	نا خوش	۱	منظره
۱	نفا م	۱	نا داده چیز	۱	منوّر
۱	نفس	۱	نا ر	۱	مَنی
۱	نکال	۱	نا راستی	۱	۲۳۳۰ مونس
۱	نکوروی	۱	نا رسیده بکام	۱	موی
۱	نگار اندرنگار ۲۳۹۰	۱	نا زش	۱	مِهتر فریب
۱	نگاریدن	۱	نا سزا ۲۳۶۰	۱	مِهتر نژاد

۱	هزاک	۱	نیل اندود	۱	نگاریده
۱	هَزَبر (شیربیشه)	۱	نیمشب	۱	نگارین
۱	هستی	۱	نیوزار (اسم خاص)	۱	نم
۱	هفت	۱		۱	نماز
۱	هفت کشور	۱	وای	۱	نوا
۱	هلا	۱	وخشور	۱	نواآموز
۱	همانگاه (مکّرر)	۱	ورزیدن	۱	نوبهار (= بهار)
۱	همآورد ۲۴۵۰	۱	وز (مکّرر)	۱	نوبهار (اسم خاص)
۱	همای (مرغ ۰۰۰)	۱	وصل	۱	نوده ۲۴۰۰
۱	هماکنون (مکّرر)	۱	وصلت	۱	نوروز
۱	همبر	۱	وفا	۱	نوشآذر (اسم خاص)
۱	همچنان چون	۱	وقار ۲۴۳۰	۱	نوند
۱	همه ساله	۱	وقت	۱	نونده
۱	همهکس (مکّرر)	۱	ولی (= دوست)	۱	نهادن (= قرار
۱	همی (بدون فعل)	۱	ولیک	۱	گذاشتن)
۱	همین	۱	وگرچه (مکّرر)	۱	نهاده
۱	هند (اسم خاص)	۱	ونانه	۱	نهال
۱	هندو	۱	ویله	۱	نه چیز
۱	هنر	۱	هاروت	۱	نهفته پژوه
۱	هنوز ۲۴۶۰	۱	هال	۱	نیاک ۲۴۱۰
۱	هنگامه	۱	هامال	۱	نیزه به چنگ اندرون
۱	هوازی	۱	هَجَر	۱	(مکّرر)
۱	هوش (= مرگ)	۱	هَجَر (اسم خاص)	۱	نیزه ور
۱	هوشمند	۱	هراسان	۱	نیزه
۱	هویدا	۱	هرآینه	۱	نیست
۱	هیزم	۱	هرکجا (مکّرر)	۱	نیستان
۱	هیون (= بزرگ)	۱	هرمز (= ستاره)	۱	نیکخو
۱	هیون (= اسب)	۱	مشتري)	۱	نیک فعل
۱	یارا	۱	هزار و جل (مکّرر)	۱	نیکوسرشت
۱	یاره ۲۴۷۰	۱	هزار و صد و شصت و	۱	نیکوئی
۱	یال	۱	سه (مکّرر)	۱	نیکی ۲۴۲۰

۱	۲۴۸۵ یمانی	یعقوب (اسم خاص)	۱	یا وه
۱	یونان (= اسم خاص)	۱	۱	یبغونژاد
۱	یونانی	یکچند (مکرّر)	۱	یتیم (= نادر)
۱	یوسف (اسم خاص)	یک چندگاه (مکرّر)	۱	یخ
۱	یوم	یک چندگه (مکرّر)	۱	ید
۱	۲۴۸۵ یونس (اسم خاص)	یکدل	۱	یزدان پرست

* شش کلمه بهی، غرق، فربیی، فرود آمدن، کبوس، کبوس وار، در فرهنگ بسا مدواژه های دیوان دقیقی به غلط یا سهوا دوبار نوشته شده، بنابراین مجموع کلمات غیر مکرر دیوان دقیقی ۲۴۷۹ واژه است. در کنار این شش کلمه * گذاشته شده است.

* به صفحه ۱۱۵ سطر ۱۹ و صفحه ۱۸۳ سطر ۲۸ نیز نگاه کنید.

فهرست مما در افعال مرکب دیوان دقیقی

۲	دست بدداشتن	۳	یا دکردن	۱۹	فرود آمدن
۲	دست بردست زدن	۲	آب دادن	۱۰	روی نهادن
۲	رزم کردن	۲	آفرین کردن	۸	پدید آمدن
۲	روی آوردن	۲	آگاه کردن	۶	تباه کردن
۲	زاره کردن	۲	آواز دادن	۱	تبه کردن
۲	سپاس کردن	۲	آیفت کردن	۷	
۲	سرپیچیدن ۵۰	۲	استوار کردن	۴	آگاه آمدن
۲	فریاد جستن	۲	بار آوردن	۴	پذیره شدن
۲	کار بستن	۲	بار دادن	۴	جدا کردن
۲	گرد آوردن	۲	باز کردن ۳۰	۴	خوار کردن
۲	گسی کردن	۲	بالا گرفتن	۴	فرود آوردن
۲	گوا کردن	۲	بنده کردن	۴	کین خواستن
۲	گوش داشتن	۲	به زیر آوردن	۴	نگاه کردن ۱۰
۲	لشکر کشستن	۲	بیرون کشیدن	۳	آغاز کردن
۲	لشکر کشیدن	۲	بیراه کردن	۳	برون کردن
۲	نامه کردن	۲	پاسخ دادن	۳	پذیره آمدن
۲	نبرد آزمودن ۶۰	۲	پاسخ کردن	۳	خیره ماندن
۲	نیایش کردن	۲	پدید آوردن	۳	روی کردن
۲	ویژه کردن	۲	پسند آمدن	۳	زینها ردادن
۱	آتش افروختن	۲	پیش خواندن ۴۰	۳	کار کردن
۱	آراسته کردن	۲	تهی کردن	۳	گمان بردن
۱	آرزوی کردن	۲	جنگ کردن	۳	نگه کردن
۱	آزار داشتن	۲	داد آوردن	۳	ویران کردن ۲۰

۱	پیش داشتن	۱	به دست آوردن	۱	آسا کردن
۱	پیش رفتن ۱۳۰	۱	به دین آمدن	۱	آشکا رک کردن
۱	پیش کردن	۱	به روی اندرافتادن ۱۰۰	۱	آواز کردن
۱	پیمان بستن	۱	به سربردن	۱	آهنگ داشتن ۷۰
۱	پیمان کردن	۱	به کار آمدن	۱	آهنگ کردن
۱	تازه کردن	۱	به کار بردن	۱	ارج داشتن
۱	تاویل کردن	۱	به گرد گرفتن	۱	افستا کردن
۱	تلخ کردن	۱	به هم بر شکستن	۱	اندرون شدن
۱	تنگ آوردن	۱	بیداد کردن	۱	اندوه خوردن
۱	تنگ داشتن	۱	بیدار کردن	۱	باقی ماندن
۱	تهی گردانیدن	۱	بیرون بردن	۱	بانگ برداشتن
۱	تیرباران کردن ۱۴۰	۱	بیرون شدن	۱	بانگ (کردن)
۱	تیز کردن	۱	بیرون کردن ۱۱۰	۱	باهوش آمدن
۱	جور کردن	۱	بی نیای ز کردن	۱	بدرود کردن ۸۰
۱	چشم افگندن	۱	پار پا ره کردن	۱	بد کردن
۱	چشم رسیدن	۱	پای اندر آوردن	۱	بد نمودن
۱	چنگ زدن	۱	پای نهادن	۱	بردار کردن
۱	حفره زدن	۱	پذیره رفتن	۱	برکشیده داشتن
۱	حکم راندن	۱	پُراز آب کردن	۱	برون آختن
۱	حلقه کردن	۱	پُر کردن	۱	برون جستن
۱	خاکسار کردن	۱	پست کردن	۱	برهنه کردن
۱	خامش ماندن ۱۵۰	۱	پشت داشتن	۱	بریده کردن
۱	خبر داشتن	۱	پند دادن ۱۲۰	۱	بس ماندن
۱	خروش بر آوردن	۱	پنهان کردن	۱	بسند کردن ۹۰
۱	خشک کردن	۱	پیاده کردن	۱	بُن افگندن
۱	خشم آوردن	۱	پیداماندن	۱	به جای آوردن
۱	خشم بر آوردن	۱	پیروز کردن	۱	به چنگ آوردن
۱	خُلَقان کردن	۱	پیروز گشتن	۱	به خشم آوردن
۱	خُنیده کردن	۱	پیش آمدن	۱	به دار کردن
۱	خواب آمدن	۱	پیش افگندن	۱	به در بردن
۱	خواستار کردن	۱	پیش خواستن	۱	به در جستن

۱	شیا رکردن	۱	روی دژم کردن	۱	۱۶۰ خواهش کردن
۱	شیب وتیب کردن	۱	روی دشمن کردن	۱	خوش آمدن
۱	صبر کردن	۱	روی نمودن	۱	خیال داشتن
۱	طعنه زدن	۱	رها کردن	۱	خیره آمدن
۱	طلب کردن	۱	زشت کردن	۱	خیمه زدن
۱	عبرت گرفتن	۱	زشت گفتن	۱	داد کردن
۱	غارت کردن	۱	زشتی کردن	۱	دُرافشانیدن
۱	فرمان دادن	۱	زنده کردن	۱	درست آمدن
۱	فرمان کردن ۲۳۰	۱	زیر آوردن	۱	درگریز آمدن
۱	فرود آوردن	۱	زیر دست کردن ۲۰۰	۱	دست باز داشتن
۱	فزون کردن	۱	ساز کردن	۱	۱۲۰ دست بر آوردن
۱	قرار گرفتن	۱	سان زدن	۱	دست یافتن
۱	قصد داشتن	۱	سبق بردن	۱	دل دادن
۱	کین آوردن	۱	سپاه کشیدن	۱	دل نهادن
۱	کین توختن	۱	ستایش کردن	۱	دندان زدن
۱	کین جستن	۱	ستوه آمدن	۱	دوتا ه کردن
۱	کینه گرفتن	۱	ستوه آوردن	۱	دور کردن
۱	گذا رکردن	۱	سخن گفتن	۱	دوست داشتن
۱	گذا ر شدن ۲۴۰	۱	سر اندر آوردن	۱	دون کردن
۱	گذا ره کردن	۱	سر بر زدن ۲۱۰	۱	دیوانه کردن
۱	گرد آوردن	۱	سر برون کردن	۱	۱۸۰ راست کردن
۱	گردن یا زیدن	۱	سرتافتن	۱	را مش کردن
۱	گریغ گرفتن	۱	سر زدن	۱	راه سپردن
۱	گزارش کردن	۱	سود داشتن	۱	رخت بر بستن
۱	گزین کردن	۱	سیاه کردن	۱	رخنه یافتن
۱	گناه کردن	۱	شاه کردن	۱	رشک آوردن
۱	گوش نهاده داشتن	۱	شتاب گرفتن	۱	رنج دیدن
۱	مدیح گفتن	۱	شگفت آمدن	۱	رنگ آوردن
۱	مردی کردن ۲۵۰	۱	شما رکردن	۱	روا کردن
۱	منی کردن	۱	شمشیر کشیدن ۲۲۰	۱	روز کردن
۱	نا پدید کردن	۱	شور کردن	۱	۱۹۰ روی به روی اندر آوردن

۱	نیایش نمودن	۱	۲۶۰	نفرین کردن	۱	ناشکیبا کردن
۱	نبرد کردن	۱		نگار کردن	۱	تام کردن
۱	نیزه گاشتن	۱		نگاه داشتن	۱	نرم کردن
۱	نیست کردن	۱		نگه داشتن	۱	نژند کردن
۱	۲۷۰ ویژه داشتن	۱		نیا ز آمدن	۱	نشان کردن
۱	ویلہ کردن	۱		نیا ز آوردن	۱	نشست کردن
۱	۲۷۲ هویدا کردن				۱	نعره برداشتن

فهرست مصداق‌های فعل‌پیشاوندی دیوان دقیقی

۱	برتا فتن	۳	فرازا آمدن	۱۰	اندرآ آمدن
۱	برجستن	۲	اندرگرفتن	۱۰	برنشستن
۱	برچیدن	۲	باز بردن	۹	برآوردن
۱	برخواندن	۲	باز خواندن	۸	برافگندن
۱	برخوردن	۲	باز خوردن	۷	اندرآوردن
۱	بردواندن	۲	برآراستن	۷	بازآوردن
۱	برزدن	۲	برآشفتن	۷	برخاستن
۱	برشکستن	۲	بردردن	۷	برشدن
۱	برشکفتن	۲	برگذشتن	۷	برگزیدن
۱	برفروختن	۲	پراگندن	۶	بازگشتن
۱	برفشاندن	۲	فروباریدن	۶	برکشیدن
۱	برفگندن	۱	اندربریدن	۶	برکندن
۱	برکندن	۱	اندرخوردن	۶	برنهادن
۱	برنشاندن	۱	اندرشدن	۵	بازداشتن
۱	برنوردیدن	۱	اندرشکستن	۵	برافروختن
۱	درآ آمدن	۱	بازآوردن	۴	اندرگذشتن
۱	درآوردن	۱	بازجستن	۴	برانگیختن
۱	درگذشتن	۱	بازخسپیدن	۴	برداشتن
۱	درماندن	۱	بازخواستن	۴	برگشتن
۱	درنهادن	۱	بازدادن	۴	درافتادن
۱	فرازا آوردن	۱	بازشدن	۳	اندرافتادن
۱	فرازا وریدن	۱	بازفرستادن	۳	اندرافتادن
۱	فرازکشیدن	۱	بازیا فتن	۳	اندرنهادن
۱	فروآویختن	۱	برافتادن	۳	بازآ آمدن
۱	فروخفتن	۱	برافراشتن	۳	بربستن
۱	فروخوردن	۱	برافروختن	۳	برگرفتن
۱	فروهشتن	۸۰		۳	برگشادن

فهرست وجوه مصدري ديوان دقيقی

نیاردهدن	۴ (ابیات ۳۸۰،	تواند ... کرد	۱ (بیت ۴۶)
	۸۸۰، ۷۴۹، ۳۸۳)	شاید بُدن	۱ (بیت ۷۰۹)
(باید) بستن...	۱ (بیت ۱۲۵۰)	قیاس نتوان کرد	۱ (بیت ۱۰۶۶)
باید زیستن	۱ (بیت ۱۲۲۰)	کرد... یارد	۱ (بیت ۱۰۱)
باید سگالیدنا	۱ (بیت ۵۵۸)	۲۰ می توانست رفتن	۱ (بیت ۵۴۷)
باید کرفتن	۱ (بیت ۱۲۵۰)	نتوانم نشست	۱ (بیت ۱۲۳۷)
باید نوشتن	۱ (بیت ۱۱۷)	نشاید... خواست	۱ (بیت ۸۳۸)
بایست برد... بیکوار	۱ (بیت ۷۹۹)	نشاید نهفت	۱ (بیت ۵۷)
بهاید... آراستن	۱ (بیت ۱۰۰۹)	نیارست رفتن	۱ (بیت ۵۸۷)
بباید برید	۱ (بیت ۸۶۵)	نیارستم... گشت	۱ (بیت ۱۰۹)
۱۰ بهاید بپیچید	۱ (بیت ۱۰۰۹)	نیارست... نبرد آزمود	۱ (بیت ۱۲۸۲)
بهاید دادداد	۱ (بیت ۱۰۹۸)	همی خواست شد	۱ (بیت ۳۴)
بهاید... دادن	۱ (بیت ۱۱۸)	همی... خواست کرد	۱ (بیت ۴۴۶)
بهاید رفتن	۱ (بیت ۹۲۷)	یار دداشت...	۱ (بیت ۱۰۳۴)
بهاید... کردن... شمارا	۱ (بیت ۳۲۱)	۳۰ یار دشدن	۱ (بیت ۴۲۷)
بهاید کفانیدن	۱ (بیت ۱۳۶۱)		

فهرست آنچه بعنوان مکرّر در فهرست واژه نمای دیوان دقیقی آمده است
(بجز افعال مرکّب)

از بُر	۱۴	از بُن	۱	عمر و عنتر	۱
ز بُر	<u>۱</u>	از پس	۲۰	لون در لون	۱
	۱۵	از پی	۱	میربوسعد	۱
هر دو	۱۱	از ناگهان	۱	میربونصر	۴۰
هر که	۸	ای شگفت	۱	نگار را ندرنگار	۱
هر چ	۷	ای شگفتی	۱	نیزه به چنگ اندرون	۱
آنگاه	۵	با دسرد	۱	وز	۱
چنو	۵	بنزدیک	۱	وگرچه	۱
وگر	۵	به جای	۱	هر کجا	۱
دین بهی	۴	به کردار	۱	هزار و چل	۱
۱۰ ور = واگر	۴	تابه	۱	هزار و صد و شصت و سه	
هر یک	۴	چنانکه	۳۰		۱
وگر نه	۳	چنان هم	۱	همانگاه	۱
ویا	۳	چون آن	۱	هم اکنون	۱
بجز	۲	خون ز دیده چکان	۱	همچنان چون	۵۰
هر سه	۲	زمان تا زمان	۱	همه کس	۱
هیچ کس	۲	سرا ز فرمان بیرون زده		یکچند	۱
آنچ	۱		۱	یک چندگاه	۱
آنچنان	۱	سه هزار و دو بیست	۱	یک چندگه	۵۴

فهرست کلمات مخفف در دیوان دقیقی

ز = از	۲۵۰	میر = امیر	۴	بر فروختن = برافروختن
ک = که	۱۰۳	ور = واگر	۴	۱
و = او	۹۶	اندر فتادن = اندر		برفشاندن = برافشاندن
ین = این	۷۳	افتادن	۳	۱
ت = تو	۴۱	زبهر = ازبهر	۳	۵۰ برفگندن = برافگندن
گر = اگر	۳۹	شهنشاه = شاهنشاه	۳	۱ بگریزند = بگریزاند
شه = شاه	۲۳	۳۰ فتادن = افتادن	۳	۱ پنداز = بینداز
کنون = اکنون	۲۳	گرچه = اگرچه	۳	۱ پندازدا = بیندازدا
سپه = سپاه	۱۵	گوا = گواه	۳	۱ بوسفیان = ابوسفیان
۱۰ یشان = ایشان	۱۵	لشکرگه = لشکرگاه	۳	۱ بونصر = ابونصر
دگر = دیگر	۱۰	نگه = نگاه	۳	۱ بیگنه = بیگناه
گه = گاه	۹	وگره = واگره	۳	۱ پیرامن = پیرامون
ار = اگر	۷	ینجا = اینجا	۳	۱ تیزهش = تیزهوش
ر = اگر	۷	بتر = بدتر	۲	۱ خامش = خاموش
بدن = بودن	۶	بیره = بیراه	۲	۶۰ خوابنیدن = خوابانیدن
برون = بیرون	۶	پذیرفتن = پذیرفتن	۲	۱
سیه = سیاه	۶	۴۰ شاهزاد = شاهزاده	۲	۱ رزمگه = رزمگاه
آگه = آگاه	۵	شاهنش = شاهنشاه	۲	۱ رُفتن = روفتن
اُستا = اوستا	۵	کُه = کوه	۲	۱ زاد = آزاد
۲۰ استادان = ایستادن	۵	کُها ر = کوهسار	۲	۱ زبن = ازبن
چنو = چون او	۵	کُسی = گسیل	۲	۱ زدر = آزدر
در = درّه	۴	هش = هوش	۲	۱ سدن = استدن
کُهر = گوهر	۴	آوردگه = آوردگاه	۱	۱ شاهنشهی = شاهنشاهی
مه = ماه	۴	انگیزند = انگیزاند	۱	۱ شهنشاهی = شاهنشاهی

شهنشه = شاهنشاه	۱	فسانه = افسانه	۱	میربونصر = امیرابو
۷۰ عیار = عیار	۱	فسونگر = افسونگر	۱	نصر ۱
فر = فرّ	۱	فکنده = افکنده	۱	ناگه = ناگاه ۱
فرودینی = فروردینی	۱	گیا = گیاه	۱	ناگهان = ناگاهان ۱
فرهخته = فرهخته	۱	۸۰ مَرَد = میرد	۱	وز = واز ۱
فزودن = افزودن	۱	میربوسعد = امیرابو	۱	وگرچه = واگرچه ۱
فزونى = افزونى	۱	سعد ۱	۸۷ یک چنگه = یک چنگاه ۱	

مآخذ

- _____ : تاریخ سیستان، به تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴ ش
- _____ : فرخنده پیام (مجموعه مقالات تحقیقی، علمی)، دانشگاه مشهد (۷۴)، ۱۳۶۰ ش
- _____ : مجله دانشکده ادبیات تهران، سال ۶، شماره ۳-۴.
- _____ : مجله دانشکده ادبیات مشهد، شماره مسلسل ۵۴ پاییز ۱۳۵۷ ش
- _____ : یادنامه دقایقی طوسی (مجموعه سخنرانیها و مقالات، بمناسبت مجلس بزرگداشت هزاره دقایقی دردانشگاه فردوسی) شورای عالی فرهنگ و هنر (۴۵)، تهران ۱۳۵۵ ش
- آذربیکدلی، (حاج) لطفعلی بیک بن آقاخان: آتشکده آذر، به کوشش دکتر حسن سادات ناصری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۷ ش
- ازرقی هروی، ابوبکر بن افضل الدین (یا زین العابدین) بن اسماعیل و راق : دیوان ازرقی، به تصحیح سعید نفیسی، زواری، تهران، ۱۳۳۶ ش
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد : لغت فرس، به اهتمام پ. هرن، ۱۸۹۸ م
- _____ : لغت فرس، به اهتمام عباس اقبال، با سرمایه س. عبدالرحیم خلخالی، ۱۳۱۹ ش
- افشار، ایرج : کتابشناسی فردوسی (فهرست آثار و تحقیقات درباره فردوسی و شاهنامه)، چاپ دوم، انجمن آثار ملی (۴۹)، تهران، ۱۳۵۵ ش
- انجوشیرازی، (میر) جمال الدین حسین بن فخر الدین حسن : فرهنگ جهانگیری (۳ جلد)، ویراسته دکتر رحیم عفیفی، از انتشارات دانشگاه مشهد (۲۷)، مشهد، ۱۳۵۱ ش
- اوحدی، تقی : تذکره عرفات، عکس نسخه خطی ایندیا آفیس، لندن.

اورنگ، مراد: واژه نامه بسامدی رساله رگشنا سی ابن سینا، فرهنگستان زبان ایران (۱۷)، تهران، ۱۳۵۵ ش

برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی: برهان قاطع (۵ جلد)، به اهتمام دکتر محمدمعین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷ ش

بغدادی، عبدالقادر: فرهنگ شاهنامه، به اهتمام زالمان، پترسبورگ، ۱۸۹۵ م

بیهقی، (خواجه) ابوالفضل محمد بن حسین: تاریخ بیهقی (۳ جلد)، تصحیح سعید نفیسی، ۱۳۱۹-۱۳۲۲ ش

_____ : تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر علی اکبر فیاض، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، ۱۳۵۰ ش

جاجرمی، محمد بن بدرالدین: مونس الاحرار فی دقایق الاشعار، به اهتمام میر صالح طبیبی، تهران، ۱۳۳۷ ش

جامی، نورالدین عبدالرحمن: بهارستان، با مقدمه محیط طباطبائی، تهران، ۱۳۱۱ ش

حسنی مدنی تتوی، (ملا) عبدالرشید بن عبدالغفور: فرهنگ رشیدی (۲ جلد)، کلکته، ۱۸۷۲-۱۸۷۵ م

دبیرسیاقی، (دکتر) محمّد: گنج با زیافته، از انتشارات کتابخانه خیّام، تهران، ۱۳۳۴ ش

دقیقی طوسی، ابومنصور محمّد بن احمد: دیوان دقیقی، به اهتمام دکتر دبیر سیاقی، علمی، تهران

دهخدا، علی اکبر: لغت نامه، سازمان لغت نامه دهخدا، تهران از سال ۱۳۲۵ شمسی به بعد.

رادویانی، محمد بن عمر: ترجمان البلاغه، به اهتمام دکتر محمد جواد شریعت، موسسه انتشارات مشعل اصفهان، ۱۳۶۳ ش

رازی، امین احمد: هفت اقلیم (۳ جلد) تصحیح و تعلیق جواد فاضل، علمی، تهران، ۱۳۴۰ ش

رازی، شمس الدین محمّد بن قیس: المعجم فی معاییر اشعار العجم، به اهتمام محمّد تقی مدرّس رضوی، از انتشارات دانشگاه تهران، شماره

۵۵۴، تهران، ۱۳۳۸ ش

رهین، (دکتر سیّد) مخدوم: دقیقی نامه (حاوی اشعار محمّد بن احمد دقیقی

بلخی، حماسه سرای و شاه عرملی افغانستان در عهد سامانیان)،
بیهقی کتاب خپولو مؤسسه، افغانستان، اول جدی ۱۳۵۴ ش
سروری کاشانی، محمد قاسم بن حاجی محمد؛ مجمع الفرس (یا فرهنگ سروری)
(۳ جلد) به کوشش محمد دبیرسیاقی، چاپ علی اکبر علمی،

تهران، ۱۳۳۸ - ۱۳۴۱ ش

سنائی غزنوی، (حکیم) ابوالمجد مجدود بن آدم: دیوان سنائی، به تصحیح محمد
تقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۲۵ ش

سیفی هروی، سیف بن محمد بن یعقوب: تاریخ نامآهرات (یا تاریخ بیهقی)، به
اهتمام محمد زبیر صدیقی، کلکته، ۱۳۶۲ ق
شریعت، (دکتر) محمد جواد: دستور زبان فارسی، از انتشارات دانشگاه اصفهان
(۱۱۳)، ۱۳۴۹ ش

شعوری: لسان العجم (یا فرهنگ شعوری) «فارسی و ترکی»، استامبول، ۱۳۱۴ ق
صفا، (دکتر) ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ دوم، ابن
سینا، تهران، ۱۳۳۵ ش

_____ گنج سخن، جلد اول (از رودکی تا انوری)، از انتشارات دانشگاه
(۵۹۸)، تهران، ۱۳۳۹ ش

عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد: دیوان عنصری، به کوشش دکتر محمد
دبیرسیاقی، سنائی، تهران، ۱۳۴۲ ش

_____ دیوان عنصری، به تصحیح یحیی قریب،
تهران، ۱۳۲۳ ش

عوفی، محمد: لباب الالباب (از روی چاپ اروپا که پرفسور ادوارد برون و
علامه قزوینی تصحیح کرده اند) با تصحیحات جدید و حواشی و
تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی، کتابفروشی و چاپخانه
محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۳۵ ش

فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جلولوغ: دیوان فرخی، به اهتمام علی عبد-
الرسولی، تهران، ۱۳۱۱ ش

فردوسی طوسی، (حکیم) ابوالقاسم: شاهنامه (۱۵ جلد)، تصحیح متن به اهتمام
ر. علیف، ۲. برتلس، م. عثمانوف، تحت نظر، نوشتین،
انستیتوی ملل آسیا، مسکو، ۱۹۶۵ م

_____ شاهنامه (۱۵ جلد)، به کوشش محمد دبیر
سیاقی، محمدعلی علمی، تهران، ۱۳۳۵ ش

_____ : شاهنامه (۱۵ جلد)، چاپ بروخیم، تهران،

۱۳۱۳ - ۱۳۱۵ ش

قوّاس غزنوی، فخرالدّین مبارکشاه : فرهنگ قوّاس، به اهتمام منذیراحمد،

بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳ ش

لازار، ژیلبر : اشعار پراکنده قدیمترین شعرای فارسی زبان (از حنظله -

بادغیسی تا دیقی « بغیر از رودکی »)، انجمن ایران شناسی

فرانسه در تهران، ۱۳۶۱ - ۱۹۸۲

مبارکشاه، محمد بن منصور بن سعید (معروف به فخرمدبّر) : آداب الحرب و -

الشّجاعه، به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خوانساری، از

انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۴۶ ش

مختاری غزنوی، بهاء الدین ابو عمرو عثمان بن عمر بن محمّد : دیوان عثمان

مختاری، به اهتمام جلال الدّین همائی، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، تهران، ۱۳۴۱ ش

معزّی، ابو عبد الله محمّد بن عبدالمک برهانی : دیوان امیر معزّی نیشابوری،

به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۱۸ ش

معین، (دکتر) محمّد : فرهنگ فارسی (۶ جلد)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر،

تهران، ۱۳۴۲ ش

منوچهری دامغانی، ابوالتّحّام احمد بن غوص بن احمد شصت کله : دیوان منوچهری،

به تصحیح محمّد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸ ش

میرزایف، عبدالغنی، رودکی و انکشاف غزل در عصرهای X - XV، آکادمی -

تاجیکستان، انستیتوی ادبیّات و زبان، استالین آباد،

۱۹۵۷ م

نخجوانی، محمد بن هندوشاه : صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۱ ش

نظامی عروضی سمرقندی، نظام الدّین احمد بن عمر بن ابوالحسن علی مکّی : چهار

مقاله، به اهتمام دکتر محمّد معین، چاپ دانشگاه تهران،

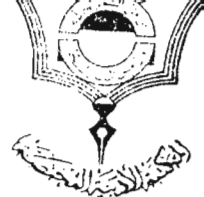
۱۳۳۴ ش

نفیسی، سعید : احوال و اشعار رودکی (۳ جلد)، تهران، ۱۳۵۹ - ۱۳۱۹ ش

نوشین، عبدالحسن : گزارشی چند درباره شاهنامه، ویرایش و زیرنویسها به

کوشش م. گودرز، نشر و چاپ پای ژه، تهران، ۱۳۶۱ ش

_____ : واژه نامه (درباره واژه های دشوار شاهنامه)، بنیاد فرهنگ



ایران (۱۴۲)، تهران، ۱۳۵۱ ش

نیشابوری، محمد بن سرخ: شرح قصیده فارسی ابوالهیثم جرجانی: به تصحیح و
مقدمه فارسی و فرانسه هنری کربن و دکتر محمد معین، انستیتوی
ایران و فرانسه، گنجینه نوشته های ایرانی (۶)، تهران،

۱۳۳۴ ش

وطواط، رشید الدین محمد بن محمد بن عبدالجلیل بلخی فاروقی: حقائق السحر،

به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۰۸ ش

هدایت، رضاقلی خان: مجمع الفصحاء، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۹۵ ق، و چاپ

امیرکبیر، به کوشش مظاهر مصفا در عجله، تهران، ۱۳۳۶

استدراک

چاپ این کتاب به علی‌سخت به طول انجامید و در آخرین مراحل چاپ تغییراتی ضروری به نظر رسید که با عرض معذرت در ذیل این عنوان به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد :

ص ۲۱۷ معنی بیت ۳۸۷: این معنی تعبیری دیگر است از این بیت ، اما در اصل « تا » و « و » زدن جدا به حساب آمده است و زدن در مفهوم « ضربت زدن » آمده است .
ص ۲۴۰ س ۲۱ : استا دبود ، یا ایستاده بود ، یا بوده است (بنا به سه نظر مختلف)
ص ۲۷۷ سطرهای ۱ تا ۶ : این چند سطر با یدیه اول صفحه ۲۶۳ ذیل حرف « آ » منتقل شود .
ص ۳۳۳ س ۱ : ضمیر « ت » چون تعدادش کم بوده است مثالهایش (جز سه مورد) به ترتیب الفبائی مرتب شده است .

ص ۴۴۵ س ۱۹ : به ترتیب زیر اصلاح شود :

۱ - گرد (حرف اضافه) : اطراف

گرد : ۸۴۲،۷۸۳،۷۷۲،۵۸۷،۵۳۶،۷۰ : (۱۱۹۶)

گردش - (+ ش ضمیر پیوسته ، مفعول بواسطه) ۱۱۸۸،۵۴۲،۵۲۲،۷۸

- گردش - (- ش ضمیر پیوسته ، مفعول بیواسطه) ۵۲۱

۲ - گرد : صفت هر چیز مدور : ۵۹۵

۲ - گرد : جمع (کردن)

گرد - : ۱۰۲۰،۱۵۹ : (۱۱۷۵)

اساطير و عرفان و ادب فارسی

- دیوان سید حسن غزنوی:
- ترجمان البلاغه:
- مقالات علامه محمد قزوینی (جلد ۵):
- شرح التصرف لمذهب التصوف (جلد ۵):
- تبصرة العلوم فی معرفة مقالات الانام:

- منطق الطیر:
- سخنی چند درباره شاهنامه:
- حافظ خراباتی (جلد ۵):
- کتاب تعرف:
- حافظ عارف (جلد ۳):
- دیوان دقیقی طوسی:
- دیوان حافظ:

- شرح اشعار و اصطلاحات منطق الطیر:
- مقالات علامه محمد قزوینی (جلد ۶):
- جامع حافظ (جلد ۸):
- نسیج الادب:
- اسرار الغیوب:
- احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی:
- نامه‌های جمالزاده (جلد ۴):

استاد سید محمد تقی مدرس رضوی،
محمد بن عمر رادویانی - پروفیسور احمد آتش
عبدالکریم جریزه دار

مستملی بناری - محمد روشن

سید مرتضی بن داعی حسینی رازی - استاد عباس
اقبال آشتیانی

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - دکتر احمد رنجبر
عبدالحسین نوشین
دکتر رکن الدین همایون فرخ
ابوبکر محمد کلاآبادی - دکتر محمد جواد شریعت
دکتر رکن الدین همایون فرخ
دکتر محمد جواد شریعت
علامه محمد قزوینی، دکتر قاسم غنی - عبدالکریم
جریزه دار

دکتر احمد رنجبر

عبدالکریم جریزه دار
دکتر محمد جواد شریعت
نجم الغنی - دکتر محمد جواد شریعت
خواجه ایوب - دکتر محمد جواد شریعت

استاد سید محمد تقی مدرس رضوی
علی دهباشی

